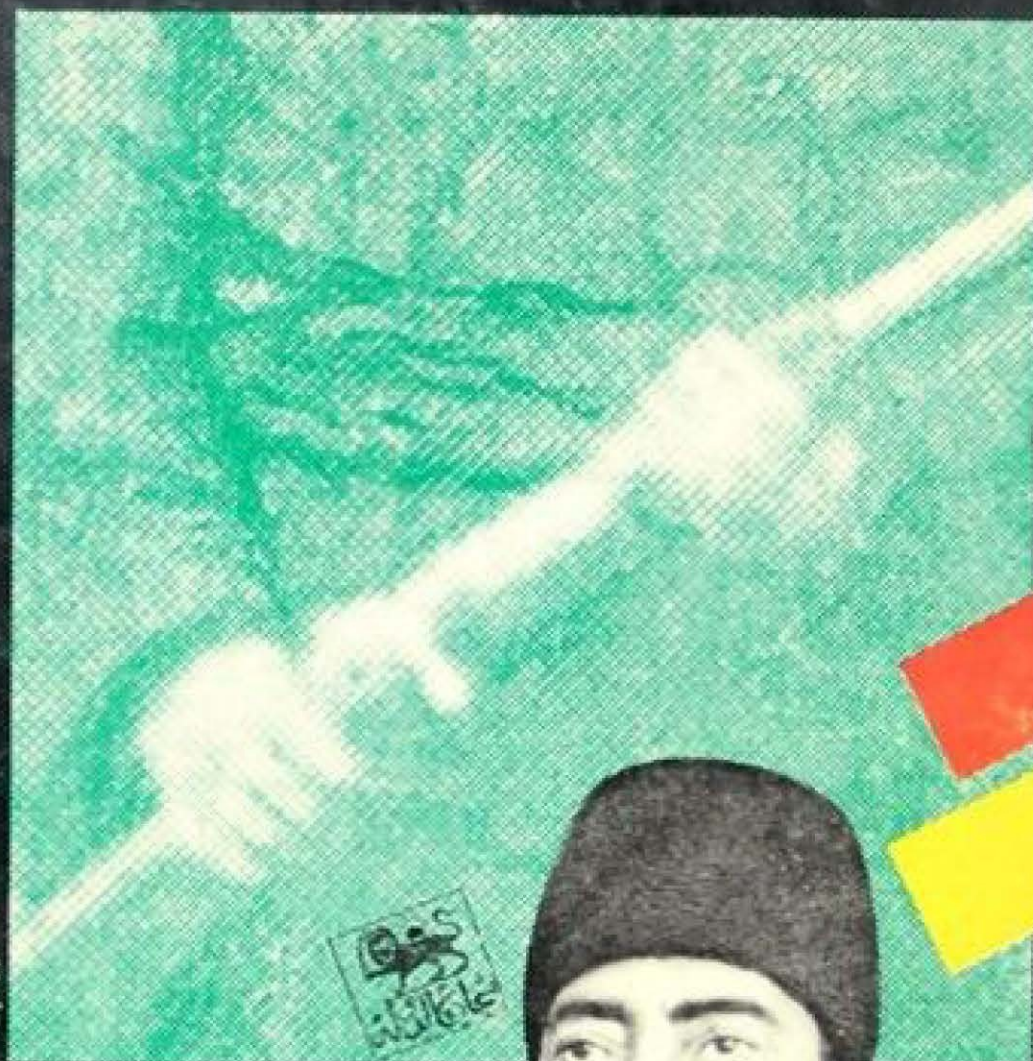


جلد اول



حرکت تاریخی کرد به خراسان

کلیم الله توحیدی (کانیمال)

حرکت تاریخی کردیہ عراقی

جلد اول

کے
چاپ دوم با تجدید نظر

کلیم اللہ بھٹو، کانپور

- نگاهی به موقعیت جهانی کرد - کرمانج ۱
- خصوصیات نژادی کرد ۱۳
- صا رم خان کرده مگری در جنگ با شاه اسماعیل صفوی ۲۳
- انتقال کرده ها به خراسان در دوره صفویه ۲۵
- فلسفه حرکت تاریخی کرده به خراسان ۲۸
- حمله یک اسیر کرده به شاه عباس ۳۶
- شبیخون کرده ها به منوچهر خان سپهسالار در درونگر ۳۷
- فوجان سرزمین اشکانیان ۴۵
- فوجان در دوره ساسانیان ۴۸
- فوجان از اسلام تا مغول ۴۹
- فوجان در فتنه مغول ۵۰
- فوجان و جانشینان تیمور لنگ ۵۳
- سرزمین و مردم کنونی فوجان ۵۵
- سامبک وکیل اکراه خراسان ۶۲
- کرده ها و ملک محمود و نادر ۶۴
- ورود شاه تهماسب دوم به خراسان و قتل نجفعلی خان شادلو ۷۳
- خواستگاری شاه دو سپهسالار از دختر سامبک زعفرانلو ۷۷
- جنگ نادر با کرده های رضوانلو و قراچورلو ۸۵
- نقش کرده های خراسان در شکست افغانه اصفهان ۹۴
- تیمورخان کرد در حکومت اشرف افغان ۹۹
- کردان خراسان در بیرون راندن ترکان عثمانی از ایران ۱۰۱
- کردان خراسان و فتح هرات ۱۰۳
- کردان خراسان در دومین دوره های جنگهای نادر و عثمانی ۱۰۸
- سامخان سپهسالار خراسان در مراسم تاجگذاری نادر شاه ۱۱۷
- فرمان بیگلربیگی محمدحسن خان زعفرانلو از سوی نادر شاه ۱۱۸
- حماسه ی کردان خراسان در فتح هندوستان ۱۲۱
- نقش محمدحسن خان زعفرانلو و بیگلربیگی خراسان در فتح بلخ و هرات ۱۳۱
- کردان خراسان در جنگهای ایران و توران ۱۳۲
- علت کور شدن رضاعلی میرزا به امر پدرش نادر شاه ۱۳۶

- ۱۳۹ سرداران کرمانج در لشکرکشی نادرشاه به روم و داغستان
- ۱۴۱ دومین سرکوب شورش بلخ به وسیله محمدحسین خان زعفرانلو
- ۱۴۳ نادرشاه در برابر شورشهای مردم
- ۱۴۷ پیام نادرشاه به خوندگار روم
- ۱۴۹ شکست سپاهیان روم از کردان خراسان
- ۱۵۴ آخرین لشکرکشی نادر به عراق و شورش کردان قوچان
- ۱۵۶ کشته شدن نادرشاه در قوچان
- ۱۶۴ نقش کردان قوچان در سرنگونی نادرشاه
- ۱۷۰ پناهنده شدن شاهزاده صفوی به سامخان قوچانی
- ۱۷۳ کردهای خراسان و جانشینان نادر
- ۱۷۹ لشکرکشی احمدشاه افغانی بر سرکردههای خراسان
- ۱۸۳ درگیری کردها با اولاد نادرشاه
- ۱۸۷ نگاهی به سلطنت شوم قاجار
- ۱۹۰ آغا محمدخان قاجار و کردهای خراسان
- ۱۹۲ مواصلت فتحعلیشاه با کردان خراسان
- ۱۹۳ همشخان کرد چنارانی فرمانروای مشهد
- ۱۹۸ سرکوبی شورش خواجه کاشغری و سبله امیرگونه خان ایلخانی
- ۱۹۹ شورش کردها علیه شاهزاده قاجار
- ۲۰۳ رضاقلی خان زعفرانلو ایلخان کبیر در صحنه خراسان
- ۲۱۲ نامه فتحعلیشاه به پسرش شجاع السلطنه والی خراسان
- ۲۱۵ اوضاع آشفته خراسان و عزل شجاع السلطنه
- ۲۱۹ زندانی شدن شاهزاده هلاکو والی خراسان به امر رضاقلی خان ایلخان
- ۲۲۱ شکست سردار ایروانی از رضاقلی خان ایلخانی
- ۲۲۲ شکست خوردن پادشاه خوارزم از رضاقلی خان ایلخانی کبیر
- ۲۲۵ نقش کردها در جنگهای ایران و روس در آذربایجان
- ۲۳۴ خواهش فتحعلیشاه از رضاقلی خان برای نجات جلال الدوله هندی
- اسنادی در مورد اسارت جلال الدوله هندی و خواهش نایب السلطنه از رضاقلی خان
- ۲۳۵
- اجازه گرفتن عباس میرزا از سفیر انگلیس برای سرکوب کردهای خراسان
- ۲۳۷
- جنگ نایب السلطنه با رضاقلی خان
- ۲۴۰
- جنگ تن به تن مردم قوچان با نایب السلطنه عامل روس و انگلیس
- ۲۴۷

- ۲۵۲ گزارش قائم مقام در مورد شکست ایلخانی
- ۲۵۵ گزارش نایب السلطنه به شاه در مورد فتح قوجان
- ۲۶۰ اسناد دخالت روس و انگلیس در جنگ قوجان
- ۲۶۵ پاسخ کمپبل به گزارش نایب السلطنه در مورد محاصره قلعه سلطان میدان
- ۲۶۶ تقدیر از کلنل بروسکی در فتح قلعه سلطان میدان
- ۲۶۷ گزارش عباس میرزا به کمپبل سفیر انگلیس در مورد فتح امیرآباد چناران
- ۲۶۹ پاسخ سفیر انگلیس به نایب السلطنه در مورد مرزده فتح میرآباد
- ۲۷۰ گزارش شادباش قائم مقام به سفیر انگلیس در مورد فتح میرآباد
- ۲۷۱ گزارش نایب السلطنه به ارباب خود کمپبل در مورد تنها ماندن رفاقلی خان
- گزارش نایب السلطنه به سفیر انگلیس در مورد سقوط قوجان وسیله
- ۲۷۳ افسران انگلیس
- ۲۷۴ ابراز خوشحالی سفیر انگلیس به نایب السلطنه در مورد فتح قوجان
- ۲۷۵ گزارش نایب السلطنه به سفیر انگلیس در مورد ویران کردن سرخس
- ۲۷۸ عذرخواهی قائم مقام از کمپبل
- ۲۷۹ پاسخ کمپبل به عباس میرزا و اظهار خوشحالی از ویرانی سرخس
- ۲۸۰ دستور کمپبل سفیر انگلیس به نایب السلطنه در مورد بازگشت از خراسان
- دستور کمپبل به نایب السلطنه در مورد بازگشت افسران انگلیسی از
- ۲۸۲ خراسان
- ۲۸۴ عذرخواهی قائم مقام از کمپبل در مورد احضار افسران انگلیسی
- جنگ رفاقلی خان ایلخانی با نایب السلطنه به تقریرالیهبها رخان
- ۲۸۵ درگیری
- ۲۸۹ جنگ قوجان و عواقب ناگوار آن به گزارش بیرز
- ۲۹۶ تشییع جنازه ایلخانی از آذربایجان به قوجان
- ۳۰۰ علل لشکرکشی نایب السلطنه به خراسان
- ۳۰۵ اثرات جنگ قوجان به قول فریزر
- ۳۰۹ حمله بگوگرد عمادلو
- ۳۱۲ گزارش فریزر از ویرانی خراسان به دست قاجارها
- ۳۱۹ غارت و تخریب قاجارها در قوجان و چناران و درگز
- ۳۳۸ گزارش فریزر در باره شیروان و بنجورد
- ۳۴۶ موقعیت کردها در دوره محمدشاه قاجار
- ۳۴۷ یزدان ویردی خان زعفرانلو در مقابل فتنه سالار

فرار سام خان ایلخانی از زندان قاجار پیش از ورود ناصرالدین شاه

- تهران ۳۵۰
- ملاقات نمایندگان امیرکبیر با جعفرقلی خان شادلو ۳۵۴
- نقش سام خان زعفرانلو در شکست فتنه، سالار ۳۵۵
- سپاهیان ایران مبهمان مردم قوچان ۳۵۷
- فتح مشهد و دستگیری سالار به وسیله سام خان ایلخانی ۳۶۲
- فرمان ناصرالدین شاه به سام خان در مورد سرکوبی ترکمانان مرو و سر ۳۶۵
- شکست ترکمانان خوارزم از یزدان و ویردی خان زعفرانلو ۳۶۷
- شکست ترکمانان مرو از امیرحسین خان زعفرانلو ۳۶۸
- حما سعادت شیرزبان کرد خیرآبادی ترکمانان خوارزم ۳۷۰
- کشته شدن شاه خوارزم در قاتل و تپه سرخس ۳۷۲
- ما موریت سام خان ایلخانی برای فتح هرات ۳۷۵
- اعطای عنوان "شجاع الدوله" به سام خان فاتح هرات ۳۸۲
- نقدیر حاکم السلطنه از فداکاری سام خان در فتح هرات ۳۸۶
- کشته شدن قاتل سام خان به دست شیرزبان قوچان ۳۸۸
- امیرحسین خان زعفرانلو مقتدرترین ایلخانی ایران ۳۹۰
- ورود ناصرالدین شاه به جناران و دیدار با خوانین کیوانلو ۳۹۲
- استقبال امیرحسین خان ایلخانی از ناصرالدین شاه ۳۹۵
- گفتگوی ناصرالدین شاه با دهگان آزاده کرد ۴۰۵
- هدایای امیرحسین خان شجاع الدوله به ناصرالدین شاه ۴۰۷
- حرکت شاه از قوچان به شیروان و بجنورد ۴۰۸
- گزارشات شجاع الدوله به شاه در مورد قوچان و درگز ۴۱۱
- دومین سفر ناصرالدین شاه به قوچان و تمجید از سواران زعفرانلو ۴۱۳
- شجاع الدوله و لرد گورزن ۴۱۴
- دیوانخانه امیرحسین خان شجاع الدوله از نظرات و دنوان ۴۲۷
- ملاقات حاج سیاح با امیرحسین خان ایلخانی ۴۲۹
- واقعه فیروزه و فوت امیرحسین خان ۴۳۶
- سند مبادله فیروزه با روسای حصار درگز و قطعه زمینی در آذربایجان ۴۴۱
- متن پروتکل بنجم تحمیلی روسها برای ایران ۴۴۲
- امیر و صدور حکام ترکمانی ۴۴۵
- حکومت خانبا با خان در قوچان ۴۴۹

اسنادپازوکی ، قولانلو ، یارمحمدخان ایلخانی و ...

یادماندگی بر روی دیوارهای این شهر که در دوران صفویه و قاجاریه در اختیار امپراتورهای مختلف بوده و در حال حاضر در اختیار موزه قاجاریه است. این بنا که در سال ۱۲۰۵ قمری بنا شده و در سال ۱۲۰۸ قمری به پایان رسیده است. این بنا در دوران صفویه و قاجاریه در اختیار امپراتورهای مختلف بوده و در حال حاضر در اختیار موزه قاجاریه است. این بنا که در سال ۱۲۰۵ قمری بنا شده و در سال ۱۲۰۸ قمری به پایان رسیده است. این بنا در دوران صفویه و قاجاریه در اختیار امپراتورهای مختلف بوده و در حال حاضر در اختیار موزه قاجاریه است.

پس از این که در تاریخ ۱۳۰۵ قمری خراسان را فتح کرد و در آنجا حکومت را برپا داشت. این سلسله در خراسان حکومت می کرد و در سال ۱۳۰۵ قمری خراسان را فتح کرد و در آنجا حکومت را برپا داشت. این سلسله در خراسان حکومت می کرد و در سال ۱۳۰۵ قمری خراسان را فتح کرد و در آنجا حکومت را برپا داشت. این سلسله در خراسان حکومت می کرد و در سال ۱۳۰۵ قمری خراسان را فتح کرد و در آنجا حکومت را برپا داشت. این سلسله در خراسان حکومت می کرد و در سال ۱۳۰۵ قمری خراسان را فتح کرد و در آنجا حکومت را برپا داشت.

پس از خداوند دادگر روزی ده رهنمای، از شما دوستان و سروران خوب و دانشدوست و فرزانه سیاست‌گزارم که نوشته‌های این خدمتگزار فرهنگی خویش را ارج و ارزش نهاده، در راهی که پیش گرفتارم با ارسال نامه و تلفن و گفتگوی حضوری و ارسال عکس و سند و انواع گوناگون مورد تشویق قرار داده و بیش از پیش امیدوارتر و برتران‌تر در راهی که پیش گرفتارم رهنمون گشته و موجبات چاپ دوم این کتاب را فراهم ساختید. آن‌انکه چاپ اول را خوانده‌اند که در شهریور ۱۳۵۸ به سبب از دست دادن پسرم ابوالفضل دچار بحران روحی بودم و شرایط زمانی و مکانی و جو سیاسی محیط هم در جهت مغایر با اهداف فرهنگی نگارنده بود، انقلاب اسلامی ایران در حال تکوین بود و هنوز جا نیفتاده بود و گروهکهای سیاسی از طرق گوناگون دردسرهای فراوانی را برایم فراهم آورده و به دادگاه انقلاب روانه کردند، اما از آنجا که گفتارم: سر بیگناه پای دار می‌رود و بالای دار می‌رود، دادگاه انقلاب اسلامی مرا از اتهامات واهی و بی‌اساس تبرئه کرد اما نامردمی‌ها و ردالتها پایان نیافت و سرانجام آنچنان که مایل بودم، نتوانستم کتاب را بی‌عیب و نقص تحویل شما عزیزان دهم.

شما میدانید که رژیم منحوس پهلوی از سال ۱۳۰۵ به بعد که جای پای خود را محکم کرد، کردهای خراسان را که مهم‌ترین استقراردهنده آن بودند و ندانسته با کشن و از میان برداشتن مخالفان خدمات بزرگی به رضا شاه کرده بودند، رفته رفته مورد بی‌مهری و کینه نوری آن دیکتاتور کبیر قرار گرفتند. اطرافیان او را هم که خونخوارانی چون امیرخان محمدخان قاجار و سلطان ارسلان میرزا قاجار و ایرج مطبوعی معدوم و دیگران فرا گرفته بودند، به او فهماندند که کردهای خراسان هرگاه بخواهند میتوانند دردسر بزرگی برای او فراهم آورند، چنانکه برای رژیم‌های پیش از او فراهم آورده بودند.

دیکتاتور با چنین توطئه‌هایی هست به نابودی کردها بست. سران آنها را به دار آویخت و اعدام کرد و به زندان افکند و تبعید و آواره نمود و ایلات کرد را از هم پاشید و مانع کوچ و حرکت ایل کردید و دستور تخته قاپو شدن آنها صادر نمود و به دنبال آن در صدد از میان برداشتن فرهنگ و ملیت کردها برآمد و برای این منظور دو موضوع اصلی را مدنظر قرار داد:

۱ - از میان برداشتن لباس رسمی زنان و مردان کرد که در حکم پرچم ملی آنها بود.

۲ - از بین بردن زبان کردی با ایجاد مدارس کذایی که در آنها یک کلمه کردی

سخن گفتن موجب شدیدترین عقوبت‌ها بود.

و بدینگونه عفریت دیکتاتوری بر مناطق کردنشین خراسان حکمفرما شد و هیچ کس جرات نفس کشیدن نداشت. تا اینکه انگلیسی‌ها که این دیکتاتور را روی کار آورده بودند، دوباره او را گرفته و از مملکت بیرون انداخته و پسرش را به تخت نشانند.

در این زمان برخی از سران کرد شادلو و زعفرانلو که هنوز در زندان و تبعید نیم نفسی داشتند، نجات یافته و به خراسان بازگشته که یکی از این نجات یافتگان مرحوم فرج... خان بیجرانلو بود که چون شیری زخم‌دار از تبعید بازگشت و قیام بهمن ۱۳۲۵ را فراهم ساخت تا داد ستم‌دیدگان را از ستمگاران باز ستاند. اما قیام او را هم روس و انگلیس و آمریکا که با پادشاهی محمدرضا شاه توافق کرده بودند، در نطفه خفه کردند که در جلد هفتم حرکت تاریخی کرد به خراسان به آن خواهیم پرداخت.

محمدرضا شاه پهلوی هم که در آغاز کار با مخالفت شدید کردهای خراسان روبرو شده بود، کینه آنان را بدل گرفت و همان رویه پدر را شعار خویش ساخت و کار را بجایی رسانید که در سالهای آخر منکر وجود قومی به نام کرد در خراسان بود. تا آنجا که ولیان از آخرین استانداران شاه خطاب به آقای دکتر پاپلی استاد دانشگاه فردوسی مشهد که در صدد تحقیق در ایلات و عشایر کرد خراسان بود، اظهار داشت که در خراسان کرد وجود ندارد و مانع تحقیقات وی در این راستا گردید.

اما انقلاب اسلامی ایران آن جو خفقان آور و بی‌عدالت و کینه‌جو را درهم شکست و زمینه کار و کوشش و تلاش برای نویسندگان فراهم ساخت تا جایی که امروز نگارنده هزاران برگ اسناد خطی به چاپ نرسیده از دوره شاه عباس تاکنون در این رابطه فراهم ساختهام و اینها قطراتی از دریایی بزرگ هستند که رژیم پهلوی با سوختن و ویران کردن و غارت نمودن خاندان بزرگ کرد از قبیل ایلخان‌های زعفرانلو قوچان و بجنورد، از بین برد.

در این کتاب حاضر ملاحظه خواهید فرمود که کردهای خراسان صدها سال پاسداری این مرز و بوم را از تجاوز اقوام بیگانه و غارتگر محفوظ داشته و با نثار جان و مال و فرزند از حیثیت و آبروی مردم خراسان و ایران جانانه دفاع کرده‌اند و بدون هیچگونه تردیدی باید بگویم، چنانکه تمام مستشرقین و مورخین هم آنرا تأیید کرده‌اند، اگر کردها به خراسان نمی‌آمدند، امروز استانی به نام خراسان در آغوش ایران نداشتیم و از همه مهمتر مکتب و مذهب تشیع در خراسان در سایه شمشیر کردهای خراسان پا گرفت و استقرار یافت. با تمام این خدمات رژیمهای شاهنشاهی فاسد و خونخوار بویژه قاجارها و پهلوی‌ها از هیچ جنابینی نسبت به سرکوبی و نابودی آنها فروگذار نکردند، زیرا تنها آنها را مانع اهداف شوم و خائنانه خویش و زده‌سند با استعمارگران و فروختن سرزمینهای

ایران میدانستند .

مردان نامداری چون رضاقلی خان ایلخانی و سام خان و سردار عوض و ججوخان باید فدا میشدند تا دو استعمارگر شرق و غرب یعنی روس و انگلیس به اهداف شوم خویش نایل آیند و سرزمینهای شرقی و شمال خراسان را از بیکر ایران جدا سازند. شکر خدای را که امروز هم روسها دلیل شدند و هم انگلیسیها فلج گشتند و رژیم های دست نشانده شان هم همراه خودشان به زبالهدانی تاریخ فرو رفتند .

تسا در این جلد و شی جلد بعدی این کتاب با اهداف مقدس کردها که همانا دفاع از حریم و مرز و بوم کشور است آشنا خواهید شد و نیازی به اطاله کلام نیست . تنها در پایان از مسئولین جمهوری اسلامی ایران انتظار و آرزو دارم که به چشم رژیم های گذشته به کردها ننگریسته و در جبران آن بيمهريها کوشیده و میدان فعاليتهاي فرهنگي و هنري بيستري را در اختيار ما قرار دهند ، تا ما بتوانيم با فراغت خاطر از نابودي زبان و فرهنگ و هنر خود که پشتوانه و مکمل زبان و ادبيات و تاريخ و هنر اين کشور است ، اقدام نمائيم . زيرا ما در اين رژيم جمهوری اسلامی هم حفي برای خود قائليم و اگر آماري از شهدای جنگ تحميلي فراهم گردد ، معلوم خواهد شد که خدمات کردهای خراسان در جنگ تحميلي عراق عليه ايران اگر بيش از سايرين نبوده ، کمتر هم نبوده است . ضمناً آنچه مربوط ايلات کرد جادرسين در اين چاپ حذف شد ، در کتاب ايلات و عنابر ايران خواهد آمد .

به امید روزهای درخشان ، روزگار به کام باد .

کليم ا توحدي (کانيمال)

مشهد - کوی آب و برق ، خیابان لاله ، لاله ۳ پلاک ۴

توحدي - ۱۳۷۰

نگاهی به موقعیت جهانی کرد - کرمانج

یکی کارمند سخت دشوار گشت ابا کرد کشور همه بار گشت

چون هدف اصلی از تالیف این کتاب معرفی و شناسایی یکی از شاخه‌های اصیل درخت کهنسال و پر شاخ و برگ کرد مشهور به کرمانج می‌باشد، بنابراین لازم است اشاره‌ای بتاریخ افتخار آمیز کرد و بالعمال کرمانج داشته باشیم.

کردها بزرگترین و قدیمی‌ترین قبایل بزرگ آریائی سرزمین ایران هستند که در نواحی کوهستانی غرب فلات ایران از دیرباز سکونت گزیده و با تشکیل اولین سلسله پادشاهی ماد تمام مردم ایران را زیر چتر و کلمه واحدی بنام ایران درآورده، در طول قرون و اعصار به وجه نایبانه‌ای در مقابل جزر و مد حوادث در حفظ و اشاعه میراث گرانبهای فرهنگی و بروز ملیت خویش کامیاب شده رشادت و سلحشوری خود را در سینه تاریخ به ثبت رسانده‌اند. گزنفون مورخ و سردار مشهور یونان که به پدر تاریخ معروف است می‌گوید: کردها مردم بسیار رشید و دلاور می‌باشند.

آقای شمیم درسخترازی محققانه خود می‌گوید: "... باید اعتراف کنیم که قبایل کرد بهتر و بیشتر از سایر اقوام ایرانی نژاد به حفظ بسیاری از آداب و مراسم و عادات ایرانی موفق گردیده و خیلی کمتر از قبایل دیگر دچار تحول و تبدیل شده‌اند.^۱ درک کنان استاد سابق انگلیسی دانشگاه بغداد می‌گوید: "کردها، هر جا باشند خاصیت نژادی خودشان را نشان می‌دهند، بدین لحاظ در سوریه هم توانستند، مقامات عالی دولتی را اشغال نمایند."

کردان بطت خوی و خطت اعتراض آمیز خود به مصادر ظلم و فساد و قدرت‌های امپریالیستی، همواره مورد جور و شکنجه و قتل و کشتار قرار گرفته‌اند. ضحاک ماردوش پادشاه خونخوار که مدتی بر ملت ایران چیره شده بود چون کردها را مزاحم خود می‌یافت فرمان داد هر شب دو نفر از آنان را گشته از مغز سرشان برای مارهایش خورش درست کنند.

۱- نشریه آموزش و پرورش شماره ۹ سال هشتم - ص ۴۶.

۲- کرد و کردستان - استاد درک کنان - ترجمه هاتنی - ص ۶۵.

دانشمندانی چون ابن قتیبه در المعارف و بدلیسی در شرحنامه و مسعودی در مروج - الذهب و طبری و دیگران این موضوع را به تفصیل ذکر نموده و فردوسی در شاهنامه بآن اشاره کرده و کردها را منجی واقعی ملت ایران از شر ضحاک ماردوش دانسته‌اند. آشپز ضحاک هر شب یک نفر از دو کرد محکوم به مرگ را کشته و دیگری را پنهانی به کوهستان فرستاده و بدین ترتیب نجات یافتگان با تولید نسل روز بروز بر تعدادشان افزوده شده‌علیه ستمگرها و خونخوارهای ضحاک قیام نموده به یاری گاوه آهنگر^۱ که هژده پسر او را نیز خوراک مارهای ضحاک ساخته بودند، آن اهرمن بدکنش را نابود و فریدون را از کوه دماوند آورده بر تخت شاهی نشانده و اثبات نموده‌اند که شاه دست نشانده مردم است نه موهبت الهی^۲. فردوسی در مورد نجات کردان از زیر ساطور قصابان ضحاک می‌گوید:

از اینگونه هر ماهیان سی جوان	از ایشان همی یافتندی روان
چو گرد آمدندی از ایشان دو بیست	بر آنسان که شناختندی که کیست
خورشگر بر ایشان بزی چند و میش	بدادی و صحرا نهادیش پیش
کنون کرد از آن نخمه دارد نژاد	کز آباد بر دل نیابندش یساد
بود خانه‌هاشان سراسر پلاس	ندارند در دل ز یزدان هراس

در بیت اخیر فردوسی اشاره به تهور و بی‌باکی کردها نموده تا آنجا که گفته از خدا هم باک ندارند.

بدین گونه فریدون کی به یاری مردم و رهبری گاوه آهنگر که او نیز به قول شاهنامه کرد بوده است، پس از نابودی ضحاک ستمگر بر تخت شاهی نشست.

فریدون پسر آبتین از نژاد همان کردهای پس مانده‌ی خوراک ضحاک بود. خود آبتین نیز به امر ضحاک کشته شده و خوراک مارهای او گشته بود.

فریدون که وسیله‌ی مادرش در کوه دماوند پنهان نگهداری می‌شد، چون به شانزده سالگی رسید، نژاد و تبار خویش از مادر پرسید، فرانک مادر فریدون در پاسخ فرزند گفت:

۱- کردهای گاویان‌لو خراسان خود را از اولاد گاوه‌ی آهنگر می‌دانند.

۲- این نکته فردوسی بسیار دقیق است که هرگاه شاه ستمگری پیشه کند، باید مردم قیام کرده او را برداشته دیگری را که صلاحیت داشته باشد به رهبری برگزینند.

این رسم تا این اواخر در میان کردها چه در مهاباد و چه در خراسان و بویژه لایبن رایج بوده است که شاه محلی یا حاکم را کردها از میان خود انتخاب می‌کردند، و هرگاه حاکم مزبور یا از حد خویش فراتر می‌نهاد، او را معزول نموده و کنسار می‌گذاشتند که آخرین نمونه‌ی آن مرحوم آقا لیر صوفیان در لایبن بود.

تو بشناس گز مرز ایران زمین	یکی مرد بود ، نام او آبتین
ز تخم کیان بود و بیدار بود	خردمند و گرد و بی آزار بود
ز تهمورس کسرد بودش نژاد	پدر بر پدر بر همی داشت یاد
پدر بدتر او مرا نیک شوی	نبد روز روشن مرا جز بدوی !

و تهمورس کرد از نوادگان کیومرث نخستین پادشاه ایران بود که سلسله‌ی کیانیان در ایران باستان را بنانهاد .

پژوهنده‌ی نامه باستان	که از پهلوانان زند داستان
چنین گفت که آئین تخت و کلاه	کیومرث آورد و او بود شاه ...
کیومرث شد بر جهان کدخدای	نخستین به کوه اندرون ساخت جای
سر تخت و بختش برآمد ز کسوه	پلنگینه ^۱ پوشیده خود با گروه

فردوسی تهمورس را کی شاه می‌خواند و ما امروز ایلات کی‌وانلو، کی‌کانلو، گاویانلو (منسوب به گاوه آهنگر) و کی‌وانی (کیفانی) یعنی کی‌بانو (بجای شهبانو) و بسیاری نامهای دیگر از اینگونه در زبان کرمانجی داریم . نام زنان کرمانج خراسان هنوز، کی‌زاده، کی‌جمال، کی‌جان، کی‌نگار و در نام مردان نیز کیکو، که‌کو و ... به جا مانده است .

برفتند با سوگسوازی و درد	ز درگاه کی شاه برخاست گرد
کی نامور بر سوی آسمان	بر آورد و بدخواست بریدگان ...

پس از کیومرث پسرش هوشنگ به تخت بر نشست و هم او بود که به گله‌داری و دامپروری و بافندگی و ریسندگی و ساختن ابزار و تهیه‌ی پوشاک همت گذاشت . از کوشی آن نامدار کرد ، لباس پشمین بوجود آمد .

پس از پشت میش و بره ، پشم وموی	برید و به رشتن نهادند روی
به کوشی از آن کرد ، پوشش بجای	به گستردنی هم به او راهنمای

۱- شاهنامه فردوسی - به کوشی دبیر سیاقی - ج ۱ - ص ۴۵ .

۲- پلنگینه پوشی مخصوص کردها بوده که از پوست پلنگ که شکار می‌کردند برای خود لباس می‌ساختند . مانند ساروپیسه پلنگینه پوش ، سردار کرد جنگ چالدران و حیدر قلی مرگان پلنگینه پوش و باقر پلنگ پوش از کردهای لاین که حدود ۱۵ سال پیش فوت کرد و آنها لباس خود را از پوست پلنگ تهیه می‌نمودند .

نگاه کنید به مقاله‌ی اینجانب تحت عنوان "مرگان در ادبیات کرمانجی" فصلنامه هنر و وزارت ارشاد اسلامی - شماره ۱۳ - ص ۶۵۴ تا ۶۱۵ .

مادها نیز که اولین امپراتوری متشکل ایرانی را تشکیل دادند، خود کرد بودند که در آذربایجان و کردستانهای کنونی ایران و عراق و ترکیه می زیستند و شهرهای هگمتانه و اربیل از شهرهای معروف آنان بودند. سرانجام مادها وسیله کورش هخامنشی پارس مغلوب شدند. مادانان ما در کوروش دختر پادشاه ماد بود.

شورشهای نواحی کردنشین بویژه اربیل بهمین جهت در زمان داریوش هخامنشی به اوج رسید که در کتاب تاریخ مفضل کرده آن خواهیم پرداخت. سعودی متوفی ۲۴۵ قمری در کتاب التنبیه والاشراف خود گفتاری متناقض در مورد اصل و نسب کردها و پیوند آنها به اعراب دارد که صحیح نیست.

در جای دیگر می گوید کردها فرزند کرد پسر اسفندیار پسر منوچهر^۱ (پادشاه کیانی) هستند و بزه های کرد عبارتند از: بازنجان، توهجان^۲ (شاهجان یا شایجان) و شازنجان و بناوره و بوزنگان و لرها و جورقان و جاوان^۳ و باریان و جلالی^۴ و مستگان^۵ و جابارقه و جروغان و کنگان و ماجردان و هذبانی و دیگران که در فارس و کرمان، سجستان (سیستان) و خراسان و اسپهان (اصفهان) و ارض خیال (دامنه های زاگروس) من الماهات:

ماه الکوئه، ماه بصره، ماه سیدان و ایغارین که از جمله برج و کرج ابی دلف و همدان و سهر زور و درآباد و صامغان و آذربایجان و ارمنستان و اران و بیلقان و باب الایواب و جزیره (کردستان عراق و ترکیه کنونی) و نام و سرحدات سکونت دارند.^۶

هخامنشیان و ساسانیان نیز در سرکوب کردها نقش مهمی داشته اند.

اردشیر ساسانی هم با اینکه خودش کرد بود، کینه ی شدیدی از کردها بدلد داشت و در قلع و قمع آنها از هیچ کوششی فروگذار نکرد و چون در جنگهای پیشین از کردها بسختی شکست خورده

۱ - گفته شد که کردهای کاویانلو، کیوانلو، کیکانلو از بازماندگان همین کیانی ها هستند.

۲ - کوهستان معروف جنوب نوجان و شیروان که امروز شایجان نامیده میشود با نگر نام این ایل کرد است که کردها پس از ورود به خراسان بر آن نهادند. اینکه برخی شایجان را به جهان ارمغان معول نسبت میدهند ریشه تاریخی ندارد.

۳ - جاوان یا جاوان یا جافان، جافها.

۴ - جلالی های خراسان و آذربایجان که کوراوغلی از آنهاست.

۵ - مستگان همان مردکان یعنی کردهای مزدکی می باشند که برخی در خراسان اند. محمد جعفر خانی مستگانلو زمان نادر از این تیره است.

۶ - التنبیه والاشراف - نشر دار الصاوی قاهره - ص ۷۸

بود ، دیگر بار به استخر فارس آمد و تجهیز قوا نمود تا انتقام شکست را باز گیرد .

سپاهی ز استخر بی مر بسرد بشد ساخته تا کند رزم کسرد

حکومت‌های بعد از ساسانیان نیز تا برجیده شدن اساس شاهنشاهی در ایران هیچگاه روی خوش به کردها نشان نداده‌اند ، و با تمام قوا در سرکوب و تبعید و اعدام آنها کوشیده‌اند که تا پایان رژیم دیکتاتوری و فسادانگیز پهلوی نیز ادامه داشته است . علت تمام این سرکوبیهای ستمگرانه‌ی تاریخ تسلیم زور نشدن کردها و آزاداندیشی و دوری از خرافه پرستی آنها بوده است .

بهرحال ، تاریخ باستانی کرد نیز سراسرافراز و پیروزی است ، که چون در کتاب "تاریخ ریشم‌زادی کرد" تألیف سردار دانشمند کرد ، مرحوم احسان‌نوری به آن اشاره شده ، از تکرار آن خودداری می‌کنم .

سرجان ملکم در تاریخ ایران آورده است که : " از تاریخ اکراد چنین معلوم می‌شود که هم از ایام پیشین (ایران باستان) امرای کردستان ، نواب (دست نشانندگان) پادشاهان ایرانی بوده‌اند اما حتی در عهد مقتدرترین سلاطین (ایران نیز) به سرکشی و طغیان اکتفا و امتیاز داشته‌اند و بعضی دلایل هم هست که می‌توان اعتقاد کرد براینکه تجاوت این طایفه سبب استخلاص مملکت (ایران) از جانشیان اسکندر شد . قلیل مدتی لشکر روم در بعضی از اطراف این ملک (کردستان) بوده‌اند ولی شاید چندان بیش از همانجاهائی که نشیمن (اردوگاه) لشکر بوده است ، در تصرف نداشته‌اند . . .

زیرا که سکنه‌ی این جبال (کردستان) همه مردمی قوی و سلحشوراند و به اماکن خود کفال تعلق دارند . پس در تسخیر آن اشکالی عظیم است و در نگاهداشتن آن فایده‌های ترتیب نیست . این طایفه (کرد) هرگز در تحت اداره‌ی یک حاکم نبوده‌اند و بر حکومت یک نفر اتفاق نگرده‌اند و احتمال دارد همین اختلاف که اگر ملکی بهتر از این داشتند سبب تسخیر آن و رقبت (و بندگی) ایشان می‌شد ، یکی از اسباب آزادی (خواهی) ایشان شده است . . . "

ملکم در جای دیگر اضافه می‌کند که سکنه‌ی کردستان " از دو هزار سال پیش تا به حال (از نظر عدم تکامل اجتماعی) بر یک قرار مانده‌اند و تغییر به حالشان راه نیافته . با اینکه در عهد انوشیروان در ایران آفتاب دانش را طلوعی ، و در تحت (سلطه‌ی) خلفای عرب و روم مردم را در کسب علوم و لغوی بود و این طایفه به مداین و بغداد که در این دو عصر ام‌البلاد عالم بودند ، قرب جواری تمام داشتند ، با این (وصف) انبالی (از علم و دانش و تکامل اجتماعی) نگردند و عبرتی نگرفتند (که امروز کلاهشان پس معرکه است) . حقیقت این است که کرد دانشی را که مؤدی به تن پروری و ناز و نعمت شود حقیر می‌شمرد زیرا که چنین

۳

دانش بالعالی مرد را بیش از پیش دستخوش ظلم و زبون ظلمه می‌سازد. . . .^۳

در کتاب ارزشمند "کرد و کردستان" تالیف بازیل نیکیتین هم که اخیراً "متن فرانسه‌ی آن وسیله‌ی مترجم معروف کرد، آقای محمد قاضی ترجمه شده و در اختیار هموطنان قرار گرفته و بدون شک دست اندرکاران تاریخ و فرهنگ کرد از آن بهره‌ی شایانی خواهند برد نیز مطالب سودمند و اظهارنظرهای جالبی درمورد کرد و سوابق تاریخی و نژادی او ارائه شده.^۳

اسناد رشید یاسمی در کتاب کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او می‌گوید: "آثار قدیم و اسناد جدید از آغاز عهد تاریخی ایران تا این ایام همه گواه بزرگواری و دلیری و ثبات قدم و سایر صفات پسندیده قوم کرد است که در چهار موجه حوادث و جزر و مد ایام فتوری و تغییر در آن راه نیافته است. از روزگار اردشیر ساسانی تا قرن حاضر پیوسته این قوم همان دلیری و شهامت را نشان داده‌اند و با سخت‌ترین حوادث نبرد کرده‌اند." از نظر جغرافیائی کردها در بیشتر نقاط جهان پراکنده‌اند و مهمترین مراکز سکونت آنان در ایران استانهای کردستان، کرمانشاه و آذربایجان غربی و مهاباد و مازندران و گیلان و استان مرکزی

۱- البته روش کردها بر این بود که آزادی و آزادی را بر همه چیز مقدم بدانند. آنها مایل بودند در لانه و کاشانه‌ی محقرشان در گرسنگی بسر ببرند، اما زیر یوغ ستم کسی نروند. نه تنها درمورد علم و دانشی که بتدگی می‌آورد، چنین نظری داشتند، بلکه درمورد کسب و تجارت و معامله نیز چنین می‌اندیشیدند و هنوز هم اکثراً "بر این قول‌اند که کسب و معامله مستلزم ربا کاری و حقه بازی و فریب دادن طرف مقابل و موجب دروغ‌گویی است و با شرافت انسانی منافات دارد."

۲- تاریخ ایران - سر جان ملکم - ج ۲ - ص ۲۲۷.

۳ - یادآور شوم که مرحوم غلامحسین رحیمیان که هنگام فرار به پاریس در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ این کتاب را خریداری نموده و متن فرانسه‌ی آنرا خوانده بود، کتاب را در سال ۱۳۶۰ به نگارنده داد که وسیله‌ی ترجمه‌ی آنرا فراهم آورم. به چند تن از دوستان کرد از جمله آقای دکتر وثوقی استاد زبان فرانسه دانشکده ادبیات مشهد مراجعه نمودم که توفیقی حاصل نشد. سرور فاضل و دانشمند آقای احمد احمدی بیرجندی چند صفحه‌ای را برای نگارنده ترجمه نمود.

در ناپستان ۱۳۶۶ که ترجمه تایپ شده‌ی آنرا جهت گرفتن کاغذ از وزارت ارشاد اسلامی در این وزارتخانه دیدم که از سوی آقای قاضی ارسال شده بود، بسیار خوشحال و شادمان شدم، و اکنون که آذر ماه ۶۶ می‌باشد خوشبختانه کتاب وارد بازار شده و آرزوی خیر و مرحوم رحیمیان برآورده گردیده است.

و قزوین و زنجان و خراسان و خاش و در خارج از ایران در کشورهای ترکیه، شوروی، عراق، لبنان، سوریه، مصر، هندوستان، افغانستان و بلوچستان پاکستان می‌باشد.



از کتاب اسناد مصور اروپائیان از ایران

CURDE

کرد (کرمانج) زعفرانلو

سرزمین کردها همواره میدان جنگ و قتل و غارت و لگد کوبی و پایعالی بوده . جنگ‌های باستانی ایران و روم ، جنگ‌های دوره‌ی ساسانیان با رومیان ، به ویژه جنگ‌های انوشیروان و جنگ‌های ۲۴ ساله‌ی خسرو پرویز با رومیان جنگ‌های اعراب با ایرانیان در منطقه‌ی حلوان و به دنبال آن در نهاوند با شدت هر چه تمام‌تر در کردستان جریان داشت . قیام بابک خرم دین و جنگ‌های وی با خلیفه‌ی عباسی در کردستان بود ، چنانچه پیش از وی نیز در روزگار ابومسلم خراسانی و مروان حمار شدت جنگها در سرپل زهاب و در نواحی زاب بود ، و سقوط دولت اموی در جنگ زاب میسر شد .

بعد از ورود ترکان سلجوقی و مغولها و تیموریان باز هم کردستان مرکز شدیدترین بر خوردها و مقاومت‌ها در مقابل بیگانگان بود .

با روی کار آمدن شاه اسماعیل گرچه کردستان ایران تا حدودی از دسترس شاه اسماعیل به دور بوده و امپراطوران عثمانی هم کمتر می‌توانستند وارد این خطه گردند، هر چند که یک بار تا همدان و تبریز هم پیش آمدند ، اما موقتی بود، لکن کردستان ترکیه همواره مورد تاخت و تاز و نیروی متخاصم ایران و عثمانی بود و کردها به هر طرف می‌پوستند، وسیله‌ی دیگری سرکوب و نابود می‌شدند. رفتار امیر شرف خان کرد شقاقی حاکم بتلیس و رستم خان چمشک‌زک در خیال این دو دولت برای نگهداری حفظ جان و اموال اهل و تبار خویش نمونه‌ای از سیاست دو جانبه و دودوزه‌بازی کردن است که کردها برای بغای خویش به آن دست می‌زدند، هر چند اینگونه بازی‌ها هم از خطرناکترین روشها بود که سرانجام به نابودی آنان و خاندانستان و بسیاری از مردم کرد گردید .

امیر شرف خان پیش از جنگ چالدران نیز به حضور شاه اسماعیل رسیده است . هنگامی که شاه اسماعیل خربوت را تسخیر کرد و از آنجا عازم اخلاط بود، در اثنای راه "شرف الدین بیگ کرد که از بزرگترین حکام کردستان و مرکزش در شهر بتلیس بود ، با پیشکشها و هدایای فراوان به آستان پادشاهی شتافته مورد الطاف شاهانه قرار گرفته ، جلیس و انیس بزم نشاط گردید ."^(۱)

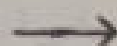
۱ - زندگانی شاه اسماعیل - ص ۱۸۲ - به گمان نگارنده این شرف الدین بیگ حاکم بتلیس باید دومین نام حاجی شرفخان معروف معاصر امیر تیمور باشد که در سال ۷۹۶ قمری اسب و هدایای گرانبهایی به تیمور اهدا کرد و بتلیس و منطقه‌ی وان را از قتل عام و غارت نجات داد ، و باز شرفخان بتلیسی مؤلف شرفنامه نواده‌ی همین شرف الدین بیگ معاصر شاه اسماعیل می‌باشد که معاصر شاه عباس و حاکم بتلیس بود ، که امیر شمس الدین فرزند او بعد از پدر به حکومت بتلیس نشست و پس از او پسرش ابدالخان حاکم بتلیس شد که وسیله احمد پاشا ترک عثمانی خانواده اش بریاد رفت که در سیاحتنامه اولیا چلبی به تفصیل از آن سخن رفته است .

بدینگونه امیر شرف خان نواحی بتلیس و رستم بگ نواحی دیار بکر (آمد) را که در تصرف چمشگزک بود، به شاه اسماعیل سپردند. این موضوع از گزارش حاکم دست نشاندگی ملاطیه به سلطان سلیم امپراطور عثمانی آشکار می‌شود که گفته است "روز چهاردهم شعبان ۹۲۱ از حاکم ملاطیه گزارش رسید و معلوم شد که اردبیلی زاده، جاپان سلطان و قزاق سلطان را با شش هزار نفر به حدود بتلیس فرستاده و اگر چه چمشگزک، یوسف تگلو قزلباش نماینده‌ی شاه اسماعیل را به حکومت پذیرفتند، و قزاق سلطان نیز حاکم عربگیر شده^۱ و سه تن از خواجگان شهر "آمد" به جانب شاه اسماعیل رفتند تا شهر آمد حاکم نشین دیار بکر را تسلیم وی کنند. . . . " ۲

می‌دانیم که کردها علاقه‌ی بیشتری به سرزمین ایران داشتند و خود را از آن جدا نمی‌دانستند، و هر فرصتی که پیش می‌آمد، این علاقه را به هر نحوی بود، نشان می‌دادند. چنانکه می‌بینیم که همین رستم یک حاکم چمشگزک در زمان سلطان بایزید امپراطور پیشین عثمانی، ناچار بوده است از وی اطاعت کند، زیرا شاه اسماعیل آن زمان هنوز آن اهمیت سالهای بعد را نیافته بود و قدرت وی ناشناخته بود.

در سال ۹۱۷ قمری که سفرای مصر به دربار شاه اسماعیل آمدند و به او پیشنهاد کردند که حاضراند دست اتحاد را به او داده و با ترکها بجنگند تا سرزمین مصر را نیز از امپراتوری عثمانی جدا سازند. شاه اسماعیل از این فرصت استفاده کرد و آنها را به خوشرویی پذیرفت که رستم بگ کرد چمشگزک حاکم دیار بکر این خبر را به سلطان عثمانی گزارش کرده است.

آقای رحیم زاده صفوی در این باره آورده است که "مقصود نویسنده اینست که اتحاد نظامی



بنابراین چنین می‌شود: ابدال خان که در سال ۱۰۶۵ سرکوب شد پسر شمس‌الدین خان پسر امیر شرفخان مؤلف شرفنامه (۱۰۰۵ قمری) امیر شمس‌الدین پسر امیر شرفخان معاصر شاه اسماعیل (۹۲۱ قمری) و شاه طهماسب که در حمله سال ۹۳۹ سلیمان قانونی امپراتور عثمانی به ایران، در جنگ با اولامه تگلو خائن بر سر بتلیس به قتل رسید (شاه طهماسب صفوی - دکتر نوائی ص ۱۵۵) این شرفخان مقتول پسر امیر ضیا‌الدین می‌باشد که او باید پسر حاجی شرفخان معاصر تیمورلنگ بوده باشد. البته نگارنده با توجه به ظفرنامه یزدی صفحات ۴۸۶ و ۴۵۶ و زندگانی شاه اسماعیل صفوی ص ۱۷ و شرفنامه بتلیس ص ۷ و ۴۵۵ و شاه طهماسب صفوی ص ۱۵۵ و سیاحتنامه اولیا چلبی (کرد در تاریخ همسایگان) ترجمه کیخسروی ص ۸۲ بدینگونه نتیجه‌گیری نمودم.

۱- ترکهای عثمانی از روی حسادت و کینه‌توزی به شاه اسماعیل صفوی اردبیلی زاده یعنی درویش می‌گفتند.

۲- کردهای عربگیرلو خراسان منسوب به این منطقه‌ی عربگیر می‌باشند.

۳- زندگانی شاه اسماعیل صفوی تألیف رحیم زاده صفوی - چاپ ۱۳۴۱ ص ۲۲۳

ایران و مصر در سال آخر سلطنت سلطان بایزید به وجود آمده است، زیرا سلطان مزبور در سال ۹۱۸ قمری از سلطنت برکنار شده و حال آنکه خبر اتحاد ایران و مصر از طرف حاجی رستم یکی از فرمانروایان کردستان در اوقاتی که هنوز بایزید فرمانروای عثمانی بود، به وی گزارش شده است. اینک نامه سلطان بایزید عثمانی خطاب به حاجی رستم کرد:^۱

"امیر معظم کبیر مخم... صاحب طبل و علم... حاجی رستم بیگ مکرم دامت معالیه سلام عاطفت پیام که از عنایت شاهی فائض گردد، مطالعه فرمایند و بدانند که مدت مدید خصومت جماعت فزلباش با ارباب دولت بایندریه (یعنی سلاطین عثمانی که از ترکمانان بایندر بودند) به چه انجامید... معلوم نواب کامیاب... ما نشد. حالیا" برای استعلام احوال دارندهی کتاب کیوان جاوش بدان طرف فرستاده شد و جای شما متصل به آن نواحی یعنی ایران است و حقیقت حال تمام معلوم شماست. چون دارندهی مکتوب شریف (ما به شرف ملاقات آن امیر شرف گردد، از اخبار صادفانه و وقایع آن جانب هر چه پیش شما بحق پذیرفته است، توسط مشارالیه به نواب کامیاب ما اعلام دارید و این معنی را سبب عنایت شاهانه ما دانید و هر چه معلوم نموده باشند اصلا" زیاد و کم نکرده شیمه صداقت را به ظهور آورید..."

و اینک پاسخی که حاجی رستم بیگ چمشکوزگ به سلطان بایزید امپراطور ترک عثمانی داده است:

"... بر رای عالم آرای گهاشکان در گاه گیتی پناه... معروض می‌گردد که فرمان نضا جزیان... با عنده الامثال و الاقران کیوان جاوش... شرف نزول یافت... بفرسم شکرگزاری گفت:

آفتاب از خاک بر دارد از ذره را
هیج نقصانی نباشد جز کمال آفتاب
و آنچه از احوال فزلباش مذهب خراس... فرموده بودند، نصی آن طایفه باغیه حالا بر این سوال است که به الوند خان گزند رسانیده، از انجا به عراق عجم رفته،^۲ مراد خان را

۱- متأسفانه آقای رحیم‌زاده تمام این‌نامه را نقل نکرده و در بعضی جاها نقطه‌گذاری کرده و در حاشیه آورده است، علت این نقطه‌گذاری که نشانگر کلماتی است، نباید موجب نگرانی خاطر خواننده گردد، زیرا بجای نقطه‌ها جمله‌های تعارف آمیز و مجامله بوده که در نقل آنها شعری متصور نیست و خوانندگان می‌توانند به اصل کتاب یعنی منشآت آل عثمان مراجعه نمایند، و این در خالی است که ما به اصل کتاب دسترسی نداریم.

۲- زندگانی شاه اسماعیل صفوی، ص ۲۷۱ به نقل از منشآت آل عثمان، مجلد اول ص ۲۵۴

۳- اشاره به لشکرکشی شاه اسماعیل به خراسان در سال ۹۱۶ که به گذشته شدن شیخ خان ازبک انجامید.

منهدم و منکسر ساخته در عراق عرب کار بابرگیان را پرداخته با چراگز مصر مصالحه و اتحاد نموده حالا عزیمت دیار بکر و مرعش داشته، احوال ایران از بیداد ایشان، بریشان ... امید از فضل یزدان است که قطع و قمع گروه باغیان به گرز و سنان غازیان و تیغ خون نشان مجاهدین خداوندگار اسلامیان و شهنشاہ زمان میسر و مقدر گردد ...^۱

اما همانطور که گفته شد، سال بعد یعنی سال ۹۱۸ قمری سلطان سلیم به تخت سلطنت عثمانی نشست، ورستم بک فرصت را غنیمت شمرد، از ترکان عثمانی روی گردان شده به شاه اسماعیل پیوست. رسیدن رستم بک رئیس ایل قدرتمند چمشگزک به یاری شاه اسماعیل، اهمیت ویژه‌ای برای شاه ایران و سرسختگی مهمی برای امپراتور عثمانی بود.

رستم بک چمشگزک که از مهمترین یاران و سرداران شاه اسماعیل صفوی بود، در جنگ چالدران که در ماه رجب ۹۲۵ روی داد با نیروهای تحت فرمان خود در کنار شاه اسماعیل با سلطان سلیم امپراتور عثمانی جنگید. در جلد دوم هم گفتیم که سارویبیر^۲ قهرمان کسرد بانهای نیز از سرداران معروف شاه اسماعیل در این جنگ شرکت داشت. تعداد سپاهیان ایران در این جنگ را ۲۵ هزار نفر و نیروهای عثمانی را ۲۲۵ هزار نفر نوشته‌اند.

بعد از شکست ظاهری ایرانیان در جنگ چالدران و عقب نشینی شاه اسماعیل به داخل ایران، چون بیشتر ایل و طایفه‌ی رستم بک و مراتع و منازلشان به تصرف سلطان سلیم در آمده بود، وی به امید بخشی که سلطان سلیم به وی پیغام داده بود، با چند تن از امرا و بزرگان کرد چمشگزکی به اردوی سلطان سلیم روی آورد، لکن سلطان سلیم بر خلاف قول خود تمامی آنان را گردن زد و بار دیگر ثابت کرد که فرزند تیمور لنگ خونخوار و جنگیزخان خون آنام از مشاهده‌ی فوران خون شاهزک بیگناهان لذت می‌برد، هر چند که خود را خلیفه‌اسلام و ناجی دین اسلام بداند، اما اینها به قول فردوسی:

زبان کسان از بی سود خویش بچوبند و دین اندر آرند پیش

آقای رحیم‌زاده آورده است که آن شب شوم بعد از جنگ چالدران تمام اسیران ایرانی را در حضور سلطان سلیم حاضر کردند و او فرمان داد همگی را گردن زدند. "روز سوم بعد از

۱ - زندگانی شاه اسماعیل صفوی - رحیم‌زاده صفوی ص ۲۷۲

۲ - آقای رحیم‌زاده صفوی در کتاب زندگانی شاه اسماعیل صفوی به نقل از منشآت آل عثمان این نام را "سارویبیری بیگ قورچی باشی" نوشته‌است که زیر نظر خان محمد خان استاجلو حاکم کردستان وویاریگر به خدمت اشتغال داشته‌است. نگارنده بر آنم که این نام تحریف شده‌ی "سارم" می‌باشد که کردها سارومی گویند. و سارویبیر یعنی سارم فرزند پیرمحمد بیگ یا پیرعلی بیگ می‌تواند باشد. - ص ۳۱۶ و ۳۱۷ همان مدرک.

جنگ یکی از اعیان قزلباش بنام حاجی رستم چمشگزگی همراه پنجاه نفر از آدمباهش پناه به خواندگار^۱ آورد. اما بیدرتگ خود و همراهانش زندانی شدند و روز بعد همگی را گردن زدند. پس از آن شخص دیگری بنام خالد بیگ کرد که او هم از شاه اسماعیل طرفداری کرده بود همراه صد و پنجاه نفر از آدمباهش، پناه به اردوی عثمانی آورد و اظهار اطاعت نمود. طبق فرمان سلطان سلیم اسلحه‌های آنها را جمع کردند و به عنوان مهمانی همگی را در یک چادر گرد آوردند، سپس همگی را گردن زدند^۲.

بعد از کشته شدن رستم بگ امیر چمشگزگ، ایل چمشگزگ (کرده‌های زعفرانلو و خراسان امروز) بطور جدی تصمیم به دوری گرفتن از حکومت عثمانی و روی آوردن به سوی ایران گرفت که بعداً "وسپله‌ی شاه عباس به خراسان انتقال یافت.



سمیر فرمانده زیبای شورشیان کرد

۱ - خواندگار که کرده‌های خراسان خونگاری می‌گویند، عنوان تشریفاتی امیرانوران روم (عثمانی) بود که دگرگون شده‌ی خداوندگار می‌باشد. ۲ - زندگانی شاه اسماعیل - ص ۳۱۷

خصوصیات ژادومی کردها

دانشمندان و محققین از نظر نژادشناسی ساختمان بدنی کردها را بدینگونه مشخص نموده‌اند:

۱- کردها بلند قامت‌اند و بطور کلی ۸۳ درصد قد کردها از حد متوسط یعنی از ۱۶۵

سانتیمتر بیشتر است .

۲- از لحاظ اندازه جمجمه صرف نظر از اختلافات جزئی که بین محققین وجود دارد

عموماً " کردها را از تیپ "براکسفال"^۲ تشخیص داده‌اند . حد متوسط نسبت بین عرض و

طول جمجمه کردها ۷۸ است .

۳- اندازه زاویه بینی (یعنی نسبت بین زاویه بینی و طول بینی) اکثر کردها ۷۵ است

و بدین ترتیب از تیپ " لپتورینین "^۳ بشمار می‌آیند .

۴- از لحاظ شکل صورت و قیافه از تیپ " لپتوپروزوپ "^۴ هستند، یعنی صورت کشیده

و موزون دارند .

۵- موی کردها صدی هشتاد و دو (۸۲٪) مشکی بر پشت و بقیه بلوطی رنگ است و اغلب

لب و دهان کوچک دارند .

۶- از لحاظ بنیه جسمانی تندرست و زورمند و چابک هستند .

زبان کردی دارای تنوع خاص و لهجه‌های متفاوتی است که مهمترین آنها لهجه کرمانجی

۱- آقای ملک صالح محمد خان در تاریخ بلوچستان بموجب فهرست شماره ۱۵ - ص ۴۷

چاپ پاکستان در مورد کردهای بلوچستان ، پاکستان می‌نویسد که آنها جزو طوایف بلوچ برآهونی

بشمار می‌آیند که در شهرهای کوئته و پیشین ۵۶۴ خانوار و در شهر سبی ۳۲۸ خانوار

و در شهر جاسی ۲۳۷ خانوار و در شهر لورالائی ۱۱۲ خانوار و در شهر قلات (کلات پایتخت

بلوچستان) ۴۴۶۵ خانوار و در شهر خاران ۱۵۹ خانوار و در مکران ۲۷۸ خانوار زندگی

می‌کنند که مجموعاً " در حدود هفت هزار خانوار می‌باشند . آقای میر گل نصیر خان در تاریخ

بلوچستان ج ۲ چاپ کوئته می‌نویسد که میر عبدالعزیز خان کرد و میرالواحد خان روسای

قبایل کرد در بلوچستان می‌باشند . کبردهای ناکن بلوچستان و پاکستان نواحی خاش در

ایران به زبان بلوچی سخن می‌گویند

BRACHYCEPHALE -۲

LEPTORRINIENE -۳

LEPTOPROSOPE -۴

۵- نشریه آموزش و پرورش شماره ۹ - ص ۴۷ .

گورانی ، سورانی و زازانی می باشد .

بقول استاد رشید یاسمی و دیگر دانشمندان ، " در میان تمام لهجه های زبان کردی ، لهجه کرمانجی در تاریخ تطور و تحقیق زبان کردی مقام مهمی دارد که لهجه مکری یکی از شاخه های آن می باشد و این همان لهجه ای است که به زبان زردشت و اوستا نیز معروف شده و بسیار جامع می باشد . این لهجه شیرین ترین و مقبول ترین لهجه های کردی است و دانشمندی نظیر میجرسون ، مرگان ، استاد امین زکی و علامه مردوخ کردستانی و کرمانج این نظر را تأیید می کنند . (فرهنگ خال موبد این مدعاست) بلاست و روانی و عدم آلودگی به زبانهای بیگانه از مشخصات برجسته این زبان است ^۱ کرمانج خراسان که در اوایل دولت صفوی برای جلوگیری از تاخت و تاز ترکمانان و ازبکان به مرزهای شمال ایران انتقال داده شدند تحت عنوان سه ایل بزرگ ، زعفرانلو ، شادلو ، قراچورلو قرار دارند که عظیم ترین آن زعفرانلو است که از ایلات بزرگ و متعددی تشکیل شده و ریاست دیگر ایلات کرمانج خراسان را شهیدمدار و مرکز آن شهر مرزی قهرمان پرور فوجان می باشد .

درک کنان در مورد کرمانجی می نویسد . " زبان کردی به دو لهجه جدا از یکدیگر قسمت بندی می شود . کرمانجی و کردی ... " ^۲

۱- KORMANGI

۲- کرد و پیوستگی نژادی - رشید یاسمی ص ۱۲۶ - شرفنامه بتلیسی - ص ۲۲ .

۳- " ... تتألف اللغة الكردية من الكرمانجية و اللریه و الگورانیه - الزازانیه و بضع لهجات صغیره اخرى و اللهجه الکبری فی اللغة الكردیه هی - الکرمانجیه . فاللغة المعروفة باللغة الكردیه عند اللغویین الاجانب المعاصرین . هی اللهجة الکرمانجیه الکبری لیس غیر " ^۳

حول مقال "مسؤولیه الادیب الکردی الکبری"

استاد عبدالمجید لطفی - بقلم علامه توفیق وهبی ص ۱۶ چاپ بغداد

- زبان کردی از کرمانجی و لری و گورانی و زازانی و دیگر لهجه های کوچکتری تشکیل شده و بزرگترین لهجه آن کرمانجی است و معروفترین لغت (زبان) نزد زبان شناسان اخیر لیر کرد لهجه کرمانجی است نه غیر آن .

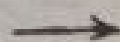
کرد و کردستان - درک کنان ترجمه هانفی - ص ۹ .

مؤلف پستان السباحه می نویسد . " کرماج نام طایفه ایست از طوایف کرد ، گروهی بسیار و قومی بیشمارند و اکثر ایشان رعیت خوندکار (تیسر روم) و حاکم بغداد را خراج گزارند .

برخی از نویسندگان قدیم و جدید نیز درباره‌ی ریشه‌ی نژادی کرد قلمفرساییها کرده و بنا بر مصالح سیاسی خویش و شرایط زمانی چیزهایی نوشته‌اند. برخی آنها را از نسل اجنه و دیو دانستند. برخی آنها را عرب و انمود کرده‌اند، برخی نیز آنها را ارمنی دانسته و اخیراً هم حکومت نژاد پرست ترکیه، بیش از ۱۲ میلیون نفر کرد آنجا را که در سرتاسر مرزهای ایران و در شرق آن کشور نشین دارند، سرگ کوهی نامیده و کرد بودن آنها را نفی کرده است. در صورتیکه همین کردها و در راس آنها احسان نوری پاشا سردار کرد بود که پایه‌های جمهوری ترکیه را بنا نهاده و آناتورک را به قدرت رسانیدند. اما آناتورک نیز مانند اسلاف خویش پس از رسیدن به قدرت کمر همت به نابودی آنها بست و امروز هم اخلافتش به نفسی وجودی این ملت قهرمان برخاسته‌اند. حال تا چه اندازه موفق خواهند شد، تاریخ آینده در مورد آن قضاوت خواهد کرد. هر چند بیدادگاههای آن کشور هر روز عده‌ی زیادی از مبارزان کرد را شکنجه و اعدام کنند، اما نسل کرد منقرض نخواهد شد.

اینک ببینیم دایره‌المعارف انگلیسی از چه زاویه‌ای به کردها نگریسته و چه آشی برای آنان پخته است.

در این دایره‌المعارف آمده است که: آنچه که از کاردوشی اثر شاعر و فیلسوف یونانی گزنفون و احتمالاً نقوش خط میخی در کُدرها (KUDRAHA) برمی‌آید، کردها در کردستان سرزمینی کوهستانی واقع در جنوب شرقی کوهستانهای ارمنستان و در نواحی همجوار سکونت داشتند. آنها بازماندگان یا نسلهای مردم اولیه‌ی منطقه‌ی استپی شمالی (جلگه وسیع و بدون درخت اروپا) با آمیزهای متنوع از نژاد ارمنی و مدیترانه‌ای می‌باشند. بطور کلی دارای



رافتم بسیاری از آن طایفه دیده و صحبت ایشان را شنیده است. طایفه کرماج از سایر طوایف اکراد خوبتر و ملاحظه‌ترند."

و در جای دیگر می‌گوید: "طوایف کرد چهار است و لغات ایشان مغایر یکدیگر است. اول کرماج، دوم لر، سیم کلهر، چهارم گوران و هر یک از این چهار طایفه مشتمل بر طوایف بسیار و عشایر بینماریند..."

بستان السیاحه خطی-زین العابدین شیروانی ص ۵۸۹-۳۹۴

آنچه جالب توجه است، این است که بنظر تمام دانشمندان کرمانجی در درجه نخست اهمیت قرار گرفته و از لحاظ زبان شناسی نیز بسیار غنی و پر بار و قابل بررسی و تجدید نظر است.

۱- اروپائیها به کردستان کاردوشی [KARDUSH] می‌گویند، همچنانکه به پارس

می‌گویند.

صورتی کشیده و بلند با چانه‌های قوی هستند. کردهای غربی بیشتر بلوند و سری دراز دارند، در حالیکه کردهای شرقی بعلت نژاد ارمنی که دارند، تیره‌تراند و سری گرد دارند. ناهمگنی آنها، عموماً ناشی از محل سکونت پهناور و صحرانشین و فقدان همبستگی اجتماعی است. با وجود این طبقات پائین کاملاً غیر مهاجراند. آنها مسلمان هستند اما زنان (کرد در مقایسه با سایر مسلمانان) کمتر از آنچه معمول است، محدود می‌باشند (و از آزادگی بیشتری در امور زندگی برخوردارند). آنها به کرمانجی که از یک گویش فارسی قدیم مشتق شده است، سخن می‌گویند. کردها بسبب گردنکشی و عدم تحمل قدرت خارجی در ترکیه، ایران و عراق مسالهی سیاسی را مطرح کرده‌اند. تاریخ آنها جنگاوری و قیام از جمله شورش‌هایی علیه ترکان (عثمانی) در ۴۷-۱۸۳۲ و سال ۱۹۲۵ میلادی بوده است.^۱

کردها مردمانی ایرانی هستند با جمعیتشان از چهار میلیون نفر در ایران، عراق، ترکیه و اتحاد جماهیر شوروی (ترنسکاوکازیا^{SIA} TRANSCAUCASIA که به سه ایالت جمهوری سوسیالیستی گرجستان، آذربایجان، ارمنستان تقسیم شده بود)، زندگی می‌کنند.

در ایران کردها بیشترین تمرکزشان در استان قدیمی اردلان می‌باشد. اما در بسیاری از مناطق دیگر این کشور (همچون خراسان) مهاجر نشینهایی وجود دارد.

کردها در عراق بیشتر در استان قدیمی موصل تمرکز یافته‌اند. مراکز اصلی کسرد در ترکیه در طول مرز میان این کشور و ایران واقع در منطقه وان، بنلیس، ارضروم و بین تیگریس و افرتیس در شمال مرز ترکیه و سوریه قرار دارد.

کردها مسلمان سنی هستند که زبانشان کردیست. زبانی که شاخه‌ای از فارسی جدید NEW PERSIAN^۲ است. کردستان منطقه‌ای کوهستانی است که توسط کردهای چادر نشین ایران بعنوان مسکن برگزیده شده است. کردستان از نظر شکل فدری شبیه به یک تپراست. این منطقه بخشی از خاک ایران، عراق، ترکیه و قسمتهای کوچک مشترکی از اتحاد جماهیر شوروی و سوریه را در برمی‌گیرد. اگر چه کردها بیشتر کردستان را برای سکونت اختیار کرده‌اند اما این منطقه دارای اقلیتهای ارمنی و آشوری زیادی می‌باشد. اقتصاد این ناحیه، کشاورزی و چوپانی است. درجه‌ی هوا هم در تابستان و هم در زمستان در حداکثر دمای خود میباشد. کردها قرن‌هاست که در برابر سلطه و استیلای مردم دیگر مقاومت کرده‌اند و از سال ۱۹۱۷ آنها با داشتن موقعیتهایی و با تلاش و کوشش توانستند یک دولت خود مختار (در مهاباد) بر پا کنند. بهر حال این اقدامات از سوی کشورهای مضطرب و نگران (بویژه ترکیه و عراق) مورد مخالفت و مقاومت قرار گرفته است.

۱- دایره‌المعارف چیمبرز- چاپ انگلستان- ص ۲۷۹.

۲- زبان کردی با زبان فارسی باستان ایران نزدیکی بیشتری دارد تا فارسی جدید.

زبان کردی بخشی از شاخه‌ی ایرانی تیره‌ی فرعی زبان هند و اروپایی است. کردهای عراق زبان کردی را با اقتباسی از خط پارسی، عربی و کردهای اتحاد شوروی با اقتباسی از الفبای سیریلیک امی‌نویسند. " ۲

آقای محمد فتحی در مقاله ارزشمند خود که از دو شاعر گمنام از ایل کرد شقاق (شکاک) بنامهای مهدی بیگ شقاقی و میرزا محمد حسین پالکانلو متخلص به مه‌مید نام برده است در مورد ایل شقاق می‌گوید که: " طایفه شقاقی از نژاد کرد آریایی هستند و پیرو مذهب تسنن می‌باشند و تیره‌هایی از این طایفه بزرگ روی ارادت به خاندان صفوی و همکاری با پادشاهان آن سلسله در طول تاریخ بمذهب شیعه گرویده‌اند. زبان اهلی را که شبیه کردی (کرمانجی) ولری بوده از یاد برده و به زبان (ترکی) آذری تکلم می‌کنند. این طایفه در ازمنه گذشته از جنوب اروپا و آسیای صغیر به استان آذربایجان وارد شده‌اند. (باید توجه داشت که زبان آذری غیر از ترکی است که پس از تسلط ترک‌ها بر آذربایجان رو به نابودی گذاشت "

این طایفه را که به زبان کردی شکاکی گویند از چهل تیره و هشتاد هزار خانواد متشکل می‌شدند که در ابتدای ورود در حوالی شهر تبریز چادر زده بوده‌اند و سپس دولت وقت چهل هزار خانوار آنان را در منطقه هشتروند و گرمروند سراب قوریچای منطقه آذربایجان از سلسله جبال سهند گرفته تا میانه و چهل هزار (خانوار) دیگر را در استان خراسان نواحی قوچان اسکان داده‌اند. از چهل تیره طایفه شقاقی آنچه بخاطر دارد بشرح زیر است :

۱- آریانلو که به لهجه آذری اورانلو تکلم می‌کنند.

۲- زعفرانلو که به لهجه آذری زخورانلو تکلم می‌شود (زاخرانلو، زاکرانلو).

۳- پالکانلو (این ایل به پالکانلو معروف و در درگز و قوچان اسکان دارند

بین قوچان و ترکمن صحرا قشلاق و بیلاق می‌کنند).

۴- پسرانلو (احتمالاً همان ایل سیل سپورانلو می‌باشند که در مرز ایران و روسیه

سکونت دارند و جز ایل بیجرانلو هستند.)

۵- چرکانلو

۶- بادانلو (همان تیره بادانلو قوچان می‌باشند که به بهادری تغییر نام داده‌اند) پسر

۷- بار احمدلو

۱- CYRILLIC- الفبای اسلاو باستان که در اصل اسقف نشینهای کاتولیک روم بکار

می‌گرفتند.

۲- دایرة المعارف بین‌المللی - چاپ نیویوریک - ص ۲۸۵ - با تشکر از زحمات دوست

ارجمندم آقای خسروپور در ترجمه مطالب فوق از دو دایرة المعارف مذکور.

۸- میر سلطانیو

۹- کورانیو

۱۰- موغانلیو

۱۱- فتحعلیخانلیو

۱۲- توشماللیو

واژه اروانلیو تحریف شده آریانلیو، و واژه بادانلیو تحریف شده از واژه ماد، است از این طایفه نویسنده‌گان و خطاطان و شعرا و سرداران نامی برخاسته‌اند. ^۱

میرزا محمد حسین مستوفی نیز در مورد اقوام ایرانی نمودار جالب توجهی از زمان شاه سلطان حسین صفوی ارائه می‌دهد و ایلات اصلی و فرعی ایران را از هم جدا کرده در مورد کرمانج خراسان می‌گوید:

"اما فرقه سیوم در خراسان از ایلات قدیم ایرانی الاصل یکی فرقه کُرداند که آنها یک صد و چهار جماعت مخلوط به چهار طایفه بزرگانند. یکی از آن چهار طایفه، طایفه زعفرانلیو است که بالفعل سردار آنها ممش خان نام دارد، ^۲ و قلعه چناران در تصرف آنها است. جمیع کوهستان اخلومد، بیلاقات و قشلاق ایشان است. بقدر یک صد و هشتاد هزار خانوار در زمان سلطان شهید (شاه سلطان حسین صفوی) تخمین شده‌اند جوانان خوشرو و بلند قامت و قوی هیکل و دلیر، و لشکر ایشان تمام سواره می‌باشند. و یکصد کس از این سوار را با هزار سوار دیگر قوم برابر دانسته‌اند و در جنگها تفنگ بر نمی‌دارند و می‌گویند: جنگ به تفنگ جنگ مردان نیست، چرا که زنی می‌تواند که با صد سوار برابر باشد، از گلوله جانش بستاند، و توپ هم برای قلعه شکنی است، و از این قسم جنگ را حیلہ وری گویند. چنانچه جنگ آنها از نیزه و شمشیر، و قلیلی از آنها تیر و کمان هم استعمال می‌نمایند.

طایفه دوم از فرقه کرد را سعدانلیو ^۳ گویند و حالا سردار ایشان امیر گونه‌خان است و خوشان در تصرف اوست. جماعت بسیار در طایفه او مخلوطند. بقدر بازده یک خانسوار ^۴ در عهد سلطان شهید تخمین شده‌اند. ایلات ایشان از مجبربیک تا شیروان قلعه و تا قریب به بوج نرد (بجنورد) در صحرا و کوهستان بیلاق و قشلاق می‌نمایند. بدر همین امیرگونه‌خان

۱- مجله وحید سال ۱۳۵۲ شماره ۱۵ - ص ۷۹۳ مقاله آقای محمد فتحی.

۲- ممش خان فرزند امیرگونه خان زعفرانلیو.

۳- احتمالاً "تحریف شده‌ی زیدانلیو از ایلات زعفرانلیو است که در توجان ولایت و درگز سکونت دارند.

۴- هر یک - یکصد هزار نفر است. (فرهنگ آموزگار)

محمد حسین خان (بیگلربیگی) بود که از نادر شاه بنی نمود، و نادر شاه به دفع او میرفت که در راه کشته شد.

طایفه سوم از کرد را کوانلو (کیوانلو) گویند و سردار آنها حالا ابراهیم خان پسر شاه-وردی خان^۱ است و قلعه آنها رادگان است، و ایل مذکور از رادگان تا کوههای کلات بیلاق و قشلاق می‌نمایند. جمعیت ایشان به قدر چهار لک خانوار در عهد سلطان شهید تخمین شده‌اند. (در مورد کیوانلو در جای خود صحبت می‌شود).

طایفه چهارم را کوانلو گویند - سردار آنها اسکندر خان نام دارد بقدر دولک (و) بیست هزار خانوار آنها را تخمین نموده‌اند، قلعه مجریک^۲ در تصرف اسکندر خان است. ایل مذکور از مجریک تا نواح جاجرم بیلاق و قشلاق می‌نمایند، جمله فرق کرد را بقدر نوزده لک تخمین نموده‌اند، همه جوانان قوی هیکل و هزبر^۳ از عهد نادر شاه تا کنون^۴ مال گذاری نکرده‌اند^۵ با توجه به اینکه هر لک برابر یکصد هزار نفر می‌باشد بنابراین کردان خراسان در اواخر دولت صفویه یک میلیون و نهصد هزار نفر بوده‌اند. محمد حسین مستوفی در آمار مالی و نظامی ایران در سال ۱۱۲۸ دوره شاه سلطان حسین صفوی می‌نویسد:

"تفصیل عساکر نیروزی مآثر که در زمان سلطان شهید شاه سلطان حسین صفوی در ایران بوده است جمله یکصد و هشتاد هزار کس، چنانکه سوار، یکصد و بیست هزار، و پیاده پنجاه هزار و عطف توپخانه ده هزار کس منجمله عسکر ایلاتی و چریک یکصد و ده هزار نفر بوده‌اند...

از فرقه فیلی سوار دوازده هزار کس و پیاده چریک هم دوازده هزار. از بختیاری سوار دو هزار، پیاده هشت هزار. از لک وزند سوار سه هزار. از ممسنی پیاده سه هزار از مگری و گروس (کرد) سوار پنجهزار و پیاده دو هزار. از کرد سکنه خراسان (کرمانج) سوار دوازده هزار (هر سواری برابر ده سوار اقوام دیگر که می‌شود یکصد و بیست هزار یعنی برابر با تمام سواره

۱- شاهوردی خان شیخوانلو (شیخانلو) که در حدود رادگان سکونت داشت و از مخالفین سرسخت نادر شاه و از جمله کسانی بود که همواره گروههای کرد را علیه او تشجیع می‌کرد.

۲- مجریک از روستاهای شمال غربی قوچان است که امروز مزرع می‌نامند.

۳- منظور از تا کنون عهد سلطنت فتحعلیشاه است که کتاب نوشته شده.

۴- فرهنگ ایران زمین ج ۲۵- ص ۴۱۱ میرزا محمد حسین مستوفی. آمار مالی و نظامی

ایران در سال ۱۱۲۸ قمری.

۵- چنانکه ملاحظه میشود تعداد سواران سهمیه کرمانج بسیار قابل توجه نسبت به سایر

ایلات است. مستوفی ایلات ایران را به اصلی و فرعی تقسیم کرده می‌گوید: ←

نظام ایران در آخر دولت صفوی (و از جلابر و چلائی و فرائسی پیاده هشت هزار، از فرقه افغانان سواره ده هزار، از اتراک آذربایجان و عراق و عرب سوار سیزده هزار و پیاده تفنگ چی بیست هزار، چنانچه جمله سوار ایلاتی بی مشاخره پنجاه و هفت هزار بوده اند و پیاده های چریک که ایلجاری نیز گویند، پنجاه و سه هزار بوده اند. "

این بلخی در فارسنامه آورده است که، " کردان زبندگان لشکر ساسانیان بودند، و در عهد اسلام همه در جنگها کشته یا آواره شدند. " ۱

خانم لعنون در تحقیقات ایل شناسی خود در مورد ایلات ایران آورده است که، در دوره ی اسلامی ایلات ایران را می توان به سه گروه "عرب" و "ترک و ترکان" و "آنانکه نه عرب اند و نه ترک" تقسیم کرد، گروه سوم، یعنی ایرانی الاصل ها که پیش از دوره ی اسلامی نیز وجود داشته اند، باید از "کردها، لرها، بلوچها و جیل (گیل)ها" نام برد.

کردها از همه بیشتر بودند... محل استقرار کردان در شمال غربی ایران تا سوریه گسترده بود، در دوران معاصر آنها در ایران و ترکیه و عراق و سوریه سکونت دارند... ۲

خانم لعنون در این مقاله از کردهای ایروان در شوروی و نیز از کردهای لبنان و پاکستان که جمعیت قابل ملاحظه ای را تشکیل می دهند، غافل مانده است. خانم لعنون در مورد آزاد منشی کردها می گوید، ۳ "ملکم دربارهی کردها نوشته است که آنان آزادی خود را



"اما ایلات دو فرقه اند: فرقه ایرانی الاصل که به هیچ طایفه دیگر مخلوط نشده اند، و فرقه ایلات بیرونی که از عهد کیان تا صفویه از ممالک دیگر کوچانیده به ایران آورده سکنی داده اند... فرقه (اصل) شش طایفه اند، طایفه اول را لر گویند و لران یک صد و هفده جماعت اند که میان چهار طایفه بزرگ مخلوط اند... طایفه اول فیلی... طایفه دوم لک و زند... طایفه سیوم را بختیاری می گویند... طایفه چهارم از این فرقه را ممینی گویند اینها از ایرانیان قدیمند، لیکن بسیار مردم شیر و دزد و قطاع الطریقند و دولک خانسوار... بوده اند. فرقه دوم از ایلات (اصلی) ایران که قدیم اند فرقه گروس و کلسر و مگری اند و بود و باش آنها از طریق نواح همدان تا به سرحد مراغه که زمین آذربایجان است ساکن می باشند. طایفه بسیار شامل ایشان هستند. لیکن سردار کل یکی از مگری چنانچه خسرو خان نام اوست و یکی از گروس که محمد حسین خان نام اوست... اما فرقه سیوم در خراسان (کرمانجها) از ایلات قدیم ایرانی کل یکی فرقه گرداند (که در متن فوق مذکور شد).

فرهنگ ایران زمین - ج ۲۵ - ص ۴۱۲

۱- ایلات و عشایر - نشر آگاه ص ۱۹۹ مقاله ی خانم لعنون.

۲ و ۳ - مدرک فوق ص ۲۱۹.

در کوههای پرفراز و نشیب بر همه چیز ترجیح می‌دادند و از محرومیتها و سختی‌هایی که به ازای استقلال خود می‌کشیدند بر خود می‌بالیدند.

بی‌تردید این گفته‌ها گوشه‌ای از حقیقت را در بر دارد، و بر روی هم عشایر از بیم آن که استقلال خود را از دست دهند تا این اواخر هم در برابر اسکان (دادن‌های دولتی) ایستادگی کرده‌اند.

به عقیده‌ی بارون دوسوا که در سال ۱۸۴۱ به ایران سفر کرده است، زنان عشایر بیشتر از زنان شهری و روستایی آزادی و استقلال عمل داشته، و گاه مشاهده می‌شود که زنان عشایر تا احراز مقام ریاست ایل نیز پیش می‌روند.

زنان کرد بویژه زنان کرمانج خراسان از آزادی اجتماعی و سیاسی نسبی برخوردارند و مکرر اتفاق افتاده است که آنان حرف خود را بر کرسی نشانده و نظریه خویش را در امر رهبری ایل تثبیت نموده‌اند. بطور کلی هیچ تفاوت حقوقی و امتیاز اجتماعی بین زنان و مردان کرد وجود ندارد، بلکه برتری هر یک از این دو عنصر بستگی به لیاقت و شایستگی آنان دارد.

زنان و مردان نام‌آور کرمانج از دلیرترین و سلحشورترین و آزاده‌ترین فرزندان ایران زمین‌اند که در جهت حفظ استقلال میهن تمام رنج و سختی و ناگواری‌ها را بر خود خریده، و مهاجرت آنان به خراسان نیز در راستای همین مقصود بوده که با اینار جان و مال و فرزند از مرزهای این خطه‌ی وسیع دفاع کرده و حفظ خراسان در آغوش وطن را با نثار خون و ضرب شمشیر دشمن گش خویش تضمین نموده‌اند.

گورهای دستجمعی که هنوز بر فراز کوهها و شکاف دره‌های شمال خراسان، فراوان بچشم می‌خورد، از نخت کشتار لاین گرفته تا قواخ مامیانلو^۱ در شمال غربی بجنورد، دلیل بارزی بر این ادعای ماست، بلکه سند و قبایله‌ی جان نثاری ما در راه حفظ حدود و ثغور ایران عزیز می‌باشد.

اما افسوس و هزار افسوس که دولتمردان ستمکار و جابر گذشته و شاهان خونخواری که هدفی جز نگهداری تاج و تخت و تثبیت سلطه و قدرت و عیاشی خود نداشته‌اند، حقوق اینها را نادیده گرفته و همواره همچون ابزار و وسیله‌ای برای جلوی گلوله و شمشیر و نیزه از آنان استفاده کرده و از مزایای اجتماعی آنها را به دور نگهداشته‌اند، و هر گاه اراده کرده‌اند از هیچ ظلم و ستمی در مورد آنان اعم از زجر و تبعید و کشتار دسته جمعی آنان خودداری

۱- مامیانلو از تیره‌های مهم قراچورلو است، که حکام قراچورلو معمولاً از آنها بوده‌اند که طبق سند موجود، مرحوم حسینقلی‌خان قراچورلو حاکم سرحدات ثلاثه‌ی بجنورد (پدر آقای خانلر خان قراچورلو) آخرین آنهاست که در سال ۱۳۵۲ به امر رضا شاه به‌عنوان سردار معزز شادلو و چند تن دیگر از سران کرد بجنورد در مشهد اعدام گردید.

ذکرده‌اند، کشتار عباس میرزا نایب‌السلطنه در حکومت قاجار و کشتار رضا شاه در بدو سلطنتش لطافت سخنی بر کردهای خراسان وارد ساخت و نظام ایلانی آنان را تا حدود زیادی از هم پاشید و قدرت رزمی آنان را کاهش داد.

در دوره‌ی رضا شاه که اهداف شوم انگلیس در مورد ایلات اصیل ایران با اجرا در آمد، ده تنها تعام سران ایل به جوخه‌ی اعدام سپرده شدند و سر به نیست گردیدند، مهمتر از آن در جهت نابودی فرهنگ ملی، نیز اقدامات شدیدی به عمل آمد و لباس و زبان کرمانجی در خراسان بطور غیرمستقیم بایک برنامه‌ریزی دقیق و حساب شده، محکوم و ممنوع اعلام گردید که ما امروز شاهد فنای این زبان و فرهنگ اصیل ایرانی در این خطه می‌باشیم، و این بر خواهران و برادران نسل جوان کرمانج است که بار دیگر هویت ملی و فرهنگی خویش را باز-یابند و منت محکمی بر دهان استعمارگران شرق و غرب بزنند و در پیشبرد فرهنگ و نظام اجتماعی و سیاسی و اقتصادی خویش همراه با سایر خواهران و برادران ایرانی خود گامهای ارزنده‌ای بردارند و مسئولیتهای سنگین‌تری را عهده‌دار گردند و شایستگی خود را به ثبوت برسانند و در راه ساختن ایرانی آباد و آزاد از جان و دل بکوشند. مانعاید از مشکلات موجود بر سر راه خویش بنرسیم، از چه باید بنرسیم؟ بلکه باید ستعمارگان و حیاران تاریخ از ارتکاب اعمال جنایتکارانه خویش بنرسند، که در روز بازپسین در دادگاه عدل الهی به جنایات خویش پاسخ دهند. چه شد آن ارتشبد اویسی با آن یال و کویال و خونخواری خویش که برای خوشآیند ارباب ستعمار خود، بیش از هفتاد نفر از آزاد مردان کرد را در کردستان و مهاباد به گلوله بست؟ آیا خودش هم نتیجه‌ای غیر از این داشت؟ ای کشته کرا گشتی تا کشته شدی زار...

بدیهی است که در روز واپسین باید به تعام این اعمال جنایتکارانه‌اش پاسخ دهد. آنچه برای او بجا ماند ننگ و نفرین است و آنچه برای آزاد مردان خطه‌ی کردستان بجا ماند، عزت و شرافت و افتخار که گفتمانند:

مرگ سرخ به از زندگی ننگین است.

صارم خان کرد مکر می در جنگ پادشاه اسماعیل صفوی

صارم خان کرد مکر می از سران مشهور کردستان است، که هیچگاه تسلیم شاه اسماعیل نشد و کردستان را از تصرف شاه اسماعیل برکنار نگاهداشت. معروف است که وی گفته بود: هرگز به این درویش زاده اجازه نخواهم داد آب چشمه سارهای مکر می (ساو جیلاغ مکر می = مهاباد کنونی) را بنهند.

در سال ۹۱۱ قمری که اردوی شاه اسماعیل از همدان به جانب قزل اوزن و مهاباد از طریق بوکان روان بود، با مخالفت صارم روبه‌رو شد.

مؤلف زندگانی شاه اسماعیل در این مورد آورده است که "در آن حدود به عرض پادشاه صفوی رسید که شخصی بنام صارم کرد جمعی از اوباش و راهزنان^۱ حدود کردستان را کرد آورده، برای خویش در نزدیکی حدود گروس سپاهگاهی ساخته، از جمیع کشاورزان و مالکین آن اطراف باج و خراج می‌گیرد و کاروانها و فوایل را به باد غارت می‌دهد"^۲

شاه اسماعیل شخصا "به عزم غافلگیر کردن صارم کرد با ایسوار و شکیب بدانجا تاخت برد. اما کرد مزبور پیش از رسیدن موکب شاهانه بار و بندی خود را گذاشته، راه فرار پیش گرفت و تمامی اموال وی نصیب لشکریان قزلباش شد. گروهی نیز از اتباع او که راه فرار می‌بیمودند به دست تعاقب کنندگان قزلباش نابود شدند و سپس موکب شاهانه بنا بر آنکه از امیر حسام الدین حاکم گیلان گزارشهایی رسیده بود... که نامبرده با سلطان عثمانی مکاتبه دارد بدان جانب نهضت نمود..."

شاه اسماعیل در بهار سال ۹۱۲ پس از تمشیت امور گیلان آنجا را بقصد بیلاق سلطانیه ترک نمود و چند روز بعد به سوی خوی حرکت کرد. "چون گزارشی رسیده بود که صارم کرد نوبت دیگر جمعی از اوباش و اشرار کرد را به دور خود گرد آورده در حدود ارومیه به فتنه و

۱ - عناوینی که همیشه دولتمردان تاریخ به مردم مبارز و آزاده‌ی کرد داده‌اند.

۲ - اگر کسی به جملات بی‌محتوای نویسندگان تاریخ شاهنشاهی ناآشنا باشد، گمان میکند این تاریخ نویسان و پادشاهانشان تا چه اندازه دلشان به حال مردم و کشاورزان و بقول امروزه‌ها مستضعفین می‌سوخته است و واقعا "نکر می‌کند که اینها تشنگان خدمت‌اند، نه طالبان قدرت.

فساد پرداخته است. شاه اسماعیل بیرام خان قرمانلو و خادم بیگ خلیفه را به سرکوبی صارم کرد مأمور نمود.

سرداران مزبور بر سر اکراد یاغی تاختند. اما صارم با اتباع خود از حدود ارومیه به خطمی کردستان گریخت و سپاه به موضعی استوار برد که در تله‌ی کوهی واقع بود و لیکن لشکریان مأمور گریبانش را رها نکرده از عقب او رسیدند و در آنجا صارم با لشکریان خود به مقاومت پرداخته، پیکاری سخت فیما بین دست داد که از طرفین گروهی بر خاک هلاک افتادند از آن جمله دو تن از سرداران نامی قزلباش یکی عیدی بیگ شاملو و دیگری صاروعلی مهرداد نکهلو کشته شدند. اما عاقبت فتح و ظفر با نیروی قزلباش بود و هر چند صارم به نفس خویش از میدان بیگار جان به در برد، لیکن پسرش با برادران و بعضی از سرداران لشکر او اسیر گردیدند و بسیاری از مردم وی به قتل رسیدند و تمامی ایل و عشیرت صارم غارت شدند و بیرام بیگ و خادم بیگ خلیفه مظفر و منصور به اردو برگشتند و در اثنای گزارش آن بیگار از گستاخیها و رفتار زشت اکراد نکاتی را به عرض پادشاه رسانیدند که آتش خشمش مشتعل گشت و فرمان قتل دستگیرندگان صادر گردید.

آنچه بیان شد از گزارش دشمنان صارم کرد می‌باشد که احتمالاً " شکست خود را نیز بهروزی به حساب آورده‌اند و از ذکر بسیاری از نکات واقعی و حقیقی تاریخ برای حفظ آبرو و اعتبار خویش خودداری کرده‌اند. چون متأسفانه کرده‌ها عادت به نوشتن تاریخ و حوادث روزگار خود نداشته‌اند، ما امروز چاره‌ای جز این نداریم مگر اینکه همان نوشته‌های دشمنان آنان را نشخوار و تکرار کنیم. اما میدانیم که واقعیت غیر از این بوده است.

آقای رحیم زاده‌ی صفوی بسیاری از مطالب این کتاب را از منشآت آل عثمان در ترکیه گرفته‌اند. بر خواهران و برادران کرد ترکیه است که نکات مبهم تاریخ کرد در آرشیو کتابخانه‌ها و اسناد و مدارک آنجا را بررسی و منتشر سازند، تا هر چه بیشتر تاریخ عمومی ما روشنتر گردد.

انتقال کردها به خراسان در دوره صفویه

در صفحات پیش گفته شد که از زمان شاه اسماعیل صفوی کردها بویژه قراملوها بطور پراکنده برای دفاع از مرزهای خراسان به این ایالت آسیب دیده آورده شدند و بعدها جانشینان شاه اسماعیل هم این سیاست انتقال کردها به خراسان را ادامه دادند.

در زمان شاه تهماسب اول اوغلان بوداق خان چگنی^۱ از امرای بزرگ کرد به حکومت مشهد و سپس قوچان منصوب شد. حکومت اسفراین از این زمان تا جلوس شاه عباس اول در اختیار کردها بود. کردهای اسفراین در حمله عبدالمومن خان ازبک که به دنبال قتل عام و خرابی شهر مشهد روی داد از ورود ازبکان به اسفراین به شدت جلوگیری نموده مدت‌ها مردانه به دفاع برخاستند و تا آخرین نفر از کردها که زنده بود برج و باروی شهر به تصرف ازبکها در نیامد. کچل قباد گلهر^۲ آخرین بازمانده کرد با ابراز شجاعت زاهدالوصفی تا آخرین لحظه پیکار نموده حسین دشمن را برانگیخت و بخاطر همین رشادت و استقامت بود که سرانجام یکی از امرای ازبک که در داخل برج به وی دست یافت، حبش آمد که چنین سلحشوری را به قتل رساند. از اینرو پس از خلع سلاح، وی را با لباس مهمل شبانه از اسفراین خارج ساخت. و تنها همین کسرد بود که جان سالم به در برده خبر سقوط اسفراین آخرین پایگاه خراسان را در قزوین به اطلاع شاه عباس رسانید. خرابه‌های شهر قدیم اسفراین و ارک حیرت انگیز آن به نام نارنج قلعه

۱- گرچه اوغلان بوداق خان نامی ترکی است لکن تمام مورخین به کردبودن وی تصریح کرده‌اند. بیشتر نام‌ها و عنوانهای ایلات و مردم کرد بر اثر ارتباط فرهنگی با کشور ترکیه در غرب کشور متأثر از زبان ترکی بوده‌است. پسوند "لو" در آخر نام‌ها معرف این مدعا است. هنوز هم نام‌های اوغلان خان و بوداق خان در میان کردهای خراسان رایج است. برای اطلاع بیشتر از آمدن کردهای چگنی به خراسان نگاه کنید به جلد دوم این کتاب ص ۱۰۵ و و ترفنامه بدلیسی ص ۱۷ و ۲۲۹

در یک کیلومتری جنوب اسفراین به نام شهر بلقیس مشاهده می‌شود. انسان از دیدن برج و باروی حصار ازک این شهر که هنوز به ازبکان دهن کچی می‌کند، دچار شگفتی و تائر می‌گردد دیوار گلی حصار به ارتفاع ۹ متر هنوز باقی است و پهنای دیوار بیش از ۴ متر بوده که تا ۳۵ سال پیش نیز عرض دیوار به همین اندازه باقی بوده است.

در سال ۹۹۷ که سال دوم سلطنت شاه عباس است بار دیگر ازبکان سرتاسر خراسان را مورد تاخت و تاز و قتل و غارت قرار داده بدیختی‌های فراوانی برای مردم نیره‌روز آن روزگار فراهم آوردند.

پس از بازگشت عبدالمومن خان ازبک که شاه عباس جرات کرده بود وارد خراسان شود که در امور حکمرانی منطقه تحولاتی بوجود آورد، از جمله بوداق خان چگنی را که از ورود ازبکها به قوچان جلوگیری نموده و کفایت خود را به اثبات رسانده بود با حفظ سمت حکومت مشهد نیز منصوب نمود و مقام لنگی (معلم و سرپرست) فرزند خود شاهزاده سلطان حسن را به او واگذار کرد.

از این زمان دوباره نیروی کرد در مناطق شمالی خراسان فزونی یافت و پستیهای حساس حکومتی و نظامی بعهده آنها محول گشت.

مدتی بعد که بین سرداران قزلباش بر اثر تحریک شاه عباس اختلافات شدید و هولناکی بروز کرد، شاه با استفاده از این نفاق افکنی، دوتن از نیرومندترین سران قزلباش بنام سلیمان خلیفه ترکمان و دامادش مرشد قلی خان را از پای در آورد. بوداق خان که با مرشد قلی خان خویشاوندی داشت و با آگاهی از سیاست شاه که می‌دانست روزی این شتر دم خانه او نیسز خواهد خوابید، از بیم جان علم مخالفت برافراشته شاهزاده سلطان حسن میرزا را از مشهد به خبوسان برده او را به شاهی برگزید و تمام امرای سپاه و افراد ناراضی از حکومت شاه عباس را به قوچان دعوت نموده آنان را به فرمانبرداری از شاه جدید فرا خوانده خود نیز عهده‌دار نیابت سلطنت گردید.

شاه که در این موقع در جنوب خراسان بود، کور حسن استاجلو را برای انصراف بوداق خان کرد از این امر خطیر به خبوسان فرستاد، اما کور حسن توفیقی در اینمورد بدست نیاورد اینک شهر قوچان به عنوان دومین پایتخت ایران مرکز رفت و آمدهای سیاسی و محل تبادل نظر سوارزان و ناراضیان از دستگاه حکومتی گردیده بود. همزمان با این جریان عبدالمومن خان ازبک به خراسان حمله کرده مشهد را محاصره نمود (۹۹۸ قمری).

شاه عباس از فزویین بقصد خراسان حرکت کرد، اما سرداران تن پرور قزلباش که مایل به شرکت در جنگ نبودند با نظمیع ملا جلال الدین محمد بردی منجم یاسی از او خواستند که شاه را از رفتن به خراسان باز دارد. شاه که شخصی خرافی و سخت پابیند باوہ‌های منجمان

بود و بی بهانه می‌گشت با ابن گفتار منجم باشی که ظالع شاه در این سفر درخشان نیست ، خود را به بیماری زده در تهران توقف نموده به عیاشی و لهو و لعب پرداخت .

چهار ماه از محاصره مشهد گذشت و امت خان استاجلو حاکم مشهد از بوداق خان حاکم قوچان کمک خواست اما در این هنگام که نور محمد خان ازبک از سوی درگزر عازم مشهد شده بود بوداق خان برای جلوگیری از پیوستن او به عبدالمومن خان بمقابله وی شناخت و در جنگی که رخ داد ابتدا سپاهیان کرد قوچان پیروز شدند ، اما چون قبل از پایان کار به جمع آوری غنایم و اسیران پرداختند ازبکان با استفاده از فرصت به عقب بازگشته سپاهیان قوچان را که متفرق شده بودند در میان گرفتند و اکثر آنها را نابود ساختند . بوداق خان و چندتن دیگر که اسبان چالاکی داشتند از معرکه جان سالم بدر برده وارد قوچان شدند . بدین ترتیب بوداق خان نتوانست بیماری مردم مشهد رود ، ازبکان نیز با دستگیر نمودن بیک مردم مشهد که از تهران باز می‌گشت و اطلاع بر اینکه شاه به خراسان نخواهد آمد با خیال راحت چهارماد تمام به محاصره پرداخته پس از سقوط شهر دست به قتل و غارت و تخریب زدند آن چنان که هیچ جاندار و ساختمانی بر جای نماند . بقول شاعر :

هنوز اگر بفشارند خاک مشهد را سفینه از شط خون تا به کربلا بدود

ده هزار بار شتر اسباب و جواهرات گرانبها از مشهد به هرات حمل و شهر تبدیل به ویرانه گشت .

شاه عباس که با شنیدن خبر سقوط مشهد بیماریش خوب شده بود از تهران به قزوین باز گشته بقول اکثر مورخین آن روز ، به عیش و نوش و لهو و لعب پرداخت . بوداق خان نیز که از هر سو مورد تهاجم ازبکان قرار گرفته و تنها قادر به جلوگیری نبود ناچار پسرش حسینعلی سلطان را به دربار شاه فرستاده تقاضای کمک نمود . لکن شاه ، حسینعلی سلطان را به عنوان گروگان در دربار مأمور به توقف نمود که چندی بعد به تهمت چشم ناپاکی در حرم فاسد شاه به دست کور حسن استاجلو در سال ۹۹۹ قمری به قتل رسید .

چندی بعد بوداق خان نیز از قوچان به اصفهان احضار شد . با رفتن ابن امیر کرد از خراسان تاخت و تا ازبکان به اوج رسید و آنها با خیال راحت سراسر خراسان را قتل و غارت نموده تا سمنان پیش رفتند .

خوشحانه در سال ۱۰۰۷ که عبدالمومن خان ازبک با تصمیمی شدیدتر عازم تاخت و تاز ایران بود بدست یاران خویش به قتل رسید و شاه عباس با استفاده ازین فرصت خدادادی عازم خراسان شد و پس از عزل و نصب بعضی از امرا و حکام و زیارت مرقد مطهر امام رضا ع از راه چناران و قوچان شکارکنان به مازندران بازگشت ، و در همین سال بود که کردهای چمشگزک هم در خراسان مستقر شدند .

فلسفه حرکت تاریخی کردها خراسان

همانطور که گذشت خراسان پس از ظهور اسلام مرکز قیامها و شورشهای گوناگون و تاخت و تازهای ازبکان و مغولان بود. در اواخر قرن دهم در ظهور دولت شیعه مذهب صفوی این تاخت و تازها شدت یافت. دوری خراسان از پایتخت صفوی یکی از علل تهاجم ازبکان و ترکمانان بود. سرکوبی‌های موقتی شاه اسماعیل اول و شاه تهماسب نیز نتوانست جلو بیفتاگری‌های اقوام متجاوز شمالی را بگیرد. سرانجام با پیروزی عبدالمومن خان ازبک بسیاری از نبرهای خراسان ویران و نابود و مردمش قلع و قمع گردیدند و ازبکان تا حدود دامغان و سمنان پیش رفتند. ناگفته نماند که امپراتوران عثمانی برای تضعیف جبهه‌ی غربی ایران، جبهه‌های را وسیله‌ی هم نژادان هم مذهب خود در شرق ایران می‌گشودند و نیروی ایران را در دو جبهه‌ی دور از هم مشغول می‌داشتند.

شاه عباس که پادشاهی تیز هوش و سیاستمدار بود با توجه به فلسفه ابن عمید که گفته بود: "کردها را باید سیر بلا قرار داد" در صدد انتقال کردها به خراسان برآمد تا با یک تیر دو هدف را بزند. اما این کار اگر با مخالفت سران کرد روبرو می‌شد، شاه چاره‌ای جز سکوت و انصراف از عقیده نداشت. لذا حیل‌های اندیشیده در مجمعی که از سران کرمانج تشکیل داده بود موفقیت جلگه تهران را برای تعلیف دام و احضام آنان تشریح نموده آنان را تشویق به مهاجرت به آن منطقه نمود. کردها که از نظر جا و مکان، منطقه آذربایجان را برای خود تدکیر و نامناسب‌تر می‌یافتند از این پیشنهاد استقبال نمودند و بدین ترتیب فصل نویینی در تاریخ نقل و انتقال و مبارزات کرد آغاز و حدود پنجاه هزار خانوار کوچ بزرگ و تاریخی خود را از آذربایجان بسوی سرزمین ری آغاز کردند. این حرکت که در حدود سال ۱۰۵۵ قمری انجام گرفته بود باعث شد کردها مدت دو سال در جلگه‌ی تهران و خوار و ورامین اتراق نمایند در این زمان بود که ازبکها بر جرأت و جسارت خود افزوده و از حدود خراسان پا را فراتر نهادند، نواحی شاهرود و دامغان و سمنان را نیز مورد قتل و غارت و تخریب قرار داده، سه سوی کاشان و اراک پیش رفته و پس از چابیدن و غارت آن نواحی با اموال و اسیرانی که باز می‌گشتند، دچار کردهای ورامین شدند و در حمله‌ی غافلگیرانه‌ای که کردها بر ازبکها زدند، بسیاری از آنها را کشته و نابود کردند، عده‌ی کمی توانستند از این میدان مرگ بگریزند و خود را به خراسان ویران شده برسانند.

اسرای اراکی و کاشانی آزاد گردیده، با اموال و ائصال خود به موطن خویش بازگشتند. این زمان بیشتر امرای ارتش ایران مانند گنجعلی خان زبک حاکم و فرمانروای کرمان و سرزمینهای شرقی ایران و خان احمد خان اردلان حاکم کردستان و امیر خان لب زرین حاکم ساوجبلاغ مگری (مهاباد و ارومیه) و بوداقخان چگنی حاکم قوچان و خراسان شمالی، کسود بودند و حدود نواحی تهران نیز در قبضه قدرت اهل جلیل جدیدالورود چمشگزک بود، که شاهقلی سلطان چمشگزک، از شاه عباس تقاضا کرد که چنانچه اجازه دهد، وی با کردهای تحت فرماندهی خود بسوی خراسان پیشروی نموده، جنوب این ایالت یعنی از یزد تا مشهد و هرات را که زیر سم ستوران ازبک به ویرانه تبدیل شده بود، از دشمن باز پس گیرد. شاه عباس از این پیشنهاد استقبال کرده، عزم خراسان را جزم نمود، که مولف عالم آرا نیز به اینگونه به آن اشاره کرده است "در اوایل این سال (۱۰۵۶ قمری) جماعت ازبکهای پای از دایره اعتدال بیرون نهاده، از دو طرف به حدود ممالک تاخت آورده، آسیب و یغمای ایشان از خراسان به عراق رسید و جمعی از قهر اولان جنود ازبک به بسطام و دامغان آمده، بعضی جهت غارت اموال به مواضع و محال پراکنده شده، بعضی دیگر در کمین مددکاری نشستند. حسینخان (کرد) چگنی که بعد از معزولی از ایالت همدان حاکم بسطام شده بود و میرزا علی بیگ عرب عامری مستحفظ شوارع (پلیس راه) که در آن وقت در بسطام بود، سر رشته حزم و احتیاط از دست داده (بی باکی نموده) بعد از اطلاع وصول لشکر غارتگر ازبک، مفید به جمعیت لشکر نشده، با معدودی به قصد مدافعهی آن گروه سوار شده، اسب جلادت پیش راندند. از جنود ازبکهای جمعی از کمینگاه بیرون آمده جلوریز بر سر ایشان تاختند و سلک جمعیت ایشان را از هم پاشیده، رخنه در بنیاد حیات جمعی کثیر انداختند.

حسنعلی خان ۲ و میرزا علی عرب بعد از محاربهی بسیار ثریب ناگوار معات چشیده راه عدم پیمودند و فوجی دیگر از آن فتنه‌یفتندگر ازبک از ترشیز (کاشمر کنونی) راه بیابان کوهزین اعمال دامغان پیش گرفته، سر از الگوی خوار بر آوردند و اثر تاخت ایشان تا آران و بیدگل کاشان که یک طرف آن به بادیه (کویر) پیوسته است، رسید. داروغه سمنان نیز به طریق حسنعلی خان، زیاده حسابی از آن طبقه (غارتگر و بنیانکن) نگرفته، به عزم دستبرد

۱ - نوروزاین سال در روز جمعه دوم ماه شعبان ۱۰۵۶ واقع شد.

۲ - حسنعلی خان برادر حسینخان کردچگنی بود که به حکومت بسطام منصوب شده بود، که بعد از مرگ وی برادرش میرزا علی سلطان چگنی به امر شاه عباس به حکومت بسطام منصوب گردید.

(بر آنها) با معدودی که اکثر تازیان سمنانی بودند^۱، به تعاقب ایشان سوار شده، به بادیه رفتند. ازبک عطفی عنان کرده، بین الجانبین محاربه‌ی صعب‌انقادی افتاد. داروغه‌کاری ساخته، سمنانیان منهزم و بد حال (و مطلوب) گشتند.

اما شاه علیخان^۲ میر چشمگزگ درالنگای خوار از این حال آگاه گشته با جمعی از غازیان چشمگزگ، به تعاقب آن جماعت (بدعاقت) در حرکت آمد، و در بادیه به جنود ازبک رسیده جنگ در پیوستند و چند نفر از بهادران ازبک‌ها را از پای در آورده، بر خاک هلاک انداختند جماعت ازبک‌ها (که تا آنروز چنان ضرب شستی نخورده بودند) تاب مقاومت نیاورده، شکسته و برپشتان حال دست از اموال (غارنی و حتی اموال خود) باز داشته، راه فرار پیمودند، و شاه علیخان استرداد غنایم ایشان نموده، مظفر و منصور بازگشت (و سرهای قتیلان و گرفتاران را به درگاه (شاه) عالم پناه آوردند، و بعد از واقعه‌ی مذکور، ازبک‌ها پای در دامن کشیده، دست درازی به هیچ طرف نتوانستند کرد^۳.

آری، و بدینگونه شکستی که کرده‌ای چشمگزگ بر سپاه غارتگر و ویرانگر ازبک وارد ساخته و آنها را متواری ساختند، روحیه‌ی شکست‌ناپذیری ازبک در میان سپاهیان ایران از بین رفت و سطح روحیه‌ی ارتش ایران بالا گرفت و دریافته‌اند که اگر با شجاعت و پایداری و از خودگذشتگی به جنگ دشمن متجاوز برخیزند، می‌توانند آنها را نابود و از سرزمین ایران بیرون برانند. اثر دیگر این پیروزی، همان روحیه‌ی منفی بود که در میان ازبکان بوجود آمد و آنها فهمیدند که نیروهای رزمده‌ی ایران تا کنون وارد کارزار نشده بوده‌اند، و با خود گفتند:

هر بیسه گمان میر که خالی است شاید که پلنگ خفته باشد

و بدینگونه روحیه‌ی ازبک‌ها متزلزل شد و از آن پس همواره از کرده‌ها و دیگر سپاهیان ایران که وارد خراسان شدند شکست خورده و آن اهمیت شکست‌ناپذیری و غارتگری خود را برای همیشه از دست دادند. پس از بیرون‌راندن ازبک‌ها از خراسان، خود کرده‌ها در این استان جایگزین شدند.

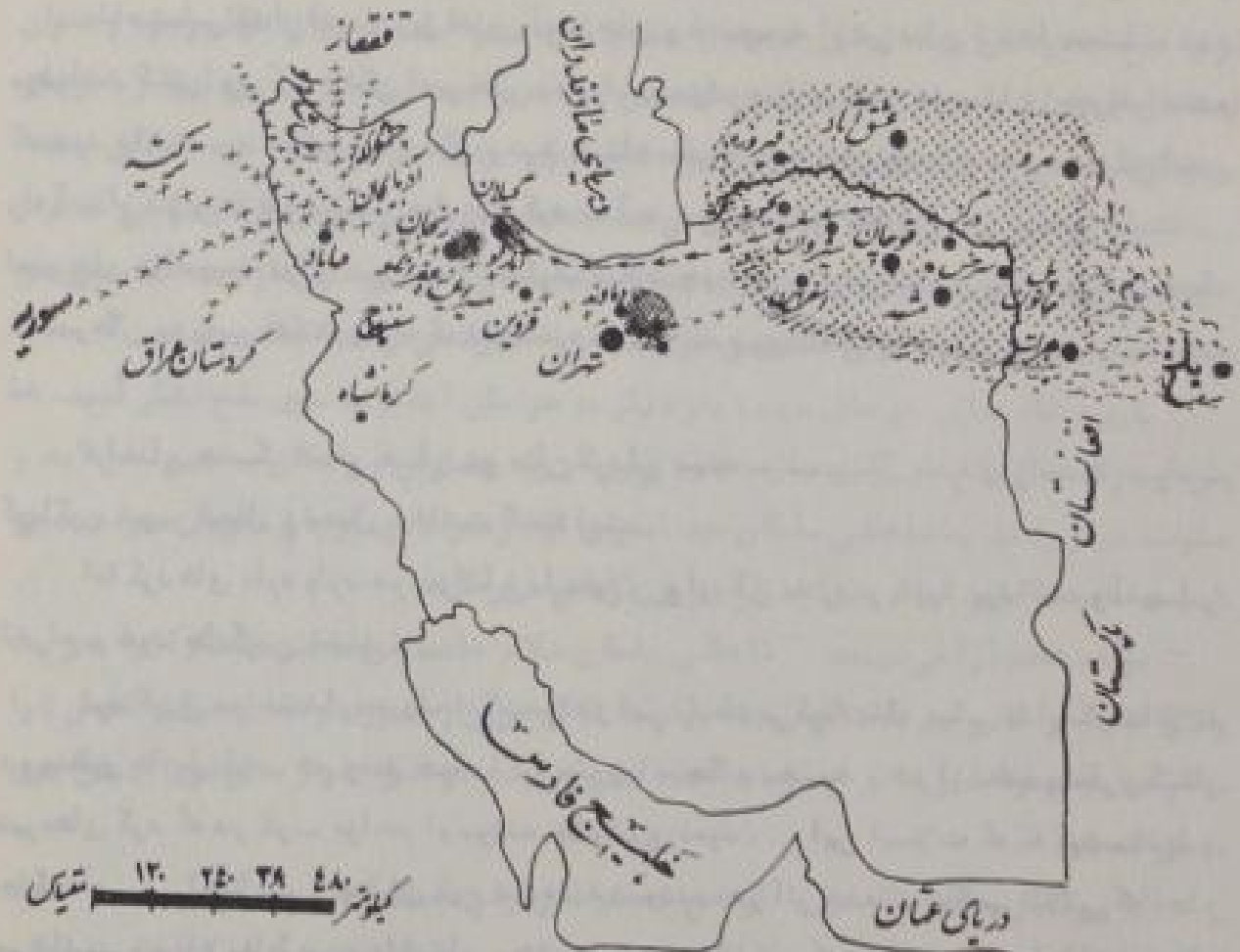
شاه پس از انتقال این عده از کرده‌ها به خراسان، در غرب کشور موقعیت بهتری یافت چرا که نیروی متحد کرد را از هم پاشیده بود. اما برخی از سران کرد همچون امیر خان برادوست از امرای کرد شکاک علیه شاه قیام کردند. امیر خان مردی شجاع و دلیر و متهور

۱ - بنابر این مردم فارسی زبان و بومی سمنان نیز تاجیک می‌باشند.

۲ شاه علیخان بعداً "به پاس خدمات خود در بیرون راندن ازبک‌ها از خراسان از سوی شاه عباس مقام ارتش "سلطانی" یافت و به لقب "شاهقلی سلطان" مفتخر شد. (یعنی سلطان بنده‌ی شاه)

۳ - عالم‌آرای عباسی - اسکندر بیگ ترکمان تصحیح ایرج افشار - ص ۵۳۳

محل استقرار ایلات کرد در خراسان و مسیر کوچ



مشخصات نقشه :

- ۱- مسیر حرکت بزرگ تاریخی کردها با علامت (.....)
- ۲- مناطق اسدیه ایل بزرگ کردها و خراسان از صفویه تا ناصرالدین شاه که بموجب قرار داد آخال ۱۲۹۶ قمری توسط خاج ازبک کنونی از ایران جدا شد با علامت (.....)
- ۳- تقاطعی که در مسیر حرکت با (.....) مشخص شده محل استقرار باقیماندهگان جمعیت ایل بزرگ خراسان است
- ۴- خط سیر کوچ ایل غمارلو توسط نادر شاه به گیلان با علامت (.....) مشخص شده است.

بود که حکومت ارومیه و اشنویه را عهده‌دار و بسیار مورد توجه شاه بود. چنانچه در یکی از جنگها که یک دست خود را از دست داده بود شاه فرمان داد دستی از طلای ناب برای او ساختند که از این تاریخ به "خانی لپ زبیرین" یعنی خان دست زرین معروف شد و هم او بود که دژ معروف "دم دم" *Dem de m* را بنا نهاد.

شاه عباس که از قدرت روز افزون امیر خان و محبوبیت او در میان کردها بیمناک شده بود قصد کشتن وی کرد، لکن امیر خان به فراست موضوع را دریافته در پناه دژ معروف دمدم که خود ساخته بود مدت چهار سال و نیم با شاه مبارزه نمود اما سرانجام به سبب برگرداندن راه آب از دژ و عدم دسترسی مبارزین کرد به آب پس از مدتی نیروی آنان در هم شکست. امیر خان برادوست برای این که به اسارت نیفتد خود و زن و فرزندانش را از پرتگاه سنگ شمیرخان به زمین افکند و شاه که نتوانسته بود بر زنده وی دست یابد پیش خشمگینتر شد. ۱

داستان جنگ امیر خان در میان کردان سینه به سینه نقل شده و از شدت حوادث کودکان ضرب المثل و سمیل شجاعت گشته است.

اما کردهای نازه وارد در خراسان با مغولان و ازبکان به زد و خورد پرداخته و آنها را اخراج و خود جایگزین شدند.

لرد کرزن سیاستمدار معروف انگلیسی در این رابطه می‌گوید: شاه عباس با ابتکار عاقلانه و منظور حاصل کرد. هم وضع خود را در مشرق استحکام بخشید و هم از لطمه و نفار و کشتار تیره‌های کرد که در غرب مزاحم او بودند جلوگیری نمود. . . این ایلات که به کوهستانها و جلگه‌های بین استرآباد و چناران کوچ داده شده بودند، در اثر خدمات نظامی ایلاتی که انجام می‌دادند و دفاع نقاط مرزی با ایشان بود و بر عهده داشتند که نفرات سوار برای قشون شاه فراهم سازند، از دادن مالیات یا باج معاف بودند. حاصلخیزی عمده قوچان سبب شد که از سر کرده آنها باجی مطالبه شود. بجنورد که ناحیه فقیرتری است هر ساله فقط اسما" برای شاه پیشکش می‌فرستاد.

وضع قرین استقلال و استقلال میراثی این نازه آمدگان بزودی برای سرکرده‌های ایشان قدرت و اهمیت بسیار فراهم ساخت و از این لحاظ قوچان از مدتها پیش وضعی ممتاز داشت و عنوان ایلخانی یعنی بزرگ تیره و ایل به رئیس آن اعطاء شد،^۲ هم بهمناسبت وضع برجسته‌ای

۱- عالم آرای عباسی ج ۲ ص ۸۱۱ و حرکت تاریخی کرد به خراسان - توحیدی ج ۲ ص ۳۵

۲- دهنر و مردم - شماره سال ص

۲- مقام ایلخانی زودتر از ایلات دیگر ایران به کردهای خراسان داده شد، چنانکه حدود پنجاه سال بعد ایل بختیاری دارای مقام ایلخانی گردید.

که او داشت و هم چنانکه گفته‌اند از آن جهت که او نسبت به رفتار زیر دستانشی در برابر حکومت مرکزی مسئول باشد.

با وصف این، مهاجران کرد غالباً "چه پنهانی و یا آشکارا در حال طغیان بودند و با اینکه نادرشاه به وسیله گرفتن یکی از دختران ایلخانی سعی نمود آنها را نرم کند، همین که او به فتح هندوستان رفت، ایشان فرصت را مفتنم شمرده در غیاب وی باز اظهار وجود و عنوان استقلال کردند و او به این سبب چنان خشمگین شد که به قصد ریشه کن کردن آنها راه قوچان پیش گرفت و در بیرون دروازه این شهر بود که به سال ۱۸۲۷ در خیمه‌گاه خود به قتل رسید. در این قرن (قرن ۱۹) هم قوچان بر ضد فتحعلیشاه قاجار شورش کرد و موقعی که برنز BORNEZ به سال ۱۸۲۲ در آنجا بود بعد از محاصره‌ای طولانی شهر تازه به دست نیروهای عباس میرزا ولیعهد که افسران انگلیسی توپخانه او را اداره می‌کردند افتاده بود.^۱

باری، شاه عباسی در سال ۱۰۱۰ بار دیگر به خراسان آمد و به سوی بلخ لشکر کشید. پس از بازگشت از بلخ در اوایل سال ۱۰۱۱ قمری از راه چناران و رادگان به خیرشان آمد و حکومت درگز را نیز به شاهقلی سلطان جد امرای کرد زعفرانلوی قوچان تفویض نموده بدین ترتیب تمام خراسان شمالی در اختیار نیروی کرمانج قرار گرفت.

مولف عالم آرا می‌نویسد "شاهقلی سلطان علام خاصه شریفه میر چشمگزک را به رتبه والای ابالت و خانی سر بلند گردانیده حکومت الکا، درون (ابورد و نسا و درگز کنونی) را به او عنایت فرمودند و خاطر از مهمات آنجا جمع فرموده در الکا، خوار به اردوی کیهان پوی ملحق شدند."^۲

با ورود کردهای سلحشور کرمانج به خراسان وضع منطقه به کلی دگرگون شد. نحوه اسکان تازه واردین به قول مولف مطلع الشمس بدین گونه بود، که شاه عباسی "شاهقلی سلطان را لقب امیر الامرائی داد و در خط‌آخال گذاشت (خط مرزی بین خوارزم و خراسان) و چهل هزار خانوار از اکراد چشمگزک^۳ را که دو سه سالی در ورامین الکا، داشتند کوچانیده در ناحیه مزبوره سکنی داد که جلو ازبک را داشته باشند، در سلطنت شاه سلطان حسین که امور دولت

۱ - ایران و قضیه ایرانی - لرو کرزن ترجمه وحید مازندرانی ص ۱۵۱

۲ - عالم آرای عباسی ج ۲ ص ۶۳۱

۳ - کردان خراسان را در ابتدای ظهور دولت صفوی چشمگزک می‌نامیدند. این عنوان از دو کلمه ترکی "چامش" و "گزک" ترکیب یافته که کلمه اول بمعنای گاو می‌باشد و دومی از مصدر گیزماق بمعنای گردش کردن و گردیدن می‌آید و هردو کلمه بر روی هم به کسانی اطلاق می‌شود که با گاو حرکت و مسافرت می‌کردند. در مسافرت اخیر به روستای میلی چناران، پیرمردان ده از قول نیاکانشان گفتند که آنها هم باروبندی خود را با گاوها به این جا انتقال داده‌اند.

مختل گردید اگراد آخال‌نشین از تاخت و تاز ارگنجی و بخارانی شوریده رو به کوه و معقل‌های سخت گذاشتند (توگوئی که گرد و کوهستان لازم و ملزوم یکدیگرند و این دو بدون همدیگر خاصیت اصلی خود را که همان سنگر استقلال وطن و دفاع از مرز و بوم کشور است از دست می‌دهند. کردها همیشه کوهستان را برای زندگی سلحشوری خود انتخاب می‌کرده‌اند زیرا جوانانی که در کوهستان پرورش می‌یافتند بسیار جسور و متهور می‌شدند و جسارت و تهور یکی از ارکان اصلی زندگی دوران قدیم بوده است) .

و در آن زمان ولایت قوچان و شیروان و بجنورد و سملقان مسکن طایفه کرائیلی بود. اگراد برای این که بیورنی (سرزمینی) به جهت خود به دست آرند بنای زد و خورد را با طایفه کرائیلی گذاشتند و در اندک زمانی آنها را از محالات مزبور خارج ساخته فراخان پسر مه‌رباب بیگ بن شاهلی سلطان که وکیل اگراد چمشگزک و در معنی ایلخانی این طایفه بود بر این نواحی استیلا یافت و شیروان را بیورن قرار داده تمام چهل هزار خانوار اگراد چمشگزک را که زعفرانلو و تادللو و کاوانلو و عمارلو^۱ و تراچورلو باشند در بیورن‌های قوچان و شیروان و بجنورد و مضافات ساکن ساخت چنانکه از چناران علیا (نزدیک مشهد) تا چناران سفلی (شرق بجنورد) که در حوالی بجنورد است به زعفرانلو اختصاص یافت و از چناران سفلی‌الی سملقان بیورن تادللو شد. کاوانلو را به سمت مشهد مقدس انداختند به این معنی که از اول خاک جلای خانه که در شمال مشهد واقع و تا قلعه یوسف خان که در چهار فرسخی سمت شمال قوچان است امتداد دارد بیورن طایفه جانی قربان باشد و کوه شمال چشمه گل اسب معروف به چشمه گیلاسی که کوه عمارت نام دارد و یک سمت آن کلات و درگز است و سمت دیگر جلگه که خطراه قوچان مشهد در آن واقع مسکن کاوانلو شود (کوه عمارت قلعه‌ها و آب‌ها و مرتع‌های زیاد دارد) خلاصه طوایف مزبوره در محالات مذکوره بماندند و بعد از فراخان پسرش سام بیگ وکیل ریاست داشت. پس از او پسرش محمد حسین خان از دولت، ایلخانی لقب یافت (معاصر نادر و شاه تهماسب صفوی) بعد از آن پسرش امیر گونیه خان ایلخانی شد و پس از او رضا قلی خان بن امیر گونیه خان ایلخانی بعد از او سام خان بن رضا قلی خان (دلیرترین و سیاستمدارترین خوانین زعفرانلو) ایلخانی و بعد از سام خان امیر حسین خان برادرش ایلخانی طایفه زعفرانلو و ملقب به شجاع‌الدوله گردیده که هم اکنون حکمران قوچان و شیروان است و از جماعت کرائیلی در اصقاع خراسان طایفه بغایری حالا در بام و صفی آباد سکنی دارند^۲

۱- نادر در زمان سلطنت خود برای جلوگیری از ورود روس‌ها به گیلان عده‌ای از کردهای عمارلو را به آنجا کوچانید که اکنون در آنجا سکونت دارند.

۲- مطلع الشمس ج ۱ ص ۱۵۷

همانطور که گذشت با ورود کردها به سرزمین توجان وضع این ناحیه به کلی دگرگون شد زیرا مردمانی در آن سکنی گرفتند که روح دلاوری و جسارت و تحرک در آنها در منتهی درجه خود قرار گرفته بود آنان ساعتی آرامش و سکوت نداشتند بلکه همواره در پی جنگ و جدال با متجاوزان بیگانه بودند.



شاه عباسی

حمله بیک اسیر کرد به شاه عباس

در سال ۱۰۱۴ قمری در جنگی که بین شاه عباس و سنان پاشا سردار عثمانی معروف به جفال اوغلی در نزدیکی تبریز روی داد نیروی عثمانی در هم شکست و تار و مار شد. شب هنگام به مناسبت این فتح و پیروزی به امر شاه عباس مجلس جشن و شادی برقرار شد که شاه و سران سپاه بر فراز تپه‌ای به‌نام‌های اسیران و سرهای کشته‌شدگان دشمن مشغول بودند. هرکس از سرداران یا سربازان ایران، اسیری یا سری از دشمن را به نظر شاه می‌رساندند. از اسیران هرکس معروف بود و نام و نشانی داشت نگهداری می‌کردند و بقیه را که گمنام بودند می‌کشتند در آن مجلس یکی از قورچیان طایفه‌ی اسناجلو که قدی کوتاه و لاغر داشت ((مردی قوی هیکل و درشت استخوان را که به اسیری گرفته بود پیش شاه برد. شاه از آن مرد اسیر پرسید که از کدام قبیله است؟

اسیر در جواب گفت که از قبایل مگری کردستانم. ولی جمعی از بزرگان طایفه‌ی مگری که در حضور شاه بودند او را شناختند. و یکی از ایشان، که رستم بیک نام داشت گفت که میان طایفه‌ی ما و او دشمنی و اختلاف است. دو تیرگی و دو دستگی در میان طایفه‌ی کرد مگری رواج داشت (شاه عباس به قورچی فرمان داد که اسیر را به رستم بیک بسپارد تا با او هر چه خواهد بکند.

رستم بیک از تحویل گرفتن وی امتناع کرد. و به‌طعنه به شاه عباس گفت نذر کرده‌ام که از دشمن در حال عجز و بیچارگی انتقام بگیرم.

گفتار او شاه را خوش نیامد و از روی غضب به قورچی امر کرد که اسیر را بکشد. مرد اسیر از شنیدن این فرمان به چالاکی خنجر از کمر سرداری که نزدیک وی ایستاده بود، بیرون کشید و به سوی شاه، که روی زمین نشسته بود، حمله کرد. " چند لحظه‌ای شاه عباس با آن اسیر کرد به هم چسبیده و همدیگر را بر زمین می‌کوبیدند. سرانجام شاه توانست از فرود آوردن خنجر جلوگیری نماید. در این زمان غلامان مسلح دربار ریخته و آن اسیر را تکه و پاره‌اش کردند. این واقعه در سال نوزدهم سلطنت شاه عباس روی داد.^۱

۱- زندگانی شاه عباس - نظریه فلسفی - ج ۱ ص ۱۱۴ و نیز عالم‌آرای عباسی ج ۲ ص ۷۰۱

شیخون کرد با به منوچهرخان سپهسالار شاه درونگر

از مهمترین وقایعی که در اواخر سلطنت شاه عباس در خراسان روی داده، جنگ کردهای چمشگزک با منوچهرخان سپهسالار و حاکم خراسان بود که در درونگر (درگز) کنونی روی داده است. در این زمان یوسفخان سلطان نامی که کردهای شادلو معتقدند، نیای بزرگ آنها بوده، بقول مؤلف عالم آرای عباسی: "سرایل چمشگزک کرد و حاکم خبوشانست".

از ظاهرفضیه پیداست که کردهای خراسان در سالهای آخر حکومت شاه علیها و، سربهشورش برداشته بودهاند و شاهعباسی حکومت خراسان را به منوچهرخان داده که کردها را وادار به اطاعت از وی بنماید.

بعد از شاهعباس اول رکود تاریخ ایران شروع می شود که تا محاصره اصفهان و تسلیم شدن شاه سلطان حسین خبر درستی از تاریخ ایران نداریم، زیرا دانشمندان و نویسندگان در این زمان بسبب آرامش کشور به شعر و شاعری پرداختهاند و زمینهای رشد شعر و شاعری را در کشور فراهم نمودهاند که دامنه‌ی وسعت آن به هندوستان نیز کشیده شده و موجب بوجود آمدن سبک هندی در ادبیات فارسی گردیده است.

در آغاز این دوره‌ی فتور تاریخی است که جنگ بین کردها و منوچهرخان روی داده و تنها نشانی که از این واقعه به ما رسیده، اشارهای است که مؤلف کتاب شمس و قهقهها به آن

۱- شاه عباس پس از ۲۲ سال سلطنت در ۱۰۳۷ قمری درگذشت.

۲- درونگر یا درون را که در سابق الکاء درون می نامیدند، همچنانکه گذشت در نخستین مرحله‌ی ورود کردهای چمشگزک به خراسان پایگاه اصلی آنان در جهت حراست از مرزهای خراسان بوده است، که به آن اشاره شد. امروز الکاء درون را که از توابع درگز، شهرستان مرزی خراسان می باشد، درونگر می نامند که چندین پارچه روستا را در بر می گیرد. در فرهنگ جغرافیایی ایران چنین آمده است: "درونگر... نام یکی از دهستانهای چهارگانه بخش نوخندان است. این دهستان از ۱۶ آبادی بزرگ و کوچک تشکیل یافته و مجموع نفوس آن ۳۷۱۰ نفر (در سال ۱۳۲۹ خورشیدی) می باشد. مرکز دهستان قریه محمدتقی بگ که دارای ۵۸۴ نفر جمعیت است. فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۹ ص ۱۶۵

۳- نام اصلی کتاب شمس و قهقهه، محبوب القلوب بود که مؤلف آن بر خوردار بن محمود

دارد. بدون اینکه توضیح بیشتری در مورد این جنگ بدهد. اما روشن است دامنه‌ی این درگیری که به شکست منوچهرخان انجامیده خیلی وسیع و فراتر از آنچه نامبرده اشاره کرده، بوده است. مؤلف در بازگو کردن این ماجرا چند صفحه از کتاب خویش را (۲۳-۱۴) برای فحش دادن و ناسزاگویی به کردهای جمشگرک اختصاص داده و غلیظ‌ترین و جانانه‌ترین فحشها را نثار آنان ساخته، بدون اینکه اصل مطلب و علت آن را بازگو کند. آنچه نگارنده از لابلای این فحشها استنباط نموده، اینست که شاه عباس پس از مرگ قرچقای خان حاکم مشهد^۱ پسر او را که منوچهرخان نام داشت به حکومت مشهد تعیین نمود و این زمان که سال آخر سلطنت اوست، یوسف سلطان کرد در خراسان امیرایل جلیل جمشگرک و حاکم خبوشان است.

منوچهرخان به قصد تسلط بر کردها به شمال خراسان از جمله درونگر واقع در ناحیه‌ی مرزی خراسان و خوارزم لشگرکشی می‌کند. در درگیری‌هایی که بین طرفین درگرفته، ابتدا منوچهرخان بر قلعه‌ی درون دست یافته و در آنجا مستقر شده است. کردها هم در یکی از شبها طبق برنامه‌ی تنظیم شده بر قلعه شیخون زده، نگهبانان منوچهرخان را کشته و دژ را تصرف



ترکمان همراهی متخلص به ممتاز بود. ضمناً "تهقیقه نام یک آبادی بود در نزدیکی ایبورد و کلات که اکنون بموجب قرارداد آخال ۱۳۹۹ قمری در تصرف روسیه است و تبدیل به شهری بزرگ شده. تهقیقه در روزگار شاه عباس صفوی یکی از قلاع الکابانت از اعمال قزاق‌ها و آذربایجان بود و زندانی‌های سیاسی را در آن قلعه محبوس می‌کردند. پس از انتقال کردها به خراسان این نام بار دیگر بر یکی از آبادیهای ایبورد گذارده شد. نگاه کنید به قلعه‌ی تهقیقه - عالم آرای عباسی ص ۸۱۹

۱- قرچقای خان سپهسالار ایران که اصلاً "از مردم گرجستان بود، پس از پیروزی ایرانیان بر رومیان (عثمانی‌ها) در سال ۱۵۲۸ قمری به امر شاه عباس به حکومت مشهد مقدس مطلق نایل آمد. عالم آرای عباسی ج ۳ ص ۹۴۶

قرچقای خان مدت سه سال در این مقام بود و شاه عباس تعلق خاطر شدیدی نسبت به او داشت، در سال ۱۵۳۴ که قرچقای خان مأمور سرکوبی شورش گرجستان و شیروان شده بود، چون هزاران نفر بیگانه را قتل عام نمود، شخصی از آشنایان و همراهان خود وی بنام موراویگ او و دوستش یوسف خان گرجی بیگ‌بیک شیروان را ترور نموده به قتل رسانید. عالم آرای عباسی ص ۱۵۳۵

پس از کشته شدن او پسرش منوچهرخان به حکومت مشهد منصوب شد. مدرک فوق ص ۱۵۴۵
در سال ۱۵۳۵ که شاه عباس عازم خراسان بود و قرچقای خان حاکم مشهد، منوچهر بیگ نیز مقام یوزباشی داشت که بسوی نیشابور عزیمت کرد. همان مدرک ص ۹۶۲

نموده و قتل و غارتی عظیم در مورد سپاهیان منوچهرخان انجام داده‌اند اما معلوم نیست چگونه خود منوچهرخان از این گرداب بلا جان سالم بدر برده و فرار کرده، که مؤلف کتاب شمس و فیهقه آنرا بیان نموده‌است.

مؤلف، ملا برخوردار بن محمود ترکمان فراهی از منشیان دوره صفوی در اوائل قرن یازدهم هجری بوده و چنانکه خود می‌گوید، از آغاز جوانی از فراه زادگاه خود حرکت کرده ابتدا به مرو و سپس به اصفهان و باز به مشهد و هرات سفر کرده و همه‌جا از زبان آوری و سخنرانی خویش استفاده نموده، مورد توجه امرای وقت قرار می‌گرفته و سرانجام به خدمت منوچهرخان حاکم خراسان درآمده. کتابی نیز در رابطه با تاریخ و حوادثی که دیده نوشته، که خیلی مورد علاقه‌اش بوده‌است. اما این کتاب در جنگ با کردهای درونگر از بین می‌رود که این علت باعث می‌شود آن همه فحش آیدار نثار کردها نکند. مؤلف می‌گوید پس از زیارت مشهد مقدس "باز به وسوسه‌ی نفس شامت سرشت بوالهوس از آن ارض اقدس مطهره عزم الکا درون نموده قریب به سه سال سرارادت در دایره‌ی ملازمت نواب مستطاب . . . منوچهر بن قرجفای ذوالعز و الاحترام . . . آوی خبر که مشعب دوران در پس برده‌ی نیرنگ طراری و انتظام در تمهید سلسله‌ی جه لعنت بازیست، نظم

از آن غافل گه ایام ستمگر	چه دارد با من دل خسته در سر
نبودم واقف از تمهید ایام	که از زهرستم تلخم کند گام
ندانستم گه بستیهای اقبال	چنین سازد مرا شوریده احوال
جهان را مقتضای حال اینست	که گه با کس چنان گاهی چنین است . . .

ذکرشما‌ی از چگونه تمهیدات و مقتضای دوران حادثه‌جوی درباب تحریک باد مخالف بیداد قوم جمشترک منمرد بیداد و اطفاء فروغ مصابیح گاشانه‌ی سروسامان اطاعت این دوزگرد اقالیم اقبال به طریق احوال نهایت از آنجا که هزارستان هرزه نال بشری مهبای سرودسرای نغمات بی‌بروائیهاست در شاخسار نخل عدم اختیار طرح آشیان نرم ریخته آهنگ آن دارد که به زبان ضعیف‌نالیها رمزی از زمره‌ی شکایت بیداد این واقعه را که حیرت فزای دیده‌ی تعجب عرب و عجم و عراق و حجاز بلند و پست عالمست بلند آوازه‌گرداند و بندی از مرثیه‌ی حال اینترشدها و ارباب مصیبت دشت کربلای جور و ستم رابه مساح عجز و تمیز بزرگ و کوچک مقام مروت و انصاف رساند . . ."

پد معلوم نیست که تمام این سه سال را منوچهرخان در درون‌گر بوده یا مدتی را در مشهد و مدتی در آنجا بوده‌است. نامبرده در سال ۱۰۳۷ که سال آخر زندگانی شاه‌عباس است به لقب خانی سرافراز آمد و به حکومت مشهد منصوب شد. عالم‌آرای عباسی ج ۲ ص ۱۰۸۸

۲ - محل نقطه‌چین جای چند خط‌القب بهیوده‌است که برای منوچهرخان به‌کار برده‌است.

مؤلف می‌گوید اگرچه کردهای جمشترک از نظر ظاهری شباهت به انسان دارند ولی برطبق راهنمایی‌ها و اظهارنظرهای: "اکثر از مجتهدین دارالارشاد اخبار که مفسرین آیات صحف تحقیق و تشخیص حال و نسب هرطایفه ازطوایف حیوانات اند چنین نشان داده‌اند" که کردها از نژاد طبقه جن و شیاطین‌اند. "و طبل نحوستان در عرصه‌ی ربع مسکون بلند صداست. خرد و بزرگ آن جماعت در دشت خوارزم ستمکاری باسباع صاره می‌چرند و از راه و روش تعلیم انسانیت روگردان و منمرداند. ناخن باحوج فسادشان رخنه‌گر سد اسکندرامن و امان است و تیشه‌ی ریشه‌کنشان دگرگون‌ساز قصر عاقبت پیر و جوان است. . . .

خدا علاج کند ورنه سیل هیچ‌گزند حریف آتش بیداد آن لثیمان نیست. . . .

نظر براین مراتب (که رسوم بی‌اعتدالی و تمرد آن طایفه‌ی شوم آشکارشد) درهنگامی که به مقتضای آبه‌ی گریه‌ی نوه‌ی الملک من تشاء، شاهنشاه اقلیم لم‌بزل و لایزال نواب مستطاب علی القاب عظیم‌الشان منوچهرخان از دیهیم مرصع نگار التفات و عنایت خسرو ایران آرایش سربلندی دیده‌ی طغرای غرای منشورابالت و الکای درون و خوبشان به نام نامی او عز نگارش یافته، نظر بر مراعات آداب ملک داری و رونق سلسله‌ی قواعد عدل و بختیاری براوهدی مسرینصفت تخمیر تصویر دادند که از زلال بنابع مروت و انصاف آبی برآتش‌عالم سورآن فتنه‌شانند و مذاق لب تشنگان قحط‌سال رهاهبت و آسودگی را از شراب گوارای جام دادرسی جرعه‌ای چشانند و آن فرقه‌ی شریر را بنا بر اقتضای شرارتهای معهوده که از عزیمت سفر خیرالامر دارالامان انقیادروی فرمان تافته و رشته‌ی اطاعت را بواسطه‌ی خیرگی و خودسری از صدا گسیخته یوما "فیوما" به اغوای دستور عادت‌ی و حوش بحرجهل مرکب ذاتی گردن از ربقه‌ی اطاعت بیرون آوردند. سر بر شرشان را درحیطه‌ی اطاعت و فرمان آرند و طوعاً و کرها "مطیع و منقاد سازند. (منوچهرخان) مشارالیهیم نیزنصب العین خاطر ساختند که چون جماعت قریه (درون) سبصد چهارصد نفر سر در رشته‌ی ملازمت سرکار معظم‌البیه دارند و به حسب ظاهر از آراستن صفوف اجتماع و اتفاق و افراختن آیات فتنه و نفاق چنانکه باید تیغ بیدریغ مدعا را به قبضه تصرف تمنای خاطر درنتوانند آورد، کمیت آراده را بصوب مسافت این مدعا به جولان آوردند که چون جماعت قریه (درونگر) اکثری درحصار بیرون قلعه سگنی دارندشی از شبهاکه سحده‌ی گمان خاطرها از شهر بنداحتیاط عود نموده در فراش آرام خفته بود و شعبه شعبه شده درب قلعه و ارک را از بیرون محکم کرده حراست نمایند که کسی از درون قلعه به کمک بیرون نیاید و شعبه‌ی دیگر به محلات بیرون منفرق گشته برسر آن جماعت شیخون

۱ - اتهام و اهانتی که در تمام طول تاریخ، قلم به بدستان مزدور برگزیده‌های آزادیخواه و مردم کرده‌اند.

آوردند و از صرصر ناخت و تاراج به خزان برگ و بار نخلستان حال آنها بردازند. خلاصه بعد از آن که در جزوه به استصواب یکدیگر تخم این نیرنگ در مزرعه خیال کاشتند و قدم حرات در راه این عزم گذاشتند شمشیر جدال را بر کمر بی اعتدال و سپر شوزه را بر سر بر سر کشیده در همان شب معین به نوعی که نگاشته کلک دبیر مدعا گردید قریب به پانصد نفر مسلح بر در دروازه بساط اجتماع گسترده و پانصد نفر دیگر چند دسته شده چون هجوم وبا و طاعون به محلات منتشر و متفرق گردیدند در وقتی که غنچه آرام در گلبن هردلی شکفته و معشوق خاطر خواه عافیت در آغوش هر خاطری به راحت خفته و همه جا بجا در مسکن خود سر بر بالش فراغت و آسایش گذاشته بودند، آن فرقی حق ناشناس چون نیربازان حوادث غافل بر سر آن جماعت ریختند، آن مستفرقان بحری خودی که رایحه‌ی گل این فتنه به مشام تصورشان رسیده گمان آنکه البته سیل فتور یکی از مخالفین به موج آمده با صورتی رستخیز سر از جا برداشته خواهد بود هر یک سراسیمه و مضطرب از آرامگاه خود برخاسته، تا میخواستند دست به اسلحه‌ی فکر و تدبیری رسانند یگان یگان اسیردم ازدهای این عقبه می‌گردیدند چون آستین به دیده‌ی غور کشیده به نظر تحقیق مشاهده کردند، یافتند که این سموم جانگداز از چه مهیب وزیده و این صبح فتنه از کدام مطلع دمیده عنان اختیار از قبضه اقتدار بیرون رفت و سیل بلا بالا گرفته، بلکه از سر گذشت، اثر بی اعتدالی آن گروه اشرار و جوش طغیان فتنه و بلای آن قوم ستم شعار، کوه استقامت و آرام را حباب وار از جا برداشت و غزال شکیبائی دلها از وحشت گرگ ستم روی در دشت آوارگی گذاشت...

زوحشت اندر آن شب چرخ و انجم همه کردند راه سیر خود کم
از هر طرف جنگ گرگ شرارتی، بپراهن یوسف راحتی، را میدرید و دست خزان فتنه،
از گلبن دلها، گل آرامی می‌جید، الحق بازوی گردش فلک، در آن آشوبگاه، چنان تیر حادثه
از کمان دوران افکند که شور قیامت، سیر وحشت در سر کشید، و رزمساز روزگار در عرصه‌ی
گبرودار آن کارزار چنان نیمنی از غلاف کحروی در آورده که صف جنود غوغای محشر را شکست
رسید...

شد ازش جهت بسکه غوغا پدید
نوگوشی که صبح قیامت دمید...
بلا ریخت از بسکه بر روی هم
از اندیشه دزدید گردون شکم
به اسلام تا کفر گردن کشید^۱
شکست چنین، حق زیاطل ندید
زوحشت چنان مضطرب شد قرار
که از لفظ می‌جست، مضمون فرار
چنان آتش آن بلا برفروخت
که خشک و ترکشت آرام سوخت...

۱ - دولتمردان رژیم‌های دیکتاتری شاهنشاهی همواره خود را نماینده‌ی اسلام و مردم آزاد بخواند را کافر معرفی می‌کردند.

- ۳- اکرام و احسان شاه اسماعیل به خوانین خبوشان
 - ۴- اسکان شاه اسماعیل اکراد کمشگزک (جمشگزک) را در کبکان (درگز)
 - ۵- حمله یوسف سلطان جمشگزک به عبدالموء من ازبک
 - ۶- حرکت خسروخان بگلربیگی با اکراد کمشگزک برای سرکوبی ترکمانان
 - ۷- رسیدن روسا و خوانین خبوشان بحضور شاه سلیمان (صفوی)
 - ۸- رسیدن خوانین زعفرانلو و کیوانلو و میانلو بحضور شاه سلیمان
 - ۹- شورش قندهار
 - ۱۰- حرکت اکراد کمشگزک و سرداران خراسان بطرف قندهار
 - ۱۱- مراجعت صفی قلی خان با اکراد خبوشان از قندهار
 - ۱۲- مخالفت اکراد جمشگزک با صفی قلی خان
 - ۱۳- اعطای شاه سلیمان منصب نغنگچی گری به جعفرخان کرد میانلو
 - ۱۴- اعطای مقام دیوان بیگی به محمدحسین خان کرد زعفرانلو
- اینک باز گردیم به سر مطلب که تاریخ کردهای خراسان و نقش آنان در این دیار حادثه آفرین می باشد ، و موضوع را از فوجان که ستاد فرماندهی آنان بوده است ، آغاز کنیم



شاه طهماسب اول
(این تصویر در موزه واتیکان موجود است)



شاه اسماعیل اول صفوی
(این تصویر در موزه واتیکان است)

قوچان سرزمین اشکانیان

چون شهرستان قهرمان سرور قوچان محور پژوهش ما، در این راستا می‌باشد، لازم می‌آید نگاهی به تاریخ آن معمول داریم.

به گفته اکثر مورخین شهرستان کنونی قوچان مرکز سکونت و فعالیت مردم پارت بوده که به اشکانی یا پهلوی معروفند.

بقول مرحوم شیرالدوله بیرنیا و استاد پورداود و بسیاری از دانشمندان کلمه "پهلوی" یا "پهلوی" یا "پهلوان" که همان دگرگون شده "پرتو" و "پارت" و "پارت" می‌باشد معروف شخصیت و قومی اشکانیان است که مردمی پهلوان و سلحشور بوده‌اند و کلمه "پارتیزان" امروز هم که بمعنای چریک معمول است احتمالاً منسوب به همان کلمه پارت است که وسیله یونانیان و سپاهیان اسکندر رومی به اروپا انتقال یافته است^۱

اهمیت پارتیان یا پهلویان کشور گنا از اینجا روشن می‌شود که آنها کشور را از جنگال استعمار بیگانگان رومی در آوردند و به بیگانگان نیز تحویل ندادند. بقول فرودسی:

بزرگی بر اشکانیان را سزاست اگر بشنود مرد داننده، راست

نسبت دیگر این قوم اصیل ایرانی به اشکانی از این جهت است که بانی این سلسله شخصی "ارشک" نام بوده است! این سلسله از سال ۲۵۶ پیش از میلاد تا ۲۲۴ میلادی بر ایران و قسمت مهمی از جهان آنروز حکومت داشته و پانصد سال فرمانروایی کرده.

تعداد شاهان این سلسله را به اختلاف تا ۴۲ نفر نام برده‌اند که آخرین آنها به نام اردوان پنجم در سال ۲۲۴ میلادی از اردشیر بابکان شکست خورد و بساط پادشاهی این دودمان برجیده شد.

مرحوم بیرنیا در مورد سرزمین اصلی اشکانیان می‌نویسد: "پارت اصلی چنانکه از نوشته‌های جغرافیدانان و مورخان قدیم برمی‌آید، جلگه اکراد در خراسان و اتگ ۲ می‌باشد" و در جای دیگر می‌گوید: "اشک یا ارشک در مکانی به نام آساک زندگی می‌کرده و با تائید اکثر دانشمندان آساک یا آساک یا آساک یا آساک نام قدیم خیونان می‌باشد^۲ (که از همان نام ارشک گرفته شده است)

۱- خاوران گوهر ناشناخته - قاسمی.

۲- ARSHAK

۳- ATAG

۴- ایران قدیم تالیف بیرنیا ص ۱۲۲ - پهلویان قدیم - تالیف دکتر محمد جواد مشکور

این نام در دوره اولیه اسلامی به "استوا" و "استو" و "استون" تغییر یافت. بعضی مانند ژنرال سرپرسی سایکس هم معتقدند که یقیناً "نمی‌توان محل فعلی فوجان را مرکز پارتیها دانست."

ایزیدور خاراکی معتقد است که قدیمی‌ترین پایتخت پارتیها در محلی بنام "استاکا" یا "ارساکا" بوده است که در منطقه فوجان کنونی بوده و با این مطلب روشن می‌شود که سابقه تاریخی شهر باستانی آساک (فوجان) از شهر صد دروازه (دامغان) نیز بیشتر است. بنابراین اولین پایتخت اشکانیان "آساک" و سپس شهرهای صد دروازه و تیسفون بوده است. در اینمورد بعضی اسم شهر آساک را برده و آنرا با فوجان و بجنورد مطابقت می‌دهند برخی پایتخت قدیم پارت را شهر نسا^۱ می‌دانند. ^۲ بدون شک حفاریهای آینده در سواحل رود اترک از جمله روستای مزرج^۳ و دیزادیز^۴ و نیز محل قلعه فعلی اولاشلو (اوغاز) این ابهام را بر طرف خواهد ساخت.

پیرنیا در جای دیگر در صفحه ۱۲۵ ایران قدیم چاپ سوم می‌نویسد: "... پارتیهای شجاع، حاضر نبودند مرکزیت شدید (حکومت رومیان) را بپذیرند، این بود که به محض تصادم بین اترک و حاکم سلوکی در آساک، پارتیها دلیرانه پیام کرده، دشمنان خود را از ایران راندند."

نیلسون دوسواز، در کتاب تاریخ سیاسی پارت می‌نویسد: "اندراگوراس که از قبل (سوی) انطیوکوس دوم بر پارتیها حکومت می‌کرد، در این کشمکش مغتول گردید و ظاهراً" ارساسیس (ارترک) در شهری بنام آساک که در نزدیکی فوجان در وادی اترک واقع بود تاج شاهی بر سر نهاد."

وسعت ایران در دوران پارت از مشرق به سلسله جبال هیمالیا و از مغرب به رود دجله و فرات و از شمال به دریای مازندران و رود ارس و جیحون و از جنوب به خلیج فارس محدود بوده است.

۱- شهرهای نسا و عشق‌آباد و قلعه باقر که از دیگر مراکز تمدن اشکانی بودند وسیله ناصرالدین شاه به روسیه واگذار شدند.

۲- ایران باستان کتاب نهم - پیرنیا - ص ۲۶۴۲.

۳- MEZERGE

۴- DIZADIZ



نقشه شاهنشاهی پارت (افغانستان از کنایب با ریشها با پهلو انان تقسیم
محمدجواد مشکور)

در نقشه وسعت این امپراتوری نمایان و شهر استویش (قوجان) مشخص است با توجه با سنگی
در مورد انگلستان کنایبها یکساری شاه لیلی یا قسه به این اختصاص میگردد.

قوچان در دوره ساسانیان

تاریخ قوچان بطور کلی در دوره ساسانیان مبهم و ناپیدا است.

- ۱- چون اشکانیان دست به یک جهانگشائی بزرگ زده و در سراسر قسمت مهمی از آسیا پراکنده شدند در این منطقه خلائی از نیروی انسانی و مادی بوجود آمد .
- ۲- اردشیر ساسانی که نسبت به اشکانیان کینه و نفرت شدیدی داشت احتمالاً " در ویرانی و نابودی این شهر در سر راه خود به پیشروی بسوی سند اقداماتی انجام داده است." ۳- چون اصول زندگی اشکانیان بر امور شبانی متکی بوده است ، مدنیت قابل توجهی در حاشیه ترک بوجود نیامده است .

بزدگرد ساسانی معروف به گنهگار یا ائیم هم که ضمن یک توطئه‌ای در کنار چشمه گل‌سپ (چشمه گیل‌اس) بین قوچان و مشهد در نزدیکی چناران به قتل رسیده‌آ، نامی از خبوشان در آن زمان در میان نبوده است وگرنه ذکری از آن در این حادثه به میان می‌آمد .



۱- برای آگاهی بیشتر بنگرید به کتاب پهلویان قدیم تألیف مشکور ج ۱ - ص ۴۶۲ .

۲- مخالفین و قاتلین بزدگرد بعداً " شایع کردند که او با لگد اسب خود به قتل رسیده

توچان از اسلام تا مغول

از اوائل اسلام تا حمله مغول توچان بنامهای استوا، استوا، خوجان و خبوشان یاد شده است. تاریخ این سالها بخوبی روشن نیست. اما آنچه آشکار است اینجا هم مانند دیگر نواحی خراسان بین سالهای ۳۱ و ۳۲ هجری در زمان خلافت عثمان بدست مسلمانان فتح شده است.^۱ در سال ۳۱ هجری که خراسان وسیله اسلام فتح شد از تمام شهرها و قصبات خراسان حتی روستای بحرآباد (نزدیک مشهد) نیز نام برده شده اما از توچان نشانی نیست و این میرساند که این شهر وجود مؤثری نداشته و دوران انحطاط و فترت را می‌پیموده و این امر به دلایل ذیل تبیین شده است:

عطا ملک جوینی آورده است که: "خوارزمشاه در سال ۵۰۰ انتظار محمود خان و امرا^۲ دیگر توقف نموده بود و ایشان خود از آمدن و التماس او ندامت داشتند، عزالدین طغرایی را نزدیک او فرستادند و با او میثاقی و عهدی بستند و از آنجا روان شد و به خبوشان استوا آمد."^۱

صاحب تذکره دولت‌شاه آورده است که: "سلطان آتسز خوارزمشاه در سال ۵۵۱ در خرم دره خبوشان به مرگ مفاجات درگذشت و رشید و طواط که در موکب آن پادشاه بود بر سرتابوت آتسز آمده می‌گریست و این رباعی را می‌خواند:

شاها فلک از سیاست می‌لرزید پیش تو به طبع بندگی می‌ورزید

صاحب نظری کجاست تا در نگیرد تا آنهمه سلطنت بدین می‌ارزید؟^۲

اخیراً آقای محمد جابانی هم کتابی تحت عنوان "سرزمین و مردم توچان" نوشته و در سال ۱۳۶۳ به چاپ رسانده و توضیحات بیشتری در اوضاع جغرافیایی خبوشان، یا توچان داده که علاقمندان می‌توانند به آن کتاب مراجعه نمایند.

۱- منتظم ناصری - ج ۱ - ص ۲۱.

۲- جغرافیای تاریخی توچان - شاکری ص ۱۱ و ۱۷ و حبیب السیر.

قوچان در فتنه مغول

چون بر اثر بی‌سیاستی سلطان محمد خوارزمشاه و فساد درباریان و دخالت زنان از جمله ترکان خانون در امور کشوری و نیرنگ و تحریک خلیفه عباسی حمله خانان مغول به ایران آغاز شد. در آخر ربیع‌الآخر ۶۱۷ قمری سویدا یکی از سه سرداران مشهور مغول متوجه توس شده پس از ویرانی آن شهر عازم رادکان گردید، اما به سبب سرسبزی و طراوت النک معروف رادکان و آب و هوای مساعد از خرابی آنجا چشم‌پوشی نموده، پس از چندی توفیق چون سبل خانمان برانداز بسوی قوچان سرازیر شد.

مردم قوچان مغولان را به شهر راه نداده به مبارزه برخاستند. پس از جدالی خونین مغولان بیروز شده ضمن کشتار و یابعال نمودن مزارع و بوستانها شهر را همچون نیشابور با خاک یکسان نموده، سپس عازم اسفراین شدند^۱ و در حیوانات و اسفراین کشتاری سخت بکردند.

احیرا^۲ نمونهای از کاسی گلدار زمان مغول از شهر قدیم قوچان کشف شده که تاریخ ۶۱۸ قمری بر روی آن مشهود است و این دلالت بر آن دارد که در این سال مغول قوچان را فتح کرده بودند. ۲

سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه نیز در حیوانات با مغولان پیکاری خونین و مردانه کرد اما او نیز سرانجام توفیقی بدست نیاورد. ۳ چرا که وی بعداً "به عیش و عباسی پرداخت آنچنانکه خواهد آمد، در سال ۶۵۴ قمری که هلاکو خان مغول برای سرکوبی اسماعیلیان و فتح قلعه الموت عازم قزوین بود وارد حیوانات شد و به مرمت و آبادانی آن پرداخت.

"ورود هلاکو در اثناء این سفر به توس به تصریح جوینی ج ۳ ص ۱۵۳ در ماه ربیع‌الآخر سنه ۶۵۴ بوده است و پس از چندی اقامت در آن شهر، از آنجا بطرف مرغزار رادکان و از

۱- جهانگشای جوینی ج ۲ - ص ۱۱۵ تاریخ و صاف ص ۳۲۴ .

۲- جغرافیای تاریخی قوچان - شاکری ص ۱۷۲ .

۳- جهانگشای جوینی ص ۱۲۲ - ج ۲ .

آنجا نیز پس از مدتی توقف بجانب استو (توجان) روانه شد. . . . و در دهم شعبان به خرقان و بسطام رسید. "

جوینی می‌نویسد: "و از آنجا (رادکان) کوچ بود تا به خبوتان رسیدند، و آن قصبه‌ای است که از اول خروج لشکر مغول (۶۱۷ قمری) تا این سال معطل و خراب مانده بود و ابنیه و اماکن آن بی آب گشته و تعامت کاریزها بی آب شده، چنانک بیرون (از) دیوارهای مسجد جامع آدیوار برپای نبود، و بیشتر از آن از سگان (ساکنان) و رعایای آن ربعی از آن قصبه را بیع کرده بودم (پیش از این تاریخ جوینی یک ربع از اراضی توجان را خریده بوده است) چون هوس و میل پادشاه به عمارت خرابیها، مشاهده افتاد، قضیه آن قصبه عرضه داشتم، پادشاه آن سخن را اصفا فرمود و به تاسیس عمارت کاریز و رفع ابنیه و نصب بازار و خفض (گسترش) عیش رعایا و جمع ایستان برلیغ داد (فرمان داد) چنانک هرچ در عمارت آن صرف می‌شد از خزانه نقد فرمود تا بر رعایا حتمی نیفتد تعامت فنوات آن بعد از انقطاع جاری شد و ارباب بعد از جلاء سنین (سالها دوری از وطن) باز آمدند و از قهستان، دهاقین و مقنیان آوردند و آنجا ساکن گردانید و کارخانه‌ها بنا فرمود و باغی اساس نهاد متصل جامع (باغ وصل به مسجد جامع بوده) و جامع آن و مزار خراب گشته بود. صاحب اعظم سیف‌الدین آقا سه هزار دینار زر فرمود تا عمارت آن آغاز نهادند و احیای آن کردند. مدت یک ماه در حدود استو توقف نمود. چون کوه و صحرا از علف خالی شد، کوچ فرمود، و در اثنای آن رکن‌الدین خورشاه (آخرین پادشاه اسماعیلیه) برادر خود "شهنشاه" و کفات (بزرگان) مملکت خود را بفرستاد. . . . ۳"

در سال ۷۰۲ قمری که شیخ حسن جویری مردم خراسان را بر ضد رژیم خونخوار مغول تحریک و اساس قیام سربداران را فراهم میساخت، از سبزوار به نیشابور و از آنجا به خبوتان آمده به تشجیع و تجهیز مردم توجان پرداخت^۱ و مردم توجان فعالانه در جنگهای سربداران علیه مغول شرکت نمودند. تیمور لنگ نیز در یورش دوم پس از تسخیر کلات به توجان آمد،

۱- حرکت هلاکو از مغولستان بسوی قلعه الموت در ۲۴ شعبان ۶۵۱ و عبور او از رود - جیحون در اول ذیحجه ۶۵۲ و رسیدن او به پای قلعه میمون الموت در ۱۷ شوال ۶۵۴ بوده است که این سفر ۳ سال طول کشید. جهانگشای جوینی - ج ۳ - ص ۴۲۶

۲- این مسجد جامع که ناصر الدین شاه نیز از آن یاد کرده بر اثر زلزله سال ۱۳۱۲ ویران شد.

۳- جهانگشای جوینی - ج ۳ - ص ۱۰۵.

۴- روضة الصفا ج ۵ - ص ۶۰۹.

مولف ظفرنامه می‌نویسد از، " بسی دیان گذشته به خبوشان درآمد و مهد علیا دلشاد آغا را بواسطه عارضه مزاجی که طاری شده بود، بجانب سمرقند باز گردانید. " ۱

مولف روضه‌الصفحا آورده است که، " تیمور در اول شعبان ۷۹۲ قمری از بخارا به قوجان رسید و در آنجا به امیرزاده محمد سلطان پیوست و بانوی عظمی خانزاده از جانب هرات رسید. حضرت پادشا عالیشان را طوی داده، تحفه‌های سنگینی کشیدند و اردوی اعلا از خبوشان نهضت فرموده عازم جرجان گشت " ۲

تیمور بار دیگر در روز چهارشنبه اول محرم ۸۰۷ از نیشابور به خبوشان آمد و از آنجا عازم عشق‌آباد شد. حکومت قوجان در این زمان یا میرزا الخ بیگ نوه تیمور لنگ بوده است. ۳



۱ - ظفرنامه بیزدی ج ۱ ص ۲۵۲ .

۲ و ۳ - روضه‌الصفحا ج ۶ ص ۲۰۴ و ص ۲۷۶ .

قوچان و جانشینان تیمورلنگ

پس از مرگ تیمورلنگ پسرش میرزا شاهرخ به پادشاهی نشست . وی که در سال ۸۵۹ ق از مازندران به دارالخلافه هرات باز می‌گشت وارد خبوشان شد و حکومت آنجا را به فرزندش میرزا الغ بیگ داد . شاهرخ چه هنگام رفتن به مازندران و چه هنگام بازگشتن در قوچان توقف نمود و دستورانی برای آبادانی آن صادر کرد .^۱

در حوادث سال ۸۱۷ قمری در مطلع‌السعدین آمده است که به امر میرزا شاهرخ حکومت خبوشان و غیره به فرزندش میرزا بایسنقر تفویض گردید . در سال ۸۵۱ میرزا بابر از گرگان به خراسان تاخت و با لشکری خروشان وارد خبوشان شد . میرزا علاء الدوله هم که در این هنگام آماده حمله به خبوشان و جنگ با میرزا الغ بیگ شده بود از اقدام برادرش میرزا علاء الدوله بیمناک شده به مشهد بازگشت و با برادرش میرزا الغ بیگ آشتی نموده سپاهیان خود را به جنگ میرزا بابر به قوچان فرستاد . اما مصلحان و نیک اندیشان برای جلوگیری از خونریزی بیهوده دست به کار شده میان دو برادر صلح برقرار کردند بشرطی که خبوشان به عنوان منطقه بیطرف حد فاصل مملکت دو برادر یعنی مرز بین خراسان و گرگان باشد .

با بستن این پیمان میرزا علاء الدوله به هرات و میرزا ابوالقاسم بابر به گرگان بازگشت در سال ۸۵۲ جنگی بین میرزا الغ بیگ و میرزا علاء الدوله در محل ترناب در گرفت که علاء الدوله شکست خورده به قوچان متواری شد و در آنجا به برادرش میرزا ابوالقاسم بابر پیوست سپاهیان شکست خورده وی نیز به دنبال او به خبوشان آمده از اتحاد سپاه دو برادر سپاهی عظیم در خبوشان در زیر علم‌های جنگی جمع شدند ، اما چون میرزا الغ بیگ در تعقیب میرزا علاء الدوله به رادگان رسید میرزا بابر ناچار تحف و هدایا و سفرانی به رادگان فرستاد و بدین ترتیب میرزا الغ بیگ از حمله به قوچان منصرف شده به سوی اسفراین تاخت .^۲

در سال ۸۵۳ که امیر هندو که بسبب رنجش از میرزا بابر از راه خبوشان عازم گرگان بود با سپاهیان میرزا بابر در خبوشان جنگ عظیمی نمود گرچه در ابتدای این جنگ پیروزی با امیر هندو بود اما عاقبت کشته شد و سپاهیان او هم پاشیده گشتند .

۱- حبیب‌السیرح ۳ ص ۵۶۲ .

۲- حبیب‌السیرح ۴ - ص ۴۶ .

در ماه رجب ۸۵۷ که میرزا بابر از هرات عازم فارس بود وارد خبوشان شد و در آنجا میرزا خلیل سلطان را که مورد سعایت قرار گرفته بود بقتل رسانید. و پس از انجام مراسم عید فطر از خبوشان بسوی کرمان حرکت کرد. در سال ۸۶۱ حکومت و نگهبانی خبوشان با امیر حسن شیخ تیمور بود و چون در این زمان بین اولاد تیمورلنگ اختلاف و هرج و مرج به وجود آمده بود، امیر حسن شیخ نیز در خبوشان پرچم استقلال برافراشت اما این استقلال دوامی نیاورد و سال بعد بدست سلطان میرزا حسین بقتل رسید.^۱ (بقعه‌ی شیخ تیمور در کنار امامزاده‌ی روستای زیارت شیروان بی‌گمان منسوب به این شیخ تیمور می‌باشد)

در ربیع الاول ۸۷۰ قمری میرزا یادگار محمد فرزند میرزا بایسنقر پسر میرزا شاهرخ که از آذربایجان به اسفراین رسید سلطان حسین میرزا بایقرا نیز از هرات به مشهد آمد و پس از عبور از النگ رادکان در "جلگاه خبوشان و بلخز آغاج به شعب کوهی که در میان خبوشان و اسفراین حایل است نزول نمود"^۲ (منظور رسته کوه شای‌چیان است) در سال ۸۸۱ که سلطان حسین میرزا عازم سردوسی میرزا یادگار بود در خبوشان اردوگاه زد.

تا سال ۹۱۶ قمری خراسان در تصرف ازبکان بود اما در این سال که شاه اسماعیل صفوی سوجه خراسان شد ازبکها را از این سرزمین بیرون رانده و با شکست فاحشی که در نزدیکی مرو بر آنها وارد ساخت، خراسان تا مدتی از شر آنان نجات یافت.

بار دیگر در سال ۹۴۰ قمری در زمان شاه تهماسب صفوی درویش علی مغول به خبوشان تاخت اما صوفیان خلیفه روملو حاکم مشهد به باری مردم خبوشان آمده ازبکها را متواری ساخت.^۳

در سال ۹۴۳ که ازبکها به خراسان تاخته بودند شاه تهماسب برای چهارمین بار در میان برف و سرمای شدید وارد قوچان شده از آنجا به کلات و سپس به مشهد رفت. در بهار ۹۸۳ علی سلطان ازبک قوچان را تصرف نموده، حکمرانی از جانب خود برگماشت. چندی بعد که این حکمران به دربار علی سلطان رفته بود مردم قوچان با استفاده از موقعیت به بسیاری پهلوان قمری بر مغولان تاخته آنها را از شهر خارج ساختند. پهلوان قمری کلید شهر را با هدایاتی به دربار شاه تهماسب فرستاد. شاه نیز در ازای این خدمت فرمان حکومت قوچان را برای وی ارسال داشت.^۴

۱- روضه الصفا ج ۶ ص ۸۲۰ - خراسان در این زمان در نهایت هرج و مرج بود و هر گوشه‌ای را امیری تصاحب نموده بود.

۲- رجوع شود به مطلع الشمس ذیل وقایع این سال.

۳- منتظم ناصری ج ۲ - ص ۱۰۹.

۴- احسن التواریخ روملو ص ۲۲۸ و تاریخ جهان آرا، تألیف قاضی احمد نقاری مروزی

که در کتاب اخیر قیام پهلوان قمری بهار سال ۹۷۲ ذکر گردیده.

سرزمین مردم کنونی قوچان

شهرستان حاصلخیز و پربرکت و قهرمان پرور قوچان که شمالی‌ترین شهرستان استان خراسان می‌باشد، از شمال حدود ۸۰ کیلومتر با کشور شوروی هم مرز است که شامل بخش بازگیران می‌شود و دهستانهای کرد نشین قوشخانه، جریستان، بیجرانلو، سیوگانلو (سیبکی-اوغاز) را در بر می‌گیرد. از شمال شرقی و مشرق با شهرستانهای درگز و مشهد و از جنوب به شهرستانهای نیشابور و سبزوار و اسفراین و از مغرب با شهرستانهای شیروان و بخورد هم‌مرز است. مرکز این شهرستان شهر زیبای قوچان است که تا شهر مشهد ۱۳۵ کیلومتر فاصله دارد و جاده‌ی تهران مشهد از میان آن می‌گذرد.

قوچان از سردترین و برفگیرترین سرزمینهای ایرانست. و حدود ۳۵ کیلومتر آن در مسیر جاده‌ی تهران مشهد یعنی از قنبر آباد که اکنون مزرعه و تاسیسات سیمرغ در آنجا بنا شده‌ها شهر کهنه سردترین و برفگیرترین ناحیه‌ی قوچان می‌باشد. با توجه به موقعیتی که ذکر شد و بواسطه‌ی ارتفاعات هزار مسجد و الله اکبر در شمال و کوههای "آلاداغ" و "شاهجهان" و "بینالود" در جنوب ورشته کوههای "کیسار" و "آرموتلی" و "گلایل" در شمال غربی، هوای این شهرستان همواره سرد است چنانکه در تابستان هم انسان احساس گرما نمی‌کند.

"ارتفاع قوچان از سطح دریا ۱۲۸۷ متر است و در ۵۸ درجه و ۳۰ دقیقه طول شرقی و ۳۷ درجه و ۵۷ دقیقه عرض شمالی قرار دارد و اختلاف ساعت با تهران ۲۵ دقیقه می‌باشد. وسعت شهرستان قوچان طبق آمارنامه سال ۱۳۶۰ استان خراسان ۶۸۶۸ کیلومترمربع است"^۱

مربیز در سفرنامه خود به سردی هوای قوچان و موقعیت آن اشاره کرده و ارتفاع آن را چهار هزار متر ذکر نموده و گفته است "می‌گویند قوچان سردترین نقطه‌ی خراسان است. و به این گفته موقعی اعتماد پیدا می‌کنیم که می‌بینیم شاخص دماسنج در طلوع آفتاب در ماه سپتامبر (۱۸۳۳) تا ۲۹ درجه (فارنهایت) سقوط می‌کند. از آنجا که آب در این محل در ۲۰۶ درجه‌ی فارنهایت (۶/۹۶ درجه‌ی سانتیگراد) به جوش می‌آید. پس ما در ارتفاع چهار هزار متری از سطح دریا بودیم. پهنای دره‌ی مشهد (قوچان) از دوازده تا بیست مایل متفاوت است و مناطق سرسبزی در دامنه‌ی کوهها قرار گرفته است که در آنها بهترین میوه‌ها بعمل می‌آید..."^۲

۱ - سرزمین و مردم قوچان - محمد جابانی، چاپ مشهد - سال ۱۳۶۳ ص ۲۴۶

۲ - سفرنامه بارنز - ترجمه سلطانی‌فر، چاپ ۱۳۶۶، مشهد ص ۶۴

آمار جمعیت قوچان را در سال ۱۳۵۵ خورشیدی ۱۹۲۸۱۹ نفر نوشته‌اند که بی‌گمان چادر نشینان کرمانج که جمعیت قابل ملاحظه‌ای در این شهرستان را تشکیل می‌دهند، منظور نشده‌اند. از این رو بر آن شدم با به شمار آوردن چادر نشینان روستای اوغاز زادگاه خودم که جمعیت آنرا ۸۰۰ نفر نوشته بودند، به حقیقتی دست یابم. در نتیجه آمار جمعیت اوغاز از ۸۰۰ نفر به ۱۰۵۰ نفر افزایش یافت و به همین سبب اختلاف آمار شهرستان قوچان را می‌توان حدس زد و می‌توان گفت که آمار این شهرستان در سال ۱۳۵۵ حدود ۲۵۰ هزار نفر بوده است، نه رقم فوق‌الذکر.

از نظر نژاد شناسی جمعیت شهر قوچان از سه تیپ کرد و تات و تورک تشکیل یافته است.

تاتها یا تاجیکها را می‌توان از بازماندگان قوم پارت در خراسان دانست. البته باید در این مورد تحقیقات بیشتری معمول گردد.

ترکها از زمان غزها و مغولها از قرن چهارم هجری به بعد وارد این منطقه شده‌اند و در دوره قاجار پس از سرکوبی کردها و سیل‌های عباس میرزا نایب السلطنه و نیز پس از تسخیر مرو در دوره‌ی سام خان زعفرانلو تعداد آنان فزونی یافت و در چند روستا جای گزین شدند. مثلاً "ترکهای علی آباد را رضا قلی خان ایلخانی زعفرانلو (پدر سام خان) از مرزهای خوارزم به قوچان انتقال داد. چون اینها شیعه مذهب بودند و در مقابل تاخت و تازهای ازبک و ترکمان که سنی مذهب بودند و خون آنها را مباح می‌دانستند، از بین می‌رفتند.

کردها نیز که مهمترین نیروی انسانی این شهرستان را تشکیل می‌دهند، در زمان شاه عباس به قوچان انتقال یافتند.

مناطق جلگه‌ای و کوهستانی قوچان در فصول مختلف مکانی مناسب جهت تعریف احشام گله‌داران کرد زعفرانلو است. در سالهای اخیر بر اثر عدم توجه اولیای امور به وضع مراتع و دامداری با اینکه بیش از نیمی از دامهای این شهرستان نابود و دامداران به فلاکت و بدبختی افتادند، مراتع مهم نیز بطل فراوانی رو به نابودی و فرسایش گذاشته تا آنجا که امروز پاسخگوی نیاز بازمانده‌ی دام منطقه نیز نمی‌باشد.

کشاورزان و زمینهای کشاورزی نیز با آن قوانین فرمالینته‌ی وزارت کشاورزی سرنوشته‌ی بهتر از وضع دامداران و مراتع ندارند. در گذشته‌ی نه چندان دور، این دورکن مهم کشاورزی و دامداری در قوچان رونق بسزائی داشت و بیشتر مایحتاج خراسان از اینجا تأمین می‌شد. بطوریکه سورخین و سسترقین، قوچان را خمیر خانه‌ی خراسان نامیده و گفته‌اند هر گاه در آنجا کمبود حاصل شود در همه جای خراسان و بلکه ایران قحطی افتد.

در سال ۱۰۰۷ قمری کردان خراسان با ورود به این ایالت گله‌های فراوانی از نژاد

گوسفند کردی همراه آوردند بطوری که سرتاسر دشتها و کوهستانهای سرسبز خراسان شمالی مملو از گوسفند و گاو و اسب و اشتهر گردید.

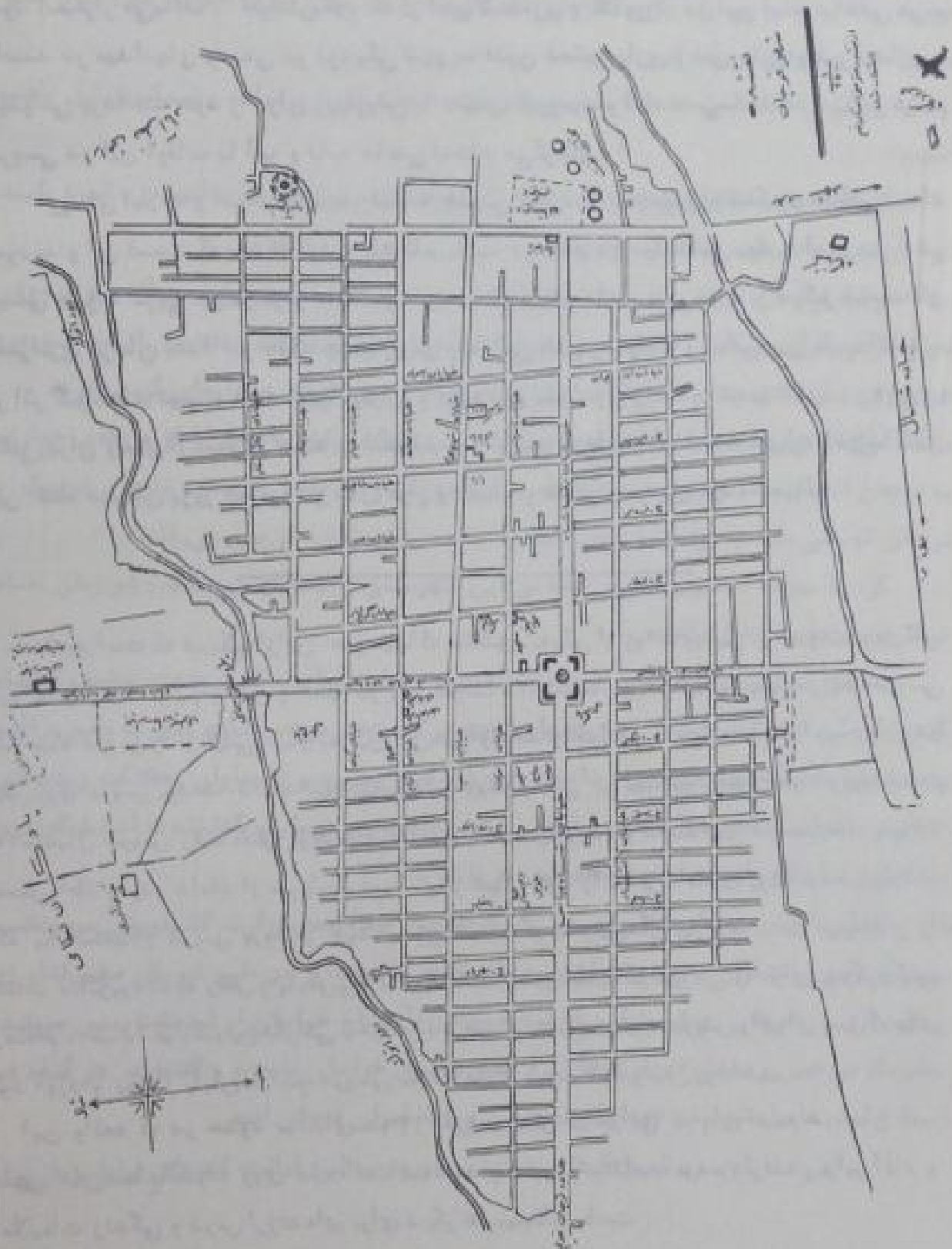
این گلهداران از اواخر تابستان تا اواخر پاییز با ترک مناطق کوهستانی به جلگه قوچان سرازیر شده و متصل به شهر کهنه در دو سوی جاده بین‌العلل فعلی خیابان وار چادر می‌زدند که گاه این سیاه چادرها از خوبشان (قوچان قدیم) تا فاروج ادامه داشت و هر ایللی در محل خود استقرار می‌یافت. جوانان کرد که از امور گله‌داری و کشاورزی در این ایام فراغتی می‌یافتند در میدانهای وسیعی در نزدیکی شهر به فنون شمشیر بازی و نیزه بازی و تیر اندازی و پهلوانی پرداخته خود را برای رویارویی با دشمن، نیرومند و آماده می‌ساختند. بیشتر مراسم عروسی در این اوقات با آب و تاب خاصی انجام می‌گرفت.^۱

روسای ایلات و اشراف کرد در قسمت جنوبی شهر، ساختمانهای چشمگیر و محکمی ایجاد نمودند و آن قسمت که بعدها کرد محله نام یافت در حکم دژ مستحکمی بود. این دژ که در نیمه‌ی جنوب غربی شهر قرار داشت و نازین قلعه هم نامیده می‌شد، با دیگر قسمت‌های استراتژی قوچان بعداً در جنگ چهل روزه‌ی رضا قلی خان زعفرانلو و عباس میرزا نایب‌السلطنه بر اثر گلوله‌های توپ و قلعه کوبها ویران و بقیه شهر نیز در زلزله‌های شدید سال ۱۳۱۱ و ۱۲ بگی ویران و بیش از نیمی از سکنان تلف شدند. تاریخ قوچان و در نتیجه تحول‌نژادی ساکنین این خطه قهرمان پرور همواره در حال فراز و نشیب و تغییر و تبدیل بوده است.

۱ - مشهور است که در یکی از این عروسیها که متعلق به یکی از رؤسای ایل بوده و تمام بزرگان و رؤسای ایلات و پهلوانان و اسب سواران شرکت داشتند پس از سه‌شنبه‌روز مراسم عروسی هنگامیکه عروس را از ایللی دیگر به این ایل می‌آوردند و جوانان مشغول مسابقه اسب‌دوانی در پیش روی عروس بودند، داماد نیز طبق آداب و رسوم ملی بر اسب سوار شده همراه رفیقان خود به استقبال عروس رفت، لکن از بد حادثه اسب سگندری خورده و داماد زیر تنه اسب جان سپرد. بعضی اطلاع پدر داماد از جریان، فوراً "پسر دیگر خود را لباس دامادی پوشانده دستور داد که به استقبال عروس برود و خود بدون اینکه کوچکترین نگرانی بروز دهد میهمانان را که به شدت متأثر بودند به رقص و پایکوبی واداشته گفت تصور نمائید که عروسی را برای پسر کوچکترم گرفتم. مبادا کوچکترین نگرانی بخود راه دهید و بدین ترتیب عروس را برای پسر کوچکتر خود آورد و پس از پایان مراسم عروسی به عزاداری فرزند نوجوانش پرداخت.

این واقعه که در حدود سالهای ۱۳۱۵ قمری و پیش از خرابی قوچان قدیم در زمان امیر حسین خان شجاع‌الدوله روی داده است، نمودار صبر و استقامت مردم کرد در برابر آلام و ناامیلات زندگی و درس ارزنده‌ای برای دیگر هم‌میهنان ماست.

در مورد خصوصیات نژادی مردم شهر قوچان (نه شهرستان) ، مورخین اظهار نظرهایی کرده‌اند از جمله مولف گنج دانش در اوائل حکومت ناصرالدینشاه می‌نویسد " مردم قوچان را تاجیک گفتن انبب است تا کرد گفتن " البته این جمع‌بندی و فرمول جمعیت شهر پیش از خراب شدن قوچان قدیم است . بر اثر زلزله‌های ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ قمری که جمعیت زیادی از مردم شهر نابود شد و شهر جدید ایجاد گردید این تعادل با روی آوردن مردم کرد به شهرنشینی بهم خورد .



مؤلف بستان السیاحه در مورد شهر جدید قوچان می‌نویسد در این شهر سه هزار خانوار زندگی می‌کنند و مردمش کرد و تاجیک و بدل نزدیکند . . . شجاع و دلیر و در بعضی اوصاف دلپذیرند . . . حاکم آن دیار (محمد ناصر خان شجاع الدوله) در کمال استقلال و اقتدار است و اسباب و آلات صلح و جنگ او به استقرار مکرر تعریف حاکم آنجا را شنیده بودم و چون ندیدم بشرح احوال وی نپرداختم . . .^۱ بنابراین جمعیت شهر قوچان در این زمان در حدود ۱۵ هزار نفر بوده است .

صیغ الدوله در مطلع الشمس می‌نویسد " قوچان که در اصل خبوشان بوده مفعول آنرا قوچان گفته‌اند از شهرهای معتبر کردستان خراسان است . ۵ یا ۶ هزار خانوار دارد (قوچان قدیم) از اهالی بلاد و قبایل مختلف مردم این شهر را تازیک^۲ گفتن انساب است تا کرد .

۱- بستان السیاحه خطی - زین العابدین شیروانی ص ۲۳

۲- در مورد کلمه تاجیک گفته‌اند : تاجیک قوم ایرانی ساکن تاجیکستان شوروی و افغانستان و ایران . لفظ تاجیک که صورتهای قدیمتر آن تازیک و تاجیک است بقولی اصلاً از نام قبیله طی (طائیک) از قبایل عرب گرفته شده و در آغاز معنی عرب داشته و ظاهراً " اقوام ایرانی آسیای مرکزی کشور گشایان مسلمان را بدین عنوان می‌خواندند و چون در آن زمان هرکس را بدین اسلام مشرف می‌شد عرب می‌نامیدند و از طرفی چون بیشتر ترکان (ماوراءالنهر) از آن خیر داشتند ایرانی بودند ، به آنها تاجیک در مقابل ترک می‌گفتند .

در دوره استیلای ترکان بر ایران ، ایرانیان خود را تاجیک در مقابل فرمانروایان ترک می‌نامیدند . قول دیگری هم هست که لفظ تاجیک از ریشه ترکی است و اصل آن بمعنای " تبعه ترک " بوده است . قریب صدی ۷۸ ساکنان تاجیکستان شوروی را اقوام ایرانی و مسلمان معروف به تاجیک تشکیل می‌دهند و بقیه قرقیز و ازبک و روسی هستند .

تاجیک‌ها احتمالاً از اعقاب ساکنین سغد قدیم هستند که بر اثر فشار مهاجمین به تاجیکستان کوچیده‌اند . تاجیکها در سال ۱۹۱۷ میلادی بتصرف روسها درآمدند . - دائره المعارف فارسی - غلامحسین مصاحب ج ۱ ص ۵۹۱

در بعضی فرهنگها نیز کلمه تاجیک بمعنای مردم ترسو ذکر شده است .

در بیشتر آثار ادبی ترک و تاجیک را مترادف یکدیگر به کار برده‌اند .

مولوی در دفتر اول می‌گوید :

ترک و کرد و پارسی گو و عرب

فهم کرده آن ندا بی‌گوش و لب

خود چه جای ترک و تاجیک است و رنگ

فهم کرده است آن نداریا چوب و سنگ

شاه نعمت‌الله ولی می‌گوید :

ترک و تاجیک را بهمدیگر

خشمی و گیسردار می‌بینم

خوشبختانه در گذشته و امروز هیچ گاه مسالهی ملیت‌های گوناگون در ایران و به ویژه خراسان و قوچان مطرح نبوده و نیست که آیا کرد هستند یا فارس یا ترک. آنچه مسلم و انکار ناپذیر است این است که تمام مردم قوچان از هر قوم و طایفه‌ای سالیان دراز برادروار دست به دست هم داده و به عنوان حامی و پشتیبان یار و غمخوار یکدیگر در مسیر زندگی گام بر داشته‌اند. یعنی آنگاه که فی‌المثل رضا قلی خان کرد زعفرانلو با سلطنت و حکومت قاجار به مبارزه بر می‌خیزد تمام توده مردم قوچان اعم از ترک و فارس و تاجیک و غیره از او پشتیبانی نموده‌اند و نه تنها امرای کرد کوچکترین تبعیضی در مورد آنان روا نداشته‌اند، بلکه به نسبت لیاقت و کفایت در بیشتر موارد آنان را بر نزدیکترین افراد خانواده‌ی خویش مقدم داشته‌اند. اما در مورد وجه تسمیه قوچان صنیع‌الدوله دو نظریه متفاوت دارد. اول اینکه قوچان واژه‌ای مغولی است و دوم اینکه محل استقرار ایل کرد قاچگانلو (قوچ قویونلو) بوده است.

بر اثر ویرانی قوچان قدیم در زلزله‌های ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ قمری محمد ناصر خان شجاع‌الدوله امیر مهربان و خیر اندیش کرد زمین رایگان در اختیار مصدومین و باقیماندگان زلزله زده قرار داده با پشتکار شدید، شهر فعلی قوچان را طبق نقشه عشق آباد روس به شکل شطرنجی ایجاد نموده در سال ۱۳۱۴ مردم را در آنجا اسکان داد. با ایجاد شهر جدید قوچان مردمی غیر بومی از دیگر شهرهای ایران خصوصا " یزد و اصفهان به این شهر که از آرامش نسبی برخوردار بود روی آوردند و به سبب خوی و شم اقتصادی خود با سرمایه‌ی همان مردم ساده‌ی بومی، اقتصاد این شهر را در دست گرفتند و روز به روز بر اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی مسلط شدند.

در دوره‌ی عبدالرضا خان آخرین شجاع‌الدوله و حاکم قوچان، که از ضعف نفس و بی‌کفایتی قادر به اداره امور نبود، قدرت کردها در منطقه تضعیف شده و قوچان اهمیت سیاسی گذشته خود را از دست داده و دچار رکود و فترت گردید. گرچه در سالهای حدود ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۶ خورشیدی امرای زعفرانلو در صدد تجدید حیثیت گذشته برآمده و با تجهیز ایلات کرد در این امر توفیق نسبی یافتند لکن بر اثر قدرت روزافزون دولت مرکزی در دوره رضاشاه و تجهیز ارتش بیمنانگ و هواپیما و از همه مهمتر نفاق و پراکنندگی و رقابت امرای کرد، نیروی متحد آنان از هم پاشیده شد و رضاشاه با استفاده از این فرصت ابتدا سردار معزز شادی‌لو حاکم بجنورد و سپس سعادتقلی خان قبادی و ولیخان قرامانلو سران مشهور کرد خراسان را از سر راه خود برداشته هر چند که فرهاد خان نوپگانلو هم تا سال ۱۳۱۵ با رضا شاه سر جنگ داشت، اما نتوانست کاری از پیش ببرد.

در دوره‌ی پادشاهی دودمان پهلوی با سیاست خاصی فرهنگ و اتحاد مردم کرد که دولت بشدت از آن بیمنانگ بود از بین رفت و کوشش‌های آقای غلامحسین رحیمی‌ان در جهت تقویت فرهنگ ملی، آنقدرها موثر نبفتاد. با سقوط دولت ملی مصدق در کودتای ننگین

۲۸ مرداد و به زندان افتادن آقای رحیمیان بار وفادار و محرم اسرار مصدق مردم مبارز و سلحشور قوچان خصوصا " مردم آگاه و روشن بین منطقه سرحد که طرفدار مصدق بودند بشدت مورد کنترل دستگاه مخوف سازمان امنیت شاه و دیگر سازمانهای اطلاعاتی قرار گرفتند که با ایجاد پادگان قوچان و استقرار تیپ نادری خفقان و استبداد حکومت نظامی شاه در منطقه روز به روز فزونی گرفت ، و رفتار مردم بشدت کنترل شد.



از چپ :

۱- محمد بلوریا ن. ۲- ناصر لشکر. ۳- فرماندا قوچان. ۴- رحیمیان نماینده مجلس
 ۵- میرزا تقی هاشمی ، ۶- ابراهیم عماد. ۷- حسن قربانیان ، ۸- ؟ ، ۹- علی قناعت
 ۱۰- ؟ ، ۱۱- نصرالله خسروانی ، ۱۲- احتشالارثیمی ، ۱۳- احتشالارثیمی داماد هاشمی سال
 ۱۳۲۵. (عکس از خانم ناصری دختر ناصر لشکر، شناسایی از آقای عظیم بلوریا ن.)

۱- در مورد شرح خدمات ارزنده آقای رحیمیان نماینده دوره ۱۴ و ۱۵ مجلس شورای ملی در
 جلد ششم به تفصیل صحبت خواهد شد .

سام بیگ وکیل الاکراد خراسان

سام بیگ پسر قراخان وکیل الاکراد خراسان است که پس از بدربه این مقام دست یافته است .

آقای مهدی بامداد آورده است که: " سام بیگ وکیل الاکراد جمشگزگ فرزند قراخان از روسای معروف الاکراد زعفرانلو بود . (در اوایل روسای الاکراد خراسان را " میر جمشگزگ و پس از آن وکیل الاکراد می گفتند و پس از آنکه محمدحسین خان پسر سام بیگ از طرف نادرشاه لقب ایلخان یافت روسای الاکراد زعفرانلو ایلخان نامیده شدند) .

تهماسبقلی خان که هنوز نادرشاه نشده بود برای تقویت و پیشرفت کار خویش خیلی مایل بود بلکه آرزو داشت که دختر سام بیگ را که در آن زمان در نواحی شمال خراسان اهمیت بسزایی داشت به ازدواج خویش درآورد .

سام بیگ این مواصلت را با هر قدر اصرار و ابرام کسرشان خود میدانست و زیربار نمی رفت . تهماسبقلی خان (نادر) برای سرگرفتن این کار با آنکه شاه تهماسب راضی نبود چندین جنگ با سام بیگ و الاکراد زعفرانلو نمود و سرانجام پس از مغلوبیت آنان ، گمان دختر راضی به مواصلت گردیدند و بعد بواسطه این وصلت تهماسبقلی خان (نادر) از الاکراد مزبور استفاده زیادی نمود و بعد هم همان الاکراد سب مرگ او گردیدند . " ۱

سام بیگ در روزگاری بر خراسان شمالی حکومت می کرد که دربار شاه سلطان حسین صفوی بشدت غرق در فساد و تباهی بود و تمام ثروت بی حد و حصر و اموالی حسابی که در طی سالیان دراز از اقصی نقاط سرازیر خزانه صفوی شده بود صرف عیاشی می گشت .

شاردن در سفرنامه اش می گوید: " خزانه پادشاهان صفوی کم کم مملو از ذخایر مالیاتی اکناف مملکتی شد که از رود جیحون تا قندهار و از بصره تا گرجستان ، چهارضلع آن امتداد داشت . . . خزانه شاه یک گودال بی انتهای واقعی است زیرا (بسبب انباشته شدن نقایس) همه چیز در آن ناپدید می شود . . . " ۲

شاه سلطان حسین صفوی آنچه را که نتوانست از این گنج بادآورده خرج عیاشی خود و درباریان نمود و بقیه نیز به جنگ افغانان افتاد که اثری از آن بدست نیامد و نطفه گردید .

۱ - شرح رجال ایران تألیف مهدی بامداد ج ۶ ص ۱۱۴

۲ - سفرنامه شاردن . . .

گرچه سام بیگ و دیگر رؤسای گردان خراسان تا زمان محمدناصرخان شجاع‌الدوله هیچگاه مالیات به دولت نمی‌دادند، بلکه کمکهائی نیز از دولت دریافت می‌داشتند و در هنگام ضرورت نیز گاهگاه شاهان اولیه صفویه برای ارباب دشمنان خارجی سری به خراسان می‌زدند اما شاه سلطان حسین و پدرش به این امور توجه نداشتند بنابراین تمام مسئولیت حفظ سرحدات شمال شرقی ایران بعهدۀ سام بیگ بود، بدون اینکه در این منطقه وسیع مورد هجوم دشمن کمکم به او شده باشد.

در این دوران اقوام متجاوز اورگنجی و بخارائی و ازبک و ترکمن با شدت هرچه تمامتر به خراسان حمله می‌کردند. کردها که از کمک شاه سلطان حسین ناامید شده بودند با جنگ و گریز از حاشیه‌های دشت خوارزم و حدود مرو و بخارا خود را به کوهستانهای شمالی خراسان معروف به آخال کشیدند و با سنگر گرفتن در قتل و دره و شکاف کوهها و تحمل تلفات سنگین جان و مالی چون کوهی استوار در برابر دشمنان ایران پایداری مانده به دفاع پرداختند و این زمانی بود که بقول مؤلف رستم‌التواریخ، شاه سلطان حسین قارغ از هردرد و غم از اسب سواری، میل به خرسواری کرده بود، از این رو فاصله او با ملت و مرزبانان کشور روز بروز بیشتر شد و هردو طرف نسبت به هم دیگر بیگانه و بی‌تفاوت شدند و سرانجام این بی‌تفاوتی منجر به سقوط اصفهان و اسارت شاه و زنان و دختران صفوی و تاراج و غارت خزانه‌ی کشور گردید. در این روزگار تیره بود که یار دیگر نادر شاه از میان کردهای خراسان خبر افراشت و با تحمل زحمتهای و صدمات فراوان استقلال ایران را تأمین و زنان صفوی را از اسارت نجات داده شاه تهماسب را به سلطنت برنشاند. هر چند که این شاه هم در بی‌عرضگی دست کمی از پدر تاجدارش نداشت، لکن زمینه برای به قدرت رسیدن نادر شاه و تضمین استقلال ایران فراهم گردید و حکومت منزلزل صفوی و افغانان برابران از میان رفت. ۲.

- ۱- ایجاد روستاها و دژهای زنگلانلو و لایین کهنه و خاکستر در شکاف کوهها و دژهایی مانند آنچه که بر بالای کوه کرناوه مشاهده می‌شود، یادگار این دوره‌ی وحشت را می‌باشند.
- ۲- یک نسخه خطی منظوم از جنگهای نادر با کردها و ملک محمود سیستانی به دست نگارنده رسیده است که در آن بسیاری از وقایع تاریخی گم شده‌ی آن سالها روشن گشته است. این کتاب را هم آماده چاپ نمودم که انشاءالله در سال ۷۱ چاپ خواهد شد.

کردها و ملک محمود نادر

نگارنده بدرستی نمی‌تواند ادعا کند که نادر کرد بوده‌است یا ترک. هر چند که بسیاری از اهل نظر معتقدند که نادر از کردهای افشار یا هفشر بوده که امروز به "افشاران" و "هفشران" معروفند و در نزدیکی قوجان اسکان دارند. مورخین نادر را از ایل افشار نوشته‌اند و در ترک بودن یا کرد بودن او اشاره صریحی ندارند. در میان ایلات ترک هم "افشار" و "اوشار" وجود دارد و سابقه‌ی تاریخی دارد. در درگز زادگاه نادر نیز کرد و ترک مخلوط بودند و هستند. اخیراً هم که در درگز با یکی از بازماندگان دودمان افشار که هم به کردی و هم به ترکی سخن می‌گفت، صحبت داشتیم. او همواره می‌گفت: ما کردها چنین کردیم و چنان کردیم. با توجه به مطالب مذکور اگر نادر کرد هم نبوده باشد، وسیله کردها به سلطنت رسیده‌است. کرد و نادر در تاریخ ایران آنچنان بهم آمیخته‌اند که گوئی و عضو غیر قابل تفکیک و لازم و ملزوم بکدی بگردند. رابطه بین کردان خراسان را با نادر میتوان در سه قسمت خلاصه کرد:

۱- دوره جنگ و ستیز با نادر ۲- دوره مواصلت و همکاری در جهت اعتلای نادر
۳- دوره شورش و قیام و فراهم نمودن اسباب سقوط امپراطوری نادر.

برای روشن شدن این موضوع مهمترین کتب تدوین شده در مورد نادر که رو به مرتفع شدن از پنجهزار صفحه بوده‌است به دقت مطالعه گردیده که سهم "نامه" عالم‌آرای نادری - تالیف محمد کاظم چاپ مسکو - بیش از دیگر آثار و تالیفات عهد نادری است. که اخیراً هم با مقدمه آقای دکتر ریاحی در ایران چاپ شده‌است.

برای آگاهی بیشتر باید چند گامی عقب‌تر رفته و زندگی نادر را مورد بررسی قرار دهیم. گفته‌اند که در شب جمعه ۲۳ رمضان ۱۰۸۷ قمری امام‌قلی بیگ در کالیوش درگز، خوابی دید که آفتاب از گریبانش طلوع نموده پس از روشن نمودن جهان در سرزمین قوجان غروب کرد. این خواب را چند روز بعد دوباره مشاهده نمود. تا اینکه در سال ۱۰۸۹ هجری پسر بدنی آورد که نامش را نادر قللی نهاد.

نادر در نزدیکی شهر کنونی درگز، در حایبی که به مولودخانه معروف و خرابه‌هایش، هنوز دیده می‌شود بدنی آمد. در نوجوانی پس از فوت پدر به همراه مادر و برادرش ابراهیم خان به

اسارت ازبکان درآمد و پس از مرگ مادرش از اسارت فرار کرده به ابیورد بازگشت، و بسبب نبوغ ذاتی و مهارت نظامی در چند جنگ که با ازبکان نمود و پیروز شد دختر با باعلی بیگ حاکم ابیورد رابدهمسری خویش درآورد، و از آن تاریخ بفرمانروایی افتاد. برای رسیدن به این مقصود، جلب نظر رئیس ایلات کرد خراسان و یاری جستن از وی که قدرت مطلقه‌ی خراسان بود، لازم و ضروری می‌نمود. طایفه افشار درگز نیز که در حدود ۳۰۰ خانوار جمعیت داشت، همچون طایفه‌ی جلابر که حدود ۶۰۰ خانوار بود زیر نظر ایلیخانی کرد قرار داشت. نادر درصدد برآمد از جوانان تنومند و سلحشور این خطه، هسته اصلی سپاهیان خود را تشکیل داده، گامهای ترقی را بیاماید.

در این روزها اوضاع ایران بسیار آشفته و بی‌لیاقتی شاه سلطان حسین صفوی موجب از بین رفتن استقلال ایران گشته بود. اشرف افغان در اصفهان و ملک محمود سیستانی در مشهد بر تخت سلطنت نشسته بودند. دولت استعمارگر و فرصت طلب عثمانی نیز پس از تسخیر آذربایجان و کردستان و قسمتی از خوزستان تاهمدان پیشروی کرده بود.

روسه تزاری استعمارگر بزرگ نیز نواحی گیلان و مازندران را زیر سلطه گرفته بود. شاه تهماسب که از زندان افغانان از قزوین گریخته و در استرآباد به فتحعلی خان قاجار پیوسته بود در مازندران آماده تحکیم اساس سلطنت خود بود. شمال خراسان نیز در اختیار کردها بود. باروی کارآمدن نادر در شمال خراسان عده‌ای از کردان درگز و بویژه باجیانلوها و مردم کلات و لاین و جمعی از طوایف جلابر و افشار به پشتیبانی وی برخاستند، برخی نیز به ملک محمود پیوستند. جبهه‌ی سومی هم از کردان زعفرانلو و شادلو و قراچورلو که مهمترین نیروی کرمانج را تشکیل می‌دادند کما فی السابق به حفظ استقلال و بیطرفی خود پای بند بودند که ستاد عملیاتشان شهر پرماجرای خبوشان (قوجان سابق) بود.

از مهمترین رؤسای کرمانج مخالف با توسعه طلبی نادر، یکی جعفرقلی بیگ شادلو بجنوردی و دیگری شاهرودی خان شیخوانلو چنارانی بود. عاشور بیگ نیز از مهمترین مخالفین نادر از طایفه افشار بود که این مخالفین چند بار با نادر بیگار نمودند. محمد کاظم می‌نویسد: جعفر بیگ شادلو که از رؤسای ایل چمشگزک بود به عاشورخان^۱ همداستان گشته در قوزغان^۲ با نادر به جنگ پرداختند، لکن جندی بعد بر اثر اختلاف بین این دو سردار و دخالت سام بیگر رئیس کردان زعفرانلو جعفرقلی بیگ از تصمیم خود منصرف و عاشور بیگ با پالوی افشار نیز در نواحی جبهه‌ها از نادر شکست خورده مجبور به تسلیم شد و نادر به ابیورد بازگشته فرستادگان پادشاه خوارزم را بحضور پذیرفت.

۱ - قوزغان از توابع هرات.

۲ - جبهه منطقه‌ایست بین کلات و سرخس.

چند روز بعد: "جمعی از طوایف اکراد وارد حضور والا (شده) ملتس آن شدند (که) خدیو جهان (نادر) وارد کردستان (قوجان شده) و در آن حدود باخوانین بگ جهتی کرده با ملک محمود از راه ستیز و آویز درآیند" جمعی از کدخدایان طوایف علی ایلی و بمر ایلی نیز بحضور رسیده نادر را به تاخت و نازنواهی کردن نشین سملقان و حاجیلر و گرایلی و گوگلان و بیوت دعوت کردند. در سال ۱۱۴۶ نیز که بزرگان مرو از تاخت و ناز ازبکان و تاتارها و خرابیهای ناشی از بیماری وبا بستوه آمده و مهمترین آنها فولادبیگ و شاهقلی بیگ و احمد سلطان مروی بودند. باین امید که: "عازم خراسان گردند و از آنجا به کردستان (قوجان) رفته از جماعت اکراد کمک و امداد بیاورند" لکن با شنیدن شهرت و آوازه نادر به ایسورد رفته از نادر تقاضای مساعدت نمودند. "نادر دوران گفت حال دره جز و نسا و درون (درونگر) به ما سرکشی می نمایند و احوال مختل است هرگاه شما به نزد شاهوردی خان کرد که ریش سفید اوبماق اکراد است رفته از آن امداد طلب نمائید در این وقت اولیتر خواهد بود هرگاه آنها قدری از قشون خود همراه شما نمایند ما هم باتفاق آنها عازم می شویم.

شاهقلی بیگ و احمد سلطان از اعانت نادر دوران مایوس شده از آنجا عازم کردستان شدند و چون وارد محال تابعه محمد رضاخان زعفرانلو شدند^۱ مشارالیه لازمه مراعات خدمتگاری دوستانه مرعی داشته در آنجا عموم ریش سفیدان اکراد را دیده باتفاق وارد منزل عالیجاه شاهوردی خان (شیخگانلو) گردیدند...^۲

شاهوردی خان بدکها به اطراف فرستاده کدخدایان و آق سقالان^۳ و دهباشان همه را احضار نموده جلسه مشاوره تشکیل داده تایکماه همروز مشورت و تبادل نظر نموده جوانب و عواقب کار را سنجیدند، زیرا حرکت قشون کرد به مرو در جنان اوضاعی که ملک محمود در مشهد و نادر در دزگز منتظر فرصت بودند، خالی از اشکال نبود. محل استقرار شاهوردی خان در حاشیهی اولنگ رادگان بین رادگان و جناران بود که امروز هم روستاهای شیخگانلو در این منطقه اند. در آخرین جلسات مشاوره و اخذ تصمیم نهائی بود که سفرای ملک محمود رسیده نامه او را به شاهوردی خان تقدیم نمودند. محمود از کرمانج اطراف جناران که از ایلات شیخگانلو و بادلانلو و کیوانلو و ترسانلو و حمزگانلو و زرافگانلو و ویرانلو بودند، خواسته بود که از او حمایت کنند.

۱- این محمد رضاخان بادلانلوست و این اولین بار است که عنوان زعفرانلو برای کردهای خراسان بکار رفته و پیش از آن همه جا چشمگیزک بوده است. احتمال می رود عنوان زعفرانلو تحریف شدهی زاخو رانلو بوده باشد که بر اثر نسخه برداری از روی نسخه اصلی محمد کاظم پیش آمده است.

۲- نامه عالم آرای نادری - محمد کاظم ج ۱ ص ۹۲

۳- ریش سفیدان

۴- نامه عالم آرای نادری - محمد کاظم ص ۸۲ ج ۱

شاهوردی خان پس از مطالعه نامه محمود به امرای مرو پیشنهاد کرد که در چنین هنگامی رفتن شما نزد ملک محمود مناسبتر است زیرا اگر او به یاری شما بیاید و خاطر ما از حمله وی به کردستان آسوده گردد ما نیز بقدر لازم شما را یاری خواهیم کرد در غیر این صورت حرکت قشون مابوسی مرو خطرات بزرگی بدنبال خواهد داشت و ملک محمود در غیاب ما به مساکن ماحمله خواهد کرد.

بزرگان مرو به این امید رهسپار مشهد شدند، اما چون ملک محمود نیز پاسخ مثبتی به آنان نداد ناچار به مرو بازگشته ایل و تبار خود را به ترکمان قلعه انتقال دادند. چندی بعد نادر که فردی سیاستمدار و آینده‌نگر و درسی کسب قدرت بود، به آنها پیغام داد که بزودی عازم مرو خواهد شد. نادر به قول خود عمل کرد و پس از شکست تاتارها و تصرف مرو به درگز بازگشت و عده‌ای از کردان درگز از حمله مامیانلوها و باجیانلوها پشتیبانی خود را از او اعلام داشتند. اما جمعی از طایفه اکراد از طوره (تیره) رشوانلو و کیوانلو در مقام ترمذ و سرکشی برآمده از آمدن نادر تخلف نمودند. چون گوشزد استیاد دولت گردید با حیوش دریا خروش به عزم تنبه و تادیب آن جماعت در حرکت آمده روانه گردید. چون شاهوردی خان کیوانلو از آمدن نادر صاحبقران مطلع گردید قاصدان بمیان ایل حلیل‌القدر جامشگرک بخدمت شدید قلی بیگ (زعفرانلو) و جعفر قلی بیگ (شادلو) و محمد حسین خان زعفرانلو فرستاده، نوشتجات مرقوم نمود که:

"افشاری سرویائی در نواحی دره‌جز پیدا شده به استصواب شکر کرد (باجوانلو) و جمعی دیگر از طایفه‌ی بی‌بنیاد اکراد بدان ملحق شده و از نواحی مزدوران و سرخس و مرو شاهجهان نیز بر سر آن جمعیت نموده اراده سلطنت در خاطر آن رسوم تمام یافته و حال جهت تسخیر محال کردستان لشکر کشیده وارد گردیده است باید جمعیت خود را فراهم آورده در قلعه خیوشان مجتمع گردند.

چون نوشته شاهوردی خان به اطراف و نواحی کردستان رسید در اندک فرصتی بقدرسی هزار نفر در قلعه خیوشان با استعداد کامل سرجمع گردیدند. از آنجانب صاحبقران زمان و لشکرکش ممالک خراسان نیز با ده دوازده هزار کس قشون آراسته آمده در دوفرسخی ولایت مذکور (قوجان) نزول اجلال فرمود و از آنجانب محمد حسین خان و شاهوردی خان مراسلات بخدمت صاحبقران

- ۱- شکر بیگ باجوانلو از امرای بزرگ درگز و از مهمترین عوامل خط‌دهنده به نادر بود. نقش او در به سلطنت رسانیدن نادر کاملاً مشخص است. وی برخلاف کرده‌های شیخوانلو و رشوانلو و کیوانلو، ایل باجوانلو را در کمک رسانی به نادر وارد میدانهای رزم کرد.
- ۲- تجهیز شدن سی هزار نفر جنگجو در اندک مدتی در قوجان و بیگار علیه نادر، قدرت رزمی و آمادگی کرده‌های خراسان را بخوبی مشخص می‌سازد.

جهان قلمی و اعلام نمودند که: باعث آمدن شما چیست؟ نادر نامدار در جواب فرمودند که باید از راه یگانگی و اتحاد درآمده و باهم برادرانه راه‌سلوک را مسلوک داریم و شنیده‌ایم که عالیجاه محمدحسین خان زعفرانلو که وکیل ایل جمشگزک است همشیره (ای) در پس برده عصمت دارد و اراده داریم که در مابین مواصلت درآمده این دو دولت یکی گردد و هرگاه تخلف ورزند بتوفیق احد لم یزل و قادر لایزال دمار از روزگار گل طوایف کردستان بهدر خواهیم آورد. چون خوانین اکراد از مضمون نامه صاحبقران اطلاع حاصل نمودند در دم طبل جنگ را به نوازش درآورده آنشب نامداران غضنفر بیگار و دلبران عرصه‌کارزار در کارسازی حربه و سان خود مشغول گردیدند که در سرزدن نیز اعظم و عطیه بخش عالم آن دو دریای لشکر در مقابل یکدیگر صف‌قتال و جدال آراسته نامداران معرکه قتال مصمم جنگ و جدال گردیده که یکمرتبه نبرد آزمایان و جرخ‌چیان سپاه بیکدیگر ریخته غلقله و آشوب بنحوی در آن معرکه برستیز بلند گردید که گویا رستخیز قیامت آشکار شد.

از سمت چپ شاهوردی خان با موازی سه‌هزار کس خود را بردست راست لشکر صاحبقران که سپرده طهماسب بیگ جلایر بود زده جماعت جلایر را تاب مقاومت نمانده اندک پهلواز محاربه تهی ساخته خود را به عقب کشیدند. چون صاحبقران زمان... ضعف و تزلزل در آن سپاه خود ملاحظه نمود نایره غیرت جبلی که سرشته ذات آنحضرت بود زیانه زدن گرفته با سیصد نفر از خواص و مقربان و غلامان نامدار از در در حمله بدان سپاه کینه‌ور نموده غازیان اکراد ساعتی پای ثبات و قرار استوار داشته گرم گیرودار بودند که صاحبقران زمان در آن معرکه خون‌آشام بضرط شمشیر الماس فام صفوف دلاوران اکراد را برهم شکسته... غازیان اکراد و شاهوردی خان رو از کارزار برنافته هزیمت کنان خود را به تب رسانیدند...^{۱)} در این جنگ نیز نادر بر اثر پایداری و سرسختی شدید خود بالاخره جبهه‌ی سوم کردها را که مخالف وی بودند، درهم شکست، سرانجام بین طرفین مصالحه‌ای برقرار شد و نادر به ابيورد بازگشت.

پس از پیروزی نسبی، نادر بسمت قوشخانه و راز (شمال غربی قوجان) لشکر کشیده بر کردان رشوانلو و قراچورولو و کیکانلو نیز پیروز شده سپس بسوی اسفراین و جوبین و خواف و باخزر و سرخس رفته آن نواحی را نیز تسخیر نموده به ابيورد بازگشت و بزرگان سپاه خود را به لقب "خان" مفتخر ساخت.

بعد از چند روز خیر رسید که: "شاه طهماسب وارد کردستان گردیده، چون نادر صاحبقران قبل از ورود به مرو (در نوبت دوم) با طایفه اکراد بنای سازش گذاشته صبه سُکر (بیگ) کرد

(درگزی) را به خیاله نکاح خود درآورده بود^۱ بر اثر زرد و خوردهائی که بین کردان و نادر در شمال خراسان جریان داشت، ملک محمود سیستانی در صدد جلب توجه کردان زعفرانلو خوشان برآمده فرستادگانی به قوجان فرستاد و از محمد حسین بیگ زعفرانلو فرزند سام بیگ رئیس کردان خراسان خواستار شد که برضد نادر بهیاری وی بشتابند، در غیر این صورت آماده جنگ باشند.

محمد حسین خان پاسخ داد که نادر: گردن فرازست موید و دلاور است مبسوط البید جمعیتش بسیار و استحکام مکانش در غایت اشتها تصور این معنی از حوصله ضمیر ما بیرون و این خیال از حیز قدرت ما افزون است.^۳

محمود که انتظار شنیدن چنین پاسخ دوپهلویی نداشت با سپاهی مجهز به توپ و توپخانه بسوی قوجان حرکت کرد. در رادگان فرستاده کردان بحضور وی رسید و پیام داد که: این لشکرکشی باعث فساد و خونریزی و نگرانی مردم قوجان است بهتر آنستکه از تصمیم خود منصرف شده به مشهد بازگردید تا خون مردم بیگناه در این میانه ریخته نشود. " اما از آنجا که محمود را ماده خودبینی در دماغ بود فرستاده کردها را بی دماغ کرده بینی او را بریده کف دستش گذاشته به خوشان بازگردانید.

این عمل ملک محمود که باعث بی دماغی و بدبینی جمیع کردها گشته بود در صدد تلافی و انتقام برآمده آماده دفاع و مقابله شدند.^۴

سرانجام چند روز بعد در جنگی که بین ملک محمود و کردان قوجان روی داد، کردها دلاورانه به جنگ پرداخته با شمشیر و نیزه خود رابه قلب سپاه محمود و توپخانه وی زده تلفات شدیدی بر او وارد ساختند لکن سرانجام توپخانه سنگین محمود نقش خود را ایفا کرده با هر گلوله توپ چندین مرد و مرکب را بر خاک هلاک افکنده سواران کرد را در دشت و بیابان متفرق ساخت.

۱ - نامه عالم آرای نادری - محمد کاظم ج ۱ ص ۱۵۲

۲ - جهانگشای نادری میرزا مهدی خان ص ۳۳

۳ - محمد کاظم می گوید: در سال ۱۱۳۷ که ملک محمود سیستانی خود را در مشهد شاه نامید و سلطنت کیانی خود را تشکیل داد، کردهای چناران و رادگان که نزدیکتر به مشهد بودند از وی حمایت کردند: "چون رو" ساو ریش سفیدان ایل جلیل القدر چمشکوک از این مقدمه مطلع گردیدند، مانند شاهوردی خان (شیخکالو) و محمد رضاخان (بادلانلو) با تحف و هدایای بسیار و پیشکش بی شمار وارد دربار سپهرمدار گردیده، شرفیاب حضور والا شدند، و چند بومی در خدمت پادشاه کیان در ارض فیض بنیان (مشهد) توقف (نموده) و بعد مرخص و روانه ی مقصد گردیدند. " نامه عالم آرای نادری ج ۱ ص ۴۶ چاپ تهران.

۴ - جهانگشای نادری - میرزا مهدی خان ص ۳۳

محمود در تعقیب کردها وارد قوجان شد، لکن کردها با جنگهای چریکی و پراکنده مداوم او را محبوس به خروج از شهر نمودند و او نتوانست در داخل شهر بماند. محمود نیروهای پراکنده‌ی کرد را در قلعه زیدانلو در دو فرسخی شمال قوجان به محاصره انداخت و کوشید که بلکه عده‌ای از زنان و کودکان کرد را به اسارت گرفته بعنوان گروگان به مشهد انتقال دهد اما بر اثر مدافعات شدید کردها این امر ممکن نشد. نادر با شنیدن خبر محاصره زیدانلو از درگز بیاری کردها آمد. با رسیدن نادر کردها دلیرتر شده از قلعه بیرون آمده با شمشیرهای آخته به سنگرهای محمود حمله کردند. نادر زنان و کودکان را از قلعه زیدانلو به پشت تپه‌ها انتقال داد تا از ترس توپخانه محمود در امان باشند.

روز دیگر محمود شکست خورده در پناه توپخانه سنگین خود با جنگ و گریز بسوی مشهد عقب‌نشینی کرد بدون اینکه از این لشکرکشی و محاصره چند روزه زیدانلو نتایج‌ای گرفته باشد. نادر تا عشرت‌آباد که مرز بین خبوشان و مشهد بود محمود را تعقیب نمود اما چون کردها اسلحه آتشین نداشتند، نادر در آویختن به توپخانه محمود را صلاح ندیده از آنجا به ایبورد مراجعت کرد و کردها نیز به خبوشان بازگشتند. نادر در این بازگشت شهرنسا را که امروز خرابه‌های آن داخل خاک شوروی است، به محاصره انداخت و از مردم قوجان یاری طلبید که محمد حسن بیگ زعفرانلو و کبیل جمشگرگ با مردم خبوشان به یاری او رفت و شهرنسا تسلیم شد.

در این روزها که شاه تهماسب از مازندران عازم خراسان بود، رضاقلی‌خان نامی را به حکومت خراسان فرستاد و فرمان داد، به ترتیب شده، نادر را به اردوی شاهی بیاورد. رضاقلی‌خان یکی نزد نادر فرستاده پیغام داد که بیدرنگ به خبوشان آمده "سلسله جمعیت را با اکراد انعقاد داده به تنبیه ملک محمود پردازد چون بر رای والا (نادر) مطوم بود که معامله اتفاق اکراد با آن حضرت ممنوع الوقوع است، به تنهایی با دلبان گزین و رزم آزمایان نصرت قرین لوای توجه به جانب ارض اقدس (مشهد) افراخته...". در میر کهریزک^۱ یک فرسخی مشهد اردو زد. محمود نیز از شهر خارجم و به مقابله نادر پرداخت لکن شکست خورده به داخل شهر منواری شد. همزمان با پیروزی نادر در مشهد رضاقلی‌خان نیز وارد قوجان گردید و چون از پیشرفت‌های نادر آگاهی یافت از خیره‌سری‌وی در شگفت ماند.

شاهوردی‌خان شیخوانلو که یکی از بزرگترین امرای کرد و حاکم ایلات کاویانلو و شیخوانلو و ایلات منطقه‌ی جناران و رادگان و از مخالفین سرسخت نادر بود به رضاقلی‌خان گفت: "هرگاه جناب نادری به این نحو عرصه را بر ملک تنگ سازد... سرداری تو ضایع و نقص در

۱ - انتهای خیابان فعلی عامل مشهد معروف به میل‌کاریز.

شان شوکت تو واقع خواهد شد .
 رضاقلی خان از این سخنان برآشفته و رسولی نزد نادر فرستاد که جنگ با ملک محمود مقرون به دوران دیشی و صلاح نیست و بهتر است تا آمدن من از ادامه جنگ خودداری شود . نادر که قدرت خود را به نمایش گذاشته و نتیجه مثبتی گرفته بود و از طرفی هم نمیخواست در اولین بار با فرستاده شاه تهماسب درگیر شود درکنار قلعه حاجی تراب به انتظار وی نشست .
 رضاقلی خان نیز سپاهی از کردهای خوبان فراهم کرده عازم مشهد شد و در محل خواجه ربیع فرود آمد .

مردم مشهد که از آمدن رضاقلی خان فرستاده شاه صفوی خوشحال شده بودند بر ملک محمود شوریده دروازه ها را گشودند و رضاقلی را دعوت بشهر کردند اما وی بجای اینکه وارد مشهد شود به طوس رفت و به عیش و نوش پرداخت . نادر که به اوضاع می نگریست دریافت که رضاقلی خان مرد میدان ملک محمود نیست ، بهمین جهت با سپاهیان خود به ابیورد رفت . سردار رضاقلی خان پس از رفتن نادر به وحشت افتاده ، به خوبان بازگشت تا نیروئی عظیمتر تشکیل داده دوباره بجنگ محمود پردازد .

پس از سه ماه مجدداً با کردهای خوبان به مشهد آمد ، اما این بار هم شکست خورده به قوچان گریخت . چون خبرهای افتضاح آمیز سردار رضاقلی به شاه تهماسب رسید ، او را از حکومت خراسان برکنار و محمد خان ترکمان را بجای وی برگماشت !
 در این گیرودار ملک محمود نیشابور را محاصره نمود و امرای کرمانج زعفرانلو و عمارلوی مزدگانلو به اتفاق نادر به یاری مردم نیشابور رفته ملک محمود را شکست داده بسوی مشهد متواری ساخته ، برادرش اسحق را در یکی از باغهای نیشابور محاصره انداختند و یکی از برادران محمود را بقتل رساندند .

ملک محمود چون بمشهد رسید ملا رفیعی گیلانی را جهت مذاکره صلح و رهائی برادرش به نیشابور فرستاد . در این مذاکره بین نادر و امرای کرمانج اختلاف نظر شدیدی بروز کرد ، زیرا آنها اصرار به دستگیری و کشتن ملک اسحق به قصاص خون عزیزان خود داشتند ، درحالیکه نادر هدفی سیاسی داشت و از این طریق می خواست از ملک محمود امتیازات سیاسی بیشتر بگیرد .

دائمه اختلاف بجائی کشید که بیشتر امرای کرمانج بحالت فخر نادر را رها کرده بسوی قوچان و جلگه ماروس بازگشتند .

محمود با اطلاع از این واقعه به نیشابور تاخت و درحنگی که در محل قدمگاه بین طرفین روی داد ، بسیاری کشته شدند . ابراهیم خان برادر نادر نیز بشدت محروح گردید و سرانجام

نادر شکست خورده با دادن تلفات شدید بسوی درگز متواری شد . میرزا مهدی خان گناه این شکست را به گردن کردها انداخته می گوید : " بنا براینکه همیشه توسن سرکشی طایفه اکراد از مشرب سی باکی ، آب بی لجام خورده و در میان سر کردهای کامل الرایی نداشتند ، با اولجه و اسبابی که بدست آورده بودند . . . هریک سرخوش و راه مساکن خود پیش گرفتند و از رفاقت آن جماعت کاری میسر نشد . . . "

در جنگ دیگری که در محل اشتریبی در نزدیکی مشهد بین نادر و محمود روی داد بازمی نادر بسختی شکست خورده ، تنها توانست با دونفر از یاران خود که اسبان جالاکی داشتند بطرز عجیبی جان سالم بدر برده بسوی درگز فرار کند .

بدنبال این پیروزی ملک محمود وارد خبوشان شد ، اما این بار هم بر اثر مبارزات شدید و جنگهای پراکنده چریکی سلحشوران کرد تاب مقاومت در شهر نیاورده ناچار به مشهد بازگشت و جندی بعد به اسفراین تاخته آنجا را متصرف شد .

در این گیرودار شاه تهماسب به بجنورد رسید و حسینعلی بیگ معیرالممالک رانزد نادر فرستاده او را به اردوی خویش طلبید . نادر از حدود مشهد عازم قوچان شد ، " . . . اما در عرض راه همیشه در خاطر خطیرش خطور می کرد که چون فی ما بین آن حضرت و اکراد سابقه نزاع و عناد و غبارنقار در غایت ارتفاع است احتمال دارد که بعد از ورود موکب و الابه خبوشان آن طایفه احداث فتنه و شر (نموده) و کار آنحضرت را با شاه تهماسب به ناسازی منجر کنند . از آنجا که همیشه خداوند مسبب الاسباب و وسیله انگیز اسباب دولت آن جناب بوده عکس این معنی از پرده تقدیر ظهور نمود :

صد هزاران طفل سر بریده شد تا کلیم الله صاحب دیده شد . . . ۱

ورود شاه تهماسب دوم به خراسان و قتل نجفقلی خان شادلو

همانگونه که میرزامهدی خان اشاره کرده خوش شانس نادر خود بخود اسباب ترقی وی را فراهم می‌کرد. یکی از مهمترین عللی که موجب شد گردان زعفرانلو و شادلو با نادر اعلام همبستگی نموده دومین مرحله ارتباط خود را آغاز نمایند کشته شدن نجفقلی خان شادلو به فرمان شاه تهماسب صفوی بود، که گردان رانسبت به وی بدبین و به نادر قلی متمایل ساخت. جریان بدینگونه بود که هنگامی که شاه تهماسب به باری فتحعلیخان قاجار از مازندران عازم خراسان گردید، در بجنورد از سوی نجفقلی خان شادلو مورد استقبال قرار گرفت. حسن استقبال نجفقلی خان از شاه و جلب رضایت وی خان قاجار را وادار به واکنش ساخت. تا آنجا که درصدد برآمد رقیب را از برابر خود برداشته در اولین ورود بخراسان زهر چشمی به گردان گردنکش نشان دهد. از این رو درصدد توطئه برآمده با توجه به روحیه سلحشوری رئیس گردان شادلو، به وی دستور داد سواران شادلو را بداخل قشون شاه بفرستد تا در فتح مشهد شرکت نمایند. نجفقلی خان که منتظر شنیدن چنین امری نپسیدنی از خان قاجار نبود بسختی برآشفته از شاه درخواست نمود که: "ایل کرد را از دادن سوار معاف فرمایند، اجازه دهند به عوض اینکه افرادی تحویل دهد برای هزینه اردوگشی ده هزار تومان پول نقد تقدیم دارد. شاه که علاوه بر پول و تجهیزات نظامی احتیاج بیشتری هم به افراد جنگجو و مبارز داشت پیشنهاد نجفقلی خان را نپذیرفت. خان شادلو محبور شد سواران خود را وارد قشون شاهی کند. فتحعلیخان قاجار که از بی‌اعتنائی نجفقلی خان نسبت به خود سخت برآشفته بود، نقشه‌ای دیگر طرح نموده هنگام حرکت اردو بطرف قوچان شروع به سعایت از گردان خراسان نموده، تا توانست ذهن شاه بیخورد را نسبت به آنان دگرگون و مشوش ساخت.

شاه تهماسب از سوی سام‌بیگ وکیل الاکراد در بیرون شهر خبوشان مورد استقبال قرار گرفت و اردوی شاهی در کنار شهر برافراشته شد. فتحعلیخان قاجار که مترصد فرصت بود از شاه خواست که گردان شادلو را در پیشاپیش سپاه مامور تسخیر مشهد فرمایند.

وقتی شاه علت امر را جویا شد، پاسخ داد: گردان شادلو طرفدار ملک محمود سیستانی هستند و با وی نخواهند جنگید و در صورتیکه از ملک محمود روی گردان شدند ما از پشت آنها راه‌دفع قرار می‌دهیم. شاه که تحت تاثیر گفتار و رفتار خان قاجار قرار گرفته بود، فرمان داد که: "نجفقلی بیگ شادلو و قوایش طلا بده‌داران اردو خواهند بود و باید مقدم بر قوای شاهی به مشهد حمله کنند".

کردن شادلو از اجرای این فرمان که در واقع حکم قتل آنها بود خودداری نموده از رئیس خود خواستند که این توطئه را با شاه در میان گذارد .
 نجفقلی بگ به حضور شاه رسیده به فرمان مذکور که ناشی از عداوت خان قاجار بود اعتراض نمود . شاه از این اعتراض برآشفته گفت : دستور همانستکه صادر شد . نجفقلی بگ گفت : " جان نثار برای اطاعت او امر ظل الله حاضر و فرمان بردارم ، اما نسبت به افراد ایل خود که تصور می کنند مورد خشم و غضب حضرت سلطان قرار گرفته اند نمی توانم التزامی بدهم " شاه با فریاد گفت : گفته بودند که کردها مردمی منمرد هستند لکن قبول نمی کردم اما " اینک بر من مسلم شد که مردمی نمک شناس می باشند . برای اینکه درسی به شما گستاخان داده شود تا دیگر گرد خیانت نگردید و سر از فرمان نبیجید چاره شما را خواهم کرد " .
 آنگاه فرمان قتل رئیس ایل شادلو را صادر نمود . خان قاجار که منتظر فرصت بود برای اینکه شاه پشیمان نشود فوراً " حکم را اجرا نموده آن گرد گرد نفر از را به تیغ نامردی و شقاوت سراز تن جدا نمود . کردها که جواب محبت های خود را بدینگونه دریافت داشته بودند سر به شورش برداشتند چه آنها بخوبی دریافتند که شاه عروسکی بیش در دست خان قاجار نیست ، لکن جای تاسف است که میرزا مهدی خان منشی نادر قیام کردها را محکوم و آن آزاد مردان سلحشور را که همچون خود او و دیگران جاپلوسی و یادنجان دور قاب جین نبوده و به گواهی تاریخ همیشه شرافتمندانه و آزاد زندگی کرده اند ، وحشی خصلت نامیده و افزوده است که : " نجفقلی بیگ سر اعذار پیش آورد و شاه تهما سب به تیغ تدبیر فتحعلی خان او را گردن زد . این مقدمه باعث وحشت آن وحشی خصلتان گشته ... بالای پیام تبه که یک

۱ - زندگی پیرماجرای نادر ص ۱۳۱

۲ - فتحعلی خان قاجار از سرداران شاه سلطان حسین صفوی بود که اگر شاه سلطان حسین گوش به سعایت بد اندیشان نمی داد و اجازه کامل به فتحعلی خان می داد شاید افغانان جرات حمله به اصفهان را نمی کردند . لکن دربار شاه بقدری فاسد بود که سخن خیرخواهان اثری نداشت . با این حال گفته اند : خان قاجار تا آنجا مورد توجه شاه سلطان حسین بود که شاه یکی از زنان صیغه ای خود را به او بخشید و پس از اینکه واقعه غلبه افغانان بر اصفهان پیش آمد و فتحعلی خان به استرآباد بازگشت معلوم شد آن زن آهستن بوده است .
 علمای استرآباد از شاه کسب تکلیف کردند و شاه نامه ای برصحت این امر به آنان نوشته و تأیید کرد که این زن از شاه حامله بوده است .

کودکی که بدین طریق به دنیا آمد بعداً " محمد حسن خان و محمد حسن شاه نام گرفت که جد پادشاهان قاجار است . اما این قول را که مولف رستم التواریخ ذکر نموده محل تردید می باشد .



فرسخی شهر خبوشان بود رفته در آنجا بنای جمعیت گذاشتند در آن شب غلغله و غوغا در میان اکراد و قشون استرآباد بلند و هر جا که به کردی دست می‌یافتند از لباس و یراقش عربان می‌ساختند^۱. کردان خراسان که جان و مالشان به تاراج و یغما رفته و ابواب بلا و فتنه را بروی خود گشوده‌یافتند در صدد برآمدند سر مار را به دست مار گیر بگویند و این فرصتی برای نادر بود تا پله‌های ترقی را بپیماید، و همانطور که گذشت خداوند مسبب الاسباب و وسیله ساز او بود.

یادم آمد از نظریکی از فلاسفه که می‌گفت: تعالی و ترقی و یا اضمحلال و نابودی کشورها فقط بخواست و اراده الهی است و اینجا گوئی اراده الهی تعلق گرفته بود که بافدا شدن نجفقلی خان اتحاد دو ایل کرد و افشار تکمیل و راه ترقی نادر و نجات ایران از جنگال بیگانگان هموار گردد. بهمین جهت عده‌ای از بزرگان و سران کرد از یام تپه روانه اردوی نادر شده، در منزل میاب جریان کشته شدن نجفقلی بیگ و ناسپاسی شاه نگویند و کینه توزی فتحعلی خان قاجار را به آگاهی نادر رساندند^۲.

نادر از این پیش‌آمد سخت شادمان شده، ضمن دلجوئی با سفرای کرد بین خود پیمان بستند که همواره مدافع و پشتیبان یکدیگر باشند.

در این جلسه بود که برای رفع کدورت‌های گذشته در امر ازدواج نادر با دختر سام رئیس ایل زعفرانلو و حاکم خبوشان توافق حاصل شد و این همان چیزی بود که نادر مدت‌ها در انتظارش بود. ناگفته نماند که نادر تا این زمان بارها خواستگار فرستاده و از جانب سام پاسخ رد شنیده بود زیرا که سام، نادر را شایسته این مواصلت نمی‌دانست. اما اینجا که فرصت پیش آمده بود نادر نهایت بهره‌برداری را نموده با اصرار در جهت خواستگاری دختر زعفرانلو به آرزوی خویش نایل و در ازای انجام این امر مهم بمردم قوچان قول داد که هنگام فرصت بکار فتحعلی خان قاجار خواهد رسید. آنگاه چند نفر از بزرگان افشار را به نزد محمد حسین بگ فرزند سام فرستاد

زیر این از سقوط نادر شاه نیز هنوز مردم به خاندان صفوی از روی عادت قبلی ارادت داشتند، به این علت خواست‌اند به مردم بگویند که شاهان قاجار هم از تخم صفویه هستند. بنابراین اطاعت و پیروی از آنها واجب است. همانطور که شاهان صفوی از تعصب شیعیگری ایرانیها بهره‌برداری نموده، نسب خود را از دروغ به امام موسی کاظم نسبت دادند، تا مردم از آنها اطاعت نمایند.

۱ - جهانگشای نادری ص ۵۶

۲ - دکتر میهن‌دی نژاد اشتباها "آورده است که نادر از کشتن نجفقلی خان جلوگیری نمود.

۳ - رجال ایران ج ۶ ص ۱۱۴

و تاکید کرد که تا پیش از رسیدن او دست به هیچگونه اقدام جنگی نزنند و منتظر ورود او باشند. سپس معیرالممالک فرستاده شاه را بازگرداند و سفارش کرد که شاه باید در برخورد با کردان متوجه رفتار و کردار خود باشد و در این موقع حساس که مملکت احتیاج به نیروی واحدی دارد، از اقداماتی که موجب تنفر و انزجار و تفرقه بین مردم می شود خودداری نماید. روز دیگر نادر وارد قوچان شد و پس از مذاکره و گفتگو با بزرگان کرد به اردوی شاه تهماسب رفت.

نادر توانست در این ملاقات شاه را متوجه اشتباهات گذشته اش نموده از تکرار اینگونه ناسیاسی ها و اهانت ب مردم بویژه کردهای سلحشور بر حذر دارد و موقعیت خود را نیز در مقابل خان قاجار استحکام بخشد. به پیشنهاد نادر حکومت شهر قوچان به محمد حسین بگ پسر ام بگ تفویض شد و از این تاریخ حکام زعفرانلویه لقب "خان" نایل آمدند، و محمد حسین خان "ایلخان" خراسان گردید و این اولین حکم ایلخان است که در ایران صادر شده است. چنانکه ایل بخنباری حدود ۵۰ سال بعد دارای مقام ایلخانی گردید.

پس از این جریان اردوی شاه روز ۲۲ محرم ۱۱۳۹ بسوی مشهد حرکت درآمد در حالیکه دو سردار مقتدرش نقشه نابودی یکدیگر و جلب توجه شاه را مدنظر داشتند. خان قاجار که روز بروز شاه را نسبت بخود بی توجه می یافت اجازه خواست تا به مازندران بازگردد و نیروی بیشتری را برای جنگ با محمود تجهیز کند، لکن شاه که مکنونات قلبی او را خوانده بود از دست دادن وی را صلاح نمی دانست زیرا اگر از این دام می جست دیگر بجنگ آوردنش ممکن نبود. سپاه شاه در باغ خواجهر بیغم فرود آمد و چند روز بعد فرمان قتل فتحعلی خان قاجار و عده های از سران آن قوم صادر شد و به تحریک نادر سرفتحعلی خان وسیله مهدی خان قاجار که با وی دشمن خونی بود از تن جدا گردید!

محمد کاظم می گوید همراهان نادر در کشتن خان قاجار از کردهای خونی او بودند و به عقیده ی نگارنده این درست تر است. عین عبارت محمد کاظم چنین است:

"صاحبقران (نادر) با فوجی از طوایف اکراد که با آن خونی بودند (به منزل فتحعلی خان) رسیده گفت: "خان محبوس پادشاهی. (فتحعلی خان) گفت: مزاح می کنی.

(نادر) گفت: بزنید گردنش را، که شخصی دست به شمشیر کرده، تا فتحعلی خان رفت که بر خود حرکت کند، به گردنش زدند، که سرش ده قدم به دور افتاد."

مؤلف روضه الصفا ناصری تاریخ این روز را ۱۲ محرم ۱۱۳۹ نوشته است در حالیکه روز حرکت شاه تهماسب از قوچان ۲۲ محرم این سال بوده است.

۱ - دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کنند

۲ - عالم آرای نادری - تصحیح محمد امین ریاحی ج ۱ ص ۶۶

خواستگاری شاه و پسالار از دختر سام بک

پیش از این گفته شد که نادر شیفته دختر سام گردید و چندین بار به خواستگاری فرستاد ، اما سام خان موافقت با نادر را که از خانواده‌های سرشناس نبود برای خود و ایل زعفرانلو کسر شان می‌دانست و به همین سبب مخالفت می‌نمود . نادر که از این ازدواج هدف مهم سیاسی داشت با لجاجت تمام درخواست خود اصرار می‌ورزید اتفاقاً " شانس نادری هم با او کمک کرد و موضوع گشته شدن نجفقلی خان شادلو بفرمان شاه تهماسب در قوجان پیش آمد و با رفتن بزرگان کرد به اردوی نادر در روستای " میاب " میانکوه درگز زمینه‌ی خواستگاری مجدد برای نادر فراهم شد که سرانجام قول مساعدی از بزرگان زعفرانلو دریافت داشت ، لکن محمد حسین خان زعفرانلو برادر دختر هرگز با انجام این امر راضی نبود اما میرزا مهدیخان می‌نویسد که در همان محل شیرینی‌خوری نیز بعمل آمده است : " ... صبه سام بیگ و کیل جمشگزرک را برای تولید نتایج التیام در همان مجمع (منزل میاب) نامزد آن نریمان جلادت کردند و برای رفع شکرآب ، شیرینی خوردند . میرزا مهدی‌خان تصریح می‌کند که هدف اصلی از این ازدواج تولید نتایج التیام و اتحاد دو نیروی رزمنده‌ی خراسان بوده است که نادر بدون این اتحاد قادر به رسیدن به تخت سلطنت نبود .

پس از پایان کار ملک محمود ، نادر برای رسیدن به شاهد مقصود و محبوب مطلوب روانه خبوشان شد که مراسم عروسی را برقرار سازد ، از سوی دیگر نیز اطرافیان شاه او را به خواستگاری از دختر سام و رقابت با نادر برانگیختند و از زیبایی و شایستگی دختر زعفرانلو توصیف‌ها و تمجیدها نموده دهان شاه را آب انداختند . احتمالاً " شاهوردی‌خان شیخوانلو که از مخالفین سرسخت نادر بود در این مورد نقش اساسی داشته است .

شاه نیز بدون تفکر و تعقل در صدد ازدواج برآمد و بدون در نظر گرفتن قدرت نادر دست بکاری عجولانه و سبک زده عده‌ای از بزرگان و درباریان خود را برای خواستگاری از دختر سام خان با تحف و هدایای فراوان روانه خبوشان کرد .

فرستادگان نادر و ایلچی‌های بر زرق و برق شاه تهماسب همزمان وارد خبوشان شدند ، سام خان از این پیش‌آمد سخت نگران شده آینده شومی را برای خود و مردم قوجان پیش‌بینی کرد چرا که از طرفی قول ازدواج دختر را به نادر داده بود و از طرفی پسرش محمد حسین خان

با این قول مخالف بود و نمی‌خواست خواهرش را به عقد نادر درآورد. ناچار سام مجلس مشاوره‌ای که در حکم مجلس سنای کردها بود و در مواقع ضروری تشکیل می‌شد، از امرا و بزرگان کرد ترتیب داد. نتیجه این مجلس نیز اختلاف آراء مشاورین و بزرگان قوم بود. عده‌ای از جمله: شکر بیگ با جوانلو و الیاس بیگ ماسانلو و حاتم بیگ کیگانلو و جعفر سلطان زعفرانلو و حاجی خان حمزگانلو و محمد رضاخان بادلانلو طرفدار قول و قرار قبلی و حمایت از نادر بودند و عده‌ای از جمله شاهوردی خان شیخوانلو و محمد حسین خان زعفرانلو و جعفر قلی خان شادیلو طرفدار شاه تهماسب و پیروی از سنن و آداب و رسوم ملی که دختر را از آن شاه میدانستند بودند. در این ماجرا دختر نیز طالب نادر بود و علاقه‌ای به شاه نداشت. بالاخره پس از روزها شور و مشورت و حنجال طرفداران شاه بیه همه چیز را بخود مالیده به ایلجیان نادر جواب رد دادند.

نادر از رای صادره‌ی مجلس سنای کرد سخت خشمناک شده، با نیروی سیل آسا در سه فرسخی خبوشان منتظر ماند که شاه برای بردن عروس به قوجان بیاید تا تکلیف خود را با وی بکسره کند. در همین روزها شاهوردی خان شیخانلو که حاکم سیزوار و اسلحمدار شاه و از مخالفین نادر بود وارد قوجان شد. چند روز بعد شاه تهماسب نیز از مشهد به قوجان آمده در خارج شهر اردو زد و نامه‌ای به سام خان نوشت که هر چه زودتر ترتیب جشن عروسی را فراهم سازد.

سام که از وجود دوشیزوی مخالف در کنار شهر نگران بود با دیگر بزرگان قوم را فراخواند و پس از مذاکره و اخذ تصمیم نهائی، چند تن از بزرگان نامه شاه را برداشته به اردوی نادر رفتند و ضمن ارائه نامه از او خواستند که بخاطر ایلیت و همجواری و جلوگیری از خونریزی از تصمیم خود منصرف شود. اما نادر پاسخ صحیحی به آنان نداده در انتظار حوادث بعدی نشست. شاه با اقدامی کودکانه و استفاده از تاریکی شب با یکی از محرمانش وارد قوجان شد. با مدد آن که نادر از این جریان آگهی یافت، دستور ضبط و توقیف اردوی شاهی را صادر نموده غیر از یک دست لباسی که برای شاه به قوجان فرستاد بقیه اردو و اثاث و تشکیلات سلطنتی را برداشته روانه مشهد ساخت و بر سر راه یوسف آباد که محل رفت و آمد روستائیان بشهر بود فرود آمده مانع ورود آنان بشهر شد تا از این راه شاه و مردم خبوشان را بیچاره و مستاصل سازد. شاه نیز بدون اینکه خود از شهر خارج شود عده‌ای از سواران کرد را بجنگ نادر فرستاد. . . . محمد رضا کهنیکلو و محمد رضا بیگ بادللو (بادلانلو) و شاهوردیخان کیوانلو و

-
- ۱ - روایتی نیز در افواه بزرگان کرد خراسان هست که می‌گویند خود جعفر قلی خان شادی لواز دلباختگان و خواستگاران این دختر بوده و به همین سبب خود را به آب و آتش می‌زده است.
 - ۲ - کهنیکلو همان کوخ‌نیکلو می‌باشد که مرکز آن اسفجیر (اسپجیر) بود.

شید قلی بیگ زعفرانلو با تفاق جعفر قلی خان بیگ از اصل قلعه بیرون آمده در مقابل لشکر صاحبقران (نادر) صف جدال و قتال آراسته نواب کشورستان (نادر) نیز در آن روز بقدر یک هزار نفر را سواره نگهداشته همه غازیان را پیاده نموده اول توپخانه را آتش داده و دوم زنبورکخانه را و بعد از آن تفنگچیان فدانداز را بانداختن تیر و تفنگ امر فرموده و جماعت اکراد که لاقیه‌های گزاف در خدمت اشرف زده بودند که فردا گریبان صاحبقران را گرفته به درگاه جهانگشا حاضر خواهیم نمود، بهمین خیال فاسد از هر طرف که حمله نمودند به غیر توپ و تفنگ و بادلیج و ضربیک چیزی حاصل ننمودند و تن نامداران اکراد از ضرب گلوله بی بنیاد مشبک نما گردیده و سر و دست نوجوانان چون خار منیلان بر بالای هم ریخته، جعفر قلی خان از عار فرار اندیشه نموده و بر تپ لشکر ظفر حمله نموده ناگاه از قضای آسمانی و مشیت بزدانی تیری بر سینه آن (نامدار) آمده که از مهر (۵) پشت آن به در رفت^۱ و غلامان او را گرفته به قلعه بردند و غازیان اکراد روی از معرکه بر تافته منهزم شدند.^۲

همانگونه که گذشت جعفر قلی خان قبلا "نیز در قلعه غوریان از توابع هرات با عاشور بیگ پاپالوی افشار عهد بسته بود که هر دو علیه نادر متحد شوند اما چون جعفر قلی خان برای تجهیز سپاه به قوجان آمد، سام بیگ زعفرانلو با تصمیم وی مخالفت نمود و او نتوانست به عهد خود وفا کند اما اینک که فرصت پیش آمده بود با سواران کرد از خبوشان خارج شده به قلب سپاه نادر حمله کرد و بدون توجه به گلوله‌های توپ و تفنگ با شمشیر آخته چون شیری خروشان خود را به صفوف دشمن زد.

شدت و سرعت حمله بحدی بود که سپاهیان نادر روحیه خود را باخته روی به فرار نهادند، نادر که وضع را بدینگونه دید بر سپاهیان خود هیبت زده آنانرا به بازگشت و ادامه مبارزه ترغیب و تشجیع نمود.

جنگ خونین با شدت هر چه تمامتر ادامه داشت و سرهای طرفین چون گوی در میدان غلطان بود، جعفر قلی خان شادلو که نادر را عامل اصلی پایداری می‌دانست بسوی وی حمله کرد، اما یکی از تفنگچیان محافظ نادر که متوجه قصد جعفر قلی خان شده بود پیش از آنکه به نادر برسد قلب وی را هدف گرفت و با گلوله‌ای که از تفنگ او خارج شد، سردار نامور کرد بر روی زمین اسب آویزان گردید.^۳

۱ - جعفر قلی خان پسر جعفر قلی خان مقتول، از رؤسای شادلو بود که خود از خواستگاران دختر سام بیگ بود و سرانجام جان خود را بر سر این عشق نافرجام گذاشت.

۲ - نامه، عالم آرای نادری - محمد کاظم چاپ مسکو ص ۱۱۵ ج ۱

۳ - زندگی پرماجرای نادر ص ۱۲۸ و ۱۲۷

عده‌ای از کردان خود را به جعفر قلی رساندند اما دیگر کار از کار گذشته بود. کشته شدن جعفر قلی خان و آتش توپخانه نادر روحیه سپاهیان کرد را متزلزل ساخته آنها را وادار به عقب نشینی نمود. که با جنگ و گریز خود را بشهر رساندند.

شاه که در برابر نادر لجوج و منهور مستاصل شده بود نامه‌هایی به نواحی شمال کشور فرستاده مردم را به سرکوبی نادر دعوت نمود.

در این هنگام به نادر خبر رسید که عده‌ای از سواران قوچان مامور شده‌اند دختر سام بیگ را که در شهر شیروان می‌زیست برای انجام مراسم عروسی با شاه به قوچان آرند؛ نادر شبانه در میان برف و کولاک و سرمای شدید قوچان یکپهزار نفر از سواران زبده خود را بر سر راه شیروان فرستاد و آنها با سبقتن از سواران قوچان که عازم شیروان بودند مواجه شده آنها را مغلوب و متواری نمودند روز دیگر محمد حسن خان زعفرانلو با شانزده هزار سوار از خوشان خارج شده با نادر بجنگ پرداخت؛

"... غازیان اگر از هر جانب روی ... بدان لشکر برخاشجوی می‌آوردند از کشته‌ها پشته‌ها ترتیب می‌دادند که شاهوردی خان کیوانلو (شیخکانلو) زور آور گردیده زنبورک خانه نادری را تصرف، و متزلزل صعب در سپاه صاحبقران راه یافته نامردان راه فرار پیش گرفته ... ناگاه در میان معرکه ستیز نظر والای آن خسرو قهرآمیز (نادر) بر قامت شاهوردی خان افتاد که بضر نیزه جان ستان قلب نامداران را بر هم دریده داد مردی و مردانگی می‌داد." در جنگ تن به تنی که بین نادر و شاهوردی خان روی داد، شاهوردی خان مجروح شده کرده‌ها وی را از معرکه بیرون بردند؛ بدستور نادر توپها شروع به غرش کرده بر اثر گلوله‌های بی‌امان توپها کردان در خاک و خون غوطه‌ور و بسیاری کشته شدند و بقیه به داخل شهر عقب نشینی نموده به استحکام برج و بارو پرداختند.

در این هنگام کردان قراچورلو که از راز و قوشخانه به یاری مردم قوچان آمده بودند در کنار شهر با نادر جنگ مغلوبه‌ای را آغاز نموده پس از ابراز دلاوریها و رشادتهای کم نظیر آنها هم از توپهای آتشین نادر شکست خورده عده‌ای اسیر و بقیه متواری شدند.

نادر دستور داد گودال عمیقی کنده اسیران قراچورلو را به داخل آن سرازیر نمودند، با وجود برف و سرمای شدید قوچان که بقول میرزا مهدی خان: "آفتابه مسین از شدت سرما بترکید" کوچکترین خللی در اراده نادر بوجود نیامده باشد هر چه تمامتر راه آمد و شد مردم بشهر و ورود خواربار را مسدود ساخت و شخصا "بدون توجه به سرمای مردافکن، تمام عملیات را زیر نظر گرفت. که گفته‌اند: "هر که را طاوس باید جور هندوستان کشد."

بسیاری از سپاهیان نادر از سرما تلف شدند. وضع مردم شهر نیز از محاصره‌کنندگان بهتر نبود. ناچار عده‌ای از بزرگان شهر از جمله محمد حسن خان زعفرانلو و محمد رضا خان بادلانلو از سوی سام بیگ زعفرانلو به نزد نادر رفته از او خواستند که دست از این لجاجت‌ها

برداشته به مشهد بازگردد، تا آنها نیز با فرا رسیدن بهار به‌مراه شاه به مشهد آمده موضوع را به آراء و عقاید مصلحان واگذارند.

"نواب صاحب‌قران قبول فرموده مبلغ دوازده هزار تومان بعنوان ترجمان مطالبه نمودند که بعد از فرستادن وجه مذکور عازم ارض اقدس گردند خوانین کردستان چون محصور بودند وجه مذکور را سرانجام در عرض دو بوم روانه ... نمودند" آنگاه نادر به مشهد بازگشت.

اوائل بهار بزرگان قوچان به‌مراه شاه عازم مشهد شدند. نادر برای جلب توجه افکار عمومی از شاه استقبال رسمی بعمل آورد.

هنوز شورای حل اختلافات تشکیل نشده بود که حمله محمد حسین خان زعفرانلو و شکر بیگ و شاهوردی خان شیخانلو به کلات و درگز بسمع نادر رسیده برادرش ابراهیم خان را با سپاهی عظیم به جلوگیری امرای کرد فرستاده ابراهیم خان از سلحشوران کرد بسختی شکست خورده در تنگه اسیورد به محاصره افتاد. نادر با شنیدن این خبر بیدرنگ شاه تهماسب را برداشته با شتاب هرچه تمامتر به یاری برادر شتافت و در بین راه با کردانی که با غنایم جنگی از اسیورد بازمی‌گشتند مصادف شده آنها را به توپ بسته غنایم مذکور را باز پس گرفته، ابراهیم خان را از محاصره نجات داد.

در این جنگ خونین وهولناک در تنگه اسیورد سلیمان بیگ شیخوانلو اسیر شده وسیله نادر از هردو چشم نابینا گردید. محمد حسین خان زعفرانلو و شکر بیگ شیخوانلو و شاهوردی خان که تاب مقاومت در برابر توپخانه نادر را نداشتند با استفاده از نقاط کوهستانی درگزیه سوی قوچان عقب‌نشینی کردند نادر نیز در تعقیب آنان شهر خیوشان را محاصره نمود. پس از چند روز مجدداً "بین طرفین صلح افتاد، اما چند روزی از این محاصره نگذشته بود که باز کردها شورش کردند.

نادر که شاه تهماسب را عامل و محرک این طغیان‌های دانست او را با خود از مشهد به قوچان آورد. اطرافیان شاه خصوصاً "بیرامطی بیگ وزیر دربار عده‌ای را ظاهراً "بعنوان صلح به قوچان فرستاده از محمد حسین خان زعفرانلو خواستند که عده‌ای از سلحشوران کرد را به عنوان صلح به اردوی نادر بفرستد و آنها در فرصت مناسبی که برایشان فراهم می‌گردد نادر را بقتل برسانند. محمد حسین خان این پیشنهاد ترور را که مخالف روح آزادی و سلحشوری و مردانگی است نپذیرفته سفرای شاه را سرزنش نمود.

بیرامطی بیگ و شاه تهماسب که از آخرین نیرنگ خود نتیجه‌ای نگرفته بودند ناچار از اردوی نادر جدا شده به سمت نیشابور رفتند، نادر که رقیب بانفوذ خود را از میثاق بیرون کرده بود با فراغ خاطر تقاضای خود را از سام بیگ تکرار نمود. سام بیگ و امرای کرد که در

تمام این جنگها و کشمکشها به دلاوری و سلحشوری و یشتکار عجیب نادر و بی‌لباقی شاه آگاهی یافته بودند از مخالفت با نادر دست برداشته قول مساعدی به نادر دادند. نادر به مشهد بازگشت و وعده‌ای از اشراف و اعیان شهر از جمله میرزا محمد رضا متولی حرم امام رضا علیه‌السلام را برای آوردن عروس به قوجان فرستاد.

محمد حسین خان خواهرش را از شهر شیروان با " یکصد نفر کنیزان آفتاب‌سیما و غلامان قرمطلعت یوسف لقا و یکپزار و دو بیست راس اسب و یکصد و بیست هزار گوسفند (۱۲۵ گله بزرگ) و چهارصد جمازه (شتر) کوه بیکر که بار آنها تماما " جهاز و اسباب دختر بود باتفاق محمد رضا خان و حاتم بیگ و شید قلی سلطان (خوانین کرد) روانه درگاه صاحبقرانی... نمودند " ۱.

نادر نیز با بزرگان سپاه و مردم شهر باستقبال عروس آمده " یکدست اسباب ملوکانه جهت آن یگانه گوهر کردستان مفروش و زینت نمودند " ۲.

نادر در مشهد چهارده شبانه روز مراسم عروسی باشکوهی ترتیب داد که نظیر آن تا آن روز مشاهده نشده بود. بعد از انجام مراسم عروسی " خوانین و سرکردگان کردستان را با انعام و نوازش موفور مسرور و قدری از تحف و هدایا به رسم ارمغان جهت محمد حسین خان ارسال و شرحی مرقوم نمود که بقدر سه چهار هزار کس از دلبران نامدار و غازیان معرکه کارزار روانه نمایند که آمده در رگاب ظفرآب خدمت نمایند. بعد از فرمان لازم‌الاطاعه، محمد حسین خان زعفرانلو موازی سه هزار کس باتفاق شید قلی سلطان و محمد رضا خان بادللو (بادلانلو)

۱- ممکن است تهیه و ارسال چنین جهیزیه سنگینی از سوی محمد حسین خان رئیس ایل زعفرانلو برای خوانندگان عزیز مبالغه‌آمیز باشد، لکن آمار و ارقامی که محمد کاظم در دیگر موارد نیز ارائه داده مقرون به صحت بوده است. بنابراین از شخص محقق چون محمد کاظم بعید بنظر می‌رسد که چنین مبالغه‌ای خالی از حقیقت نموده باشد بدون شک این رقم چیزی است که او نیز از درباریان و افراد موثق شنیده و نوشته است. با توجه باینکه محمد کاظم از مستوفیان مهم نادر و مدتی حسابدار مرو بود که تنها در میان مستوفیان خراسان بسبب درستی و دقت عمل جان سالم از جنگ سیاست اقتصادی نادر به در برد، گفتار او حجت است. نباید فراموش کرد که کردها با این گله‌های گوسفند ما بحتاج سپاه نادر و قاجار را فراهم می‌کردند و از مهمترین گله‌داران ایران بودند و این گله‌ها راتنها محمد حسین خان نداده بود، بلکه طبق رسم کردها همدی خوانین کرد در دادن این جهیزیه شریک بوده‌اند و اسب و گوسفند و شتر به عروس هدیه داده و همراه وی روانه کرده‌اند.

۲- نامه عالم‌آرای نادری تالیف محمد کاظم اُفت است نسخه خطی مسکون ۱۲۴ - ۱۲۵

و حاتم خان زعفرانلو روانه دربار عالی نمود . . . " اما در این باره باید به یاد داشت که ازدواج نادر با دختر سام بیگ رئیس کردان خراسان که از اهمیت شایانی برخوردار بود پرستیژ او را بیش از پیش بالا برد . میرزا مهدی خان در این مورد می‌گوید :
 " اما چون مقدمه مواسلت با بااعلی بیگ و بعد از آن این وصلت که خون دلبراناش غازه آرایش ، و تیغ تیزش گزلیک پیرایش بوده ، از مسیبات این دولت شمرده می‌شد . . . همانا حکمت بالغه الهی مقتضی این بود که بوسیله این دو وصلت تولیدنتایج دولت و تکوین موالید قدرت و شوکت آنحضرت شده ، تا سرکشان اگراد که اعظم ایلاتند بعد از خودآرایی و خودآزمائی به عجز خود افتار و با خدیوآزاده عقد بندگی بسته طریق خدمت اختیار نمایند " .
 البته این دختر سام بیگ را نادر پس از عروسی با دختر شکر بیگ کرد با جوانلو درگزی ، به همسری خویش درآورد و چهارمین زن او بود .
 با این مواسلت مدتی روابط بین نادر و کردان حسنه شد که با پشتیبانی همدیگر موفق به شکست اشراف افغان و استقلال ایران شدند که دومین مرحله رابطه بین کرد و نادر را تشکیل می‌دهد .

شاه تهماسب دماغ سوخته که هنوز در سبزوار سرگردان بود از نادر تقاضا نمود که برای نجات اصفهان او را باری دهد ، اما نادر پاسخ داد که باید ابتدا خراسان را از وجود افغانه پاکسازی نموده ، آنگاه عازم اصفهان شویم . شاه که به بی‌خاصیت بودن فرامین خود پی برده بود دستور تاخت و تاز و قتل و غارت اهالی بیگناه سبزوار را صادر نمود و اطرافیانش به جپاول پرداختند . شاه در کهنه مشکان نامهای از نادر دریافت داشت که او را به شرکت در جنگ با افغانان فراخوانده بود . اما شاه که مرد جنگ نبود در پاسخ نوشت که :

" شهابه کهنه مشکان نمی‌آئید که آب نیست و ماهم به سبزوار نمی‌آئیم که غله و ذخیره نیست " .
 بدنبال این پاسخ اعلامیه‌ای نیز در خراسان پخش نمود که بموجب آن نادر را از جمیع امور دولتی و نظامی مسلوب‌الاختیار و برکنار نموده مردم را علیه وی تحریک نمود .

-
- ۱- معروف است که هنگام ورود ایلچیان نادر به شیروان در تپه خاتلق چند شبانه روز تا آماده شدن عروس جشن و عروسی برپا بود و بیشتر بزرگان کرد در این جشن لقب خان از سوی محمد محمد حسین خان گرفتند که از این رو این محل بعداً " به خاتلوق معروف شد " .
 - شرح مفصل مراسم عروسی ۱۴ شبانه روزی نادر با دختر زعفرانلو را در عالم آرای نادری مطالعه فرمائید .
 - آ- این محل احتمالاً محل سکونت کردان طایفه کانی‌مشکان بوده است که اکنون در اوغاز سکونت دارند .

نادر که متوجه شد، هر دم از این باغ بری می‌رسد تازه‌تر از تازه‌تری می‌رسد بیدرنگ محمد حسین خان زعفرانلو را به خبوشان فرستاد که در نگهداری قوجان بکوشد و اگر چنانچه کردها خواستند بیاری شاه روند از رفتن آنان جلوگیری نماید. خود نیز به کهنه‌مشگان رفته، تهماسب را به مشهد انتقال داد.

دبری نگذشت که ترکمنان خوارزم سربه شورش برداشتند. نادر نامه‌ای به محمد حسین خان نوشت که در سرکوبی ترکمنان وی را بیاری دهد، اما محمد حسین خان زعفرانلو که اطاعت از نادر را کسرشان خود می‌دانست این امر را نپذیرفت. در این زمان کردهای شادلو و قراچورلو در نواحی سلطان و مانه و گرمه‌خان بجنورد سربه شورش برداشتند. نادر که خود عازم خوارزم بود، برادرش ابراهیم خان و رحیم خان گرایلی را با سپاهی عظیم به سرکوبی کردهای قراچورلو و شادلو فرستاد.

محمد کاظم در این مورد آورده است که: پس از بازگشت نادر از جنگ افغانان به مشهد و قصد عزیمت بسوی اصفهان، کردهای نواحی درگز و نسا نه تنها از آمدن به حضور نادر خودداری نمودند، بلکه مانع پیوستن دیگران به سپاه نادر نیز شدند. زیرا نادر اعلامیه داده بود که تمام جنگجویان و غازیان خراسان تدارک سفر یکساله دیده در مشهد به رکاب بییوندند که بسوی اصفهان حرکت کنند.

در این وقت به نادر خبر دادند که: "فوجی از طایفه‌ی اکراد بد نهاد، که در نواحی نسا و درون نشیمن دارند، با ابراهیم بیگ نسایی در مقام طغیان و عصیان درآمده، غازیان مقرری رکابی را (از آمدن به باری نادر) مانع آمده، از رکاب تقاعد ورزیده‌اند."

نادر از این پیشامد سخت خشمناک شد و درصدد برآمد این اعتراض و تمرد کردها را سرکوب کند. لذا برادرش ابراهیم خان فرمان داد تا با "موازی ده هزار کس از نامداران و بهادران اتک و غیره" روانه خبوشان گردیده، از آنجا نیز عازم نسا و درونگر شود.

چون ابراهیم خان به درگز رسید، ابراهیم بیگ نسایی استقبال موکب خانی نموده ملحق به معسکر فیروزی اشرعالی گردید. (از ابراهیم بیگ نسایی) استفسار حالات اشرار و متمردین آن حدود نمودند، عرض نمود که: نجف سلطان قراچورلو که با لشکرکرد در رکاب صاحبقرانی (نادر) کمال اخلاص و ارادت داشتند، حالا خمیرماهی فساد شده، در فتنه و عناد می‌کوشند. نواب عالی (ابراهیم خان) چندبومی در آن حدود متوقف، و از آنجا به استعداد تمام روانه‌ی نواحی معین گردید.

چون خبر حرکت سردار گوشزد آن جماعت اشرار گردید، به اطراف بلوکات آلاداغ قاصدان ارسال نمودند که جمعیت خود را در نواحی گرم‌خان فراهم آورند که در ورود (ابراهیم خان) سردار کثیرالاقنذار مستعد و آماده (ی جنگ) باشند. در اندک روزی قریب بیست هزار کس از جماعت اکراد فراهم آمده، به عزم محاربه پیشواز آمدند.

جنگ نادر با کردهای شوانلو و قراچورلو

گفته شد که نادر برای سرکوبی ترکمانان خوارزم متوجه آن دیار شد و برادرش ابراهیم خان را مأمور کرد که به یاری محمد حسین خان کرد زعفرانلو قیام کردان قراچورلو و شادیلو را در نواحی گرمه خان و سملقان در شمال غربی بجنورد سرکوب نماید. محمد حسین خان که خود دلخوشی از نادر نداشت و از پیوستن به او در سفر خوارزم نیز سربیزی نموده بود مایل بود که کردان بجنورد زهرچشمی به ابراهیم خان نشان داده واقعه تنگه ابیورد را تکرار کنند، از طرفی نیز نمی خواست مجدداً "با نادر درگیر شود از این رو به ابراهیم خان گفت که تا رسیدن وی به سملقان او نیز بیدنبال خواهد رسید لکن در رفتن و پیوستن به ابراهیم خان تعلل می ورزید، ابراهیم خان در حالیکه نگاهش به پشت سر و در انتظار رسیدن محمد حسین خان بوده گرمه خان رسید نجف سلطان و شکر بیگ روی سای قراچورلو نیز کردان نواحی آلاداغ را بیاری خواستند. جنگ عظیم و هولناکی روی داد و ابراهیم خان شکست خورده با چند تن از یارانش به قلعه بوزباشی پناه برد و کردها در تعقیب وی چهارشنبه روز تمام قلعه را محاصره کرده در تخریب آن کوشیدند. ابراهیم خان که سقوط دژ را حتمی دید با استفاده از تاریکی شب به قلعه راز گریخت.

محمد کاظم در مورد جنگ گرمه خان می گوید: اندک مدتی بیست هزار مرد جنگی از کردان آلاداغ به گرمه خان رسیدند، جنگ شدیدی بین طرفین در گرفت و "از دو جانب چند نفری مقتول، اما جماعت قراچورلو بنحوی قراولان آن طایفه (را) ضرب دست نمودند که زهره دل غازیان سردار چون کورهی سیماب، آب گردید..."

جنگ گرمه خان بین کردها و برادر نادر هفت شبانه روز ادامه داشت و بسیاری از طرفین کشته و زخمی و اسیر شدند. روز هفتم کار بر سپاه ابراهیم خان سخت و میدان بر آنها تنگتر شد. غروب آفتاب و به صدا درآمدن طبل بازگشت، نویدی برای لشکر در حال شکست ابراهیم خان بود، که از آن موقعیت بهره برداری نمودند.

محمد کاظم می گوید: "چون روز هشتم شد، نجف سلطان (قراچورلو) و شکر بیگ (باجوانلو) و باقی سرکردگان اکراد جمعیت فراوان فراهم آورده، به دلیری تمام از چهار طرف لشکر خان درآمد، جنگی در نهایت صعوبت نمودند که اگر افراسیاب لشکر کش و برزو و کوهکش در آن معرکه زنده می شدند حلقه آفرین درگوش خود می کشیدند، اما ضعف تمام در احوال سپاه

خان کم‌اقبال پدید آمده اکثر از سپاهیان پشت به معرکه داده داخل تیب می‌شدند. چون جناب خانی عرصه‌ی جنگ بر خود تنگ دیدند، دست به شمشیر نموده، چند نفر از نامداران خود را به قتل آورده با تنفگیان بیش بلوکی و سرخسی و زورآبادی حمله‌ی متواترانه نموده تا غروب آفتاب پایداری نمودند. چون نجف سلطان (قراچورلو) آثار ضعف و اندکسار در بره‌ی آن سپاه مشاهده نمود، گفت: فردا در سرزدن خورشید نه ابراهیم خان گذارم و نه نادری" ابراهیم خان شکست خورد و به قلعه‌ی راز فرار کرد و بناهنده شد.

خبر شکست افتضاح آسز ابراهیم خان در دشت قبحاق به نادر رسید او که میدانست برادرش مردم میدان کردهانیت فورا " بسوی گرمه‌خان بازگشت و در میان برف و سرمای شدید از راه جبل گرماب (کوه گلیل) بر سر اکراد ایلغار وهمه پیادگان راه شکستن و کوبیدن برف مامور ساخت".

معروف است که نادر از حدود قلعه مرزی نامانلو از کوه گلیل که رفت و آمدش در بهار نیز کارساده‌ای نیست وارد منطقه حربستان و قوشخانه شد و شاهقلی بیگ مروی یکی از سرداران خود را مامور سرکوبی کردن رشوانلو نمود. جماعت رشوانلو که بقول محمد کاظم دو هزار خانوار بودند در ناحیه قوشخانه اسکان داشتند که در حال حاضر نیز در این منطقه و حدود شیروان می‌باشند. عزیزالله خان و امین‌الله خان و روشن خان سه برادر اخیراً " بزرگان ایل رشوانلو بودند که پس از کشته شدن امین‌الله خان برادرش روشن خان رئیس ایل بوده است. برادرش عزیزالله خان نه زن و هجده پسر دارد. در مورد رشوانلوها و اسناد آنها در جلد سوم توضیح بیشتر داده شده است.

محمد کاظم نوشته است که نادر شخصا " بهنگام حرکت بسوی درگز وارد قوجان شده، محمد حسین خان ایلخانی زعفرانلو و محمد رضا قلی بیگ و سایر عظمای اکراد که به استقبال آمده بودند با خود به‌مراه برد.

به‌مراه بردن محمد حسین خان که از مخالفان نادر بود و تا لحظه‌ی آخر هم مایل نبود خواهرش را به همسری نادر درآورد، فلسفای داشت، زیرا نادر از او بیمناک بود و میدانست در نبودن وی در منطقه، ممکن است محمد حسین خان با شاه تهماسب دست به یکی شده مشهد یا قوجان را بصورت پایگاهی برضد وی تجهیز کنند و مردم را علیه وی بشورانند، از این رو برای جلوگیری از این پیشآمد، محمد حسین خان و دیگر سران کرد را که بیم شورش از ناحیه‌ی آنها میرفت با خود به سوی درونگر و نسا برده است.

گفته شد که نادر پس از شنیدن خبر محاصره‌ی برادرش در گرمه‌خان، از دشت قبحاق به آنسو رفت. " و در محل ورود شاهقلی بیگ مروی را با فوجی از غازیان به جهت تنبیه جماعت رشوانلو که قریب به دو هزار خانوار بودند، روانه نمود، و خود با سپاه ظفر قرین عازم آن حدود گردید.

چون خبر ورود موبک فیروزکوکب (نادری) به نجف سلطان (قراچورلو) و سایر رؤسای اکراد (سلفان) رسید، از غرور و نخوت به وفور جمعیت خود خاطر آسوده داشته، اصلاً رعب و هراس برنداشته، بقدر دو هزار کس در دور قلعه راز گذاشته و بقیه‌ی قشون خود را در کمال جزات برداشته در دهنه‌ی دره‌ی مذکور سر راه آن قدرت الهی را گرفته، به محاربه مشغول شدند و سه شبانه روز محاربه در نهایت صعوبت به وقوع انجامید، که در یوم سوم لشکر اکراد زیادتی نموده جرخ‌چی سپاه صاحبقران را از مرکز بیرون نموده، بر عقب دوانیدند، و از اطراف هجوم آن طایفه زیاده بر سپاه صاحبقران بود، و کار به مرتبه‌ای تنگ نمودند که اکثر از بهادران و نامداران از محاربه به ستوه آمده طریق "الفرار مما لا یطاق" می‌جستند، که در این وقت غازیان مروی که بجهت تنبیه متدین آن طایفه (رشوانلو) رفته بودند، قریب فتح و فیروزی معاودت نموده وارد اردوی کیوان پوی گردیدند، چون کار بر سپاه ظفر شعار (نادری) به اضطرار (و فرار از مقابل کردها) رسیده بود، دست به قائم‌ی شمشیر العاس قام نموده حمله بدان گروه برگشته روزگار (نموده) و در همان حمله‌ی اول سلک اجتماع صفا اول آن جماعت را از هم پاشیده، جمع کثیری از آنها را برخاکدان دهر انداختند، جماعت اکراد با بر عقب نهاده خود را بر صف دوم زدند و غازیان مروی به نحوی در آن روز داد مردی و مردانگی دادند که اگر طهمورت دیوبند و البارسلان صف‌شکن سر از خواب مدهوش برداشته ملاحظه مینمودند، هر آینه عمر جاودانی تحصیل نموده، از تفاخر و مباهات سر به اوج سماوات میرساندند.

چون نواب صاحبقران (نادر) آن جلالت بهرامی از غازیان مروی ملاحظه نمود، و اله و شفقتی آن نامداران گردیده، فتح و نصرت ایشان را از درگاه صدیقت مسالت می‌نمود که غازیان بهرام صولت و دلبران لجه‌ی شجاعت زور آور گردیده، نامداران قراچورلو را دو میدان راه از اصل جنگ گاه دوانیدند، و صفوف دیگر آنها در خوف افتاده خود را عقب کشیده، دره‌ی

۱- در زیر نویس صفحه ۱۱۳ چاپ اول توضیح داده بودم که ظاهراً "این جنگ در دره‌ی قتلش در غرب روستای جنگگاه کنونی و در حدود قرق روی داده باشد، اما پس از انتشار کتاب بعضی از آگاهان قوم، بویژه آقای خانلرخان قراچورلو که خود از اعقاب و اولاد نجف سلطان قراچورلوست، اظهار داشتند که جنگ نادر در ابتدای دره‌ی گرمه‌خان در غرب کارخانه‌ی قند کنونی شیروان و در نزدیکی سیبب روی داده و هنوز آثار سنگرهای نادر و کردها در آنجا به چشم می‌خورد.

اما چون محمد کاظم در عالم آرای نادری از محل جنگگاه که از مساکن رشوانلوهاست نام می‌برد، بی‌گمان شاهقلی بیگ مروی در جنگگاه و حدود قوشخانه با رشوانلوها می‌جنگیده و نادر با قراچورلوها بعد از عقب نشینی نجف سلطان در دره‌ی روستای سیبب درگیر شده، و از قوشخانه و تکمران تا سیبب را جبهه‌های جنگ بین سپاهیان کرد و نادر در برمی‌گرفته‌است.

کوه را سفتای خود نمودند و به تیر دورانداز در محافظت خود ثبات قدم ورزیده، مردانه‌وار تا غروب آفتاب در محاذله کوشیدند.

و چون برده‌ی ظلمانی بر روی شاهد حله‌ی روز کشیده (شد) از طرفین دست ستیز و آویز بازداشته، نواب صاحبقران (نادر) به خدمت بندگان والا (شاه تهماسب که این زمان در شروان بود) قاصدان قمر سیر روانه نمود که توپخانه و قورخانه را با غازیان ظفرشکوه برداشته بزودی خود را (به کمک) برسانند که جمعیت اکراد مانند نسل شیاطین بد نهاد ساعت به ساعت افزون تر می‌گردد.

روز دیگر از طرفین به آراستن صفوف رزم پرداختند که طلبه رایات مرتضوی علامات (شاه تهماسب) ظاهر گردید، چون نواب امیر (نادر دوران) را نظر فرخنده اثر بر پرچم لوای نصرت انتهای آن پادشاه دین پناه افتاد، با سرخیلان و سرکردگان به استقبال موکب والا شناخته، به اعزاز تمام و احترام مآلا کلام داخل اردوی ظفر قرین صاحبقران گردید.^۱ چون طایفه‌ی اکراد جمعیت بسیار در چهار طرف غازیان قرار داده بودند، نواب صاحبقران، توپچیان راه آتش دادن توپهای رعد آواز ازدها صفت امر فرمودند، گلوله‌ی توپ که بمیان صفوف آن جماعت رسید، بنات النعش وار بپراکنده و متفرق ساخته، هر یک به سمتی متواری گردیدند و خوف و هراس برایشان مستولی شد و چند عراده توپ دیگر آتش زدند که بالمره صفوف آن طایفه پراکنده گردیده، که هر دو نفرایشان از ضرب گلوله در یکجا قرار و آرام نتوانستند گرفت (و آنها را از هم متلاشی و پراکنده ساخت).

۱- تا دوره‌ی قاجار عنوان "خیل" بجای "ایل" بکار می‌رفت و سران ایل را چه در ایران و چه در افغانستان سرخیل می‌گفتند. و نادر در نامه‌ای به سران افغان با عنوان "سرخیلان افغان" از آنها یاد کرده است.

۲- رسیدن شاه تهماسب با لشکر و طبل و علم و توپخانه و قورخانه به یاری نادر، شکست حتمی نادر به پیروزی وی مبدل شد زیرا روحیه‌ی جنگی سپاهیان نادر تقویت یافت و آنها را بیشتر به پیروزی امیدوار کرد، و بر روی روحیه‌ی کردها اثر معکوس و منفی گذاشت، چون آنها ستادفرماندهی و قرارگاه منظمی نداشتند که نیروهای لازم را بسیج نموده و به یاری آنها بفرستند، علاوه بر آن این دو سه ایل کرد رشوانلو و قراچورلو و شادلو بیشتر نبودند که با نادر و شاه تهماسب می‌جنگیدند، بلکه بقیه‌ی کردها یا از نادر پشتیبانی می‌نمودند، یا حالت بیطرفی در پیش گرفته بودند، درحالیکه اگر تمام کردها از نادر روی گردان می‌شدند وی نیرویی برای جنگیدن با قراچورلوها نداشت.

با این حال می‌بینیم که نادر فقط و فقط در پناه قدرت آتش توپخانه خود توانست بر کردهای قراچورلو که بیشترشان با شمشیر می‌جنگیدند، و سلاح آتشین نداشتند، پیروز شود.

چون امیر صاحبقران اثرضعف در بشره‌ی آن جماعت ملاحظه فرمود، به قدر هشت هزار کس از غازیان مروی و افشار و بیات به تعاقب آن برگشته روزگاران امر فرمود. اما دلبران قراچورلو اندیشه از توب و تفنگ ننموده، همگی به یکدفعه هم قسم شده عود نموده، حمله‌ی دلبرانه آورده داد مردی و مردانگی دادند. که ناگاه از سمت دیگر علامت لشکر بسیار نمودار گردید (وباز هم موجب تقویت روحیه‌ی سپاهیان نادر و ضعف روحیه‌ی رزمندگان قراچورلو شد) و جماعت قراچورلو را طاقت طاق شده، رواز نبرد یافته (پس از بیست روز جنگ مداوم مردانه ناچار) فرار برقرار اختیار نموده، به جانب آلاداغ روانه شدند، و آن علامت (که ظاهر شده بود) سپاه ابراهیم خان (برادر نادر) بود که از قلعه‌ی (راز) بیرون آمده، دوهزار جماعت اکراد را برهم شکسته، عازم آن حدود گردیده بودند که مقارن ورود ایشان، طایفه‌ی نکبت بنیان (قراچورلو) شکست یافته بود و غازیان سردار والاتبار اموال و اسباب بسیار به دست آورده، معاودت به اردوی ظفر قرین اقدس نمودند...

(نادر) روز دیگر موازی ده هزار کس از غازیان بهرام صولت را برداشته، به تعاقب آن طایفه عازم آلاداغ گردید. اما چون نجف سلطان در آن روز شکست یافت، وارد به میان ایل خود شده، و از آنجا با قبایل و عشایر عازم آلاداغ گردیده، در دره‌ی محکمی نزول نموده و در دهنه‌ی دره‌ی مذکور به قدر یکهزار تفنگچی بجهت استحفاظ گذاشته، خود با معدودی در قلعه‌ی آن کوه به فراولی مشغول بود، که رایات فیروزی علامات نواب صاحبقرانی نمودار گردید.

چون چشم نجف سلطان و طایفه‌ی اکراد بدان علم‌گاوایان منظر ازدها بیکر افتاد، لرزه بر اعضای آن گروه خسران بزه افتاده، از رعب و هراس نادری میهوت گردیدند. جاره‌ای جز اطاعت ندیده، از کوه پائین آمده، شمشیر برگردن انداخته، روانه‌ی آستان معدلت بنیان صاحبقرانی گردیدند.

چون ورود سرکردگان اکراد به سمع امیر بادین و داد رسید، چند نفر از غازیان را مقرر فرمود که سرکردگان مذکور را برداشته، به حضور اقدس ببرند. چون به شرف حبهه سایی درگاه والا مشرف شدند، عذر تقصیرات خود را خواسته، اشتغالی جان بخشی نمودند. امیر جهانگشا فرمود که مازلات شما رابه عفو مقرون گردانیدیم، و باعث انگبختن فساد را پرسیدند. (شگرگرد با جوانلو) عرض نمود که: در بدایت احوال که کسی به تو بار و برادر

۱- آلاداغ: کوهستان جنوبی بجنورد که مراغه ایلات قراچورلو و شادلو است.

۲- نگارنده گمان می‌کند که در اینجا سنگرگیری نجف سلطان در دره‌ی سیحاب انجام گرفته است. که منظور نظر آقای خانلرخان قراچورلو می‌باشد.

نبود، این غلام در کمال ارادت و اخلاص خدمت نموده، جانفشانی و سربازی در راه تو نمودم و به فضل الهی که فرمانروای خراسان شدی و ولایت خبوشان را به تصرف خود درآوردی، محمد حسین خان زعفرانلو و رضا آلی بیگ کهنه^۱ لو که مکرر (باشماحنگ و) محاربات نموده در مقام عناد و خلاف درآمدند، به تربیت آنها پرداخته، صاحب اختیاری ولایت را به ایشان عطا فرمودی و در تفویض حکومت (قوجان) به آن جماعت نیز حرفی نداشتیم، نهایت گله این بود که مطابق اخلاص آگاه را مقرر فرمودی که در سلک سایر جماعت اکراد بدان خدمت نمائیم (و مطیع اوامر آنان باشیم)، این معنی برایین بندگان شاق آمده، در هیجان مادهی فساد (و شورش) سعی نمودیم، که شاید به ارتکاب این امر به قتل آمده، از ننگ و غار خلاص شویم، و حال که زنده به درگاه عالی آمدیم بحیث خاطر این بود که میاد (عیال و) اولاد ما دو نفر اسیر عساکر منصوره گردند.

باید توجه داشت که ناهدودی حق به جانب شکر بیگ کرد با جوانلو بوده و اوست که یک دخترش را به همسری نادر شاه درآورد. شکر بیگ بود که نیروهای کرد درگز از قرا باشلوها و با جوانلوها و غیره گرفته در اختیار نادر قرار داد. هنوز در افواه مردم منطقه معروف است که خط دهنده و مدیر ورهبری در خط سیر فکری نادر همین شکر بیگ بوده است. وی انتظار داشته که پس از پیروزی نادر، حداقل مقام ایلخانی کردهای خراسان را به او تفویض دارد، اما نادر چنین نکرد و او سرخورده شد و به قراچورلوها پیوست و شورش و عصیان خود را آغاز کرد. البته کردهای با جوانلو زیاد بودند و الحمداله امروز هم زیاد هستند و همگی هم پهلوان و سلحشور و جنگجو و در عین حال بسیار مهربان و مهمان نواز و خوش سلیقه هستند. و هنوز بسیاری از آنها به جادرنشینی اشتغال دارند که در کوههای عمارت قوجان و کوههای شاه جهان در فصول بهار و تابستان جادرن میزنند و در زمستان به منطقهی مراوه تپه در استان مازندران میروند که در جلد سوم در مورد آنان که امروز به با جوانلو و باجیانلو و باشکانلو و باشقانلو هم معروف اند، صحبت شد.

۱ - برخی از بزرگان و مطلعین کرمانج خراسان بر آنند که این کهنکلو، همان کهنیکلو می باشد که دگرگون شدهی کوخ بنیکلو می باشد که در احکام زمان شجاع الدوله و مرحوم محمد ابراهیم خان روشنی زعفرانلو آخرین ایلخانی کرمانج نیز آمده است که در جلد دوم به آن اشاره شد. برخی معتقدند که این واژه KAPANAGLO کهنکلو می باشد. و کهنک یک نوع جلیقه از نمد بود که مردها در زمستان می پوشیدند که پشت آنها را از سرما یا از زخم شمشیر و نیزه محفوظ بدارد. این کهنک هنوز در کردستان بویژه سقز و دیوان دره و اطراف سهایاد فراوان در بر مردان گرد دیده می شود.

بعدها در زمان قاجار هم همانطور که گفته شد، نوروزخان با جوانلو در درگزر سر به شورش برداشت (نگاه کنید به جلد سوم). بنابراین با جوانلوه‌ها از مشخص‌ترین و قدرتمندترین ایلات کرد خراسان بوده‌اند و این حق را به خود می‌داده‌اند که مقام ایلخانگیری کرد را تصاحب کنند، اما به دلایلی نه تنها نادر، بلکه شاهان پیش از او، یا بعد از او نیز به راحتی نمی‌توانستند این کار را بکنند، زیرا زمان انقراض این دودمان چندین صد ساله فرا نرسیده بود، و هنوز فرزندان‌ی چون عبدالرضاخان شجاع الدوله یا به عرصه‌ی وجود نگذاشته بودند که مویجات ننگ و سقوط این خانواده‌ی قدیمی را فراهم نمایند. آنها قدرت داشتند و بیشترین ایلات و طوایف کرد طوعاً "با کرها" از آنان فرمانبرداری می‌کردند و حکومت در خانواده‌ی آنان موروثی بود و اسباب وسیع جنگ و صلح دردسترس آنان بود که شکر بگ فاقد آن می‌بود و موقعیت اجتماعی سام بگ وکیل الاکراد پدر زن جدید نادر و محمد حسین خان برادر زن نادر را نداشت، و اما رضا قلی بگ کهنکلو برای ما ناشناخته است و امروز خانواده‌ی او را نمی‌شناسیم مگر اسنادی از کنار و گوشه‌ی صندوقهای روستائیان به درآید و این مشکل را حل نماید.

حال ببینیم نجف سلطان قراچورلو آن شیر خروشان کرد و آن غبور مرد بی‌باک در مقام سوال و جواب با نادر علت شورش خود را چگونه بیان می‌کند. مؤلف عالم آرای نادری آورده است که:

"و نجف سلطان عرض نمود که: از قدیم الایام الی الان که قریب به سیصدسال می‌شود که طایفه‌ی اکراد در این سرزمین سکنی دارند اظهر من الشمس (است) بلکه در کل ممالک ایران اشتهار تمام دارد که (دشمنان) در سفر و حضر همیشه از ضرب شمشیر جماعت قراچورلو در رعب و هراس بوده‌اند و در این اوان که جماعت زعفرانلو و کیوانلو در خدمت اقدس تقرب یافته‌اند، در اخلال اوضاع ما جماعت ساعی‌اند و همیشه سخنان غرض‌آمیز به درگاه معلی عرض می‌نمایند، به این جهت متوحش شده، این مقدمه (ی شورش) را پیشنهاد خاطر فانی نمودیم".^۱

سخنان نجف سلطان قراچورلو نیز کاملاً "بحاست" در دلگیری و سلحشوری آنان هیچگونه جای شک و تردید نیست چه آنها تیکه در ترکیه در شرق دریاچه وان مانده‌اند و چه آنها تیکه به خراسان آمده‌اند، تاریخ سراسر مشحون از رشادت و دلاوری و بی‌باکی آنهاست.

اختلاف قراچورلوها با زعفرانلوها هم از آنجا شروع شد که آنان با آنها همه جنگ و کشتاری که با نادر کردند و اصلاً "حاضر نبودند"، دختر سام بگ رئیس کردها را به نادر بدهند، اما بعد از اینکه بعد از آنها همه جنگ و خونریزی، سام بگ دختر خود را به نادر داد و نادر هم حکم

ایلخانگیری محمد حسین خان را از شاه تهماسب برایش گرفت، و نتایج جنگها و مرارت‌های قراچورلوها نادیده گرفته شد، اینها سر به شورش برداشتند. زیرا اینها هم حق داشتند در باره ازدواج دختر رئیس ایل اظهار نظر کنند. چون این یک امر مهم سیاسی بود و بر روی کل منطقه اثر می‌گذاشت. اینست که نجف سلطان، نادر را به نادیده گرفتن سهم و ارزش جنگی قراچورلوها متهم می‌سازد و می‌گوید که این نادیده‌گیری و کارشکنی از سوی زعفرانلوها بر آنان تحمیل شده است.

قراچورلوها که مردان غیرتمندی بودند، این اهانت نسبت به خود را هرگز فراموش نکردند و از آن زمان خود را از ایل زعفرانلو جدا نموده، به ایل کرد شادی لو که مقر آن بجنورد بود پیوستند و با آنها اسباب قرابت سببی برقرار کردند. آخرین رئیس قراچورلوها هم که مرحوم حسینقلی خان قراچورلو پدر آقای خانلر خان قراچورلو بود، در کنار ایلخانی شادلو سردار معزز عزیزاله خان بجنوردی به امر رضاشاه و به دست امیر جانمحمد خان قاجار فرزند علاءالدوله پادبگرسرداران بیگناه کرد در بهار ۱۳۵۴ در مشهد به دار کشیده شد، که شرح حالشان در جلد پنجم خواهد آمد.

باری، گفتار متهوران‌های نجف سلطان قراچورلو که در جادر فرمانروایی نادر در حضور سران لشکری ادامی شد، چون از قلب بر می‌خاست، لاجرم بر قلب می‌نشست و حاکی از مردانگی و صفای روح و باطن آن راد مرد و ایل و تبارش بود. بر قلب نادر اثر گذاشت و آنها را بخشود. البته نادر قصد انتقام نداشت، دنبال جنس چیزی می‌گشت که بلکه قراچورلوها به گونه‌ای سرتسلیم در برابر او فرود آورند، تا او بتواند در جنگهای بعدی و پیاده کردن خط مشی آینده‌ی خود از وجود این شیر مردان سی‌باک به نفع خود نهایت بهره‌برداری را بنماید، و ناریخ گواه است که نادر به آنچه را آرزو داشت رسید و قراچورلوها در به سلطنت رساندن وی نقش مهمی داشتند.

محمد کاظم آورده است که عزابض مخالفان یعنی شکر بیگ و نجف سلطان "مطمح نواب صاحبقران افتاده، آنها را به خلاع فاخره و تشریفات ملوکانه از کمر و خنجر طلای مرصع به در و بیواقیت سرافراز ساخته، بنابه حقوق‌گزاری سابقه، حبیب ایشان را بوسیده، نوازشات از حد فزون نمود، و مقرر فرمود که شکر بیگ در میانه‌ی ایل و الوس صاحب اختیار بوده، نجف سلطان با دو هزار سوار (قراچورلو و شادی‌لو و رشوانلو و باجوانلو) ملازم رکاب ظفر انتساب والا بوده، کوچ و بنه‌ی اکثر از سرکردگان را حرکت داده روانه‌ی ارض اقدس (مشهد) نمود و سررشته‌ی امورات آن حدود را مضبوط نموده، با سرکردگان مذکور معاودت به خدمت بندگان سپهر توامان (شاه تهماسب صفوی) نمود. مجدداً "به نوازشات بیگران اختصاص یافتند و از نواحی گرمخان در حرکت آمده، سررشته‌ی اتک (درگز و نسا و ابیورد) و خبوشان را حسب‌الواقع مضبوط ساخته، سفارشات در مراعات ایل نجف سلطان به شکر بیگ نموده، رایات جلالی به

جانب ارض فیض مثال (مشهد) در حرکت آمد "نادر پس از رسیدن به مشهد، چون از جانب امرای کرد خراسان اطمینان خاطر یافته بود و گمان شورش دوباره نمی‌رفت، سفر عزیمت به هرات را وجهی همت خویش قرار داد که تکلیف افغانه‌ی یاغی را نیز روشن سازد و با خیال راحت به جانب اصفهان رفته و اشرف افغان را که بر تخت سلطنت نشسته بود، گوشمالی دهد. از این رو به کلات نادی رفت و از گنج امیر تیمور که به دستش افتاده بود، مقدار مورد نیاز را برداشت و طلا و نقره‌ی مذکور را در مشهد بنام شاه تهماسب ضرب نموده بین سپاهیان تقسیم کرد و چهل و چهار هزار نفر از جنگجویان خراسانی را تجهیز و آراسته نموده، برادر خود ابراهیم‌خان را به حکومت خراسان برگماشت و با سپاهیان به عزم سرکوب افغانان حرکت نمود.



نقش کردهای خراسان در شکست افغانه اصفهان

چنانکه گذشت در پایان دوره‌ی سلطنت دودمان صفوی، بعزت بی‌لیاقتی و عدم شایستگی، شاه سلطان حسن صفوی و ظلم و جور و فسق و فجوری که بر جامعه‌ی آن روز ایران حکمفرما شده بود، سبب شورش و عصیان مردم افغانستان به رهبری میرویس گردید که در ادامه‌ی این شورش، سرانجام شهر اصفهان پایتخت ایران و سلسله یکی از سرداران افغان که محمود نامیده می‌شد به محاصره افتاد. ضعف و زبونی بی‌لیاقتی شاه و سردارانش و عدم حمایت و پشتیبانی مردم از این حکومت ننگین و فاسد باعث سقوط پایتخت و تسلط افغانان بر این شهر و سپس بر تمام ایران گردید و شاه تاج سر خود را برداشت و بر سر محمود افغان گذاشت و او را شاه ایران نامید. این واقعه در روز جمعه ۱۲ محرم ۱۱۳۵ در فرح آباد اصفهان روی داد.

محمود پس از مدتی دیوانه‌بازی و خبط دماغ، چون اوضاع کشور بیش از پیش دچار هرج و مرج و بی‌سامانی گردیده بود، یکی از سرداران وی بنام اشرف او را دستگیر و نابود ساخت و خود به تخت سلطنت نشست. (۱۱۳۷ قمری). اشرف پس از کشتن محمود و نشستن بر تخت سلطنت، شاه سلطان حسن و شاهزادگان صفوی را نیز همگی به قتل رسانید.

زنان و دختران حرم شاه سلطان حسین نیز بین افغانان تقسیم گردیده هر کدام یکی از زنان و دختران شاه را تصاحب نمودند. تبه‌ماست میرزا پسر شاه سلطان حسین که توانسته بود از زندان قزوین بگریزد و به مازندران و خراسان بیاید، همچنان که گذشت، توانست نظر نادر را نسبت به خویش جلب نماید. نادر با ابراز شایستگی توانست نیروهای رزمنده‌ی کرد خراسان و دیگر ایلات را با هم متحد سازد و پس از تنظیم امور خراسان و ازدواج با دختر سام‌بگ رئیس کردهای خراسان که از نظر سیاسی و نظامی حائز اهمیت ویژه بود، عزم اصفهان را حزم نمود.

نادر برای اینکه از پشت سر مطمئن شود و مورد حمله قرار نگیرد، برای گوشمالی افغانان در شرق خراسان بسوی هرات لشکر کشید.

در جنگی که بین نادر و افغانان در شوال ۱۱۴۱ محل سنگان در نزدیکی هرات روی داد، سیمنده‌ی سپاه ایران برعهده شیدقلی بگ کرد شادی‌لو و مسیره برعهده‌ی شاهوردی خان کرد شیخوانلو و یکناش افشار عموی نادر بود که به پیروزی ایرانیان انجامید و کردهای قراچورلو

در این رزم نیز، داد مردی و مردانگی دادند و شهباز بگ قراچورلو جناح راست افغانه را در هم شکست. جنگ دیگری که بین طرفین در نزدیکی هرات روی داد، بکناش عموی نادر کشته شد. سومین درگیری در محل کافر قلعه (اسلام قلعه کنونی) جندی بعد در جنوب شرقی تربت جام روی داد که گردان قراچورلو با ابراز رشادت بی نظیری سپاه ذوالفقار خان افغان را در هم شکسته و تار و مار نمودند.^۱

نادر پس از مغلوب ساختن افغانان در شرق خراسان، برای پایان دادن به حکومت اشرف افغان و نجات زنان و درباریان خاندان صفوی از زندان و اسارت، در روز ۱۸ صفر ۱۱۴۲ قمری برابر سال ۱۱۰۸ خورشیدی و ۱۸۲۹ میلادی با سپاه خراسان که از جنگجویان بی باک کرد و افشار و جلایر و بیات و اعراب خزیمه تشکیل یافته بود، بسوی اصفهان حرکت کرد. اشرف افغان نیز پس از شنیدن خبر حرکت نادر بسوی پایتخت از اصفهان خارج شده، با سپاهیان خود به مقابله شتافت که در کنار رود مهماندوست دامغان در روز ششم ربیع الاول ۱۱۴۲ برابر ۳۰ سپتامبر ۱۸۲۹ با همدیگر روبرو شدند. در این جنگ نیز افغانان به سختی شکست خورده و متواری شدند و یکی روحبدهی خود را در مقابل سپاه خراسان از دست دادند. این جنگ در مابین قریبه ده ملا از توابع شاهرود و مهماندوست روی داد.^۲

در این جنگ که غنایم بسیاری به جنگ سپاه خراسان افتاده بود، بین سپاهیان تقسیم گردید. در حضور شاه تهماسب و نادر امرای نامبردهی زیر مورد تقدیر و تفقد و خلعت قرار گرفتند:

"اماموردی خان و محمد علیخان و امیراصلان خان (قرقلو افشار) و سردارخان افشار و حاجی سبب الدین خان (بیات) و حسنخان و اماموردی خان بیات (نیشابور) و شاهقلی بیگ و احمد سلطان و محمد بیگ و سلیم بیگ و پهلوانقلی بیگ مروی و شاهوردی خان کردآو رضاقلی بیگ (کرد) و حاتم بیگ (کرد) و غیره از سرکردگان اکراد (مانند شید قلی بیگ و شهباز بگ و...) و طهماسب بیگ (جلایر) و کبیل الدوله و قاسمقلی بیگ و میرزا خان سلطان جلایر، و کلید روز جنگ و نامدار با فرهنگ اسماعیل خان خزیمه (عرب بیرجندی از اجداد خاندان علم که فرمانده توپخانه نادری بود) و میرابوطالب خان لالوی و میرکوجک

۱ - نامه عالم آرای نادری - چاپ مسکو - محمد کاظم ج ۱ ص ۱۲۸ - ۱۳۲

۲ - نامه عالم آرای نادری - تصحیح محمد امین ریاحی - ج ۱ ص ۱۰۹

۳ - احتمالاً "شاهوردی خان کرد صوفیائیلوی لایینی است که بعدها وزیر حمل و نقل نادرشاه شد که اسناد زیادی از او در دسترس مردم داریم. شاهوردی خان کرد شیخگانلو همواره با نادر می جنگید و هیچگاه مایل نبود از وی طرفداری کند.

و لطفعلی خان سیستانی، و اسماعیل خان و باقرخان لزگی فراهی و باباخان (جایشلوئی درگزی) و بهبودخان جابوشی (درگزی) و نجف سلطان (کرد) قراچورلو و باقرخان قرایی (معلوم می‌شود که این زمان قرایی‌ها در تربت حیدریه بوده‌اند).

وباقی سرکردگان راکه کنال مردانگی و دینداری در آن محاربه به ظهور رسانیده بودند، در آن روزبه حضور طلبیده، بساط نشاط بر روی ایشان گسترانید و بعد از اکل و شرب و جاست، آنچه از خزانه و اموال پادشاهانه که به تصرف درآمده بود، به هریک از سرکردگان و خوانین موافق جاه و منصب ایشان شفقت فرموده از مال دنیا اغنیا گردانید و معذرت خواهی نمود که انشاءاله تعالی بعد از تصرف دارالسلطنه‌ی اصفهان، هریک از شما را از مال دنیا قارون عصر خواهم نمود و به حکومت و دارایی ولایات تعیین و سر بلند خواهم فرمود و مضاعف آن از (اموال) قیمتی خانه‌ی خود، هریک از سرکردگان را از بالا پوشهای زریفت و دیبا به آنها عطا فرمود.

سه روز در آن مکان، مجلس شاهانه و جشن ملوکانه ترتیب نموده، و از آن منزل دهماندوست در حرکت آمده، عازم سمنان گردید...

چون منزل به منزل موازی سه هزار کس از نامداران فیروز جنگ به سرکردگی محمد بیگ مروی و نجف سلطان قراچورلو و جانعلی سلطان (ترکمن) گوگلان که چرخچی (پیشرو) سپاه نصرت دستگاه (بودند) در دهنده‌ی خوار و ایوان کیف متعاقب جماعت فراری رسیده، فیما بین غازیان غضنفرآئین و سیدال خان (افغان) جنگ در پیوسته، قتل و کشش بسیار از طرفین (به عمل آمده) عاقبت به اقبال شهریار بی‌همال غازیان قزلباش غالب آمده، سیدال خان شکسته و بد حال و آواره گردیده، غازیان با فتح نمایان در آن منزل توقف نمودند.^۱

روز دیگر ۲۲ ربیع الاول ۱۱۴۲ شاه تهماسب و نادریه آنجا رسیده سرداران مذکور را مورد تفقد قرار داده و از آنجا بسوی تهران پیشروی کرده در تهران مورد استقبال قرار گرفتند. نادر، شاه تهماسب را در تهران گذاشت و خود با سپاهیانش بسوی اصفهان پیشروی کرد. سومین جنگ نادر با نیروهای اشرف افغان در مورچه خورت ۶۰ کیلومتری اصفهان روی داد. طبق معمول طلا به داران سپاه ایران پیشمرگان رشید و دلاور کرمانج بودند که به فاصله‌ی یک فرسنگ جلوتر از سپاه حرکت می‌کردند تا هر مانعی را از مقابل بردارند. روز ۲۲ آبان ۱۱۰۸ خورشیدی پیشمرگان کرمانج به فرماندهی نجف سلطان قراچورلو در مورچه خورت با سپاه افغان روبرو شدند. جنگ سختی بین دو طرف در گرفت. افغانان با دادن چهارصد نفر کشته و یکصد نفر اسیر مغلوب و متواش شدند. اشرف افغان که رسیدن نادریه اصفهان را نزدیک دید، سخما^۲

۱- در متن: گوش آمده.

۲- نامه عالم آرای نادری - محمد کاظم - تصحیح امین ریاحی - ج ۱ ص ۱۱۳

به مقابله شتافته در نزدیکی اصفهان با نادر مصاف داد، لکن نیروهای او که در چند جنگ شکست خورده و متواری شده و روحیه خود را از دست داده بودند، این بار هم نتوانستند مقاومت کنند! لذا با دادن تلفات سنگین بسوی اصفهان فراری شدند. محمد کاظم در این جنگ از علیقلی بیگ شروانلو نام می‌برد، که بی گمان از کردهای شروانلو یا شروانلوی خراسان بوده‌اند. کردهای شروانلو امروزه به "قرامانی شران" معروف‌اند و در شمال قوچان اسکان دارند.

محمد کاظم آورده است که: "حسب الامر صاحبقران، علیقلی بیگ مین باشی شروانلو با موازی دو سه هزار سواره با شمشیرهای آخته جلوریز داخل اردوی پرستیز گردیدند."^۱ نامبرده در صفحات ۱۲۱ تا ۱۲۳ نیز چند بار از علیقلی بیگ مین باشی شروانلو نام می‌برد که شجاعت‌های متهورانه‌ای از خود بروز داده و در شکست دادن سپاهیان افغان در جنگ‌های مورچه خورت اصفهان و سرپل فسا و شیراز نقش اساسی داشته است.

اشرف پس از شکست جنگ مورچه خورت به اصفهان گریخت و زن و فرزندانش و بستگان خود را برداشت و بسوی شیراز متواری گردید، و نادر به دنبال وی در ۲۲ ربیع الثانی ۱۱۴۲ وارد اصفهان شد و شاه نهماسب ۱۵ روز بعد در هشتم جمادی الاول در میان هلهله و شادی مردم پس از هشت سال دربدری و آوارگی وارد پایتخت نیاگان خود گردید و بر تخت سلطنت جلوس نمود و روز بعد به عزاداری پدر و برادران و بستگان خود نشست که به دست افغانه کشته شده بودند.

نادر پس از تمشیت امور پایتخت برای پایان دادن به کار اشرف افغان، چند روز بعد بسوی شیراز حرکت کرد.

در آخرین جنگ بین سپاهیان نادر و افغانه که در سه فرسنگی شیراز در سرپل فسا روی داد، گردان قراچورلو به فرماندهی نجف سلطان و نیز علیقلی مین باشی شروانلو و امیراصلان خان قرقلو چنان عرصه را بر سپاه افغان تنگ کردند، که بسیاری از آنان از بیم جان خود راه رودخانه انداخته و در آب غرق شدند و بقیه پس از دادن تلفات سنگین فراری گشتند. در این جنگ سه هزار نفر زن و کودک افغان به اسارت کردهای قراچورلو درآمد. مؤلف عالم آرا تعداد اسرا در این جنگ شصت هزار زن نوشته است. لکن میرزا مهدی خان در جهانگشای نادری آورده است که:

۱- میرزا مهدی خان استرآبادی در تاریخ جهانگشای نادری آورده است که: نخست فوجی از اگراد قراچورلو چهارصد نفر از آنان را به خاک هلاک انداختند.

۲- نامدهی عالم آرای نادری - تصحیح امین ریاحی - ص ۱۱۸

اشرف افغان در حال فرار مادر و یکی از زیباترین زنان خود را به قتل رسانید که به اسارت دشمن نیفتند و خود بسوی بندر عباس فراری شد. از آنجا نیز نتوانست قرار گیرد بسوی بندرکنگ در پاکستان فراری شد و سپس به قندهار بازگشت که به حسین شاه والی قندهار پسر میرویس پناهنده شود حسین شاه نیز او را شانه به قتل آورد و از رنج زندگی راحت ساخت. از حمله اسیران معروفی که در جنگ سرپل قصابه جنگ کردها افتاد، پسر محمدخان مباحو وزیر و راهنمای افغانه بود، که محمود افغان به راهنمایی وی به اصفهان تاخت، کردهای قزاقورلو او را شناختند و برای اینکه مبادا نجات پیدا کند، سی درنگ به قتل رسانیدند. مورخین عده‌ی سیاهبان کرد، در این جنگ را بانصدنفر و سیاهبان افغان را پنج هزار نفر، یعنی درست ده برابر آنها ذکر کرده‌اند!

از حمله اسیرانی که در این جنگ به دست کردها افتاد، چندتن از خواهران و بستگان حرم شاهنشاهی صفوی بودند، که اشرف آنها را بعنوان سیر و گروگان همراه خویش می‌برد، آنها نیز آزاد شده، با اعزاز و احترام به اصفهان بازگردانده شدند.



تیمورخان کرد در حکومت اشرف افغان

تیمورخان از سرداران کرد دوره‌ی فترت ایران، یعنی زمان تسلط افغانان بر ایران است. به گفته‌ی مؤلف مجمع‌التواریخ، پس از اینکه محمود افغان و بدنبال وی اشرف افغان بر تخت پادشاهی ایران نشستند، ایرانیان همان روشی را پیش گرفتند که در زمانهای پیشین یعنی بعد از حمله‌ی اعراب به ایران و حمله ترکان سلجوقی و بدنبال آن در حملات مغول، انجام داده بودند. تا از این طریق عملاً "قدرت اداره‌ی کشور را خود در دست داشته باشند. هرچند که ظاهراً بیگانگان بر تخت شاهی نشسته بودند.

در زمان افغانه نیز بسیاری از مردم روشنفکر و آینده‌نگر، استخلاص ایران را در پی نمودن این راه یافتند و بسیاری از پستهای اقتصادی و سیاسی و نظامی را در اختیار گرفتند، که از جمله‌ی سرداران نظامی یکی تیمورخان کرد در دربار اشرف افغان بود.

این زمان که سال ۱۱۴۰ قمری بود، سیداحمدشاه نامی از دودمان صفویه که برای بازپس گرفتن تاج و تخت موروثی با اشرف در حال جنگ بود، و زمانی در سیستان و زمانی در لارو بندرعباس می‌جنگید و رشادتهایی از خود بروز می‌داد، موجهات نگرانی خاطر اشرف را فراهم ساخته بود. هرچند که شاه تهماسب هم این زمان به کمک سردار نامی خود نادرقلی افشار برخراسان تسلط یافته بود، اما اشرف بیشتر از سید احمد شاه که مردی فوق‌العاده و غیور و جنگجو و بی‌باک بود، هراس داشت. چون سید احمد شاه در جنگهای بندرعباس از سپاهیان افغان تحت فرماندهی زبردست خان ایرانی بنابه راهنمایی زبردست خان شبانه موفق به فرار شد و به قلعه‌ی حسن آباد از توابع داراب آمد و در آنجا موضع گرفت، بار دیگر این خبر اشرف افغان را برایشان ساخت که به فرمان او: "از اصفهان تیمورخان کرد و از شیراز محمدخان بلوچ و از لار حاکم لار با قریب ده دوازده هزار سوار و پیاده‌ی بی‌شمار وارد داراب گردیدند و او در قلعه‌ی حسن آباد محصور گردید و مدت هشت نه ماه محصور بود و هر روزه از قلعه بیرون آمده با افغانه نثره‌ی جدال و قتال مشتعل می‌ساخت، به مثابه‌ای که دوست و دشمن بردست و بازو و شجاعت او تحسین و آفرین می‌گفتند...".

سیداحمد شاه که سخت به محاصره افتاده بود، به فکر نجات جان برادر کوچکتر خود از مهلکه افتاد که او را به نحوی از میدان مرگ بیرون فرستد، سرانجام برآن شد، نقبی به خارج قلعه زده، او را از راه سبزه بیرون فرستند تا بسوی هندوستان برود. اما بدبختانه

جاسوسان از داخل قلعه این موضوع را به گوش افغانی خارج قلعه رسانیده بودند و هنگامیکه برادر سید احمد شاه از سیبه بیرون آمد، او را دستگیر کردند و روز دیگری پای برج و بارو آمده، فریاد برداشتند که ما برادر تو را کشته‌ایم.

چون سید از این امر آگاهی یافت و دانست که جاسوسان در اطراف وی نفوذ کرده و هر آن ممکن است او را دستگیر و تحویل دشمن دهند، صلاح در آن دید که تسلیم تیمورخان کرد گردد.

تیمورخان ضامن سلامت جان او شد و او از قلعه بیرون آمده تسلیم گردید: " تیمورخان که سردار دوهزار سوار بود او را در حمایت خود گرفته روانه‌ی اصفهان گردید و اشرف افغان چون از دلاوری و شجاعت سید احمد شاه زیاده از شاه تهماسب در هراس بود و نیز او را وارث ملک می‌دانست، اول به عزت و آبروی او ملاقات نمود و او را در خانه‌ی تیمورخان فرود آوردند و بعد از آنکه تیمورخان خاطر جمع گردید، که او را نخواهند کشت، از خریداری و حمایت او بی‌بروا گردید."

جندی بعد اشرف افغان در باغ سعادت آباد اصفهان سید احمد شاه را به حضور طلبید و در آنجا به نامردی او را دستگیر و زندانی ساخت.

تیمورخان به این کار اشرف اعتراض کرد، اشرف در جواب گفت چون بسیاری از امرا و سران افغان از سید احمد شاه دعوی خون دارند که کسانی‌شان به دست سید احمد شاه به قتل رسیده‌اند، لازم است که سید ظاهراً " بخاطر ارضای احساسات آنها محترمانه بازداشت باشد و پس از اینکه احساسات آنها فروکش کرد آزاد خواهد گردید."

اما اشرف سه شب بعد سید احمد شاه و برادرش و بیست تن از یارانش را در کنار زاینده رود گردن زد و این فروغ خاندان صفوی را نیز خاموش نمود.

صبح روز بعد این خبر به گوش تیمورخان رسید، با تاثر و اندوه بسیار حنازهی کشته‌شدگان رایبه خاک سپرد و کینه‌ی اشرف افغان را در دل گرفت، که انتقام گیرد، لکن جندی بعد صلاح در ترک اصفهان یافت و با سواران خود: " از پیش افغان فرار نموده به روسیه ملحق گردید" و به کردستان ترکیه رفت. سال بعد نیز شاه تهماسب و نادر از مشهد به قصد سرکوب اشرف افغان بسوی اصفهان حرکت کرده، بساط اشرف را درهم نوردیدند.

گردمائی خراسان در پیرون راندن ترکان عثمانی از ایران

نادر پس از پیروزی سر پل فسا به امور فارس تمشیت بخشید و به اصفهان بازگشت ، خبر پیروزی های بی دربی نادر دولت عثمانی را بوحشت انداخت که هشتاد هزار سوار جرار خنجر گذار روم را به فرماندهی عثمان پاشا برای سرکوبی نادر به ایران گسیل داشت . نادر پس از انجام مراسم عروسی با عمه شاه در اوائل سال ۱۱۴۳ به مقابله سپاه روم شتافت . دوسپاه در نزدیکی همدان در برابر یکدیگر صف قتال آراستند ، نادر "میمنه و میسره را به وجود ذیجود اعتمادالدوله العلیه العالیه طهماسب خان جلایر و رضا قلی بیگ کپنگلو چشمگزک و حاجی سیف الدین بیات و بسیاری از دلبران کاردان و سرداران و بزرگان میمنت نشان متانت داده . . . خود در میانه قلب چون خورشید خاوری در افق جرخ نیلوفری قرار و آرام گرفت . . ." ۱

در این جنگ ۳۲ هزار نفر از ترکان عثمانی کشته و بقیه بسوی کرمانشاه و سنندج متواری گشتند .

جنگ دیگر نادر با ترکان عثمانی با رومی ها به فرماندهی تمور پاشا بین سنندج و رود قزل اوزن روی داد که سپاه روم بسختی شکست خورده بسوی مراغه عقب نشینی کرد تمور پاشا دوباره از گنجعلی پاشا حاکم تبریز کمک گرفته به جلوگیری نادر شتافت . نادر "نجف سلطان قراچورلو را با موازی یکصد نفر از غازیان شیر شکار (کرد) بعنوان قراولی (جلوگیری) آن جماعت اشرار نمود . . ."

قراولی سپاه روم بعهدده حسن پاشای شامی بود . بین قراولان دو سپاه در محل میان دوآب تلافی روی داد . شکست سختی به قراولان روم وارد شد ، عده های کشته و عده های اسیر گردیدند . از کردان قراچورلو نیز دو نفر به اسارت رومیها درآمدند .

روز دیگر دوسپاه ایران و روم برای ریختن خون یکدیگر در برابر هم صف کشیدند . نادر به تنظیم صفوف سپاه خویش پرداخت و "میمنه را به وجود رضا قلی خان کرد (زعفرانلو) و علیقلی بیگ سرورلو (افشار) متانت بخشیده و در میسره تهماسب خان جلایر و شاهقلی بیگ مروی و حاجی سیف الدین خان بیات و فوجی دیگر از امرای نامدار مقرر فرمود . . ."

اسماعیل خان عرب خزیمه و میرابوطالب خان لالوی مأمور توپخانه شدند. خود نادر نیز درستی بر بالای بلندی قرار گرفت تا هر طرف سپاه دچار ضعف گردد به باری آنجا شتابد. جنگ بسیار سخت و هولناکی روی داد توپخانه‌های دو سپاه مرد و مرکب را به خاکستر مبدل می‌کردند هوا بسبب ایجاد گرد و خاک و دود توپخانه‌ها تیره گشته بود. رومیان در این جنگ شش هزار عراده توپ وارد عمل کردند سرانجام سپاهیان خراسان آنچنان تهور و رشادت بکار بردند که رومیان را بای ثبات نمانده با تحمل تلفات سنگینی متواری شدند. از آنطرف دوباره گنجعلی پاشا حاکم تبریز و مصطفی پاشا با چهل هزار سپاهیان ترک به جلوگیری نادر شتافته در منطقه حرغان در دره قرغه بین قراولان دو سپاه برخورد خونینی روی داد. سه هزار قراول رومی به سرکردگی مصطفی پاشا و یک هزار نفر قراولان کرد و مروی به فرماندهی نجف سلطان کرد قراورلو و محمد بیگ مروی بجان هم افتادند.

رومیان با شجاعت زاید الوصفی می‌جنگیدند تا آنجا که چند تن از سپاهیان ایران روبه فرار نهاده برای دادن خبر خود راه اردوی نادر رساندند. نادر فوراً به قتل آنان فرمان داده بادوازده هزار کس بیاری نجف سلطان شتافت با اینکه بسیاری از سواران کرمانج و مروی در این جنگ کشته شدند لکن نجف سلطان و محمد بیگ رستم‌نامه بایداری نموده شهادت را بر زندگی ندگین و گریز از میدان جنگ ترجیح داده قلب سپاه دشمن را از هم می‌دریدند.

بقول محمد کاظم: "آن دو سرکرده رستم‌وش چون شعله آتش آغاز زیانه کشیدن نموده مجدداً به گروه رومیه حمله کردند که آن طایفه اشارتاً حملات غلامان حیدر کرار را نیاورده روی به دیار فرار نهاده به سمت دو حرغان واردوی مصطفی پاشا رفتند و گنجعلی پاشا را محمد بیگ مروی به زخم نیزه بقتل رسانید" نادر هنگامی رسید که نجف سلطان قراورلو و محمد بیگ مروی با رشادت بیمانندی سپاه روم را از خاکنده متواری ساخته بودند. در حالیکه سر و پیکر آن دو سردار رشید نیز غرق در خون و جراحت بود. نادر سرداران کرد و مروی و سواران آنها را مورد تقدیر و توفیق قرار داد و برای معالجه زخم آنها چند روزی در آن مکان توقف نمود.^۱

در جنگ دیگر نادر و سپاه عثمانی پیش پاشا سر لشکر روم بدست نادر کشته شد و سپاه روم شکست خورده بسوی مراغه متواری گشته به مصطفی پاشا و تمور پاشا پیوستند. آن دو پاشای روم از هول جان زن و فرزند و سپاهیان خود را برداشته از راه گوه سرخاب بسوی نخجوان و ایروان فرار کردند. نادر نیز پس از بازگشت از تعقیب آنان وارد تبریز شده مورد استقبال قرار گرفت و شهر تبریز بار دیگر به تصرف سپاه ایران درآمد.

کردان خراسان و فتح هرات

گفته شد که در اوائل سال ۱۱۴۲ نادر از مشهد بقصد تسخیر اصفهان حرکت کرد و برادرش ابراهیم خان و فرزندش رضاقلی میرزا را در حکومت خراسان گذاشت . پس از شکست اشرف افغان و کشته شدن وی افغانان ذوالفقار خان (برادر احمد شاه بعدی) را به فرماندهی خود برداشته بقصد تسخیر مشهد نواحی شرقی ایران را مورد تاخت و تاز قرار داده ابراهیم خان را در شهر مشهد به محاصره انداختند . در خارج شهر نیز روستاها و مردم بی پناه را مورد تجاوز و قتل و غارت قرار دادند .

در تاریخ سیزدهم شهر محرم سنه (۱۱۴۳) عالیجاه ابراهیم خان باموازی ده هزار کس سواره و پیاده به عزم محاربه افغان بیرون آمده هرچند میرزا محمد تقی متولی و کلانتر واعزه واعیان ارض اقدسی عرض نمودند که امروز روز نحسی است (!!) و هرچند مبالغه نمودند فایده پذیر نشده با افواج قاهره در حرکت و از سمت دروب خیابان بالا در محله خارج شهر مشهور به خرابه امین و زرگران در صحرای علمدشت (حدود بیمارستان گنونی و خیابان کوهسنگی گنونی) در صف آرائی سپاه صف قتال وجدال بیاراست . . .

سپاهیان ابراهیم خان که از مردم بغابری (از اعقاب مغول) و قرائی و نیشابوری بودند تاب مقاومت افغان را نیاورده رو به فرار نهادند و ابراهیم خان با هزار بدبختی خود را به شهر رسانید . در حدود سه چهار هزار کس از سپاه ابراهیم خان کشته شدند و تمام توپخانه و قورخانه و تشکیلات ایران بتصرف افغانه درآمد .

رضا قلی میرزا وسیله پیکی شکست افتضاح آمیز ابراهیم خان را به نادر گزارش نمود . نادر با عجله هرچه تعامرت از آذربایجان به خراسان بازگشت و از نیشابور به برادرش ابراهیم خان پیغام داد چنانچه تا رسیدنم به مشهد ، در شهر بمانی گردنت را خواهم زد . ابراهیم خان بناچار بسوی درگز فرار کرد ، پس از اینکه نادر وارد مشهد شد آنانکه در جنگ با افغانان از خود سستی نشان داده بودند ، مجازات نمود و سپس برای تادیب ترکمانان تکه و سارو ویموت که در حدود تزن و سرخس شرارت می نمودند عزیمت نمود و پس از سرکوبی آنها به سوی ایبورد و درگز رفت . در درگز ابراهیم خان به استقبال برادر آمد و نادر او را با چند تازبانه تشبیه نمود .

در درگز نادر شب را میهمان برادر بود . نوروزیگ کرد با جوانلو که از معتمدان نادر و

و پاسان مخصوص نادر بود و به قول محمد کاظم ، همواره در سفر و حضر نادر بهنگام خواب سر بر زانوی نوروزبگ می گذاشت تا مبادا دشمن گزندی به او برساند و همین نوروزبگ اینقدر برای پاسانی از وجود نادر بیخوابی کشیده بود که در سفر قندهار بینایی چشمانش را از دست داد . از قول نوروزبگ گفته اند که : چون در درگذر مردم به خواب رفتند ، نادر از رختخواب خود بیرون آمد و به خوابگاه برادر رفت و دست در گردن وی نموده و صورتش را بوسید و گفت :

" ای جان برادر غفلت بزرگ از تو به وقوع آمده ، و از قضای فلک نیلگون قام است . اما خوانین خراسان امروز هریک ایل و عشیره و قبایل می باشند . یکی را فرزند یکی را پدر یکی را برادر به قتل آمده ، هرگاه با تو در مقام بازخواست و نزاع در نیایم ، هریک از سرکردگان که نقصیری نمایند ، از ایشان بازخواست نمیتوان نمود . آنقدر نصیحت بدان نمود که برادر خود را بالمره خوشحال و خرسند اقبال نمود ، و (آنگاه نادر) از نزد برادر به مکان خود آمد " .
نادر پیش از حرکت بسوی خراسان در این سال : " بقدر دوازده هزار خانوار جماعت افشار و جهل و پنج هزار خانوار از جماعت ترکان و بختیاری و اکراد و الوار و غیره روانه خراسان گردانید که در توابعات ارض اقدس و جام و ابیورد و (. . .) یکی دو کلمه خوانده نشد ، ظاهراً " ، درون و خبوشان می باشد) سگنی دادند " (محمد کاظم ج ۱ ص ۲۵۲)

ذوالفقارخان با شنیدن خبر ورود نادر به خراسان بسوی هرات عقب نشینی کرد و نادر پس از ورود به مشهد در اواخر ربیع الثانی ۱۱۴۳ فرمان داد قشون استرآباد و اکراد خبوشان راه هرات را پیش گیرند .^۲

از آنطرف نیز ذوالفقارخان حاکم هرات با شصت هزار سپاهی درکنار رودخانه معروف " به جوی نقره " فرود آمده رودخانه را که تنها منبع آب منطقه بود بتصرف خویش درآورد . نادر هنگامی برای تصرف رودخانه آمد که دیگر دیر شده بود .

روز دیگر به فرمان نادر محمدخان کرد قراچورلو و محمد سلطان و نجف سلطان قراچورلو و رضا قلی بیگ کرد زعفرانلو با سواران دشمن شکار خود به قلب سپاه افغان تاخته تا غروب آفتاب به جنگ مغلوبه ادامه دادند . سه روز بهمین وضع گذشت ، باد و توفان شدیدی که خاک و ریگ بیابان را از روبرو به سر و روی سپاه ایران میپاشید امتیاز بزرگی برای سپاه افغان

۱- عالم آرای نادری . محمد کاظم . تصحیح دکتر ریاحی - چاپ تهران - ج ۱ ص ۱۶۱ .

بسیاری از این مهاجرین پس از قتل نادر به اوطان خویش بازگشتند که کریم خان زند فرمانده لرها از آن جمله بود ، عده مختصری نیز در خراسان باقی ماندند ، که از جمله کردهای بیرک و باش محله و برخی از فرخانیهها می باشند .

بود. عدم دسترسی سپاه نادر به آب نیز بیش از هر چیز جنگجویان و اسبان و دیگر احشام اردو را به مرز هلاکت رسانده بود.

شب را نجف سلطان کرد قراچورلو طلاهدار سپاه ایران بود که نیمه شب امان الله خان افغان با دو هزار نفر از سواران زبده در پناه توفان خاک و شن به قصد شیخون به نزدیک اردوی نادر رسیده که با هشیاری و شمشیرخارا شکاف کردان قراچورلو روبرو شد. جنگ ناسپیده دم ادامه داشت و سرانجام امان الله خان با دادن تلفات سنگین مجبور به بازگشت شد. نادر که سپاهیان خود را از بی آبی در معرض تلف می دید دستور کردند چاه را صادر نمود که از خوش شانسی خیلی زود چندین چاه به آب رسید و بزرگترین مشکل اردو برطرف شد.

ذوالفقار خان که تصور می کرد از بی آبی رمقی بر سپاهیان نادر نمانده است روز دیگر با تمام سپاه خود یکباره حمله را آغاز نمود.

جنگ بسیار خونین و هولناکی روی داد و سرانجام ذوالفقار خان با دادن بیست هزار نفر تلفات مجبور به فرار شده بسوی هرات متواری گشت و عنایم فراوانی بحنگ نادر افتاد. نادر در تعقیب ذوالفقار خان بسوی هرات رفت، از آنطرف نیز سیدال افغان با دوازده هزار نفر و علیمردان خان حاکم فراه با هشت هزار نفر به یاری ذوالفقار خان آمدند. ذوالفقار خان که امید بیشتری یافته بود با سپاه تازه نفس به مقابله نادر شتافت. نادر محمد خان کرد قراچورلو و پهلوان بیگ مروی را با سیصد نفر در پیشاپیش اردو روانه ساخت، محمد خان در بگ فرسخی هرات قراولان سپاه افغان را درهم شکسته عده ای را به اسارت در آورد. محمد خان قراچورلو اسیران را در نزدیکی بل مالان بحضور نادر آورد. چند روز بعد ذوالفقار خان با شصت هزار افغانی در محل کفترا خان (کبوتر خان) فرود آمد.

نادر با فرارسیدن شب نجف سلطان قراچورلو آن شیربیشه شجاعت را که در طلاهداری و بایرداری بیگانه آفاق بود به امر طلاهداری مامور نمود طلاهدار سپاه افغان نیز سیدال خان بود.

بین طلاهداران دو سپاه در شب قیرگون جنگ شدیدی روی داد سرانجام سیدال خان و امان الله خان تاب مقاومت نیاورده رو به فرار نهادند. نجف سلطان نیز با چهار صد نفر اسیر و سربریده افغان به اردوی نادر بازگشت. اما بحای اینکه مورد تقدیر و سپاس قرار گیرد برعکس مورد سرزنش و توبیخ نادر واقع شد و نادر فریاد کشید که من شما را به: "طلایه و پاس مامور فرموده بودم نه اینکه در نیمه شب مردانگی خود را ظاهر نمائید و اندیشه ننمودید که مبدا سپاه مخالف مگری نموده باشد...".

نادر پس از این توب و تشرها نجف سلطان را از فرماندهی طلایه برکنار نمود. محمدخان قراجورلو را که از جوانان دلیر و سلحشور کرد بود به فرماندهی طلایه مامور ساخت، و این امر چنانکه بعداً خواهیم دید موجب رنجش خاطر نجف سلطان می‌گردد. روز دیگر دو سپاه تا غروب آفتاب به کشتن همدیگر همت گماشتند لکن هیچیک را فتح کلی نصیب نشد. روز دوم سپاه افغان تاب مقاومت در برابر دلاوران کرد و افشار و مروی را نیاورده با دادن تلفات سنگین بداخل شهر هرات گریخته به نگهداری برج و بارو پرداختند.

نادر مدت شش ماه شهر هرات را محاصره نمود، در تمام این مدت جنگهای پراکنده‌ای روی داد. چون کار بر محصورین تنگ شده و عده زیادی از افغانان از گرسنگی هلاک شدند، ذوالفقارخان و سیدالخان با بیست هزار نفر از شهر خارج شده به لشکر نادر حمله نمودند. محمد کاظم می‌گوید: "از آنجا امیر صاحبقران به غازیان اکراد قراجورلو مقرر فرمود که از آب گذشته خود را به اعانت (دیگر) غازیان برسانند."

کردان قراجورلو غیر از "نجف سلطان قراجورلو که در خدمت نواب صاحبقران لازمه مردانگی را در سفر و حضر به تقدیم رسانده بود... همگی از آب گذشته به سپاه افغان حمله نمودند. چون افغانان سوگند "زن طلاق" خورده بودند شدت هرچه تمامتر می‌جنگیدند تا حائیکه سپاه ایران را به این سمت رودخانه بازگرداند نادر که از بلندی این وضع را مشاهده میکرد فرمان عمومی صادر نمود. جنگ مظلومه عظیمی در گرفت و چندتن از سرداران نادر کشته شدند سرانجام افغانان مجبور به گریز شده با دادن هفت هزار کشته و اسیر بداخل شهر پناهنده گردیدند.

نادر پس از پایان این جنگ محمدخان قراجورلو را که در دلاوری همتای رستم زال بود بجای نجف سلطان به فرماندهی کردان قراجورلو برگزید تا از این راه نجف سلطان را بیشتر مورد تحقیر قرار دهد.

محمد کاظم در این مورد می‌گوید: هنگامیکه نادر کردان قراجورلو را مامور به گذشتن از آب و حمله به افغانه نمود نجف سلطان با تامل و بی میلی دستور نادر را اجرا نمود. لکن نجف سلطان بعداً "مورد نوازش و دلجوئی نادر قرار گرفت و همانطور که خواهد آمد خدمات شایسته‌ای بویژه در نواحی مرو و خوارزم انجام داد. در همین مرحله از محاصره هرات بود که افغانه‌ی قلاع او به شاقلان نیز دست به شورش زدند. نادر نجف سلطان قراجورلو و بهلولان بیگ مروی را مامور تسخیر آن قلاع نمود و او با ابراز شجاعت ذاتی نیروی شورشیان را درهم شکسته دژهای آنان را منصرف شده به اردوی نادر بازگشت و چند روز بعد در ۱۷ رمضان ۱۱۴۵ شهر هرات بدست سپاهیان نادر گشوده شد و بر اثر غنایمی که نادر از فتح هرات بدست آورد پس از بازگشت به مشهد مالیات سه ساله خراسان را بمردم بخشید.

در تسخیر شهر هرات جنگ‌هایی در این منطقه روی داد که حدود یکسال طول کشید کردان خراسان جانبازان و فداکاری‌های شایسته‌ای از خود بروز دادند و علاوه بر خدمات نظامی قسمت مهم احتیاجات ارتش در جنگها را نیز فراهم می‌ساختند. شتران کوه بیکر، خواروبار و مایحتاج اردوی بزرگ را از قوچان و شیروان و بجنورد و اسفراین و جناران به هرات حمل می‌کردند و گله‌های گوسفند برای تامین گوشت ارتش ایران از نواحی قوچان در حرکت بودند. چون محاصره شهر هرات بیش از شش ماه بطول انجامید، نادر را سخت خشمگین و آزرده ساخت. کردان سلحشور خراسان و جوانان رشید ایل بختیاری که پریشانی خاطر نادر را دیدند داوطلب تسخیر شهر شدند و با حمله‌ای متهورانه پیش از انجام مراسم عید نوروز در زیر آتش توپخانه دشمن تا بای دیوار قلعه پیش رفته با گذاشتن نردبان عده‌ای از دیوارها بالا رفتند که با گلوله افغانان از پای درآمدند. در این حمله بسیاری از جوانان کرمانج و بختیاری بدون اینکه توفیقی بدست آورده باشند به شهادت رسیدند و بقیه با خاطرات سرده لکن مصمم به اردو بازگشتند. پس از انجام مراسم نوروز بار دیگر کردها و بختیاری‌ها برای حیران شکست قبل و تسخیر شهر چون برق جهنده در زیر آتش توپخانه دشمن خود را به بای دیوار شهر رسانده چون مور و ملخ وسیله نردبان‌هایی که همراه داشتند از دیوارها بالا رفتند. گرچه تعداد تلفات سنگین بود لکن برج معروف به "چهاربرج" را که کلید فتح هرات بود متصرف شدند. برج‌های دیگری بعد از دیگری تسخیر شد و لحظه‌ای بعد دروازه‌های شهر تسخیرناپذیر هرات به همت و رشادت کردان خراسان و جنگجویان بختیاری به روی سپاه ایران گشوده شد و نگرانی خاطر نادر بر طرف گردیده و شهری که اسکندر مقدونی موفق به تسخیر آن نشد، نادر قدم در درون آن گذاشت و فاتحان دلیر هرات را به تفقادات فراوان بنواخت. بیاس این پیروزی و نذری که نادر برای فتح هرات نموده بود پس از بازگشت دستور داد گلدسته کنونی صحن امام رضا علیه‌السلام را که به گلدسته نادری معروف است بنانهادند و هم سنگ معروف حوض اسماعیل طلا را از شهر هرات به مشهد انتقال داد.

کاربنای گلدسته مزبور و کار گذاشتن سنگ حوض اسماعیل طلا در سال ۱۱۴۵ پایان

پذیرفت.

کردان خراسان در دومین دوره جنگهای نادر و عثمانی

نادر در سال ۱۱۴۵ در خراسان بود که خیرشکست افتضاح امیر شاه تهماسب در غرب کشور و از دست دادن نواحی غربی ایران تاهمدان را دریافت نمود که با انتشار اعلامیه ای مبادهدی شاه تهماسب و دولت عثمانی را بی اعتبار و بی ارزش اعلام کرده فوراً "عازم اصفهان شد و پس از برکناری شاه تهماسب و به تخت نشاندن پسر شیرخوار تهماسب، دو تن از بزرگترین سرداران خود یعنی تهماسبقلی خان جلایر و رضاقلی خان کرد زعفرانلو را با پانزده هزار سواران سلحشور خراسان روانه کرمانشاه نمود که جلو پیشروی سپاهیان عثمانی را بگیرند. درحنگی که در نزدیکی بغداد بین دو سپاه ایران و روم روی داد کردان خراسان بار دیگر شجاعت و رشادت فطری خود را به نمایش گذاشتند.

محمد کاظم می گوید: "سرکردگان و سرخیلان صاحبقران از قبیل بابا خان (جاشلو) و عیسی خان (افغان) و شیدقلی سلطان (کرد تادللو) و رضاقلی خان (کرد) کینگلو برسان جنود مخالف تاخته بایکدیگر برآمیختند . . ."

نادر در این جنگ سپاه عثمانی را درهم شکسته وارد بغداد شده غنایم فراوانی بکنگ آورده آنگاه چند تن از سرداران خود از جمله بابا خان جاشلو و شاهقلی بیگ قاجار مروی و محمد رضا بیگ کرد کینگلو را مأمور تاخت و تاز نواحی آنه (شمال غربی عراق بسمت سوریه) نمود. در این حرکت که مدتی بطول انجامید بر سر تصرف آبادیهای آن منطقه بین بابا خان و محمد رضابیک کرد اختلافی بروز نمود. در بازگشت کردان زعفرانلو قلعه معروف خیبر را نیز که زمانی حضرت علی (ع) فتح نموده بود، تصرف نمودند.

محمد کاظم می گوید: چند روزی که از محاصره قلعه خیبر گذشت: "به یکدفعه غازیان اکراد و مروی سپرهای فراخ دامن جهت حفظ بدن در سرکشیده با شمشیرها بورش بدان قلعه بردند که از درب دیگر کدخدایان (خیبر) با هدیه و نثار بسیار وارد . . ." شدند. سرداران کرد و افشار با غنایم فراوانی که از این تاخت و تازها به جنگ آورده بودند پس از پیمودن دو روز بیابانهای خشک و سوزان در گربلای معلی بحضور نادر رسیدند!

در کربلا با اباخان افشار از محمد رضا بیگ کرد کینگو به نادر شکایت نموده او را به نبرد از امر متهم ساخت نادر فرمان داد محمد رضا بیگ را به خوب بسته آنقدر زدند که بیچاره زیر خوب جان سپرد.

در ماه صفر ۱۱۴۶ که نادر هنوز در کربلا بود حاسوسان خبر آوردند که توپال پاشای عثمانی با سیصد هزار نفر سپاهیان روم و دوازده هزار عراده توپ عازم بغداد و تاخت و تاز ایران است.

نادر بیدرتگ: "سوازی دوازده هزار نفر از نامداران قراچورلو و (دیگر) اکراد و مروی و افشار به سرکردگی محمد خان (کرد) قراچورلو و شاهقلی بیگ قاجار (مرویی) و امام وردی خان افشار و جانعلی خان گوگلان (ترکمن) و غیره روانه نمود که در مقابل عساکر روسیه جرخشی سپاه ظفر دستگاه بوده باشند..."

سردار قراچورلو با سپاهیان خراسان در محل دره مسیب دریافت که روسیان در ساحل



از چپ: سهرابخان، خالطرخان قراچورلو، خسروخان شادلو، تیمسار رحجتگاشانی

نمرالله خان و اصلانخان شادلو در میانه، گوگلان، یعقوب بیگ زعفرانلو.

رود فرات فرود آمده و رودخانه را که تنهامنبع آب منطقه بود بتصرف در آورده اند . در جنگی که بین قراولان دوسپاه به وقوع پیوست چند تن از رومیان به اسارت محمد خان قراچورلو درآمدند که با بازجویی از آنها کیفیت و موقعیت سپاه روم آشکار شد . محمد خان بیدرنگ بیکی نزد نادر فرستاده او را از جریان آگاه ساخت .

نادر با پنجاه هزار سوار به محمد خان پیوست و چون کران تا کران دشت و بیابان را چون مور و ملخ مملو از سپاهیان روم دید از شگفتی مبهوت ماند . چند روز جنگهای خونینی بین دوسپاه ایران و روم بوقوع پیوست گرمای شدید هوا و عدم دسترسی ایرانیان به آب فرات و تشنگی مرد افکن سپاهیان نادر را روز بروز افسرده تر میساخت تا آنجا که بسیاری از تشنگی هلاک شدند . بار دیگر تاریخ شاهد عشوهرگری های رودخانه فرات بود که مردان شیرافکن را از تشنگی در مقابل خود بر خاک و خون می کشید .

علیرغم تمام تلاشهای نادر و سواران کرد و افشار و قاجار در سومین روز جنگ سپاه ایران شکست خورده نادر بسوی کرمانشاه و همدان متواری و سپاهانش در دشت و بیابان متفرق شدند .

نادر در نواحی کرمانشاه و همدان جلو فراریان را گرفته دوباره آنها را سرجمع نمود تا جائیکه سی و پنج هزار نفر گرد آورد . بکن از سرکردگان کرد زعفرانلو معروف به " ترخان کرد " که از اجرای فرمان نادر سرپیچی نموده بود با سواران " خود که بقدر ده هزار نفر می شدند در آن منزل نزول کرد ، نواب صاحبقران آن را طلبیده مورد بازخواست نموده به قتلش فرمان داده در همانجا در حضور اقدس به سیاست رسیده چند نفر دیگر از مین باشیان را گوش و بینی نموده ، بنحوی خوف و رعب بر آن جماعت مستولی شد که هر یک سوراخ موشی را به جهت مخفی شدن به هزار تومان خرید و فروش مینمودند . . .^۱

نادر با جمع آوری فراریان و کمک گرفتن از داخل کشور حدود پنجاه هزار نفر سواره و پیاده فراهم نموده چون خبر پیشروی فولاد پاشا به کرمانشاه را شنید به جلوگیری شتافته در ناحیه زهاب سپاه روم را درهم شکسته شش هزار نفر را قتل و اسیر نموده در کنار رود طوق جای از سر رومیان دو گله مناره بر پا نموده تلافی شکست ساحل فرات را جبران کرد . فولاد پاشا که از برابر نادر بسوی کرکوک گریخته بود در آنجا توپال پاشا نیز با بیست هزار رومی به او پیوست . نادر به سروقت آنان شتافته کردان قراچورلو را مأمور تسخیر قلعه مستحکم کرکوک نمود .

"... در آن روز موازی یکهزار نفر از غازیان قراجورلو و مروی با آن بیست هزار نفر کارزاری نمودند که بهرام خون آشام در فلک نیلگون فام زبان تحسین و آفرین گشوده مرحبا مرحبا می گفت و صاحبقران زمان نیز از بالای پشته مرتفعی به آن دوسپاه ملاحظه مینمود."

نادر که از رشادت و تهورگردان قراجورلو در مقابل رومیان به وجد آمده بود پیغام داد که باید شما یکهزار نفر، بیست هزار نفر رومی را از پیش رو بردارید. پیام نادر نیروی تازه‌ای در گردان قراجورلو بوجود آورده چون سرخروشان بر رومیان حمله نموده آنچنانکه سپاه روم را پای ثبات نمانده با دادن تلفات سنگینی به داخل کرکوک متواری گشته به محافظت بروج و بارو پرداختند. گردان سلحشور قراجورلو نیز با فتح و فیروزی با عنایم فراوان و بیش از یکهزار نفر اسیر رومی به اردوی ایران بازگشته مورد نوازش نادر قرار گرفتند.

کرکوک مدتی در محاصره سپاه ایران بود سرانجام با نقاضای رومیان صلحی موقتی برقرار شد و نادر بسبب نبودن آذوقه و سردی زمستان به کرمانشاه بازگشت. در این هنگام خبر آوردند که رومیان شهر تبریز را محاصره نموده‌اند از سوی دیگر خبر رسید که سپاهیان روم به فرماندهی تمور پاشا و توپال پاشا و ممش پاشا از سلیمانیه قصد حمله به ایران نموده‌اند. نادر با چهارده هزار نفر از سواران زبده‌ی کرد و افشار به جلوگیری شناخته در جنگی که در جمادی الثانی ۱۱۴۶ در محل سرداش واقع در دهنه آق دریند روی داد. "حسب فرمان دارای زمان غازیان قراجورلو پای استقامت در دامن شجاعت پیچیده مأمور قتال شدند. به یکه نفعه حمله نمودند و از آن طرف تمور پاشا با دوازده هزار سوار حرار از رومی و شامی انتخاب نموده به محاربه پیش آمد... جماعت اکراد (قراجورلو) که با تمور پاشا در محادله بودند صف رومی را درهم شکسته داخل آن سنگر گردیدند..."

در این جنگ رومیان در برابر گردان قراجورلو تاب مقاومت نیاورده رو به فرار نهادند که سپاه خراسان به تعقیب آنها پرداخته و پنجاه، شصت نفر محافظی که در اطراف توپال پاشا باقی مانده بودند: "جمعی از نامداران افشار و قراجورلو رسیده آن قدر قلیل را متفرق ساخته... البته باریک گرایلی خود را به توپال پاشا رسانیده شمشیری برگردن وی نواخت که سر بر ماجرایش چون توپ فوتبال بر روی زمین به حست و خیز افتاد."

نادر بخاطر این پیروزی سجده شکر بجا آورد. سپاه ایران در این جنگ که ۱۳ هزار نفر بودند بیش از چهل هزار نفر از رومیان را کشته و اسیر نموده غنائم فراوانی بچنگ آوردند.

نادر از منطقه سرداش و کرمانج (محل سکونت کرمانج ترکیه) بسوی بغداد حرکت نموده پس از تسخیر قلعه حله بغداد را محاصره نمود. در این هنگام خیر شورش محمد خان بلوچ و پیشروی وی بسوی کرمان و فارس را به عرض رساندند. نادر بقدری از این خیر متأثر شد که سابقه نداشت زیرا هنگامی که با سربازان رشید ایران شب و روز برای کسب افتخارات ملی با دشمن متجاوز بیگار مینمود بکنفر ایرانی نیز از موقعیت سوء استفاده کرده در داخل کشور اسباب سقوط نادر و بازگشت وی از جنگ با دشمن را فراهم میساخت.

بیدرنگ فرمان غلاظ و شداد نادر به: "تھما سبغلی خان جلا بر صادر شد که با قشون

عراق (عجم) و لورستان و کوه گیلویه به شاهقلی سلطان مروی حاکم کاذران (کازرون) و جعفر سلطان (کرد) زعفرانلو حاکم شوشتر و علی مردان خان فیلی ملحق شده با آن (بلوچ) محاربه نماید..."

نادر پس از تسخیر بغداد به زیارت مشاهد قنبر که کر بلا و نجف مشرف شد و در بازگشت به بغداد خیر پیشرفت محمد خان بلوچ و تسلط بر شیراز را استماع نموده لاجرم در ۲۲ رجب ۱۱۴۶ بسوی شیراز حرکت کرد. نادر ابتدا بسوی حویزه رفته و مردم آنجا را که طرفداران جدی محمد خان بلوچ بودند سرکوب نموده بعدت سه شبانه روز زنان و دختران و کودکانشان را به سپاهیان خود بخشید که بقول محمد کاظم بی سرتی و بی ناموسی را از حد گذراندند. نادر پس از سرکوبی شورشیان حویزه، حاجی خان کرد حمزگان لورا که از سرداران رشید کرمانج بود به حکومت آنجا گماشته خود عازم شوشتر شد و همین بلا و بلکه بدتر از آن را هم بر مردم شوشتر وارد آورده، حکومت آنجا را نیز دوباره به جعفر سلطان کرد زعفرانلو سپرده، عازم بهبهان شد و بحیی خان بلوچ را شکست داده عزم دربند فیلیان نموده در آنجا با محمد خان بلوچ که عامل تمام این بدبختیهای مردم جنوب شده بود مواجه شده قوای او را سختی درهم شکسته امرای بلوچ را نیز گردن زده از آنجا به شیراز بازگشت.

محمد کاظم میگوید: "نادر حکومت کازرون را مجدداً به شاهقلی سلطان مروی واگذار نموده به او دستور داد که بانصد دختر باکره را باجهاز به کامل از مردم آنجا گرفته پس سپاهیان خود قسمت کند و چنانچه تعداد دختران کم آمد از پسران نوری استفاده کند.

فراخی در آن مرزو کشور مخـواہ	که دلبنگ بینی رعیت ز شاه
رعیت نشاید زیبـداد گشت	که مرمـلکـت را پناهند و پشت
بر آن باش تا هر چه نیست کنی	نظر در صلاح رعیت کنی

(سعدی)

الملك یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم

(قرآن مجید)

چندی بعد نادر از شیراز عازم اصفهان شد و از سوی مردم مورد استقبال قرار گرفته مالیات سه ساله را به مردم اصفهان بخشید و " سرخیلان طایفه افشار و قاجار و اکراد را که در درگاه معنی بودند با سایر قشونهای خراسان و عراق به مناصب اعلی سرافراز نمود.^۱ نادر در اصفهان بود که خبر شورش مردم داغستان و قفقاز را استماع نموده چون اجل ناگهان به آنسو شتافت. در اوائل سال ۱۱۴۷ نادر از شماخی عازم گنجه شد و در آنجا بود که خبر شورش مردم فیروزکوه هرات را استماع نموده فوراً " تهماسب خان جلایر و احمد سلطان و شاهقلی سلطان مروی را به سرکوبی آنها اعزام داشت و خود عازم گنجه شد.

۱ - محمد کاظم - ج ۱ ص ۵۴۰

۲ - به گفته مورخین مردم فیروزکوه از کردانی هستند که تیمور لنگ آنها را برای جلوگیری از تهاجمات مهاجمان شمالی در سال ۷۹۱ قمری از فیروزکوه به خراسان کوچانید و از آن رو به فیروزکوهی معروف شدند. کردان فیروزکوهی بسیار دلیر و سلحشورند. در اواخر قرن سیزدهم هجری که روسها با تسلط بر نواحی مرو و بخارا و شمال خراسان و به مستعمره هندوستان نزدیکتر می شدند دولت انگلیس برای حفظ منافع و مستعمره خود ژنرال پترلامسدون (PETER LUMSDON) با پانصد سرباز مامور مرزهای افغانستان ساخت که آنها در محرم ۱۳۲۰ از طریق سرخس به مرز رفتند. حضور ژنرال انگلیس سرداران فاتح روس یعنی کلنل علیخانوف و ژنرال کوماروف را بشدت بیمناک ساخت. زیرا ژنرال انگلیسی در میان چراگاههای سه ایل بزرگ جمشیدی و هزاره و فیروزکوهی اردو زده بود که روسها می ترسیدند انگلیسی ها آنها را بر علیه روسها بشورانند. مؤلف جغرافیای تاریخی خراسان در صفحه ۱۲۶ می نویسد: "خطر شورش ایل فیروزکوهی که به عقیده پاره ای از جهانگردان مطلع، دلیرترین جنگاوران شمال شرقی ایران شمرده می شدند در محدوده ای قشلاق و بیلاق می کردند که از شمال به تیربند ترکستان (روس) و از جنوب به هریرود و سفیدکوه معتد می شد. در آغاز سده چهاردهم هجری قمری فیروزکوهیها بالغ بر ده هزار خانوار بودند که دوهزاروپانصد خانوار از ایشان در کنار هریرود و دست کم دوهزار خانوار دیگرشان در بالای مرغاب متمرکز بودند. پیشینه تاریخی این ایل بر ما معلوم نیست. همین قدر می دانیم که زادگاه اصلی نیاکانشان کوههای کردستان بود و بعداً در خلال دگرگونیهای بیابانی، پدرانشان ناحیه فیروزکوه (مازندران) را میهن دوم خود ساختند. در سال ۷۹۱ ه.س از انقلاب خراسان به احتمال کلی، تیمور کردان فیروزکوهی را به صفحات شمالی خراسان کوچانید تا از این دلیران بی باک سدی در برابر مهاجمان شمالی ایجاد کنند. از عهد تیمور تا اواسط دوران پادشاهی نادر فیروزکوهیها در شمال خراسان می زیستند نادر مصلحت در آن دید که (برای جلوگیری از نفوذ روسها به گیلان و مازندران) مجدداً افراد

نادر بیش از هشت ماه در پای دیوارهای قلعه مستحکم گنجه متوقف ماند و با تمام سلاحهای قلعه کوب و توپهای سنگین و آب انداختن به قلعه و هر نبرنگی که بکار برد در مقابل دفاع دلیرانه مردم گنجه توفیقی بدست نیاورد و از رشادت مردم آن دیار انگشت حیرت بردندان گزیده برآنان آفرین خواند. کار بجائی کشید که نادر برای برانگیختن احساسات سرداران و سپاهیان خود سیصد نفر از نویسندگان و میرزاهای اردو را به فرماندهی میرزا مهدی خان استرآبادی مأمور تسخیر قلعه نمود. سرداران که چنین دیدند و کشته شدن آن بینوایان را حتمی میدانستند بزرگان سپاه از جمله باباخان حاشلو و شید قلی بیگ کرد شادلو و جعفر سلطان کرد زعفرانلو و اسماعیل خان عرب خزیمه و حاجی سیف الدین بیات را به نمایندگی بحضور نادر فرستاده برای گشودن در مستحکم گنجه سه روز مهلت خواستند و بدین ترتیب میرزاها را از خطر مرگ نجات دادند. سرداران سپاه دست به کندن تپها و سبدها زدند و تازیر برجهای قلعه پیش رفته چند برج را منفجر ساخته قوچ علی پاشا را نیز به قتل رساندند، لیکن توفیق قطعی بدست نیاوردند.

در این هنگام خبر رسید که عبدالله پاشا با سیصد هزار سوار رومی برای کمک به مردم گنجه به حدود قارص رسیده است. نادر باباخان حاشلو با دوازده هزار نفر را به محاصره گنجه گذاشت و خود عازم ایروان گردید.

حاکم ایروان نیز در پایداری و حفظ برج و باروی شهر نهایت کوشش بکار برد نادر که فرصت ماندن در ایروان را نداشت ناچار حاجی سیف الدین بیات را در محاصره آنجا گذاشته خود با سرداران معروفش از جمله جعفر خان کرد چنارانی و شید قلی بیگ شادلو و نجف سلطان قراچوللو و بیست هزار سوار زبده کرد و افشار عازم قارص گردید. سپاهیان روم که سیصد هزار نفر و بانزده برابر سپاه ایران بودند با سپاه نادر درهم آمیختند. چند جنگ سخت و وحشتناک بین دو سپاه در گرفت و بسیاری کشته شدند. نادر که موقعیت را برای ادامه جنگ مناسب نمی دید بسوی ایروان عقب نشینی کرده در کنار رود قزل آلاچائی فرود آمد.

عبدالله پاشا نیز با سپاه خود در تعقیب نادر از قارص به ایروان آمده در مقابل نادر فرود آمد.

نادر که در آویختن به آن سپاه چون مور و ملخ را در آن منطقه مصلحت نمی دید از آنجا حرکت کرده در قرانپه فرود آمد و آن شب سرداران سپاه را بحضور طلبیده آخرین حرفها و

اهل راه فیروزکوه برگرداند، اما کردان فیروزکوهی که بیش از سه قرن ونیم در حدود ماورالنهر زیسته و به آب و هوای سردتری خو گرفته بودند، فیروزکوه را جای تنگ و نامناسبی دیدند و ضمن هرج و مرجهای که بدنبال مرگ نادر روی داد دوباره فیروزکوه را ترک گفته به میهن جدیدشان (در افغانستان کنونی) بازگشتند. جغرافیای تاریخی خراسان - ابوالقاسم طاهری

سفارش‌های خود را با آنها در میان گذاشته به تشجیع و دل‌داری آنها پرداخته بادآور شد که چنانچه در این جنگ کوچکترین ضعیفی از خود نشان دهند نه تنها خود آنها بلکه ایران هم زیر چکمه سپاهیان عثمانی از بین خواهد رفت پس چه بهتر که با شرافت در میدان جنگ شربت شهادت نوشند و ننگ زندگی چند روزه را بر خود روا ندارند. سرداران نادر اطمینان دادند که از این جنگ زنده باز نخواهند گشت مگر اینکه سپاه روم را از پیش رو بردارند.

روز دیگر جنگ شدیدی بین فراولان دو سپاه در گرفت و در روز دوم نادر بر مرکب‌رخش بیکر سوار شده با "معظم امراء" و خوانین از قبیل امام وردی خان و علی قلی بیگ افشار و محمد حسین خان قاجار و غنی خان افغان و شید قلی بیگ کرد (شادلو) و نجف سلطان کرد قراچورلو و اسماعیل خان خزیمه و... "دیگر سرداران به قلب سپاه‌بیکران روم زد" نامداران قراچورلو خود را به علمدار سپاه کینه‌خواه رسانیده به ضرب شمشیر الماس قام‌عدو و انتقام‌علم‌های اسکندری (منظور اسکندر رومی است که سلطنت هخامنشیان را منقرض و ایران را پایمال نمود که در اینجا کردان قراچورلو به انتقام آن روز علم‌های روم) را نگون‌سار ساخته از چهار جانب شکست بر جنود مخالف راه‌یافته عبدالله پاشا خود را غریق چهار موجه فنا دیده و معیذا که نکن جری آقاسی و عثمان پاشا و بوداق پاشا و فرهاد پاشای دمشقی (از کردان سوریه) و نوذر پاشای حلبی و جلسی پاشای علی‌بکی و حیدر پاشای ارزن‌الرومی و مولا موبردی پاشا شامی و سنان پاشا دیار بکر و جمع کثیر و فوج عظیم از عظام و بزرگان سپاه رومیه گرفتار دست غازیان ظفر شعار گردیدند و عبدالله پاشا در غایت حیرت و بی‌سرانجامی با چند نفر از غلامان خود راه فرار پیش گرفته سرعت روانه گردید که شاید از آن مهلکه جان به ساحل نجات رساند که در این اثنا نامداران قراچورلوی خراسانی چون شیردمان و اجل‌ناگهان از عقب آن معدودی که با پاشا مرافقت می‌کردند رسیده در قتل و غارت آن جماعت ادبار بی‌شده اشتغال ورزید... که در این اثنا آقاسی بیگ ملقب به رستم قراچورلو که از جمله نره شیران روزگار و دلاوران عرصه کارزار بود متعاقب آن فرومایگان رسیده و وابستگان پاشای مذکور، دور آن را چون نگین انگشتر در میان گرفته و هر دم می‌گفتند که: گوزله که پاشا قالسمون (بنگر که پاشا باز نماند) و هزیمت می‌کردند. چون آن نامدار غضنفر شعار چنان ملاحظه نمود با خود اندیشید که در هر سری اجل مقدر گردیده که در محل موعده بی‌زیاد و کم میرسد و هرگاه اجل موعود رسیده باشد در این برهه بیابان مقتول خواهم گردید والا همین سوار مرصع پوش را گرفته به درگاه صاحب‌قرانی... خواهم شد و بعد از آن دست بر نیزه آسمان رسای افعی کردار نموده حمله به طایفه رومیه نموده که غلامان فردگی دست بر آلات حرب خود نموده به انداختن تیرتفنگ مشغول شدند... عبدالله پاشا بر قفای خود نگرست اجل‌ناگهان را دید که با نیزه جانستان چون آتش سوزان رسید و پاشای مذکور هر چند تازبانه بر مرکب نواخت از برگشتگیهای بخت وارون... و دامنگیری اجل‌ناگهان مرکب بدان تندی و جالاکگی از رفتار ماند و قدم از قدم بر نمیداشت که آن دلاور قهرمان

صفت . . . رسیده با وجود آنکه سواره بسیار اطراف و جوانب آن را احاطه نموده بودند سر نیزه حواله آن نموده از قوت بازو و جلدی و جلاکی مرکب موازی یک ارش سر نیزه از پشت آن درآمده بر خاک مذلت غلطید .

. و آن دلاور (کرد قراچورلو) سر آن را جدا ساخته با لباس و چهارقب پادشاهی و براق و اسلحه آن بسمت رایت خورشید علامات صاحبقرانی روانه گردید . و در آن روز غازیان قزلباش (ایرانیان) شکست فاحش به آن طایفه نکبت معاش داده تا دروازه ایروان قلنگاهی ساختند که شرح آن گنجایش تقریر ندارد و عساکر روم در آن مرز و بوم ده هزار و بیست هزار در دره و حبال پناه برده ، غازیان ظفر نشان آن گروه را امان نداده به قتل می آوردند از آنجانب آقاسی نام مذکور (رستم بیگ قراچورلو) سر را آورده در پایه علم نصرت قوام صاحبقرانی افکند نواب صاحبقران را کمال سرور و بهجت روی نموده شکر گزاری به تقدیم رسانید و مقرر فرمود که جمعی با اتفاق آقاسی بیگ رفته نعش آنرا حاضر نمودند و جسد عبدالله پاشا را کفن نموده و در تابوت شمشادی نهاده بامرا^۱ رومیه که در محاربه دستگیر شده بودند روانه درگاه قیصر (روم) نمود . لمؤلفه :

چنین است آئین دیر خراب گهی زهر آرد گهی شهید ناب

با اینکه سپاه خراسان در این جنگ فقط پانزده هزار نفر بودند بیش از پنجاه هزار نفر رومی را به قتل رسانیده و عده زیادی را به اسارت گرفتند و این فتح در روز ۲۸ محرم ۱۱۴۸ در محل قراتبه جخور روی داد و نادر بخاطر این پیروزی قراتبه را مراد تپه نامید .

غنایم و اسباب و آلات حرب و اسب و احشام و جادر و ظروف طلا و نقره و جینی که از اردوگاه بر تحمل سپاه سیصد هزار نفری روم جا مانده بود حد و حصری نداشت آنچنانکه سپاهیان نادر از جمع آوری آن خودداری نموده در بیابان بحال خود رها کردند . توپخانه امیراتور عثمانی نیز در دست بتصرف نادر درآمد . نادر از سرداران سپاه و یکایک جانبازان کرد و افشار و عرب تشکر و قدردانی نموده آنها را به مناصب بالاتر ارتقا^۲ داد و آنانکه اظهار عجز و شکستگی نموده و از حمله نجفعلی خان فارسی را که سستی از او ملاحظه شده بود بقتل رسانید . نادر پس از پیروزی کامل مراد تپه باریگر عازم قفقاز و داغستان شد و در تابستان ۱۱۴۸

قارص را دوباره محاصره نمود .^۱ جنگهای نادر در قارص و ایروان و گنجه و کاخ و تغلیس و در بند قیطاقی تا زمستان آن سال بطور پراکنده و مداوم ادامه یافت^۲ و گرجستان و تمام نواحی

۱ - نادر از نواحی قفقاز و گرجستان و تغلیس و در بند قیطاقی اسیران فراوانی را به داخل ایران بویژه خراسان انتقال داد که احتمالاً " نام روستای قیطاقی کنونی قوچان از یادگار آن اسیران می باشد .

۲ - نامه عالم آرای نادر - محمد کاظم - ج ۱ ص ۶۲۵

مذکور بتصرف نادر درآمد. نادر با زیباترین دخترگرچی حاکم گرجستان عروسی نموده خستگی و کوفتگیهای جنگهای طاقت فرسای روم را در آغوش آن پری پیکر طناب از یاد برد و با فرارسیدن زمستان و سرمای قفقاز و گرجستان عازم چول منان گردید. نادر پس از استقرار در دشت منان امر به احضار بزرگان و سران ایلات و عشایر ایران نمود که برای تعیین تکلیف پادشاهی در آنجا حضور یابند.

بزرگان ایران از اقصی نقاط کشور تا بهمن آن سال با هدایا و پیشکشها و ارسال خواربار در چول منان به اردوی نادر رسیدند. همانگونه که خواهد آمد، نادر در این انجمن دودمان فرسوده‌ی صفوی را که سالها باعث فترت و فقر و بدبختی ایران و از دست رفتن استقلال کشور شده بودند برانداخت و خود به تخت سلطنت که همانا از بسیاری جهات برازنده‌ی وی بود جلوس نمود بدبختانه همانطور که خواهد آمد نادر بخاطر استبداد رأی شدید و نداشتن وزیر لایق و باکفایت نتوانست به وضع آشفته داخلی مملکت بپردازد و با ایجاد مدارس و راهها و رونق کشاورزی اقدامات مثبتی بعمل آورده همپای پیشرفت و شکوه و قدرت نظامی ایران به وضع اقتصادی و فرهنگی و عدالت اجتماعی نیز توجهی مبذول دارد و بخاطر همین بی‌توجهی‌ها بود که موجبات فتنای مملکت و خویشترن را خصوصا " پس از بازگشت از هندوستان فراهم ساخت.

سام خان سپهسالار خراسان در مراسم تاجگذاری نادرشاه

نادر در سال ۱۱۴۸ قمری پس از، از میان برداشتن دودمان صفوی به آروزی خود که همانا نشستن به تخت شاهنشاهی ایران بود نایل آمد.

نادر در مراسم برتجمل تاجگذاری که با شرکت اجباری بزرگان سراسر ایران و سفرا و نمایندگان دول خارجی در فوریه ۱۷۳۶ برابر با اواخر بهمن ۱۱۱۵ خورشیدی در دشت منان برگزار شد سام خان کرد زعفرانلو بعنوان نماینده خراسان بعد از ابراهیم خان برادر نادر اولین کسی است که برای عرض تبریک بحضور نادر رسید.

ابراهیم گاتوغی گوس خلیفه اعظم ارمنه که از کلیسای اوج میادین برای عرض تبریک بحضور نادر رسیده در این مورد می‌نویسد: " از خراسان سام خان یعنی سردار و سرعسکر (فرمانده سپاه) ... ابراهیم خان برادر حقیقی خود خان بزرگ (نادر) که سالار یعنی

سرعسکر و سپهسالار کل آذربایجان است. " از اولین کسانی هستند که برای عرض تبریک به حضور نادر می‌رسند!

نادر پس از پایان مراسم تاجگذاری ازدشت مغان به قوجان آمد و پس از جندی که مهمان سام خان کرد زعفرانلو حاکم قوجان بود، به محمد حسین خان فرزند سام خان لقب بیگلر بیگی اعطا کرد که متن فرمان در صفحه بعد بنظر می‌رسد.

ناگفته نماند که عده‌ی زیادی از امضا کنندگان عهدنامه‌ی دشت مغان در مورد تصویب سلطنت نادر شاه، از کردها و بویژه از کرمانج خراسان بودند، که با توجه به اینکه قسمت زیادی از این عهدنامه را موربان خورده است^۲، اسامی کردهای زیر در قسمت باقیمانده آن مشاهده می‌شود:

- ۱- ارس (آراز) سلطان قراباشلو ۲- شکر سلطان باخوانلو (بدرزن نادر) ۳- حسن بیگ وکیل قراچورلو ۴- مصطفی بیگ کبوانلو ۵- قوجه خان شیخوانلو (جناران) ۶- علیقلی بیگ وکیل قوشخانه ۷- بهبود خان بروانلو (بروانلو که بره‌انلو و بریکانلو و بریمانلو هم گفته می‌شوند و درجنورد و مشهد و بساکوه زندگی می‌کنند و بیشترشان به گله داری مشغول اند).
- ۸- محمد رضا بیگ زنگنه نماینده‌ی فارس ۹- عبدالباقی خان زنگنه سفیر نادر در عثمانی، اینها هم که مشخص شد، چون نام ایللی را کنارشان بود، برایمان مورد تردید نیست که کرد هستند، البته از بقیه نیز تعدادی کرد بوده‌اند که برایمان ناشناس هستند.

دست‌نویس عهدنامه نادر شاه قاجار

مجموعه اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

۱- یادداشت‌های ابراهام گاتوگی کوس خلیفه اعظم ارمنه- ترجمه سینتا و استیگان هانتاتیان چاپ دوم ص ۳۴-۳۳

متاسفانه در این ترجمه از ارمنی به فارسی اکثر اسامی بگونه دیگری برگردانده شده مثلاً "سام خان به ظاهام خان ترجمه شده است.

۲- نادرنامه - قدوسی. از انتشارات انجمن آثار ملی فروردین ۱۳۳۹ ص ۲۵۴

۳- سردارانی از ایلات و طوایف درگز - میرنیا ص ۳۶

فرمان بیگری محمد حسین خان زعفرانلو از سوی درشاه

متن فرمان نادرشاه که در آن لقب خانی و بیگری که یکی از مهم ترین امتیازات دولتی بود به محمد حسین خان زعفرانلو اعطا شده است. در این زمان در ایران دو نفر عنوان بیگری داشتند. یکی ابراهیم خان برادر نادر و دومی محمد حسین خان زعفرانلو.



اصل این فرمان در دست آقای حسینی از سادات شهر کهنه، قوچان است.

محل مهر و امضا: نادرشاه

آنکه عالیجاه الامیر الامراء العظام محمد حسین خان بیگلربیگی و

حاکم ایل جلیل چمشگزگ و آنگای خبوشان و توابع

" به عوطف از حد فزون خسروانه سرافراز گشته بدانند که چون زبب معالی شاه عمده القباایل محمد جعفریگ مستیانلو را به نیابت آن عالیجاه سرافراز فرمودیم و مبلغ چهل تومان مرمری در وجه امر موجب شفقت گردید تا روزی که آن عالیجاه در قصبه خبوشان توقف دارد مبلغ مذکور کافیست. هرگاه که خواهد بجهت تمشیت امری از قصبه خبوشان حرکت نماید محمد جعفر بیگ را در خبوشان نیابت گذاشته بنا بگذارد که در امر نیابت تا ورود آن عالیجاه به خبوشان سوای موجب روزی ده هزار و پانصد قاز مرمری از مداخل و یا هوائی بجهت اخراجات بومیه خود با نیابت به مصارف رساند و سررشته نگاهدارد نهایت آنچه بجهت از جهات از وجوه هوائی آن عالیجاه خود و نیابت آن عالیجاه بعمل میآوردند تا دینار و حبه آخر به قلم و کیل و مستوفی داده دفتری و ابوا بجمع مداخل نموده به مصارف سرکار و دیوان برسانند. و حسب الواقع موجه شده و دقت لازم کرده مقرر ضابطه و سررشته را نگاهدارند.

مستوفیان عظام و کتاب دفاتر خلود و وکیل و مستوفی و عمال آنگای خبوشان صورت رقم مبارک را بثبت دفاتر و حسب المسطور عمل نموده به قدغن تمام در عهد شناسند تحریراً " فی ۱۴ شهر شوال المکرم سنه ۱۱۴۸ "

سجع مهر: لافتی الاعلی لا سیف الا ذوالفقار " نادر عصرم زلف حق غلام هشت و

چهار " ۱۱۴۴

۱- محمد جعفریگ از بزرگان کرد چناران بود. همانطور که خواهد آمد او نیز به محمد جعفرخان بیگلربیگی ملقب می‌گردد. که از طایفه‌ی مستیانلو است که امروز مستکانلو، و موسکانلو هم می‌گویند استاد رشید یاسمی هم در کتاب تاریخ ریشه نژادی کرد از کردهای مستکانلو نام برده است. مستکانلو این زمان جزو طوایف حمزکانلو نزدیک چناران می‌باشد. در تابستان ۱۳۶۵ از آنجا دیدن کردم و با آقای حاج حبیب مستکانلو صحبت نمودم که در جلد سوم بیان گردیده است.

۲- سیاست برتری جوئی نادر از مضمون سهروی پیدا است که چهار سال پیش از مراسم تاجگذاری خود را نادر عصر دانسته و توجهی به شاه نداشته است.

یکی دیگر از نکات جالب حکم مذکور دقت در امور اقتصادی و جلوگیری از اصراف و تئذیر است که باید تا آخرین دینار سیاهه هزینه‌ها در دفاتر ثبت و ضبط گردد.

حمایه کردان خراسان در فتح هندوستان

نقش کرمانج خراسان بویژه سرداران و سلحشورانی مانند حاجی خان حمزگانلو و شهباز بیگ قراجورلو در فتح هندوستان بر چهره تاریخ نقش بسته که از نظر میگذرد .

نادر روز پنجشنبه هفتم صفر ۱۱۵۱ قندهار را بسوی کابل و هندوستان ترک گفت ؛ در این سفر دو ساله کردان خراسان مبارزات و جانفشانی‌های کم مانندی از خود آشکار ساختند . نیز در همین سفر بود که برخی از کردان خراسان در نواحی غربی هندوستان اسگان یافتند که هنوز هم با حفظ فرهنگ و ملیت خود به زندگی ادامه میدهند .

نادر پس از خروج از کابل و ورود به جلال‌آباد ، فرزندش رضاقلی میرزا با تهماسب‌خان جلایر و وکیل‌الدوله و محمدحسین خان کرد زعفرانلو و اسماعیل خان خزیمه را به حضور طلبید . چون عازم هندوستان بود با برگزاری جشن پرشکوهی رضاقلی میرزا را رسماً به ولیعهدی خویش انتخاب نموده به او سفارش کرد که حکومت ایران را با صلاح و صوابدبد تهماسب‌خان جلایر و محمدحسین خان زعفرانلو در نبودن وی اداره نماید .

در این زمان جاسوسان به آگاهی رساندند که بولپارس خان پادشاه خوارزم با صد هزار مرد جنگی قصد حمله به خراسان را دارد . نادر ، رضاقلی میرزا و تهماسب خان جلایر و محمدحسین خان کرد زعفرانلو را مأمور سرکوبی سپاه خوارزم نمود و خود با لشکری که مورخین بین شصت تا صد هزار نفر نوشته‌اند بسوی پیشاور حرکت کرد و حاجی‌خان کرد حمزگانلو چون اسفندیار تانی در پیشاپیش سپاه به حرکت آمد .

جیمز فریزر میگوید : " پنج هزار سوار (کرد) ابوابجمع حاجی بیگ خان سرتیب کرد است . حالا ما به پیشاور رسیده‌ایم با نواب ناصر خان خواهیم جنگید " ^۱

نادر پس از فتح پیشاور بسوی لاهور حرکت کرده در سه منزلی آن شهر فرود آمد . از آنسو ذکریا خان حاکم لاهور نیز به جلوگیری شتافته در کنار رودخانه لاهور با هشتاد هزار مرد جنگی اردو زد و رودخانه را بتصرف درآورد و ده هزار توپچی و تفنگچی مأمور نمود که چنانچه یکن از سپاهیان نادر قصد عبور از رودخانه نمایند بیدرنگ با خاک یکسانش نمایند .

ذکر با خان چند روزی جلو پیشروی نادر را سد نموده از محمد شاه گورگانی پادشاه کل ممالک هندوستان تقاضای کمک نمود. بفرمان محمد شاه محبت خان راج پوت فرمانروای اکره با چهل هزار نفر سواره مأمور همکاری با حاکم لاهور شد. چون نادر از نزدیک شدن محبت خان آگهی یافت: "حسب الامر جنان نفاذ یافت که حاجی خان کرد حمزگانلو موازی چهارده هزار نفر از ملازمان خراسانی تحت (امر) خود را برداشته و در دفع آن طایفه اشتغال ورزد و نگذارد که ملحق به ذکر با خان گردد. نظر به فرموده حضرت صاحبقران حاجی خان کرد و عساکر مقرر عازم سر راه عساکر راج پوت گردید"

حاجی خان پس از طی هفت میل راه پیشقراولان سپاه راج پوت را مشاهده نمود: "چون حاجی خان مردی بود فهیم و سپاهی و از رویه لشکر کشی و قوف تمام داشت یا سه چهار نفر از نامداران رستم توامان ابلغارکنان دو سه میل راه طی کردند و بر بالای پشته (ریگی) برآمده نظاره سپاه نمودند و استنباط چهل هزار نفر کردند"

سپهسالار کرد که جنگ رود در روی ۱۴ هزار نفر با چهل هزار نفر را مصلحت نمیدانست. بیدرنگ بازگشته سپاهیان خود را در دره‌ای تنگ و عمیق به کمینگاه گذاشته خود با هزار نفر از سواران زبده به جلوگیری سپاه محبت خان شتافت. چون هندیان جوابی علت این کار شدند حاجی خان پاسخ داد که ما از لشکر صاحبقران دورانیم و آمده‌ایم که محبت خان راج کاپوتی را دست بسته به خدمت نادر دوران بریم.

سپهسالار هندی از این سخنان غیرمنتظره برآشفته دستور دستگیری سپاه یک هزار نفری حاجی خان را صادر نمود که بیکباره بیست هزار نفر از جا درآمده به حاجی خان حمله کردند. "و از این جانب حاجی خان با آن یک هزار نفر سر راه آن سپاه را گرفته بقدر یک ساعت بندجوی محاذله نمود که صدای آفرین و احسن از دوست و دشمن ظاهر گردید و هر دم و هر ساعت سپاه مخالف زیادتی کرده و فوج فوج و گروه گروه میرسیدند و حاجی خان نیز جنگکنان بر قفا سرفت تا اینکه وارد دره شد آنگاه از جلو سپاه هند گریخته آنها را بقدر دو میل در عقب خود کشانید که ناگهان سپاهیان کمین کرده حاجی خان از کمینگاه درآمده چون اجل مطلق دست به شمشیر خارا شکاف برده قلب دشمن را درهم دریدند. سپاهیان هند که بیکاره خود را در غرقاب فنا و محصور در میان کمین‌کنندگان و حاجی خان دیدند از هول و هراس خود را از صخره‌های کوه پرتاب میکردند تا مگر راه نجاتی یابند. عده کمی که توانستند نیمه جانی از دام حاجی خان به در برند با عجله تمام رو بفرار نهادند. در این هنگام که محبت خان فرمانروای اکره با جلال و دبدبه خاص به دهنه دره رسیده بود بیکاره با فرار سپاهیان خود مواجه شد که همگی ناسزا گویان از او میگذاشتند. وی از هر کسی می‌پرسید چه خبر است؟ جوابی غیر از فحش نمی‌شنید سرانجام به او گفتند، که پانصد هزار مرد ایرانی از قفای این پشته بیرون آمده احدی رازنده نگذاشتند و اکنون نوبت تو نیز خواهد رسید و "رام رام گویان فرار میکردند"

محبت خان بر بالای بلندی درآمده ملاحظه نمود که سپاهیان حاجی خان " در دشت و بیابان چون شیران غران در آن عرصه میدان با برق شمشیر بران و نیزه جان ستان نمایان و از خون دلبران آن کوه و بیابان به رنگ ارغوانی چون دجله و عمان انتهار روانست . . . "

محبت خان با دیدن این منظره هولناک تاب ایستادن نیاورده بسوی جهان آباد متواری شد . حاجی خان و سپاهیانش چون شیرانی که در رمه گوسفندان افتند به قتل و کشتار و اسارت هندیان پرداخته ، اسب و اسلحه و غنایم و احشام فراوانی به جنگ آورده ، آنگاه امیرخان مین باشی را با عده ای مأمور تعقیب و دستگیری محبت خان نمود . اما چون امیرخان به اردوگاه بی صاحب محبت خان رسید سربازانش بجای تعقیب و دستگیری دشمن به جمع آوری اموال پرداختند . در این گیرودار حاجی خان سررسیده جوای حال شد " به عرض رسانیدند که امیرخان در کسب نمودن اموال اشتغال دارد . او را با سه نفر سرکرده دیگر بحضور طلبیده گفت من شمارا مأمور خدمتی نموده بودم ، چنین ظاهر میشود که اعتباری برسخن من نگذاشته به کسب اموال غنیمت اشتغال داشتهاید . امیرخان بیگ عرض کرد که هر چند که من به پانصد باشیان و یوز باشیان تأکید کردم کسی گوش به حرف من نکرده در جمع آوری مال و غنیمت اشتغال داشتند و در خصوص این مدعا چند نفر از سرکردگان را گواه گذرانید ، اما این اطفای بیبران غضب سردار نگشته مقرر فرمود که او را هزار جوب زدند و دو نفر پانصد باشی و چهار نفر یوزباشی که کوتاهی از ایشان به ظهور آمده بود مقرر فرمود که سرایشان را از بدن جدا ساخته تن ایشان را در میان اردو افکنند تا باعث عبرت سایر متصردان گردد . اموال و غنایم و اشیا اردوی محبت خان را جمع کرده عازم درگاه خواقین سجده گاه صاحبقرانی گردیده وارد به دربار عظمت مدار گشته مورد نوازشات شاهانه و فیوضات خدیوانه شد و خویشان و اقوام پانصد باشیان^۱ و یوزباشیان^۲ که حاجی خان به قتل آورده بود " دادخواهان بخدمت نادر رسیده شکایت نمودند که حاجی خان آنها را بدون تفصیر بقتل رسانده است .

نادر پاسخ داد که : ما حاجی خان را سردار و صاحب اختیار نموده بودیم ، هرگاه چشم زخمی بر عساکر منصوره روی میداد سر او را البته از تن جدا مینمودیم چون کوتاهی از ایشان سرزده بود " ، اما حاجی خان عملی شایسته نموده و حتی میبایست که امیرخان را نیز به اتهام سهل انگاری بجای جوب زدن بقتل میرسانید .

بدون شک اگر اجرای این گونه مقررات و نظم و انضباط شدید در اردوی نادر حاکم نمی بود محال بود که از دربند خیبر بتواند بگذرد چه رسد به اینکه سپاه یک میلیونی هند را درهم

۱ - پانصد باشی - فرمانده پانصد نفر

۲ - یوز باشی - فرمانده صد نفر

شکسته قاره هندوستان را مسخر سازد. نادر بیش از هر چیز به انضباط سپاهیان توجه داشت و در این مورد از هیچگونه شدت و سیاست چشم‌پوشی نمی‌کرد.

فنون لشکرکشی و مهارت نظامی و کیاست و فراست حاجی‌خان که موجب شکست سپاه‌جبهل هزار نفری راج کاپوت شده بود وی را بیش از پیش در نظر نادرگرامی و برتر داشت تا آنجا که بقول محمد کاظم "صاحبقران کمال شفقت و مرحمت درباره حاجی‌خان فرموده اموال و غنائیم را بر سر عساکر مأموره قسمت نموده خزانه (ای) که محبت‌خان آورده بود تحویل خزانه‌دار سرکار اعلی نمودند و بقدر یکهزار تومان انعام به سردار معظم‌الیه (حاجی‌خان) شفقت فرمود..."

نباید فراموش کنیم که دستمزد سالانه یکنفر کارگر خوب در این زمان پنج تومان بوده.

محبت‌خان از بیم تعقیب حاجی‌خان یک راست به لاهورگر بخته ذکر با خان حاکم لاهور را از حریان آگاه ساخت، ذکر با خان که با هشتاد هزار سپاهی در کنار رود جمیل موضع و سنگر گرفته بود بوسیله تیراندازی از عبور سپاهیان ایران از رودخانه جلوگیری می‌نمود. عده‌ای از مردم پیشاور که در اردوی نادر بودند، گفتند که در هشت فرسخی این مکان گذرگاهی هست که میتوان از آن عبور نموده سپاه لاهور را از پشت سر مورد حمله قرار داد.

نادر اردوی "مطی" را به فرزند خود نصرالله میرزا و حاجی‌خان و سایر سرداران دیگر سپرد و در حین غروب آفتاب وارد محل گذرگاه شد و شبانه با فروختن شمع‌ها از رودخانه گذشته روز دیگر بساط قدرت سپاه لاهور را با عده سپاهیان که همراه داشت درهم نوردیده از اینطرف هم شاهزاده نصرالله میرزا و حاجی‌خان کرد بقیه سپاه را با زورق‌ها عبور داده با حمله‌ای سریع سپاه عظیم لاهور را درهم شکسته متواری ساختند و این فتح و تسخیر در ماه شوال ۱۱۵۱ قمری روی داد.

نادر پس از تمشیت امور لاهور بسوی انباله حرکت نموده "حاجی‌خان کرد را با موازی دوازده هزار نامدار ظفر شعار مأمور آن بلده گردانید که تا هنگام ورود موکب همایون یک بوم فاصله آن قلعه راه‌رگاه به تصرف ندهند جبراً و قهراً" تسخیر کرده سکنه او را قتل عام نماید. نظر به فرمان دارای زمان آن خان عالیشان وارد آن قلعه گردیده گرداگرد آن قلعه را محاصره نمود...."

شدت حمله و سرعت عمل حاجی‌خان کرد بزرگان و مردم انباله را به وحشت انداخته آنها را بر آن داشت که با گذراندن پیشکش و هدایای ارزنده وی را از شدت عمل بازدارند و بدین ترتیب شهر انباله بنصرف حاجی‌خان درآمد و روز دیگر موکب پرشکوه نادری در خارج

۱- نامه عالم‌آرای نادری - محمد کاظم - ص ۳۸۹ ج ۲

۲- نامه عالم‌آرای نادری - ج ۲ ص ۳۹۰

شهر ظاهر گشته حاجی خان و مردم انباله را مورد تفتد قرار داد و این فتح در ذی‌قعدة ۱۱۵۱ بوقوع پیوست .

پس از پایان کار انباله نادر بسوی کرنال حرکت نموده در بین راه عده‌ای از سپاهیان محمد شاه را که در سیاهان متفرق بودند دستگیر نموده به اردو آوردند نادر آنها را مورد بازجویی قرار داده اطلاعاتی از وضع قشون نهد و پنجاه هزار نفری پادشاه هندوستان و مال و منال و تجهیزات نظامی وی بدست آورد . یکی از دستگیرشدگان از شوکت و هیبت سعادت خان نیشابوری که مهمترین و دلیرترین مرد سپاه هند بود صحبت بمیان آورد و دیگری از جان نیاز خان از یک حکایت نمود که عهده‌دار قراولی اردوی پادشاه هندوستان بوده و ادعا نموده است که نادر صاحبقران را با سرداران او دست بسته به درگاه محمد شاه حاضر نماید .

نادر از شنیدن این سخنان به خنده افتاد ، اما " حاجی خان کرد بعرض همایون رسانید که هر گاه امر جهانگشا بوده باشد این غلام اخلاص فرجام ، سر جان نیاز خان را با عساکر او بحضور صاحبقرانی حاضر مینمایم . فرمان قضا جریان چنین صدور یافت که حاجی خان شش هزار نفر از نامداران رستم توامان ایرانی را انتخاب نموده ایلغارکنان عازم سرراه آن جماعت مخدول العاقبت کرد " ^۱

به فرمان نادر: " حاجی خان سردار با سپاه کینه‌خواه در حرکت آمده آن شش هزار نفر به سه دسته گردیدند در میمنه قاسم بیگ قاجار و در میسره محمد علی خان و در قلب سپاه حاجی خان خود قرار گرفتند "

حاجی خان حمزگانلو با چنین ناکنیکی چون عقابی تیز جنگ بر سر جان نیاز خان تاخته ابتدا اسفندیار خان برادرزاده جان نیاز خان و سپس خود جان نیاز خان و بسیاری از سپاهیان را مقتول گردانیده و از آن دوازده هزار نفر عده کمی توانستند جان سالم بدر برده خبر شکست خود را به پادشاه هندوستان برسانند . خبر حمله قاطع و درهم شکننده حاجی خان کرد آنچنان پادشاه هندوستان را مضطرب ساخت که فوراً " فرمان آماده باش داد .

نادر از این پیروزی بزرگ شادمان شده آنرا به فال‌نیک گرفته ، حاجی خان و دیگر سرداران را به نوازشات شاهانه مباحی نمود .

در این گیرودار کارآگاهان به عرض نادر رسانیدند که سعادت خان نیشابوری حاکم شاه جهان آباد و سردار هندوستان فردا که روز دوشنبه است با لشکر فراوان وارد اردوی محمد شاه میگردد .

بفرمان نادر حاجی خان کرد و جانعلی خان گوگلان (ترکن) با دوازده هزار نفر مأمور دفع سعادت خان شدند . حاجی خان تا چهار میلی سپاه محمد شاه پیش رفت و قراولانی به

اطراف فرستاد که مسیر حرکت سعادت خان را اطلاع دهند. در این موقع همت خان سردار کشمیر وارد آن مکان گردیده، حاجی خان و جان علی خان بدون فوت وقت بر سپاه کشمیر و هند حمله نموده در یک حشه بهم زدن مرد و مرکب هندیان را روی هم ریختند چنان وحشتی ایجاد نمودند که هندیان "رام رام گویان و بتی حتی حیوان راه فرار پیش گرفته چون بنات النعش پراکنده و متفرق گردیدند" خود همت خان سردار کشمیر نیز گرفتار گردید. در این هنگام حاسوسان حاجی خان اطلاع دادند که: پنج شش هزار نفر دیگر با اسباب و کارخانجات از این بهین دشت ظاهر گردیده‌اند. به دستور حاجی خان و جانعلی خان گوگلان با موازی چهار پنج هزار نفر از نامداران فیروزنشان عازم سرراه آن جماعت گردیدند و جماعت مذکور سپاهیان و قورجیان و کارخانه‌داران نظامی سعادت خان بودند، که سعادت خان آنها را پشت سر گذاشته و خود به تعجیل وارد اردوی محمد شاه شده بود. جانعلی خان گوگلان چون شیری خروشان بر سر آنان تاخته طومار زندگی آنها را درهم نوردیده عده‌ای را مقتول و عده‌ای را دستگیر نموده با کارخانجات اسلحه سازی و بنه سعادت خان به حاجی خان ملحق شد. حاجی خان با اسیر و غنیمت فراوان با پیروزی کامل وارد اردوی نادر گشته مورد تکریم قرار گرفته با جانعلی خان به خلعت‌های شاهانه سرافراز گشتند!

اما از آنجانب خیر شکست سردار کشمیر و از دست رفتن کارخانجات اسلحه‌سازی سعادت خان وحشت عجیبی در میان سپاهیان هندوستان انداخته روحیه آنان را متزلزل ساخت که موجب شکست آینده آنان گشت.

تحقیقات فریزر، گرچه در این مورد مختصر است اما از نظر دقت و ذکر تاریخ هر واقعه شایان توجه است. وی میگوید:

"... دوازدهم ذی‌قعدة ۱۱۵۱ (ژانویه ۱۷۳۸ میلادی) اردوی محمد شاه در صحرای کرنال برپا شده بود و دور اردو قریب چهار فرسخ بود و همه را سنگر بسته در سنگرها پنجهزار عراده توپ متعلق به پادشاه و امرا سوار کرده بودند... در همین روز خیر رسید که حاجی خان پیشقراول نادر شاه به قریه تلپوری رسید... بکنفر در تمام فشون نادر پیاده نبود... اردو و بازاری و کسبه که همراه اردو می‌آمدند همه سوار و مسلح بودند (حتی زنهای اردو) عدد همه روی هم صد و شصت هزار بود. در وقت جنگ تفاوت مابین آقا و نوکر دیده نمی‌شد... همه جنگی و مشهور و ثابت قدم بودند..."

روز هیزدهم ذی‌قعدة مختصر درگیری روی داد. روز نوزدهم ذی‌قعدة نادر با تاکتیک خاصی سپاهیان خود را آماده نموده آخرین دستورات غلاظ و شداد در مورد اجرای صحیح دستورات نظامی صادر نمود.

۱- نامه عالم آرای نادری - ج ۲ ص ۵۲۵

۲- تاریخ نادر شاه افشار - جیمز فریزر ترجمه علی محمد مجیرالدوله چاپ سنگی - ص ۲۲۶

سیمه سپاه نادر بعهدہ حاجی خان کرد بود و خود نادر در قلب سپاه چون شیری غرنده قرار گرفت. از آنطرف نیز سعادت خان نیشابوری چشم و چراغ ملت هندو سردار و سپهسالار کل قاره هندوستان به صف آرائی سپاه خود پرداخت. لحظه‌ای بعد شعله جنگ درخشیدن گرفته دو سپاه بحان همدیگر افتادند. آنچنان جنگی بوقوع پیوست که تاریخ نظیر آنرا به یاد ندارد. یک میلیون نفر مبارزان هندی و شصت هزار نفر سلحشوران ایرانی دست به شمشیر و نیزه و تیر و کمان و تفنگ و توپخانه و خمپاره برده به زندگی همدیگر خاتمه میدادند. نادر که به دقت صحنه میدان را زیر نظر داشت پریشانی هندویان را مشاهده نموده به کردان قراچورلو که زیر نظر شاهزاده نصرالله میرزا بودند فرمان حمله صادر نمود.

کردان قراچورلو چون سفیر مرگ و یاقول محمد کاظم. " آن نامداران بهرام انتقام چون شاهین گرسنه بی برتکاران تندرو صبا رفتار کرده حمله بدان گروه هندوستانی نمودند. نخست در همان حمله اول سپاه مذکور را برداشته علم‌های زرین و سیمین محمدشاه را نگون ساخته به قتل آن جماعت چون اجل ناگهان حمله آور شدند

عاشور خان و علی محمد خان حاکم لکهنو برضرب شمشیر نامداران قراچورلو به قتل رسیدند. چون محمد شاه احوال را جنان مشاهده نمود خود را از بالای فیل بر زمین انداخته سوار مرکب خویش گردید جمعی از غلامان که دور و دایره او را احاطه کرده بودند پیش انداخته بسمت سنگر به در رفتند. اما سعادت خان در آن هنگامه گیرودار فیلان جنگی که براق بسته بودند مقرر داشت که بمیان سپاه قزلباس (ایران) افکندند. فیلان مذکور از صدمه تیر جزایری و تفنگ روی از معرکه کارزار تابیده خود را بر سپاه هندوستان زده جمع کثیری را به قتل آوردند.

چون سعادت خان احوال جنان مشاهده نمود، قریان (تیردان) تیرناوک را پیش خود گذاشت و از بالای هودج فیل به انداختن ناوک دلدوز اشتغال داشت که در این وقت بکنفراز نامداران (کرد) قراچورلو ملقب به شهباز بیگ خود را به نزدیک فیل رسانید. نیزه را بدان حواله کرد. تا رفت که سعادت خان خود را محافظت نماید که نوک نیزه را بر محل پشتگاه آن رسانیده و از بالای فیل سرنگون وار بر زمین انداخت و اراده آن نمود که به نیزه دیگر کار او را به اتمام رساند شخصی از هندویان گفت که این سعادت خان است. آن نامدار خود را از بالای اسب به زیر گرفته، گردن آنرا بر بست عازم درگاه گیتی ستان گردید

۱- معروف است هنگامی که سعادت خان فرمان راندن فیلها به داخل سپاه ایران را صادر کرد نادر نیز دستور داد بر پشت شتران بوته و خاشاک بسته آتش زده بسوی فیلها تاختند. فیلها از نعره و جست و خیز شتران و دیدن شعله آتش به وحشت افتاده به عقب برگشته سنگرها و سپاهیان هندو را زیر دست و پا له کردند.

به اقبال نادر گرفتار شد
همه نامداران شد ادو عباد
شده گشته دست ایرانیان ...^۱

سعادت به هند و نگونسار شد
همه شهریاران هند و نژاد
جوانان جرار عالی نشان

در آن روز خونین بیش از پنجاه هزار نفر از هندیان کشته شدند که " بقدر سبصد چهار صد نفر از خوانین و سلاطین و امرای زبده نامی آن هفتهزاری و هشتهزاری و چهارهزاری منصب بودند و جمعی دیگر را که موازی سیصد نفر از امرای عمده آن بودند زنده دستگیر گردیده بودند و سعادت خان را در آن محل سر و گردن بسته (شهباز بیگ کرد فرا جورلو) بحضور اقدسی حاضر گردانید^۲

نادر از سعادت خان نیشابوری که ایرانی بود گلایه نمود که چرا چنین در مقابل سپاه ایران پایداری نموده است وی پاسخ داد مدت‌هاست که از سایه دولت محمد شاه در ناز و نعمت بوده و بزرگترین منصب نظامی و موقعیت اجتماعی داشته است . بنابراین شایسته نبوده است که در چنین موقعیتی از ولینعمت خود دفاع نکند . نادر را این پاسخ خوش آمد و طبیب مخصوص خود را مأمور معالجه وی نمود لکن با همه کوشش چون زخم کاری بود پس از سه روز درگذشت لکن جیمز فریزر مینویسد که زخم وی بهبود یافت ، اما چندی بعد بر اثر فشاری که از سوی نادر بروی وارد شد ، خودکشی کرد با کشته شد . نادر بر اثر این فتح و پیروزی سجده شکر بجا آورد و در این روز بود که فرزندش مرتضی قلی میرزا را به نصرالله میرزا ملقب ساخت . چون محمد شاه در سنگر محصور شد و از گرفتاری سعادت خان آگهی یافت ، دودناخوش از دماغش متصاعد و امیدش مبدل به باس گردید . از این طرف نیز نادر چند تن از سرداران خود از حمله محمد رضا خان کرد زعفرانلو (بادلانلو) را مأمور نمود تا راه‌هایی که به سنگر محمد شاه می‌پیوست مسدود نمایند و بدین ترتیب این سرداران آنچه آذوقه و خواروبار و سپاهی که بسوی سنگر محمد شاه برده‌میشد برگردانده به سپاه نادر می‌آوردند ، محمد شاه که وضع را بدینگونه دید ناچار نظام‌الملک وزیر اعظم خود و چندتن از امرای هندو را به اردوی نادر فرستاده تقاضای صلح نمود .

روز بیستم ذی‌قعدة پادشاه هندوستان بحضور نادر رسید و از سوی شاهزاده نصرالله میرزا و حاجی خان کرد حمز کانلو مورد استقبال قرار گرفت ، و نادر تمام سپاهیان خود را از مال دنیا بی‌نیاز ساخت .

فریزر میگوید : " امروز (۲۸ ذی‌قعدة) نادر شاه بقدر مواجب سه ماهه به تمام آحاد و افراد اهل اردوی خود از سرباز و خدمه و اردو و بازاری و غیره انعام داد . "

۱ - محمد کاظم - ج ۲ ص ۴۳۷

۲ - محمد کاظم - ج ۲ ص ۴۳۹

روز جمعه نهم ذیحجه ۱۱۵۱ نادر با حلال و شکوه تمام وارد شاهجهان آباد (دهلی) شد و روز شنبه دهم که روز عید قربان بود تهناسب خان حلایر را مأثورگشودن انبارهای غله شهر دهلی نمود که مردم برای فروش خواروبار احتکار کرده و به اغوای شورشیان بازارها را بسته بودند. این امر هنگام ظهر انجام شد و گندم را دوسم ونیم به یک روببه فروختند شورشیان که چنین دیدند شایعه گشته شدن نادررا نزدیک غروب درشهرانتشار دادند و مردم را به پایداری و مقاومت و مبارزه فرا خواندند. آتش شورش و کشتار و آتش سوزی سراسر شهر عظیم دهلی را فرا گرفت روز یازدهم که شورش به حد اعلای خود رسیده بود نادر خشمگین سوار براسب وارد میدان جاندی جوگ شد تیری که از سوی مخالفین یکی از همراهان نادر را از پای درآورد، باعث شد که نادر دستور قتل عام و آزادی عمل به سپاهیان خود را صادر کرد که هیچ جانداری بموجب این فرمان، از دم تیغ سپاهیان نادر نجات نمی یافت.

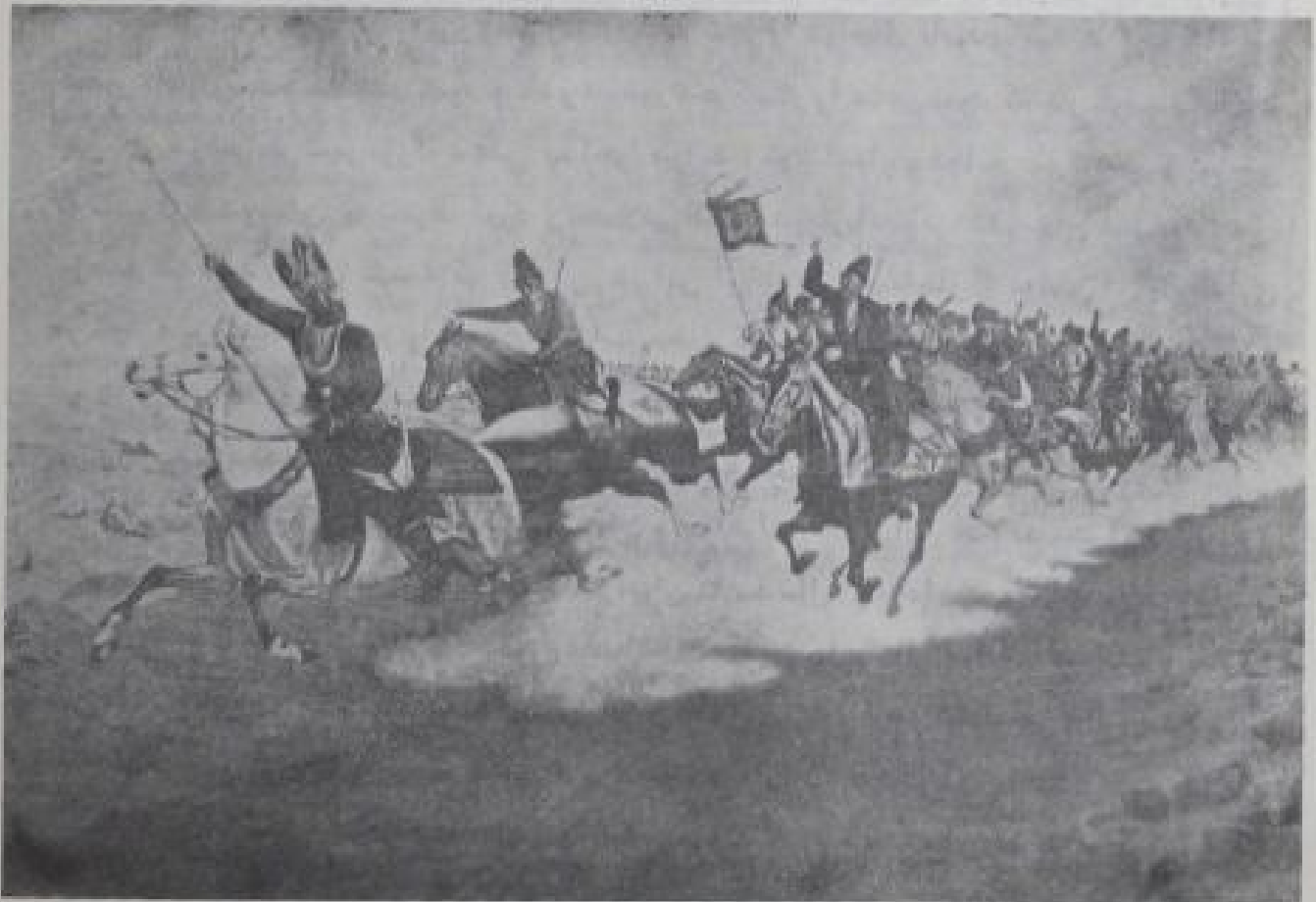
"قتل عام از چهار ساعت قبل از ظهر تا سه ساعت بعد از ظهر طول کشید چهار صد نفر قزلباش (ایرانی) کشته شد. و از اهل شهر بزرگ و کوچک ۱۲۰ هزار و بعضی گفته اند صد و پنجاه هزار از دم شمشیر گذشت!"^۱

محمد شاه با مشاهده این وضع اسفناک که شهر را در حال نابودی میدید گریه گنان به حضور نادر رسیده شفاعت نمود و نادر دستور منع کشتار را صادر نمود که در ظرف یکساعت این امر در سراسر شهر بزرگ دهلی به اجرا درآمد. نوع کشتار و فجایع در دهلی و غنایمی که نادر از هندوستان به تصرف آورد و تحملاتی که در دربار پادشاه هندوستان نسل بعد نسل سرجمع شده بود چیزی نیست که ذکر آن در این اوراق بگنجد ناچار از نوشتن آن خودداری می شود و پژوهندگان عزیز را به مطالعه کتاب محمد کاظم سفارش می نمایم. بقول محمد کاظم سی هزار شتر طلا و جواهرات بازگردند و کار به جایی کشید که صندوق دار نادر سه خروار طلای ناب دزدیده بود که نادر بهمین علت او را به قتل رسانید.^۲

فریزر می گوید: نادر بر اثر غنایم و طلا و جواهراتی که از این فتح بدست آورد روز ۱۶ ذیحجه ۱۱۵۱ فرمانی صادر کرد که مملکت ایران تا سه سال از پرداخت مالیات معاف است و این حکم را با چاپار فرستاد. "حقوق عقب افتاده قشون با یکسال موجب مساعده و معادل شش ماه موجب به رسم انعام به تمام اهالی اردو و حتی خدمه و اردو و بازارچی داده شد..."^۳

فریزر می افزاید: در جنگ دهلی قریب هفتصد و پنجاه کرور تومان به مردم هند خرابی و خسارت وارد شد. "نادر شاه معادل پانصد و بیست و پنج کرور تومان جواهر و اسباب دیگر

همراه برد و صاحب منصبان و سربازان نادر هفتاد و پنج کرور تومان بردند. البته این پول و جواهرات در بازگشت وسیله نادر از سرداران و سپاهیان گرفته شد. بخارج قشون و آتش‌سوزی قریب یکصد و پنجاه کرور تومان تخمین شد و بالاخره در این لشکرکشی دوست هزار نفر از مردم هندوستان کشته شدند. این لشکرکشی که "در روز پنجشنبه هفتم ماه صفر سال هزار و صد و پنجاه و یک، که روز حرکت از نادرآباد (قندهار) است تا ورود (از هند) به نادرآباد دو سال و هفت روز و مدت حرکت از شاهجهان آباد (دهلی) که هفتم صفر سال هزار و صد و پنجاه و دو است تا ورود به نادرآباد یک سال کامل اتفاق افتاد" نادر در بازگشت سید علی خبوشانی را که در رکاب اقدس مین باشی بود به وزارت کامل سرافراز و برقرار گردانید!



حمله نادرشاه به هندوستان (از استاد هنرمند آقای رشام اولیگی)

نقش محمد حسین خان زعفرانلو بیکریلی خراسان در فتح بلخ و هرات

در اواخر سال ۱۱۵۰ که نادر در اصفهان بود خبرشورش نواحی بلخ و هرات را استماع نمود شاهزاده رضاقلی میرزا را با تهماسب خان جلاپور و محمد حسین خان زعفرانلو و شاهقلی بیگ مروی و باباخان جایشلوی افشار را به فرماندهی هفت هزار نفر مأمور دستگیری سیدخان کرد. محمد حسین خان زعفرانلو پس از ورود به نواحی سین جاریک از بناهنده شدن سیدخان به حاکم هزاره در گوستان هزاره آگاهی یافته از تعقیب وی منصرف شده آن نواحی را مورد تاخت و تاز قرار داده و حکمرانی از جانب دولت ایران در آنجا برقرار نموده به شهر بلخ بازگشت. کردان زعفرانلو در این جنگها چون گذشته رشادت و شایستگی فطری خود را بروز داده، بیروزی خویش را بر سینه و چهره تاریخ نوشتند!



کردان خراسان در جنگهای ایران و توران

قرنها و سالهای بسیار گذشته بود که پای سپاهیان ایران به سرزمین توران نرسیده بود بلکه بر عکس این تورانیان بودند که پس از سقوط ایران به دست اعراب از موقعیت استفاده کرده از رود جیحون گذشته وارد ایران شده حکومتهای غزنویان و سلجوقیان و غزها . . . را تشکیل داده بودند .

لشکرکشیهای شاه اسماعیل صفوی به نواحی مرو و بخارا نیز سبب مرگ زودرس این سردار ایرانی الاصل بی نتیجه مانده و خصوصا " پس از مرگ شاه عباس باز هم تورانیان جری تر شده به تاخت و تاز در شرق ایران ادامه میدادند . دیگر در ایران بیژنی وجود نداشت که برای آوردن منبژه عازم توران گردد ، دیگر این شعر فردوسی علیهالرحمه که میگفت :

ز توران به ایران ز ایران به تور
برای تو پیمودم این راه دور . . .

بی مسما گشته و از خاطرهها رفته بود . گوئی که سرزمین ایران از وجود شیرمردانی چون گبو و گودرز و نوس و بورزال خالی مانده بود . در چنین اوضاع و احوالی بود که بار دیگر دلاوران کرد و افشار به جاودانه حماسه فردوسی جان بخشیده و در سال ۱۱۵۱ قمری از رود جیحون گذشته وارد توران زمین شدند .

شرح واقعه چنین بود که هنگامی که نادر از قندهار عازم دهلی بود و رضا قلی میرزا با سرداران خراسان در بلخ مانده بودند ، نیروی سرکش رضا قلی میرزا و سرداران کرد و افشار آنها را بر آن داشت که از رود جیحون گذشته به تسخیر توران زمین پردازند تا در برابر فتح

افغانستان که وسیله نادر انجام گرفت آنها نیز دست خالی نباشند. چون سرداران میدانستند که نادر با نقشه آنان موافقت نخواهد کرد لذا از رضا قلی میرزا خواستند که بدون اطلاع نادر از رود جیحون بگذرند و پس از اینکه به مقصود خود در گشودن شهرهای توران زمین نایل شدند بدون تردید نادر نه تنها مخالفتی نخواهد کرد بلکه خوشحال نیز خواهد شد و باین تصمیم سپاهیان خود را سان دیده در فصل تابستان بسوی ماوراءالنهر حرکت کردند. چون حاکم قنقرات به آسانی تسلیم نشد، رضاقلی میرزا در "ممر ترمیز (ترمذ) کناره" رود جیحون سرادقی جاه و جلال به اوج جلال رسانید. "شاهزاده که گذراندن توپخانه و قورخانه را از رود جیحون مصلحت نمی‌دید، شاهقلی بیگ مروی و اسماعیل بیگ خزیمه را برای حفاظت از بار و بنه‌ی اردو و قورخانه و توپخانه در کنار رود جیحون گذاشته، خود با تهماسب خان جلایر و محمد حسین خان کرد زعفرانلو از رود جیحون گذشته پس از طی دو روز مسافت نواحی قنقرات را مورد تاخت و تاز قرار داده عده زیادی را کشته مال و اسیر فراوانی به جنگ آوردند. دانیال بیگ حاکم قنقرات که خود را پریشان یافت با گذراندن پیشکش و هدایا تسلیم شد.

رضاقلی میرزا سپس بسوی دژ مستحکم قارشی حرکت کرده به شاهلی بیگ و اسماعیل خان پیام داد که بعبور از رود جیحون به اوبه‌یونددند و خود پس از عبور از ریگزار ترکستان بامدادان قلعه قارشی را که حصن حصین و قلعه‌ای خداآفرین همچون کلات نادری بود به محاصره انداخت و برای از پای درآوردن این دژ راه ورود خواربار را مسدود ساخته روستاهای اطراف را مورد حمله قرار داد. طوایف پراکنده از یک وقت قنقرات که حنین دیدند بهم‌دیگر پیوسته سپاه ایران را محاصره نموده جنگ عظیمی در انداختند. دلاوران کرد و افشار بشدت با بیداری نموده تورانیان را درهم شکستند که بسیاری از آنان خود را از هول جان به رودخانه انداخته غرق شدند.

حکیم آتالیق حاکم آنجا از ابوالفیض خان پادشاه مالک ماوراءالنهر تقاضای کمک نمود. در اندک مدتی هشتاد هزار نفر از سپاهیان توران از نواحی ناسکند و سمرقند و ماوراءالنهر در بخارا بهم پیوسته فرماندهی ابوالفیض خان بسوی قلعه قارشی که در محاصره خراسانیان بود حرکت کردند:

"... به اسب اندر آمد ابوالفیض شاه گشوده بر آن دیده، هور و ماه ...
 ز هر گوشه، بوم توران زمین سپاهی به ابرو در افکند حین ...
 با آمدن سپاه توران، رضا قلی میرزا دست از محاصره قلعه قارشی برداشته بقدر یک میل عقب نشینی کرد. محصورین قلعه که با شنیدن خبر آمدن سپاه توران و عقب نشینی سپاه ایران جری تر شده بودند از قلعه خارج شده به تعقیب ایرانیان پرداختند. اما "محمد حسین خان کرد زعفرانلو و محمد حسین خان قاجار که با موازی یک‌هزار نفر بهادران رستم توأمان در میان باغات ... ایستاده بودند، چون علامات طایفه ازبک‌یه را ملاحظه کردند ... چون اجل ناگهان از کسین‌گاه بیرون آمده و حمله بدان طایفه بی‌عاقبت نمودند و جماعت ازبک‌یه طاقت

صدمه عساکر منصوره را نیاورده راه فرار بیش گرفته سمت قارشی قلعه به در رفتند و غازیان بهرام انتقام تا دروازه قارشی جمع کثیری را قتل و مجروح و اسیر گردانیده معاودت نمودند و حسب فرمان والا چنان به نفاذ پیوست که مجدداً " خوانین مذکوره در دور و دایره قارشی توقف ورزند "

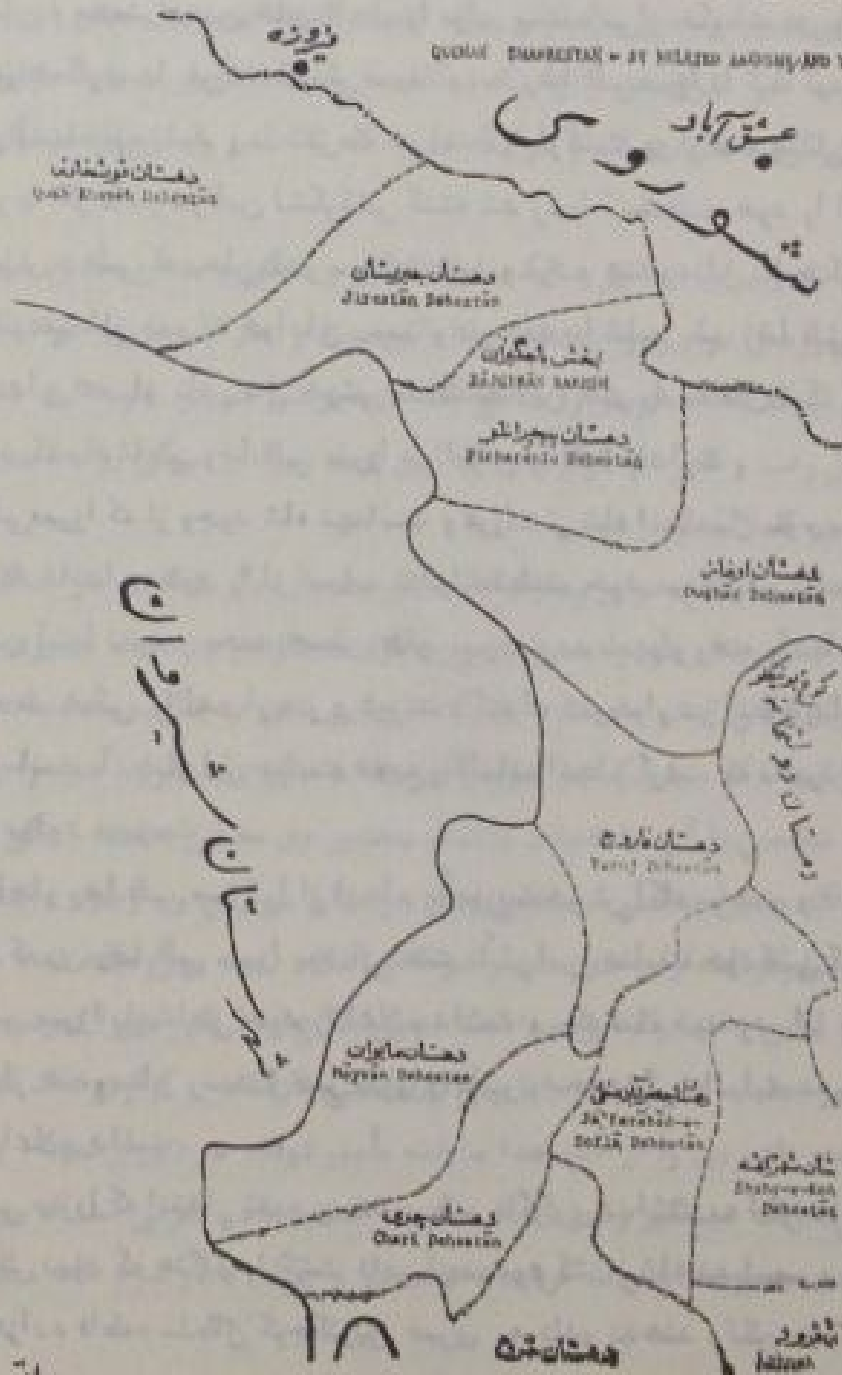
روز دیگر سپاه هشتاد هزاری توران به کنار قلعه قارشی رسید . محمد حسین خان که هم با تعرض محصورین و هم بارسیدن سپاه توران مواجه شده بود محاصره را رها کرده به رضا قلی میرزا پیوست .

یک هفته بعد دو سپاه کینمتوز ایران و توران در مقابل یکدیگر صف آرایی نموده ، در سینه سپاه ایران : " محمد حسین خان قاجار با چند نامدار دیگر رأیت شجاعت . . . برافراشت و محمد حسین خان کرد و بدرخان شاهسون که سردار با رأی بود با اعیان امرا و اعظم خراسان لویای تهور و مردانگی به اوج سپهر دوار رسانیدند " و خود شاهزاده نیز در قلب سپاه ایران جای گرفت . لحظه‌ای بعد جنگ عظیم و هولناکی در گرفت که نظیر آن تا آن روز مشاهده نشده بود ، دلاوران کرد و افشار بقدری پایداری و استقامت و تهور بخرج داده و سپاهیان دشمن را در خاک و خون غوطه‌ور ساختند که سپاه توران را پای ثبات نمانده در دشت و بیابان متواری گشتند در این گیرودار خونین که ایرانیان به تعقیب دشمن می‌پرداختند آدینه قلی بیگ تورانی که با بیست هزار نفر تاشکندی به یاری محصورین آمده بود در جنگال بکنفر از سواران شیراوژن کرد زعفرانلو گرفتار آمد که محمد کاظم میگوید : " آدینه قلی بیگ آقی بلا و که در روز مضافاً با هزار سوار برابری میکرد و در نواحی تاشکند و خجند به او افراسیاب ثانی خطاب میکردند و کمان او را در مملکت ترکستان احدی بارای کشیدن نداشت در حالت فرار کردن به رود آب رسید . . . که ناگاه بکنفر از نامداران کرد زعفرانلو رسیده و سرنیزه را چنان بر سینه بر حسرت آن دلاور نواخت که سرنیزه از قفای آن به در آمده و نعره‌زنان میگفت که کشتی جوانی را که قرینه افراسیاب ترک و اسفندیار سترگ بود ، آن نامدار چون فر بزرگی در ناصیه او ملاحظه نمود سر آن را از قلعه بدن جدا ساخته به خدمت بندگان والا (رضا قلی میرزا) آورد . . . "

چون خبر فتوحات و پیشرفتهای رضا قلی میرزا در ماوراءالنهر ، در کابل به عرض نادر رسید بشدت بر آشفت و احمد سلطان مروی را بمقام لنگی و مری‌گری رضا قلی میرزا برگماشته بسوی ماوراءالنهر اعزام داشت و به او دستور داد که تهماسب خان جلایر را که قبلاً دارای این سمتها بود معزول نموده شلاق بزند . نادر به تهماسب خان جلایر نوشت که : " ای قلتیان فرتوت من

تورا مقرر فرموده بودم که بعد از تسخیر ام‌البلاد بلخ در آن حدود توقف و بهر نحو که رأی الهام آرا قرار میگرفت مقرر میفرمودیم نه اینکه خود سرعنان کورستانی را پیشهاد خاطر خود کرده‌ای

نادر طی نامه توبیخ آمیزی به رضاقلی میرزا فرمان دادید رنگ بسوی بلخ بازگردد. احمد سلطان در کنار قلعه قارشی که در محاصره سپاه ایران بود به رضاقلی میرزا پیوست و پس از تنبیه تهماسب خان جلایر و عزل وی سپاه ایران را بسوی بلخ بازگردانید، رضاقلی میرزا که از بازگشت از ماوراءالنهر و تهماسب خان جلایر از عزل و تنبیه خود از احمد سلطان مروی دلخور بودند در بلخ وی را مسموم کرده، به نادر گزارش نمودند که بر اثر تب شدید در گذشته است، اما چون نادر عازم هندوستان بود چیزی به روی خود نیاورد لکن نسبت به رضا قلی میرزا بدبین شد.



نقشه استقرار ایلات ککانو و سیفکانلو و بجراللو و چروستان در نوار مرزی ایران و شوروی سابق

علت کورشدن رضاقلی میرزا به امر پدرش نادرشاه

گفته شد که نادر هنگام عزیمت از قندهار بسوی هندوستان درماه صفر رضاقلی میرزا را از بلخ بحضور طلبید و پس از اینکه رسماً "اورا به جانشینی خود انتخاب نمود، مهمترین سرداران خراسان از جمله محمد حسین خان رئیس کردان خراسان و اسماعیل خان خزیمه رئیس اعراب جنوب خراسان و محمد حسین خان قاجار را برای پشتیبانی از حکومت وی و سرکوبی شورشهای داخلی مأمور همکاری با فرزند خویش نمود و به رضاقلی میرزا تأکید کرد که از صوابدید و راهنماییهای آنها خارج نشود و تا ششماه در انتظار بازگشت وی از هندوستان بماند در صورتیکه خبری نشد و یا اگر نادر در این لشکرکشی کشته شد رسماً "سلطنت خود را اعلام دارد".

در شورش دهلی که بجان نادر سوؤ قصد شد و مردم هندوستان شایع کردند که نادر کشته شده است سرعت این خبر به خراسان رسید و در همه جا شایع شد رضاقلی میرزا و سرداران مذکور که چندان هم از نادر دل خوشی نداشتند این خبر را به فال نیک گرفتند و جلسهای ترتیب دادند که پادشاهی رضاقلی میرزا در ایران را اعلام دارند.

رضاقلی میرزا که از وجود شاه تهماسب و فرزندش شاه اسماعیل سوم بیمناک بود و توجه مردم ایران به خاندان صفوی را از اسباب تزلزل سلطنت خود میدانست محمد حسین خان قاجار را مأمور کشتن آنها نمود و محمد حسین خان سرعت به سبزوار رفت و آنها را که در قلعه‌ای بازداشت بودند همگی را اعم از پدر و فرزند و کودک شیرخوار در انظار زنان و دختران حرم صفوی بقتل رسانید. آنچنان این جنایت فجیع وظالمانه انجام گرفت که نظیرش از سمرقند و الجوشن در کربلا نیز بوقوع نیبوست.

خان قاجار رضاقلی میرزا را از انجام مأموریت خویش آگاه ساخت و فاطمه سلطان خواهر شاه تهماسب که زن رضاقلی میرزا بود از شدت تأثر این جنایت خودکشی کرد. بدنبال این وقایع رضاقلی میرزا پادشاهی خود را اعلام داشت و سکه بنام خود زد. اما چند روزی نگذشته بود که پیکی از هندوستان رسید و خبر پیروزی نادر و بخشودگی مالیات سه ساله ایران به رضاقلی میرزا را اعلام داشت.

رضاقلی میرزا که انتظار شنیدن چنین خبر ناگواری نداشت به اطرافیان خود و اهل حرم تأکید و سفارش نمود که هنگام بازگشت نادر از موضوع کشتار شاه تهماسب و کودکان صفوی و خودکشی شاهزاده فاطمه سلطان کوچکترین خبری به نادر ندهند، لکن نادر در بازگشت از

هندوستان به تمام این اسرار وسیله جاسوسان خود آگاه شد و رضا قلی میرزا را بحضور طلبید. رضا قلی میرزا با سرداران خراسان از جمله محمد حسین خان زعفرانلو در محل بادغیس از توابع هرات بحضور نادر رسید در حالیکه از گذشته خود نیز بیمناک بود. رضا قلی میرزا که بساط سلطنت خود را مرتب کرده بود با دوازده هزار نفر از ملازمانش که به براقهای طلا و نقره و لباسهای زریفت و کمربندهای گرانبها و پر زرق و برق و خیره کننده ملیس بودند بر سر راه نادر با استقبال ایستاد در حالیکه نیکقدم نامی که در تیراندازی بیگانه آفاق و مدتها به دستور رضا قلی میرزا در این کار تعریف کرده بود مأمور ترور نادر شاه گردید. بدبختانه نیکقدم فرصت اجرای مأموریت خویش نیافت و هنگامی که نادر به رضا قلی میرزا و ملازمان پر زرق و برق وی رسید گزارشهای جاسوسان را قریب به یقین دانسته در نهایت خشم و غضب دستورات ملازمان پر زرق و برق رضا قلی میرزا را بین سرداران سپاه تقسیم کنند این عمل بیش از پیش موجب خشم و سرشکستگی رضا قلی میرزا شد و از اینکه نیکقدم در انجام مأموریت خود موفق نشده بود وی را بشدت سرزنش کرد، لکن نیکقدم سوگند خورد که تا نادر را از پای در نیآورد آسوده نخواهد شد.

چندی بعد که نادر برای تسخیر ممالک ماوراءالنهر و خوارزم به آن حدود لشکر کشید و دو دختر پادشاه خوارزم را برای دو فرزندش رضا قلی میرزا و نصرالله میرزا خواستگاری نمود. رضا قلی میرزا برای اینکه عقده خویش را خالی کند از پذیرفتن عروس خودداری نمود و نادر خود به حمله عروس رفت و کام دل برگرفت، که این عمل نیز در تیرگی روابط بین بدرویسر سلطه طلب و ماجراجو کاملاً مؤثر بود.

هنگامی که نادر پس از فتح خوارزم عازم داغستان شد باردیگر نیکقدم در جنگل مازندران بین بهشهر و ساری آخرین تیر خود را بسوی نادر رها کرد که بازم به هدف نخورد بلکه انگشت نادر را قطع نمود و به گردن اسب نشست. اما نگاه تیزبین نادر به ضارب مشخصات کامل وی را در نظرش محسوس ساخت، که بیدرنگ به سرداران سپاه دستور داد افراد خود را حاضر غایب کنند و در صورتیکه شخصی با آن مشخصات یافتند بحضور وی معرفی نمایند. یکی از سرداران به نادر گزارش داد که چنین شخصی از مدتی پیش در میان سواران وی وجود داشته که اکنون ناپیداست نادر به تمام فرمانداران خود در سراسر کشور اعلام نمود بهر وسیله شده چنین فردی را پیدا کنند و چون یقین داشت که این سوء قصد بدون اطلاع رضا قلی میرزا نبوده است، چون رضا قلی میرزا مأمور تعقیب ضارب شد، اما پس از ساعتی بازگشت و گزارش داد که او را ندیده است. به همین جهت نادر وی را از خود جدا ساخته مأمور توقف در تهران نمود، و چندی بعد نیکقدم در نزدیکی هرات دستگیر و در دشت مغان به حضور نادر معرفی شد که پس از تحمل قدری زجر و شکنجه مجبور به اعتراف گردیده همه چیز را برای نادر شرح داد. نادر رضا قلی

میرزا را احضار نموده هر چند از او خواست که مشاوران خود در این زمینه را معرفی نماید رضا قلی میرزا هیچکس را اعتراف ننمود.

رضا قلی میرزا که پاسخهای دندان شکن به نادر میداد بیشتر موجبات خشم پدر را برمی‌انگیخت. نادر شبانه چند تن از مشاوران خود را احضار کرد و قصد خود را در مورد کشتن فرزند با آنها در میان نهاد.

این محاکمه در سال ۱۱۵۴ در محل دربند قفقاز روی داد و مشاوران مذکور سه نفر به نامهای میرزا زکی و حسنعلی خان معیارباشی و نظر علیخان بودند. لکن مشاورین خائن بجای اینکه به شفاعت برخیزند با سکوت خود تصمیم نادر را تأیید کردند و نادر پس از مرخص نمودن آنها به کور کردن فرزندش فرمان داد و پس از اجرای عمل شدت پشیمان شد. بهمین جهت دو روز بعد به مشاوران و بزرگان سپاه خود در نهایت تألم و افسردگی بیان داشت: "صفت و دیانت و مروت در طایفه ایرانی نمی‌باشد." و افزود که چون در حال خشم و غضب بودم چه می‌شد اگر: "جمعی از شما به التماس و التناجاء درآمده مانع این امر عظیم می‌گشتید...".^۱

نادر با تحمل آنهمه رنج و سختی که برای اعتلای نام ایران و تضمین استقلال کشور از خود بروز داده بود انتظار چنین ناسپاسی نداشت. او نمیخواست باور کند که منشأ تمام این بدبختی‌ها اعمال مستبدانه و جنون‌آمیز خود او در جهت کسب قدرت و فراهم نمودن زر و سیم میباشد. وی تمام شورشها و نارضاقتها را از سوی مردم بقول خودش بی‌صفت ایران میدانست و بسبب همین اشتباهات بود که روز بروز نسبت به ایرانیان بدبین و متنفر شد و در کشتن و سوزاندن آنها و تخریب روستاها و شهرها و ساختن کله سناره‌ها از هیچ ستمی فروگذار نکرد، تا آنجا که سر خویش را نیز بر سر این ماجرا و این بدبینی و رفتار ناهنجار گذاشت.

۱ - نظرعلی خان شاهسون که در اسناد آینده نیز از او نام برده شده و متهم گشته است که خاک به آرد مصرفی قشون مخلوط نموده است.

۲ - نامه عالم آرای نادری - محمدکاظم - ج ۲ ص ۶۲۲

سرداران کرمانج در لشکرکشی نادر شاه به مومداغستان

گفته شد که نادر پس از بازگشت از هندوستان بدون اینکه از ثروت هنگفتی که به بهای ویران شدن ایران، از آن دیار آورده بود، بنفع کشور و بالا بردن سطح فرهنگ و تولید استفاده نماید آنها را در خزینه‌های کلات پنهان نمود و برای تسخیر خوارزم و ماوراءالنهر عازم آن حدود شد تا فتوحاتی که پس از بازگشت رضاقلی میرزا ناتمام مانده بود به اتمام رساند. در این لشکرکشی که حدود یک سال طول کشید نادر نواحی مذکور را بتصرف درآورده حکمرانانی از جانب خود برگماشت این پیروزی نیز به قیمت زمین ریختن خون دهها هزار نفر از جوانان سلحشور کرد و افشار و بروی و بیات و عرب و دیگر مردم ایران تمام شدیدون اینکه کوچکترین نفعی بحال کشور داشته باشد بلکه ضررهای هنگفت مالی که عموماً "از حیب رعایا و دهقانان تأمین میشد متوجه مردم فقیر ایران گردید. در جنگهای خوارزم و ماوراءالنهرکردان خراسان نقش عمده‌ای داشتند سیمه سپاه بعهدہ رضاقلی میرزا و میسرہ بعهدہ حاجی خان کرد حمزگانلو بود در این لشکرکشی است که قرآن معروف امیر تیمور را کردها به قوجان آوردند. نادر پس از بازگشت از خوارزم وارد مشهد شد و پس از برگزاری مراسم نوروز سال ۱۱۵۴ در شهر قوجان، عازم داغستان گردید که در بهشهر وسیله نیکقدم مورد سو'قصد قرار گرفت.

محمد کاظم تعداد سپاهیان نادر را در این لشکرکشی ۳۷۵ هزار نفر دانسته که ۶۵ هزار نفر آن از مردم خراسان بویژه کردان قوشخانه و راز و اسفراین و بجنورد و قوجان بوده است. با توجه به اینکه نادر نیمه دوم اسفند آن سال را با چنین سپاه سنگینی در قوجان گذرانید و با توجه به اینکه غیر از قوجان همه جا قحطی بوده است موقعیت کشاورزی و دامی و تولیدات این خطه حاصلخیز که به خمیرخانه خراسان معروف بوده مشخص میگردد که با مقایسه با تولیدات امروزی فاصله زیادی دارد.

نادر در سال ۱۱۵۴ جنگهای متعددی در داغستان با طوایف لزگی انجام داد و با سرد شدن هوا بسوی دشت مغان بازگشت و آنگاه شهر کرکوک در عراق کنونی را محاصره نموده در دوم رمضان ۱۱۵۵ بر کردان کرکوک قیروزشد و کرکوک بتصرف نادر درآمد. یکی از بدبختیهای این جنگهای ایران با روم گشته شدن مردم کرد بدست کردیود، زیرا کردان سنی مذهب تابع دولت

عثمانی و کردان شیعه مذهب از سپاهیان نادر شاه بودند که بسبب تعصب مذهبی همدیگر را قتل و غارت میکردند و ناینکه به عواقب تأسفار و وحشتناک آن بیندیشند، از دیگر سرداران نادر در این جنگها سردار قوجه خان کرد شیخوانلو است که نادر به وی فرمان داد بسوی دزفول و بصره پیشروی کند از سوی دیگر نیز حملات نادر به کرکوک و اربیل و عراق شروع شد و جندی بعد نادر وارد نجف گردید!

نادر در سال ۱۱۵۵ حاجی خان کرد حمزگانلو را به سفارت روم فرستاد تا در باره رسمیت شناختن مذهب شیعه، جعفری با دولت عثمانی مذاکره کند اما به علت تعصب شدید مردم ترکیه نسبت به مذهب تسنن و مخالفت شدید با مذهب شیعه این امر ممکن نشد. محمد کاظم میگوید در سال ۱۱۵۶ که نادر در ساویلاغ مگری (مهاباد) بود: "حاجی خان ایلچی که قبل از این به سفارت روم رفته بود از درگاه سلطان محمود پادشاه روم با لطیف افندی و سف افندی که از دولت عثمانیه به سفارت (ایران) مأمور بود، به اتفاق در ماه ذی قعدة الحرام سنه ۱۱۵۶ وارد درگاه معلی و نامه پادشاه روم را که مشعر بر اعتذار از قبول تصدیق مذهب جعفری و تعویض رکن بود رسانید..."

نادر پس از تسخیر کرکوک و نواحی شرقی ترکیه عازم تسخیر موصل گشت، سپاهیان روم در دفاع از شهر موصل مردانه مقاومت و پایداری نموده تلفات شدیدی به سپاه ایران وارد ساختند. سرانجام پس از مدتی محاصره و کشتار شدید طرفین با شجاعت و از جان گذشتگی که دلاوران ایران از خود بروز دادند، موصل تسلیم شد و نادر با دختر حسین پاشا حاکم مطلوب موصل عروسی کرده جندی بعد وارد بغداد شده سپس به زیارت کربلا و نجف اشرف مشرف شد.^۲

۱- زندگی پیرماجرای نادر - ص ۷۷۴

۲- محمد کاظم - ج ۳ ص ۱۵۷ و ۶۴

دومین سرکوبشورش بلخ رسید محمد حسین خان زعفرانلو

گفته شد که نادر پس از بازگشت از هندوستان در زمستان ۱۱۲۱ خورشیدی برای انتقام گرفتن از قاتلان برادرش ابراهیم خان عازم داغستان و سرکوبی لژکیها شد. همه جا قحطی و فقر و بدبختی سایه افکن بود تنها نقطه‌ای که امید نگهداری اردوی بزرگ نادر برای چند روزی در آن میرفت شهر پربرتک قوجان بود که به وفور ارزاق مشهور و معروف بود. اما سرمای طاقت فرسای آن نیز مشهور جهان بود.

نادر اجباراً "در میان سرمای شدید روزهای اواخر اسفند مشهد را بقصد قوجان ترک گفت و ... روز چهارشنبه بیست و دوم محرم الحرام هنگام غروب ماهجه رأیات جهانگشا از ارض اقدس (مشهد) طلوع نموده "عازم خبوستان شد و ".... در دوم محرم (! !) سنه هزار و صد و پنجاه و چهار هجری (۱۱۲۱ خورشیدی) منزل علی آباد خبوستان مضرّب الویه عزوشان و مخیم سیهر احتشام گردید"^۱

حیمز فریزر اشتباها "تاریخ حرکت از مشهد راجهارشنبه ۲۶ ذیحجه ۱۱۵۳ هنگام غروب و ورود به علی آباد خبوستان را دوم محرم ۱۱۵۳ نوشته است در صورتی که خود وی بازگشت نادر از هندوستان را صفر ۱۱۵۳ نوشته است.

نادر مراسم نوروز ۱۱۲۲ خورشیدی را در قوجان برگزار کرد و چند روز بعد بسوی داغستان حرکت نمود. در داغستان خبر شورش عظیم بلخ که علیه بیدادگرهای نادر زیر لوای مذهب شکل گرفته بود به سمع وی رسید که بیدرنگ محمد حسین خان زعفرانلو بگلربیگی خراسان را

۱- تاریخ جهانگشای نادری وقایع سال ۱۱۵۴ قمری، میرزا مهدی خان اشتباها "تاریخ حرکت نادر از مشهد به قوجان را ۲۲ محرم و ورود وی به قوجان را دوم محرم ۱۱۵۴ نوشته است و صحیح آن ۲۲ ذیحجه ۵۳ و ۲ محرم ۱۱۵۴ می باشد. اما دکتر میمندی نژاد حرکت نادر از مشهد راجهارشنبه ۲۶، ۱۱۵۴ نوشته. تصور می رود ذیحجه سال ۱۱۵۳ درست تر باشد. چراکه نادر در صفر ۱۱۵۳ قمری از هندوستان وارد قندهار شد و از این تاریخ تا بازگشت وی از خوارزم نباید بیش از ۱۱ ماه طول کشیده باشد. دلیل این مدعا اظهارات محمدکاظم است که بازگشت نادر از خوارزم و ماوراءالنهر را ۱۶ شوال ۱۱۵۳ و جنگهای نادر در داغستان را جمادی الثانی ۱۱۵۴ ذکر می کند. - نامه عالم آرای نادری ج ۲ ص ۶۰۹

ما مورس رکوبی شورش بلخ نمود. محمد حسین خان با سواران خبوشان در نبردی خونین بر شورشیان پیروز شد و عصمت‌الله خان پادشاه ترکستان را که به باری شورشیان آمده بود با دیگر عوامل شورش دستگیر و مقتول نمود و پس از استقرار نظم در آن ناحیه و گماردن حاکمی از سوی ایران در بلخ با اسیران و غنائم فراوان به قوجان بازگشت.^۱

آقای قدوسی مؤلف نادرنامه معتقد است که به پاس این رشادت محمد حسین خان به لقب بیگربگی نایل آمد اما همانطور که گذشت تاریخ فرمان بیگربگی ۱۱۴۸ قمری و بیش از هفت سال قبل از این واقعه میباشد. دکتر سیمندی نژاد آورده است که در اواخر سال ۱۱۵۵ که هنوز نادر در داغستان بود خبر شورش درویش بلخ و کراماتی را که به وی نسبت میدادند وسیله جاسوسان خود استماع نمود که بیدرنگ فرمان موکدی برای محمد حسین خان جمشگرگ بیگربگی قوجان صادر نمود که هر چه زودتر عازم بلخ شده پیش از اینکه قیام گسترش یابد آنرا سرکوب نماید.

فرماندار بلخ هم از شاهزاده نصرالله میرزا حاکم خراسان باری خواسته بود، شاهزاده نیز به: "محمد حسین خان جمشگرگی بیگربگی قوجان دستور داد فوراً درصدد رفع غائله پیشوا (درویشی که به ادعای امامت و پیغمبری در بلخ قیام کرده بوده) برآید. . . . محمد حسین خان که در بگروز دو فرمان از طرف قبله عالم حضرت ظل الله و لا یتعهد دریافت داشته بود، قوای ابواب جمعی خود را جمع و حور کرده راه بلخ را پیش گرفت:"

محمد حسین خان شهر بلخ را از چهار سو محاصره نموده به حملات خود بسوی فرمانداری که مقر پیشوا بود شدت بخشید چون نادر دستور داده بود پیشوا را زنده دستگیر کرده در ملا عام تنبیه نماید، به سپاهیان خود دستور داد که از کشتن وی خودداری نمایند.

حسنت‌الله خان (عصمت‌الله خان) که به افسون پیشوا خود را روئین تن می پنداشت بی‌مهابا حمله نمود، اما با گلوله یکی از افراد محمد حسین خان از پای درآمد مریدان پیشوا هر کدام کشته میشدند دیگری جای آنرا پر میکرد که مبادا گزندى به امامشان رسد. بار دیگر تاریخ شاهد قربانیانی نظیر قربانیان جمل بود لکن با تمام این فداکاریها پیشوا دستگیر و در قفسی که از قبل تهیه شده بود محبوس گردید در میدان شهر چند روزی بدون نان و آب نگهداری شد، و چون نتوانست برای نجات خود معجزه‌ای بکار برد، مردم به نیرنگ او پی برده وی را لعن و نفرین میکردند. پیشوای محبوس سه روز بعد از گرسنگی جان سپرد، و محمد حسین خان زعفرانلو پس از استقرار نظم در آن ناحیه به مشهد بازگشت محمد کاظم تعداد سپاهیان عصمت‌الله خان را که از طرف پیشوا به پادشاهی گل مالک ترکستان ناسرحدات چین و ختن برقرار

۱- نادرنامه - قدوسی ص ۴۸۵

۲- زندگی پرماجرای نادر - ص ۷۸۵

شده بود ، یکصد هزار نوشته است . و از قول مردم کرامات عجیب از جمله زنده کردن مرده را به درویش مذکور که ادعای پیغمبری میکرد نسبت داده است . ضمناً " وی نام سردار ایرانی سرکوب کننده شورش بلخ را محمد حسین خان قاجار نوشته ، در حالیکه آقای قدوسی و دکتر میمندی نژاد ، محمد حسین خان کرد زعفرانیو ذکر کرده‌اند و این درست است .

نادر در برابر شورشهای مردم

در حالیکه نادر نقشه تسخیر کل ممالک روم و چین را در سر می‌پرورانید در داخل و خارج ایران در نواحی مفتوحه از هندوستان و افغانستان و خوارزم گرفته تا داغستان و کردستان و بلوچستان و فارس همه جا شورش و قیام علیه ستمگری‌های نادر در تحمیل مالیاتهای سنگین ایران خراب کن بود . همانطور که میدانیم وصول اینگونه مالیاتها فقط یا به مصارف لشکرکشی میرسید و یا در خزینههای کلات روی هم انباشته میشدند و اینکه کوچکترین فایده‌ای به اقتصاد و فرهنگ و پیشرفت جامعه داشته باشد . همه جا فقر و بدبختی و سیدروزی گریبانگیر مردم بود . مزارع و بوستانها بسبب کشته شدن مردم در جنگها به نابودی میرفت . قنوات خشک و راهها و رباطها که تنها وسیله رفاه بازرگانی آن روز بودند روز بروز خراب‌تر میشد . مردم هر چه داشتند . به مأمورین مالیاتی داده بودند دیگر چیزی برایشان باقی نمانده بود . لکن نادر مأمورین مالیاتی را که کوچکترین ترحمی از آنها مشاهده میشد بشدت تنبیه میکرد و به قتل می‌رسانید مأمورین نیز برای حفظ جان خود مجبور به اجرای شدت عمل بودند ، اما چون بیشتر این مأمورین به حال مردم رفت قلب می‌آوردند و وضع فلاکت‌بار آنها را مشاهده مینمودند ترک سر و جان گفته به شورشیان می‌پیوستند . نادر با آگاهی از این جریان افغانها را به وصول مالیات مأمور نمود ، که آنها از هیچ ظلم و ستمی نسبت به مردم خودداری نمیکردند . بسیار اتفاق افتاد که تمام دارائی و مایملک رعایا را فروختند باز هم مالیاتی که نادر تحمیل کرده بود درست نمیشد ، دیگر راهی جز قیام و شورش در حکم خودکشی برای ملت ستمکش ایران باقی نمانده بود . از این رو قیام‌ها و شورش‌ها در گوشه و کنار بوقوع پیوست .

در سال ۱۱۵۵ که نادر پس از تسخیر موصل عازم نجف بود به او خبر دادند که کرده‌های دنبلی نواحی خوی و سلماس قیام کرده مأمورین وصول مالیات را اسیر و مقتول نموده‌اند . علت این شورش این بود که نادر به ضرب شکنجه و زندان و تهدید به قتل ، از مرتضی قلی خان و نجفقلی خان سران کرد دنبلی بیست هزار تومان مالیات خواسته بود . هنگامیکه مأمورین به

میان ایل آمدند و آنچه را که قابل فروش بود به فروش رساندند بیش از سه هزار تومان سرجمع نشد. محمد کاظم میگوید: " چون مداخل کل آن بلده به سه هزار تومان نمیرسد^۱ گردان دنیلی که آب از سرشان گذشته بود سر به شورش برداشته مأمورین نادر را کشتند. نادر بمحض شنیدن این خبر برای اینکه دامنه این شورشها به سایر نواحی گشانده نشود بیدرنگ محمد رضا خان قرخلوی افشار را به آذربایجان فرستاده و دستور داد که با حکام نواحی شیروان و ایروان و ارومیه و حاجی خان کرد حمزگانلو بیگربیگی و فرمانروای گنجه شورشیان را سرکوب نمایند.

محمد رضا خان در ناحیه دمدم با سرداران مذکور مشورت نمود و چون در این هنگام مرتضی قلی خان دنیلی با ایل و تبار خود به منطقه کردستان روم شرقی کوچیده بود، صلاح در آن دیدند که با مردم بویژه کردها به ملامت و مدارا رفتار کنند، لکن دیری نپائید که مرتضی قلی خان دنیلی با بیست هزار نفر از گردان ترکیه و دیگر سپاهیان روم برای تسخیر آذربایجان وارد این خطه شد، اما در جنگی که در محل قلعه معروف دمدم روی داد حاجی خان کرمانج حمزگانلو آنها را به سختی شکست داده بسوی روم متواری ساخت.

مرتضی قلی خان که فرار را عار میدانست بکه و تنها با شمشیر آخته به قلب سپاه حاجی خان زد و با رشادت و شجاعت کم نظیری چون شیر خروشان مرد و مرکب را به روی همدیگر می انداخت، که سرانجام وسیله سپاهیان محاصره شده به قتل رسید و شورش پایان یافت. در این جنگ شش هزار تن از سپاهیان کرد مرتضی قلی خان کشته شدند. حاجی خان پس از این پیروزی و اعلام گزارش به نادر بسوی گنجه محل حکمرانی خویش بازگشت.^۲

در همین سال (۱۱۵۵) تهماسب قلی خان جلایر با سپاهی مرکب از سواران کرد و افشار مأمور رفع شورش و وصول مالیات هندوستان و کابل شد. گردان زعفرانلو در این مأموریت نیز بویژه در نواحی کوهستانی چون عقاب و یا بئر غرنده بر فراز کوهساران به بیگار برخاسته و شورشهای آن نواحی را فرو نشاندد. تهماسب خان در این سفر مبلغ دو کروور (یک میلیون) تومان مالیات هندوستان را وصول نموده به خزانه نادر در کلات تحویل داد.^۳

در سال ۱۱۵۶ که نادر در عراق بود خبر شورش سام میرزا در شیروان که خود را از اولاد شاه سلطان حسین صفوی میدانست استماع نمود که به حاجی خان کرد حمزگانلویی حاکم گنجه فرمان داد این قیام را سرکوب کند. جندی بعد شاهزاده نصرالله میرزا را نیز مأمور کمک به

۱- و قتیکه دستمزد سالانه یک نفر پنج تومان و قیمت یک اسب خوب ده تومان و خونبهای یک نفر مبلغ پانزده تومان بوده معلوم می شود که تهیه بیست هزار تومان چه بدبختی هایی برای مردم در برداشته است.

حاجی خان نمود. نصرالله میرزا به حاجی خان پیوسته عازم شماخی شدند. روز چهارشنبه ذیقعد ۱۱۵۶ جنگ عظیمی را با سام میرزا و محمد خان لزگی بوجود آوردند. بیش از دو هزار نفر از قوای سام میرزا اسیر و مقتول شدند. محمد خان لزگی به داغستان و سام میرزا به گرجستان متواری شد. تمام اردو و زنان و کودکان شورشیان بتصرف درآمد. حاجی خان پس از این پیروزی به تسخیر شماخی همت گماشت مردم قلعه نیز بشدت دفاع نموده بیش از سه هزار نفر تلفات دادند. پس از سرکوبی شورشیان قفقاز نصرالله میرزا بازگشته در سوق بولاغ قزوین به نادر پیوست و حاجی خان کرمانج نیز به گنجه محل حکومت خویش رفت.

نادر در ششم ذی حجه ۱۱۵۶ باردیگر به داغستان لشکرکشی کرده آن نواحی را مورد تاخت و تاز قرار داد و در ۲۵ محرم ۱۱۵۷ وارد بیلاقات شکی شد و در ۱۲ جمادی الثانی وارد جلگه گوگجه گردید و جنگهای پراکنده ای در این سال با سپاهیان روم انجام داده در رجب ۱۱۵۷ باردیگر در محل مراد تپه فرود آمد که لشکر روم نیز به فرماندهی محمد پاشا مرکب از یکصد هزار نفر بفاصله دو فرسنگ در مقابل سپاه ایران اردو زد.

نادر در مراد تپه بود که خبر شورشیان داخلی ایران را باردیگر استماع نمود که بشدت برآشفته گفت: "مردم ایران چه مقدار بی آبرو و کم فرصت و بی عقلند که اراده همایون ما تسخیر کل ممالک روم بود و . . . مانع راه ما میشوند که از این نواحی برگشته در قتل و غارت ایشان اهتمام ورزیم"

در سال ۱۱۵۸ که بار دیگر نادر از نجف اشرف به موصل بازمی گشت خبر شورش نواحی خوارزم را به او دادند که بیدرنگ محمد قاسم بیگ افشار و نجف سلطان کرد قراچورلو را به فرماندهی هشت هزار نفر مأمور سرکوبی شورشیان نمود و آنها پس از جنگهای عظیم و خونینی سرانجام نواحی خوارزم را دوباره تصرف نمودند.

سال ۱۱۵۸ قمری اوج شورشیان داخلی بود. فشار مأمورین وصول مالیاتی نادر در تمام نقاط کشور بخصوص در فارس به حدی رسید که مردم آن دیار مجبور شدند زنان و کودکان خود را به تجار هندی و فرنگی فروختند و مالیات تحمیلی را برداختند، اما این ظلم و فشارها باعث شد مردم فارس به رهبری تقی خان شیرازی سر به شورش برداشته بیست نفر از محصلان مالیاتی نادر را به قتل رسانیدند، لکن این شورش هم سرکوب شد و در حالیکه تقی خان و فرزندش در بیابانهای فارس متواری بودند وسیله یکی از کردها دستگیر و به نادر تحویل شدند. در همین سال که محمد حسن خان قاجار (جد پادشاهان قاجار) در استرآباد قیام کرده بود، نادر حسن بیگ کرد مزگانلو از کردان نیشابور و حاجی محمد بیگ قرانی را با پنجهزار سواران کرد و قرانی

و بیات مأمور سرکوبی شورش استرآباد کرد و آنها در حدود دامغان ضمن جنگی خونین سپاه محمد حسن خان قاجار را درهم شکستند.^۱

رستم بیگ کردمزدگانلونیز که یکی از سرداران نامی در جنگهای روم و هندوستان بود در این جنگ شرکت داشت. از شورشیان این سال در نواحی میان دشت و میامی و سبزوار محمد کاظم از بیران نام کرد عمارلو نیز نام میبرد که پس از دستگیری قادر به فرار میشود (کردهای عمارلو (آمارلو) در جلگه ماروسی نیشابور ساکن اند و بقیه را نادر به عمارلوقزوین کوچ داد).

رستم بیگ کردمزدگانلو هم که بعداً "به حکومت مرو منصوب شده بود سر به شورش برداشت لکن وسیله شاهقلی سلطان مروی به قتل رسید و خود شاهقلی سلطان نیز جندی بعد به همین اتهام دستگیر و نابینا و زندانی گشت . (سال ۱۱۵۹) .



محل استقرار اهل عمارلو در گیلان ، از جغرافیای مفصل مسعود کیهان

پیام نادرشاه به خوندگار روم

این قطعه که یک پیام از سوی نادر شاه به امپراتور روم می‌باشد، ظاهراً " وسیله‌ی میرزا مهدیخان استرابادی منشی مخصوص نادر شاه سروده شده که به لهجه‌ی ترکی درگزی است و از دفتر آقای براتی درگزی معروف به (دکدو) فرزند حضرتقلی دهباشی، متولد ۱۲۸۵ خورشیدی، در روز ۶۵/۸/۲۵ در درگزر ونویس کردم. قبلاً " نمونه‌ی باره باره شده و بدخطی از آنرا در قوجان دیده بودم که وسیله‌ی آقای سهراب فرهادی به من نشان داده شد، لکن بسبب فرسودگی قابل استفاده نبود و تحریفاتی نیز در آن شده بود، بهرحال وسیله هرشاعری گفته شده باشد نمونه‌ی حسن سلیقه وی و گویش ترکیب ارتش نادرشاه از اقوام ساکن سرزمین پهناور ایران می‌باشد که در جنگ با عثمانی بسیج شده‌اند:

۱- باشیه دونیم، ای عثمانلی خونکار بغلوبدور، چار اقلیمی لشکری	اویستینه نادر شاه زیاده گلور اویستینه سیاره، پیاده گلور
۲- قرخمینگی لزگی دور، قرخمینگی، گرجی آلانلر قلمه‌نی، بخلار برجی	قوللری آتشی، جمعی وره جی اولر نادر شاه دن، قباخده گلور
۳- قرخمینگی ترکمن دور، قرخمینگی تانار قرخمینگی توپجی دور، نوینی آتار	قرخمینگ دمر دونلی، گذرده باتار اولار نادر شاه دن، دالییده گلور
۴- قرخمینگی زابلی، رستم اولادی قرخمینگی بلوج دور، قرخمینگی لاری	قلنجی دوغریبر، دمر پیولادی دوز و بدور کله دن مناره گلور
۵- قرخمینگی بختیار، قرخمینگی قشغه قرخمینگی کورمانج دور، قرخمینگی بربر	قرخمینگی عرب دور، قرخمینگی آذر گوران حابین قلوب ویرانه گلور
۶- قرخمینگی دوه چکر، قوشین بده سین قرخمینگی قاطرچکر، قوشین گیمه‌سین	قرخمینگی با سوجکر، آتیزخانه سین اولار هر تیپ لن، دوشادوش گلور

۱- نگارنده بعید می‌داند که شعر فوق وسیله‌ی میرزا مهدیخان سروده شده باشد، زیرا در آن رعایت قافیه در آخریندها نشده، بویژه از بند ۴ به بعد، که باید وزن پیاده گلور، زیاده گلور، رعایت می‌شد تا به پایان می‌رسید.

۲- لاری برخلاف دستور با پولادی و اولادی هم قافیه شده است.

قرخ مینگ قوجان بجنوردی ، قرخ مینگ افشار
اولار بارجه لره پشتیبان گلور
توب لر اراده سی ، قوم دن یریسون
شوله روم ایلینه سلامه گلور
شاه شاهانی له گرمه ور شه
قانمز باشه ، جوخجه بلالر گلور

۷-قرخ مینگ درگزی ، کلات لی سردار
قرخ مینگ شاهسون ، هامو تفنگدار
۸-حصیر ایلده داغلیری ، قاری ایریسون
شاهنشاه قوشینه ، فرمان بیورسون
۹-حیرزا مهدی دیر ، عفلین یغ باشه
صلح و صفا ، دوستلیق ایلده گین پیشه

برگردان شعر ترکی :

نادر شاه بر سرت با سیاهی گران می آید
این زمان بر سرت سواره و پیاده می آید
در دستهایشان آتش و تیغ برنده است
آن‌ها در پیشانی نادرشاه به سروقت تومی آیند
چهل هزار آهن پوش بر سرراحت در کمین اند
آنها از دنبال نادر شاه خواهند آمد
که شمشیر ایشان آهن و یولاد را درهم می شکند
برای ساختن کله مناره از دنبال می آید
چهل هزار عرب و چهل هزار آذری
برای ویران کردن سرزمین تو می آیند
چهل هزار یابو لوازم آشپزخانه را می کشند
آنها با هر تیبی دوشادوش می آیند
چهل هزار قوجانی و بجنوردی ، چهل هزار افشار
آنها بعنوان پشتیبانان سیاه می آیند
اراده های توپ به حرکت در آیند
تایبینی چگونه برای سلام دادن به رومیها می آیند
با شاه شاهان هم رزم مشو
در غیر این صورت بلاهای زیادی بر سرت می آیند

دور سرت بگردم ای شاه عثمانی
لشکر چهار اقلیم را گرد آورده‌ام و
چهل هزار لرگی و چهل هزار گرجی
دژهایت را میگیرند و بر چهار ویران می کنند
چهل هزار توکمن و چهل هزار تاتار
چهل هزار توپچی تو را گلوله باران می کنند
چهل هزار زابلی ، فرزند رستم
چهل هزار بلوچ و چهل هزار لاری
چهل هزار بختیاری و چهل هزار قشقایی
چهل هزار کرمانج و چهل هزار بربر
چهل هزار شتر خوراک سیاهیان را می کشند
چهل هزار استر پوشاک قشون را می کشند
چهل هزار درگزی ، با سرداران کلاتی
چهل هزار ترکان شاهسون ، همه تفنگدار
تو صبر کن تا برفهای کوهها آب بشود
که شهنشاه به سیاهبانش فرمان حرکت بدهد
میرزا مهدی می گوید : عقلت راه سرت جمع کن
صلح و صفا و دوستی پیشه کن

شکست پاپیسان روم از کردان خراسان

در لابلای مطالب گذشته تا اندازه‌ای با چهره حاجی خان کرد حمزگانلو قهرمان و سپهسالار ارتش عظیم نادر آشنا شدیم و به اعتراف مورخین در فنون نظامی و مهارت و مدیریت سپاهگیری حاجی خان در بافتیم کعبی باکی و دلاوری و تاکتیکهای نظامی وی از ارکان اصلی پیروزی نادر در جنگهای هندوستان و فتح دهلی و دیگر فتوحات خوارزم و قفقاز و روم و عراق بوده است . در لشکرکشی نادر به داغستان در سال ۱۱۴۵ حاجی خان با ابراز لیاقت و کفایت و شایستگی زائد الوصف خود حیرت و تحسین بیش از پیش نادر را برانگیخت که بعنوان بیگلربیگی به حکومت گنجه منصوب شد . تا شورشها و قیام های قفقاز و داغستان نا آرام را زیر نظر داشته باشد .

در سال ۱۱۵۶ که جنگها و کشمکشهای ایران و روم (عثمانی) در حیطه های مختلف به اوج خود رسیده بود و نادر برای تثبیت مذهب شیعه جعفری بعنوان رکن پنجم دین اسلام تلاش فراوان داشت . حاجی خان را برای انجام اقدامات لازم به سفارت روم گسیل داشت . گفته شد که نادر نیز در محل مراد تپه فرود آمد و مصطفی پاشا سردار روم نیز که از ترکیه بقصد جنگ حرکت کرده بود در مقابل وی به فاصله دو فرسخ فرود آمد . قبل از این نقل و انتقالات و جابجائیها ، حاجی خان کرد حمزگانلو بعنوان سفیر ایران عازم روم بود که در داخل خاک ترکیه در نزدیکی کرکوک با مصطفی پاشا روبرو شد .

محمد کاظم میگوید : " از سوانجات غریبه آنکه در هنگامی که حاجی خان جامشگرک خراسانی حسب فرمان حضرت صاحبقران بجهت سفارت مأمور خدمت دارای روم گردیده بود ، در نواحی فلکاروروم (؟) در هنگامی که همین مصطفی پاشا در شکار شیر و پلنگ و گراز مشغول بود ، در عرض راه به حاجی خان ایلچی مذکور برخوردی چون دیدید و گوئید ایلچی را بیرون از قیاس مشاهده نمود ، در هنگام جواب و سؤال تقریر نمود که جماعت ایرانی " آرایشی زیننده‌الی وار " ^۲

- ۱- حمزگانلو از مهمترین ایلات زعفرانلوست که برخی در دوروستا در دهستان (اوغاز) قوچان و روستایی به همین نام در جنورد و بقیه در چناران مشهد سکونت دارند . بیشتر این ایل در کردستان ترکیه بجا مانده است .
- ۲- جمله ترکی است . یعنی ایرانیان در زینت و تجمل پرستی بد طولانی دارند .

حاجی خان برآشفته حواب دندان شکن داد. پاشا گفت اگر: " ایلچی نمی بودی سزای تو را در کنار تو می نهادم. حاجی خان گفت آنچه از دست برآید تفصیر مکن . . . "

مصطفی پاشا گفت پاسخ این گستاخی را در داخل مملکت ایران بشما خواهم داد

از قضای روزگار جندی بعد در نواحی کرکوک با حاجی خان دوباره مواجه شد و این هنگامی بود که حاجی خان پس از بازگشت از سفارت روم بعنوان سردار و فرمانفرما در نواحی لرستان حکومت داشت. محمد کاظم میگوید: " از آن جانب حاجی خان کرد نیز با موازی هفت هزار نفر که در نواحی لرستان سردار و فرمانفرمای آن دیار بود، حسب فرمان پندگان شاهزاده نصرالله میرزا به عهده آن امر و مقرر فرموده بود که تا ورود موکب چهبانسانی (نادر) باید آن عالیجاه با قشون تحت (فرمان) در نواحی کرکوک و سرداش در محافظت و قراولی لوازم پایداری را بعمل آورده و بوم به بوم از ورود و حرکت عبدالله پاشا (والی عراق) عرضه داشت سده سنیه والا نماید. و در آن اوان (حاجی خان) با قشون تحت (فرمان) خود در نواحی کرکوک در سر راه سر عسکر مذکور آماده و مهیا بود که از قضایای الهی گذر مصطفی پاشا بدان نواحی افتاد که حاجی خان کرد منتظر چنین لشکر برشرری بود . . . از طرفین نامداران فیروز جنگ و بهادران با عار و ننگ قدم در مضمار کارزار گذاشته طالب فتنه و شین گردیدند. در میدان کارزار دو نفر از دلبران رومی را زنده گرفته بحضور حاجی خان حاضر ساختند. بعد از تفحص احوال . . . "

حاجی خان دریافت که این سردار همان مصطفی پاشا است که هنگام بازگشت از سفارت روم با وی روبرو شده بود و پاشا گفته بود که حواب گستاخی شما را در داخل خاک ایران خواهم داد. حاجی خان که این پیش آمد را به فال نیک گرفته بود نامهای وسیله این اسیران برای مصطفی پاشا فرستاده گفت: " هرگاه از مردان روزگار نشانی داری، نامداری خود را ظاهر ساز . . . "

روز دیگر با برآمدن آفتاب " از طرفین بازار حرب التیام گرفت و سر و دست نامداران چون خار مفیلان در زیر دست و پای مرکبان به جولان درآمده که در آن هنگام گیرودار حاجی خان کرد چون مردی بود سپاهی و از همه هنرهای سپاهیگری آگاه، در آن دل شب (شب پیش از جنگ) بقدر دو هزار نفر از نامداران خود را از اردوی خود خارج و بسمت ساقه و سول مقرر داشته بود که بقدر فرسخی دور رفته و در هنگام گرمی محادله از گوشه به درآمده "

بر سپاه روم بنازند. از این رو طبق نقشه حاجی خان هنگامیکه آتش جنگ بشدت شعله ور بود، ناگاه سلحشوران کرد از کمین بیرون آمده نعره کشان از دو طرف سپاه روم را در میان گرفتند. رومیان که چنین انتظاری نداشتند از وحشت عنان صبر و قرار از دست داده رو به فرار نهادند. که یکنفر از کردان شیرشکار قراچورلوبه مصطفی پاشا رسید که به گفته محمد کاظم: " نامداری از طایفه قراچورلوبه سر وقت آن رسیده . . . به ضرب یک طعن نیزه جانستان روح آن را از قالب بدن بیرون فرستاد " بل نامدار قراچورلوبه چون عقاب نیز جنگی پایشن بریده سر سردار بر اقتدار روم را از بدن جدا کرده به پای حاجی خان انداخت. در این جنگ هشت هزار رومی

مقتول و تمام اردو و مال و احشام و زنان سیمین بر روم بتصرف سپاهیان سلحشور کرمانچ افتاد . پس از این پیروزی حاجی خان نامه برای شاهزاده نصرالله میرزا ارسال داشته وی را از ماجرا آگاه ساخت و جندی بعد بیک شاهزاده رسیده نامه وی را به حاجی خان داد که بسوی همدان بازگردد . "حاجی خان نظر به فرمان والا وارد همدان و بدشرف زیارت استان شاهزاده جهانیان مشرف و به خلعت شاهی سرافراز نوازشات از حد فزون گردید ."

جندی بعد عبدالله پاشا سپهسالار روم و حاکم عراق با اکراد بلباس بسوی موصل حرکت کرد . نصرالله میرزا و حاجی خان نیز برای جلوگیری از همدان حرکت کرده تا کرکوک پیشرفتند و چون اثری از رومیان مشاهده نمودند بسوی موصل پیچیدند . حاجی خان بقصد وارد آوردن شبخون بر سپاه روم سه هزار نفر از کردان خراسان و قاسم بیگ قاجار را برداشته عازم موصل گشت و : " . . . در نواحی موصل به قراولان عبدالله پاشا برخوردی شکستی فاحش بدیشان داده تا کنار اردو جمع کثیری از آن طایفه را قتل و اسیر سر پنجه تقدیر ساخته مراجعت نمود "

چند روزی از این پیروزی نگذشته بود که سپاه عظیم روم برای جبران تلفات خود از موصل بسوی ایران حرکت کرد ، اما این بار هم حاجی خان فرصت پیشروی به آنها نداده با " موازی هفت هزار نفر . . . سوار عازم تنبیه آن قوم سیه روزگار گردید " سواران خراسان آنچنان عرصه را بر رومیان تنگ نمودند که آنها چاره فرار ندیده در دشت و دمن متواری شدند و " . . . در آن بوم فرح اندوز جمیع توپخانه و قورخانه و جباخانه و نقاره خانه و خزانه و طبل و علم و خیم و سرایرده رومیه همگی بتصرف دولت اولیای قاهره درآمد "

در این جنگ حدود هفتاد نفر از سرداران و پاشایان روم به اسارت حاجی خان درآمدند که همگی را بحضور شاهزاده نصرالله میرزا آورد . شاهزاده گزارش این پیروزی بزرگ را با سرداران اسیر شده بحضور نادر که در این زمان در مراد تپه بود ارسال داشت و نادر از این موهبت بزرگ سجده شکر بجا آورد و چند تن از اسیران را برای دادن خبر این شکست به نزد بکن پاشا به اردوی روم فرستاد . همزمان با ورود اسیران بکن پاشا سردار روم به مرگ طبیعی درگذشته بود . نادر با اطلاع از این جریان سپاه روم را مورد حمله قرار داده شکست سختی بر آنها وارد ساخت و تعداد زیادی را به اسارت گرفت که چهار هزار نفر از آنان را به تهران و سه هزار نفر را به تبریز فرستاد .

نادر پس از این پیروزی بسوی مهاباد بازگشت و در ناحیه سوق بلاغ مگری بود که فرستادگان پادشاه ختا و ختن و آق بانو پادشاه اروس (روس) بحضور رسیدند . (ذیقعه سال ۱۱۵۸)

در آنجا بود که نادر خیر شورش کردان زعفرانلوی قوجان و تقی خان شیرازی در فارس و محمد حسن خان قاجار در استرآباد را شنید. این گزارشها در روحیه وی اثر بسیار نامطلوبی بجا گذاشت که با خشم و نفرتی شدید بسوی خراسان حرکت کرد. در این بازگشت در روستاها و شهرهای مسیر راه درگرفتن پول و مالیات از هیچ ظلم و ستمی فروگذار نکرد. شکنجه و کتک و قتل و کشتار و بریدن گوش و بینی و کورکردن مردم از جمله امور عادی بشمار می آمد. مالیات و پول هائیکه از این طریق بدست می آورد همه روزه بسوی خزاین و دفاین کلات گسیل می داشت و مالیاتهای سنگینی بر مردم تحمیل می نمود. مردم قوجان که از تاریخ ورود کردها به خراسان تا این زمان هیچگونه مالیاتی نپرداخته بودند، محکوم به پرداخت ده الف (پنجاه هزار تومان) مالیات گردیدند. به مردم مشهد نیز یکصد الف (نیم میلیون تومان) تحمیل شد و مأمورین شدیدالعملی مأمور وصول آن نمود. تقریباً تمام حسابرسیان و مدیران دفاتر دیوانی ایالات و شهرها در آتش خشم نادر سوخته بقتل رسیدند. محمد کاظم وزیر مؤلف نامه عالم آرای نادری که خود حسابدار ناحیه مرو بود بسبب دقت بیشتر تنها حسابداری است که جان سالم به در برده می گوید: "و در آن اوان نویسنده که سالما" و غانما" از نظر قیامت اثر زنده بیرون آمد بدین کلمه خاطر خود را تسلی می دادند. بیت:

" اسناد خرج را گذراندم و زنده ایام

ما را به سخت جانی خود این گمان نبود..."

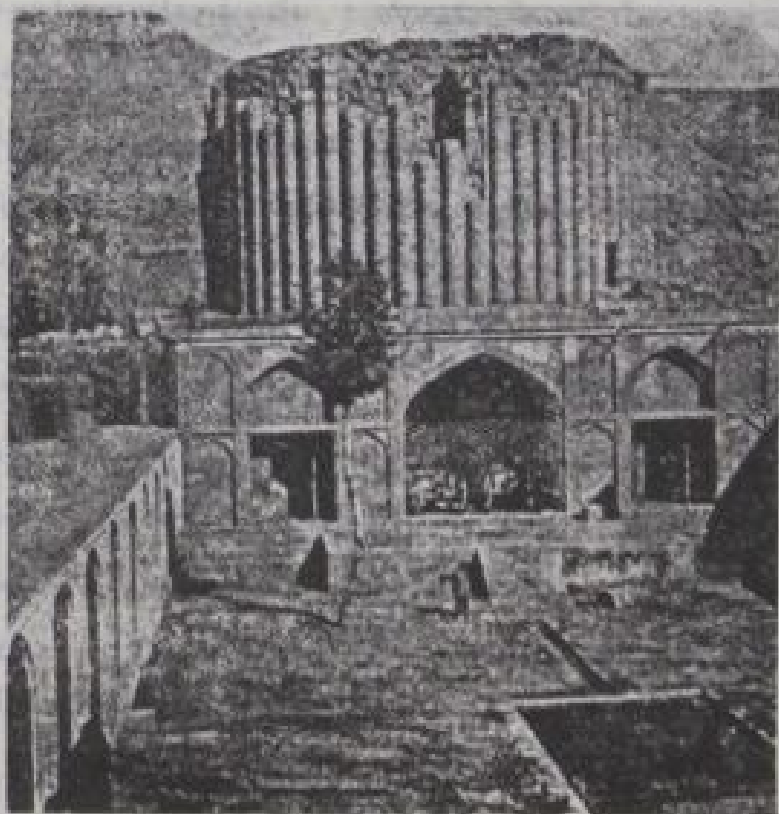
محمد کاظم علت و فلسفه نزول این بلا بر سر ملت ایران را، بد باطنی و فساد اخلاق مردم دانسته می گوید ارامندای که نادر از حلقا به مشهد کوچانده بود در آنجا به ساختن شراب و نواختن سازهای خوش آهنگ پرداخته زنای محصنه و بی عصمتی جاهلان و بی انصافی اغنیا نسبت به فقرا و ظلم و جور سپاهیان و بدکاری دختران و بی دیانتی صوفیان و فسق و فجور علما و... از حد گذشته بود و بهمین علت: "حضرت جبار که منتقم حقیقی است پادشاه دین دار خود را که در عدالت انوشیروان... در سخاوت حاتم... در شجاعت رستم... و نادری بود بگنا که رای آن را برگردانیده... مسلط بر سر... رعایای کل ممالک ایران ساخت".

نادر مراسم عید نوروز این سال را که با روز عزادارای ۲۸ صفر ۱۱۵۹ مصادف شده بود باشکوه هرچه تمامتر در مشهد برگزار نمود که این عمل مردم را بیش از پیش از وی منزجر و متنفر ساخت.

نادر چند روز بعد در ۲۵ ربیع الثانی برای بازدید طلا و جواهرات و اشیاء نفیسه و عتیقه های که در کاخهای کلات انبار کرده بود و در واقع خونبهای نه تنها ملت ایران، بلکه

آسیا بود . عازم آن دیار گردید و از مقبره خود که وسیله مهندسین و معماران بزرگ ساخته شده و تمام سنگهای مرمر آن را از مراغه آورده بودند دیدن کرد . هر منقال این سنگها سیصد دینار تبریزی (یک منقال و نیم نقره) برای ملت فقیر ایران خرج برداشته بود . بعضی از این سنگهای بزرگ شصت خروار وزن داشتند که هزینه آنها نود خروار نقره شده بود . این سنگها از میان کوه و جنگل و دره‌های صعب‌العسور از مراغه به کلات حمل شده بودند . سه قطعه سنگ بزرگ بود که بقول محمد کاظم یکی را " ایران خراب کن " و دیگری را " عالم خراب کن و سومی را " خراج عالم " نام نهاده بودند و: " صرف و خرج آن از حد و حصر بیرون است و دیگر عمارات بسیار و گنج خانه های بیشمار که به اتمام رسیده بود . . . "

نادر پس از بازدید از کاخها و خزاین کلات تمام مهندسین و معماران و کارگران آن را که از اسرار و رازهای کاخ آگاهی داشتند بقتل رسانید تا گنجهایش از دستبرد در امان باشند . متأسفانه بیشتر آثار نادر در کلات که با پول ملت ساخته شده بود وسیله پادشاهان قاجار نابود و منهدم گردید و آثار ارزنده‌ای که میتوانست یادآور آن روزهای تاریخی باشد از بین رفت . از بدبختی‌های ملت ایران این بوده که هر سلسله‌ای که روی کار آمده آثار سلسله پیش از خود را از میان برده‌است و این طرز تفکر در طول تاریخ صدمات مالی و فرهنگی شدید بر این کشور وارد ساخته که نظیر آن در کمتراحایی از جهان دیده شده است .



کاخ خورشیدکلات

عکس از عبداللہ قاجار عکاسی ناصرالدینشاه سال ۱۳۱۱ (آلبوم سلطنتی)

آخرین لشکرکشی نادر به عراق و شورش کردان قوچان

نادر پس از فراغت از آخرین دبدار کاخهای کلات عازم قوچان شد و پس از چند روز توقف در این شهر از طریق اسفراین عازم عراق عجم گردید. در بین راه خبر طغیان محمد علیخان قرخلوی افشارحاکم فارس و سرکوبی وی وسیله امیر علم خان خزیمه را استماع نمود. چند روز بعد خبر شورش مردم بلخ رسید. که حسن بیگ کردمزدگانلومین باشی (از کردان نیشابور) را با دو نفر دیگر از سرداران خود مامور سرکوبی شورش بلخ نمود. از بد حادثه چون حسن خان در نیشابور به میان ابل و تبار خود رسید چند روزی توقف نمود و همین تاخیر باعث شد که گداخان حاکم بلخ تاخیر ورود آنان را گزارش کند. نادر به حاکم بلخ فرمان داد که محض رسیدن سرداران مذکور آنها را دست بسته به اردوی شاهی بفرستد. چند روزی از ورود سرداران بلخ نگذشته و از گورد راه نیاسوده بودند که حکم توقیف آنها فرا رسیده. و حاکم بلخ آنها را دست بسته به اردوی نادر فرستاد. در بازجویی که بعمل آمد حسن خان کردمزدگانلو واقعیت تاخیر خود را بیان نموده به گناه خویش اعتراف کرد. اما چون یکی از دو نفر دیگر برای بی‌نقصیری خود دروغهایی بهم بافته بودند بقتل رسیدند و حسن خان و محمد تقی بیگ مورد عفو قرار گرفته به وکالت دارالسلطنه هرات و بلخ منصوب گشته به محل مأموریت خویش رفتند.

سال ۱۱۵۹ برای نادر سال شومی بود زیرا وی هر سردار ولو نزدیکترین یاران خود را هم که به سرکوبی شورش‌های داخلی میفرستاد چون آنها به منطقه شورش می‌رسیدند و وضع رفت بار مردم ستمکش را مشاهده می‌نمودند خود نیز به شورشیان می‌پیوستند که از جمله این سرداران محمد علیخان افشار حاکم فارس بود که به شورشیان لر و بختیاری پیوست و علیقلی خان برادرزاده خود نادر که به شورشیان سیستان و بلوچستان پیوست و "حاجی سیف‌الدین خان بیات (نیشابوری) که از جمله فدویان درگاه سپهر مماس است باغی و محمد حسین خان زعفرانلوی کرد در کردستان (قوچان) سرکشی کرده و شاهقلی خان مروی در مرو... " که اینها همه از باوفاترین و قدرتمندترین سرداران نادر بودند.

نادر در ربیع الاول ۱۱۵۵ در فارس و اصفهان قتل و کشتار و تجاوزات فجیعی کرد و ... آتش غضب چنان اشتعال پذیرفته بود که پسر ۱۴ ساله و دختر ۱۵ ساله به یک هزار و پانصد دینار (یک قران ونیم) خرید و فروش می شدند. محمدعلی خان یکی دیگر از سرداران نادر در قزاقستان و دشت قباچاق در شعبان ۱۱۵۹ موزی " چهار صد کله مناره که هر یک پنجهزار سر داشت " بنا نمود. همزمان با این اوضاع و احوال شورش و قیام گردان زعفرانلوی خراسان به رهبری محمدحسین خان ایلخانی در قوچان به اوج رسید که دستبردهای جندی به خزانه های کلات نموده و گله ها و ایلخی های نادر را از نواحی درگز و رادکان به غارت برده در میان کردهای قوچان تقسیم نمود! این جسارت که در واقع زهره شیر می خواست آنچنان نادر را منقلب و آشفته ساخت که کشتار و سرکوبی مردم فارس را رها نموده به خراسان بازگشت و در بین راه خبر طغیان قلیچ خان فرمانروای خرم آباد و لرستان را شنید که بیدرنگ محمد خان کرد قراچورلو را که در نواحی کرمانشاهان سردار و صاحب اختیار منطقه غرب ایران بود فرمان داد که شورش لرستان را سرکوب کند. محمد خان شورش لرستان را سرکوب کرد و به حکومت شیراز منصوب شد. پیش از این وقایع حاتم خان کرد بادلانلو حاکم اصفهان به حکومت شیراز منصوب گشته بود که هنگامی که نادر در ساوج بولاغ مگری در آذربایجان بود احضار شده بود. جندی پس از رفع این شورش بفرمان نادر محمد خان کرد قراچورلو به خراسان احضار شد که در التزام رکاب باشد.

در همین زمان سپاهیان کرد و افشارو بیات مامور سرکوبی شورشهای ترکستان و ماوراءالنهر به فرماندهی بهبودخان افشار نیز از اجرای دستور سرپیچی نموده شورش نمودند آنچنانکه نابودی سپاه ایران در کنار شهر بخارا قریب الوقوع بود. که شب سه شنبه ۱۴ رجب ۱۱۶۰ بیک شاهزاده نصرالله میرزا از کلات رسید و خبر آورد که: " در دو فرسخی شهر خبوشان محمدقلی خان قاجار افشاررومی دارای دوران رادرمحل خواب مقتول و عساکر ایرانی و تورانی و هندی و رومی و فرنگی که در رکاب ظفرانتساب به خدمات اشتغال داشتند همگی به یک گردش جرخ نیلوفری متفرق ... گشتند.

۱- نادر در منطقه رادکان و چناران مرکزی برای پرورش اسب ایجاد کرده بود که از نژاد اسب عربی و مادیان خراسانی بهترین نوع اسب را پرورش می دادند که اسبهای معش خانی معروف، از ترکیب این نژاد بوجود آمده بودند.

کشته شدن نادرشاه در قوچان

سالهای ۱۱۵۸ و ۱۱۵۹ بحران روحی و جنون نادر در جهت تخریب و آدمکشی، بحدی رسید که وجودش برای ملت ایران غیرقابل تحمل گردید. او به هیچکس رحم نمیکرد و کوچکترین اشتباه باسخت‌ترین مجازات روبرو می‌شد. از این رو مردم نیز مرگ و نابودی او را از خدا آرزو داشتند. نگرانی و پریشانی روزافزون، مردم نواحی مختلف را به قیام و شورش واداشت که مهمترین این قیام‌ها، قیام‌کردان زعفرانلو در خراسان بود که چندبار به خزاین کلات شبیخون و دستبردزده جواهراتی بدست آوردند و از طرفی هم گله‌های اسب و گوسفندان نادر را از نواحی جناران و رادکان به قوچان انتقال داده بین خود تقسیم کردند. نادر در حدود مهاباد بود که از شنیدن این خبر منقلب شد و به قوچان بازگشت و تنبیهات و مالیات‌های سنگینی بمردم آنجا تحمیل نمود.

در ربیع‌الثانی ۱۱۵۹ که نادر پس از بازدید خزاین کلات به قوچان بازگشت، امرا و بزرگان کرد آنچنانکه باید او را تحویل نگرفته و استقبالی شایسته از وی بعمل نیاوردند. بی‌توجهی کردها به نادر باعث شد که مالیات‌های آنان را سنگین‌تر نماید. تا در صورتیکه نتوانند بپردازند وسیله و توجیه بیشتری برای سرکوبی و نابودی آنها داشته باشد. مؤلف دولت نادرشاه افشار می‌نویسد: "... نادرشاه مالیات سنگینی در حدود چهار صد الف به جادرنشینان خبوشان بست. خان‌های کرد هم یعنی محمد جعفر خان زعفرانلو و ابراهیم خان کیوانلو و غیره در قشون نادر خدمت (می) کردند. پنهانی با یکدیگر قرار گذاشتند که همراه با سپاهیان خویش به خبوشان بگریزند. دامنه قیام وسعت گرفت و تلاش برای سرکوبی آن به نتیجه نرسید. کردهای قیام‌کننده کار خود را به دفاع محدود نکرده غالباً " به قشون شاه نیز حمله می‌کردند. راهی اسبان شاه را می‌ربودند و آنها را در کوهها پنهان می‌کردند."^۳

مینورسکی نوشته است که: "... در خراسان هم شورش برخاست، کردهای خبوشان

(۱) این همان محمد جعفر خان مستیانلو نایب قوچان است.

(۲) ابراهیم خان کیوانلو همان ابراهیم خان پسر شاهوردی خان شیخوانلو است که چون برایل کیوانلو هم ریاست داشت به ابراهیم خان کیوانلو معروف شده است.

ایلخی نادر رادر آنجا غارت کردند. نادر به سرکوبی آنان بیرون تاخت و در ۲ جمادی الثانیه ۱۱۶۰ (۲۵ ژوئن - ۳۰ خرداد ۱۱۲۶) خیمه و خرگاه او را در فتح آباد نزدیک خبوشان برافراشتند.^۱

محمد کاظم می نویسد: در سراسر نواحی ایران شورش و قیام بود، لکن قیام کرده‌ها در قوجان نادر را سخت به وحشت انداخت که کشتار نواحی فارس و اصفهان را رها کرده از طریق یزد به خراسان بازگشت " و آتش غضب قیامت پادشاهی بجوش آمده کار بجائی رسید که در دهم محرم سنه ۱۱۶۰ که رایات جاه و جلال از نواحی عراق مراجعت به صوب خراسان می نمودند در هر منزلی از منازل از رؤس و رؤسا و فقیر و فقرا و غنی و مالدار و مسکن و بینوا و گناه‌دار و بیگناه، از گله و اجساد ایشان گله مناره می ساخت. در هیچ ولایت و مملکتی و قریه و مزرعه نبود که کسان آن دیار گرفتار سخط و غضب قیامت لهب امیر صاحبقران نبودند:

جهان آتش فروزی کرد به عالم که عالم رفت و شد دنیای ماتم . . .

جهان با گریه و درد و ملامت نشان می داد از روز قیامت . . .

چون فرمان قیامت لهب شهنشاهی انتشار یافت، خوانین گردستان (خراسان شمالی) که از ابتدا خروج (نادر) تا حال در خدمتگزاری و جان نثاری مضایقه نکرده فدویانه خدمت می کردند، چون هزار و چهارصد الف به نواحی خبوشان حواله شده^۲ و محصلان تعیین شده که باز یافت نمایند و محصلان در آن حدود مطالبه وجه از حاضرین و غایبین که در رکاب شهنشاهی می بودند مطالبه کرده اطفال آنها را زجر می کردند، خوانین گردستان که در رکاب اقدس خدمت می کردند همگی فرار (کرده) وارد خبوشان (شده) و محمد جعفر سلطان زعفرانلو و ابراهیم خان کیوانلو و محمد رضا خان بادلو (از اجداد بهادری‌ها) و جمعی دیگر از خوانین واعزه و اعیان آن ولایت با ریش سفیدان چامشگرگ (کرمانج) متفق اللفظ گشته، بیک دفعه روی از اوجاق نادری تابیده بعضی به کوه آله داغ پناه بردند و سپاهی در قلعه خبوشان تحصن جستند و به قلعه داری قیام نمودند. چون رایات جاه و جلال وارد ارض فیض مآل (مشهد) گردیدند، در آن حدود چند بومی توقف و عمال هر ولایت از قبیل هرات و مرو و مار و جاق

۱- تاریخچه نادر - مینورسکی - ترجمه رشید یاسمی - ص ۱۱۵

۲- در مجله یادگار آمده است که: از عجایب اختراعاتی مالیاتی نادر شاه این بود که موقع رسیدگی به حسابهای مأمورین مالیاتی، رقم "الف" را ملاک قرار می داد، هر الف برابر بود با یک لک هندی و معادل پنجاه هزار تومان ایران، و مالیاتها همواره ده الف و بیست الف و بالاتر از آن بودند. - مجله یادگار - سال دوم - شماره ۲ ص ۴۴

۳- نیروی مالیات بگیر را نادر شاه از افغانان انتخاب کرده بود که به مردم رحم نکنند و به مردم نهبوندند و فرامین او را مو به مو بلکه شدیدتر اجرا نمایند.

و نسا و درون و ابیورد و کلات و سرخس و نیشابور و سبزوار که بجهت محاسبه وارد درگاه جهان آرا گشتند، همگی توهم (مظنون) به خیانت گشته بقتل رسیدند. وحشت و دحشت جماعت اکراد و عساکر رکاب اضافه بر اول شده، همه روزه از اردوی جهانگشا، جمعی تنگ حوصلگان فرار می کردند... موکب جهانگشا چند بومی در ارض اقدس توقف (نمود) چون یاغیگری جماعت اکراد به تواتر رسید، حضرت جهانگشا در مشهد مقدس عنان عزیمت با شاهزادگان و خدمه گرام و لشکر عدو انتقام عازم تنبیه معاندین خوشان گردید... " نادر دریافتن بود که دیگر نمی تواند در ایران سلطنت نماید، از آن رو دست به کارهای عجیب و غریب و مذبحانهای می زد. فی المثل نصرالله میرزا را از ولایتعهدی معزول و شاهرخ میرزا را که از جانب مادر نسب به دودمان صفوی داشت به جانشینی انتخاب نمود تا مگر ملت ایران بسبب یاس حرمت سلسله صفوی که خود را به سادات علوی منسوب نموده بودند سلطنت شاهرخ را گردن نهند، لکن عزل و نصب این دو شاهزاده کاملاً " نتیجه معکوس بخشید. نادر غیر از دستگاه جاسوسی و ساواک جهنمی خود به هیچکس اعتمادی نمی کرد. گزارشهای این جاسوسان و ساواکیان از اوضاع آشفته مملکت و قیامها و وابستگی سران قشون به شورشیان و دیگر ناراحتی هائیز روز بروز حالت نادر را به درندگی و شدت عمل بیشتر سوق می داد، خصوصاً " شی که قرار بود فردا را به طرف قوچان حرکت کند، رئیس سازمان امنیت نیم شب به حضور احمدخان ابدالی افغان رسیده تقاضای ملاقات با شاه را نمود و قرار شد که فردا هنگام حرکت لشکر بسوی قوچان این ملاقات بطور غیر محسوسی انجام گیرد. نتیجه این ملاقات این شد که ساواکیها چند نفر از فرستادگان سران لشکر نادر را که حامل نامه هائی برای برای علیقلی خان برادرزاده نادر در جهت قیام و حمله به مشهد بودند، دستگیر نموده بودند. نادر پس از سان دیدن سپاه و رژه گرفتن و سپردن قشون به احمد خان افغان، خود بارئیس ساواک به سروقت بیکهای دستگیر شده رفت و دستگیر شدگان زیر شکنجه های مخوف همه چیز را اعتراف نمودند.

امرای لشکر نادر از جمله محمد قلی خان افشار و موسی بیگ شاهسون و صالح خان افشار که حرکات و ملاقات نادر با رئیس ساواک و عقب ماندن نادر از لشکر را زیر نظر داشتند، به دستگیری فرستادگان خود و کشف راز خویش ظنین شدند و در صدد برآمدند پیش از رسیدن نادر سپاهیان خود را برداشته بسوی متواری شوند لکن در بر خوردی که با احمد خان افغان فرمانده جوان قشون داشتند، تصورات خود را بی سبب دانسته به راه خویش ادامه دادند. بازگشت نادر به اردو نیز نکته ای را برای آنان روشن نساخت، اما آنها همواره بیمناک بوده و در حالت بیم و امید بسر می بردند و شبها با استفاده از تاریکی شورش و تظاهرات و غوغا و بی نظمی هائی در میان اردو به ظهور می رساندند. محمد کاظم می گوید: " و از منزل چناران

الی فتح آباد هرشب شورش و غوغا در میان اردو از ایشان ظاهر می‌گشت و دارای دوران و خدیو جهان از شدت و قوت بازوی قضا استفار آن معنی را هرگاه می‌کرد واقفان حضوربه عرض می‌رساندند که شب طلاهداران علامات لشکر بیگانه را دیده آن همه غوغا در آن سمت است و پادشاه هفت کشور محو قضا و قدر گشته با وجود آن همه شرارت جماعت بدانندیش با آن همه ذهن و فراست نفهمید که: این چرخ پرپیچ و تاب نموده بسی خانه‌ها را خراباً نادر می‌دانست که از جنگ قوجان جان سالم به در نخواهد برد و سقوط سلطنت استبدادی وی حتمی است و این پایان کار هردیکتاتور و خودخواه تاریخ است. علاوه براینکه تعداد زیادی از سپاهیان و فرماندهان نادر از کردان زعفرانلو بودند و معلوم بود که آنها در صورت بروز جنگ به حمایت از ایل و طایفه خود قیام خواهند کرد. بسیاری از سران سپاه وی نیز با سران کرد بویژه با محمد حسین خان بیگربیگی زعفرانلو که رهبری قیام را برعهده داشت ارتباط و روابط دوستانه داشتند و تصور نمی‌رفت که آنها با محمد حسین خان بجنگند. تنها پشتیبانان نادر نیروهای افغان و ازبک بودند که کاری از آنها ساخته نبود. از این رو قبل از حرکت به قوجان تمام شاهزادگان و زنان حرمسرای خود را غیر از شوقی دختر محمد خان قاجار که تازه عروس بود به کلات فرستاد. خود نیز چندین بار در بین راه شبانه سوار براسب شده خواست بسوی کلات فرار کند. لکن حسینعلی بیگ معیارباشی (معیارالمالک) وی را از این کار بازداشت و به عرض همایون " رسانید که پادشاهان ربع مسکون به عالم جون این مقدمه را مسموع نمایند. تا انقضای تمام در بنی آدم. طعن زن دوست و بیگانه میگردی و کرا برای آنست که نظر مخالف به کریاس گردون اساس تواند انداخت و هرگاه بهرام فلک با افواج ملک از تارم چهارم بسمت . . . جاه و جلال عود نمایند. کشیکجیان بهرام صولت و دلبران مریخ صلابت به ضرب ناوک دلدوز و تفنگ جگرسوز خرمن عمر آنها را به باد فنا خواهند داد و اگر شهپازیرنده و نره شیران درنده بدین جانب گذر نمایند از هیبت و سطوت شاهنشاهی چون بونه خس و خاشاک با خاک یکسان می‌گردند. چندان از این مقوله سخنان تقریر نمود که شهنشاہ جهان به دستیاری قضا رفتن خود (به کلات) را موقوف. و فرمود که آنچه تو گفتی همگی را به در سفتی. اما من از کردار خود منفعل و در نزد اهل ایران خجل و کار از دست رفته و لشکر و حشم چون کشتی بر هم شکسته^۳ . . . اما چون رگ و غیرت نادری به طلاطم در

۱ - محمد کاظم - ج ۳ ص ۵۵۸ - چاپ مسکو

۲ - موضوع تصمیم فرار کردن نادر شاه از بین راه قوجان بسوی کلات را پیربازن طبیب مخصوص نادر به تفصیل نوشته است.

۳ - احتمالاً این سرداران مقتول از جمله کسانی بوده‌اند که فرستادگانشان در بین راه هرات دستگیر و روابط آنها با علیقلی خان آشکار شده بوده است.

آمد. در سرزدن آفتاب بر انقلاب چند نفری از سرکردگان عظام و امرای گرام را مقنول و از آنجا حرکت کرده بتاريخ بوم شنبه دهم شهر جمادی الثانی وارد منزل فتح آباد دو فرسخی خبوشان گردید^۱

مردم قوجان نیز در شهر و کوهها سنگر گرفته آماده پیکار بودند. ارتباط امرای کرد با امرای سپاه نادر برقرار بود و بقول محمد کاظم: "محمد حسین خان و جعفرخان کرد با سایر خوانین در خبوشان قلعه کشیدند." نادر در اردوگاه قوجان نیز قصد فرار داشت لکن معبر الممالک و نگهبانان وی را از این کار بازداشتند.

قدرت حمله و هرگونه تصمیم گیری از نادر سلب شده بود. بازن طبیب مخصوص نادر میگوید: ذهن نادر را بیشتر محمد قلی خان و صلاح خان (صالح خان) مشوش کرده بودند و او سعی میکرد که آنها بویژه صالح خان را از خود دور کند.

نادر شب قبل از واقعه، احمد خان افغانی ۲۵ ساله را که فرماندهی چهار هزار افغانی برعهده داشت، بحضور طلبید با اعطای اختیارات تام به او گفت: من از نگهبانان ایرانی خود ناراضی هستم و از تو میخواهم فردا همه آنها را بقتل برسانی. حفاظت جان من و فرماندهی اردو از این ساعت بعهده توست. بدنبال این فرمان، احمد خان تعظیم نموده برای پیاده کردن نقشه خود مرخص شد.

قبل از اینکه احمد خان از جادر سلطنتی خارج شود، سرداران افشار زمینه قتل نادر را فراهم کرده بودند. صالح خان و محمد قلی خان افشار و موسی بیگ افشار ارومی و چند تن دیگر که بپیمان بسته و قرآن مہر کرده بودند وارد منطقه جادرهای سلطنتی شدند چون صالح خان افسر نگهبان و رئیس قراولان بود ورود به آن منطقه بدون مشکل انجام شد، یکی از شورشیان خود را به نگهبان مخصوص رسانده از پشت سر دهان او را گرفت و خنجر بر تهیگاه او گذاشته، گفت: اگر فریاد بزنی کشته خواهی شد فقط با اشاره دست نشان بده که شاه در کدام جادر خوابیده است. بمحض اینکه نگهبان با اشاره دست جادر شوقی را نشان داد، خنجر تا دسته در تهیگاهش فرو رفته او رانقش زمین ساخت و شورشیان به جادر شوقی نزدیک شدند. نادر که از چند شب پیش از بیم جان نخواستار شده و بیخوابی سخت او را بیحال کرده بود روی تخت شوقی با لباس و اسلحه دراز کشید و گفت خواب بر چشمانم مستولی شده و عنان

۱- محمد کاظم - چاپ مسکو - ج ۳ ص ۵۰۸

۲- مؤلف مجمل التواریخ می نویسد: "... در منزل فتح آباد دو فرسخی خبوشان محمدخان قاجار ابروانی و موسی بیگ ایرلوی افشار خلخالی و قوجه بیگ گوندوزلوی افشار ارومی و محمد صالح خان قرخلوی (افشار) ابیوردی با هفتاد نفر از جوانان داوطلب نیم شب بسمت سراپرده روانه و..." ص ۱۲

اختیار را از من ربوده است ، مواظب باش مرا خواب نبرد که این خواب را تا بامداد بر خود شوم می بینم . این بگفت و بی اختیار به خواب رفت . شوقی نیز که دلش بحال شوهر تاجدارش سوخته بود او را از خواب بیدار نکرد تا اندکی بیاساید . لکن لحظه ای نگذشت که سایه محمد صالح خان افشار را در میان جادر خود مشاهده نمود که بیدارنگ با دست بازوی نادر را حرکت داده از خواب بیدار نمود . نادر که چشم باز کرد سه تن از مهاجمان را داخل جادر دید که با نثار چند فحش آبدار به آنها حمله کرده دوتن از آنان را بقتل رساند . لکن پایش به طناب جادر گیر کرده به زمین افتاد که صالح خان و محمد قلی خان هر کدام با یک ضربت یکی دست راست و دیگری گردن نادر را با شمشیر قطع کرده سر تاجورش را بر زمین انداختند و این عمل قاطع و سریع دو ساعت بعد از نیمه شب یکشنبه ۱۱ جمادی الثانی ۱۱۶۰ قمری در فتح آباد قوجان روی داد .

پس از کشته شدن نادر آشوب و غوغائی در اردو افتاد و هر کس دست به قتل و غارت و چپاول زده با روشن شدن هوا سر خویش و راه مساکن خود پیش گرفته تا غروب روز بعد نشانی از اردوی عظیم و باشکوه نادر برجا نماند .

با ایجاد هرج و مرج شبانه در اردوگاه نادری با روشن شدن هوا که گردان زعفرانلو به حقیقت ماجرا پی بردند از قلعه خارج شده به تاراج اردو و تعقیب احمد خان افغان پرداختند . بسیاری از وسایل و اشیاء ارزنده از جمله جادر سلطنتی نادر و خنجر و کمر بند نادر و الماسهای معروف دریای نور و تاج ماه و بچنگ کردها افتاد ، و نادر پرشور و ماجراجو برای همیشه از جواهرات خود جدا شد و از تاج و تخت دست کشید . به قول شاعر :

سر شب به تن سر به سر تاج داشت سحر گه نه تن سر نه سر تاج داشت
به یک گردش چرخ نیلسوفری نه نادر بجا ماند و نه نادری
ستاره زن زیبای نادر که با یکی از جوانان قوجان نرد عشق می باخت از فرصت استفاده کرد با معشوق خود به داغیان فرار کرد .

مورخین بعضی گفته اند که این زن زیبای سفید پوست که بطور رموزی در هندوستان با نادر آشنا شد و به همسری وی درآمد احتمالاً " از جاسوسهای انگلیسی بوده است .

کمر بند و خنجر نادر تا زمان امیر حسین خان شجاع الدوله در منزل اولاد همسر ستاره در داغیان بود که امیر حسین خان شجاع الدوله آنها را باز ستانده به قوجان آورد که بعداً در زمان حکومت قوام السلطنه در خراسان در سال ۱۲۹۸ خورشیدی که منزل عبدالرضا خان شجاع الدوله مورد غارت مأمورین قوام قرار گرفت ، به بیجا رفت .

نادر در محل مجسمه فعلی ، آرامگاه زیبایی برای خود ساخته بود و روزی که پس از پایان کار ساختمان آنرا بازدید می کرد ظریفی بر دیوار آرامگاه او نوشته است :

در هیچ نعمه نیست که نبود نوای تو عالم بر است از تو و خالیست جای تو

گفته‌اند جنازه نادر پس از تاراج اردوی سلطنتی و سلبه احمد خان افغان بمشهد منتقل و در محل باغ نادری فعلی که محسمه نادر در آن نصب است مدفون گردید. در زمان محمد رضا شاه پهلوی به سال ۱۳۳۹ گور نادر نیش گردید که استخوانهایش در گور جدید جا داده شود. جمجمه و استخوان نادر شمارش و عکس‌برداری شد. آثار ضربت بر روی جمجمه نادر کاملاً مشهود است که ملاحظه میفرمائید.



بیربای گیلانی در دفتر یادبود آرامگاه نادرشاه این شعر را نوشته:

آرمیده‌ست نادر افشار
بند گیرید یا اولوالبصار

زیر این سنگ بر شکوه مزار
همه را ختم زندگی اینست



بیرون آوردن استخوانهای نادرشاه از صندوق



استخوانهای نادر در درون پارچه

نقش کردان قوچان در سرنگونی نادرشاه

در سطور گذشته مختصر آشنائی با خصوصیات رزمی و اخلاقی نادر دست داد. اما چون سیاست سلطه‌جویی و جمع‌آوری ثروت هنگفت و بهره‌کشی و استثمار وی از ملت فقیر و مظلوم ایران و کشت و کشتاری که در داخل مملکت از طریق شکنجه و آزار بر ملت تحمیل نمود، بیشتر در سقوط امپراتوری اهمیت داشته، لازم دانستم، به نمونه‌هایی از آن ستمگری‌ها نیز اشاره نمایم، تا موضوع قتل وی برای خوانندگان عزیز، امری غیر عادی جلوه نکند.

همانطور که گذشت نادر در اواخر عمر دچار نوعی سادیسم و جنون گردید که با کشتار و اعدام و کورکردن مردم بیگناه تمایلات خود را تسکین می‌بخشید تا آنجا که مردم و حتی سپاهیان دسته دسته به کوه‌ها و غارها متواری میشدند و نارضائی روزافزون عموم موجب هرج و مرج و شورشهای داخلی گردید وی در اواخر عمر حرص و ولع عجیبی به جمع‌آوری پول و جواهرات و تصرف املاک مردم پیدا کرده بود.

معاصران نادر نوشته‌اند: که املاک بسیاری از نمایندگان طبقه حاکم و امرا و مالکین بزرگ از جمله صمد بیگ تبریزی که دارای صدها هزار از حیوانات کاری و شاخدار و پول و انواع و اقسام اموال منقول و غیرمنقول داشت بنفع شاه صادره و خود وی اعدام گردید. شیخ حسین کرمانی و بسیاری دیگر از امرا و مالکین بزرگ به این سرنوشت دچار شدند. کالوشکین مأمور ثابت روسیه در ایران میگوید: "شاه آنها را (وزیران و رؤسای ایالات و ایلات را) بی دربی عوض میکند و اموالشان را بنفع خود ضبط مینماید."^۱

نادر اکثر زمینهای زراعی ایران را دولتی کرده از زارعین با گرفتن اجاره سنگین بهره‌کشی مینمود. محمد کاظم مینویسد که نادر به مقامات رسمی در خراسان دستور داده بود که "به بهای گزافی از ملکدارها برای خزانه دولتی زمین بخرند."^۲

بدیهی است که خریدن زمین توسط عمال نادر بیشتر جنبه‌ی تهدید داشت تا رعایت عدل و انصاف. درآمد این زمینها بدون اینکه کوچکترین نفعی بحال ببشرفت و تعالی مملکت و امور فرهنگی و اقتصادی داشته باشد صرفاً "صرف نگهداری تشون میگردد و هیچگونه فعالیت اساسی و بنیادی در جهت سازندگی کشور انجام نمی‌گرفت. در حکومت نادر، در سراسر مملکت

حکومت نظامی برقرار و غیر از طبقه ارتشی به دیگر طبقات کوچکترین توجهی بعمل نمی‌آمد. سپاهیان نیز با کوچکترین اشتباهی کور و معدوم میشدند. تعداد سپاهیان نادر همواره در حال دگرگونی بود. در سال ۱۷۲۴ میلادی تعداد سپاهیان را ۸۲۱۹۶ نفر ذکر کرده‌اند^۱ هر شب ده هزار نفر افسر و سرباز در اطراف اقامتگاه نادر به نگهبانی مشغول بودند حقوق هر نگهبان معمولی سالانه ۲۵۰ تومان و حقوق بیگربگی‌ها (مانند محمد حسین خان زعفرانلو و حاجی خان) در حدود هزار تومان بوده است. در حالیکه در این زمان ده روستای ایران به قیمت ۵۴ تومان (پنجاه و چهار تومان) خرید و فروش شده که یک نگهبان با حقوق سالانه خود میتواند است پنجاه روستای ایران را خریداری نماید. با توجه به آمار و ارقام و هزینه اردو کشی نادر از شرق به غرب و از شمال به جنوب و بالعکس و تنزل وضع کشاورزی و نابودی زیربنای اقتصاد و خرابی روستاها، فقر و بیچارگی رعایا که سیستم کمرشکن مالیاتی و ادای وظیفه و دادن سرباز برای قشون و تهیه علوفه و آذوقه لشکر - کشیهای بیپایان را برعهده داشتند آشکار میگردد. رعایا علاوه بر پرداخت تمام مخارج فوق، محکوم به پرداخت علفچر و حق مرتع نیز بودند که اینگونه مالیاتها را مالیات حیوان بیگی می‌نامیدند، مالیات حیوان بیگی که از زمان شاه عباس حذف شده بود، دوباره وسیله‌ی نادر از مردم گرفته میشد.

مالیات و بهره‌کشی بر سه گونه انجام میگرفت: پولی، کالائی، بیگاری. افرادی که قادر به پرداخت دو نوع مالیات اول و دوم نبودند بایستی در کارهای ساختمانی و سنگتراشی در کاخهای کلات و غیره و احداث جاده‌های نظامی مدتها به بیگاری میپرداختند علاوه بر مالیاتها، حکام و فرمانداران هم برای خود شیرینی و تشبیت موقعیت خویش هدایای سنگینی بعنوان پیشکش به حساب مردم ستمدیده تقدیم شاه میکردند، که این خود از خصایص سیاستهای فردی و دیکتاتوری است.

"در سال ۱۷۲۶ م یکی از مأمورین شاه در ناحیه نخجوان قریب هزار تومان بعنوان پیشکش برای شاه گرد آورد. به شهادت محمد کاظم قبایل عرب در سال ۱۷۳۲ م دوازده هزار اسب و صد هزار گوسفند برای نادر فرستادند" بقول کالوشکین سفیر روسیه در ایران: "باج و خراجهایی که با کمال درماندگی جمع‌آوری میگردد و بی‌دری به اردوی نظامی فرستاده میشود مردم را مفلس تر میکند."

غیر از خراج‌ها و وظایف مقرر سنگین، وجوه پیش‌بینی نشده دیگری نیز از قبیل جمع‌آوری آذوقه و لباس نظامیان و تهیه اسلحه قشون و موارد کمرشکن دیگر از رعایای بیچاره وصول میشد.

حتی نقل و انتقالات سپاه نیز به خرج و حساب مردم انجام میگرفت. چنانچه در لشکرکشی به داغستان به فرمان نادر از سراسرایان سیصد هزاربار آذوقه برای قشون ارسال شد. اقامت قشون شاه در هر ایالتی حکم ملخ خواری و محصول زدائی را در برداشت.

کالوشکین مینویسد: قشون برای مردم "رنج طاقت فرسا ایجاد مینمایند. همه را بدون استثنا غارت میکنند و اعلیحضرت هم نادیده میگیرد."^۱

علیقلی خان برادرزاده نادر و سپهسالار خراسان در سال ۱۷۳۹ میلادی به رضایلی میرزا ولیعهد نادر در مورد ایالت سیستان و جنوب خراسان مینویسد: می بینید که: "آن نواحی مملکت خالی از آدم است."

مردم ایالت خراسان از حضور قشون در این خطه مشقت تحمل ناپذیری را می گذرانند که منجر به ورشکستگی و سقوط اقتصادی این ایالت خواهد شد تازه وضع خراسان از دیگر نواحی ایران بهتر بود زیرا نادر توجه بیشتری به آن مبذول میداشت مثلاً "یکبار مالیات سه ساله آنرا بخشید در صورتیکه مالیات سه ساله اصفهان را دو برابر اضافه کرد.

بازن پزشک مخصوص نادر مینویسد: "... در همه جا صدای شیون مردم از وحشت و نومیدی بگوش می رسد. حتی شهری که مورد هجوم و غضب سربازان فاتح بیگانه قرار گرفته باشد سرنوشتی وحشتناکتر از اصفهان به هنگام اقامت این غاصب (نادر شاه) نخواهد داشت. هر روزی پایان زندگی خانواده ای بود. "در لشکرکشیهای هرات و هندوستان نادر دستورات داد که: "هنگام ویران کردن روستاها، روستائیان را به اسیری بگیرند.

اطلاعات مربوط به غارت "منظم" مردم در منابع متعدد موجود است "محمد کاظم، ضبط و مصادره محصولات مردم خیوشان (قوچان) را در کتابش نقل میکند."^۲
براتیشف در ۵ مه ۱۷۴۲ میلادی (۱۵ اردیبهشت ۱۱۲۱ خورشیدی) از دربندگزارش میدهد که:

"... اعلیحضرت دستور داده که در تمام دولت او برای گرفتن سرباز جدید به جز مالیاتهای معمول مبالغ زیادی هم پول گرفته شود... حتی وظیفه فرستادن دختر به حرمسرای شاه و دادن زن به نظامیان، گاهی به مالیات پولی تبدیل میشد."

براتیشف همچنین مینویسد: "از خود تبریز تا همدان حتی یک ده یا قریه مسکونی وجود ندارد" برای وصول مالیات معمولاً "مردم را شلاق بسته و زیر شکنجه و غل و زنجیر می بردند.

۱ - دولت نادرشاه افشار - ص ۸۷ تا ۷۴

۲ - دولت نادرشاه افشار ص ۸۸ به نقل از تاریخ عالم آرای نادری تألیف محمد کاظم - ج ۳

و اگر کسی قدرت پرداخت نداشت، بفرمان‌شاه تمام کاجال او را میفروختند و پولش را ضبط میکردند و اگر کفایت نمیکرد دختران و زنان او را به بهای هر دختر ۱۵ روبل و هر زن ده روبل بجای پول میگرفتند و برای نظامیان میبردند.

چون سربازان ایرانی در وصول مالیات کمتر خشونت بکار میبردند به فرمان‌نادر سربازان افغانی و ازبک با زجر و شکنجه و هتاک‌ها تا آخرین دینار مالیات را از رعایا وصول میکردند. "لرخ" یکی از مورخین خارجی خود ناظر شکنجه‌های بیرحمانه شکنجه‌گاه مخوف "فلاح جوک" در شهر رشت بوده است که دست‌کمی از شکنجه‌گاه زندان معروف اوین نداشته است. حاکم دربند قفقاز پس از یک کشتار فحیح عده بسیاری را کور کرد و ۱۵ تن چشم را به دست مغان بحضور نادر فرستاد!

نادر در جنگ داغستان به فتحعلی‌خان سردار خود دستور داد که با قشونی دوازده هزار نفره به سورخای و اوسمی برود. او "تمام مردم کوهستان و خانه‌های آنها را یکجا نابود کرد" خود نادر "همیشه به قرآن قسم می‌خورد که مردم کوه نشین را یکسره نابود کند."^۲ کالوشکین در حمله داغستان مینویسد: "قشون شاه تمام روستاهای سرراه خود را ویران میساخت. در ژوئیه سال ۱۷۴۱ تمام روستاهای نزدیک قازی قوموخ ویران شده بودند، با وجود این، جمعیت این روستاها تسلیم نشدند. حماسه لاکمی میگوید: رودخانه‌هایی از خون جاری شد، خون گلگون کوهها را رنگین کرد. دره‌های شوم برآز جسد گردید. شهرها و اوبده‌های معروف به ویرانه مبدل شد و کلاغان در آنها آشیان کردند کرانه‌های سبز و خرم از میان رفت."^۳ نقل و انتقالات کالاها و احشام از نقاط مختلف ایران به اردوی شاه نیز خود موجب مخارج هنگفت و هدر دادن نیروهای انسانی و حیوانی بود.

"سیاست داخلی نادرشاه که مبتنی بر استثمار کشاورزان و سرکوب‌کنندگان مبارزات آنان علیه ستم اقتصادی، اجتماعی بود، تضاد طبقاتی را بطور خشنی تشدید میکرد. مبارزات استثمارشوندگان علیه ستم فئودالی که در قیام‌ها و جنبش‌های نیرومند کشاورزان، برخی از جادرنشینان و فقیران شهری منعکس میگردد عامل اصلی تلاش و انهدام استبداد فئودالی نادرشاه بود." قتل و آدم‌کشی نادر و عوامل ضد مردمی او موجب آن شده بود که حتی هفتصد نفر از سپاهیان وی هنگام بازگشت از داغستان به کوهها متواری شدند. لکن نادر به حبله آنها را بازگردانده دوپست‌نفر را سربریده و بقیه را کور کرد. نظیر این عمل‌ها سپاهیان فراری ترکمانان گولگان نیز تکرار شد روستائیان نیز مزارع و خانه و زندگی خود را از ظلم و جور نادر رها کرده

به غارها و کوهها پناهنده شدند. نادر به فرمانداران نظامی خود دستور داد با شدت هرچه تمامتر از فرار آنها جلوگیری نمایند لکن تمام این شدت عمل‌ها نتوانست از فرار مردم جلوگیری کند. زیرا مردم در شهر و روستا امیدی به زندگی نداشتند (رجوع شود به صفحات ۱۵۶ تا ۱۶۷ کتاب دولت نادرشاه افشار) محمد کاظم در مورد فشارهای نادر بر مردم مینویسد: بر مردم بلخ و اندخود " بقدر دو بیست الف (یک میلیون تومان) به طایفه اوبماق (ترکمانان بلخ) مقرر داشت. ساکنان بلخ و اندخود تمام اموال خود را فروختند و ۱۷۰ الف شد که به دربار فرستادند. " و نیز آورده است که نادر از حوالی خبوشان که مسکن کرده‌های کوچ نشین بود بک هزار و چهار صد الف خواست " در نتیجه در خود خبوشان شورش آغازید و کردهائی که در خدمت قشون نادر بودند اردوی او را رها کرده پراکنده شدند. "۲

خارج شدن گردان زعفرانلو از اردوی نادر که مهمترین ارکان حربی و زیربنای حکومت نظامی او را تشکیل میدادند ضربه شدید و هولناکی بر پیکر سلطه استبدادی نادر وارد ساخت. اعتراض علنی کرده‌های قوچان سرآغاز ماجرائی خونین و دگرگونی عظیمی در تاریخ شاهنشاهی ایران بود که بزرگترین قدرت استبدادی آن روز را در گورستان تاریخ مدفون ساخت.

قیام گردان زعفرانلو در قوچان بعد وسیعتری بخود گرفت. و " اوضاع وخیم دولت نادر را باز هم وخیم تر کرد. خان‌های کرده همیشه وفاداران به نادر خدمت میکردند و در میان اشراف بسیاری دیگر از قبایل چادر نشین از همه بانفوذتر بودند. آنها هم، در دستگاه اداری دولت نادر و هم در قشون مقامهای مسئولی را بعهده داشتند " همانطور که در صفحات پیشین گذشت: " قشون نادر از سربازان داوطلب قبایل مختلف تشکیل می‌شد. اما تمام منصب‌های عالی جنگی به اشراف نظامی بخصوص افشار و کرد... تعلق داشت... یکی از اشراف نظامی قبایل کرد، حاجی خان کرد جاشگزک بود که در سال ۱۷۳۸ م توبجی باشی (فرمانده توپخانه) قشون نادر و جندی سفیر ایران در ترکیه بود که به همراه سفیر عثمانی نظیف افندی و منیف افندی در کردستان بحضور نادر رسید و سپس سردار لرستان شد و در سال ۱۸۴۳ به حکومت گنجه با لقب بیگلربیگی منصوب شد و شورش سام میرزا را که علیه نادر بوقوع پیوسته بود سرکوب کرد.

دیگر آقا حسن (مزدگانلو) کرد سرکرده نظامی نادر بود... سیاهه داده شده از نمایندگان اشراف افشار، کرد و بیات که مهمترین پستهای نظامی را در دولت نادر شاه اشغال

۲۰۱ - دولت نادرشاه افشار صفحات ۲۱۰ و ۱۲۰ و ۱۲۶ و ۲۴۵ و ۱۲۱ و ۱۲۷

۳ - زندگی پرماجرایی نادرشاه - میمنندی نژاد - ص ۷۷۵ و ۸۲۵ و ۸۲۶

کرده بودند ، بهیچوجه کامل نیست . با وجود این منابعی که مورد استفاده ما واقع شده‌اند ، از اینکه اشراف قبایل دیگر نفوذ قابل توجهی در قشون داشته باشند چیزی نگفته‌اند . حکومت خراسان نیز پس از مراسم تاجگذاری نادر در دشت مغان به باباخان کرد محول شد .

نادر در همان اوان کار که از اتحاد و تجمع سران کرد و نفوذ آنها در دستگاههای اداری و نظامی سخت به وحشت افتاده بود ، درصدد تضعیف و ازهم پاشیدن آنان برآمد تا با کاستن قدرت روزافزون ایشان نفوذ کامل خود را مسلط سازد در اجرای این هدف قسمت مهمی از ایل سلحشور عمارلو را به نواحی گیلان کوچانید تا چون سد مقاومی در برابر تهاجمات و نفوذ سپاهیان روسیه تزاری مانع ورود بیگانگان به سرزمین ایران گردند و هم خود نادر از شر آنان در امان باشد . در مرحله‌ی بعدی نادر ، تعداد زیادی از کردهای قوچان و جناران را به شرق ترکیه انتقال داد که امروز در مرز ایران و ترکیه از مرز بازرگان گرفته تا اوزروم استقرار دارند .

" تقسیم کردن و کوچ دادن قبایل ، صادره مایملک آنها ، انتصاب نماینده اشراف جادر نشین قبیله‌ای به امیری قبیله دیگر ، همه و همه تدبیرهای سیاسی بودند که نادر بمنظور تهدید نفوذ اشراف جادر نشین در حق آن دسته از قبایلی که در اقشار بالای هیأت حاکم نفوذی همپای قبیله افشار داشتند (نظیر کردها) اعمال میکرد"^۱

او می‌کوشید که " در عین حال از تقویت بیش از حد اشراف کرد و اقشار خراسان اجتناب کند . نادر از خوانین ازبک و افغان که در قشون او نقش سرکردگی دسته‌های مربوط به خود را داشتند همه‌گونه حمایتی را مینمود " روی آوردن نادر به بیگانگان قبل از اینکه برایش مضرتر باشد ، اثر منفی آشکاری بجا نهد و امرای سپاه و بزرگان مملکت را بیش از پیش نسبت به وی بدبین و بی‌اعتماد کرد . نادر به خوبی دریافته بود که دیگر محبوبیتی در میان اقشار و طبقات مختلف مردم ندارد و تمام ملت بسبب زیانهای جانی و مالی و شکنجه‌هایی که از وی دیده‌بودند مرگ او را آرزو میکردند برای حفظ و صیانت جان خود به احمد خان افغانی افسر جوان و کم تجربه‌ی خویش متوسل شد ، که نتیجه‌ای نبخشید . زیرا احمد خان در میان دیگر افسران سپاه و رؤسای قبایل ایران ارزش و اعتبار کافی نداشت .

پناهنده شدن شاهزاده صفوی به سام خان قوچانی

در روزگار سام بگ زعفرانلو حاکم قوچان که به وکیل الاکراد معروف بود قوچان از اعتبار نظامی و آرامش سیاسی و پیشرفت اقتصادی برخوردار بود ، و این صفات بارز این شهر که در سایه رهبری داهیانهای سام بگ بوجود آمده بود ، سلطان مرتضی صفوی را بر آن داشت ، که به این اسیر کرد پناهنده شود تا از فتنه جوئیهای ایام برکنار بماند . سام بگ امیرالامراء خراسان و پدر زن نادرشاه افشار بود .

شاه سلیمان صفوی دو پسر داشت ، یکی سلطان مرتضی و دیگری سلطان حسین . چون زمان مرگش در مازندران فرا رسید ، رجال اطراف و درباریان را احضار کرد و تعیین حکومت آینده ایران را به خود آنها واگذار نمود و گفت ؛ " پیشرفت کارها و سیاست مملکت از مرتضی ساخته است و اما اگر می خواهید دست خودتان (در اموال بیت المال) دراز و شکمهایتان دائم گنده تر شود ، با سلطنت حسین میر خواهد شد . دیگر خود دانید و خدای خود ! " ۱
رجال مفتخور و جاه طلب به محض درگذشت شاه سلیمان ، چابار به اصفهان فرستادند ، نخست چشمهای سلطان مرتضی را که لایق سلطنت بود میل آهن گداخته کشیده و از دیدگان نابینا نمودند و شاه سلطان حسین را به تخت برنشاندند . در حمله افغانان به ایران و اسیر شدن شاه سلطان حسین ، سلطان مرتضی به حصار اصفهانک پناه برد و تاروی کار آمدن شاه تهماسب دوم در آنجا بود .

پس از اینکه شاه تهماسب بوسیله نادرشاه از سلطنت برکنار شد و شاه و شاهزادگان صفوی به سبزوار تبعید شدند ، سلطان مرتضی نیز جزو تبعیدشدگان بود . هنگامی که نادرشاه به هندوستان لشکر کشید ، سلطان مرتضی نابینا در یافت که زندگی شاه تهماسب و دیگر شاهزادگان صفوی و خود وی به تندباد دیگری وابسته است ، لذا در صدد چاره برآمد و از رضا قلی میرزا پسر نادرشاه که این زمان در مشهد بود ، اجازه گرفت و از سبزوار به قوچان آمد و به سام بگ پناهنده شد .

مدتی از رفتن سلطان مرتضی به قوچان نگذشته بود ، که شاه تهماسب و تمام زنان و مردان و کودکان صفوی در سبزوار به امر رضا قلی میرزا بطرز فجیعی قتل عام شدند و تنها سلطان مرتضی در پناه سام بگ جان سالم به در برد ، زیرا کردهای قوچان حاضر به تسلیم نمودن وی نبودند . چند روزی از این ایام نگذشت که بساط قدرت رضا قلی میرزا و نادرشاه هم برچیده شد سرداران ایران که از وجود سلطان مرتضی آگاهی داشتند ، در صدد برآمدند او را به تخت سلطنت برنشاندند .

مرحوم رحیم زاده صفوی آورده است که: "کریم خان (زند) و همچنین سرداران قاجار به، چون از وجود سلطان مرتضی و فرزندش مصطفی در حد و ولایت قوچان با خبر بودند، فرستادگانی نزد ایلخانی، رئیس طایفه چمشگزک اعزام و با دادن وعده‌ها و نویدهای فراوان، از خان تقاضا نمودند، فرزند جوان سلطان مرتضی را برای اشغال و تصرف نخت و تاج به عراق (اصفهان) اعزام دارد.

سلطان مرتضی... به مجرد خیر یافتن از تقاضای سرداران عراق، لباس فقر و درویشی پوشیده به مزار امام زاده‌های مشهور به شاهزاده ابراهیم که مورد احترام اهالی قوچان است پناه برد و پسرش را به میان ایل چاپشلو به ولایت درگز فرستاد تا در آنجا بطور ناشناس زندگی کند.

بالجمله، ساعی و کوششهای خان چمشگزک (محمد حسین خان ایلخانی پسر سام بگ که این زمان بجای پدر حاکم قوچان بود) برای اعزام (مصطفی پسر سلطان مرتضی) به جایی نرسید و بعدها معلوم شد که هر کس از منسوبان خاندان صفویه را که به عنوان سلطنت برداشتماند، اغلب ضمن زد و خورد های مدعیان قدرت با یکدیگر، آن جوانان بیگناه تلف شد فاند، خان مذکور نیز از اصرار و ابرام خود منصرف گردید^۱ و سلطان مرتضی تا پایان عمر دراز خویش در گوشه‌های انزوا (در قوچان) فرین آرامش گذرانید و نظر به ریاضت و پرهیزگاری و مراقبات روحی، صاحب مقامات معنوی گردید. هنگامی که روز وفاتش نزدیک رسید به بازماندگانش با تأکید و سوگندهای فراوان وصیت کرد: بیشه‌ای را جز فلاحت (کشاورزی) و طبابت نپذیرند. از خدمات پادشاهی (دولتی) پرهیز نمایند. از نان مفت خوردن و روزی خود را از راه منبر و محراب بدست آوردن خودداری کنند. در بازار کسب وارد نشوند، مگر کسی که نرخ خرید و فروش آن معلوم باشد و راه دغل بازی و ارزان خریدن و گران فروختن و (احتکار) خالی کردن جیب مشتریان بدان کسب مسدود باشد.

سلطان مرتضی بازماندگانش را بر حذر ساخت که هرگاه از وصایای او تخلف کنند، روی آسایش و سعادت را نخواهند دید^۲...

۱ - حکومت درگز و ایل چاپشلو نیز زیر نظر ایلخانی قوچان بود، بدون تردید، محمد حسین خان ایلخانی زعفرانلو به خواش سلطان مرتضی پسر او را به درگز فرستاده تا به دولتیهان و سران قوم وانمود کند که شاهزاده مصطفی به پشت کوههای هزار مسجد متواری شده و دستیابی به وی برای فرستادن به اصفهان امکان پذیر نیست، وگرنه آوردن شاهزاده مذکور به امر ایلخانی در یک روز انجام می‌شد. بست نشستن سلطان مرتضی در امامزاده قوچان نیز همگی با صوابدید و مصلحت ایلخانی بوده است.

۲ - اسرار سقوط احمد شاه - رحیم زاده صفوی صفحه ۲۲۴. ۱۳۳۲ - مکتب چاپخانه...

در زمان آغامحمد خان قاجار، بار دیگر در زمان امیرگونه‌خان ایلخانی زعفرانلو پسر محمد حسین خان ایلخان، دودمان صفوی که هنوز از وجهه خوبی در میان مردم برخوردار بودند، مورد فشار سیاسی قرار گرفتند. بویژه که آغا محمد خان چند روزی در قوچان مهمان ایلخانی بود، و نمیتوانست وجود مخالفان سیاسی خود را هر چند که غیرفعال هم باشند، تحمل کند. با توجه به جو سیاسی موجود پسر دوم سلطان مرتضی بنام علاءالدین از قوچان به سبزوار رفت و در آنجا کانون و خانقاهی بوجود آورد که بنام خودش مشهور بود که "در زبان طوایف کرد که مابین سبزوار و قوچان ساکنند، هنوز نامش به عنوان میرقلّ الدین جناب" خوانده میشود.

اما سلطان مصطفی پسر بزرگ سلطان مرتضی در قوچان در پناه ایلخانی کرد باقی ماند، که اولاد فراوانی از او به وجود آمد که خود آقای رحیم زاده صفوی یکی از آن بازماندگان است، که شرح حال اولاد مذکور را به تفصیل نوشته و خوانندگان گرامی میتوانند به آنجا مراجعه نمایند. نگارنده اختصاراً "عرض میکند که خانواده صدرالسادات قوچانی که اکنون برخی در مشهد هستند و میرعلایی‌های قوچان (مادر آقای حاج سلیمانخان روشنی و برادرانش حاج محمد خان و قدرت‌الله خان و ... نیز از خانواده میرعلایی است و نسب به سلاطین صفویه میرساند) و شکوه علایی، وکیل زاده‌ها، شکوه‌السادات، معینی‌ها، طیبی‌ها و وارثان حاج سید عبدالجواد سبزواری از بازماندگان سلطان مرتضی هستند که نسلشان در پناه حمایت امرا و کرد خراسان از نابودی حتمی نجات یافت و چراغ این دودمان به خاموشی نگرائید.

کردهای خراسان و جانشینان نادر

بعد از نادرشاه برادرزاده‌اش علیقلی خان به نام عادلشاه در مشهد به تخت شاهی نشست و تمام شاهزادگان نادری را مقتول و نابینا کرد. شاه‌رخ میرزا فرزند رضاقلی میرزا را هم بعنوان گروگان زندانی نمود. تمام خزاین و نقایس کلات که در حدود ۱۵ کرور تومان پول نقد مسکوک (۷/۵ میلیون تومان آن زمان) بود، به چنگ عادلشاه افتاد که در مدت کوتاهی خرج عیاشی و گشاد بازی کرد و بقول میرزا مهدیخان: "نفره خام را به بهای شلغم پخته و گوهر شاهوار را بجای سفال و سنگ صرف و خرج کرد." ^۱

این ثروت با آ آورده مدتی دوام نیافت. روشن‌آعادلان عادلشاه در سراسر مملکت طغیانها و شورشهایی برانگیخت که باز هم از همه مهمتر شورش کردان خراسان بود که عادلشاه را تحریم سیاسی و اقتصادی نموده، از فرستادن خواربار و آذوقه به مشهد جلوگیری نمودند.

مؤلف مجمع‌التواریخ به این موضوع اشاره کرده و گفته است که بعد از به تخت‌نشستن عادلشاه: "بسیب مخالفت کرد چمشگزک، عادلشاه آن جناب (شاه‌رخ) را همراه به خبوشان برده... ^۲" که شفیع قرار دهد. اما کردان آنان را به شهر راه نداده ناامید بازگردانند. شاه بار دیگر با سپاهی مجهز به توپ و توپخانه عازم سرکوهی کردان قوچان شد. جنگ خونینی بین طرفین روی داد که سرانجام به پیروزی عادلشاه و بچنگ آوردن مقداری خواربار انجامید. ^۳

در این سال عادلشاه برای دستگیری محمد حسن خان قاجار به سواحل رودخانه سمبار در شمال استرآباد لشکر کشید و چون بر او دست نیافت، پسرش آغا محمد خان را که کودکی بود گرفت و اخته نمود. ^۴

در سال ۱۱۶۱ قمری (۱۱۲۸ خورشیدی) در جنگی که بین عادلشاه و برادرش ابراهیم خان در نزدیکی تهران روی داد، عادلشاه اسیر و نابینا گردید.

۱ - جهانگشای نادری

۲ - مجمع‌التواریخ - میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی - تصحیح عباس اقبال - چاپ ۱۳۶۲ - صفحه ۹۷.

۳ - رجال ایران - مهدی بامداد - جلد ۲ صفحه ۴۶۶

۴ - مجمع‌التواریخ ص ۹۸.

مؤلف مجمع‌التواریخ می‌گوید: بعد از خروج عادلشاه از خراسان: "شاهرخ میرزا در خراسان به معاونت کرد چمشگرک...^۱" به سلطنت نشست. این امر میرساند که کردهای خراسان شاهرخ را که در زندان عادلشاه بوده، از زندان درآورده و به سلطنت نشانده‌اند.

ابراهیم خان پس از پیروزی بر عادلشاه، برادرش حسین بیگ را به‌همراه محمد رضا خان کرد قراچورلو از سرداران خراسان به حکومت فرستاد. وی در خراسان شهرت داد که باید شاهرخ را برای نشانیدن به تخت سلطنت به اصفهان ببرد. کردها با این توطئه مخالفت کرده از حرکت شاهرخ جلوگیری نموده گفتند: مراسم تاجگذاری را در خراسان انجام میدهیم. مؤلف مجمل‌التواریخ می‌گوید: "خوانین و سرداران اکراد و رؤسا و عموم اهالی خراسان بعد از ورود حسین بیگ جواب دادند که نهضت آن حضرت بجانب عراق لزومی ندارد و در خراسان جلوس واقع خواهد شد.^۲ و اگر ابراهیم خان بر عقیده خود صادق است میتواند در این مراسم شرکت کند. سپس شاهرخ را به سلطنت نشانده و تاریخ جلوسش به حروف ابجد شد.^۳" سلطان اعظم ۹ شوال ۱۱۶۱

ابراهیم خان پس از آگاهی از این جریان، عازم خراسان شد، و در جنگی که بین امرای کرد و دیگر طرفداران شاهرخ با ابراهیم خان بوقوع پیوست، ابراهیم خان شکست خورد و کشته شد و برادرش عادلشاه نیز که در اسارت وی بود وسیله امرای کرد خراسان به زنان حرم نادر شاه تحویل گردید، که آنها هم به قصاص خون فرزندان نادر، وی را قطعه قطعه کردند.^۴

(۱۱۶۲ قمری - ۱۱۲۸ خورشیدی)

پس از این پیروزی شاهرخ نامفای به میرسید محمد (نواده دخترری شاه سلیمان صفوی و داماد شاه سلطان حسین) که در قم محبوبیت و قدرتی داشت نوشت و او را برای تولیت حرم

۱ - مجمع‌التواریخ ص ۹۸

۲ - مجمل‌التواریخ ص ۲۹

۳ - نادرنامه - قدوسی ص ۴۱۵

۴ - هنگامیکه شاهزاده نصرالله میرزا و امام‌قلی میرزا پسران نادر در زندان عادلشاه بودند پیش از اینکه بقتل برسند شاهزاده نصرالله میرزا این رباعی را بر دیوار زندان نوشته بود:

مستوفی دیوان قضا روز نخست مجموعه شادی و الم کرد درست

شادی به تمام مردمان قسمت کرد غم باقی ماند، گفت این قسمت تست ابراهیم خان

نادر نادرنامه قدوسی ص ۴۱۱

مطهر امام رضا (ع) فرا خواند. سید محمد در زمان نادر نیز عهد مدار این مقام بود. پس از قتل نادر به قم رفت. این زمان مردم قم میخواستند او را به سلطنت نشانند که او قبول نمیکرد. با دریافت نامه شاهرخ، سید محمد، باروبنده و قورخانه و کارخانجات را به نه هزار شتر و اسب و قاطر بار کرده با دیدبیه و شکوه تمام از راه یزد و طبس وارد خراسان شد و در فیض آباد تربت حیدریه توقف نموده نامه‌ای به شاهرخ نوشت. شاهرخ که از کروفز وی بیمناک شده بود، نامه‌ای جعلی از قول امرای کرد برای او فرستاد که: چند روز قبل از این عریضه یکی از خوانین اگراد بحضور اقدس (ما) رسیده مضمون اینکه: جماعت ایلات متفرقه از روانه شدن کارخانجات و خزانه از بلده قم مطلع شده... با هم اتفاق کرده از راه راز و قوشخانه مصمم آمدن بر سر راه آن عالیشان میباشد. لازم آنستکه در کمال حزم... به شهر درآیند.^۱

میرزا محمد خلیل آورده است که شاهرخ نوشته بود: از ورود شما به فیض آباد قرائی (محولات) مسرور گردیدم. اما خبر رسیده که جمعی از ایلات متفرقه مانند جولایی‌ها و کردان سیاه منصور و چگنی و جلایر از سمت راز و قوشخانه مصمم آمدن به سر راه آن جناب شده‌اند.^۲ روز بعد نامه دیگری فرستاد که: بونه (بنه) و توپخانه و کارخانجات را به سعادتقلی - خان (بغابری و محمد حسنخان خانی) و محمد حسین خان قرائی و... سپرده، خود به استعجال بحضور اقدس رسید...^۳

سید که از مطالعه این نامه‌های ضد و نقیض دچار شگفتی شده بود ناچار بار و بنه را به فرستادگان شاهرخ تحویل داده، خود وارد مشهد گردید. لکن برخلاف انتظار بازداشت شد. شاهرخ برای رفع نگرانی خود بهبهودخان چاپشلو از امرای درگز را مأمور گشتن سید نمود. لکن بهبهودخان این عمل را برخلاف اصول مروت و جوانمردی دانسته از انجام آن سرباز زد. روز دیگر در مجمعی از امرای کرد و اقشار و عرب که در حضور شامتشکیل شده بود، شاهرخ به بهاندی نبرد امر بهبهودخان را به زندان افکند. اما چون امرای خراسان به رفتار ناشایست وی اعتراض کردند، گفت: "شماها همه نمک بحرام دودمان ما هستید. آن جماعت سوال کردند که از ما مردم بجز نمک حلالی... چه دیده‌اید؟"^۳ شاهرخ گفت: اگر شما خواهان سلطنت ما هستید باید میر سید محمد را بقتل رسانید. امر از این جریان سخت برآشفته مجلسی راترک گفته، بهبهودخان را از زندان خارج نموده به اتفاق به منزل سید محمد که در محاصره نگهبانان بود رفته او را واداریه قبول سلطنت کردند. و شاهرخ را گرفته زندانی نمودند. مهمترین این امرای محمد حسین خان کرد زعفرانلو و جعفر -

۱ - نادرنامه - قدوسی ص ۴۱۵ و مجمل التواریخ گلستانه ص ۳۹.

۲ - مجمع التواریخ - میرزا خلیل مرعشی ص ۱۰۵.

۳ - مجمع التواریخ ص ۱۱۰.

خان کرد میانلوثی و ابراهیم خان کرد کیوانلو چناران و بهبودخان و احمدخان ترک بیات و کریم خان بربر و منصورخان کرد سیاه منصور و امیرخان عرب میشمست و حسینخان فرائی و امیرعلم خان عرب خزیمه و چندتن دیگر از بزرگان کرد و افشار بودند. این واقعه در پنجم محرم یونس ثیل ۱۱۶۲ قی انجام گرفت و امیر علم خان خزیمه بعنوان نایب السلطنه برگزیده شد^۱. امیرعلم خان بخاطر اهدافی که در سر می پرورانید بدون اطلاع سید، شاهرخ را که در زندان بود کور کرد. سید از رفتار ظالمانه امیر علم خان سخت برآشفته و از سلطنت استعفا داده لکن استعفایش مورد قبول امرای خراسان واقع نشد.

سید بناچار بار دیگر عزل و نصبهایی در بین امرا معمول داشت. از جمله امیرعلم خان را معزول و بجای وی شرفخان نامی را به وکالت سلطنت برگزید و صالحخان بیات را به منصب قورچی باشیگری و منصب تفنگچی آقاسی گری را به جعفرخان کرد میانلو چنارانی و دیوان بیگی گری^۲ را به محمد حسین خان کرد زعفرانلو حاکم قوچان تفویض نمود. اما یک هفته بعد پشیمان نموده امرای معزول را به مناعلی منصوب نمود. از جمله امیر علم خان را به منصب قبلی نیابت سلطنت برگماشت.

در این هنگام که شهر سمرقند مورد حمله احمدخان ابدالی آخرین سپهسالار مشهور نادرشاه قرار گرفته بود، امرای خراسان شاه را به عزیمت به آن خطه تشویق و مقدمات حرکت را فراهم نمودند و شاه بهبودخان درگری و امیرخان میشمست و امیرمعصوم خان خزیمه را بهمین مقصود با سپاهیانی به هرات فرستاد، اما در این هنگام امیر مهرباب- خان عرب ناظر سرکار پادشاهی که با امیرعلم خان رابطه خویشی داشت، درگذشت، و سید به پاس احترام امیرعلم خان امرای کرد و بیات و عرب و افشار را نیز مأثور تشیع جنازه نمود.

همزمان با این جریان به دعوت یوسف علیخان جلایر حاکم مشهد برادرشزالخان جلایر از امرای کلات برای آزاد نمودن شاهرخ با دو هزار سوار وارد مشهد شد، که به اعتراض امیر علم خان علیه یوسف علیخان انجامید و امیرعلم خان، جریان را به اطلاع شاه سلیمان رسانید. علت آمدن^۳ خان جلایر با دو هزار نفر سوار این بود که دختر میرزا خان سلطان جلایر همسر

۱- شاه سلیمان هیچ منصبی را به کردها نداد. فقط سمت مهربرداری خاصه را به جعفر بیگ

کرد سیاه منصوری تفویض داشت، و این بی توجهی موجب رنجش کردها شد.

۲- در اواخر دولت صفوی حقوق دیوان بیگی که انتظامات و قضاوت منطقه را به عهده داشت مبلغ پانصد تومان بود. آقای عطاردی هم در فهرست خود به مناصب تفنگچیگری جعفرخان و دیوان بیگی محمد حسین خان اشاره کرده است.

۳- مجمع التواریخ مرعشی ص ۱۳۳.

شاهرخ نامهای تحریک‌آمیز به یوسفعلی خان جلاپر نوشت که: "... حضرت شاهرخی با چشم بینا موجود و حاضر است آن عالیجاه چراحمیت اویماقی و ایلپیت را از دست داده با امرای نمک بحرام در این امر شریک شده همدانستان گشته‌اند. زنان ایلات را از آن عالیجاه حمیت و غیرت بیشتر خواهد بود. اگر اختیار این امورات با اطفال خردسال می‌بود، هر آینه هگی کشتن را بر خود گواراتر از این بی‌غیرتی دانسته اقدام مینمودند. آن عالیجاه بعد از این، با این بی‌غیرتی در میان ایلات ایران چه قسم دم از ایلپیت خواهند زد. و در کدام مجلس و محفل هدف تیر ملامت و بی‌حمیتی نخواهند شد. الحال هم کار چندان از دست نرفته. اگر فی‌الجمله غیرت را به کار برند (از) ننگوعار، خود را برآورده مختارکارخانه سلطنت خواهند گردید و الا من بعد خود را در زمره ایلات نشمرده در فرقه نامردان و بی‌غیرتان محسوب خواهید بود."^۱

نامه تند و تحریک‌آمیز همسر شاهرخ که نظیر آنرا به بسیاری دیگر از امرای کرد و افشار از جمله منصورخان کرد سیل سپورانلو^۲ (سیل‌سپر) نوشته اثری عمیق بخشید و آنها از درگز و شمال قوچان بسوی مشهد حرکت کرده، هنگامیکه دیگر امرا مشغول تشیع جنازه بودند به فرماندهی یوسف علیخان جلاپر و جعفرخان کردمیلی چنارانی سیدمحمد را دستگیر و نابینا نموده، بجای شاهرخ به زندان افکنده و شاهرخ را بیرون آورده متوجه شدند که هر دو چشم او نیز کور می‌باشد. آنگاه دریافتند که همسر شاهرخ آنها را فریب داده است. ناچار شاهرخ رابه سلطنت نشانده شایع کردند که چشمانش سالم است. آنگاه "نقاره‌های بشارت بمنوازش درآورده به شلنگ توپ و تفنگ و جزایر زلزله در ارض اقدس انداختند." (۱۱ ربیع‌الثانی ۱۱۶۲ قمری) چندی بعد یوسف علیخان جلاپر و قلیج‌خان با بدست آوردن هفت بار استرازجواهرات سلطنتی و فریب دادن جعفرخان کرد، به کلات بازگشتند^۳. امیر علم خان با جعفرخان کرد دست اتحاد داده، به تعقیب وی پرداخته پس از مدتی جنگ و خونریزی مقداری از جواهرات را پس گرفتند اما چندی بعد بین این دو سردار اختلاف افتاد و امیر علم خان با استفاده از موقعیت و همدانستان کردن بعضی از امرای کرد بر بیشتر نواحی خراسان تسلط یافت و در جنگی که در کنار مشهد با جعفرخان میلی نمود او را دستگیر و نابینا و زندانی ساخت. چند تن از

۱ - مجمل التواریخ - گلستانه - به اهتمام مدرس رضوی ۵۴.

۲ - سیل سپرهای ساکن در مرز باجگیران با شوروی، اصلاً "سیاه منصوری" هستند، که در زمان شاه عباس به سیل سپر معروف شدند.

۳ - امیر علم خان پس از تسلط بر یوسفعلی خان جلاپر، شاهرخ نابینا را از سلطنت برکنار نموده به زندان انداخت و شاه سلیمان کور را به سلطنت نشانید. مجمع التواریخ ص ۱۳۹.

دیگر امرای کرد نیز به‌این سرنوشت دچار شدند. امیر علم خان بدنبال این پیروزی‌ها همشیره^۱ دولیخان کرد شادللو حاکم بجنورد را به همسری خویش درآورد. در حالیکه هنوز بعضی از امرای کرد هم با وی در حال جنگ بودند. هنگامیکه امیر علم خان برای تصرف نیشابور، آن شهر را در محاصره داشت، خبر رسید که احمد شاه درانی با لشکر قیامت اثر از افغانستان وارد منطقه تربت جام و لنگر شده است.

امیر علم خان با بیست و پنجهزار نفر سپاهی که در اختیار داشت از محاصره نیشابور دست کشیده به قصد مقابله با شاه‌افغان حرکت کرد اما خوانین و امرای کرد زعفرانلو که از وی صدمات و نامردی‌هایی دیده بودند، علیه وی دست به کار شدند و در جنگی که روی داد، "... امیر با قلیل جمعیتی مانده، چون روز خود را سیاه و بخت را واژگون دید از اندیشه^۲ تضرراکرد خونخوار بی‌قرار گردیده خود را به قلعه^۳ تون که بسیار مستحکم و در تصرف داشت رسانیده بونه و آغزق و حرم را با امیر معصوم خان برادر خود در آنجا گذاشته، دوستی دولیخان کرد شادللو را سپر حفظ پنداشته با جمعیت قلیلی، "... به بجنورد متواری شد. سرداران کرد زعفرانلو که از فرار امیر علم خان به بجنورد و پناه‌دادن خان شادلو به او آگاهی یافتند، "کس به نزد دولیخان فرستاده پیغام دادند که خونی ما را در نزد خود نگاهداشتن خلاف ضابطه ایلیت و خارج قاعده غیرتست. اگر ایلیت منظور است بدون مکر و خدعه امیر را بنزد ما فرست والا آماده جنگ باش." ^۱

دولیخان کرد شادلو حاکم بجنورد که بخاطر ایلیت نمیخواست و نمیتوانست با کردان زعفرانلو وارد جنگ شود ناچار به امیر علم خان پیشنهاد کرد که شبانه از بجنورد فرار کرده به دژ اسفزار از توابع هرات پناهنده شود^۴. این نقشه عملی شد، لکن کردان زعفرانلو از جریان اطلاع یافته به تعقیب وی پرداختند و او را پیش از ورود به قلعه اسفزار دستگیر نمودند به مشهد آورده تحویل شاهرخ دادند.

شاهرخ پس از اینکه بقصاص چشمان خود هر دو چشم امیر علم خان را کور کرد او را برای قصاص دیگر به جعفرخان کرد چنارانی که او نیز وسیله علم کور شده بود تحویل داد. بدستور جعفرخان، کردها آنقدر خوب بر پیکر امیر علم خان زدند که زیر چوب جان سپرد. از دیگر امرای معروف این دوره چناران نقد علیخان کرد چنارانی برادر جعفرخان است که پس از کشته شدن یوسفعلی خان جلایر و برادرش زالحان و کور شدن شاهرخ و جعفرخان و کشته شدن امیر علم خان بیشتر جواهرات نادری بچنگ وی افتاد.

۱ - مجمل التواریخ - ص ۶۸ - تاریخ رجال ایران - مهدی بامداد ج ۱ ص ۲۳۸ ج ۲ ص ۲۴۰

۲ - فاصله بجنورد تا دژ اسفزار بیش از ششصد کیلومتر راه می‌باشد، که کردها در تمام این طول راه در تعقیب امیر علم خان بودند.

لشکرکشی احمدشاه افغانی بر سرکردهای خراسان

احمدخان فرزند زمان خان ابدالی است که پس از کشته شدن پدرش به دست ذوالفقارخان در شورش هرات، به قندهار گریخت و زمانی که نادر عازم هندوستان بود، بحضور رسید و روز بروز نردبان ترقی را طی کرد. در سال ۱۱۶۰ قمری که نادر عازم سرکوبی کردهای فوجان بود، احمدخان ۲۵ ساله را به مقام سپهسالاری ایران ارتقاء داد، فرمان کشتن امرای مخالف خود را به او صادر نمود. اما امرای سپاه نادر از این راز آگاهی یافته همانطور که گذشت نادر را بقتل رسانیدند و احمدخان توانست با جنگ و گریز، جنازه نادرشاه را با خود به مشهد آورده و دفن نماید و سپس به افغانستان بازگردد.

در همین عقب‌نشینی بود که افغانان وی را به پادشاهی برگزیدند و دسته علفی چیده بعنوان جیقه پادشاهی در پیشانی او نصب کردند، که از این زمان به احمدشاه درانی منسوب شد. در این روزها که محمد تقی خان شیرازی با مالیات هندوستان و افغانستان به ایران باز می‌گشت، تمام پول و طلا و جواهراتی که بابت مالیات وصول نموده به جنگ احمدشاه افتاد، بدنیال این گنج با آورده، احمدشاه برای تسخیر هندوستان به آن سامان لشکر کشید و پیشرفتهای چشمگیری حاصل نمود، لکن چون خبر خلع شاه سلیمان (میرسید محمد) و به تخت نشستن دوباره شاهرخ نابینا را شنید قسح عزیمت نموده بسوی هرات بازگشت.

امیرخان عرب و بهبودخان درگزی چابشلو سرداران ایرانی، مدت نه ماه با شجاعت کم نظیری در نگهداری شهر هرات مردانه کوشیدند، اما سرانجام چون از کمک شاهرخ مأیوس شدند، شهر که بحال ویرانه‌های افتاده بود به احمدشاه تسلیم نمودند. احمدشاه پس از تسخیر هرات با لشکر قیامت آترمجهز به توپخانه و فیل عازم خراسان شد، و در نواحی تربت جام و لنکر اردوگاه برافراشت. همانطور که گذشت امیرعلم‌خان ابن زمان دست از محاصره نیشابور کشید که به جنگ احمدشاه برود که بدست کردهای زعفرانلو دستگیر و مقتول شد.

احمدشاه از تربت جام حرکت نموده بسوی مشهد پیشروی کرد. کردان خراسان به فرماندهی محمد حسین خان زعفرانلو به جنگ احمد شاه افغانی رفته او را پیش از دستیابی به شهر مشهد شکست داده بسوی افغانستان متواری ساختند. اما شاهرخ نابینا بجای اینکه از رشادت و فداکاری کردها تقدیر کند آنان را آزرده خاطر ساخت، که آنها با قهر و عصبانیت، مشهد را ترک نموده

به چناران و قوچان بازگشتند. گرچه بعداً " شاهزاده نصرالله میرزا برای دلجوئی خوانین کرد به قوچان رفته آنان را با خود متحد ساخته با شش هزار مرد جنگی به مشهد آورد، لکن کردها از این تاریخ امیدی به سلطنت شاهرخ کور و خسیس و ضعیف‌النفس نداشته، او را لایق سلطنت ایران نمیدانستند و از وی حمایت نمی‌کردند.

احمدشاه افغانی که از کدورت بین امرای کرد و شاهرخ آگاهی یافت، نامهای به شاهرخ نوشته او را تحت‌الحمايه خویش قرار داد که در مقابل کردها از سلطنت وی دفاع کند. و با این بهانه بار دیگر به خراسان لشکر کشید.

شاهرخ نیز تن به این ننگ داده تحت‌الحمايه احمد را پذیرفت تا آنجا که در سجع مهر خود حک نمود که:

یافت از الطاف احمد پادشاه شاهرخ بر تخت شاهی پایگاه^۱

احمدشاه که شاهرخ را لایق سلطنت ایران نمیدید برای رسیدن به تخت شاهنشاهی ایران نقشه میکشید، لکن کردهای خراسان را مانع کار خویش می‌یافت، به همین سبب برای سرکوبی و مطیع ساختن آنان بسوی چناران و قوچان لشکر کشید. کردها هم بشدت مقاومت نموده تلفات سنگینی به سپاه افغان وارد ساختند.

آقای باستانی پاریزی در مورد خدمات ارزنده کردهای خراسان در دفاع از استقلال ایران و جانبازیهای آنان می‌گوید: وقتی احمدشاه درانی مشهد را محاصره کرد، قریه گوناباد را که مرکز جعفرخان^۲ کرد زعفرانلو بود تسخیر کرد، ده هزار نیزه از سر طایفه اکراد گرفته بهاردوی همایون مراجعت نمودند و این درست در همان روزگاری صورت گرفته که اولاد نادر در خراسان اسب مخصوص خود را به هدیه، پیش احمدشاه درانی می‌فرستادند.^۳

در دنباله بیانات آقای باستانی پاریزی یادآور میشویم که شاهرخ نه تنها اسب بیعاندند و مشهور نصرالله میرزا را به شاه افغان هدیه کرد و خود را دست نشانده او نامید، بلکه دختر خویش را نیز هدیه کرد. گرچه بعضی گفته‌اند دختر خود وی نبود. این مهم نیست که این دختر فرزند وی بوده یا نبوده است، مهم اینست که او دختری را بنام فرزند خود و دختر پادشاه ایران به احمدشاه هدیه کرده و آبروی سلطنت را به باد داده است. اهدای دختر از صفات بارز شاهرخ بوده چنانکه می‌بینیم چندی بعد دختر دیگرش را نیز برای حفظ جواهراتش به شاه اخطاف‌چار اهدا میکند. و اما، جنگ کردان خراسان بفرماندهی جعفرخان کرد مربوط به یورش و حمله اول احمدشاه افغان است که در سال ۱۱۶۳ روی داد در حواشی و توضیحات مجمل التواریخ از قول

۱ - رجال ایران - بامداد ج ۲ ص ۱۴۰

۲ - در متن: جعفرقلی خان آورده.

۳ - مجله بقعا مرداد ۱۳۵۶ ص ۳۱۱

"وقایع السنین خاتون آبادی" آمده است که: "خبر برهم خوردن لشکر قزلباش" در لشکرکشی به هرات به فرماندهی قلیچ خان جلاپیر که به احمد شاه رسید کوچ بر کوچ متعاقب روانه ارض اقدس و (مشهد) را محاصره نموده با قریب شصت هفتاد هزار کس و چهار توپ و قنباره و قیل خانده و زنبورک خانه. در اینوقت جماعت اکراد را جعفرخان تحریمی به آمدن (و دفاع) اراض اقدس نموده قریب دو هزار نفر کرد وارد و دو هزار نفر دیگر با جعفرخان در گوناپاد بودند. احمد شاه سه هزار نفر بر سر لشکر جعفرخان فرستاده غافل بر سر ایشان رفته، جنگی عظیم واقع، و اکراد، جماعت افغان را شکست داده الی کوتک مهدی تعاقب (نمودند). و خبر به احمد شاه رسیده شش هزار نفر دیگر فرستاد، غافل بر سر جماعت کرد ریخته جدالی سخت روی داد. آخر الامر اکراد ناب نیاورده به خبوشان رفتند. و اکرادی که در ارض اقدس بودند ایشانهم به خبوشان رفتند...^۱

باید گفت در این جنگ نابرابر از نظر کمی و کیفی نیروی جعفرخان متشکل از کردان چناران از هم پاشیده شد و جعفرخان برای گرفتن کمک به خبوشان رفت و با دیگر سران کرد به فرماندهی محمد حسین خان زعفرانلو بسوی مشهد حرکت کرده شکست سختی به سپاه افغان وارد آورده آنها را بسوی افغانستان متواری ساخت.

امرای کرد هرزم محمد حسین خان عبارت بودند از: جعفر خان کرد و برادرش نقد علیخان و خدا بخش کیوانلو و شاهوردی خان شیخوانلو و دولیخان شادلو حاکم بجنورد. آنچه برای ما مجهول است و مورخین از توضیح آن غفلت نموده اند، اینست که همه آنها تصریح کرده اند که جعفرخان بدست امیر علم خان خزیمه نابینا شد و اینکه چگونه جعفرخان نابینا در چندین جنگ بعد شرکت نموده و مصدر خدمات ارزنده ای شده است. برای ما روشن نیست به گمانم اینکه کور شده، جعفرخان کرد میانلو با میلی چنارانی است و آنکه زنده بوده و بعدها جنگ را ادامه داده همان جعفرخان مستیانلو است که در سال ۱۱۴۸ قمری به فرمان نادر، نایب الحکومه قوچان بوده و او نیز از کردهای چناران بوده است.

تاریخ دوره حکومت شاهرخ بسیار گنگ و مبهم و حملات احمد شاه افغانی به خراسان در بسیاری از موارد بهم آمیخته است. اما آنچه مفهومی شد اینست که احمد شاه درانی در حمله اول خود به نیشابور شکست خورد و به افغانستان بازگشت. در حمله دوم بسبب حماقت شاهرخ و فتور دستگاه سلطنت و اغفال نمودن عباسقلی خان بیات حاکم نیشابور، شهر نیشابور را با خاک یکسان و مردم آنرا قتل عام نمود. سپس عازم سبزوار شده آن شهر را نیز به ویرانه ای تبدیل و مردم را از دم تیغ ستم گذرانیده و سپس به عزم تسخیر ایران روانه هازندران گشت. (اواخر سال ۱۱۶۸ قمری)

در قتل عام نیشابور کردن عمارلو و مزدگانلو آن ناحیه نیز تلفات سنگینی را متحمل شدند. بهمین جهت عیسی‌خان کرد^۱ و ابراهیم‌خان کرد شادلو فرزند دولیخان حاکم بجنورد و چند تن از سرداران خراسان به‌نزد محمد حسن خان قاجار که در استراباد خود را شاه می‌نامید رفته و با اهدای پیشکش‌های لایق از جمله دو قطعه العاس "یکی بنام دریای نور و آن به‌سبب آن هشت مثقال بود و آن دیگری تاج ماه نام داشت و در وزن پنج مثقال بود"^۲، توانستند از خان قاجار کمک نظامی گرفته، سپاه افغان را که به سرکردگی شاه پسند خان افغان عازم مازندران بود، در دشت مزینان سبزوار بسختی در هم شکسته تار و مار نمایند. سپاهیان شکست خورده افغان به احمد شاه ملحق شده، بسوی افغانستان متواری گشتند.

۱- عیسی‌خان کرد یکی از سرداران بنام خراسان بود که پس از بروز رشادت از سوی محمد حسن شاه قاجار بحکومت دامغان منصوب شد. (شرح حال رجال ایران مهدی بامداد ج ۲ ص ۵۱۳)

۲- گردهای خراسان این العاسها و بسیاری جواهرات دیگر را از خزاین نادر درکلات بدست آورده بودند و اگر این العاسها بچنگ کرده‌انمی افتاد که به محمد حسن خان قاجار جد پادشاهان قاجار هدیه نمایند، امروز از دو العاس مشهور دریای نور و تاجماه نیز مانند العاس معروف "کوه نور" که بچنگ احمدشاه افغان افتاد (و بعدها به ملکه انگلستان اهدا شد)، نشانی بدست نمی‌آمد.

اما بعد از فرار محمدرضا شاه پهلوی از ایران روزنامه‌ها نوشتند که العاس دریای نور در زمان حکومت ذولفقار ملی بوئو در پاکستان وسیله شاه مخلوع ایران حراج شده و یک بازرگان بنگلادزی برای همسر خویش خریده است. اگر چنین باشد باید بانک مرکزی ایران، این موضوع را بررسی و جریان را برای ملت ایران روشن نماید. شرح حال دو العاس دریای نور و تاجماه از تاریخ التواریخ قاجار ج ۱ ص ۱۱ مذکور شد. در فیلمی که در آذر ماه ۱۳۶۶ تحت عنوان دیدنیها از تلویزیون سراسری ایران پخش شد، معلوم گردید که العاسهای دریای نور و تاجماه هر دو در خزانه‌ی بانک مرکزی ایران می‌باشند و هنوز به یغما نرفته‌اند.

درگیری کرد با اولاد نادر شاه

از دیگر حوادث خراسان در طول حکومت شاهرخ اقدام شاهزاده نصرالله میرزا برای آوردن مجدد آب گوناپاد بشهر مشهد است که وسیله جعفرخان کرد حاکم چناران جلوگیری شده بود. مؤلف مجمل‌التواریخ در این مورد می‌نویسد:

چون جعفرخان کرد که در چناران سکنا داشت نهی که مأخذ او از چناران (و) در شهر و خیابان (مشهد) همیشه جاری بود، سد نموده بطرف زراعات خود انداخته حکام مشهد مقدس چندین دفعه اراده کردند که آنرا بدستور سابق بشهر بیاورند بسبب قلت اعوان و کثرت جمعیت اکراد (چناران) و جعفرخان میسر نمی‌گردید. نصرالله میرزا کسی به نزد جعفرخان به طلب آب فرستاد. ولدان نقد علی خان برادر جعفرخان در این باب تعلق ورزیده آبی بروی کار نیامد. نصرالله میرزا خود سوار شده با چند نفر از غلامان تا سر آب رفته مستحفظان را فراری و آب را بسمت مشهد مقدس جاری نمود. در معاودت ولدان نقد علی خان (کرد) با جمعی از اکراد بعزم مدافعه پیش آمده، نصرالله میرزا کمیت جلادت را جولان داده... آنها را شکست داده تا نزدیک قلعه دوانیده بمشهد مقدس برگشت. معلوم نیست که کردهای چناران باز هم اجازه ورود آب بمشهد را داده‌اند یا خیر چون تاریخ در این مورد ساکت است، اما پس از بازگشت، نصرالله میرزا، پدرش شاهرخ کور را از سلطنت برکنار و خود بر جای وی نشست و برادرش نادر میرزا از ترس جان از سمت ارگ بسوی نیشابور متواری شد. نصرالله میرزا شاهرخ نابینا را "داخل چهارباغ گردانید، و خود تا چند روز تدارک دیده بجانب کردستان (قوچان) روانه شد"^۱

مؤلف مجمل‌التواریخ می‌افزاید که: "قبل از اینکه نصرالله میرزا برای جمع‌آوری لشکر از فرقه اکراد از مشهد عازم کردستان گردد خبر ورود او به دو فرسخی چناران به سمع سرداران و دلاوران کردستان رسید خوانین اکراد که بنا بر بی‌اتفاقی (که در تمام ادوار تاریخ باعث شکست و بدبختی و عقب‌ماندگی آنان بوده است) شیوه مذمومه نفاق را در پیش گرفته و در خلع حضرت شاهرخ (و سلطنت سلیمان‌شاه که) جواهرات قیمتی سرکار نادری را از جواهرخانه متصرف شده بودند... "مصلحت در آن دیدند که با اهدای مقداری از آنان به نصرالله میرزا، وی را به حمایت خود امیدوار سازند. به همین منظور جعفرخان کرد حاکم چناران و برادرش نقد علی خان و چند تن دیگر از بزرگان کرد در رأس شش هزار نفر سوار به استقبال

نصرالله میرزا شتافته و از دو فرسخی چناران با دیدبه خاصی وارد چناران نمودند .
روز بعد ، شاهزاده از نقدعلی خان پرسید که این جواهرات گرانبها را از کجا بدست آورده‌اید؟
"خان مذکور بعرض رسانید که در ایام خلع حضرت شاهی (شاهوخ) و جلوس شاه سلیمان
فرقه اوباش اکراد از جواهرخانه برآورده بودند این غلامان مطلع شده از آنها گرفته در نزد
خود نگاه داشته بودیم چون مال سرکار بود به نظر انور رسانیدیم ."
نصرالله میرزا که با مشاهده آن جواهرات بی نظیر که بیشترشان یادگار فتح هندوستان
بودند ، برق از چشمانش پریده بود ، دریافت که بیشتر جواهرات نادر به چنگ جعفرخان کرد
حاکم چناران و برادرش نقدعلی خان و یوسف علیخان جلاپیر و دیگر سران کرد افتاده است .
با این وصف چون قدرت مقابله با خوانین اکراد را نداشت چاره‌ای جز سکوت ندید . اما بزرگان
کرد از تغییر حالت شاهزاده به مکنونات قلبی وی پی برده ، دریافتند که هرگاه او به قدرت
رسد بر آنها ابقاء نخواهد کرد .

چند روز بعد دیگر خوانین و امرای بزرگ کرد از قبیل: "محمد حسین خان ابلخانی
بیگلر بیگی خراسان و رضاقلی خان ولد محمد رضا خان کهنپنگلو و ولیخان شادللو (حاکم بجنورد)
و چند نفر دیگر از خوانین کرد بملازمت حضرت میرزائی (شاهزاده) با جمعیت خود شتافته
بیشکشا گذرانیده و در رکاب میرزا روانه رادکان (گردیدند) و شاهوردیخان (شیخوآنلو حاکم
آنجانیز) ملازمت نموده پیشکش گذرانیده و از آنجا به محل قوچان مشهور به خبوشان وارد
گردیدند . الله ویردی خان ولد محمد حسین خان (زعفرانلو) حاکم آنجا بسبب غرور (با اینکه
پدرش نیز به همراه شاهزاده بود) از استقبال تعطل ورزیده (به استقبال نیامد) و در ورود به
قوچان چون جمعیت بسیاری از (خوانین) اکراد در رکاب حضرت میرزائی فراهم آمده رونقی
در کار او بهمرسیده بود (الله ویردی خان ناچار تا خارج دروازه خبوشان) بملازمت حضرت
میرزائی شتافت .

چون حضرت میرزا از سلوک (و رفتار) الله ویردیخان ناخوش شده بود به حبس او امر
فرمود . حسب الحکم خان موصوف را گرفته کنده و دو شاخه نمودند . خوانین اکراد از وقوع این
امر مخوف و هراسان شده اراده بازگشتن به اوطان خود داشتند که خبر ورود احمدشاه درانی
(در حمله و بورش سوم) به هرات گوشزد خاص و عام گردید . حضرت میرزا (بنابه) نظر زمانه
سازی (که اگر زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز) و صلاح وقت ، الله ویردیخان زعفرانلورا از
حبس برآورده در مقام دلجوئی سرکردگان رستم نژاد برآمده (که) مجدداً "خبر ورود شاه
درانی به مقام جام و لنگر رسید . (سال ۱۱۸۳ قمری) شاهزاده بناچار از قوچان بمسوی رادکان
و چناران بازگشت ، اما بسبب رفتاری که از وی در این سفر نسبت به بزرگان کرد بعمل آمده بود
کردها از وی رنجیده شده از چناران از او جدا شده به مسکن خویش بازگشتند و این امر باعث
شکست نصرالله میرزا و شاهوخ در برابر پادشاه افغانستان شد که بقول آقای باستانی پاریزی

شاهزاده مجبور شد اسب بی نظیر خود معروف به "غریب" را به شامافغان هدیه کند و شاهرخ نیز دخترش را دو دستی تقدیم نماید .

با اینکه نصرالله میرزا میدانست ، جدش نادر با آن سطوت و کزوفراز راه زور نتوانست کردها را سرکوب نماید و سرانجام سلطنت و سرخویش را برسر این سودا گذاشت ، اما بدبختانه او نیز با اینکه بازیچه‌ای بیش در دست کردها نبود به تهدید و زندانی کردن آنها اقدام میکرد درحالیکه میتوانست با تغییر رویه^۱ خویش از نیروی رزمی کردها به نفع خود و کشورش بهترین استفاده را بکند . شاهرخ بخاطر خست و پول‌پرستی بیش از حد ، کردان زعفرانلو و فرزندش نصرالله میرزا را که فوق‌العاده شجاع و متهور بود از خویش آزرده ساخت ، و کار بجائی کشید که نصرالله میرزا را از ولیعهدی برکنار و پسر دیگرش نادر میرزا را بجای وی منصوب نمود . لکن بر سر این موضوع و پشتیبانی کردها از نصرالله میرزا با رها بین دو برادر جنگ افتاد و نادر میرزا شکست خورد و بر طیس گریخت چندی بعد شاهرخ طبق نقشه نصرالله میرزا را به نزد کریم‌خان زند به شیراز فرستاد و پنهانی به کریم‌خان نوشت که او را از آمدن به خراسان بازدارد . پس از اجرای این نقشه نادر میرزا را بمشهد فرا خواند . نادر میرزا در غیاب شش ماهه^۲ برادرش در شیراز ، با دادن حق سکوت به ممش خان کرد زعفرانلو حاکم چناران و حسن خان بیات حاکم نیشابور ظاهراً " در خراسان حکومت میکرد ، اما هنگامیکه امیر محمد خان عرب زنگوشی حاکم طیس وی را شکست داد و اسیر کرد ، حکومت مشهد به ممش خان کرد زعفرانلو از همدستان امیر محمد خان تعلق گرفت . پس از مرگ احمد شاه افغانی در سال ۱۱۸۶ پسرش بنام تیمور شاه به حکومت افغانستان رسید و در سال ۱۱۸۸ به حمایت نادر میرزا به خراسان لشکر کشیده ، مشهد را محاصره نمود .

امیر محمد خان حاکم طیس به باری ممش خان کرد حاکم مشهد آمد . به سبب پایداری ممش خان در محافظت از مشهد ، تیمور شاه افغانی نتایج‌ای از محاصره مشهد بدست نیاورده ناچار پس از سه ماه محاصره مشهد را رها نموده به افغانستان بازگشت و طبق عهدنامه‌ای که بین طرفین منعقد شد ، نادر میرزا را از زندان طیس آزاد نموده با خود به افغانستان برد . چندی بعد که نصرالله میرزا بر اثر مرگ کریم‌خان زند از سردوم شیراز به خراسان آمد ، مورد پشتیبانی ممش خان کرد زعفرانلو قرار گرفته وارد مشهد شد . نادر میرزا با شنیدن این خبر با سپاهیان افغان به مشهد حمله نمود و بین دو برادر جنگ خونین روی داد . آقای قدوسی آورده‌است : نصرالله میرزا با کمک و موافقت ممش خان به جنگ با برادر پرداخت و بر وی فاتح گردید . نادر میرزا بشهر طوس فرار کرد .^۱ نصرالله میرزا هم که این زمان مبتلا به کشیدن

۱ - نادرنامه - قدوسی ص ۴۳۵ - مجمل التواریخ - ملحقات ص ۴۳۸ به نقل از گلشن مراد

ترباک و اعتیاد شده بود ، نتوانست کاری از پیش ببرد ، تا اینکه در ۳۹ سالگی در سال ۱۲۰۰ قمری در مشهد درگذشت . پس از فوت نصرالد میرزا شاهرخ کور با فراغت خاطر نادر میرزا را از هرات به مشهد فراخواند و به نیابت سلطنت خویش منصوب نمود .



امیرگونه خان جد اعلای امرای زعفرانلوی قوچان

نگاهی به سلطنت شوم قاجار

اساس سلطنت دودمان قاسد قاجار که به دست آغا محمدخان قاجار آن روباه مکار و گریخواری خوار تشکیل یافته بود، پس از مرگ وی بسبب عدم جانشینان لایق روز بروز ضعیفتر و فرسوده تر گشت تا آنجا که شاهان این سلسله تنها به داشتن عنوان شاهی و القاب خاقان و... دلخوش بودند. بطور کلی، هدف تمام تشکیلات و سازمانهای رژیم استبدادی در هر کشور، صیانت مقام سلطنت و استقرار نفوذ و سلطه شاه و تحمیل ملت بوده، تا شخص شاه و درباریان بهتر بتوانند به استثمار و بهره کشی طبقه زحمتکش بپردازند. طبقه حاکمه و اطرافیان زالو صفت که همیشه اقلیت به اصطلاح پاچه و رمالید می کشور بوده اند، همواره در تبلیغ و تقدیس شاه به عنوان ستون دستگاه حاکمه تا رساندن به مقام خدائی کوشیده اند، تا بدینوسیله منافع پلید خود را محفوظ دارند. شاه نیز برای حفظ تاج و تخت خود به هر جنایتی دست میزد داشت، چون این هر دو طبقه لازم و ملزوم یکدیگر بوده اند.

دوران حکومت قاجار نمونه‌ی کاملی از این رجاله بازی‌ها بود. فتحعلیشاه قفقاز و آذربایجان را بخاطر حفظ سلطنت خود و به رسمیت شناساندن ولایتعهدی فرزندش عباس میرزا از جانب روسیه، تحویل روسها داد.

محمد شاه هرات را برای تحکیم پایه‌های سلطنت خود و حفظ نوکری برای بریتانیا از دست داد. ناصرالدینشاه سراسر ایالات شرقی و شمالی ایران را تا رود جیحون و افغانستان و بلوچستان فدای سلطنت نامخ خود کرد.^۱

در این دوران مصیبت بار که از منجنیق فلک سنگ فتنه می بارید و بدبختی‌هایی که از سوی جهانخواران متجاوز بر ملت ستمدیده‌ی ایران تحمیل میشد و حقوقشان به یغما میرفت، هیچیک از شاهان قاجار حاضر نشدند گامی از حریم سرای خویش بیرون نهند و از حقوق مردم ایران دفاع نمایند. تنها فتحعلیشاه یکبار بخاطر جنگهای ایران و روس تا چمن سلطانیه پیش رفت، لکن چون برای حریم سرادش تنگ شده بود به تهران بازگشت وی همچون خروسی میان مرغان آغل که همانا زنان حریم سرایش باشند میلولید. دوران پنجاه ساله سلطنت طولانی ناصرالدینشاه و وجود وزیر و درباریان پست و جاسوس صفتی چون میرزا آقاخان نوری و امین -

السلطنه‌ها و امین الدوله‌ها و . . . فسق و فجور و ریخت و پاش دربار و حرمسرای فاسد قاجار ضربه شدید و غیر قابل جبرانی بر پیکر ایران وارد ساخت. عمال سیاسی دو کشور زورگو و توسعه طلب روس و انگلیس نیز با از بین بردن وزی لایق و دلسوزی چون قائم مقام و امیر کبیر در این دوران منحنی با خیال راحت " از جنبه‌های شهوترانی و جاه‌طلبی و مقام پرستی رجال و نوکران دربخانه (وزارت دربار) و حتی از زنان و همخواه‌های سلاطین قاجار و خواجه سراها، که محرم اسرار بودند، برای اجرای مقاصد خود استفاده می‌بردند و بدین ترتیب مردم سفله و پست را بمقامات عالیه کشور ارتقاء می‌دادند (۱) و از روح زبون و افکار خائنانه و نوکرمانه آنان برای پیشبرد مقاصد سوم خود و اموری که حتی با اعمال زور و قوه قهریه امکان پذیر نبود بهره برداری می‌نمودند.

در دوره سوم سلطنت قاجاریه که از سال ۱۳۱۳ قمری با سلطنت مظفرالدینشاه (۲) شروع و در ۱۳۴۴ قمری (۱۳۵۴ شمسی) با عزل احمد شاه پایان می‌پذیرد، عکس‌العمل سلطنت مستبدانه ناصرالدینشاه و سیاست سوم انگلستان و سیاست خشن و ناهنجار روسیه تزاری و اعطای امتیازات ناروا به بیگانگان از سوی دربار فاسد قاجار و استقراض از بیگانگان و فروش منابع اقتصادی و فرهنگی و آثار فرهنگی و آثار باستانی و بهداشت و بدبختی کشاندن مردم، در میان طبقات روشنفکر و آزادیخواه ایران مقدمات جنبش آزادیخواهی و نهضت‌های فرهنگی و سیاسی را فراهم آورد که منجر به سقوط سلطنت استبدادی گردید. متأسفانه این زمان در نتیجه فشارهای سیاسی دو دولت متجاوز روسیه و انگلیس و مداخلات مسلحانه متفقین و متحدین در جنگ جهانی اول، استقلال ایران در معرض تهدید جدی قرار گرفت و شیرازهی امور اجتماعی و اقتصادی کشور از هم گسیخت و زندگی بر مردم تلخ‌تر و زهرآگین‌تر شد که پی‌آمدهای دیگری را بدنبال داشت.

کردهای خراسان در دولت قاجار نیز نقش حساسی داشتند. ابدال خان کرد جهاننگلو، مجنون پازوکی، علی خان قراچورلو، از جمله سرداران کرد معاصر آغامحمد خان قاجار بودند. ابدال خان جهاننگلو در جلد سوم معرفی شد مجنون پازوکی و دیگر سرداران پازوکی نیز در همین جلد معرفی میشوند. در مورد علی خان قراچولو هم همین اندازه می‌دانیم که در محاصره‌ی

۱ - تاریخ قاجاریه - شمیم ص ۱۸۷

۲ - در دوره مظفرالدین شاه نیز رود هیرمند در سیستان به نفع افغانستان از ایران جدا گردید. عثمانی هم در نواحی غربی به تجاوز پرداخت بحرین زیر سلطه انگلیس رفت، چند جزیره دیگر در خلیج فارس نیز از ایران جدا گردیده امتیازات بیهوده فراوانی نیز برای عیاشی‌ها و تفریح‌های مظفرالدین شاه در اروپا به بیگانگان واگذار شد.

کرمان از سرداران مورد احترام شاه قاجار بوده است که توانسته است به شفاعت مردم کرمان اقدام نماید. آقای باستانی پاریزی آورده است: "آقا محمد خان وقتی کرمان را محاصره کرده بود، سردار سپاهش علی خان سردسته‌ی طایفه‌ی قراچورلو بواسطه‌ی ارادت‌ی که به محمد تقی مظفر علیشاه داشت، این مظفر علیشاه را در پناه گرفت."^۱

سلطنت از دیدگاه بنیانگذار سلسله قاجار:

سلسله‌ی شوم و ننگین قاجارها که بوسیله‌ی درهم شکستن نظام حکومتی زندیه و نابود شدن دلیر مرد منهور و دادگر و روشن بینی چون لطفعلی خان زند، بوسیله‌ی اخته مردی خونخوار و خون آشام و کینه توز و چشم تنگ و خسیس چون آغامحمدخان از ایل قاجار که یکی از شعبات ایل مغول در ایران بود، در سال ۱۲۱۰ قمری در ایران استقرار یافت.

آغامحمدخان فردی حيله گر و سیاستمدار و درعین حال دلیر و بی باک و بی رحم بود. برای پیشبرد اهداف خود مالیاتهای سنگینی بر مردم وضع کرد، که برای رعایا و کشاورزان و عشایر ایران کمر شکن و طاقت فرسا بود. شکایتها و اعتراضات مردم سرانجام به گوش فتحعلیخان (فتحعلیشاه بعدی) ولیعهد آغامحمد خان رسید، و او روزی از شاه تقاضا کرد که نسبت به تخفیف مالیات رعایا بذل توجهی بنماید.

شاه اخته برآشفته و به ولیعهدش گفت:

"رأیت خام است و برخطاست. چون بارعایا بسربرده‌ای، از حالت این گروه تجربتی حاصل نکرده‌ای. رعیت چون آسوده گردد، در فکر عزل رئیس و ضابط افتند و علی القیاس، چون عموم اهالی ملک را فراغت روی دهد، به عمال و حکام (دولت) تمکین نکنند و در فکرهای دور و دراز (برای براندازی رژیم) افتند. این گروه فرومایه را باید به خود مشغول کردن، که از کار رعیتی و گرفتاری فارغ نگردند، والا... لشگری از کار بیفتد و فسادهای عظیم روی دهد و ملک (سلطنت) از میان برود. ارباب زراعت و فلاحت باید چنان باشند که هر ده خانه را یک دیگ نباشد، تا به جهت آشی یک روز به عظمت و انتظار بسر برند، والا رعیتی نکنند و نقصان در ملک روی دهد"^۲.

آری، هم مبین عزیز، ما گرفتار سیاستهای ویرانگرانه و نابود کننده‌ی چنین رهبرانی بوده‌ایم که هنوز هم تاوانش را پس می‌دهیم.

۱- در این رابطه روزولت رئیس جمهور آمریکا گفته بود: هر امریکایی باید یک اتومبیل در کاراز و یک مرغ در دیگ خانه‌ی خود داشته باشد. کهنه سرباز- نوشته سرهنگ مصور رحمانی - ص ۷۳، ۲- روضه الصفا ناصری - ج ۹ ص ۳۰۱

۲- سیاست و اقتصاد عصر صفوی - باستانی پاریزی ص ۳۰۷

آغا محمدخان قاجار و کردهای خراسان

پیروزی شوم آغا محمدخان قاجار بر لطفعلی خان زند آن چشم و چراغ ملت ایران و تثبیت سلطنت ننگین قاجار، وی را برآن داشت تا برای بچنگ آوردن جواهرات نادری عازم خراسان گردد. شاهرخ کور و بی عرضه ۵۱ ساله که بطور کجدار و مریز در مشهد سلطنت میکرد، چون خود را مرد میدان اخته خان خونخوار نیافت در صدد مقابله برنیامد. بزرگان خراسان نیز که در رأس آنان امیرگونه خان کرد زعفرانلو (فرزند محمد حسین خان بیگلر بیگی) قرار داشت عکس العمل مخالفی بروز ندادند که این خود یکی از خوش شانسی های خان قاجار بود. زیرا امیرگونه خان حاکم قوچان برخلاف نیاکان خود مردی ملایم طبع بود. گرچه به قول درویش:

با ورود آغا محمدخان قاجار به اسفراین ابراهیم خان کرد شادلو حاکم بجنورد و اسفراین به استقبال وی رفت. شاه قاجار در اسفراین چند روزی مهمان خان شادلو بود تا اینکه امیرگونه خان زعفرانلو حاکم قوچان و فرزندش مشش خان *مشش خان* حاکم چناران در اسفراین به حضور رسیده هدایای لازم را گذرانیدند. شاه چند روز بعد به همراه خوانین کرد وارد قوچان شده چند روزی در این شهر بسر برد. در قوچان دیگر خوانین خراسان از جمله جعفرخان بیات حاکم نیشابور و لطف علی خان و صفر علی خان بنایری حاکم بام و جهان ارغیان و حکام درگز و کلات نادری با هدایای خود به حضور رسیدند. شاه پس از آشنائی با بزرگان خراسان برای رسیدگی به وضع شاهرخ عازم مشهد شد (۱۲۱۱ قمری).

شاهرخ به این امید که شاه قاجار او را مورد عفو قرار خواهد داد تا خارج شهر به استقبال آمد اما هدف خان قاجار که چیزی جز دستیابی بر جواهرات نادری نبود، امید وی را مبدل به یأس ساخت. شاهرخ کور که در خست و بول پرستی از خوتر شخص آغا محمدخان دست کم نداشت حتی با فرستادن دختر زیبای خود به خلوت شاه نتوانست خان قاجار را از هدفش باز دارد زیرا همانطور که گذشت خان قاجار به علت اخته بودن نیازی به زن نداشت. لذا شاهرخ در آخرین لحظات عمر خود در زیر طاقت فرساترین شکنجه های جلادان قاجار به محل اخفای جواهرات اعتراف نمود. خان قاجار پس از دستیابی به جواهرات سلطنتی، شاهرخ نابینا را که نیم جانی از زیر شکنجه ها بدر برده بود، بسوی تهران فرستاد که در بین راه امر اثر جراحات وارده در نیشابور جان سپرد.

در این سفر ابراهیم خان کردشادلو و جعفرخان بیات از آتش غضب اخته‌خان به اتهام تأخیر در ارسال آذوقه برکنار نماندند. لذا اموالشان غارت و زن و فرزندان آنها به‌مراه خودشان به تهران انتقال و محبوس شدند لکن پس از مرگ آغامحمدخان و به سلطنت نشستن فتحعلیشاه مورد عفو قرار گرفتند. (۱)

آغا محمدخان هنوز در خراسان بود که خبر حمله سپاهیان کانترین دوم ملکه روس به قفقاز به اطلاع وی رسید. او با عجله هرچه تمامتر به تهران بازگشت و از آنجا با سپاهی چهل هزار نفری به قفقاز حمله برد. و در این سفر بود که جان خود را بر سر یک قاچ خربزه گذاشت و بدست پیشخدمتان خود به قتل رسید و ای‌گاش این کار بهنگام محاصره‌ی کرمان انجام میگرفت تا آنهمه جنایت و درندگی از او به ظهور نمی‌رسید^۲ و هم لطفعلی خان قدا نمی‌شد^۳ و هم سلسله‌ای آنچنان ننگین و فاسد در ایران روی کار نمی‌آمد که امروز ما دنبالش بدبختی‌ناشی از آنرا تحمل کنیم.



آغامحمدخان قاجار



لطفعلی خان زند

۱ - روضه الصفا - ج ۹ ص ۲۷۹

۲ - نگاه کنید به: خواجه تاجدار - ترجمه ذبیح‌الله منصوری

۳ - جانشینان کریم خان زند - دکتر حسن نظری (فوریه ۱۹۷۴) - ص ۵۸ تا ۱۱۰

مواصلت کردن خراسان با فتحعلیشاه

پس از مرگ آغا محمدخان قاجار در سال ۱۲۱۱ قمری برادرزاده‌اش فتحعلی خان به سلطنت نشست فتحعلیشاه بر خلاف آغا محمدخان پادشاهی ملایم و در عین حال نالایق و بی‌عرضه بود شهرت عمده او بسبب عیاشی‌های افراطی و خمرسرای معروف اوست. وی بقول مؤلف ناسخ التواریخ قاجار دارای یکهزار زن و شصت هزار اولاد (نوه و نتیجه و...) بوده است^۱ وی معمولاً در فرصتهای مناسب زنان دست دوم خود را به سرداران و اطرافیان خویش می‌بخشید. چنانکه یکبار ۱۲ نفر از آنان را یکجا به یکی از سردارانش بخشید. فتحعلیشاه در سال ۱۲۱۳ قمری برای سرکوبی نادر میرزای افشار که در خراسان ادعای سلطنت داشت عازم مشهد شد و پس از مدتی محاصره چون کاری از پیش‌نبرد ناگزیر به بازگشت شده روز ۱۵ ربیع - الاول وارد چناران گردید. حاکم چناران مش خان کرد زعفرانلو فرزند امیرگونه خان از شاه و سپاهیان پذیرائی نمود.

در این سفر که امیرگونه خان زعفرانلو حاکم قوچان نیز به‌همراه شاه بود از اردوگاه چناران به خبوشان بازگشت. شاه درصدد برآمد با عقد مواصلت روابط خود را با خوانین خراسان بهبود بخشد. بدین منظور برای خواستگاری از دختر امیرگونه خان زعفرانلو فرستادگانی به قوچان اعزام داشت و دختر او را برای فرزندش شاهزاده حسنعلی میرزا (شجاع السلطنه) خواستگاری نموده خود نیز با سپاهیان بسوی آق قلعه سبزوار حرکت کرد. میرزا محمد شفیع وزیر مازندرانی با عده‌ای رجال دربار پس از چندروز توقف در قوچان و اجرای مراسم و تهیهی چهارپایه‌ی عروس، در معیت عروس خانم با شکوه و دبدبه‌خاصی این شهر را به قصد اردوی شاه ترک گفته، در محل پل ابریشم سبزوار به اردوی سلطنتی رسیده، مورد استقبال قرار گرفت و به قول مؤلف روضه الصفا: "محبوبی عظمی و مخدره‌ی کبری به اردوی شاهی پیوست و او نیز در سلک مخدرات حرم عفت مسلک شد"^۲.

مراسم عروسی در نیمه‌ی ماه جمادی الاخر ۱۲۱۳ در پایتخت برگزار گردید و بقول سپهر: "دختر امیرگونه خان زعفرانلو را با شاهزاده حسنعلی میرزا به شرط زناشویی زفاف دادند"^۳. شاهزاده کبکسر و میرزا ملقب به سپهسالار یکی از ۱۹ تن پسران شجاع السلطنه (حسنعلی میرزا) نمره‌ی این ازدواج است.^۴

۱ - هنری موزر اولاد ذکور فتحعلیشاه را حداقل پنج هزار نفر نوشته است. سفرنامه ترکستان و ایران ص ۲۱۸.

۲ - روضه الصفا ناصری - ج ۹ ص ۲۵۳ و صدرالتواریخ - محمد حسنخان اعتماد السلطنه ص ۵

۳ - ناسخ التواریخ قاجار - سپهر - ج ۱ ص ۱۵۷

۴ - رجال ایران - بامداد - ج ۶ ص ۵۲

ممش‌خان کرد چنارانی فرمانروای مشهد

سراز خاک بردار ممش‌خان کرد که خاک چناران را باد برد

از شعر فوق که گوینده‌ی اصلی آن معلوم نیست و نگارنده نخستین بار در لاین از زبان آقای تیمور جلایر فرزند مرحوم نوروبردی خان شنیدم، و بعدها متوجه شدم که این بیت در چناران و درگز و لاین و کلات بسیار شهرت و معروفیت دارد. چنین برمی‌آید که چناران در روزگار ممش‌خان در اوج شکوفایی و شهرت بوده، که بعداً^۱ در سال ۱۲۴۸ در لشکرکشی عباس میرزا نایب السلطنه آنجا نیز خراب و ویران گشته و بقول جیمز فریزر^۱، اثری از آبادانی در آنجا نمانده بود. تنها در جلو قلعه‌ی چناران دو عدد درخت کهنسال چنار باقی مانده بود که مردم خود را به وجود آن که یادگاری از باغ و بوستانهای سابق چناران بود، دلخوش میکردند. گمان می‌رود شعر فوق نیز پس از خرابی مذکور سروده شده و ورد زبان شده باشد.^۲ پس از سقوط دژ چناران، عباس میرزا، ممش‌خان را از حکومت چناران برکنار و برادرزاده‌اش کریم‌خان زعفرانلو را به حکومت آنجا برگماشت.^۳ بهرحال نام ممش‌خان و نام چناران درهم آمیخته و بهم پیوند خورده است. از این رو لازم دانستم بار دیگر به تکمیل شرح حال ممش‌خان پردازم.

۱ - اظهار نظر جیمز فریزر و آلکس بارنز (برنز) در مورد ویران شدن منطقه‌ی چناران و توجان بدست سپاهیان عباس میرزا در جای خود خواهد آمد.

۲ - چناران بارها در روزگار قاجار مورد تهاجم و غارت و تخریب قرار گرفت. در سالهای اخیر از مراکز مهم کشاورزی و باغداری و دامپروری و دامداری خراسان است. کارخانه‌ی قند چناران در پیشبرد کیفیت اقتصادی و عمرانی منطقه نقش مؤثری داشته، و چناران امروزه در صورت شهری خوب در آینده‌ای نزدیک خودنمایی میکند. روستائیان و چادر نشینان به آنجا مهاجرت می‌کنند و روز بروز بر وسعت آن افزوده میشود چناران که مرکز شهرستان چناران مشهد می‌باشد در ۴۵ کیلومتری شمال غربی مشهد قرار دارد و جاده‌ی تهران مشهد از میان آن می‌گذرد. چناران سرزمین مردان قهرمان و پهلوان کرد می‌باشد. پهلوانهای معروف چناران در سال‌های اخیر عبارت بودند از آقایان محبوب، حسن‌خان شیخکانلو، تمیز نظری میلیانلو (میلی) و بهمنی و غلامرضا قشنگ و محمود قشنگ و فرهاد خندان و ...

۳ - تاریخ رجال ایران - مهدی بامداد - ج ۴ ص ۱۵۸

ممش خان از سرداران معروف و مقتدر کرد زعفرانلو فرزند امیرگونه خان ایلخانی زعفرانلو و بردار بزرگتر رضاقلی خان ایلخانی مشهور است. در جلد دوم نیز^۱ مطالبی در مورد ممش خان و ترجمه‌ی اشعار ترکمانان در مورد وی و پدرش امیرگونه خان بیان گردید.

ممش خان در روزگار شاهرخ و فرزندانش، نصراله میرزا و نادر میرزا افشار نیز در اوج قدرت بود و موافقت وی با هر یک از این دو برادر موجب تسلط آن بر مشهد میشد. سرانجام نیز ممش خان شخصا^۲ حکومت مشهد را به دست گرفت و مدت پنج سال بر آنجا فرمانروایی کرد.^۳ ملکم در مورد تسلط ممش خان بر نادر میرزای افشار آورده است که: پس از مرگ نصراله میرزا "نادر میرزا صاحب مشهد گشت لکن ممش خان چنارانی، چندان امان نداد که شب را سحر کند، به مشهد ناخته آن شهر را از چنگ وی انتزاع نموده تا پنج سال در قبضه‌ی اقتدار خود داشت."^۴

در جای دیگر در مورد امیرگونه خان و پسرش ممش خان واسبهای معروف وی می‌گوید: "جزئی از مالیه ایشان خاصه ممش خان از اسب است. اسبهای این صفحات همه عربی نژادند. نادر شاه اسپان عربی را طلبیده بر مادیانهای خراسان انداخت و نژاد عربی پس از مخالفت با جنس خراسانی امتیازی دیگر یافت، زیرا که نیکی منظر عربی و عظم جثه و قوه و قدرت خراسانی را با هم جمع داشت و قیمت این قسم اسب بحدی رسید که هر یک از پادشاهان که ممش خان را خراجگزار ساختی، جزئی از خراج را از کره‌های اصیل وی مقرر نمودی."

در زمانی که بیگی جان از یک در ماورا^۵ الشهر به اوج قدرت رسیده بود و نوعی حکومت مذهبی برقرار کرده بود، از ضعف شاهرخ نادری استفاده کرده و نواحی شرقی خراسان را مورد تاخت و تاز قرار داد و مدتی نیز مشهد را به محاصره انداخت و چون نتوانست بر شهر دست یابد ناچار محاصره را رها کرده به بخارا برگشت و به شاهرخ نوشت که سال دیگر به سر وقت تو باز خواهم آمد.

هنگامی که بیگی جان با سپاهیان بی‌شمار خود به نزدیکی چناران رسید، ممش خان سفیری از جانب خود به اردوی وی فرستاد. و دو کره اسب ممتاز با نامهای به همراه سفیر به اردوی بیگی جان فرستاد. سفیر یک اسب را بهایشان نقیب داماد و سردار کل بیگی جان اهدا کرد. وی می‌گوید چون برایشان نقیب داخل شدم، سرابرده‌ی ملوگانه یافتم و او را در صدر سرا

۱ - حرکت تاریخی کرد به خراسان - ج ۲ ص ۴۰۶ و ۴۰۷ و نخبه سیفیه - محمد علی قورخانچی

به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) ص ۹۵.

۲ - ناسخ التواریخ تاجار - چاپ ۱۳۵۳ - ج ۱ ص ۱۰۳

۳ - تاریخ ایران - تالیف سرجان ملکم. چاپ سنگی ص ۳۱۸.

برده نشسته دیدم بعد از آنکه تفقدی از من کرد ، از احوال ممش خان جوپا شد و گفت چرا خود نیامد و چون من عذری گفتم ، گفت من سبب نیامدن ممش خان را میدانم . اگر من خود تنها بودم او به دیدن من می آمد ولی از بیگی جان میهراسد . همان شب بیگی جان سفیر ممش خان را به حضور پذیرفت و سفیر ناممی ممش خان را به او تسلیم کرد . سفیر می گوید : " چون کاغذ را باز کرده خواند در جیب خود گذاشت و بعد از دقیقهای گفت : البیه ممش خان اسب خوبی از برای من فرستاده است و گفت اسب را بیارند . بعد از آنکه بهدقت اسب را وارسید با کسانی که نزدیک وی بودند ، قدری نجوی کرده و خندید و بعد به من گفت : چرا آقای شما چنانکه من خواسته بودم قراگوز را نفرستاد . من گفتم آن اسب چند عیب دارد والا میفرستاد . بیگی جان تبسم کرده گفت با همه عیب ، بیست برابر این که تو آوردی می ارزد

من آن شب را در خیمه ای ایشان نقیب خوابیدم . طلوع صبح اردو در حرکت آمده و از طعمی چناران گذشته به مسافت چند میل فرود آمد . چون بیگی جان به اردو رسید مراطلب داشت و بامن خلوت نموده ، اظهار ملاحظتی زیاد کرد و گفت شنیدم که آقای شما همیشه شراب میخورد .

من جواب دادم که ندیدم . گفت راست می گویی . چیزی که ندیدم میگو . به ممش خان بگو که من رعایت خاطر او را منظور دارم . اما نادر میرزا (پسر شاهوخ) احمق است و به او بگو که جعفر خان نیشابوری بنویسد که اگر میخواهد ملکش خراب نشود با من از در دوستی درآید . بعد از آن یک دست خلعت و قدری وجه نقد بجهت من آوردند . من در شرف حرکت (و بازگشت) بودم که دوسوار به شتاب تمام رسیده ، کاغذی را از ممش خان آوردند شعر بر اینکه با وجود حمایت امیر ازبک ، چند نفر مردم او را این طایفه (ازبک به اسیری) بردانند . ایشان نقیب دوباره مرا نزد بیگی جان برد و او در خیمه ای خود روی پوست بزی نشسته بود . حکم کرد تا اسرا را آورده بمن سپردند . کاغذی که پیش بهمم ممش خان نوشته بود گشوده و رها کردن اسرا را نوشته ، دوباره به من سپرد رخصت انصراف حاصل کرده به چناران مراجعت نمودم و آنچه گذشته بود به ممش خان حکایت کردم . ممش خان خشنود شد ، لیکن بعد از چندی گفت : با وجود وعده های بیگی جان هشتاد و دو نفر از مردم او را در این سال ازبک (به اسیری) برده بود^۱ مؤلف تعداد سپاهیان بیگی جان را در حدود شصت هزار نفر نوشته است . رفتار ملایمت آمیز ممش خان زعفرانلو با بیگی جان ازبک باین علت بوده است که ممش خان

برای حفظ ایل و عشیره خود و منطقه‌ی چناران مایل به درگیری با وی نبوده است. مرحوم بامداد آورده است که: «ممش خان از سرکردگان خراسان و خوانین طایفه‌ی زعفرانلو است که چند سالی حکمران چناران بود. وی از آغا محمد خان قاجار که در سال ۱۲۱۰ وارد خراسان شد، اطاعت کرد، لکن از اطاعت فتحعلیشاه سرپیچی نمود.

در سال ۱۲۱۳ که فتحعلیشاه عازم خراسان شد، تا نادر میرزای افشار را که خود را در مشهد شاه میخواند دستگیر نماید ممش خان هم از در ناسازگاری با فتحعلیشاه درآمد و شاه را به چناران راه نداد که او ناچار به بازگشت تهران شد. مؤلف ناسخ التواریخ آورده است که: شاه در چمن یام مقام کرد. صادق خان (کرد) شقاقی و حسین خان قاجار قزوینی را با فوجی از لشکریان به طرف چناران رکضت فرمود که تا اگر ممش خان طریق اطاعت و انقیاد سپرد، رستگار باشد و اگر نه حصار چناران را با خاک پست کنند و او را دستگیر سازند.^۱

سپس فتحعلیشاه به سوی چناران لشکر کشیده، آنجا را محاصره نمود و چون نتوانست بر آنجا دست یابد تمام مزارع و باغها را تخریب و روستاها را ویران و چپاول نمود.

ممش خان هم در چناران به سختی مقاومت کرد. اما چون شاه نتوانست چناران را بگیرد شایع کردند که ممش خان به مشهد فرار کرده، بنابراین گرفتن چناران لزومی ندارد. در حالیکه میدانیم شهر در محاصره سپاهیان شاه بود و هیچکس نمیتوانست از خط محاصره گذشته و داخل شهر شود، تا چه رسد به ممش خان که کر و فری شاهانه داشت و فرار او بسوی مشهد از انظار دور نمی‌ماند. علاوه بر آن بین نادر میرزا و ممش خان هم نزاع و اختلاف بود. سپهر برای توجیه شکست شاه در این لشکرکشی به خراسان آورده است که: «اما از آنسوی چون صادق خان شقاقی و حسین خان قاجار قزوینی بر سر چناران رفتند، صادق خان در نهانی با ممش خان مواضع نهاده او را از میان فرار داد تا به مشهد مقدس پناه جست. آنگاه چناران را به محاصره گرفت. آ چون این معنی در حضرت شهریار مکتشف افتاد، فرمان داد که ایشان با جانمحمد خان پیوسته شوند و بیهوده در کنار چناران نمانند.»^۲

در سال ۱۲۱۵ قمری بار دیگر فتحعلیشاه به خراسان لشکر کشید و سبزوار و نیشابور را به تصرف در آورد، لکن چون امیدی به گشودن مشهد و چناران نداشت و نادر میرزا در مشهد

۱ و ۲ - ناسخ التواریخ قاجار - سپهر - ج ۱ ص ۱۵۲ و ۱۵۳

۲ - شرح حال صادق خان را در جلد دوم صفحه ۵۸ بیان کردیم که فتحعلیشاه وی را زنده زنده لای دیوار گذاشت. وی فرزند علی بیگ شقاقی بوده علی بیگ شقاقی و علی خان کرد فراچورلو که بقول مورخین در فن تیراندازی فرید عصر بودند جزو گروهانهای سیاسی در دربار کریم خان زند بودند. مجله یادگار سال دوم شماره ۷ ص ۶۵.

و ممش خان در چناران به سختی پایداری می نمودند ، شاه بهتر آن دید که برای حفظ آبروی خویش از سبزوار به چمن کالیبوش و از آنجا بسوی تهران بازگردد .

در سال ۱۲۱۷ باردیگر فتحعلیشاه به خراسان لشکر کشید و : " در ظاهر شهر مشهد لشکرگاه کرده آن بلده را به محاصره انداخت و حسین خان قاجار قزوینی را (باردیگر) با جماعتی به دفع ممش خان کرد زعفرانلو و ستیز قلعه چناران مأمور داشت " ^۱ اما این بار هم نه شاه و نه نادر سردار قزوینی او ، کاری از پیش بردند و نه ممش خان و نادر میرزا سرتسلیم فرود آوردند . شاه پس از مدتها محاصره چناران و مشهد و تاخت و تاز آن نواحی ، بدون نتیجه مجبور به بازگشت به تهران شد .

در این سفر شاه به خراسان ، خوانین بلند پایه ای این خطه از جمله امیرگونه خان پدر ممش خان ، ایلخانی زعفرانلو و حاکم قوچان و شیروان و ابراهیم خان کردشادلو حاکم بجنورد و اسفراین و اسحق خان قرایی حاکم تربت حیدریه و حکام قهستان در النگرادکان بین چناران و قوچان ، به حضور شاه رسیده اعلام فرمانبرداری کردند . شاه در این سال پسرش محمد ولی میرزا را به حکومت خراسان منصوب نمود و حسین خان قاجار قزوینی را مأموریت داد زیر نظر شاهزاده که در نیشابور اقامت گرفته بود ، به محاصره ی مشهد ادامه دهد . چون محاصره ی مشهد به طول کشید و قحطی و کمبود بر مردم فشار آورد ، نادر میرزا دست به فروش جواهرات و طلاهای آستان قدس زد که هزینه ی سپاهیان خود را تأمین نماید . این کار وی اثر نامطلوبی بجا گذاشت و میرزا مهدی مجتهد مشهد در حرم بست نشست و مردم را به قیام واداشت . نادر میرزا که وضع را ناگوار یافت ، شبانه میرزا مهدی را به قتل رسانید و خود بر اسب نسته از مشهد خارج شده بسوی چناران فراری شد که شاید به ممش خان پناهنده شود .

ممش خان که از بی کفایتی نادر میرزا در تجدید پادشاهی افشار ناامید شده بود و دریافت که با افتادن شهر مشهد به دست فتحعلیشاه ، او قادر به ادامه ی مبارزه با شاه نخواهد بود و چناران امکانات دفاعی لازم را ندارد ^۲ بدستور او

کرده های چناران او را دستگیر کردند و به محمد ولی میرزا پسر فتحعلیشاه تحویل دادند . احتمالاً از این زمان به بعد ممش خان اعلام فرمانبرداری از شاه قاجار را مینماید . چنانکه خواهد آمد در سرکوبی شورش استرآباد همکاری داشته است . فتحعلیشاه به قصاص خون نیای خود فتحعلیخان قاجار که به دست نادر شاه انجام گرفت ، نادر میرزا نواده ی نادر شاه را بطرز فجیعی به قتل رسانید و خانواده ی او را در یکی از قلاع مازندران محبوس ساخت و بهدودمان نادری پایان داد .

سرکوبی شورش خواجه کاشغری سید امیرگونه خان ایلخانی

در سال ۱۲۲۸ قمری همزمان با شکست سپاهیان ایران بفرماندهی عباس میرزا نایب - السلطنه در محل اصلاندوز آذربایجان از سپاهیان روس، حکومت روسیه تزاری برای دستیابی به نواحی حاصلخیز مازندران و گرگان و دشت اقدامات تحریک آمیزی در این منطقه بوجود آورد، از جمله خواجه یوسف کاشغری را به آن ناحیه اعزام داشت و او با اتحاد ترکمانان منطقه تا حدود گرگان پیشروی کرده به قتل و غارت پرداخت.

فرمان سرکوبی شورش ترکمانان از سوی شاه بنام امرای خراسان صاد رو محمد ولی میرزا با خوانین خراسان عازم مازندران شد. سپاهیان کرمانج "زعفرانلو، شادلو، قراچورلو" بفرماندهی امیرگونه خان زعفرانلو به همراه دیگر سلحشوران خراسانی چنان ضرب شستی به ترکمانان و خواجه کاشغری نشان دادند که تا سالها بعد جرات جسارت و تجاوز به حدود و شعور ایران را نداشتند خواجه کاشغری با سپاهیان تا بیابان خوارزم مورد تعقیب قرار گرفته اسرا و غنائیم قابل توجهی از خود بجا گذاشت.

سرای مقتولین و بسیاری از اسرای خواجه کاشغری وسیله مش خان کرد زعفرانلو فرستاده امیرگونه خان به اردوی شاه که در چمن سلطانیه بود ارسال شد "روز پنجشنبه نهم رجب (۱۲۲۸) مش خان کرد زعفرانلو (حاکم چناران) ولد امیرگونه خان حاکم خبوشان با یکهزار و پانصد (۱۵۰۰) نفر اسیر ترکمان و سیصد و پنجاه (۳۵۰) نیزه سر از آن گروه بر سر از جانب نواب شاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان بحضور پادشاه گیتیستان آمد و معلوم شد که شاهزاده ... در سندر *Chender* و *Chender* ^۱ به دشت رفته اند و هفت شبانه روز قتل و غارت و بیغما و تاراج و اسر و نهب کرده اند. خواجه کاشغری که چون سرو کاشغری قامت برکشیده بود خمیدتر از بید موله در بیغوله های دشت و کوهسار ابوالخان (بالخان) متواری شده و از جانب شاه قدردان خدمت شناسی یک قبضه شمشیر مرصع خاص به شاهزاده با اختصاص، و خلع آفتاب شعاع و خنجرهای مکلل به خوانین خراسان التفات رفت، و علی مراد بیگ افغان جراح باشی اردوبدین خدمت روانه شد. (مأمور آوردن خلعت خوانین خراسان شد) ^۲.

۱ - سندر و چندر دو منطقه سبز و خرم که در زمان ناصرالدین شاه به روسها واگذار شد در شمال شرقی گنبد قابوس قرار دارند و از بهترین و ارزنده ترین مراتع کردهای خراسان بودند.

۲ - روضه الصفا ج ۹ ص ۴۹۱ - ناسخ التواریخ قاجار ج ۱ ص ۱۳۶ - حقایق اخبار قاضی ص ۱۵

شورش کرد با علیه شاهزاده قاجار

شاهزاده محمد ولی میرزای جموش و بدلگام با خوی درندگی و بی تربیتی خود مدت ده سال بر خراسان حکومت کرد. وی از هیچگونه استبداد رای و لجام گسیختگی و ظلم و شقاوت اماند داشت. کشتن افراد و مصادر اموال مردم، غارت‌های بی‌دری، اهانت به بزرگان خراسان از کارهای معمولی وی بود. ملایم طبعی امیرگونه خان زعفرانلو بزرگترین و قدرتمندترین خوانین خراسان نیز این دیکتاتور را بیش از پیش گستاخر کرده بود. تا آنجا که علناً در تحقیر و توهین بزرگان خراسان زبان به دشنام می‌گشود و: "به سخنان زشت اسلاف و اخلاف آن جماعت را یاد میکرد. سالها می‌رفت که صفا دید آن اراضی خاطر رنجیده داشتند و کشف کدورت ضمیر نتوانستند کرد"^۱

هنگامی که امیرگونه خان زعفرانلو و دیگر خوانین خراسان از سرکوبی شورش خواجه کاشغری از دشت گرگان باز می‌گشتند، بجای تقدیر و تشکر باز هم مورد ناسپاسی و اهانت شاهزاده‌ی جموش و بدلگام قرار گرفتند.

آنها که چند بار رفتار ناشایست این ولد جموش را به فتحعلیشاه گزارش کرده و نتیجه‌ای نگرفته بودند، شخصاً "در صدد گوشمالی وی برآمده در دشت گرگان شورائی تشکیل داده تصمیمات خود را گرفتند، اما چون در بین راه فرصتی پیش نیامد بگایک آنان از اردوی محمد ولی میرزا جدا شده به نقاط حکمرانی خود رفتند و بموجب پیمانی که بسته بودند روز چهارشنبه ۲۷ شعبان ۱۲۲۸ لوی مخالفت برافراشته و در سراسر خراسان شورش نمودند ابتدا امیرگونه خان زعفرانلو گله‌های گوسفندان شاهزاده را از مراتع چناران گرفته به قوچان برده بین مردم تقسیم کرد و آماده حمله به مشهد شد.

این خبر به شاهزاده‌ی بی‌شعور رسید اسحق خان قزائی را که خود یکی از عوامل شورش بود به یاری طلبید اسحق خان روز یکشنبه ۱۱ رمضان ۱۲۲۸ وارد مشهد گردید. شاهزاده بیخورد که محمد خان قاجار نایب الحکومه و میرزا قلی نوائی را به استقبال فرستاده بود هر دو وسیله افراد قزائی دستگیر و محبوس شدند.

اسحق خان سربازان خود را بر برج و باروی شهر برگماشت که مبادا امیرگونه خان بر شهر دست یابد. محمد ولی میرزا را نیز مجبور به فرمانبرداری از خود ساخت، امیرگونه خان و سایر بزرگان خراسان که از نیرنگ قزائی آگاه شدند برای جلوگیری از گشتار بیهوده، بسوی قوچان

بازگشتند. سیاست بی‌طرفی کردن قوچان دوامی نیافت، زیرا رضاقلی خان کرد زعفرانلو آن ماجراجوی متهور ثانی اسفندیار نتوانست این‌وضع را تحمل کند، به همین جهت پدرش امیرگونه خان را محترمانه از حکومت برکنار نموده شخصاً "حکومت قوچان را بدست گرفت. وی سری پرشور و خوشی سرکش و ناآرام داشت و نمیتوانست ناظر میانروی پدر و بی‌تفاوتی وی در امور خراسان باشد.

بزودی خواهیم دید که قوچان در روزگار وی یکپارچه شور و انقلاب علیه حکومت فاسد قاجار می‌شود. گرچه این انقلابات از بد شانسی‌های رضا قلی خان نتیجه مثبت آنچنانی برای ملت ستمدیده ایران دربرنداشت لکن خود سرآغاز یکسلسله جنبش‌ها و عصیان‌ها علیه حکومت استبدادی و غارتگری است که سرانجام پایه‌های آن را متزلزل ساخت و مردم آزادپخواه را بیش از پیش بیدارتر نمود تا علیه خرافات شاهپرستی سر به شورش بردارند. جنگهای مستقیم رضا قلی خان با شاه قاجار زیربنای جدیدی بود برای به جریان انداختن انقلابات داخلی و تضعیف دستگاه سلطنت که پس از سالها به سقوط آن انجامید.

شهر قوچان در روزگار این امیر سرکش مرکز جنبش‌های سیاسی و محل تبادل نظر سفرا و نمایندگان داخلی و خارجی و در واقع پایتختی دیگر در کشور ایران بود. شخصیت رضا قلی خان زعفرانلو تمام نواحی خراسان، مازندران و خوارزم و افغانستان را تحت الشعاع قرار داده و امراء و بزرگان آن نواحی را بسوی خویش جلب نموده بود.

ازین پس امیرگونه خان گوشه‌نشین و ناصح رضاقلی خان بود، لکن رضاقلی خان کمتر به پند و اندرزهای وی توجه میکرد. سرانجام امیرگونه خان در سال ۱۲۴۴ وفات یافت و جنازه‌اش بمشهد انتقال و در توحید خانه مبارکه در آرامگاه اجدادی وی بخاک سپرده شد.^۱

امیرگونه خان حاکمی مقتدر و متین و دوراندیش و مورد احترام خاص و عام بود. قوچان در روزگار وی از آسایش‌نسی بر خوردار بود. وی پنجاه سال ریاست کردان خراسان را برعهده داشت و قدرتمندترین ایلخانی ایران بود.

به فرمان فتحعلیشاه عکس امیرگونه خان زعفرانلو و نجفعلی خان کردشادلو حاکم بجنورد را در کاخ سلطنتی بطور تمام قد نقاشی کردند. لکن پس از به قدرت رسیدن رضا شاه آن کاخ (قصر فیروزه) خراب شد و مرحوم مصور الممالک عین آن عکسها را روی بوم با همان اندازه نقاشی کرد که این تابلوها اکنون در موزه ایران باستان فقط خاک میخورند. توضیح عکس معروف رؤسای ایلات ایران در سال ۱۲۲۸ در کاخ نگارسان در حضور فتحعلیشاه به این شرح میباشد.

طرف راست طبقه پائین :

میرزا محمد شفیع صدر اعظم ، میرزا بزرگ قائم مقام ، سرگور اوزلی بهادر ایلچی بزرگ دولت انگلیس ، ستر جیمس ایلچی دوم (انگلیس) ، ملکم صاحب ایلچی سیم . فرستاده‌ی رأی اعظم تیبوسلطان ، حسین خان سردار آذربایجانی و بیگلر بیگی ایروان ، محمد صادق خان پسر حسین خان دنبلی (که در سال ۱۲۸۶ وفات یافت و آخرین فرد از کسانی بود که از این سلام در قید حیات مانده بود) ، اسکندر میرزا والی گرجستان ، اسحق خان قرائی سردار خراسان ، ابوالفتح خان جوانشیر ، امان‌اله خان والی کردستان ، احمد خان بیگلر بیگی مراغه ، محمد خان ایروانی ، امیرگونه‌خان ایلخانی ایل چمشکوک ، الله یارخان قلیجی ، محمد حسین خان والی لرستان ، محمد حسین خان عاشقو فراگوزلو ، نصراله خان سردسته حاجی‌لو فراگوزلو ، نجفعلی خان بجنوردی ، محمدنبی خان ملک التجار ، محمد خان بیگلر بیگی هزاره ، علیخان سرکرده ، اصلانخان توپچی باشی .

طرف چپ طبقه بالا :

شاه محمود افغان ، غیر از شاه محمود نفر هفدهم که بعد از عبدالحسین خان ناظر قرار گرفته عبدالله پاشا (کرد) بابان والی قلعه چوالان و شهرزور مصطفی قلیخان کرمانشاهی‌زنگنه ، محمد خان کرمانشاهی‌زنگنه . . .

طرف چپ طبقه پائین :

حاجی محمد حسین خان امین الدوله ، که پس از او نفر چهاردهمی محمود خان دنبلی نایب اشیک آقاسی باشی

با اینکه چند بار برای دیدن این تابلوها در تهران به موزه ایران باستان رفتم لکن موفق به دیدن آنها نشدم چرا که در حکم هفت خان رستم می‌باشد .

مؤلف رجال ایران مینویسد : "امیرگونه‌خان کرد زعفرانلو پسر محمد حسین خان ایلخانی زعفرانلو و پدر رضا قلی خان که هر سه تن از امراء بزرگ خراسان بوده‌اند . . ."

در مورد شمشیر زدن و قدرت و زور بازوی امیرگونه‌خان هنوز داستان‌ها در منطقه ورد زبان است . از جمله می‌گویند : وقتی در تهران در دربار فتحعلیشاه بود ، آشپز مخصوص یک بشقاب پلو یک بشقاب خورش و خوردنیهای دیگری در حد یک نفر معمولی به اتاق ایلخان کرد آورده که آنها را داخل مجمعه (مجموعه‌ی) نقره‌ای گذاشته بود .

ساعتی بعد که برمیگردد ظرفهای خالی را ببرد ، هر چه نگاه میکند از مجمعی نفره اثری نمی بیند . امیرگونه خان که حیرانی و سرگردانی او را می بیند ، به پشت در اشاره میکند و او می بیند که جمعه از وسط دوپاره و لوله شده ، آنجا افتاده است ، باز میگردد و مراتب را به شاه گزارش میکند ، شاه او را سرزنش میکند که چرا نفهمیده چگونه از ایلخانی کرد پذیرائی کند . از آن به بعد همیشه یک دیس بزرگ پلو و یک برهی کامل بریان و خورش های جوراجور برای ایلخان می آوردند که از گرسنگی در رنج نباشد . خاطره ای دیگری هم اینست که می گویند : وقتی رضا قلی خان او را معزول کرده و خود بجایش نشسته بود هر روز برای احوال پرسی و عرض ادب ، به حضور پدر بازداشت شده میرفت و در کمال متانت در مقابل پدر دست به سینه می ایستاد امیرگونه خان می گوید : فرزند به تو چند نصیحت می کنم ، گوش فرادار :

۱ - علیه دولت قیام مکن

۲ - به مردم کوچه و بازار قوچان و حرفهای آنها اعتماد نکن

۳ - با خانواده ی شادلو هم ازدواج مکن و به آنها پشت میند

رضا قلی خان همانطور که سرپا ایستاده بود ، گفت: اگر من دستورات شما را اجرا نمایم مجری سیاست شما خواهم بود ، پس بدان که :

۱ - با این دولت فاسد قاجار می جنگم تا آنها سرنگون کنم .

۲ - مردم قوچان هم پیرهن تن من اند و با من هم عقیدت دارند و من با پشتیبانی آنها بسوی مقصد پیش میروم .

۳ - با کچی بی بی (دختر کوچک) نجفعلی خان شادلو حاکم بجنورد هم که دوستش دارم ازدواج میکنم .

هنوز حرف رضا قلی خان تمام نشده بود که امیرگونه خان یک گلوله توپ که دم دستش بود برداشت و بسوی رضا قلی خان پرتاب نمود که اگر او به چالاکی جا خالی نمیکرد ،

ناقص میشد . گلوله به درب اتاق خورده و آنها سوراخ کرده و فاصله اتاقی دیگر را هم طی نموده و در دیوار بعدی اتاق جای گرفته بود .

رضاقلی خان زعفرانلو ایلیجانی کبیر در صحنه خراسان

بدون تردید رضاقلی خان زعفرانلو بزرگترین قهرمان زمان خود و دلیرترین و سلحشورترین امیر مقتدر ایران بوده است که مطالعه زندگی وی داستان معروف اسفندیار قهرمان شاهنامه را به یاد می‌آورد.

همانگونه که گذشت رضاقلی خان از میانه روی و محتاط‌گاری پدر بستوه آمده در سال ۱۲۲۸ قمری محترمانه پدر را بازداشت کرده شخصا "حکومت قوجان و در واقع خراسان بزرگ را در دست گرفت". همزمان با روی کار آمدن رضاقلی خان زعفرانلو، اسحق خان قرائی که در مشهد شاهزاده محمد ولی میرزا را بازداشت کرده بود، بیمناک شده درصدد چاره برآمد. از این رو با نظر میرزا هدایت‌الله پسر میرزامهدی^۱ شهید ثالث نامهای به رضاقلی خان نوشت که هرچه زودتر برای مشاوره در پیرامون امور خراسان به مشهد عزیمت نماید.

رضاقلی خان پس از مشاوره با دیگر خوانین خراسان از جمله نجفعلی خان کرد شادلو حاکم بجنورد و اسفراین و برادر خود ممش خان زعفرانلو حاکم چناران و بیگلرخان چاپشلو حاکم درگز و اتک و سعادتقلی خان بغایرلو حاکم جهان ارغیان، از قوجان متفقاً^۲ عازم مشهد شدند. در جلسهای که وسیله خان قرائی و میرزا هدایت‌الله با هدف مشخص زمینه سازی و تشکیل شده بود، میرزا هدایت‌الله بدینگونه آغاز سخن کرد:

مخالفت با فتحعلی شاه که در هر ناحیه پیری فرمانگزار دارد، کار ساده‌ای نیست. اما اکنون که شما کار را بدینجا رسانیده‌اید بهتر است شخصی را به امیری خود انتخاب نموده تحت فرمان وی به مبارزات خود ادامه دهید. خوانین خراسان "متفق الکلمه گفتند امروز اسحق خان درجه شیخوخت دارد و ما را بجای پدر تواند بود، از صواب و صلاح او بیرون نخواهیم شد. میرزا هدایت‌الله گفت کار به کردار است نه به گفتار" و اگر این سخنان از در صدق می‌گوئید برخیزید و در پیشگاه او بیای ایستید.

بزرگان خراسان که از این کلمات چاپلوسانه سخت برآشفته بودند گفتند: "ما را حشمت و حسب و شرافت نسب از اسحق خان افزون است خادم او نخواهیم شد" آنگاه دامن برافشاندند از مجلس خارج و مشهد را ترک گفتند.^۳

۱ - میرزا مهدی از روحانیون معروف بود که بدست نادر میرزای افشار کشته شد و به شهید ثالث معروف گردید.

۲ - تاسخ التواریخ ناچار ص ۱۵۰

اسحق خان که از نبرنگهای خود برای رسیدن به سلطنت خراسان، نتیجه‌ای نگرفته و نقشه‌اش نقش بر آب شده بود ناچار از ترس رضا قلی خان بحضور شاهزاده محمد ولی میرزا رفته و با بوزش و عذر خواهی حکومت خراسان را به او واگذار نمود.

اسحق خان که بر اثر رفتار ناهنجار خود از سوی دو کانون مرکزی قدرت یعنی تهران و قوچان مورد خشم و نفرت واحیاناً "انتقامجویی بود، ناچار میرزا شمس الدین تفرشی منشی مخصوص خود را باپسرش حسینقلی خان قرائی که زمانی وزیر خراسان بود، برای عذر خواهی به تهران فرستاد و آنها گناه تمام اتفاقات و حوادث خراسان را به گردن رضاقلی خان انداخته و شاه دهن بین را نسبت به رضا قلی خان بدبین ساختند.

شاه در نیمه ربیع الاول ۱۲۲۹ قمری اسماعیل خان دامغانی را مأمور سرکوبی رضاقلی خان نمود. اسماعیل خان پس از ورود به مشهد، روز پنجشنبه ۱۷ ربیع الآخر همین سال با لشکری مجهز به توپ و تفنگ بسوی قوچان حرکت کرد. از آنسو رضا قلی خان نیز نجفعلی خان کردشادلو حاکم بجنورد و بیگلرخان چابشلو حاکم درگز و سعادتعلی خان بغایرلو حاکم جهان اربعیان و سید محمد خان حاکم کلات و قوجه خان کرد کیوانلو حاکم رادگان^۱ را که از بزرگان خراسان بودند به قوچان فراخواند و در شب شنبه ۱۹ ربیع الآخر ۱۲۸۸ شیخون سختی به سپاه اسماعیل خان سردار وارد آورده بسیاری از سپاهیان دولتی را به هلاکت رسانید.

بامداد روز دیگر هر دو سپاه در برابر هم صف کشیدند که بار دیگر برادر کشی را از سر گرفته، تیشه بر ریشه ایران زنند. در چنین ایامی که کشورهای اروپائی با اتکا به علم و صنعت و تجهیزات مدرن نظامی، با اتحاد و یکپارچگی برای رسیدن به تمدن و هدفی عالی با سرعت

۱ - این قوجه خان احتمالاً نوه قوجه خان دوره نادرشاه است که مولف رجال ایران در باره او می‌نویسد: "قوجه خان شیخانلو چمنگزرگ از سرکردگان سپاه نادرشاه میباشد که در سنه ۱۱۵۶ قمری که نادرشاه هنگام بازگشت از داهستان به تسخیر بین‌النهرین عزم خود را جزم کرد، قوجه خان را با عده‌ای برای تصرف بصره بدانصوب روانه نمود و چون در همین سال بین نادرشاه و دولت عثمانی مصالحه‌ای صورت گرفت و از طرف نادرشاه دستور داده شد که بصره و قرنه را (قوجه خان) تخلیه کرده به مأمورین دولت عثمانی واگذار نمایند و خود از آنجا بازگشته به اردو ملحق شود، قوجه خان به اردوی نادری بازگشت.

تاریخ رجال ایران - بامداد ج ۳ ص ۱۳۱ - زندگی پیرماجرای نادر تالیف میمندی نژاد ص ۷۷۴ در مورد کیوانلو و شیخانلو توضیحاً "یادآور میشود که ایل شیخانلو را در منطقه رادگان و چناران معمولاً جزو ایل کیوانلو بحساب می‌آورده‌اند. در حال حاضر ایل شیخانلو در منطقه چناران و کلات و لاین و قوچان زندگی می‌کنند. کیوانلو در چناران و رادگان،

هرچه بیشتر پیشروی میکردند و رهبرانی چون پطر کبیر و ناپلئون ملت خود را بسوی عظمت و اقتدار پیش میبردند در مملکت ایران بسبب بی کفایتی زمامداران و اولیای امور ، در هر گوشه‌ای از کشور پهناور ایران مردم ما به‌جان همدیگر افتاده بودند و اسباب سقوط ملک و ملت و دوران فترت و بدبختی را فراهم میکردند . شاه نیز در فساد درباری غوطه‌ور و شاهزادگان قاجار نیز هر یک ولایتی را چپاول میکردند و همچون زالو به مکیدن خون مردم مشغول بودند . بهر حال سپاه خراسان به فرماندهی رضا قلی خان و سپاه دولتی به فرماندهی اسماعیل خان بجان هم افتاده نبرد خونینی را آغاز کردند . رضا قلی خان بدون ترس از توپخانه و سلاحهای آتشین با شمشیر آخته به قلب سپاه اسماعیل خان زد ، بیگلر خان چاپشلوئی نیز به صف سپاهیان امان‌الله خان افشار زد ، نجفعلی خان کرد شادلو هم با سعادتقلی خان بغایرلو و ده هزار سپاهی به قلب سپاهیان سمنانی و دامغانی حمله کردند . پس از چند ساعت کشت و کشتار سرانجام بسبب توپخانه و وجود سلاحهای آتشین ، پیروزی نصیب اسماعیل خان و قوای دولتی شد و سپاهیان کرد تا پشت دروازه‌های قوچان مورد تعقیب قرار گرفتند . اما رضاقلی خان توانسته بود ، دو دستگاه توپ را نیز از سپاهیان دولتی به‌غنیمت گرفته و با خود به قوچان انتقال دهد .

اولین جنگ رضاقلی خان او را متوجه علت شکست نمود که پیش از هرچیز درصدد برآمد هرچه زودتر سپاهیان خود را به سلاح آتشین و مدرن مجهز سازد . زیرا جنگ با شمشیر و نیزه در برابر آتش توپخانه هر چند هم با رشادت انجام گیرد کاری عبث و بیهوده است . چنانکه اجداد او نیز از عهده توپخانه نادر برنیامدند .

در سال ۱۲۳۰ قمری بار دیگر مردم خراسان به دستور رضاقلی خان و اسحق خان قرانی سر به شورش برداشتند . این شورش به دو علت انجام گرفت :

- ۱- وجود محمد ولی میرزای مستبد و نالایق در خراسان
 - ۲- حمله ترکمانان از نواحی شرقی و شمالی به نقاط مختلف خراسان که قوای دولتی قادر به جلوگیری از تجاوزات آنان و دفاع از حقوق مردم بی‌پناه نبود .
- با توجه به علل فوق و تحمیل قراردادهای سنگین گلستان و ترکمانچای از طرف روس تزاری به ایران بزرگان خراسان دیگر لزومی برای اطاعت از حکومت قاسم قاجار نمیدیدند . شاه نیز اسماعیل خان دامغانی را با سپاهی عظیم در اواخر جمادی الاخر این سال روانه خبوشان ساخت و پسرش محمد ولی میرزا را به تهران فراخوانده خودنیز به قصد قوچان روز هفدهم رجب همین سال از تهران حرکت کرده و در چمن خوش بیلاق اردو زد .
- اسماعیل خان با سپاهیان قاجار از راه جاجرم و اسفراین به قوچان آمده شهر را محاصره کرد . محمد خان قاجار نایب خراسان و اسحق خان قرانی نیز از مشهد خارج شده طعمه رادگان از توابع رضاقلی خان را محاصره کردند . قوجه خان کرد کیوانلو حاکم رادگان و بیگلر خان چاپشلو

حاکم انگ و درگز که محافظین قلعه بودند به دفاع برخاستند ، در بیرون قلعه جنگ عظیمی در گرفت که عاقبت به پیروزی محمد خان قاجار انجامید و بیگلرخان متواری و قوجه خان در رادگان محصور شد . به پیشنهاد اسحق خان قرائی ، محمدخان قاجار دست از محاصره رادگان برداشته به سوی خبوشان راه افتادند زیرا تسلیم قوچان برابر با تسلیم تمام خراسان بود . محمد خان در قوچان به سپاهیان اسماعیل خان پیوست . روز ۲۸ شعبان حملات شدیدی از هر طرف به قوچان شروع شد : " پیادگان کوه گرد کوهه نژاد بختیاری مانند ارکان اربعه به چهار دسته انقسام یافتند و بر چهاربرجی که در چهار جانب قلعه خبوشان سر به فلک کشیده بود و مشحون به جنگیان بهرام خوی کیوان نیروی اکراد و اتراک بود یورش برده شورش کرده به عون ایزدیگنا پس از دوگانه (نماز صبح) رب یگانه و سه ساعت گذشته چون دریای طوفان زای به چهارموجه درآمدند و در پنجم ساعت از روز گذشته نعره پنج نوبت شجاعت در شش جهت افکندند ."^۱

مردم دلیر و سلحشور قوچان نیز مردانه مقاومت نموده تلفات سنگینی به سپاه قاجار وارد ساختند . محاصره چند روزی ادامه یافت و هر روز از طرفین تعداد زیادی بهلاکت میرسید روز بروز کار بر مردم شهر دشوار و حلقه محاصره تنگتر میشد و بسبب کمبود آذوقه و مهمات کافی و نرسیدن نیروی کمکی نیروی آنان نیز به تحلیل میرفت . در حالیکه برای اسماعیل خان همه روزه نیروهای تازه نفس با تجهیزات فراوان از راه میرسید و خود شاه نیز برای دلگرمی و پشتیبانی سپاه خود به قوچان آمد . با این حال سپاهیان شاه نتوانستند بر قوچان دست یابند مؤلف روضه الصفا این گناه را به گردن اسحق خان قرائی انداخته و گفته است :

"دیگر باره پیر گرگ یوسف خوار میش کردار اسحق خان قرائی بنیاد فتنه فزائی و حیلت آرائی نهاده" شفاعت نمود و سپاهیان قاجار دست از جنگ کشیدند و امیر گونه خان زعفرانلو با نجفقلی خان شادلو به اردوی شاه رفته قرار براین شد که امیرگونه خان شخصا "حکومت قوچان را بدست گرفته ، رضا قلی خان و نجفقلی خان نیز هر دو با عیال و اولاد خود و مالیات دو دوساله روانه تهران شوند . پس از این جنگ و کشتار ، باز هم شاهزاده محمدولی میرزا در حکومت خراسان باقی ماند و شاه به تهران بازگشت . نجفقلی خان و رضاقلی خان نیز از رفتن به تهران خودداری کردند . و باز آتش همان شد و کاسه همان"^۲

محمد ولی میرزا ، بلافاصله محمد خان قاجار دولورا مأمور تسخیر رادگان و تنبیه قوجه خان کیوانلو نمود ، بقول سپهر مورخ قاجار :

"اسحق خان قرائی نیز از در نفاق میرفت و در شبان تیره به نهانی علف و آذوقه به

۱- روضه الصفا ج ۹ ص ۵۱۲ و تاریخ رجال ایران ص ۳۵ ج ۴ .

۲- ناسخ التواریخ قاجار ج ۱ ص ۱۶۱

قلعگیان می‌فرستاد و امیرگونه خان را اغوا میکرد که اگر توانی رضا قلی خان پسر خود را با نجفعلی خان آگهی ده تا نیشی بر این لشکرگاه شبخون آرند^۱

امیرگونه خان که به سیاست ناپایدار اسحق خان واقف بود وقتی به سخنان وی ننهاده پیکی به تهران گسیل و از شاه تقاضای عفو قوجه خان را نمود که با موافقت شاه مواجه شد و رادگان از محاصره نجات یافت.

چندی بعد بسبب فعل و انفعالاتی که اسحق خان و پسرش حسینعلی خان انجام دادند با وضع اسفناک و ناجوانمردانهای به فرمان شاهزاده‌ی جموش مقتول و اموالشان غارت شد.^۲

در این زمان که حاجی فیروزالدین درهرات سر به‌شورش برداشته بود محمد خان قرائی نیز به وی پیوست و دامنه اغتشاشات بالا گرفت. فتحعلی شاه که نگران اوضاع نابسامان خراسان بود پسرش حسنعلی میرزا (داماد امیرگونه خان زعفرانلو) را با لقب شجاع‌السلطنه به حکومت خراسان فرستاده محمد ولی میرزا را معزول نمود.

با ورود شجاع‌السلطنه به مشهد^۳ حاجی فیروزالدین به عذر خواهی برخاست و مورد عفو قرار گرفت و اسماعیل خان سردار مأمور سرکوبی محمد خان قرائی و تسخیر تربت حیدریه شد و او موفق گردید محمد خان را بخدمت شاهزاده درآورد. محمد خان اجازه گرفت که به ملاقات خوانین کرد خراسان رفته آنها را به حکومت شجاع‌السلطنه امیدوار سازد اما وی درست عکس این عمل را انجام داد و در مراجعت به شاهزاده گزارش داد: خوانین خراسان از وجود شما بیمناکند و در فکر قیام و انتظام کار خود هستند. شجاع‌السلطنه که فریب سخنان او را خورده بود تمام اموال و اثاثیه‌ای که از خانواده اسحق خان غارت شده بود به محمد خان باز پس داد و او به تربت برگشته به رتق و فتق امور پرداخت. شجاع‌السلطنه که خوانین خراسان را نسبت به خود بی‌توجه میدید اسماعیل خان سردار را مأمور ناخت و تاز نواحی رادگان نمود و او تا نزدیکی خبوشان پیشروی کرد.^۴

خود شجاع‌السلطنه نیز در یکی از روزهای اوائل جمادی‌الاول با چندتن از یاران خود از مشهد خارج شده با شتاب هرچه تمامتر بسوی قوچان حرکت نموده شبانگاه خود را به این شهر رسانید و موفق شد خاطر رمیده رضا قلی خان را نسبت به خود معطوف ساخته با خود متحد سازد. از این رو چندروز بعد بهمراه رضاقلی خان و دو هزار تن از زبده ترین سواران زعفرانلو عازم مشهد گردید و روز ۲۶ جمادی‌الآخر بسوی هرات عزیمت نمود. رضاقلی خان زعفرانلو که فرماندهی سپاه خراسان را به عهده داشت بزودی به شهر هرات دست یافت.

۱ - ناسخ التواریخ قاجار و وقایع سال ۱۲۲۱ قمری ص ۱۶۳

۲ - روضه الصفا ج ۹ ص ۵۲۷ ناسخ ۱۶۴

۳ - ۱۷ محرم ۱۲۲۲ قمری

۴ - ناسخ التواریخ ج ۱ ص ۱۶۶

در سال ۱۲۳۳ قمری به تحریک محمد خان قرائی، محمد رحیم خان حاکم خوارزم در نواحی شمالی خراسان به تاخت و تاز پرداخت.

محمد خان قرائی و ابراهیم خان هزارهای نیز به فتح خان افغانی پیوسته به اغتشاش و چپاول در نواحی شرقی خراسان پرداختند.

رضاقلی خان زعفرانلو نیز بخاطر رنجشی که پس از فتح هرات از شجاع السلطنه دیده بود، خود را از مرکه بیرون کشیده با نجفقلی خان شادلو و بیگلر خان درگری چاپشلو و عدای دیگر از بزرگان خراسان در قوچان منتظر حوادث آینده شدند.

اما شجاع السلطنه موفق شد گردان درگز را با خود متحد ساخته فتح خان و نیروهای هزاره و قرائی شورش شرق خراسان را درهم شکنند.^۱

محمد خان قرائی متواری و در تربت حیدریه متحصن شد. فتحعلیشاه که عازم خراسان بود به شجاع السلطنه دستور داد کمانا دستگیری محمدخان دست از محاصره برندارد. حسنخان قاجار را نیز با پنجهزار سوار مجهز به تسخیر صفی آباد جهان ارغیان و سرکوبی سعادتقلی خان بغایرلو مأمور نمود شاهزاده محمد تقی میرزا حاکم بروجرد و بختیاری را با جنگاوران آن نواحی مأمور سرکوبی نجفقلی خان شادلو حاکم بجنورد و محمد رحیم خان خوارزمی نموده خود بسوی اسفراین حرکت کرد.

سعادتقلی خان که از رسیدن نیروی شاه به اسفراین بیمناک شده بود ناچار تسلیم شد. محمد رحیم خان خوارزمی نیز بطرف خیوه و هزار اسب متواری گردید.

شاهزاده محمد تقی میرزا چند روزی به محاصره بجنورد پرداخت و بین او و نجفقلی خان کرد شادلو جنگهای متعددی روی داد که سرانجام نجفقلی خان نیز با شرایطی تسلیم شد.

رضاقلی خان کرد زعفرانلو که برای نجات محمدخان قرائی بسوی تربت رفته بود چون به آنجا رسید و شهر را مانند نگین انگشتر در محاصره سپاهیان شجاع السلطنه یافت نتوانست خود را به خان قرائی برساند، از طرفی نیز خبر محاصره قوچان وسیله فتحعلیشاه را استماع نمود و فوراً با عجله هر چه تمامتر بسوی قوچان باز گشت.

شاه حسنخان و عیسی خان میرآخور مخصوص را با ده هزار سوار مأمور محاصره قوچان نموده، خود نیز روز دوشنبه ۱۶ رمضان ۱۲۳۳ قمری (۱۱۹۷ خورشیدی) در کنار قوچان نزدیک دروازه مشهد، سربازده برافراشت. حسنخان و عیسی خان نیز در جنوب شهر سنگر گرفتند. اسماعیل خان سردار نیز قسمت شرقی شهر را محاصره کرد، در چنین شرایطی رضاقلی خان به خبوشان رسید و چون ورود به شهر را غیر ممکن یافت به شیروان شتافت. شاه به فرزندش محمد تقی میرزا دستور داد از بجنورد حرکت کرده شیروان را محاصره نماید.

چند روز از محاصره شیروان نگذشته بود که خبر سقوط تربت حیدریه و تسلیم شدن محمد خان قزاقی، رضا قلی خان را بیمناک ساخت و وی بر بی‌ثباتی و ناپایداری خوانین خراسان و بدشانسی خود تفرین فرستاد. در این هنگام که فرستادگان شاه برای رام نمودن رضا قلی خان به شیروان آمده بودند وی از "کار داران دولت خواستار آمد که اگر میرزا شفیع صدراعظم یک شب مرا میهمان آید و خاطر مرا از غضب پادشاه ایمن فرماید هیچ بهانه نجویم و طریق حضرت بویم."^۱

فرمان شاه، میرزا فصل الله منشی (مؤلف تاریخ ذوالقرنین) عازم شیروان شده، یک هفته تمام به مذاکره پرداختند.

امیر گونه خان زعفرانلو نیز فرزندش رضا قلی خان را به رفتن به اردوی شاه تشویق نموده گفت: "به حضرت پادشاه شتاب گیری، اگر با خون تو شمشیر آلاید نام دولت ایران به زشتی برآید و اگر برجان تو ببخشاید، جاودانه ایمن خواهی زیست"

رضا قلی خان سرکش و مغرور حاضر نبود با عذرخواهی از شاه غرور و شخصیت خود را لکه دار سازد، بلکه امیدوار بود این جریان نیز به نحوی سپری گردد.

روز هشتم ورود این هیأت بود که شجاع السلطنه نیز وارد شیروان شد و "هر چه دانست و توانست بفرمود. اینهمه سخن حکمت آمیز که حدت شمشیر نیز داشت در دل رضا قلی خان راه نکرد و روز هشتم صدراعظم، رضا قلی خان را بجای خود گذاشته راه برداشت"^۲ بار دیگر حاجی آقا بزرگ لاهیجی منجم باشی نیز مأمور آوردن رضا قلی خان شد لکن پند و اندرز وی نیز سودی نبخشید و چون هنگام بازگشت میرزا شفیع صدراعظم از شیروان مردم قوچان وی را تیرباران کرده بودند و خشم شاه از این جهت نیز افروخته شده بود حکم قتل عام و غارت اهالی خبوشان را صادر کرد.^۳

رضا قلی خان و مواشی ایشان را سه سیفناق (اردوگاه - پایگاه) بود حکم رفت تا شاهزاده محمدولی میرزا با جماعتی بهتسخیر سیفناق قارج و اسپیدجرد (اسپجیر) جنبش کرد و شاهزاده امام‌ویردی میرزا بسوی اسنادخروه عنان بگذاشت و محمد خان قاجاردولو از لشکرگاه شاهزاده محمد تقی میرزا (که شیروان را محاصره داشت) آهنگ سیفناق راز و قوشخانه کرد^۴ و شاهزاده محمد رضا میرزا و محمد قاسم خان قوانلو در نواحی خبوشان تاختن کردند.^۵

۱ - ناسخ التواریخ وقایع سال ۱۲۲۳ قمری

۲ - ناسخ التواریخ جلد اول ص ۱۸۲

۳ - روضه الصفا ج ۹ ص ۵۷۰ و صدر التواریخ ص ۶۶

۴ - راز اکنون از توابع بجنورد و قوشخانه دورترین و غربی‌ترین دهستان قوچان هم‌مرز شوروی است.

۵ - ناسخ التواریخ جلد اول ص ۱۸۲

آبادیهای قوچان زیر سم ستوران به ویرانه تبدیل و زنان و کودکان به اسارت درآمدند. جلگه قوچان از کثرت احشام و اسیران مملو و فریاد اسرا در فضا طنین افکن بود. شاه قاجار نیز از مشاهده این منظره که نتیجه مقاومت کردها و غرور سرکش رضاقلی خان بود در خود احساس پیروزی میکرد، و شاید کشته شدن جدش فتحعلیخان وسیله نادر در رابطه با کردها و نیز خاطره سبزه علی کرد را که سر پدر بزرگش محمدحسن خان قاجار مؤسس سلسله قاجاریه را از تن جدا و تسلیم کریم خان زند نموده بود به یاد می‌آورد که باید این زمان کردها کفار را آن گناهان را پس دهند.

حسنخان پسر روشن خان^۱ کرد زعفرانلو که سواری دلیر و مشهور و صاحب نیزه دوشاخ و تازی فرامرز بیل بود خود را به قلب سپاهیان شاهزاده محمد رضا میرزا افکنده از چپ و راست کشتن آغاز نمود و بهر طرف که روی میکرد صفوف لشکر از جلوی شکافته و متواری میشد.

حسن خان شاهزاده را به جنگ تن به تن که کار مردان تهمتن است دعوت نمود لکن شاهزاده از بیم جان نپذیرفت و به سپاهیان فرمان داد که او را از چهار طرف محاصره کنند.^۲ برج و باروی قوچان نیز وسیله خمپاره‌ها و قلعه کوب‌ها و توپها ویران شد مگر مردم قوچان هنوز به شدت مبارزه میکردند. عدای از سپاهیان قاجار با کندن سبزه خود را به زیر برج و باروهای شهر رسانده، با کار گذاشتن باروت منفجر کردند. رضاقلی خان ناچار تن به مصالحه داد و چند تن از علما و بزرگان شهر را برای عقد پیمان صلح به اردوی شاه فرستاد و آلات حرب و ضرب خویش را چندانکه خمپاره و زنبوره و شمشال و تفنگ داشت با شش عراده توپ تقدیم داشته پیغام داد که: "در این سفر چون آتش خشم پادشاه بر من تافته است، دل دیدار ندارم، روا باشد که بر من ببخشاید و دیگر وقت حاضر حضرت فرماید"^۳

بین شاه و رضاقلی خان مصالحهای برقرار و چند تن از فرزندان رضاقلی خان بعنوان گروگان به مشهد اعزام شدند. شاه نیز در نیمه شوال ۱۲۳۳ با یکصد هزار مرد جنگی از قوچان عازم مشهد و سپس روانه تهران شد و روز پنجشنبه هفتم ذیحجه وارد پایتخت گردید.

چندی پس از رفتن شاه، با مذاکراتی که بین شاهزاده شجاع السلطنه و رضاقلی خان در مشهد بعمل آمد قرار شد هر دو برای رفع کدورت‌های گذشته بین شاه و رضاقلی خان به تهران روند. اما چون به قوچان رسیدند رضاقلی خان از اندیشه خود منصرف شده هر چند شجاع السلطنه اصرار و پافشاری نمود فایده‌ای نبخشید. شاهزاده ناچار به تنهایی به تهران رفت و شاه از رفتار عجیب رضاقلی خان سخت در شگفت ماند.

۱- اجداد روحنی‌های اسفراین.

۲- روضه الصفا ج ۹ وقایع سال ۱۲۳۳ قمری

۳- تاریخ التواریخ ص ۱۸۲

در سال ۱۲۳۶ همزمان با شورش خوانین خراسان، افغانان نیز نواحی شرقی خراسان را مورد تاخت و تاز قرار دادند. شاه میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله را به خراسان فرستاد تا پیش از گسترش این شورشها خوانین خراسان را نسبت بخود امیدوار سازد. خود نیز روز چهارشنبه ۱۱ شعبان همین سال عازم خراسان شد.

معتمدالدوله مستقیماً از تهران به قوچان آمد تا با رضا قلی خان زعفرانلو ایلخانی خراسان صحبت کند زیرا آرامش خبوشان به مثابه نظفه و گانون بحرانات، بمعنای آرامش خراسان بزرگ بود. پس از رضا قلی خان با نجفقلی خان شادلو حاکم بجنورد و محمدخان قرائی حاکم تربت و امیر علم خان حاکم قاینات (فرزند امیر اسدالله خان) دیدار و گفتگو کرد و آنها را از مخالفت با دربار قاجار برحذر و به الطاف شاه امیدوار ساخت و بعضی از فرزندان آنها از جمله حسینقلی خان پسر رضا قلی خان زعفرانلو و علیمراد خان پسر نجفقلی خان و مهدیقلی خان برادر محمدخان قرائی و محمدصادق خان برادر امیرعلینقی خان عرب زنگوشی و اسدالله خان پسر امیر علم خان عرب خزیمه (همنام اسدالله علم وزیر دربار) را در چمن "خوش بیلاق" بعنوان گروگان به فتحعلیشاه معرفی و به تهران اعزام شدند.^۱

بدین ترتیب معتمدالدوله با چرب زبانی و سیاست کافی موفق شد برای مدتی از شورش خراسان جلوگیری و اردوی شاهی را از خوش بیلاق به تهران بازگرداند.

بار دیگر در سال ۱۲۳۶ که شجاع السلطنه از درگیریهای خراسان خسته شد بود از حکومت خود استعفا نمود. لکن مؤلف روضه الحفا مینویسد: "چون خوانین خراسان او را متهم به داعیه داری و دعوی خود رائی کرده بودند از حکومت خراسان استعفا گزید."^۲

فتحعلیشاه فرزند دیگرش را هلاکو میرزا را بجای شجاع السلطنه با لقب بهادر خان به خراسان فرستاد. چون از شجاع السلطنه آزرده خاطر بود. در نامه‌ای که خواهد آمد، کارنامه شجاع السلطنه در خراسان را فتحعلیشاه منعکس نموده است.

۱ - روضه الحفا ج ۹ ص ۵۸۶

۲ - روضه الحفا ج ۹ ص ۶۱۶

نامه فتحعلیشاه به پسرش شجاع السلطنه والی خراسان

وضعیت سیاسی و اجتماعی خراسان در دوره حکومت شاهزاده حسنعلی میرزا شجاع السلطنه فرزند فتحعلیشاه کاملاً "مغشوش و درهم پیچیده و در واقع همچون کلاف سردرگم بوده. دو عامل اصلی در بوجود آوردن چنین وضعیتی مؤثر بوده است:

نخست وجود خوانین و سرکردگانی منهور و سرکش. دوم: عدم وجود شاهزادگان با والیان با کفایت در خراسان. از مفاد نامه فتحعلیشاه به پسرش چنین برمی آید که حسنعلی میرزا شجاع السلطنه در مدت حکومت خود در خراسان نتوانست است امرای سرکش این خطه‌ی پهناور را بسوی خود جذب نموده، امنیت این سرزمین را تأمین نماید، و چون قادر به اداره‌ی امور خراسان نبوده به شاه قاجار منوسل شده است که به خراسان عزیمت نموده زهر چشمی از مردم ناآرام بویژه کردهای خراسان بگیرد. فتحعلیشاه در نامه خود به وضوح بی‌کفایتی شجاع السلطنه را به وی گوشزد کرده و گفته است که باید با حسن تدبیر خراسان را اداره نمود نه با قهر و غضب و لشکر کشی و آدم‌کشی. اینک متن نامه:

"ملفوظی فرمان خاقان منقور که به خط میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله است به مرحوم حسنعلی میرزا شجاع السلطنه به خراسان مرقوم فرموده‌اند که از غایت تغیر خاطر مبارک نه لقب (شجاع السلطنه) را مرقوم فرموده‌اند نه میرزا را که جزو اسم (شاهزاده حسنعلی میرزا شجاع السلطنه) است، مرقوم داشته‌اند. و مهر جیب مبارک است السلطان.^۱

فرزند مسعود نامدار حسنعلی موفق بوده بداند که کرارا "به آن فرزند فرمایشات مؤکده در این خصوص رفته مستفسر شد‌ه‌ایم که در کار بهار و پائیز امسال چه خیال کرده و اینکه همی می‌نویسد که موکب شاهنشاهی ساخت آرای آن صفحات گردد چه اندیشیدناست و جوابی که کاشف صوابی باشد از آن فرزند نرسیده اکنون زمان رکضت خیول قاهره نزدیک است و باید قبل از نهضت رأیات و آیات جهانگشا معلوم خدمت همایون شود که مقصود آن فرزند از این

۱ - آنچه گذشت اظهار نظر شاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله پسر عباس میرزا نایب السلطنه و عموی ناصرالدینشاه است که از کتاب "ارشادی" فتحعلیشاه نامه‌ی مزبور را نقل کرده است

عرض و استدعا چیست (؟) موکب شاهنشاهی را در نهضت خراسان چه کار باید پیشنهاد باشد (؟) آن فرزند با این اوضاعی که با خراسانی (جماعت) رفتار کرده است بعد از این چه خواهد کرد (؟) فرزند همی نویسی و از بی‌رحمتهای شاهنشاهی شکایت میکنی. ما را با آن فرزند چرا مرحمت نباشد چرا کار او را که مبهم ملکیتی مثل خراسان است منتظم نخواهیم (؟) اینها چه سخن است (؟) معلوم نیست که آن فرزند صد هزاریک ما از پریشانی کار خود ملول باشد. بلکه چنین معلوم میشود که همین ما ملولیم. نه آن فرزند. چراکه گوئی هنوز ندانسته است که کارش تا چه حد آشفته و بی‌سامان است؟! وگرنه در تلافی آن می‌کوشید.

خراسان با آن اوضاعی که از آن فرزند دیده است و حال تسبیح در دست دارند و یک یک میشمارند (روزشماری میکنند که کی سربه‌شورش بردارند) قوجه خان^۱ و پسرش حسنخان کرده رستم خان جوله (بی)، صید محمد خان (جلایر)، ابراهیم خان (شادلو) و سلیمانخان بغایری، سهراب خان (کرد) عمارلو، باقرخان حورشاهی، حسینقلی خان، میرزا لطفعلی خان علیقلی خان (عرب حاکم طبس) و علیقلی خان، محمد خان قرائی، قلیچخان، در احوال هر یک از اینها تأمل کند (به) ببیند چه اوضاع گذشته است (؟) مردم که همه چیزها دیدند و با اینکه این اشخاص خدمتکار و بیشتری از آنها بی‌شبهه صادق و فدوی دولت و بکار خدمت می‌آمدند، آن‌طور با ایشان رفتار شده است (!!) مردمی که تقصیری به خود سراغ دارند دیگر چگونه از آن فرزند اطمینان حاصل خواهند کرد و غیر از این اشخاص هم در خراسان کسی نیست مگر سه نفر خوانین کرد و ترک که متوحش و دور کرد قدیمند. و بالجملة درهمی آن مملکت بکنفر که از آن فرزند دلخوشی داشته باشد نمانده است و با عدم اطمینان همی خراسان، چگونه کار آنجا به کفایت آن فرزند منتظم خواهد شد (؟). اگر موکب پادشاهی ساحت آرای آن صفحات گردد، تمامی خلق ملکیتی را که نمی‌توان بی‌موجبی مورد سیاست (و تنبیه) داشت و با عدم تقصیری ظاهر همی بندگان خدا را آزرده.

هر نیشی را نوشی سزاوار است و با هر بیمی امیدی. در کار از آن فرزند که مردم آنجا بجز نیش یا نوشی بدتر از نیش چیزی ندیدند فرض می‌فرمائیم که ما نیز سخط و غضب و بیم باشیم این بیم را هم اهالی آنجا بواسطه آن فرزند می‌دانند (از چشم شما و از جانب و تحریک شما می‌دانند) و زیاده باز از او مأیوس خواهند شد. آخر امیدی هم در کار هست. بعد از انصراف موکب پادشاهی (از خراسان) و وصول زمستان دیگر با آن مردم چگونه بسر خواهد برد (؟). در همی خراسان ضعیف‌تر و خدمتکارتر از میرزا لطفعلیخان و حسینقلی خان نبود. هر گاه آنها را هم نتوان در نوکری و خدمتکاری راه برد، با دیگران معلوم است که چگونه کار می‌توان گذراند. حق مطلب اینکه در کار آن فرزند و خراسان متفکر مانده‌ایم

۱- این همان حسنخان کرد است که جعفرقلی به آن اشاره کرده است. نگاه کنید به دیوان

نمیدانیم چه کنیم؟! . بهار است وقت کار است لیکن باید کاری کرد که مایه و پایه داشته باشد . تا کی و تا چند قشون هر ساله به خراسان مأمور شود و در انقضای بهار (باز) همان اغتشاش پار (سال) باشد . بلکه بیشتر و بدتر . مهدی بیک را به چاپاری فرستادیم و بدین ملفوفه‌ی همایونی آن فرزند را آگاهی دادیم با خود او (یعنی شجاع السلطنه) شورمی فرمائیم . امروز کار از آن گذشته است که آن فرزند خیر خود را ملاحظه نماید . اندک فکر کند ببیند خیر دولت شاهنشاهی چه چیزی است (؟) . اگر فی الواقع ممکن است که هر گاه از جانب همایون التفاتی و اقدامی در کار او و خراسان بشود و امر آنجا به کفایت او نظمی بگیرد و از این اختلال و رسوائی برآید از این چه بهتر معلوم است که مراد خاطر ما هم جز این نیست عزیمت نهضت موکب جهانگشا را تصمیم خواهیم فرمود و هر چه مقتضی پیشرفت کار باشد به عون خدا به ظهور خواهد رسید و چنانچه فی الواقع کار او با این مردم پیشرفت نخواهد کرد و باید مردم خراسان را عموماً "مورد سیاست داشت و خراب کرد و آن فرزند را به بیم محض در آن مملکت سلطت کرد مشکل می بینم که کار آنجا به اصلاح بیاید و او تواند از عهدی کار آن مملکت برآید . بنا بر این فکری باید کرد که پیشرفت داشته باشد . باید به وصول رقم مبارک حقیقت صوابدید خود را مفصلاً " مشروحاً " قلمی داشته مصحوب همین فرستاده که بالمشافهة العلیه نیز به او بعضی فقرات القا فرموده ایم یا فرستاده‌ی دیگری که به چاپاری و سرعت تمام به دربار پادشاهی برساند ارسال دارد که بیست روزه برسد و حقیقت احوال و اوضاع و مقصود و پیشنهاد آن فرزند درست معلوم و معروض گردد . تحریراً " فی شهر جمادی الاخر سنه ۱۲۳۶ " ^۱ .

آنچه مسلم است شاهزاده شجاع السلطنه حاکم خراسان بلا درنگ پاسخ نامه‌ی پدر را نوشته و در آن تصریح کرده است که اگر بسوی خراسان حرکت نکند ، حکومت قا جا ردر این خطه به مخاطره خواهد افتاد . از این روست که شاه با سپاهی گران در روز چهارشنبه ۱۱ شعبان ۱۳۴۶ بسوی خراسان حرکت کرد و پیش از حرکت ، معتمدالدوله را مستقیماً از تهران به خراسان فرستاد تا به قوچان آمده با رضا قلی خان کرد ایلخانی زعفرانلو مذاکره کند ، ^۲ زیرا آرامش قوچان آرامش خراسان بود که شرح چگونگی ملاقات معتمد الدوله با سران خراسان مذکور شد .

۱ - زنبیل فرهاد میرزا - چاپ سنگی ص ۲۸۴

۲ - روضه الصفا ج ۹ ص ۵۸۶

اوضاع آشفته خراسان و عزل شجاع السلطنه

اوضاع خراسان در زمان پادشاهی فتحعلیشاه، بویژه در دوره‌ی پسرانش محمد ولی میرزا و حسنعلی میرزا شجاع السلطنه به نهایت بی‌نظمی و اغتشاش رسیده بود. علت این امر هم بی‌کفایتی شاه و شاهزادگان قاجار در قبال خوانین مقتدر و سرکش خراسان بود. زیرا اصولاً کردهای خراسان که مهم‌ترین قدرت منطقه بودند، پادشاهی ایل قاجار را به رسمیت نمی‌شناختند و آنها را که از نژاد معول بودند، غاصب تخت شاهنشاهی ایران می‌دانستند.

بی‌کفایتی قاجارها در از دست دادن سرزمینهای آذربایجان و جنگهای بیهوده چندین ساله هم مزید بر بی‌اعتباری این ایل در نزد امرای خراسان شده بود. در این میان رضاقلی ایلخانی خراسان به فکر براندازی این دودمان فاسد افتاده بود و دامنه‌ی نفوذ و قدرتش را در سراسر نواحی خراسان بزرگ و افغانستان و خوارزم و استرآباد گسترش می‌داد و همین موقعیت وی، شاه و درباریان قاجار را به وحشت انداخته بود. که در نامه‌ی شاه به پسرش شجاع السلطنه این موضوع به خوبی آشکار بود. حال ببینم شاهزاده خسرو میرزا پسر عباس میرزا نایب السلطنه در این باره چه می‌گوید:

"چون خبر شکست عباس میرزا در جنگ با روس و اغتشاش آذربایجان در اطراف ممالک سیح الممالک ایران منتشر شد و تعویق امر صلح (خفت بار با روس) مشتهر، هریکار شاهزادگان عظام که به ایالت مملکتی قیام داشتند، به پایتخت دولت جاوید مدت اقدام کردند (۱).

نواب شجاع السلطنه که خود را در میان دیگر شاهزادگان به مزید جرأت و جلالت می‌نمود و جنگ سپاه نظام و توپخانه را مانند دعوی افغان و هزاره^۲ تصور می‌فرمود، در خراسان (با راهنمایی رضاقلی خان ایلخانی) صلابت جهاد در داد و علمی از اعلام^۳ عتبه‌ی عرش مرتبه‌ی امام علی‌السلام (را) تیمنا" و تبرکا" لوای کتیبه‌ی خود کرد و آن را واسطه‌ی انجام مرام و انجام مهام و وسیله‌ی تطمیع خواص و ترغیب عوام نمود و قریب دو هزار سوار از سپاهیان

۱- از جمله این شاهزادگان که به شکست و صلح ذلتبار ایران با روس اعتراض کردند: خسرو میرزا از محمد ولی میرزا و شجاع السلطنه نام برده است که به امر شاه به تهران فراخوانده شده و تحت نظر قرار گرفته‌اند.

۲- هزاره از ایلات شرقی خراسان.

۳- علمی از اعلام: پرچمی از پرچمها.

نامدار خراسان دیده، مستعد عزیمت به دربار خلافت^۱ گردید. لکن در باب خراسان که امرای آنجا بعد از عزل نواب محمد ولی میرزا^۲ همواره با ولات به طریق مواطات و همجواری معاطه می‌کردند (نه متابعت و خدمتگزاری) تأمل داشت و بسیار اندیشناک بود که در غیبت او امر مملکت (خراسان) به کلی پریشان شود و دو سهولایتی که در تصرف او باقی مانده است، از دست بیرون رود. روزی چند درین حیرت به سر می‌برد و با امنای خود شور و مصلحت می‌کرد. نه امر جهاد را که به ملاحظه بعضی مقاصد کلیه پیشنهاد کرده بود^۳، ترک می‌خواست کرد و نه از مقاصد امر، ایمن می‌توانست شد. عاقبت الامر بر این مقرر شد که نواب هلاکو میرزا فرزند ارشد خود را به رتبه‌ی نیابت قرین افتخار کند و کفایت مهام مملکت را به کف کفایت رضاقلی خان ایلخانی یا محمدخان سردار (قرایی) بسپارد تا به این واسطه حقد و حسدی که این دو امیر از دربار (قاجار) هر یک به قدر ضرورت حصه و رسدی داشتند، زیاده قوت و استقامت یابد و مملکت^۴ از شرارت آنها ایمن و سلامت ماند. بعد از آنکه عقده‌ی اشکال اول به عقیده‌ی او از این تدبیر منحل شد، در ترجیح احدالخانی که هر دو از خائنین بودند، به مشاوره‌ی دوباره احتیاج افتاد.

نواب شجاع السلطنه، ایلخانی را که استعداد مالی و رجالیش بیشتر بود و احتیاط از فتنه و شرارتش لازمتر می‌نمود، انطباق و اولی می‌دانست. لکن جناب میرزا هدایت‌الله مجتهد

۱- منظور از دربار خلافت، دربار پادشاهی است.

۲- محمد ولی میرزا چهارمین پسر فتح‌علیشاه اولین حاکم قاجار در خراسان بود که پس از سقوط سلسله‌ی افشار در سال ۱۲۱۸ قمری به این ایالت منصوب شد و تا سال ۱۳۳۲ به مدت ۱۴ سال با ظلم و استبداد شدید بر این خطه حکمرانی کرده و سرانجام بر اثر شکایت رضاقلی خان ایلخانی خراسان از حکومت معزول و به تهران فراخوانده شد که برادر کوچکترش شجاع السلطنه بجای وی به حکومت خراسان منصوب گردید که او هم تا سال ۱۲۳۸ در این سمت باقی بود.

۳- حکم جهاد علیه کفار روس را هم علمای تهران و هم علمای غیر درباری خراسان اعلام کردند و امرای خراسان از آن حمایت نموده، اعلام پشتیبانی نمودند، که در رأی آنان رضاقلی خان ایلخانی و نجفعلی خان شادلو و محمدخان قرایی بودند، اما هدف شجاع السلطنه که در این رابطه از خود ترسش و انعطاف نشان میداد و به پشتیبانی برادرزاده رضاقلی خان ایلخانی امیدوار بود، بهر ملاکزدن زدو بندهای نایب السلطنه با روس و انگلیس در جهت به رسمیت شناخته شدن مقام ولایتعهدیش از سوی این دو ابرقدرت جهانخوار بود، و امیدوار بود با پیروزشدن در جنگ ایران با روس تحت رهبری و فرماندهی خودش به مقام ولایتعهدی دست یابد.

۴- منظور از مملکت، ایالت خراسان است.

که در حفظ نفوس و اموال خلق ساعی و جاهد بود و مأیوسی (محمدخان) سردار قزایی را به سبب شدت خونخواری و بی پروایی متضمن بسی مفاسد می دید، استعالت او را به مصلحت خلق اقرب شمرد و در این مطلب با نواب شجاع السلطنه شرحی مطنب^۱ گفت.

شاهزاده به ملاحظه‌ی الفت و یکرأیی که از قدیم مابین مجتهد (مذکور) و سردار قزایی محق بود، این رأی را مشوب به اعراض دانست و از قبولش اعراض کرد و در ترجیح و اختیار خود (در انتخاب رضا قلی خان ایلخانی) ثابت و برقرار ماند. (لذا) احکام لازمه (جانشین) به عهده‌ی رضا قلی خان در قید نگارش آورد (و) فرزندش (هلاکومیرزا) را به موافقت بل متابعت (از ایلخانی) سفارش کرد. بعد ذالک با شوکت و جاه روانه‌ی آستان ملاک پاسبان شاهنشاه اسلام پناه گردید. قبل از اتمام امر مصالحه^۲ به تقبل سده‌ی سنیه سرافراز گشت. دورگردون را به کام و افشای مکتون درون را موافق مقام دید، شاهزادگان و امرا و اعیان را به تبعیت خود دعوت نمود. بعضی به قزم مطاوعت پیش آمدند و برخی شیوه‌ی معاظلت پیشه کردند. گروهی در مقام همجسمی و تکافو^۳ توقف و از پیروی بلکه توافق آشکارا تخلف ورزیدند. اعلیحضرت شاهنشاه خلدالله ملکه و سلطانه، برای اینکه اینگونه حرقها را بدون ردع و منع آشکار که موجب نومیدی و انزجار است، نهایی نگذارند و سردار روسیه را برای اهتمام در اتمام مصالح حمزیه شوکتی ننمایند، نواب شجاع السلطنه را از دارالخلافت دور و به اقامت قزوین مأور فرمودند^۴.

بنابراین همزمان با شکست عباس میرزا نایب السلطنه در جنگ با روس "شجاع السلطنه" با پشتیبانی و حمایت کردهای خراسان به تهران رفته و نسبت به صلح تحمیلی روس اعتراف می کند که فتحعلیشاه ناچار او را از حکومت خراسان معزول و به حکومت قزوین منصوب می نماید، تا رابطش با خراسانیها قطع گردد.

آقای بامداد آورده است که: شجاع السلطنه در سال ۱۲۳۸ قمری از حکومت خراسان معزول و به حکومت قزوین منصوب شد و برادر کوچکترش علی نقی میرزا هفتمین پسر فتحعلیشاه که از سال ۱۲۲۲ تا آن زمان حاکم قزوین بود، با لقب حجت السلطان به حکومت خراسان فرستاده شد. در سال بعد شجاع السلطنه دوباره به حکومت خراسان روانه شد و علی نقی میرزا نیز در همین سال ۱۲۳۹ با لقب رکن الدوله به حکومت قزوین منصوب شد^۴.

علت این نقل و انتقالات برملا شدن بی کفایتی حجت السلطان بر اداره‌ی امور خراسان و تسلط بر خوانین این دیار بود.

۱- شرحی مطنب = شرحی مفصل و طولانی.

۲- یعنی پیش از پایان یافتن کار صلح تحمیلی روس بر ایران به حضور شاه رسید.

۳- سفرنامه خسرو میرزا به پترزبورخ - به کوشش محمد گلین - ص ۱۰۴.

۴- تاریخ رجال ایران - مهدی بامداد، ج ۱، ص ۲۷۳ الی ۲۷۸.

شجاع السلطنه تا سال ۱۲۴۳ در خراسان بود و همواره به شکستهای ایران در جنگ دوم باروس که منجر به قرارداد منحوس گلستان شد، اعتراض می نمود و رضاقلی خان ایلخانی هم از او حمایت می کرد. اما در این سال شاه برای اینکه او را از خراسان دور کند، حکومت یزد و کرمان را هم به او تفویض نمود. لکن عبدالرضا خان یزدی دروازه‌ی شهر را بر روی او بست و او را به شهر یزد راه نداد. شجاع السلطنه با تحریک محمد هاشم خان شیرازی که یلنگ‌توشخان جلاپیر حاکم کلات نادری هم با او هم صدا شده بود، به شهر یزد حمله کرد. لکن به سختی از عبدالرضا خان شکست خورده و ناچار به فرار به سوی کرمان شد، که این شکست اعتبار شجاع السلطنه را به شدت کاهش داد و به اعتبار عبدالرضا خان و شورشیان یزد بیفزود که این امر موجب واگذاری حکومت یزد و کرمان بعداً "به عباس میرزا نایب السلطنه گردید".^۵



نعمت‌شاه لاجان

زندانی شدن شاهزاده هلاکو میرزا حاکم خراسان در قوچان به امر رضاقلی خان زعفرانلو

سه ماه پس از رفتن شجاع السلطنه محمد خان قزائی سر به شورش برداشت. هلاکو برای سرکوبی وی از رضاقلی خان زعفرانلو ایلخانی خراسان کمک خواست و رضاقلی خان به همراهی دیگر خوانین از جمله نجفقلی خان شادلو و صید محمد خان جلاپور و بیگلرخان چابشلو حاکم درگز به یاری شاهزاده شتافته در نیمه‌ی ماه رمضان عازم تربت حیدریه شدند. امیرعلی نقی خان حاکم طبس و امیراسدالله خان حاکم قاینات نیز در نزدیکی تربت به اردوی هلاکو پیوستند. به اشاره رضاقلی خان زعفرانلو، یار محمد خان افغان نیز با هفتصد سوار دلاور خود را از هرات به اردوی شاهزاده معرفی کرد^۱.

محمد خان قزائی که درهای رحمت را بر خود بسته و ابواب بلا را گشاده دید، چون گذشته، به فکر نیرنگ افتاد و نامه‌ای به شاهزاده نوشت که: من از دشمنی خوانین خراسان بیمناکم، بدینجهت سر از فرمان برنافته‌ام، اگر شاهزاده تعهد فرماید که گوشی به سخنان دشمنانم ندهد و مقام مرا از ایشان فروتر ندارد به حضرت شتابم و پیشانی بر خاک گذارم. هلاکو فریب خورده بدون اطلاع رضاقلی خان و دیگر خوانین خراسان ضمن دادن عفو به محمد خان قزائی مطالبی در عهدنامه نوشت که بر خلاف شئون بزرگان خراسان و اهانتی بزرگ نسبت به آنان بود، قزائی زرنگی نموده نامه شاهزاده را به رضاقلی خان ایلخانی خراسان نشان داد. شاهزاده هلاکو که از جریان آگهی یافت از بیم جان براسب نشسته بسوی مشهد فرار کرد. رضاقلی خان زعفرانلو سواران ایلات هزاره را به تعقیب وی فرستاد لکن آنها به هلاکونرسیده بی نتیجه بازگشتند^۲ خوانین بسوی مشهد حرکت کردند. رضاقلی خان، هلاکورا دستگیر و تحت الحفظ به خیوتان فرستاد و شاهزاده اباقاخان برادر کوچک وی را به حکومت خراسان برگماشت و داماد خود جعفرقلی خان کرد شادلو پسر نجفقلی خان را به نیابت شاهزاده و

۱ - روضه الصفا ج ۹ ص ۷۵۱

۲ - شاهزاده خسرو میرزا قاجار در مورد اختلاف رضاقلی خان با هلاکو می‌نویسد: که نواب هلاکو میرزا هنگام محاصره تربت حیدریه به وکیل طبس گفت: " لطفی که ما به تو داریم محض میل ضمیر است نه از راه توطئه و تزویر. والا اگر هم اکنون به این کار که در کمر داریم تو را

فرمانداری مشهد منصوب نمود و نیشابور را به محمد تقی خان خفاجه و موسی رضا بیگ معتقد خود تفویض نمود .

رضاقلی خان پس از تمشیت امور مشهد عازم خبوشان شد و پس از چندی هلاکو میرزا را از زندان آزاد و از شهر اخراج و روانه تهران نمود ، ناخبرهای خراسان را برای پدر تاجدارش به ارمغان ببرد .



مبارزه دو قوی توجیان

... بیستم قوچم از سالار قوچیان

... بیست و یکم قوچم از سالار قوچیان

به قتل آریم که را یارای ممانعت و معاضدت تو خواهد بود (۲) این سخن در آن انجمن نایره، تهور ایلخانی (رضاقلی خان) را دامن زد . . . و دست بر پیشتو خود گذاشته گفت ، تا این پیشتو در دست من است خاطر و کیل از این تهدیدات ایمن است .

سفرنامه شاهزاده خسرو میرزا ص ۱۲۵

نصورتش بود که با فرزند شاه و حاکم خراسان چنین رفتاری از سوی ملت کاری سهل و آسان بوده است ، و این نیست جز بی باکی ایلخانی در سایه اتحاد ایل ۴۵ هزار خانواری گرد .

شکست سردار ایروانی از رضاقلی خان ایلیخانی


فتحعلیشاه قاجار که بر اثر لشکرکشی‌های بیهوده به خراسان در نبرد با کردها، درمانده شده بود و هیچیک از فرزندان و سردارانش مرد میدان ایلیخانی نبودند، ناچار حسین خان - قاجار سردار سابق ایروان را با برادرش ساری اصلان با سپاهی مجهزاً مورد جنگ با رضاقلی خان کرد و سردار با دبدبه و تجهیزات سنگینی در نیمه صفر ۱۲۴۴ به شاهزاده اسماعیل میرزا حاکم خراسان پیوست و باب مذاکره را با رضاقلی خان بگشود و چون نتیجه‌ای نگرفت برای باز ستاندن نیشابور از رضاقلی خان به آنسو لشکر کشید و در جنگ خونین و هولناکی که روی داد سردار بسختی شکست خورده و فراری شد و به محمد خان قزاقی حاکم تربت حیدریه پناهنده گشت.

مؤلف روضه الصفا مینویسد: سردار ایروانی که با هشت هزار مرد جنگی عازم سرکوبی رضاقلی خان بود در نزدیکی نیشابور به سختی از رضاقلی خان شکست خورده با دادن تلفات زیاد متواری و عنایم فراوانی به جنگ رضاقلی خان افتاد. محمد خان قزاقی از پناهندگی سردار ایروانی بهره‌برداری کرد و نگهبانان و محافظین ارک مشهد را که گردان زعفرانلو بودند، از محل پستهایشان برداشته، افراد خود را برگذاشت و بدین ترتیب عملاً سردار ایروانی در ارک مشهد محبوس و قزاقی حاکم مطلق‌العنان شهر گردید. بر اثر فشار و تجاوزات قزاقی، کار بر مردم مشهد سخت شد تا آنجا که علما و بزرگان شهر عریضه‌ای بحضور شاه فرستاده، رفع شر محمدخان قزاقی را خواستار شدند. رضاقلی خان زعفرانلو نیز گزارش جامعی از وضع خراسان تهیه نموده وسیله منشی و کارگزار خود میرزا محمد رضافراہانی^۱ به دربار فرستاده خواستار شد که حاکم لایقی برای اداره امور خراسان اعزام گردد. شاه پسرش احمدعلی میرزا

۱ - اکثر منشیان و مستوفیان عصر قاجار از مردم فراہان بوده‌اند که بعضی چون قائم مقام و امیرکبیر بمقام صدارت عظمی رسیده‌اند.

را به حکومت خراسان فرستاد و میرزا موسی نایب رشتی را به وزارت وی برگزید و شاهزاده اسماعیل میرزا و سردار ایروانی را معزول و به تهران احضار نمود. شاهزاده روز سه شنبه ۳ صفر ۱۲۲۵ عازم خراسان شد و روز ۱۲ ربیع الثانی در النک چناران فرود آمد.

رضاقلی خان زعفرانلو ایلخانی خراسان و نجفقلی خان شادلو و دیگر سران کردار خوشان به استقبال رفتند. رضاقلی خان شهر نیشابور را به شاهزاده واگذار نمود و با بیست هزار نفر از سواران خود و شش عراده توپ آمادگی خویش را برای سرکوبی محمد خان قزاقی اعلام داشت. ^۲



فرزندای جهانگیر میرزا شوق بود. پسران که محمدحسین خان و اردشیر
 و سایر پیش از پسران در پیش سوار اگر ادرسیه پیش از پسران
 سر بر سر رسیدند را در اردشیرسی در زمانت سرکاره نظام اسرار
 کردار با بفرزند شوق و شوقی هم روی انورید سفید بر سر کاره
 در مضایقه بر آمد به فضل ندر از امورات کردار با بفرزند نهان اطمینان دارم
 زمانه از بر رضا مندی امیر نظام از انورید است که شایسته خاندانی را
 هم رسانید الم امید دارم که سال ارتقا بای آسمانی ولایت
 از این جهان محفوظ بوده تا زمانه مردم که موافق از اوست فرخنده و عهد
 بر آید در سایر فرمایشات و محکم نظام کفایت فرمایند و در تمام
 از در است که در این سحر است و ماده در شایسته است

نامه عباس میرزا نایب السلطنه به جهانگیر میرزا.

۱ - تاریخ رجال ایران ج ۱ ص ۴۰۴

۲ - روضه الصفا ناصری ج ۹ ص ۷۱۴ و ناسخ التواریخ قاجار ذیل وقایع سال ۱۲۲۵

شکست خوردن پادشاه خوارزم از رضاقلیخان ایلخانی کبیر

با پیوستن ایلخانی شاهزاده احمد علی میرزا حاکم خراسان، محمد خان قرانی از ترس به الله قلی خان پادشاه خوارزم پناهنده شد. محمد خان کبلینگ نوشخان جلاپر برادر صید محمد خان کلانی نیز که از دولت ایران رمیده و از شاه خوارزم لقب "سردار کل سرحدات ترکستان" را گرفته بود، به خوارزم رفته، شاه آنجا را به حمله خراسان ترغیب نمودند. رضا قلی خان آن ببر غرنده‌ی کوهستان به مقابله شتافت و در جنگی که در محل "پل خاتون" ^۱ سرخس روی داد، ترکان خوارزمی بسختی شکست خورده، اسیران زیادی به اسارت ایلخانی درآمد. چون کردان خراسان سر راه فرار سپاه خوارزم را بسته بودند، شاه خوارزم و سرداران و سپاهیان را همگی دستگیر و خلع سلاح نمودند. شاه خوارزم ناگزیر به پرداخت غرامت جنگی و پذیرش پیشنهادات رضاقلی خان شده قراردادی را امضاء کرد که بموجب آن پادشاه خوارزم حکومت ایران را به رسمیت شناخت و با قبول تابعیت ایران، تعهد نمود، همه ساله مالیات و خراج لازم را به دربار ایران بفرستد. رضاقلی خان مظفر و پیروز با عنایم و آذوقه و اسب و اسلحه و غرامت جنگی فراوان به مشهد بازگشت و مورد استقبال شاهزاده قرار گرفت، اما از آنطرف که محمد خان قرانی و کبلینگ نوشخان جلاپر با شکست شاه خوارزم که تمام امیدهایشان به باد رفته بود، ناچار بزرگان خراسان را به شفاعت برانگیختند و مورد عفو قرار گرفتند.

چندی بعد صید محمدخان جلاپر حاکم کلان سر از اطاعت شاهزاده برناخت و به همراه کریم خان زعفرانلو و هزار تن سوار ترکمن به نواحی رادکان و چناران حمله کرد رضاقلی خان پسر بیگ خان چاپشلونی حاکم درگز نیز با کمک شاه خوارزم با سپاهیان مرکب از تکو ازبک به باری صید محمدخان جلاپر آمده تا کنار رود تزن در سرخس پیشروی کرده به قتل و غارت مردم پرداختند. شاهزاده احمد علی میرزا بار دیگر رضا قلی خان ایلخانی و نجفقلی خان شادلو را با سواران خوبان و بجنورد به سرکوبی آنان مأمور نمود. رضا قلی خان با عجله

۱ - پل خاتون که در محل برخورد دو رودخانه کشف رود و هریرود بر روی رودخانه هریرود

بسته شده همزمان با مسجد گوهرشاد آنگاه مشهد ساخته شده و مصالح آن سنگ و آهک است

هرچه تمامتر خود را به بیابان آلان دشت رسانید ، اما شاه خوارزم با شنیدن نام رضاقلی خان بسوی خبوه متواری شد . رضاقلی خان بهر کوهستان به مشهد بازگشته به اراضی پشتکوه حمله برد و صید محمدخان جلاپورا به کوهستانهای تک متواری ساخت و دژ مستحکم کلات را تسخیر نموده کاردارانی از جانب دولت ایران در آنجا برگذاشت و قبایل جلاپور را از آنجا کوچ داده در عوض اسیران خراسانی که بچنگ صید محمدخان افتاده بودند به داماد خود جعفرقلی خان شادلو بخشید که آنها را تا آزاد ساختن اسرای خراسانی از سوی خان جلاپور گروگان نگهدارد ، رضاقلی خان پیروزمندانه به مشهد بازگشت و شاهزاده احمدعلی میرزا شرح این فتوحات را وسیله بیکی نیرگام به پایتخت گزارش نمود^۱ .



پل خاتون سرخس ، محل جنگ رضاقلی خان با پادشاه خوارزم

این پل باستانی که نیمی از آن متعلق به ایران و نیمی متعلق به روسیه است مرز بین ایران و شوروی است و از استقامت شگفت انگیزی برخوردار می باشد . نگارنده هنگامی که مسئولیت فرهنگ و هنر سرخس را برعهده داشتم به وزارت فرهنگ و هنر گزارش نمودم که نسبت به تعمیر این آثار تاریخی با همکاری شوروی اقدامات بین المللی لازم صورت گیرد . گزارش در حال اقدام بود که انقلاب اسلامی ایران آغاز شد .

۱ - وفایع نیمه اول محرم ۱۲۴۶ ناسخ التواریخ قاجار ص ۲۶۲ و روضه الصفا ناصری وفایع همین سال .

نقش کرده‌ها در جنگ‌های ایران و روس آذربایجان

حال که مسأله‌ی جنگ‌های ایران و روس را در میان گذاشته‌ایم، بی‌مناسبت ندیدم، نظری کلی باز دیگر به نقش کرده‌ها در آذربایجان و قفقاز بیندازیم. چون کرده‌های خراسان سابق یعنی پیش از شکست‌های سلطان محمد خدابنده پدر شاه عباس در آن دیار بودند و بعدها در زمان شاه عباس بیشتر کرده‌های قفقاز (آذربایجان، شوروی، ایروان، گنجه، قره‌باغ و...) به‌فاینسوی رود ارس انتقال یافته و راهی خراسان شدند، اما مهر وطن و سرزمین‌های گذشته را هرگز فراموش نکردند. از این رو نه تنها در جنگ‌های عباس‌میرزا با روسها کرده‌های دنبلی و شقایی را که از اوایل حکومت و قدرت آذربایجان را از خوی گرفته تا تبریز برعهده داشتند، بلکه کرده‌های جمادینلو و قراپایاقی و شکرلو و خوکاللو و قراچورلو و زبلان و میلان و پسیان نیز در تمام جنگ‌ها علیه روسها شرکت فعال و مستقیم داشتند و کرده‌های خراسان هم نیروهای رزمی و جنگ‌های پشت‌جنبه به آنجا فرستاده بودند و نمایندگانشان چنانکه در نامه عباس میرزا و نامه قائم مقام از آذربایجان به سفیر انگلیس نیز قید شده است در اردوی ایران حضور داشته‌اند و تا آخرین لحظه از مرزها و سرزمین‌های ایران دفاع نموده‌اند که در سفرنامه خسرو میرزا از برخی از آنان چنین نام برده شده است.

چون بیشتر جنگ‌های ایران و روس در آن سوی مرز در منطقه‌ی کرده‌های پسیان روی داده و سرزمین آنها میدان جنگ شده بود، پس از اینکه سپاه ایران از پاسکویج سردار روس شکست خورد و عباس آباد را از دست داد و به سوی اردوباد عقب‌نشینی کرد، "پسکویج بعد از تعیین مسخفظ اضطرار" به بیلاقات پسیان روانه شد^۱. و در جای دیگر می‌گوید: "چون بقیه‌ی سپاه روسیه با توپخانه داخل قلعه‌ی اوج کلیسیا شد و شش عراده توپ ۶۶ پونت که عبارت از یازده تن گلوله باشد، با جمعی سپاه دیگر وارد اباران شده، پسکویج نیز خود از بیلاقات پسیان به جانب نخجوان آمده..."^۲

۱- سفرنامه خسرو میرزا - ص ۵۸

۲- کرده‌های پسیان که معروفترینشان در قرن اخیر مرحوم گنشل تنقی خان پسیان می‌باشد و در جنگ با کرده‌های قوچان در مهرماه ۱۳۰۵ کشته شد، اصلاً "از کرده‌های بزییدی عراق می‌باشند که در روزگار صفویه به قفقاز انتقال یافته بودند و پس از شکست ایرانیان و از دست رفتن آذربایجان و قفقاز در زمان قاجار به‌همراه عباس میرزا به این سوی رود ارس آمده در آذربایجان اسکان یافتند. چنانکه کرده‌های قراپایاقی نیز در کردستان ساکن شدند" که در جای دیگر به معرفی هرچه بیشتر آنان اقدام خواهد شد.

۳- سفرنامه خسرو میرزا ص ۶۱.

و در مورد کردهای قراباق می‌گوید: "حضرت ولیعهد... بعد از تعیین قراول... مترصد وصول سپاه روسیه ایستادند. همینکه سپاه دشمن پدیدار شد، سواره‌ی اکراد جمادینلو و قراباق که پیشقراول بودند، حمله آوردند، جنگ دلیرانه کردند و جمعی از سواره‌وسالوات روسیه را به خاک هلاک انداختند"^۱. و در جای دیگر می‌گوید: "تلاقی فریقین در صحرای خان بلاغ اتفاق افتاد که دست راست و چپ هردو کوه و کتل بود... سواره‌ی ایروان و اکراد جمادینلو و زبلان و خودبا سایر قشون فرار گرفتند"^۲.

در اواخر سال ۱۲۴۱ فتحعلیشاه به سمت طالش حرکت کرد و در اردبیل فرود آمد. عباس میرزا که فرماندهی جنگ ایران و روس را برعهده داشت، به سوی قراباغ حرکت کرد و "جهانگیرخان" (کرد) شقاقی و سلیمان خان سرتیپ را به تسخیر طالش مأمور نمودند... میرحسین خان حاکم طالش و اهالی آن دیار که از رفتارناهنجار روسیه کمال انزجار داشتند... از روسیه منحرف و با جهانگیرخان و سلیمان خان متفق شدند. بعد از وقوع محاربات بسیار سپاه روس را منهزم کرده، اکثرش را قتل و اسیر نمودند و بقیه‌السیف (از روسها) دست‌توسل به گشتی زده (از دریا) به ساحل نجات رسیدند. توپخانه و قورخانه و تدارک حربیه‌ی روسیه تمام و کمال به تصرف غازیان طفرنشان آمده، آن ولایات به کلی مسخر شد، و میرحسین خان و باقی اشراف و اعیان آنجا همراه جهانگیرخان شقاقی به خاکبوس آستان شاهنشاهی (در اردبیل) شرف گشتند و هر یک فراخور پایه و قدر مورد مراجع خسروانه گشته و...

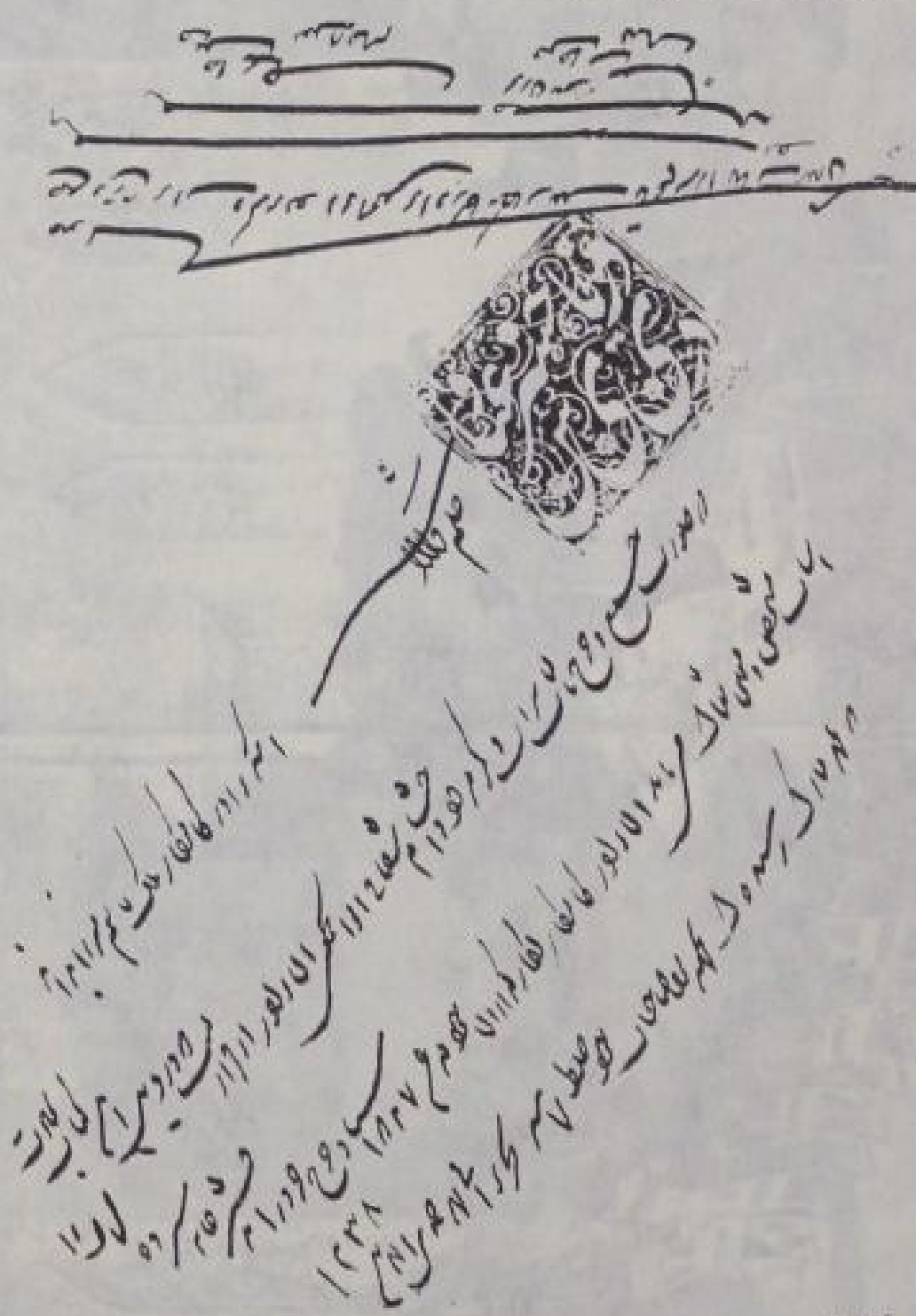
امروزه تقریباً تمام کردهای شقاقی که در مناطق سراب و قوریچای و گرمرود و...

۱- سفرنامه خسرو میرزا، ص ۵۹.

۲- خان‌بلاغ نام ترکی است و فارسی آن چشمه‌ی خان می‌باشد. باید توجه داشت که پس از استقرار لشکریان مغول در آذربایجان و قفقاز نه تنها مردم این دیار مجبور شدند به ترکی مغولی سخن بگویند بلکه تمام نامهای محلی آذربایجان نیز از گردی و فارسی به مغولی تغییر یافت. چنانکه در عهدنامه ایران و روس نیز به این مساله اشاره شده و نام کینک یا قیانک ماجر آفرین گشته که میرزا صادق وقایع نگار نوشته است "قیانک و کیانک و کینک (که روسها مدعی آنند) هیچکدام در قره‌باغ نیست. از تاریخ قدیم که هلاکوخان (مغول) کل آب و زمینهای آذربایجان را به مغول قسمت کرده چنین اسمی در قراباغ نبوده و بعد از آن هم که اسامی رودها و دره‌ها و محالات (به فرمان مغولها به ترکی) تغییر کرده، باز چنین اسمی وجود ندارد. سفرنامه خسرو میرزا ص ۹

۳- سفرنامه خسرو میرزا، ص ۵۵.

اسکان دارند مانند کردهای دنبلی و قراچورلو و پسیان در آذربایجان زبان خود را از دست داده و به زبان ترکی که از عهد مغول در آن دیار رواج یافته بود، سخن می گویند که در این باره در جای خود صحبت خواهد شد.



صفحة اول صورت جمع و خرج مالیات سراب و گرم رود واحشام شقافی

۴- دو صفحه از سپاه حساب و صورت جمع و خرج مالیات سراب و گرم رود واحشام شقافی به خط سیاق و نستعلیق مربوط به سال ۱۲۳۸ درص ۲۹ و ۳۵ سفرنامه خسرو میرزا گزارنده است که از سوی عباس میرزا به برادرش ملک قاسم میرزا حاکم بلوک شقافی نوشته شده و در کنار سند سجع مهر نایب السلطنه با عنوان "در دریای خسروی عباس" ملاحظه می شود.



برداشت حرمت جنگی در ایران

علاوه بر کردهای مذکور، کردهای رنگنه بویژه محمدخان امیرنظام رنگنه که شخص مدیر و فاضلی بود و همراه خسرومیرزا به ماوریت روسیه رفت و نیز همان کسی است که میرزاتقی-خان امیرکبیر زیر نظر او تربیت شد شرکت فعال داشتند. هنگامی که عباس میرزا و قائم مقام برای سرکوبی رضاقلی خان به خراسان لشکرکشی کردند و فرزندش جهانگیرمیرزا زیر نظر محمد خان امیرنظام رنگنه در آذربایجان حکومت داشت و سواران کرد شقاقی و دنبلی و غیره را برای جنگ با کردهای خراسان به این دیار فرستاده بود، نایب السلطنه از این شایستگی وی اینچنین



محمدخان امیرنظام

از او تقدیر می‌کند:

"سج مهر - عبدالراجی عباس، فرزندى جهانگیر میرزا موفق بوده، بدانند که محمد حسن خان (از سوی شما) وارد شد و رفت، سرباز و سایر پیشکش را رساند و همچنین سواره‌ی اکراد رسیدند، پیشتر از همه غازیان و فراریان سرباز رسیدند، زیاده از حد از سعی در خدمات سرکار و انتظام امور سرحد محوله به آن فرزند خوشوقت و خوشحالیم، روی آن فرزند سفید، مرحبا مرحبا که دقیقه‌یاب و با ضابطه برآمده، به فضل خدا از امورات محوله به آن فرزند نهایت اطمینان را داریم، زیاده از حد رضامندی (محمدخان) امیر نظام از آن فرزند است نهایت رضامندی را بهم رسانیده‌ایم، امیدواریم که امسال از قضایای آسمانی ولایت آذربایجان محفوظ بوده تا توانند مردم که موافق ارادت خود از عهده‌ی خدمات برآیند و سایر فرمایشات و همچنین انتظام مملکت خراسان و قاپانات و این صفحه از قراری است که محمد حسن خان مستحضر است (و خواهد گفت)، زیاده فرمایشی نیست والسلام"^۱.

البته این نامه پیش از حرکت عباس میرزا بسوی قوچان و در زمستان سال ۱۲۴۸ نوشته شده است.

اما در رابطه با کردهای دنبلی در جنگهای ایران و روس نیز بارها از امیر اعلان خان دنبلی حاکم خوی و تبریز نام برده شده است. از جمله هنگامی که در سال ۱۲۳۴ نایب السلطنه از پاسکویچ سردار روس شکست خورد و به داخل ایران عقب‌نشینی کرد، شروط تحمیلی پایان جنگ از سوی پاسکویچ در منطقه سلماس به عباس میرزا اعلام شد که از جمله باید طالبش و نخجوان و ایروان با پانزده کرور اشرفی (معادل ۷/۵ میلیون اشرفی) یک مثقالی از فرار هر اشرفی یک تومان بابت غرامت جنگی به روسها داده شود. لذا عباس میرزا سران برگزیده سپاه و ایلات را جمع آوری نمود تا با آنها در این مورد مشورت کند، لذا "امیر اعلان خان دنبلی که پدر بر پدر در خوی حکومت کرده بودند به حکومت آنجا تعیین فرمودند و برای حفظ ولایت و رعیت فرمایشات لازمه فرموده، عزیمت ارومی کردند"^۲.

۱- سفرنامه خسرو میرزا، ص ۲۹.

۲- همان مدرک، ص ۶۷.

چون سردار فاتح روس در تبریز اقامت داشت ، طبق عهدنامه صلح می‌بایستی حاکم خوی فرمان حکومتی خود را از دست فرمانده سپاه روس می‌گرفت ، به همین جهت سردار روس "امیر اعلان خان حاکم خوی را با اعیان آن ولایت احضار به تبریز کرده . . . و حکومت خان‌شارالیه را مضمی داشتند .^۲

بهر حال کردها که مهمترین و اصل‌ترین اقوام ایرانی بودند ، همواره در تمام مراحل زندگی در پاسداری از مرز و بوم ایران کوچکترین سهل‌انگاری را نداشته‌اند و همواره سپر و شمشیر ایران زمین بودند و خواهند بود ، هر چند که مورد بی‌مهری قرار گیرند .
حال برگردیم به مسئله‌ی رضاقلی خان ایلخانی کرد خراسان و درگیری او با حکومت قاجار به پیش از جنگ قوچان :

در سفرنامه خسرو میرزا در این باره آمده است : چون خیر طغیان رضا قلی خان به سامع علیه مقربان آستان شاهنشاه جهان رسید ، تنبیه و تأدیب او و نظم و ترتیب مملکت و جبهه‌ی همت و الانعت گشته ، حسین خان سردار را با پانزده هزار پیاده و سواره‌ی حرار و خزانه و قورخانه‌ی بسیار با او همراه نمودند . در اواخر شهر ربیع الثانی ۱۲۴۴ سردار در کمال شوکت و اقتدار وارد سبزوار گشته ، نواب ارغون میرزا پسر دیگر شجاع السلطنه را که حاکم سبزوار بود و ایلخانی او را به حال خود گذاشته بود ، به نوید و امید با خود همداستان کرده ، چندروزی در آنجا اقامت نمود و نامه و بیکهائی به امرا و خوانین خراسان نوشت و آنها را به متابعت و همکاری از خود فرا خواند .

ایلخانی ارض اقدس (مشهد) را بعد از آنکه توپخانه و قورخانه‌ی آنجا را به قوچان برد ، برای ورود سردار قاجار تخلیه نمود و جعفر قلی خان شادلو برادر زن و داماد خود را که حاکم مشهد بود ، به نگهداری و حفظ و حراست از نیشابور به آن دیار فرستاد .
امیر علی نقی خان عرب زنگوشی حاکم طبس که این زمان با نظر ایلخانی حکومت تبریز (کاشمر) را هم به منطقه فرمانداری خود افزوده بود ، به پاسخ سردار قاجار جواب مثبت داد و اطاعت خویش را اعلام داشت .

محمدخان قزائی هم که خدمت و خیانت او بسته به سیاست روز بود ، تا حوالی سبزوار به پیشواز آمد و در خدمت سردار پایهی اعزاز و مایه‌ی امتیاز یافت ،
چون رضا قلی خان مشهد را واگذار نموده بود ، و با ورود سردار به آنجا مخالفتی نکرد ، حسین خان سردار بدون متعرض شدن به نیشابور و جنگ با جعفر قلی خان شادلو عازم مشهد

۱- در زمان ساسانیان نیز چنین پیمانی بین ایران و روم بود که می‌بایستی پادشاه ارمنستان تاج شاهی خود را از دست شاهنشاه ساسانی می‌گرفت ، درحالیکه دست نشانده روم بود .

۲- سفرنامه خسرو میرزا ، ص ۷۲ .

شد. سردار به رضا قلی خان تکلیف کرد که نیشابور را تسلیم کند و در ولایت خبوشان مانند پدران خود به تسلط مقیم باشد و خراجی که قدیما^۱ از آن ولایت به خزانه‌ی عامره واصل می‌شد، کما فی السابق متقبل شود.

به امیر علی نقی خان نیز در باب رد ترشیز و قناعت به ملک طیس و ادای مالیات مقرر مکاتبات فرستاده شد. اما خوانین خراسان از تکالیف سردار سرباززده گفتند، چون محمد خان که دشمن ماست و امروز دوست و کارگزار شماست و موجب تمام مفاسد خراسان خود او می‌باشد بنابراین ما را با نوکاری نیست.

"حسین خان که از راه ساده‌دلی‌ها تعلق منافقانه‌ی محمدخان را بر توافقی صادقانه حمل می‌کرد، او را همراه برادر خود حسنخان صارواصلان به تسخیر نیشابور امر نمود (تا آنجا را از جعفرقلی خان شادلو بازستاند) غافل از اینکه بدسرشت اگر با حور بهشت آمیزش کند خوی رشت فراموش ننماید. تخم حنظل به معازجت شهد، شکرنگیرد. اگر دراول امر به مذاق شیرین آید ولی در آخر گار تلخی آن جان شیرین بگزاید.

(بنا به تحریک محمدخان قزایی) همینکه لشکر (سردار عازم و) داخل خاک نیشابور شد، محمد خان از محرمان خود مرجعها^۱ میان قشون حسینخان منتشر کرد و مزید شوکت و قوت‌اکراد مشتهر نمود (و لشکریان سردار را از قدرت رزمی جنگجویان کرددل خالی کرد) و چون مار (که) به ظاهر نرم و خوش خط و خال است و به باطن سم قناتل، نرم نرمک و کم کمک کثرت استعداد و استحکام قلعه و صعوبت و اشکال محاصره (نیشابور) را به لباس غمخواری و دولتخواهی کندر حقیقت اساس پریشان روزگاری و تباهی بود در دل حسنخان جای داد و معارف (و افسران) لشکر را در تصدیق این خبر با خود همراه کرده، صار واصلان که به قول محمدخان (قزایی) اعتماد و وثوقی داشت و در اقدام به محاصره (شهر) لشکریان را میل و شوقی ندید، گردن عرض آن نگردید. در بلوکات آن ولایت اقدام کرد و به تخریب کلات‌ها و قلاع و قنوات و بقا^۱ (روستائیان اقدام و) مداومت نمود. محمدخان که آبادی خاطر بی‌مایدی خود را در خرابی‌گار همسایه می‌دانست بقدری که می‌توانست او را به این کار (تخریب و غارت و چپاول روستائیان و چادرنشینان) تشویق کرد و بدون تعطیل و تعویق خانوار قزایی محرومه را طوعا^۱ "اوکرها" به تربیت (به اسیری) فرستاد. بعد از آنکه در آن ولایت جایی که امکان خرابی‌داشته باشد، باقی نماند، حسن خان را به جانب ترشیز کشاند و امیر علی نقی خان را که در جزویا اوهمداستان بود، به جنگ حسن خان دعوت نمود، چون فتنین از جانبین صف بیاراستند و توپ و تفنگ چند بپندازید، سپاه قزایی به موجبی شکست خورد و دیگر سپاهیان را پای ثبات سست شده

روی از میدان جنگ برنافتند و تا می‌توانستند پشت به دشمن بشتافتند. بنام و اسباب حسن-خان و دیگر سپاهیان به تصرف اعراب (زنگویی و میش مست) آمد^۱.

بهر حال قزایی و حسینخان بسوی تربت فراری شدند و چون حسین خان روی رفتن به مشهد از بابت این شکست را نداشت محمد خان قزایی شخصا^۲ برای توجیه آن به مشهد رفت تا به اغفال حسین خان سردار بکوشد.

به قول مولف: "روانهای مشهد مقدس شد و این کار ناشایست را چندانکه می‌بایست به لباس معاذیر ملتبس کرد^۳".

بهر حال چون فصل زمستان فرا رسیده بود محمد خان خیال تسلط یافتن بر شهر مشهد را در سر می‌پرورانید، و از طرفی سردار هم غیر از شهر مشهد جایی از خراسان را در اختیار نداشت و پول و خزانه‌های نیز نداشت که حقوق سپاهیان خود را که به گدایی افتاده بودند، بپردازد، ناچار بنا به پیشنهاد محمد خان بیشتر سپاهیان خود را که از تهران به‌مراه برده بود، مرخص کرد و با قزایی عهد کرد که هرگز و قلمه‌ی مشهد را به نگاهداری تنگجیان قزایی واگذارند و بدون پیشنهاد و مصلحت وی نیز دست به کاری نزنند. و بدین ترتیب سردار فاجار قشون خود را مرخص کرد و شهر را به قزایی سپرد و عملاً "زیر فرمان وی درآمد".



- ۱- باید توجه داشت که چون آقای محمد گلبن که سفرنامه خسرو میرزا به همت و مقدمه و تحشیه ایشان به چاپ رسیده، در اینجا به جمله‌ی "به تصرف اعراب آمد" رسیده‌است، تعجب نموده که اعراب در خراسان چکار می‌کردند، لذا به گمان اینکه نسخه خطی ناقص بوده‌است، جلو کلمه (اعراب) واژه‌ی (کذا) را گذاشته‌است. اما ما می‌دانیم که جنوب خراسان را عربخانه و شمال خراسان را بقول روضه الصفا کرد خانه یا کردستان می‌گفتند.
- ۲- سفرنامه خسرو میرزا - (بخش اول) به قلم میرزا مسعود گرم‌رودی و زیردول خارجه، ص ۱۲۵.

خواهش فتحعلیشاه از رضاقلیخان برای نجات جلال الدوله

در سال ۱۲۴۶ که مهدی علیخان جلال الدوله برادرزاده آصف الدوله هندی برای زیارت مرقد امام رضا علیهالسلام به ایران آمده بود در بازگشت بسوی تهران در منزل عباس آباد و میامی سرور گرفتار ترکمانان شده دو بیست تن از همراهان وی کشته و بانصدتن از زنان و کودکان همراه و خودوی به اسارت ترکمانان بروت درآمدند. ترکمانان بارو بندها برداشته از راه شاهرود به گنبد قابوس و از آنجا به خوارزم بردند. در این حمله معادل یکصد هزار تومان اموال مهدی علیخان به پول آن زمان و نیز همسرش بچنگ ترکمانان افتاد. فتحعلیشاه از شنیدن این خبر که موجب آبروریزی وی در مقابل دولت هندوستان بود، سخت متأثر شد و از اینکه سرداران اعرامی و شازده پسرش در خراسان را مردمیدان ترکمانان نمیدید، ناچار نامهای به ایلخانی نوشته از او خواستار شد بهر وسیله شده مهدی علیخان جلال الدوله و همسرش را از اسارت ترکستان نجات دهد.

رضاقلیخان پس از دریافت نامه شاه تجهیز سپاه را مصلحت ندید زیرا امکان داشت در این میانه مهدی علیخان کشته شود و زحماتش هدر رود لذا یکی از بازرگانان قوچان با کاروانی بزرگ به خوارزم فرستاد و مهدی علیخان و همسرش را با پول هنگفتی از ترکمانان خریداری نمود.

مؤلف ناسخ التواریخ وجه پرداختی رضاقلیخان در مورد مهدی علیخان و همسرش و نیز همسر شیخ ابراهیم جزایری را یکهزار تومان زمسکوک نوشته، در حالیکه مرحوم بامداد این مبلغ را ده هزار تومان ذکر کرده است.

بهر حال اسیران وسیلهی رضاقلیخان ایلخانی از اسارت ترکمانان آزاد و به وسیلهی نماینده وی از قوچان به پایتخت اعزام شدند و این لکهای ننگ بین‌المللی از دامن ایران زدوده شد.^۲

در رابطه با اسارت مهدی علیخان هندی که تبعیت انگلیسی داشت (زیرا هندوستان مستعمره انگلیس بود) مکاتبائی بین اولیای امور انگلستان و عباس میرزا قاجار نایب السلطنه و دیگران رد و بدل شده است که به مناسبت از نظر میگذرد و تعداد این اسناد ۲۶ عنوان می‌باشد. که در دو جلد کتاب تحت عنوان: "اسناد رسمی در روابط سیاسی ایران با انگلیس و روس و عثمانی" آمده است. این کتاب به همت آقای غلامحسین میرزا صالح ترجمه و چاپ شده است.

۱ - تاریخ رجال ایران - مهدی بامداد - ج ۲ ص ۲۷

۲ - ناسخ التواریخ قاجار ص ۲۳۵ و روضه الصفا - وقایع سال ۱۲۴۵

اسنادی در مورد سارت جلال الدوله مهدی و خواهش نایب السلطنه...

سند ۱ - نامه ایست که از سوی کمیل نماینده‌ی انگلیس در ایران به قائم مقام نوشته شده: "در این اوقات از جانب مستر بیکر (BAKER) بالیوز بغداد آدمی وارد گردیده، معزی‌الیه شرحی نوشته که سال قبل (۱۲۴۵ قمری) نواب مهدی علیخان ولد سعادت علیخان نواب لکناهور^۱ به عزم طواف بیت الله روانه‌ی حجاز و بعد از طواف بیت الله وارد (تهران) و از آنجا به عزم زیارت روانه‌ی ارض اقدس (مشهد گردیده)، بعد از معاودت از مشهد مقدس در منزل میامی^۲ طایفه‌ای از ترکمان بر سر زوار ریخته، نواب معزی‌الیه را با کسان و همراهان او اسیرنموده برده‌اند و از فراری که مذکور میشود نواب در میان او بنی تکه^۳ اسیر می‌باشد. بر رأی ممالک آرای نواب نایب

۱ - پیش از جان نیکول رابرت کمیل JOHN NICCOL RABERT CAMEL

سرهنگ جان مکدونالد کینیر (۱۷۸۲ - ۱۸۳۵) فرستاده‌ی کمیانی هند شرقی در ایران بود که از سال ۱۸۲۶ تا ۱۸۳۵ امور سفارت انگلیس در ایران را برعهده داشت و چون درگذشت کمیل را به جانشینی خود معرفی کرده بود. رضاقلی‌خان هدایت در روضه‌الصفا در این مورد آورده است که: جان مکدونالد کینیر JOHN MACDONALD KINIR را در

این ایام در تبریز مرضی صعب عارض و از گیتی درگذشت و (از سفارت انگلستان در ایران) به سفارت جهان عدم قدم گذاشت. کارگزاران دولت نواب نایب السلطنه (عباس میرزا) او را به قاعده‌ی ملت مسیحی مدفون کردند... او مستر کمیل نایب دوم خود را (در ایران) ایلچی کرده و مطلقاً نامی از هنری ولک (HENRY WOLK) به میان نیاورده. هنری ولک از این کار آشفته‌خاطر گردیده (که چرا مکدونالد او را بجانشینی خود تعیین ننموده است

لذا) به ملک انگلنزه رفت - روضه‌الصفا ناصری ج ۹ ص ۷۵۳

۲ - لکناهو یا لکناهور مرکز ایالت اوتار پرادش هندوستان.

۳ - میامی از روستاهای بین سبزوار و شاهرود است که در گذشته ترکمانان از طریق گردنه‌ی چهل دختر آنجا را مورد تاخت و تاز قرار میدادند و مسافران و زائران تهران مشهد را از جاده‌ی شاهرود سبزوار گرفته و از راه چهل دختر و گردنه‌ی خوش بیلاق به اسارت می‌بردند.

این عمل تا روی کار آمدن رضاغاه نیز از سوی ترکمانان بموت در گنبد گاوس ادامه داشت.

۴ - تکه یکی از تیره‌های ترکمن.

السلطنه مشخص است که معزی‌الیه ولد نواب مرحوم سعادت‌علی خان صوبه‌دار لکناهور و برادرزاده‌ی نواب مرحوم آصف الدوله و منجملی اعزه و اجدهی هندوستان و منسوب و متعلق به دولت علیه انگلیس، و این اتفاق هم در ممالک محروسه‌ی ایران اتفاق افتاده. در این صورت بر کارگزاران نواب نایب‌الخلافة واجب و لازم است که به هر طریق و به هر وضع که مصلحت دانند نهایت جد و اهتمام را معمول داشته، نواب معزی‌الیه را از میان ترکمانان مستخلص که هر آینه موجب نیکنمایی سرکار والا و خشنودی کارگزاران دولت علیه‌ی انگلیس و اهالی مملکت هندوستان خواهد بود. آدم بالیوز را روانه حضور مرحمت دستور والا نمود!

پاسخ قائم مقام فراهانی وزیر عباس میرزا نایب السلطنه به کمبل:

سند ۲ - مراسله‌ای که جناب قائم مقام به عالیجاه کمبل صاحب نوشته است:

"عالیجاها، رفیع جایگاهها، مجدت و نجدت همراها، دوست مهربانا،

مراسله‌ی مرسله در احسن اوقات رسید، از مسطورات آن که مبنی بر استقامت وجود آن دوست مهربان بود نهایت انبساط و شادمانی رخ نمود.

در باب مقدمه‌ی نواب مهدی علیخان و گرفتاری او در دست ترکمانان بدان نحو نوشته بودند، عریضه‌ی آن عالیجاه را به نظر نواب ولی النعمی نایب‌السلطنه روحی فداه رساندم. از این رهگذر زاید الحد متغیر شدند از اتفاقات نقد علی بیگ و محمد حسن بیگ فرستادگان عالیجاهان رضا قلیخان ایلیخانی (خراسان) و نجفعلی خان حاکم بجنورد در رکاب مستطاب (در اردبیل) بودند، آنها را احضار فرمودند و بالمشافهه العلیه فرمایش فرمودند. عالیجاهان مشارالیهما نیز احکام و ارقام مشدده در این باب مرقوم داشتند. از اینجا همین مطلب را جداگانه به‌دارالخلافة نوشتند و از هر جهت و هر طرف هر نوع فرمایش و تأکیدی که لازم بود به عمل آوردند. دیگر حاجت نیست دوستدار در صحن این مراسله تحریر مجدد کند. . . والسلام."^۲

۱- اسناد رسمی در روابط سیاسی ایران با انگلیس و روس و عثمانی به اهتمام غلامحسین

میرزا صالح ج ۲ ص ۲۹

۲ - این سند و اسناد بعد نیز همگی از کتاب " اسناد رسمی در روابط سیاسی ایران با انگلیس و روس و عثمانی - ج ۲ به اهتمام غلامحسین میرزا صالح " صفحات ۳۵ به بعد نقل می‌گردند. در این نامه تأکید شده است که دیگر لزومی به مکاتبه در باره‌ی اسارت مهدی علیخان نیست زیرا قائم مقام به خوبی با روحیه رضا قلیخان زعفرانلو آشنا بود و میدانست که بعضی اطلاع وی از جریان، مهدی علیخان بهر نحو که باشد رهایی خواهد یافت.

سند ۳ - در نامه‌ی بعدی که جناب میرزا ابوالحسن خان (ایلچی بعدی ایران به هندوستان) به عالیجاه کمال صاحب نوشته، آمده است که: نواب مکرم مهدی علیخان (وسیلهدی رضا قلی خان ایلخانی زعفرانلو) از جنگ‌ترکمانان مرخص و عن قریب وارد دارالخلافه (تهران) خواهد شد. به تاریخ ۱۴ شهر جمادی الاخر سنه ۱۲۲۶هـ.

تصمیم روس و انگلیس و عباس میرزا در سرکوبی ایلخانی کرد

۴ - نامه‌ایست از عباس میرزا نایب السلطنه به کمال نماینده‌ی انگلیس در ایران که قصد عزیمت به کرمان و خراسان را دارد و تلویحا از سفیر انگلیسی اجازه می‌خواهد که وارد خراسان شود، زیرا انگلیسی‌ها نیروهای ایران را در جنگ با روس در قفقاز سالها معطل کرده بودند که هندوستان عزیزشان از تعرض سپاهیان ایران و روس برکنار دارند و با تقویت موقعیت خود در هندوستان مقدمه‌ی جدایی افغانستان از ایران را فراهم سازند که کشور مستقل و حایلی بین ایران و هندوستان ایجاد گردد. انگلیسی‌ها و روسها که هر دو منافع خود را در نابودی رضا قلی ایلخانی میدیدند، به نایب السلطنه اجازه و کمک دادند که در تسکین خراسان تعجیل و اقدام نماید تا این شیر غران کرد را که خاری بر سر راه منافع امپریالیستی آنان بود، از میان بردارد. اینک متن نامه‌ی نایب السلطنه به کمال:

سند ۵ - "عالیجاه زنده الاکابر المسیحیه مسترکمال متوجه ضمیر منیر مخصوص بوده بدانند که

۱ - سیمونیچ وزیر مختار انگلیس در خاطرات خود اعتراف کرده است که: جنگهای ایران و روس را، انگلیسی‌ها بوجود آوردند و دامن زدند تا ایران هم مرز با هندوستان تضعیف و تجزیه گردد و از فکر کمک به استقلال طلبیان هندوستان بازماند.

خاطرات وزیر مختار از عهد نامه ترکمانچای تا جنگ هرات، تألیف: ای. او. سیمونیچ - ترجمه

عریضی آن عالیجاه به نظر رسید، از مسطورات آن استحضار بهم رسانیدیم. از مقدمی نواب مهدی علی خان و گرفتاری او در دست ترکمانان که نوشته بود، زاید الوصف متغیر شدیم. از انفاقات جسده عالیجاهان نقد علی بگ و محمد حسن بگ از جانب عالیجاهان نجفقلی خان حاکم بجنورد و رضا قلی خان زعفرانلوایلخانی برای بعضی از مهمات آن حدود در رکاب بودند، مخصوصاً هر دو را طلبیدیم و شفاهاً به هریک فرمایشات اکتده فرمودیم و احکام مؤکده به عالیجاهان مشارالیهمانوشتیم. شرح مفصل هم به دارالخلافه معروض داشتیم و امیدواریم انشاءالله گارتواب بروفق اظهار عالیجاه بالیوز درست شود. و این مطلب معلوم است هر گاه حدود خراسان محفوظ و مضبوط بود ما هرگز به فکر سفر آنجا نمی افتادیم. اما چون در سنوات سابقه که دولت ایران به جنگ روس مشغول بود، ترکمانان و صحرا نشینان خوارزم و دشت، خود سر و بی نظام شده اند، این طور کارها اتفاق می افتد و غیرت ما متحمل نمیشود. بهمین سبب است که اینجا آرام و فرار نداریم و بالفعل با این برف و برود درکاریم که به قدر مقدور سپاه و استعداد فراهم آوریم، و فرزندی محمد میرزا در عرض راه به فضل الله و به حکم شاهنشاه گار یزد و آن حدود را نظمی داده^۱ از راه کرمان عازم یزد و از راه دامغان و بسطام، در بهار جمعیتی مأمور شود. بلکه انشاءالله تعالی رفع این اختلافات از ممالک شاهنشاهی بشود. و چون دولت قاهره ایران با دولت بهیبه انگلیس بهر جهت از جهات موافقت دارد (البته نوکری انگلیس میکند) و همیشه این فاعده را داشته ایم، به هر کار که اقدام نمائیم شور و اصلاح ایلجیان و وکلای آن دولت را مناط دانیم (و از دستورات سفارت بریتانیای کبیر سرپیچی نکنیم) لهذا قولونیل (گنڈل) مکدانیلد که در حیات بود، در باب همین کارها مکرر با او حرف زده ایم و آن عالیجاه را هم که یک دو بار از روز حرکت از اوجان نا حال برای آمدن اردبیل آگاهی داده ایم. بجهت همین بود که از منظور ما در نظم مختلات سرحد خراسان و وضع روانه کردن فرزندی محمد میرزا از راه یزد و کرمان آگاه باشید و احکام علییه شاهنشاهی را (که) درین است (و) به عهده ی ما صادر شده، مستحضر شود

۱ - اشاره به سرکوب و دستگیری عبدالرضا خان یزدی است.

این نامه ی ذلت بار عباس میرزا نایب السلطنه به سفیر انگلیس نهایت نوکری و سرسپردگی وی را به اشات میرباند و با اینکه انگلیسی ها در جنگهای آذربایجان نهایت خواری و ذلت را بر او روا داشتند و ایالات شمالی ایران را جدا کرده به روسها دادند که آنها در هندوستان به نفع انگلیسی ها چشم پوشی کنند. باز هم نایب السلطنه ی با غیرت افتخار نوکری آنها را می کند که ولایتعهدی خود را تضمین کند و به تاج و تخت برسد.

(که قصد عزیمت خراسان داریم) و نظر به اتحاد دولتین علینین امنای آن دولت را
 خبردار سازد و فی الحقیقه هر عزم و اقدامی بفرمائیم بی شور و صلاح آن عالیجاه که از
 جانب دولت انگلیس نزد ما می باشد، نباشد. تحریراً فی شهر جمادی الثانی سنه ۱۲۴۶"

سند ۶ - نامه ایست از امین الدوله به کمبل که در آن گزارش داده است که رضاقلی خان ایلخانی
 خراسان، مهدی علیخان هندی را از اسارت ترکمانان نجات داده و به تهران فرستاده است:
 "عالیجاه محدث و نجات همراها، درایت و فطانت آگاهها، دوستا،

مراسلات دوستی علامات رسید، صحت و استقامت آن دوست عزیز مایهی بهجت و سرور
 خاطر گردید، درین وقت که چاهار عازم بود به مقتضای شرایط محبت از ملزومات افتاد
 که به تحریر این مرسله پردازیم که اینکه اظهاری در باب استرداد نواب مهدی علی
 خان از طایفه قطاع الطریق ترکمان نموده بودند، البته از قراری که عالیجاه مقرب الخاقان
 اخوی میرزا ابوالحسن خان مستحضر است به شما نگارش داشته است که پیش از سفارش
 و نگارش شما نظر به اینکه نواب معزی الیه از جملهی امرا و اعظام مملکت هندوستان و از
 منسبان و متعلقان دولت بهیمی انگلیس بود، کمال اهتمام در استرخاص و استرداد
 نواب معزی الیه نمودیم^۱ و شرح مؤکده به خوانین خراسان نوشتیم که بهر طریق است
 نواب مشارالیه را از قید اسارت مستخلص سازند. بنابراین عالیجاه ایلخانی ایشان را
 مستخلص ساخته وارد دار الخلافه شدند.

معلوم است که در مهمات متعلقه به آن دولت خود داری نخواهد شد، زیاد چه نگارم،
 به اقتضای شرایط دوستی همواره حقایق حالات و مهمات را اعلام دارند. والسلام." ^۲

۱ - پیش از اطلاع نایب السلطنه از اسارت مهدی علی خان، این گزارش به فتحعلیشاه رسیده
 بود و او با ارسال پیکی به نزد رضاقلی خان زعفرانلو، استخلاص نامبرده از اسارت را خواستار
 شده بود و رضاقلی خان در این مورد اقدام کرده بود که سفارش های عباس میرزا وسیلهی نقد
 علی بگ زعفرانلو به قوچان رسید.

جنگ نایب السلطنه با رضاقلی خان

پس از شکست عباس میرزا نایب السلطنه در جنگهای ایران و روس که بسبب آن قسمت مهمی از خاک ایران علاوه بر ضرر و زیان جنگی و پرداخت غرامت بتصرف روسیه درآمد ، در اکثر نقاط کشور خصوصا " کرمان و خراسان قیام های خونینی علیه سلطنت ناتوان قاجار بوقوع پیوست . اوضاع و احوال کشور از نظر سیاسی و اجتماعی در شرایطی بود که زمینه های مبارزات ملی در ایران آماده گردیده ، کشور به حال انفجار درآمده بود .

هرج و مرج ، ظلم ، فساد ، عیاشی شاه و درباریان روزبروز بر عصبان مردم می افزود . در چنین شرایطی شاه قاجار از عهده ی اداره حرمسرای خویش که عبارت از یکهزار زن عقدی و صیغهای و هزاران ندیمه و کنیز و غلام بود بر نمی آمد تا چه رسد به اداره مملکت . بقول مؤلف ناسخ التواریخ ، فتحعلیشاه هنگام مرگ هزاران پسر و دختر و نواده داشت . هر یک از این زالوهای مفتخور نیز چندین روستا و آبادی را در تیبول داشتند که مخارج عیاشی ها و ریخت و پاشهای خود را از حاصل دسترنج طبقه محروم و زحمتکش جامعه تأمین می نمودند . جامعه ای که با دستهای پینه بسته ی خود شب و روز کار می کردند و این مفتخورها ، حاصل دسترنج آنها را صرف باده گساری و زن بازی می نمودند .

خزانه مملکت روزبروز تهی تر و مردم خصوصا " طبقه کارگر و دهقان روزبروز فقیرتر و مفلس تر می شدند . قیام های خراسان و کرمان که فریادی برخاسته از قلب و حلقوم توده ی مردم محروم بود ، شاه را بر آن داشت که نایب السلطنه را که به تازگی از شکست آذربایجان بازگشته بود احضار و بسرکوبی شورشیان بزد و کرمان و خراسان گسیل دارد . عباس میرزا در مقابل پدر سوگند یاد کرد که تا شورشهای کرمان و خراسان را سرکوب نکند آرام نگیرد . خصوصا " که ولیعهد می خواست با سرکوب نمودن این شورش های محلی ، ننگ شکست آذربایجان را از چهره ی خود بزداید . بقول معروف ، ننگی که با رنگ هم پاک نمی شد و تمام مردم می دانستند وی به این سبب تن به این ننگ داد که روسها ولایتعهدی او را در ایران به رسمیت بشناسند و در واقع روس و انگلیس با وی معامله کرده بودند که قفقاز و خراسان شمالی مال روسها باشد و افغانستان مال انگلیسی ها شود که آنها عباس میرزا و اولاد او را بعد از مرگ شاه به سلطنت برسانند .

نایب السلطنه ابتدا شورش کرمان و یزدرا باقتل و کشتار فجیعی پایان داده سپس رهسپار خراسان شد، و روز هفتم ذیقعده ۱۲۴۷ ق (۱۲۱۱ خورشیدی) وارد مشهد گردید و بلافاصله در پی تصفیه حساب با امرای سرکش خراسان یعنی محمدخان قرائی و رضاقلی خان زعفرانلو که عامل اصلی شورش بودند برآمد. محمدخان قرائی که سیاستی ثابت و پابدار نداشت، از ورود نایب السلطنه به خراسان بیمناک شده با تقدیم هدایا و عرض معذرت تقاضای بخشش نمود، و هدایای لازم را تقدیم داشت.

نایب السلطنه برای تحکیم پایه‌های سلطنت قاجار و جلوگیری از شورش ایلات خراسان و تفرقه‌انداختن بین محمدخان قرائی و رضاقلی خان یکی از دخترانش را به عقد پسر محمد خان و دختر محمدخان راه عقد یکی از پسران خود درآورده با این سیاست یکی از شورشیان خراسان را از میدان مبارزه بیرون برده آنگاه پسرش فهردان میرزا را به حکومت سبزوار گماشت و پس از تصرف ترضیز (کاشمر) درصدد برآمد که: "ولایت خبوشان را مسخر سازد و به قلع و قمع رضاقلی‌خان کرد زعفرانلو ولد امیرگونه‌خان ابلخانی خراسان بپردازد چون شوکت و حشمت او از سایر امرای خراسان افزون و مدت ۱۸ سال در آن ولایت از هر حیثیتی صاحب ثروت و جمعیت و استقلال گشته بود"^۱.

عباس میرزا جنگ در زمستان با کردها را جایز ندانست چرا که نه قدرت کافی مقابله با رضاقلی‌خان را داشت و نه سربازانش در سرمای طاقت‌فرسای قوچان قادر به جنگ بودند. لذا به تهباسب میرزا فرزند خود فرمان می‌دهد که از آذربایجان فوج بهادران و توپهای سنگین قلعه‌کوب و سواران ورزیده آن‌دیار را برداشته در اول بهار رهسپار مشهد گردد. خود نیز پیش از ورود به مشهد برای تسخیر قلعه سلطان میدان که از دزهای معتبر رضاقلی‌خان بود به آنسو حرکت کرده در کنار قلعه اردو زد و محمدحسین‌خان کرد زنگنه را به سفارت نزد رضاقلی‌خان فرستاده پیغام داد که هرچه زودتر بحضور رسد. در غیر این صورت شهر قوچان با خاک یکسان و ایل و تبارش نابود خواهد گشت.

رضاقلی‌خان که عادت شنیدن این تهدیدات را نداشت، بشدت برآفت و پاسخی دندان شکن داد و اضافه نمود که چه لزومی داشت نایب السلطنه به خبوشان قشون‌گشی کند؟ عباس میرزا بدون توجه به اعتراض رضاقلی‌خان، فرمان درهم کوبیدن قلعه سلطان میدان را صادر نمود. اسماعیل بیگ میدانی که با فوجی شمخالچی از سوی رضاقلی‌خان به نهبانی قلعه مأثور بود، سه روز مهلت خواست تا جریان را به اطلاع رضاقلی‌خان برساند.

رضاقلی‌خان پس از اطلاع از جریان، محمدرضا فراهانی معتمد و منشی خود را به اردوی نایب السلطنه فرستاد و خواستار شد که وزیرش میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی را به قوچان

فرستند تا مذاکرات صلح انجام گیرد. نایب السلطنه، قائم مقام و میرزا موسی رشتی وزیر خراسان را به قوچان فرستاد. مذاکره چند روز بطول انجامید. قائم مقام می‌کوشید تا رضاقلی خان را برای عذرخواهی بحضور ولیعهد ببرد چرا که ولیعهد نیز به پیروزی خود در جنگ با ایلخانی قدرتمند خراسان امیدوار نبود و مایل بود قضیه بطوری فیصله یابد که آبرویش محفوظ باشد. اما رضاقلی خان که عذرخواهی از پدر ولیعهد را کسر شأن خود دانسته و حاضر به قبول چنان پیشنهادی نشده بود بدون شک به درخواست قائم مقام نیز وقتی نمی‌نهاد و در عین حال به جنگ با ولیعهد نیز تمایلی نداشت. بلکه این دولت قاجار بود که جنگ را به ما و تحمیل می‌کرد لذا پیشنهاد کرد حاضر است علاوه بر دادن گروگان، از نظر مالی نیز نایب السلطنه را یاری دهد و در جنگهای هرات نیز شخصا شرکت کند، لکن در چنین شرایطی حاضر به رفتن بحضور ولیعهد نمی‌باشد.

روز دیگر هنوز قائم مقام در قوچان بود که رضاقلی خان فرزندش حسینقلی خان زعفرانلو و دامادش جعفرقلی خان شادلو را با هدایای ارزنده به نزد نایب السلطنه فرستاد و قلعه محمد آباد را نیز به او بخشید، و بدین ترتیب حسن نیت خود را به ثبوت رسانید. نایب السلطنه نیز قلعه را به میرزا موسی رشتی وزیر خراسان بخشید و محمد جعفرخان باجمانلو را به نگهداری قلعه سلطان میدان گماشت و خود عازم مشهد شده برادرش احمد علی میرزا حاکم خراسان را تحت الحفظ به نهران فرستاد و تصمیم قطعی در کوبیدن رضاقلی خان گرفت، چرا که احکام

۱ - محمد جعفر خان باجمانلو یا باجمانلو از بزرگان کرمانج خراسان عهد قاجار و از اجداد مرحوم محمد علی صحرائی قهرمان کشتی ایران و از اولاد سلمان خان برادر الیمان خان از سرداران نادرشاه بود که نادر به پاس خدمات سلمان خان بموجب فرمانی ابگاه و علفگاه سلمان در نزدیکی اینچه شهباز را به او بخشید که از آن پس بنام او معروف شد. این فرمان هم اکنون در دست اولاد محمد جعفرخان میباشد که به همراهی آقای حسن صحرائی روز ۱۹ تیر ماه ۱۳۵۹ به دولتخانه رفتم که متأسفانه فرمان مذکور را به ما ندادند، زیرا تصور میکردند ما از آن سند به نفع خود بهره‌برداری نموده، آن کوهستان را تصرف می‌نمائیم.

و اما محمد جعفرخان باجمانلو (باشکانلو، باشقانلو، باجوانلو، باجمانلو، از دیگر نامهای این ایل است) که در قشون کشی عباس میرزا به خراسان از سوی وی به نگهداری قلعه سلطان میدان مأمور میشود خود از جمله سرداران رضاقلی خان و مأمور در قلعه سلطان میدان بود که مانند خوانین شادلو او نیز به نایب السلطنه پیوست. پیوستن این امرای کرد به نایب السلطنه از مهمترین اسباب شکست رضاقلی خان بود احتمالاً در همین سال (۱۲۴۸ قمری) است که عباس میرزا منطقه "تخت شاه" در دولتخانه از روستاهای شمالی قوچان را به محمد جعفرخان می‌بخشد اما این بخشش بعداً از سوی خوانین زعفرانلو بویژه امیر حسین خان شجاع الدوله

وی از مازندران گرفته تا افغانستان و از خوارزم گرفته تا یزد و کرمان بی چون و چرا مجرا و از تشکیلات نظامی مجهز و از قلاع مستحکم ، برای طغیان علیه حکومت قاجار برخوردار بود که مهمترین این قلاع دژ مستحکم و معروف امیرآباد بود که رضاقلی خان برای حفظ ذخایر جنگی خراسان در بنا و ایجاد آن رعایت همه گونه شرایط دفاعی و پیش بینی های لازم و سایل جنگی و تورهانه ها و جبهه خانه ها و همچنین خندق و خاکریزهای متعدد و باستبونیهای جدید در آن نموده و مدت هشت سال در ساختن آن رنج و زحمت متحمل شده بود^۱ .

رضاقلی خان قبلا " یوسف خان تاتار را با دوهزار نفر تفنگچی و هزار نفر سوار به نکیبانی و پاسداری قلعه امیرآباد مأمور ساخته و همچنین آذوقه و تورهانه کافی برای یک نبرد طولانی از هر حیث در داخل قلعه فراهم آورده بود . عباس میرزا وقتی به قلعه نزدیک شد ابتدا به خسرو میرزا (پسرش) فرمان داد تا سپاهیان تحت فرماندهی خود را بعنوان مقدمه الجیش پیش ببرد . خسرو میرزا هم سواران اکراد خوی و آذربایجان و تفنگچیان خاصه خود را انتخاب کرده و بلاد رنگ بطرف سواران رضاقلی خان حمله برد . نایب السلطنه نیز شخصا " وارد کارزار شده با تمام نیرو ، امیرآباد را محاصره کرد .

رضا قلی خان خود در فوجان با دوهزار نفر سوار و پیاده بسر می برد و منتظر بود که در سر فرصت مقتضی بقصد وارد آوردن ضربت به مقابله بشتابد . عباس میرزا با هشت هزار از سپاهیان و پنجاه عراده توپ و خنپاره انداز قلعه امیرآباد را مورد تعرض قرار داد و به پسرش بهرام میرزا دستور داد که با یوسف خان توپچی باشی توپها را بطرف قلعه برگردانده شروع به شلیک نمایند تا با ایجاد شکافها و نخبها راه را برای پیشرفت سپاهیان به داخل قلعه بگشایند . توپها بدون معطلی مشغول غرش شدند ولی دیوارها و باروهای قلعه به علت استحکام و قدرت فوق العاده در لحظات نخستین توانستند در مقابل گلوله های منهدم کننده توپها مقاومت

به رسمیت شناخته نمیشود تا آنجا که مردم دولتخانه به بهانه مسدود نمودن راه احشام از سوی محمد جعفر خان به شجاع الدوله شکایت میکنند و رمضان خان وزیر شجاع الدوله طبق حکمی که کلیشه شده است خطاب به محمد جعفر خان میگوید : " در باب تخت شاه که سابقا قرار شد در دست شما باشد یا به حق یا به غیر حق " منظور از به غیر حق اینست که نایب السلطنه به ناحق و بدون مشورت با امرای زعفرانلو آنجا را به او بخشیده است . متأسفانه تاریخ دقیق این حکم معلوم نیست تنها در پشت حکم مهر رمضان خان به تاریخ ۱۳۵۵ مشهود است و این میرساند که حکم پیش از این سال نوشته نشده است . و با توجه به اینکه در این تاریخ ۵۲ سال از فتح فوجان و بخشیدن تخت شاه به محمد جعفر خان میگذرد احتمالاً نامبرده حدود ۸۵ سال عمر داشته است .

ایرانیان

خان جوانان ایران



ایرانیان

جوانان ایران

ایرانیان

جوانان ایران

ایرانیان

جوانان ایران

کنند، و مدافعین نیز در بناه آنها توانستند تادمتی ایستادگی کرده حملات شکننده سپاهیان ایرانی و روسی عباس میرزا را که به کمک افسران متخصص خارجی رهبری می‌شد، دفع نمایند. در مراحل بعدی گلوله‌های توپ چندین سوراخ در قلعه ایجاد کردند ولی این سوراخ‌ها را شبانه ساکنین قلعه مرمت نموده بحال اول برگردانیدند. کردان امیرآباد به دنبال این کار به تیراندازی علیه " لشکریان مهاجم پرداخته چندین نفر از سربازان عباس میرزا و از جمله عدای از معلمین^۱ (نظامی) اروپائی را که در صفوف قشون نایب السلطنه خدمت می‌کردند به قتل رسانیدند. عباس میرزا که از سرسختی و پایداری شدید قلعه‌گیان به تنگ آمده بود دستور داد که توپهای بزرگ بکار افتاده برجهای قلعه را منهدم سازند. حمله تازه توپهای سنگین یک قسمت بزرگ از قلعه را با انبارهای مهمات منلاشی کرده درهم فروریخت و بدنبال این کار پیاده نظام عباس میرزا تعرض عمومی خود را شروع نمود، آنها دسته‌دسته از سنگرهای خود خارج شده و بداخل قلعه یورش می‌بردند."^۲

شاهزاده فرهاد میرزا قاجار پسر عباس میرزا نایب السلطنه در جهت ستایش پدرش در زنبیل خود آورده است که نایب السلطنه به امر فتحعلی‌شاه در جهت سرکوبی رضاقلی‌خان، " انگشت بر دیده نهاده و با دل نادر و مردان کار دیده و گردان سختی کشیده و لشکری شمار که از ستاره فزون و از آمار برون، زی مرز خراسان شناختند. نخستین به کار سرغوغای آن جن رضاقلی‌خان پسر امیرگونه‌خان پرداخته در آغاز کار دز امیرآباد که بس استوار بود بیت

ز سنگ انداز او سنگی که جستی پس از سالی سرکیوان شکستی

از ریزش گلوله توپ و تفنگ و یورش سربازان شیر جنگ ازدها آهنگ تا نیمروز گشوده، پس از آن دز خوبشان را شهر خموشان کرده و دیگر روئین دز را که در آن کشور بود^۳ به فرمان آورده به خاک پاک ماهیچه فیروزی نشان روان آمد."^۴

مؤلف تاریخ التواریخ در مورد جنگ کردان امیرآباد و سقوط دز می‌نویسد: روز یکشنبه دوم ماه صفر (۱۲۴۸) اردوی عباس میرزا در خارج قلعه امیرآباد چناران سرپرده‌مزد، امیرآباد که از مستحذات رضاقلی‌خان بود خندق عمیق داشت که ارتفاع دیوار آن ۹ ذرع بود یوسف خان تانار با سید تن شمخالچی از قبیله زعفرانلو بفرمان رضاقلی‌خان پاسبان قلعه بودند.^۵

۱ - افسران انگلیسی توپخانه عباس میرزا را اداره می‌کردند. ایران و قضیه ایرانی لرد کرزن

ص ۱۵۲

۲ - شرح زندگانی عباس میرزا ص ۳۵۲

۳ - روئین دز از قلاع بجنورد بود که اکنون جزء اسفراین است و جنگی در آنجا روی نداد.

۴ - زنبیل فرهاد میرزا - چاپ سنگی ص ۳۷۵

۵ - تاریخ التواریخ ج ۱ ص ۲۸۶ - روضه الصفا وقایع سال ۱۲۴۸.

روز شنبه هشتم صفر، عباس میرزا فرمان حمله را به یوسف خان گرجی فرمانده توپخانه صادر کرد، سربازان نایب السلطنه از چهار طرف از سنگرها خارج شده به پیشروی ادامه دادند. عده‌ای از سربازان نیز به کندن نقب پرداخته از راه زیرزمینی خود را به زیر یکی از برجهای قلعه رسانیده مقداری مواد منفجره زیر برج کار گذاشته منفجرش کردند. برج به داخل خندق فرو ریخت و نیمی از آن را پر کرد. در این وقت بفرمان عباس میرزا عده‌ای از سربازان که خار و خاشاک و شاخه‌های زیادی جمع کرده بودند به داخل خندق ریخته خود را به آن طرف رسانیده به بالای دیوار قلعه برآمدند. گلوله‌های توپ مانند تگرگ بر روی مردم امیرآباد باریدن گرفت و بسیاری را نابود و بیجان ساخت. در این گیر و دار یوسف خان گرجی رشادت بخرج داده بر بالای دیوار قلعه رفت و سربازان را با فریادهای خود تشویق به تسخیر قلعه نمود. مردم قلعه نیز که با رشادت تمام به دفاع برخاسته بودند چون یوسف خان را محرک اصلی تعرض می‌دانستند گلوله‌های بریناگوش او نواخته از بالای دیوار سرنگونش ساختند که معلق زنان در هوا جان سپرد.^۱

عباس میرزا که فرمانده توپخانه خود را کشته دید فرزندش بهرام میرزا را فرمان داد که بر جای یوسف خان قرار گرفته سربازان را تشجیع کند. یوسف خان تانار که جان مردم قلعه را در خطر دید و از طرف قوچان کمکی برایش نرسید ناچار تسلیم گردید.

نایب السلطنه فرمان عدم تعرض را صادر و معادل بیست هزار تومان زر مسکوک را از خزانه خود بین سپاهیان تقسیم نمود تا از غارت و چپاول دست بردارند.

خاوری شیرازی در تاریخ فتح امیرآباد گفته است:

"خرد گفتا میرآباد فتح الباب قوچان شد."

در این پیروزی سیصد قبضه اسلحه و سیصد راس اسب و پنج خروار سرب و باروت و ششصد خروار غله بنصرف عباس میرزا درآمد و پس از آن دستور داد تا برج و باروی قلعه را با خاک یکسان کرده خندق را پر نمودند. آنگاه حکومت چناران را به کریم خان کرد زعفرانلو برادر زاده مش خان و رضاقلی خان بخشید و مزده این فتح را اسداله خان افشار برای فتح‌علیشاه به تهران برد.

رضاقلی خان با دریافت خبر سقوط امیرآباد مردم دهات و قصبات نزدیک شهر و آذوقه‌های خود را به داخل قوچان انتقال داد که در تعرض و حمله سپاهیان عباس میرزا نابود نشوند، و بقیه روستاهای دورتر را نیز دستور داد که به پشت کوهها و شکاف دره‌ها پناهنده شوند. نجفقلی خان کرد شادلو حاکم بجنورد هم پسرش جعفرقلی خان را با یک هزار شمشالچی به قوچان فرستاد که در نگهداری شهر و همکاری با پدرزنش رضاقلی خان بکوشد.

حسینقلی خان پسر رضاقلی خان نیز با یک هزار سوار شمالی قوچانی به حفظ و نگهداری شیروان مأمور شد.

جنگ تن‌تین مردم قوچان با نایب السلطنه

عباس میرزا پس از پایان کار امیرآباد روز دوم ربیع الاول وارد رادگان شد و حکومت آنجا را به ابراهیم خان کرد کیوانلو تفویض نموده روز ششم ربیع الاول به طاس تپه‌های قوچان رسید. نجفقلی خان (نجفقلی خان) شادلو هم طبق قراریکه قبلاً از جنگ امیرآباد با قائم مقام فراهانی گذاشته بود دو روز بعد با سپاهیان خود به اردوی ولیعهد پیوست. (از این تاریخ روابط خوانین کرد زعفرانلو و شادلو تیره گردید) حسینقلی خان پسر رضاقلی خان چندین بار به قصد شبیخون زدن تا نزدیکی اردوگاه عباس میرزا از شیروان پیش آمد لکن نوفیقی نیافت. روز ۱۲ ربیع الاول قاصدی از جانب کامران میرزا و یارمحمدخان افغان رسید و نامآنان را تقدیم عباس میرزا نمود که شرح آن چنین بود: "اگر با رضاقلی خان کار با مدهانت و مسالمت خواهید کرد، ما نیز در میانه سخن از در صلاح کنیم و این مقصود را زودتر قبصل دهیم و اگر قصد تسخیر خبوشان و تدمیر رضاقلی خان است ما از پای نخواهیم نشست و لابد به او خواهیم پیوست." ۱

نایب السلطنه پیغام داد که: "اگر رضاقلی خان طریق حدی سبرد هرگز مورد عتاب و عقاب نشود و اگر شما را در اصلاح کار او خاطر نیست حاضر درگاه شوید."

۱ - وفاداری و مردانگی سران افغانستان، از سران خراسان نسبت به تعهدشان با رضاقلی خان بیشتر بوده است.

یارمحمدخان که وسیله فرستاده خود از قدرت نایب السلطنه آگاه شد سپاهیان را به هرات فرستاده خود با یکصد تن از ملازمانش به اردوی نایب السلطنه آمد. روز بیست و هفتم ربیع الاول، شاهزاده بدیع الزمان میرزا نیز با سپاه استرآباد به اردوی ولیعهد پیوست. از ترکمانان سالور سرخس نیز پنجاه نفر بحضور رسیده هدایای خود را تقدیم داشتند. نایب السلطنه به پسرش خسرو میرزا دستور داد که ترکمانان سرخس را در مشهد سرگرم نموده تا روشن شدن وضع رضاقلی خان آنها را از بازگشتن به سرخس بازدارد.

رضاقلی خان که با سواران خود در داخل قوجان محصور بود، از تسلیم بزرگان خراسان و افغان بسیار متأثر شد. ناچار ملاحسین کوچک سزواری را برای گشودن ابواب مذاکره به اردوی ولیعهد فرستاد، لکن وی تأکید کرد که: "اگر رضاقلی خان طریق سلامت جوید، قلعه خبوشان را بسپارد و به حضرت ما پیوید وگرنه ما خود تسخیر حصار کنیم و او را عرضه دمار سازیم..." با رد این پیشنهاد از سوی رضاقلی خان، فرمان حمله همه جانبه و محاصره شهر صادر و قوجان چون نگین انگشتر محصور شد. غرش توپ و تفنگ و شعله آتش توأم با هیاهوی سپاهیان و ناله مجروحان، میدان تبر درآورد و گلوله توپهای قلعه کوب چون باران بر خبوشان باریدن گرفت^۱.

نایب السلطنه: "دلبران قلعه گیر را به تزیینت در تنسیق امور محاصره امر بلیغ فرمود. سمت شرقی قلعه را اردوی بزرگ داشتند و در سمت شمالی امیرزاده بدیع الزمان میرزا با جماعت استرآبادی و مازندرانی راه عبور و مرور بر صبا و دیور بر بستند. سهراب خان گرجی غلام پیشخدمت باشی با سرباز و توپخانه، بجانب جنوبی برارک متوقف شدند. حسین پاشا خان مقدم مراغه با فوج مراغه در طرف غربی خبوشان خیام نظام را اقامت و انتظام دادند"^۲.

نقب کتان نیز نقبهای عمیق و وسیع زدند. در این گیر و دار حسنخان سالار پسر آصف الدوله با لشکری مرکب از پنجهزار جنگجو و آذوقه و مهمات کافی از تهران به یاری نایب السلطنه رسید و در حالیکه نایب السلطنه بقصد استقبال وی از جبهه بازمیگشت، از سوی مدافعان قوجانی مورد تیراندازی قرار گرفت و گلوله توپی پیش پایش بر زمین نشست. عباس میرزا که از این خطر عظیم جان سالم بهدر برده بود، محمد طاهر قزوینی را به قوجان فرستاد تا رضاقلی خان ایلخانی را از لجاجت و سرکشی بازداشته بحضور آورد. با رد این پیشنهاد از سوی رضاقلی خان و ناامید بازگشتن محمد طاهر، ولیعهد فرمان حمله همه جانبه را صادر کرد: "شدهای لوای نصرت انتما ی هر فوجی گشاده شد و عرادههای توپ به چرخ درآمدند. چهار

۱ - ناسخ التواریخ ص ۲۸۷

۲ - روضه الصفا ج ۱ ص ۱۶

جانب شهر خيوشان را احاطه کردند و به یکبار توپهای رعد آهنگ برق رنگ را از جوانب اریسه آتش زدند. خروش طبل و نای شیپور و غرش توپ و تفنگ و زنبوره گوش ساکنین ملا اعلی را کر کرد و گرد و خاک و دخان روز روشن را تیره شب ساخت. برج و باره‌ها حالت سیماب حاصل آمد و خون مستحفظین را صفت سیلاب ظاهر گردید.^۱

بیش از چهل روز از محاصره قوچان می‌گذشت. مردم شهر با دفاع دلاورانه خود عده زیادی از سپاهیان قاجار را به خاک و خون کشیدند. پایداری و رشادت مردم قوچان روز بروز نایب‌السلطنه را خشمگین‌تر می‌ساخت تا آنجا که دستور داد تمام باغات را درختانشان قطع و مزارع و بوستانهای اطراف شهر را پایمال ستوران ساختند. هر روز قوای کمکی و نیروی تازه نفس و سلاح‌های جنگی و آتشین برای نایب‌السلطنه از راه میرسید. اما از سوی دیگر نه تنها کوچکترین نیروی امدادی برای رضاقلی‌خان نمی‌رسید بلکه آذوقه و مهمات نیز بر اثر طول محاصره روز بروز کمیاب‌تر و مردم در تنگنا و مضیقه قرار می‌گرفتند. سرانجام بزرگان قوچان با حضور رضاقلی‌خان شورائی تشکیل داده از او خواستار شدند که در شرایط فعلی تسلیم نظریه ولیعهد گردد تا در آینده با فرصت کافی دنباله قیام ادامه یابد. رضاقلی‌خان ایلخانی خراسان که بر اثر عدم توازن قوا و مهمات جنگی و عدم تعهد و وفاداری دیگر خوانین خراسان، شهر و مردم قوچان را در مخاطره می‌دید، شرایط تلخ و ناگوار شکست را اجباراً پذیرا شده، متارکه جنگ و تسلیم خویش را به نایب‌السلطنه اعلام داشت. "عباس میرزا برای حصول اطمینان از نیت او - برای اینکه مبادا خدعه‌ای در کار باشد و جمعی بخاک هلاک افتند، میرزا علی فرزند قائم مقام را قبلاً به داخل قوچان نزد رضاقلی‌خان می‌فرستند."^۲

میرزا علی با رضاقلی‌خان و دامادش جعفرقلی‌خان شادلو روز هشتم ربیع‌الثانی وارد اردوی نایب‌السلطنه شد و عصر آن روز به‌مراه قائم‌مقام فراهانی به چادر مخصوص ولیعهد بار یافته مورد احترام قرار گرفت.^۳

نیز می‌گویند یکی از علل تسلیم ایلخانی این بود که گویا بادلانلویها قصد داشتند دروازه‌ی مورد نگهداری خود را بر روی سپاهیان نایب‌السلطنه بکشایند و شهر را تسلیم نمایند و این سخن از قول امیرحسین‌خان ایلخانی بعدی بیان شده است.

۱ - روضه الصفا ج ۱ ص ۱۷ - ۲ - شرح زندگانی عباس میرزا ص ۲۰۲

۳ - آقای باستانی پاریزی در مورد خدمات مردم کرد و رضاقلی‌خان زعفرانلو در پاسداری از مرزهای ایران می‌نویسد: ما فکر می‌کنیم که مثلاً رضاقلی‌خان کرد شادلو (زعفرانلو صحیح است و این اشتباه به‌نویسنده محترم یادآوری شد) با چاپلویها همیشه مردمی یاغی و طاغی و تجزیه طلب بوده‌اند، و حال آنکه از همان زمان که کردها به امر شاه عباس به خراسان کوچیدند، تا قرن‌ها بعد، همیشه مدافعان بزرگ آن سرزمین بوده‌اند "مجله" یغما مرداد ۵۶ ص ۳۱۱

علل شکست رضاقلی خان ایلخانی :

همانطور که خوانندگان عزیز متوجه شده‌اند ، عوامل زیر موجب شکست رضا قلی خان و پیروزی نایب السلطنه در جنگ قوچان گردید :

- ۱ - عدم آمادگی و کمبود امکانات نظامی رضاقلی خان برای شروع جنگ
- ۲ - تردد بودن رضاقلی خان در شروع جنگ
- ۳ - وجود افسران و سربازان روس و انگلیس در سپاه عباس میرزا
- ۴ - خیانت سران خراسان به رضاقلی خان

۵ - قرار داشتن شهر قوچان در میان دشت و تیررس گلوله‌های توپ .
اگر رضاقلی خان می‌خواست با نایب السلطنه جنگ کند ، بدون شک از ورود وی به خراسان باید جلوگیری می‌نمود و چون هنوز تمام نیروهای ایران در قوچان یا خراسان علیه رضاقلی خان سرجمع نشده بودند ، نایب السلطنه را به شدت شکست می‌داد .

رضاقلی خان نبایست به نایب السلطنه فرصت می‌داد که زمستان را در مشهد بماند و به تجهیز قوا بپردازد ، رضاقلی خان نبایست اجازه می‌داد که نیروهای مازندران و آذربایجان به نایب السلطنه بپیوندند ، او می‌توانست جلو این نیروها را در پیش از رسیدن به جنسورد و شیروان یا از طریق سبزوار بگیرد و آنها را از کار ببندارد ، رضاقلی خان نبایستی بهنگام محاصره‌ی دژ امیرآباد حالت بیطرفی می‌گرفت و در انتظار ظهور معجزه‌ای می‌نشست . بلکه باید از پشت سر عباس میرزا را مورد حمله قرار می‌داد ، با خودش در قوچان در مرکز فرماندهی توقف می‌کرد ، و دامادش جعفرقلی خان شادلو و سرش حسینقلی خان حاکم شیروان را به حملات پشت جبهه‌ی امیرآباد و ایجاد حرکات ایذائی و امیداشت و خود به تجهیز و تقویت نیروهای خود می‌پرداخت و تمام طوایف کرد را وارد میدان جنگ می‌کرد .

اصولا " رضاقلی خان نبایستی در قوچان خود را به محاصره می‌انداخت ، زیرا هر کس محصور شود ، سند مرگ و شکست خود را امضاء کرده است ، بویژه که شهر قوچان هیچگونه جنبه‌ی استراتژیکی نداشت و در دشت قرار گرفته بود و بهترین هدف برای توپهای سبک و سنگین بود . حسینقلی خان پسر رضاقلی خان نیز کفایت لازم را نداشت و گرنه نیروهای کرد واقع در کوهستانهای شاهجهان و رشته کوههای سرحدی را بسیج می‌کرد و از پشت سر به نایب السلطنه حمله می‌نمود و یا از پیوستن نیروها از تهران و مازنداران و آذربایجان به نایب السلطنه جلوگیری می‌کرد .

رضاقلی خان می‌بایست شهر را خالی می‌کرد و آنرا بلا دفاع اعلام می‌نمود و خود را به کوههای شمالی قوچان می‌کشاند و در دولتخانه یا قاچکانلو استقرار می‌یافت که از پشت سر مورد حمله قرار نگیرد و ننگه‌های کوهستان را بر سپاهیان نایب السلطنه می‌بست . کوهستانهای

با آن موقعیت‌های ممتاز که اگر صدها هزار جنگجو حمله می‌کردند، کوچکترین موفقیت را نمی‌توانستند کسب کنند، و نایب السلطنه بدون هیچ پیشرفتی سرانجام مجبور به بازگشت می‌شد. و رضاقلی‌خان با فرصت مناسب و تهی‌ی تدارکات رزمی بیشتر می‌توانست کار خود را شروع کند، بویژه که چند ماه پس از جنگ قوچان، نایب السلطنه نیز درگذشت و سال بعد فتحعلیشاه بمرد و دیگر کسی حریف رضاقلی‌خان نمی‌شد، زیرا او به راحتی می‌توانست دست کم پنجاه هزار نفر کرد جنگجو را وارد میدان رزم کند. البته آنچه موجب اغفال رضاقلی‌خان شد، این بود که گمان می‌کرد، با نایب السلطنه نیز می‌تواند مماشات و بازی کند و او را همچون فتحعلیشاه، پس از مدتی سرگردانی در اطراف قوچان، بدون اخذ نتیجه به تهران بازگرداند. رضاقلی‌خان باست می‌فهمید که عباس میرزا می‌خواهد عقده‌ی شکست‌های جنگ ایران و روس را بر سر قوچانیها خالی کند. چون مردم قوچان به صلح ذلت‌بار او در مقابل روس اعتراض کردند. و اینک وقت آن بود که نایب السلطنه‌ی قاجار شجاعت خود را به رخ دیگر شاهزادگان قاجار مدعی تاج و تخت و مردم ایران بکشد.

بهر حال رضاقلی‌خان این مرد جنگجو و مشهور اشتباهات فراوانی را در جنگ قوچان مرتکب شد که هیچ انتظار چنین خطائی را از وی نمی‌توان داشت. مهمترین آن خطاها محصور شدن وی در شهر بود. شهری که اصلاً "حالت دفاعی در مقابل خمپاره و توپخانه نداشت، و آن جهل روزی هم که مقاومت کرد، صرفاً" بخاطر دلیری بیش از حد مردم قوچان و فداکاری و جانبازی آنها بود، و گزیده شهر کوچکی چون خیوتان واقع در داخل دشت که تمام راههای آن سدود شده بود و از هر طرف گلوله‌ی توپ بر آن می‌بارید، حتی نبایستی بگروز هم مقاومت می‌کرد.

با تمام این احوال، ما رضاقلی‌خان را در این جنگ پیروز می‌دانیم، زیرا او نه تنها با نیروهای شاه ایران می‌جنگید بلکه با نیروهای روس و انگلیس و لهستان و اطریش می‌جنگید. بی‌غیرتی عباس میرزا نایب السلطنه و خودفروختگی وی به روسها از اینجا آشکار می‌شود، که وی دو هنگ سرباز روس را به جنگ قوچان واداشده بود تا با یکی از رعایایش بجنگد. سرگ برای عباس میرزا بهتر از این ننگ بود. افواج روسی که با مردم ایران جنگیدند و خون دل‌آور مردمان این سرزمین را در آذربایجان بر زمین ریختند و قسمت مهمی از ایران را تجزیه کردند، حالا به نقضای ولیعهد به داخل ایران آمده بودند و برای حمایت از ولیعهد قاجار با ملت ایران می‌جنگیدند.^۱ زهی بی‌غیرتی ولیعهد!!

۱ - روسها درقبال آن منافعی که به موجب عهدنامه‌های ننگین آذربایجان کسب کردند، و تنها امتیازی که به ایران دادند این بود که عباس میرزا را به ولایتعهدی ایران بشناسند و برای صحت و اعتبار مدعای خودشان، یک تاج حلبی که بهیست دانه اشرفی در دوران آن نصب کرده بودند، به ولیعهد مرحمت نمودند که آنها هم به سرعت رفت.

گزارش قائم مقام در مورد شکست ایلخانیه

قائم مقام فراهانی که بیش از هر کس در مورد فتح قوچان به وجد آمده بود، دو فتحنامه یکی از سوی خود به وقایع نگار و دیگری از سوی نایب السلطنه به پدرش فتحعلیشاه نگاشته و به تهران ارسال داشته است. با توجه به اینکه قلم در دست دشمن بوده، باز هم دلاوری و سلحشوری رزمندگان قوچان از لابلای جملات آشکار، و دشمن به وجود آن معترف است که چگونه این دلیر مردان با نثار جان و مال از استقلال و حریم و آزادی خویش دفاع می کرده‌اند و زیر بار بیگانگان نمی‌رفتند.

اینک نکاتی از نامه قائم مقام به وقایع نگار قاجار: "... فتح حاصل شد فحمدا" له، ثم حمدا" له. خواهش کرده بودید که هر وقت فتح قوچان شود ابتدا کاغذ فتحنامه را به شما بنویسم. با آن اعجاز که دیدم و ایمان که آوردم قدرت نخلف کجا بود، سمعنا و اطعنا، بلی بحمدالله فتح قوچان حاصل و ایلخانی به اردو داخل و به فضل خدا شما بمقصود واصل شدید. دیگر خواهش کرده بودید که تفصیل عرض کنم بلی بقدر مقدور بندگی می‌کنم. بعد از فتح امیرآباد بسبب انتظار قشونها و حفظ حدود مشهد و نیشابور از اوزبک و افغان و هزاره و ترکمان چند روزی در چناران و چندی در رادگان توقف شد و بعد ذالک منزل بمنزل تا سنگر نادرشاه که یک فرسخی شهر است تشریف آورد و به استمالت و اتمام حجت پرداختند و چون مقید نشد و دانستند که لایومناوحتی بیروالعذاب الالیم، روز ۲۴ ربیع الاول سنه ۱۲۴۸ هجری از سنگر نادرشاه به دروازه شیروان نقل و تحویل فرمودند و باز به امهال (مهلت دادن) و توسل میرزا محمد گذاشت تا روز ۲۸ چهار فوج سرباز به سنگر مامور شد و بعد از آنکه روس^۱ و نیشابوری و

امقام مقام شخصا " وجود نیروهای روس در جنگ قوچان را تأیید کرده است روسها دو هنگ از سربازان و افسران خود را برای سرکوبی رضاقلی خان در اختیار عباس میرزا گذاشته بودند برنس و دیگر نمایندگان انگلیس هم خود را به قوچان رساندند.

سمنانی رسیدند و اردوهای سپاه پیاپی آمدند بدین موجب در دروازه محل احتشاد (اجتماع) شدند.

سنگرهای دور قلعه از دروازه شیروان الی دروازه مشهد

اول سمنانی از طرف دروازه شیروان، دویم فوج خاصه، سیم فوج تبریزی، چهارم فوج روس پنجم شقاقی (کرد)، ششم نیشابوری

اردوها

اول اردوی نواب طهماسب میرزا در مقابل دروازه شیروان (تعماسب میرزا که با سپاهیان آذربایجان بفرمان ولیعهد همچنانکه گذشت به قوچان آمده بود).
 دویم اردوی صاحب اختیار بر سر راه مشهد و سبزوار و جوین.
 سیم اردوی والا (نایب السلطنه) در وسط.
 چهارم اردوی ملک قاسم میرزا بر سر راه بجنورد و شیروان.
 پنجم اردوی سهرابخان (سهراب خان گرجی).

و حکم اردوهای سپاه به توسط عالیجاه نور محمدخان بود لاغیر، در خدمت شاهزاده آزاد محمد میرزا (محمدشاه) و حکم سنگرهای دور قلعه بتوسط اخوی محمدرضا خان لاغیر، در خدمت امیرزاده قهرمان میرزا، و محل بورش در وسط سنگرها معین شد که مقابل فوج روس بود و هیجده توپ بزرگ قلعه کوب در پشت آن سنگر جا داده بودند که از سه طرف برج و بارو را خراب کند و شقاقی و تبریزی هم در راست و چپ روس بکار خندق انباشتن اشتغال داشتند، و سنگر حسین پاشا سرهنگ مراغه بجائی رسید که ده قدم به دروازه ماند و سنگر تبریزی و مراغه کنار خندق بود. در زیر خندق با تپانچه و تفنگ و سرنیزه و گارد جنگ می کردند و در توی خندق با شغال و تفنگ و شبانمروزی دو هزار و سه هزار خروار خاک و چوب و علف و سنگ به حمل دواب سرکار و اهل اردو در هر طرفی از راست و چپ به خندق می ریخت و وسعت ماریج

برس استقامت و شجاعت کردان زعفرانلو در برابر سپاهیان مجهز قاجار و افسران روسی و انگلیسی را ستوده میگوید: "پایداری رضاقلی خان زعفرانلو ایلیخانی قوچان در برابر دست کم سیزده هزار تن لشکریان مهاجم و توپخانه نیرومندی که نایب السلطنه عباس میرزا زیر نظر افسران انگلیسی تدارک دیده بود، نموداری از قدرت خانهای مقتدر خراسان است که حضور نایب السلطنه در خراسان را ایجاب میکرد. تسلیم شدن خان زعفرانلو و افتادن قوچان بدست عباس میرزا مزده بزرگی بود که... ماموران حکومت را خرسند ساخت"

و مورجل بحدی بود که عراده توپ و بار خاک و جوب و علف تا همه جا می‌رفت. از ۲۰ ربیع الاول تا امروز هم در تهدید و ترغیب خلق اطراف مضایقه نشد. کم کم یاغیهای کوچک مثل عشق آبادی، رادگانی، بقمچی، ارداکی، اخلمدی، (از روستاهای شرقی قوچان) به زور تدبیر و شمشیر رعیت شدند، و نجفقلی خان (نادلو) آمد و بحمدالله در حول و حوش و خارج و داخل کسی نماند که محل استظهار قلعه‌گیان باشد. شب و روز هم خمپاره و توپ در کار بود و هیچکس را مجال قرار نبود. از ترس خمپاره حمام و مسجد سهل است، خانه‌قازی^۱ رفتن هم برخلق دشوار شده بود. آرام زن و مرد و بزرگ و کوچک قطع بود، و چون خلق قوچان را بقوت جعفرقلی خان (داماد رضاقلی خان) و هفتصد پیاده بجنوردی نگهداشته بودند، همینکه نجفقلی خان (پدر جعفرقلی خان) به اردو آمد، توقف جعفرقلی خان ممکن نبود و اگر از ارک در نمی‌آمد شهر باقی نمی‌ماند. الغرض فضل خدا^۲ و توجه پادشاه و عزم و اقدام ولیعهد و کوشش و جان‌نثاری جاگران دست بهم داد تا امروز که هیجدهم ربیع‌الثانی است رضاقلی خان ایلخانی را بمرتب اهل قوچان و توپ و خمپاره پریشان کرد که بی‌اختیار خود را به چادر مخلص انداخت و مخلص فرزندش را مهماندار او کردم و شفاعتی از او در خاکبای ولیعهد شد و وقت ظهر رضاقلی خان بخاکبای ولیعهد روحی فداه مشرف شد و حالت تحریر که چهار ساعت به غروب مانده محمد حسین خان ایشیک آقاسی (وزیر دربار) می‌رود که سنگرها را به‌درد و بی‌آورد و مستحفظ در دروازه و قلعه گذاشته شد. انشاء الله تعالی نواب خسرو میرزا با پنجهزار آدم و توپخانه به کرمان و سرپرستی همشیره خود خواهد رفت. عریضه خاکبای همایون را عالیجاه محمد ظاهر خان خواهد آورد (منظور فتح‌نامه عباس میرزا به فتح‌علیشاه است). لطفعلی دیوانه آدم من همان ساعتی که رضاقلی خان با من مصافحه کرد، بی‌کاغذ (از شوق فتح قوچان جهت گرفتن مزده از شاه منتظر نوشتن نامه نشد) اسب دوانده به دارالخلافت آمده است. لهذا این کاغذ را زود فرستادم که نیادا او را تکذیب کنند و چون کاغذ ندارد، از اثبات قول خود برنیاید.

جواب سایر فرمایشات شما انشاء الله تعالی بعد از این عرض خواهم کرد، حالا فرصت نمیشود. در باب فارس و کرمان دانسته باشید که از ضابطه ولیعهد تا امروز که کار قوچان نگذشته بود، هیچکس جرأت نفس کشیدن نداشت، اما امروز شهرت دارد^۳.

۱ - خانه‌قازی، نامی است که در گذشته در قوچان وجود داشته است. این نام در گذشته در قوچان وجود داشته است. این نام در گذشته در قوچان وجود داشته است.

۱ - منظور دست به آب رفتن است. در گذشته در قوچان وجود داشته است. این نام در گذشته در قوچان وجود داشته است.

۲ - فضل روس و انگلیس، نه فضل خدا. در گذشته در قوچان وجود داشته است. این نام در گذشته در قوچان وجود داشته است.

۳ - منشآت قائم مقام - تصحیح محمد عباسی ص ۵ - ۱۰۱

گزارش نایب السلطنه به شاه در مورد قوچان

" عرضه داشت کمترین غلام جان نثار عباس قاجار به : موقف باریافتگان حضور ساطع - النور شاهنشاه جمجاه جهان پناه سایه رحمت یزدان مایه رأفت سبحان ، پادشاه عادل باذل شهریار ابرکف دریا دل ، خدیو معدلت پرور ، داور مرحمت گستر قبله عالم و عالمیان روحی و روح العالمین فداه می‌رساند که بعد از آنکه غلام فدوی تکیه بتأیید الهی و طالع بی‌زوال شاهنشاهی کرده از سنگر نادری (از سنگرهائی که نادرشاه در حمله خود به قوچان ساخته بود) به محاصره خوبوشان رفت . عالیجاه سهرابخان سرتیب را با سربازان (کرد) شقاقی و مراغه و تفنگچیان قائمی و نیشابوری و جمعی سواره و چند عراده توپ به دروازه مشهد نشانده و خود با بقیه سرباز و سوار و توپخانه به دروازه شیروان نشست و افواج قاهره سرباز را از هر طرف بکندن تارپیچ و بردن نقب و پیش بردن سنگر و پر کردن خندق مأمور داشت و غلامزاده درگاه آسمان جاه قهرمان میرزا را بعد از ورود از سیزوار با عالیجاه محمد رضاخان بر سر آنها گماشت . از آنطرف عالیجاه سهرابخان بمهندسی موسیوبروسکی *Бероски* لهستانی مهندس سنگرهائی سربازان (کرد) شقاقی را از سه جا بکنار خندق برد و سنگر سربازان مراغه را به سرهنگی عالیجاه حسین پاشای مقدم به دروازه مشهد رساند و سنگر دیگری عالیجاهان امیر اسداللهخان خزیمه (جد علم وزیر دربار شاه مخلوع) حاکم قائمین و میرزا حسین خان دررودی سرکرده نیشابوری محول کرد . از اینطرف عالیجاهان حاجی قاسمخان سرتیب فوج خاصه (کارد شاهنشاهی) و محمدعلی بیگ بیات ماکو سرهنگ فوج دویم بمهندسی مستر بیگ انگلیسی و سعی مستر شیخ محمد سنگرهائی خود را از چند جا به خندق رساندند .

از هر جانب توپها در سنگرها گذاشته شد . نقبها به میان خندق رسید . برج و بدنه بکطرف قلعه بضر توپهای بزرگ با زمین یکسان شد . خمپاره کار را بر محصورین تنگ کرد و خانه بسیاری خراب شد . زیاده از یکهزار و پانصد نفر بزرگ و کوچک بضر گلوله خمپاره و توپ در شهر بقتل رسید توپ و شمشالی که داشتند بی‌فایده و نمرشد . جمعینتهائی که چند بار روز و شب بر سر سنگر عالیجاه سهرابخان هجوم کردند ، مغلوب و مقهور برگشتند . چنانکه جمعی از آنها خود را از صدمه سپاه منصور به خندق انداختند . جدگ از لبه خندق و پشت خاکریز بهمیان خندق کشید و سه شب متوالی از غروب آفتاب تا طلوع صبح جدگ بود کار از توپ و تفنگ به کارد و نیزه و سنگ انجامید . مفارن این احوال مرحمتهای شاهنشاه عالم پناه روحنا

و روح العالمین فداه پی در پی ظاهر شد . پول و خلعت شاهانه رسید . سواره و پیاده فوج فوج وارد گشت . یاس و پریشانی محصورین و شوق و امیدواری خدمتگزاران زیاده شد . محصورین از جنگ خندق و خرابی دیوار و ضرب گلوله توپ و خمپاره و انباشتن خندق و بسته شدن دروازه ها به اضطراب افتادند و بنای شورش گذاشتند . رضاقلی خان اول عزم فرار کرد و چون از هیچ طرف راهی نیافت ، عالیجاه نجفعلی خان (کرد شادلو) را که پیشتر از او بهار و آمده و طوق بندگی به گردن گرفته بود واسطه عفو نقصیر کرد . و خواهش کرد که برای اطمینان او و اهالی شهر که مال و جان خود را عرضه تلف نموده بودند ، فدوی دولت قاهره جناب قائم مقام او را و مردم را آسوده دارد و نزد این غلام آرد . این غلام خواهش او را قبول نکرده ، آخر الامر رضاقلی خان لابد و ناچار با هزار تشویش و اضطراب به لباس مبدل از قلعه بیرون آمده خود را به چادر فدوی (همانطور که گذشت پسر قائم مقام را به شهر فرستاد تا رضاقلی خان را به چادر وی آورد)^۱ دولت قاهره قائم مقام انداخته و او را شفیع خود ساخته و امروز که جمعه هیجدهم است مشارالیه سرافکنده و شرمسار با هزار عجز و انکسار به اتفاق قائم مقام شمشیر برگردن خود را به پای اسب خورشید مرحمتی شاهنشاه روح العالمین فداه انداخت . بالفعل او مغلوب و مقهور ، خایب و خاسر در اردوست و برج و باره^۲ شهر سپرده^۳ غازیان منصور و شوکت دولت روز افزون ، به میامن اقبال بی زوال اعلیحضرت خسرو بیهمال بر همه دور و نزدیک خصوصا^۴ افغانی و خراسانی که همعآنها حضور دارند آشکار گشت و برای ابلاغ این خبر عالیجاه الحضرت محمد ظاهر خان روانه^۵ آستان همایون شد و مفصل اوضاع ایام محاصره به عرض او محول گردید .

غلام فدوی کمتر چاکری از چاکران دولت قاهره می باشد و آنچه شده به فضل خدا و امداد بخت بلند سایه^۶ خدا می داند و دامن جان نثاری بر کمر زده به هر خدمت که مقرر گردد چاکرانه معمول خواهد شد . الامر الاشرف الاقدس الارفع الاعلی مطاع^۷

بهر حال عباس میرزا ولیعهد قاجار به یاری سپاهیان و مهندسین روسی و انگلیسی و اتریشی و لهستانی و فرانسوی و تمام نیروی نظامی ایران سرانجام موفق شد شهر دوازده هزار نفری قوچان را پس از چهل روز محاصره و جنگ شبانه روزی مداوم با بهره برداری از قدرت توپخانه و خمپاره بتصرف درآورد .

۱ - نام پسر قائم مقام که رضاقلی خان را به اردو آورد میرزا علی بود . ناسخ التواریخ قاجار

چاپ سنگی ص ۲۵۶

۲ - دیکتاتوران تاریخ ، همیشه خود را سایه خدا و فلان خدا می نامند که مردم عوام را اغفال و تحمیق کنند .

۳ - منشآت قائم مقام - تصحیح محمد عباسی ص ۴۵۲

در مورد پایان جنگ، مورخین قاجار می‌نویسند: روز دیگر که چهارشنبه نهم ربیع الثانی ۱۲۴۸ بود شاهزاده بقصد استحمام بشهر خبوشان رفته در خانه ایلخانی به گرمابه خاص شستشوی گرد و عیار بیکر و عذار فرمود. زوجه ایلخانی که صبیبه^۱ نجفعلی‌خان شادلو و والده، سام خان بود از کمال آداب دانی بکدست ملبوس طرمه کشمیری و ده طاقه شال اعلا و ده رأس اسب تکه و ترکمانی و سی نفر شتر خراسانی و خیوقی (خیوه‌ای) با فرزندش سام خان بر در گرمابه شاهزاده آزاد خدمت‌شناس فرستاد. نواب نایب‌السلطنه فرزندش (سام خان) را قرین التفات (ساخته) و به لقب ایلخانی خراسان مفتخر کرد و سام خان ولد رضاقلی خان، ایلخانی جدید گردید و در هنگام رجوع نواب والا از خبوشان مستحفظین شادلو را به انعام نقد از جیب خاص و دست مبارک خشنود فرمود. . . . الحاصل از غنایم و ساز و برگ ایلخانی بیست عراده توپ و دو هزار قبضه شمشال و جزایر و انبارهای مملو و مشحون از غله و سایر آذوقه سزاوار قوت و گلوله و سرب و باروت با هگی ایلخیان ایلخان بتصرف و ضبط کارکنان دربار سرکار نایب السلطنه العلیه العالیه درآمد و بحکم محتوم والا قلعه خبوشان را از بنیاد برکنده وادی خبوشان ساختند. حکومت ولایات خبوشان که سرولایت نیشابور و بام و صفی‌آباد جهان ارغیان بود سراسر به نور محمدخان برادر جناب آصف‌الدوله اللهیارخان قاجار دوالو مفوض و مرجوع افتاد.^۲

مژده این فتح را محمدظاهر خان قزوینی روز چهاردهم جمادی الاولی در دارالخلافه تهران بعرض فتحعلیشاه رسانید.

فرار نافرحام شیراز قفس

پس از تسخیر قوچان که در اوائل خرداد ۱۲۱۲ (ربیع الثانی ۱۲۴۸) روی داد، در ضمن بررسی اموال رضاقلی خان نامه‌ای بدست عباس میرزا افتاد که صادق‌آقا حاکم درگز و برادر بیگلرخان چاپلویی به رضاقلی خان نوشته و او را به شیبخون‌زدن به لشکر نایب‌السلطنه تشویق کرده بود و چون خود صادق‌خان در این زمان در لشکر عباس میرزا بود به کبیر این گناه دستگیر و بقتل رسید. روز ۲۲ ربیع الثانی ولیعهد از خبوشان بمشهد حرکت کرد و رضاقلی خان رانیز بعنوان گروگان با خود همراه برد و این آخرین دیدار رضاقلی خان از قوچان بود.

ایلخانی مدتی در مشهد تحت نظر بود و روز پنجم جمادی الاولی به بهانه گرمابه رفتن به حمام معاریب‌اشی در خیابان نادری رفت و پس از استحمام طبق نقشه قبلی بکنفر از ملازمانش اسب و شمیری به او رسانید و او چون برق جهنده بر روی اسب پرید که بیرون جهد، اما سه تن از نگهبانان افسار اسبش را گرفتند. آن ثانی اسفندیار بکتن از نگهبانان را بضر

۱ - مادر سام خان از زنان ترکمن بود، مادر امیر حسین خان دختر نجفعلی‌خان شادلو بود.

۲ - روضه الصفا ج ۱۵ ص ۱۸

شمیر دوشقه نموده دیگری را نیز بضر بگلوله از پای درآورد که در این هنگام بقیه نگاهبانان سر رسیده او را در میان گرفتند و اسب را از رفتار باز داشتند. ایلخانی که تمام درها را بر خود بسته دید ناچار از اسب پیاده شده شمیر کشید و عده‌ای را به خاک انداخت و با جنگ و گریز سمت حرم امام رضا براه افتاد. مردم نیز از در و دیوار به‌تاما آمده و راهها را بسته بودند. سرانجام پس از مدتی تلاش و کوشش و کوشش، سپاهیان نایب السلطنه وی را دستگیر کرده، پس از ضرب و شتم و کندن موی ریش آن مرد سلحشور او را عربان و سر و دست شکسته بحضور نایب السلطنه بردند. عباس میرزا را بر سیه‌روزی و بدشانسی رضاقلی خان ترحم آمده ردای خویش را بر بالای او انداخت و فرمان داد همواره پنجاه نفر سرباز مسلح از وی بدیدار^۱ مراقبت نمایند و خود روز دوازدهم جمادی الاولی آهنگ تسخیر هرات نمود و رضا قلی خان زعفرانلو و محمدخان قرائی رؤسای ایلات زعفرانلو و قرائی در شهر محبوس شدند.^۱

عباس میرزا پس از ویران کردن قوچان و سرخس، چون دیگر از محمدخان قرائی باکی نداشت، او و برادرانش را دستگیر نمود و حکومت تربت را به سهراب خان گرجی واگذار کرد و پاداش محمدخان را اینچنین به او داد.

پس از سرکوبی امرای خراسان، نایب السلطنه پسرش محمد میرزا (محمدشاه بعدی) را در خراسان گذاشت و خود عازم تهران شد.

مؤلف روضه الصفا در مورد سران شورشی آورده است که:
 "جناب قائم مقام فراهانی و آن سه نفر امیر خائن یزدی و خراسانی (عبدالرضا خان یزدی و محمدخان قزایی و رضاقلی خان ایلخانی) و محمدتقی (خان) عرب میش‌مست ترشیری و مهدی قلی خان قزایی برادر محمدخان تربتی و جعفر قلی خان (شادلو) ولد نجفعلی خان صداقت‌شمار و جمعی از خدمتگزاران مخصوصا در رکاب عالی ملتزم کرده، روانه‌ی دارالخلافه طهران شد و ... در روز جمعه ۲۵ محرم الحرام (ژوئن ۱۸۳۲ = اوایل تابستان ۱۲۴۹) به حوالی شهر رسید ..."

در روز ورود والا، رضاقلی خان ایلخانی خراسان و محمدخان قرائی و عبدالرضا خان یزدی را مقید و مفلول به شهر آورده، از معبر عام بازار گذرانیده در ارگ شهر محبوس بداشتند.^۲

۱ - تاریخ رجال ایران - باعداد - ج ۲ - ص ۲۵

۲ - مجله یغما شماره ۴ سال ۱۳۵۳ مقاله باستانی پاریزی به نقل از روضه الصفا ج ۱ ص ۹ و

آقای باستانی پاریزی نوشته است: " این رضا قلی خان بی‌باک، که می‌شود او را با رابین هود مقایسه کرد، به‌صورت تبعید به آذربایجان فرستاده شد و بقول سپهر (مورخ قاجار) " در راه میانج درگذشت "

خواهش دارم این مرگرا هم با مرگ شفیع خان راوری مقایسه نکنید که مرگ سیاسی نیست!! همان قول خداوند است که فرمود: " ماندی نفسی بای ارض نموت "

در پایان احوال رضا قلی خان ایلخانی خراسان لازم دیدم نظر سرهنگ درویل را از نظر خوانندگان عزیز بگذرانم زیرا پیش بینی‌های وی همگی صادق ازکار درآمدند. سرهنگ درویل انگلیسی که برای آموزش نظامی سپاهیان عباس میرزا در جنگهای ایران و روسیه در اردوی نایب السلطنه بود می‌نویسد: " فتحعلیشاه برای حفظ نظم و آرامش در سراسر ایران مجبوره اتخاذ تصمیمات شدیدی گردید . . . هر یک از فرزندان خود را با لقب (بیگربیگی) و قدرت نامنتها به یکی از این ولایات فرستاد. با این تدبیر در سراسر ایران جز خراسان که مردم آتوب طلب آن از مدتها پیش حتی با تثار مال و جان درصدد تحصیل استقلال بودند آرامش برقرار شد " ۱

آنگاه در پاورقی می‌نویسد: دیری نخواهد گذشت که مردم خراسان از او اطاعت می‌کنند زیرا با منازکه جنگ و عقد بیعت صلح ایران و روس در آذربایجان، شاه ایران می‌تواند تعام نیروهای خود را برای سرکوبی یاغیان کسبل دارد.

همانطور که دیدیم پیش بینی درویل درست ازکار درآمد با بهتر بگوئیم که برنامه‌ریزی بود که از سوی روس و انگلیس به شاه ایران پیشنهاد شد و اجرا گردید تا رضا قلی خان ایلخانی مقتدر از میان برود.



آبان ۱۳۳۶ کشنی خانعلی حاجیزاده و نادرقلی بوانلو در اوغاز

اسناد دخالت انگلیس و روس در جنگ قوچان

ستارکدی جنگ ایران و روسیه که صرفاً "به ضرر ایران و موجب از دست رفتن سرزمینهای مهمی از خاک ایران شده بود، کردهای خراسان را برآن داشت که از شجاع السلطنه پسر دیگر فتحعلیشاه برای ادامه جنگ و بدست آوردن مقام ولایتعهدی وی بجای عباس میرزا حمایت نمایند. شجاع السلطنه با کردهای خراسان به حضور شاه رسید و خواستهی خویش را عنوان نمود که جنگ را تا پیروزی ایران ادامه خواهد داد. لکن فتحعلیشاه که علاقهی شدیدی به عباس میرزا داشت و طبق وصیت آغامحمدخان قاجار او را به نیابت سلطنت و جانشینی خود تعیین نموده بود، حاضر به قبول پیشنهادات شجاع السلطنه نشد و او را توبیخ نمود. شکست خفتبار عباس میرزا در آذربایجان آبرویی برای وی باقی نگذاشت، شورش و اعتراض کردهای خراسان و مردم کرمان و یزد آغاز گردید و به گوش نایب السلطنه رسید و بنا به فرمان شاه، به حضور پدر رسید. شاه، نایب السلطنه را از قدرت رضاقلی خان ایلخانی در سرزمینهای شرقی ایران که سلطنت قاجار را تهدید می نمود آگاه ساخت^۱. عباس میرزا که از پشتیبانی رضاقلی خان از شجاع السلطنه آگاه شده بود کینه وی را به دل گرفت تا او را بهرنحوه شده از مقابل خویش بردارد، و گرنه نشستن او بر تخت سلطنت پس از فتحعلیشاه ممکن نخواهد بود و اگر حمایت کردهای خراسان از شجاع السلطنه ادامه پیدا کند، هیچ آبرو و اعتباری برای او باقی نمی ماند. از این روست که پس از رسیدن به حضور شاه و کسب حمایت وی که فتحعلیشاه حکومت ایالات شورشی شرق ایران را به وی محول داشته بود، با ابراز شادمانی زاید الوصفی مراتب را به گونهی زیر به عرض کمال سفیر انگلیس میرساند:

۱ - شاهزاده جهانگیر میرزا در تاریخ خود می نویسد: "خاقان مقفور در خلوت خاص بدون حضور احدی، به فرمایشات و مصلحتهای دولتی گفتگوها فرمودند و از خوانین خراسان و طول زمان طغیان ایشان اظهار غبار و ملال خاطر نمودند و فرموده بودند که: ننگ این دولت است که این کار به این طریق استمرار پیدا کرده بعاند و این گره از کار دولت نگشاید و به غیر از تو امیدی به هیچیک از فرزندان و جاگران نمانده... " تاریخ نو ص ۱۵۱

سند ۷ "رقم نواب نایب السلطنه که به افتخار کمبل صاحب صادر شده:

"عالیجاها، زبده الاکابرالمسیحیه مسترکمبل به مزید وجه خاطر خطیر مخصوص بوده بدانند که وارد دارالخلافه شدیم، شرفاندوز محفل حضور مهرظهور گشتیم، نوازشات بی پایان فرمودند، توجهات ملوکانه مبذول کردند (که) شرح آن به تقریر و بیان ممکن نیست، مهام شرقی ممالک محروسه ایران را کلاً "به ما محول کردند، فرمان همایون صادر شد.

چون اخبار این عاطفت ملوکانه را به آن عالیجاه لازم میدانستیم به صدور این ملفوفه پرداختیم، باید توجه ما را کامل و شامل داند و در عهده شناسد، تحریراً فی شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۴۶.

عباس میرزا پس از اینکه و سیلهی فتحعلیشاه به اصفهان احضار و تأمور حرکت سرکوبی خوانین خراسان شد بازهم در نامهای غیرمستقیم از سفیر انگلیس تعیین تکلیف می‌نماید و می‌گوید: "ما بر حسب حکم محکم اعلیحضرت همایون شاهنشاه روحانفداه عازم ولایت خراسان می‌باشیم، از دارالسلطنه اصفهان از حضور همایون مرخص و وارد دارالمؤمنین کاشان شدیم، چند روز به جهت راحت‌بیا به در خوار و درامین توقف خواهیم نمود... فی شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۴۷"

سند ۸ - گزارشی است از نایب السلطنه به کمبل نماینده‌ی انگلیس که در آن عازمانه استدعای کمک برای سرکوبی رضاقلی خان کرده و در اسناد دیگری نیز تعداد ۱۲ هزار قبضه تفنگ از او تقاضا نموده است، همچنین استدعا کرده است که معلمین و افسران کارشناس انگلیس را جهت حرکت به اردوی وی بفرستند^۱. کمبل بخاطر اینکه می‌آدا نایب السلطنه به سمت هرات برود و سیلهی مسترشی او را از حرکت به خراسان بازداشته ولی چنانکه از این نامهای نضرع‌آمیز وی پیداست او و سیلهی مسترشی برای کمبل پیغام فرستاده است که منظور از لشکرکشی خراسان صرفاً "سرکوبی رضاقلی خان زعفرانلو است و چون انگلیس‌ها و هم روسها هر دو وجود رضاقلی در خراسان را جاری بر سر راه خویش و اهداف شومشان تشخیص داده بودند، هر دو استعمارگر نه تنها موافقت به سرکوبی رضاقلی خان کردند، بلکه افسران منحصی و سپاهیان خویش را نیز در اختیار نایب السلطنه گذاشتند و به او اجازه دادند که کار رضاقلی خان را بکسر کند.

اینک متن نامهای نایب السلطنه به کمبل در مورد لشکرکشی به خراسان:

۱ - اسناد رسمی در روابط سیاسی ایران با انگلیس و روس و عثمانی - ج ۲ ص ۸۲ و ۸۴

ثبت رقم نواب نایب‌الخلافة^۱

عالیجاهایند جایگاه ، عمده‌الاعظم العیسویه مسترکمل ایلچی دولت بهبهی انگلستان برآند که در باب گار خراسان و سفر بهار ، در عالم بگ جهتی دولتین ، آن عالیجاه به ما مصلحت داد بودند که تشریف بردن ما از مشهد به آن طرف صلاح نیست . چون آن عالیجاه به سترشی هم همینطور حکم داده بود ، ما از سترشی سبب این صوابدید را حوبا شدیم او بعضی فقرات به عرض رسانید که جواب همرا بها و فرموده‌هایم ، البتة آن عالیجاه قلمی خواهد داشت . چون آن عالیجاه رادولتخواه بی‌عرض میدانیم و دولت سبیهی انگلیس با دولت علیهی ایران در کمال یگانگی و یکجهتی می‌باشد لهذا دو فرمایش به آن عالیجاه می‌کنیم . یکی اینکه با عالیجاه امیرالامراء العظام محمد خان امیر نظام آدر مصلحت کار بهار حرف بزنند و هرچه بعد از گفتگو با او صلاح و صواب دیده باشد به ما زود خبر رسانند . دیگر اینکه در راه انداختن قشون و توپخانه و قورخانه (جهت ارسال به خراسان) به عالیجاه مشارالیه معاونت و کمک کند که انشاء الله تعالی قشون و تدارکی که خواستایم ، هم زود و هم خوب راه اندازد .

التفات ما را کامل دانسته مطالب و حوایج خود را عرض و قربین انجام دادند .

تحریراً فی شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۴۷

سند ۹ :

در نامه‌ی دیگری که نایب‌السلطنه به کمال نوشته ، آمدن خود به خراسان اینجنین توجیه میکنند که سرحدات شرقی ایران بعلت اشتغال وی در جنگ با روس دچار اختلال شده و لازم بوده است که به خراسان لشکرکشی کند . و ایند قسمتی از این نامه : " در باب سفر خراسان و خسارت آن هرچه نوشته بود راست است ، لیکن چون بعلت محاربه‌ی روس بسیاری از سرحدات شرقی ایران اختلال یافته بود ، چاره نداشتیم جز اینکه ایام فراغت و صلح انشاء الله نظمی بدیم و اعلیحضرت شاهنشاهی جمجاه بلند بارگاه روحنا فداه بهسین ملاحظه اذن و اجازه (لشکر کشی به خراسان) دادند بل تأکید و تشدید فرمودند^۳

۱- نواب نایب‌الخلافة یکی از القاب و عنوانهای شریفاتی عباس میرزا بود .

۲- امیر نظام از کردهای زنگنه و مردی سیاستمدار و روشنفکر و ترقیخواه بود که میرزا تقی‌خان امیرکبیر نیز زیر دست وی تربیت شد .

۳- اسناد رسمی ، ج ۲ ، ص ۱۵۹ تاریخ این نامه ماه شوال ۱۲۴۷ می‌باشد .

سند ۱۰:

در نامی دیگری که کمبل به عباس میرزا نوشته؛ او را از سفر طولانی به خراسان برحذر داشته زیرا دریاخته بود که غیر از افسران انگلیسی، افسران روسی و اتریشی و بویژه دو هنگ سرباز روسی نیز در این لشکرکشی حضور دارند. چون انگلیسی‌ها وجود روسها در دستگاه نایب‌السلطنه را مخالف میل خود می‌دیدند؛ از این رو کمبل به عباس میرزا اعتراض کرده و گفته است: "... لیکن آنچه تصور می‌کنیم در این سفر هیچ فایده و منفعتی از برای سرکار اقدس والا مشاهده نمی‌کنیم، اگر فایده‌ای ملاحظه می‌شد به همه جهت راضی و خشنود بودیم؛ لاغیر از خسارت و اختلال فایده‌ی دیگر مقصود نیست. این مطلب را نیز به دولت‌خواه نوشته‌اند که: ما از دوستی قدیم که با دولت بهبه‌ی ایران داریم هرگز این توقع را از کارگزاران سرکار اقدس والا ندانستیم که درین سفر غیری راه پیدا نماید و داخل درین سفر باشد. تا بحال هرگز این قسم رفتارها از امنای دولت علیه ایران ندیده بودیم.^۱

در باب سرکردگان و ده هزار قبضه تفنگ رأی دولت بهبه‌ی انگلیس آنست که تفنگهای مزبور را درآذربایجان تحویل کارگزاران سرکار اقدس والا نمایند و در جای دیگر راضی نخواهند بود. تفنگها که وارد ایران شد هر وقت موکب مسعود و الامعاوت فرمود به نظر مبارک والا خواهد رسید. امر کم مطاع.^۲ همینطور که مشاهده می‌شود، پس از اینکه کمبل دریافتند است که نایب‌السلطنه ممکن است بعد از خاتمه‌ی کار رضاقلی خان بسوی هرات برود از دادن بقبه‌ی تفنگها به وی خودداری کرده و محترمانه او را تهدید به بازگشت نموده و شرط دادن تفنگها به وی را بازگشت از خراسان به تبریز قید کرده است. این زمان عباس میرزا سرگرم جنگ با رضا قلی خان بود و محمد خان قرائی حاکم تربت حیدریه تسلیم نایب‌السلطنه شده بود که میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه در روزنامه‌ی جداگانه این خبر خوشحال کننده را به کمبل داده و گفته است:

۱- این گلاشه کمبل به این جهت بود که مخصوصاً "روسبه‌ی تزاری از لشکرکشی عباس میرزا به خراسان پشتیبانی می‌نمود تا نیروهای دفاعی خراسان را در مقابل حملات آینده‌ی روسها از میان بردارد. بهمین جهت روسها چند تن از افسران خود از جمله سروان وینکوویچ را با دو هنگ سواره نظام در جنگ قوچان به باری نایب‌السلطنه فرستادند.

سند ۱۱:

"بحمدالله امر خراسان کمال انتظام را دارد و عالیجاه محمد خان قرایی شرف اندوز حضور اقدس والا گشت ونواب والا در ملفوفه رقم به خط شریف به مهجور نوشته بودند ، اظهار کمال رضامندی از عالیجاه مسترشی و سایر سرکردگان انگلیسی فرموده بودند و از حضرت خلافت خواهش نشان عاطفت و شمشیر به جهت عالیجاه مسترشی فرموده بودند که عن قریب ارسال خواهد شد .^۱

سند ۱۲:

در نامه دیگر به کمیل از خدمات افسران و کارشناسان انگلیسی در لشکرکشی به خراسان ، مجدداً "سیاسگزاری نموه ، گفته است : "در باب انتظام و انضباط امورات خراسان و ورود عالیجاه محمد رضا خان قرایی به رکاب مستطاب اقدس سرتایب السلطنه و اظهار رضامندی کارگزاران حضرت اقدس والا از خدمات عالیجاه مسترشی و همراهان او که بدان نحو مرقوم داشته شده بود ، مستحضر و آگاهی بهم رسانید . مشخص و آشکار است که کارفرمایان حضرت اقدس والا همیشه قدر خدمت و رحمت هریک از جاگران و خدمتگزاران خود را دانسته‌اند و میدانند ."^۲



کلنل پروسکی فرمانده سپاهیان عباس میرزا

در جنگ قوچان و درگز

پاسخ کمبل به گزارش نایب السلطنه در مورد محاصره قلعه سلطان میدان

بهنگام محاصره قلعه سلطان میدان که یکی از قلاع رضا قلی خان زعفرانلو در نزدیکی سبزوار بود، بین شی کارشناس جنگی انگلیس با دیگر فرماندهان نظامی اختلاف افتاد و موجب رنجیدگی خاطر شی و گزارش وی به سفیر انگلیس گردید، که در این نامه به آن اشاره رفته است:

"در این اوقات خبر محاربه و محاصره قلعه سلطان میدان و امان طلبیدن اهل آنجا و سخر شدن قلعه مزبور به دولتخواه رسید. امنای دولت بهیبهی دولت انگلیس بارها به دلایل چند به کارگزاران حضرت نواب نایب السلطنه حالی نمودند که دولت بهیبهی انگلیس تا چه حد خوشحال و مسرور میشود، از راه خیر خواهی، که امورات سرکار اقدس والا در هر باب پیشرفت داشته باشد، نظر به دوستی و دولتخواهی که به سرکار اقدس اعلی دارند، دولتخواه که وکیل دولت انگلیس است قبول نمود که عالیجاه مستر شی و سرزندان ملتزم رکاب مستطاب والا باشند، از این جهت که هم موجب خشنودی کارگزاران سرکار اشرف والا است و هم اینکه قدر خدمت آنها را خواهند دانست. اما از این رهگذر بسیار مأیوس شدم که تسلط و قدرت عالیجاه مستر شی از فساد و کارشکنی دیگران ضایع شد و آنچه اشخاص دیگر در باب این دعوا گفتند تمامی دلیل بر بی خبری و بی وقوفی ایشان بود از قانون و آداب جنگ. همین رفتار ایشان موجب اتلاف و اسراف در قورخانهی مبارکه شد در چنین وقت عزیز، و صاحب منصبان افواج، اول اطاعت مستر شی را ننمودند، محض کذب به مستر شی گفتند که: کرنای که نشاندی بورش است کشیدند و همین امر موجب عدم پیشرفت کار شد. به نواب والا رشادت و جلالت سپاه انگلیس حالی شده و اگر بهتر باید حالی شود دلیلی واضح تر از این نیست که در میدان جنگ ماندند تا یک نفر از آنها کشته شد. اگر کار فرمایان والا خدمت بزرگی به ایشان رجوع فرمایند و آن خدمت از فساد دیگران پیش نرود^۱ برد دولتخواه واجبست که عرض نماید که دولت انگریز نخواهد گذاشت که اسم نوکرهای او در میان عالم رسوا شود." ^۲

۱- منظور کمبل از فساد دیگران اینست که: سمینو فرانسوی یکی از افسران خارجی بود که در جنگ توجان در خدمت نایب السلطنه بود و در شکست دادن به رضا قلی خان زعفرانلو ابراز شجاعتها نمود. سمینو در جنگ سلطان میدان با جنگو پان رضا قلی خان، با کتل بروسکی لهستانی اختلاف سلیقه و تضاد فرماندهی پیدا کرد، به همین جهت کمبل سمینو را به کارشکنی در کار بروسکی متهم نموده است. بروسکی در سال ۱۳۵۴ در رکاب محمد شاه قاجار در لشکر کشی بسوی

تقدیر از کلنل بروسکی در فتح قلعه سلطان میدان

سرهنگ بروسکی از افسران لهستانی بود که وسیله‌ی دولت انگلیس مأموریت داشت در سرکوبی رضاقلی‌خان ایلخانی خراسان تجربیات نظامی خویش را بکاربندد. پس از اینکه قلعه‌ی سلطان میدان در نزدیکی سبزوار را که از مهمترین قلعه‌های رضاقلی‌خان بود تسخیر نمود، برای دادن گزارش کامل کار به پایتخت بازگشت که سفیر انگلیس را از جریان کامل آگاه سازد. سفیر پس از شنیدن گزارشات و تقدیر از زحمات وی در فتح قلعه سلطان میدان دوباره او را به خراسان باز می‌گرداند و نامهای در معرفی وی به قائم‌مقام فراهانی وزیر عباس‌میرزا که خود او و عباس‌میرزا هم از خدمات بروسکی تقدیر کرده بودند، چنین می‌نویسد:^۱

"مخلصان استظهارا، اعتضادا، مشفقا، چون در این اوقات مسرت آیات عالیجاه مستر بروسکی روانه‌ی صوب مرحمت دستور عالی بود لازم شد کذب تحریر این صحیفه المخالصة مراتب مخالفت و مؤالفت را بررأی مرحمت پیرای یک جهتی اقتضای عالی پدیدار و آشکار سازد و ضمناً نگاهشده‌خامه مؤالفت ختامه می‌سازد که البته حسن خدمت و ارادت و مردانگی و رشادت عالیجاه مشارالیه در تسخیر قلعه‌ی سلطان میدان بررأی شریف آن جناب مشخص و معلوم گردیده. بر مخلص هم آنچه مشخص و معلوم شده مشارالیه جوانیست با غیرت و مردانه و بسیار رشید، کمال ارادت و اخلاص را نیز به سرکار اقدس والا دارد، استعداد و قابلیت اونیز آشکار و ظاهر شده مستدعی آنست که مراحم عالی را در باره‌ی مشارالیه مبدول فرمایند. که تا پائیز (و اتمام کار قوجان) در ارض اقدس و آن صفحات متوقف باشد. البته الطاف عالی را دریغ نخواهند فرمود..."^۲

هرات نیز شرکت داشت که در آنجا به قتل رسید. این زمان روسها با دادن پول بیشتر به بروسکی او را خریده بودند که اطلاعات خود در جنگ هرات را که روسها مایل به ادامه‌ی آن و تضعیف نیروهای ایران بودند، به آنها بدهد و شاید همین امر موجب گشته شدن بروسکی وسیله‌ی عمل انگلیس در جنگ هرات بوده است. بروسکی گویا اطلاعات نظامی خود را به دوستش الکساندر شودزکوگمسول روس در گیلان میداده و او به روسیه گزارش میکرده است. جنازه‌ی کلنل ایزیدور بروسکی لهستانی را از هرات به اصفهان برده در گورستان آرامه‌ی جلفای اصفهان به خاک سپردند. زن بروسکی را نیز همان سمینواتس فرانسوی گرفت و تربیت دو پسر بروسکی را نیز عهده‌دار شد.

۱ - نظیرنامه‌ی ذیل را به عباس‌میرزا نایب السلطنه نوشته است. مدرک زیر ص ۱۵۱

۲ - اسناد سیاسی در روابط ایران با انگلیس و روس و عثمانی ج ۲ ص ۱۴۲

در حوالی قلعه امیرآباد در سال ۱۶۱۰ میلادی، حمله شدیدی صورت گرفت و قلعه را تصرف کردند. در این زمان، قلعهدار قلعه امیرآباد، میرزا عباس نایب السلطنه به کمبل سفیر انگلیس در مورد فتح قلعه امیرآباد چناران

سند ۱۵ -

گزارش عباس میرزا نایب السلطنه به کمبل سفیر انگلیس در مورد فتح قلعه امیرآباد چناران

"عالیجاه بلند جایگاه، عمده الاعاظم المسیحیه، مستر کمبل ایلیچی دولت بهیبه انگلیس بدانند که بجهت طغیان اکراد خبوشان، از کال یاقوتی نهضت کرده روز شنبه غره‌ی صفر وارد حوالی قلعه امیرآباد شدیم. یوسف خان ناتار آن قلعه را به طرح فرنگی ساخته، رضا قلی خان ایلیخانی هرچه سواره و تفنگچی مستعد داشت همه را با انبار و قورخانه و استعداد کلی در آنجا گذاشته، زیاده از دوسه هزار مرد کار آزموده بودند. روز اول آنها با سپاه ما به مقابله برخاسته از اکراد خوی شکست فاحش خوردند^۱ و در خارج تاب توقف نیاورده، به قلعه پناه بردند و افواج قاهره‌ی سرباز، از سه طرف، قلعه را محاصره کرد، در عرض مدت ده روز سنگرها را تا کنار خندق بردند، شب و روز مثل باران بهار گلوله‌ی توپ و تفنگ بر قلعه می‌بارید، باز توپها به سنگرهای کنار خندق میرسید. اهل قلعه یک دقیقه از باریدن گلوله (بر سران) فارغ نبودند و دست از زد و خورد نکشیدند، تا مهندسین آذربایجانی و معلمین فرنگی رخنه‌های فراخ به اندرون خندق گشودند و خندقی که مقابل باستیانها بود، چهار روزه با خار و خاشاک انباشته، مسطح و منقح نمودند و از سه طرف نقب به کار بردند. طلوع صبح روز چهارشنبه نوزدهم (صفر) چون نقب فوج فراجده داعی که از باستیان^۲ گوشه‌ی دست چپ دروازه، به جنوب زده بودند، به اتمام رسیده بود، سربازان مزبور پیش دستی کرده قبل از آنکه دو طرف دیگر به اتمام رسد، آتش زدند بی تأمل در میان گرد و دود و تاریک روشن اول صبح بورش برده، باستیان بزرگ قلعه را گرفتند و شلیکهای بی‌دری به اندرون قلعه نمودند. و الحق اهل قلعه نیز منتهای پاداری و مردانگی را کردند^۳، به حدی که از طلوع صبح تا حوالی ظهر با توپ و شخال و زنبورک و تفنگ و از حوالی ظهر تا چهار ساعت به غروب مانده با نیزه

۱ - چون نیک نظر کرد بر خویش در آن دید گفتا ز که نالیم از ماست که بر ماست

۲ - *Borge* = برج

۳ - تاریخ نو - جهانگیر میرزا - ص ۱۶۱ قلعگیان از همه طرف به حفظ و حراست برج و باره اشتغال نموده ... و چند نفر از معلمان فرنگیه را که در میان لشکر نظام بود به ضرب گلوله تفنگ به راه عدم فرستادند.

و شمشیر و دیرک و گلوخ و سنگ دست برده جنگیدند و آخر الامر که بالمره از کار ماندند ، به چادر جناب اتابک اعظم قایم مقام ، جمعی از ملا و سید از در استشفاع در آمدند و یوسف خان تاتار شمشیر به گردن انداخته از قلعه درآمد .

ما هم چون دیدیم که جمعی از زن و طفل و بسیاری از رعیت و کدخدایان ولایت که در قلعه محبوس بودند به دست سربازان خونخوار خواهد افتاد ، اهل قلعه را امان دادیم . روز هشتم صفرالمظفر امیر الامراء العظام امیر اسدالله خان خزیمه^۱ را با هزار پیاده به قلعه فرستادیم و اسلحه و فوراخانه و قلنگیان را به اردو آوردیم . البته گزارش (کامل) را سرگردگان یورپ (اروپایی) که در رکاب هستند به آن عالیجاه نوشته خواهند بود . الطاف مارا کامل داند و در عهد شناسد . تحریراً فی شهر صفرالمظفر سنه ۱۲۴۸^۲

البته عباس میرزا با تمام بی‌غیرتیش که با سپاهیان روس و انگلیس و اتریش و فرانسه به جنگ یکی از رعایای خود آمده بود ، وجنگی ناخواسته را بر کردهای خراسان تحمیل کرد ، باز هم نتوانسته‌است از تعریف و تمجید کردها در مقابل سپاهیان مجهز خود خودداری نماید ، زیرا نظیر این مقاومت مردانه را در هیچ جنگی ندیده بود . در یزد عبدالرضاخان بلافاصله تسلیم شد ، در کرمان هم وضع به‌مین‌منوال بود . محمدخان قرائی هم اصلاً تاب تحمل نیاورد و بدون جنگ تسلیم شد . امیر اسدالله خان عرب خزیمه هم سر فرود آورد ، و با اینکه همدی امرای خراسان با رضاقلی خان ایلخانی پیمان اتحاد بسته بودند ، همگی خلاف وعده‌ی خود رفتار کرده ، ایلخانی کرد را تنها گذاشتند حتی نجفقلی خان شادلو نیز پیمان گسست و این رضاقلیخان آن‌گردد گردن‌نفرار بود که تا آخرین لحظه بدین جنگ ناخواسته ادامه داد . عباس میرزا که غیرت و شهامت کردهای چناران را در جنگ مشاهده نمود ، در دل به‌آنها آفرین گفت و به غیرت‌ناچیزش اجازه‌نداد که زن و اطفال آنها به‌چنگ سربازان افسار گسیخته بیفتد . همین قدر هم ما از این کار خوب او تقدیر می‌کنیم .

۱ - امیر اسدالله خان خزیمه نیای بزرگ امیر اسدالله خان علم وزیر دربار معروف شاه مخلوع که حاکم قایمات و بیرجند و اصلاً از اعراب خزیمه‌اند .

۲ - اسناد رسمی در روابط سیاسی ایران با انگلیس و روس و عثمانی ص ۱۳۱

سند ۱۶ -

پاسخ سفیر انگلیس به نایب السلطنه در مورد مزدهی فتح امیر آباد

از این نامهی کمیل که کلمات آن از قلب استعمار انگلیس برخاسته و بر روی کاغذ نقش بسته‌است، بخوبی میتوان فهمید که تا چه اندازه این استعمارگران زالوصفت از مقدمات شکست کردها در خراسان که خارجش می برای بیگانگان بودند، خوشحال و شادمان شده و به نوکر خویش نایب السلطنه شادباش گفته‌اند، اینک متن نامه:

"عرضه میدارد که در احسن زمان و اسعد اوان به زیارت رقم مبارک مطاع لازم الاتباع والا، مشرف و از مضمون مرحمت مفروش کمال عزت و افتخار و نهایت سرافرازی و اعتبار حاصل نمود و بر مدارج ارادت و دولتخواهی افزود .

در باب وقوع مفتوح شدن امیر آباد که مرفوم فرموده شده، استحضار و آگاهی بهمرسید و از مزدهی این فتح بزرگ ابواب نشاط و شادمانی و درهای انبساط و کامرانی بر چهره‌ی اخلاص کیشان و دولتخواهان حضرت اقدس والا گشود. از قراری که سرکردگان نواب والا نوشته بودند آنچه لازمی جلادت و رشادت و مردانگی بوده از سپاه نصرت همراه معمول گردیده که قلعه‌ای به آن رسانت و حصارت به آن حصانت را در ظرف مدت قلیل مسخر و مفتوح ساخته‌اند. امیدواری آنست که همواره رخزه در بنیان اساس و هستی بدانندیشان اندازند. امیدواری آنست که روز بروز فتوحات متواتر نصیب و کسب غازیان و سربازان نصرت نشان گردد امرهم الاشراف علی مطاع آری، برادر، همچنانکه افسران و کارشناسان غربی مأمور به خدمت نایب السلطنه در جنگ با رضاقلی خان به ارباب خود نوشته‌اند، در این جنگ آنچه لازمی جلادت و رشادت و مردانگی بوده از خود نشان داده‌اند تا آن فرزانه‌گرد دلیر خراسان را از پای ببندازند و این خطه را از وجود شیرمردان مبارز خالی کنند و به اهداف شوم خود که همانا تسخیر هرات و افغانستان و خوارزم و شهرهای شمالی خراسان بود دست یابند.

سند ۱۷ -

گزارش شادباش قائم مقام به سفیر انگلیس در مورد فتح امیرآباد

قائم مقام فراهانی وزیر عباس میرزا نیز برای اینکه از ارباب عقب نماند ، خوش رقصی خود را به کمال رسانیده و به ارباب و رهبر بزرگ خود کمیل انگلیسی این فتح بزرگ را گزارش و شادباش گفته است . بنگرید چگونه اظهار بندگی و خشنودی میکنند و منگان میدهند

"عالیجاها بلندجاها ، مجدت و نجات پناها ، دوستی و مودت آگاها ، دوستا .

چون خاطر دوستی مظاهر همیشه به استفسار احوال آن دوست مهربان و اظهار حقایق اوضاع مایل می باشد ، علیهذا در این اوقات که از احسن اتفاقات قطعی امیرآباد تسخیر شد^۱ . دوستدار نیز احسن وسایل (بهترین مزده) انگاشته مبادرت به تحریر این مراسله نمود . اهل قلعه هم نهایت پایداری نمودند ، لکن جلادت و رشادتی از سربازان مشاهده شد که به تعریف در نمی آید . اهل یوروپ (افسران و کارشناسان اروپایی) که اینجا می باشند تفصیل را البته به آن دوست مهربان نوشته اند ، مستحضر و مستبشر خواهد شد . ایام به گام باد ."^۲

۱ - قائم مقام تصور نمی کرده است که بتوان قطعی امیرآباد را گرفت . با معجزاتی که افسران

مهندسی اروپایی بروز دادند ، امیرآباد گشوده شد که وی آنرا از احسن اتفاقات دانسته است .

سند ۱۸ -

گزارش نایب السلطنه از وقایع محاصره‌ی قوچان به ارباب خود کمبل و اظهار

خوشحالی از تنها ماندن رضا قلی خان زعفرانلو

"عالیجاها ، بلند جایگاهها ، محبت و نجات آگاه ، نبالت و شہامت انتباه ، فراست و کبایت همراه . عمده الاعظم المسیحیہ ، سترکمیل ایلچی دولت بھیدی انگلیس به مزید توجهات ضمیرمخصوص بوده بدانند کہ عریضہی آن عالیجاہ رسید ، و چون بسبب اتحاد دولتین و اختصاصی کہ بہ ما دارد درخواست کردہ بود کہ ہمیشہ از گزارش و این سفر خیراثر او را آگاہ سازیم ، لہذا در این وقت کہ چہار روانہی دار الخلافہ میشد بہ ترقیم این ملفوفہ پرداختہ ، ضمناً مرقوم میداریم کہ بعد از فتح امیر آباد اوضاعی کہ بہ باری خدا روی دادہ این بود کہ والی خوارزم^۱ تاب توقف نیاوردہ (حسینقلی خان) پسر رضا قلی خان را کہ بہ استعداد نزد او رفتہ بود جواب داد و با کمال ستاب از مرو کوچیدہ و تا خیوق (خیوہ) ہیچ جا عنان نکشید . پس کامران میرزا^۲ و سرخیلان ہزارہ و حمشیدی کہ در اردوی او بودند ہم تا یوس شدہ مراجعت کردند و قشونی کہ از آنها و افغان و سمنہ (بی) یکجا مجتمع شدہ بہ قیادت یار محمد خان وزیر ، تا تربت جام سی فرسخی ارض اقدسی ، آمدہ بودند ، بالمرہ متفرق شد . یار محمد خان راہی جز این ندید کہ خود بہ ارض اقدسی آید و فرستادگان او و فرزند^۳ی خسرو میرزا بہ اردوی والا رسیدند و جواب عرایض او را بہ توجہ و التفات مرقوم داشتہ او را با کمال اعزاز نزد خود خواستہ . عالیجاہ شاہ پسند خان کہ از نجبای درانی و سرحد نشین سمت زاہلستان و ہم چشم و معاند (یار محمد خان) وزیر بود ہم بہ سرعت برق و باد روی بہ حضرت والا نہادہ ، خود را پیش از او بہ حضور رسانید و سرداران قندہار و کابل و پپشاور و غزنین ہم کہ برادران فتحی خان و مخالف کامران (میرزا) بند ، آدم و عریضہ فرستادند کہ ہر طرف مقرر شود با سپاہ و استعداد بیایند . شیرمحمدخان ہزارہ ہم محمدحسین خان برادر خود را فرستاد و اطمینان یافت ، بہ سرعتی عاجل رفت کہ انشاء... تعالی بہ تعجیل بیاید^۴ .

۱ - والی خوارزم کہ وسیلہی رضا قلی خان زعفرانلو در محل پل خاتون سرخس شکست خورد و تسلیم و خلع سلاج شد ، خود را پادشاہ خوارزم می خواند ، نہ والی خوارزم .

۲ - کامران میرزا از امرای معروف افغانستان

۳ - منظور از فرزند^۳ی ، بہ معنی فرزند من است . یعنی خسرو میرزا فرزند عباسی میرزا .

۴ - اینها ہمگی کہ امرای شرق خراسان و سرزمین افغانستان و خوارزم بودند با رضا قلی خان ایلخانی پیمان و تعہد بستہ بودند کہ وی را در جهت سرنگونی رژیم قاجار یاری دهند ، لکن بہنگام عمل ہمگی رضا قلی خان را تنها گذاشتہ و از میدان بیرون رفتند .

ديگر بخدا... کسی که رضا قلی خان (ایلخانی) امیدی به او داشته باشد ، باقی نمانده ، مگر عالیجاه نجفقلی خان (نادلو حاکم بجنورد) که او هم نظر به عقل و تجربه‌ای که دارد و قدمت خدمت که در آستانهٔ هیایون شاهنشاهی داشته ، حسب الاقرار خود قلباً با رضا قلی خان شریک نبود . در این اوقات که اردوی والا در خارج شهر قوچان نزول کرده ، چاکر زاده سرکار محمد میرزا را فرستادیم ^۱ . او را هم به حضور آورد و مورد التفات موفور گشت . بالفعل رضا قلی خان که سنگرهای سرباز (ایران و روس) رانال لب خندق (خبوشان) دیده ، قشونهای آذربایجان و عراق را فوج فوج مقتدر می‌بیند و افراد (هم‌بیمان) خود را در هیچ طرف نمی‌بیند ، به فکر استشفاع افتاده ، وسایط و وسیله‌انگیزته است ، ولیکن مادام که اطمینان از قلع‌یادهٔ فساد او نشود ، محال است که قبول کنیم و این کار را ناتمام بگذاریم ، اگر هزار فتنه در کرمان و فارس و سردشت و رواندوز ببینیم ^۲ ، از این خدمت دولت که در پیش داریم غافل نمی‌شویم و مطلقاً در دل خود راه نمی‌دهیم (که کار قوچان را ناتمام بگذاریم) و در خدمتی که از دولت قاهره محول به ما باشد ، سستی نخواهیم کرد . کارهایی که (در) آن طرف داشته باشیم اول به فضل خدا و بعد از آن به لطف و توجه شاهنشاه و امی‌گذاریم و آنچنان با دل و جان در این خدمت ساعی و جاهد هستیم تا انشاء... تعالی حسب المرام به انجام رسد . تخریراً فی شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۴۸ " ^۳ .

۱ - بحق عباس میرزا ، پسرش محمد میرزا (محمد شاه بعدی) را چاکر زاده خوانده است ، زیرا خودش نوکر و چاکر انگلیسی‌ها بود ، و گزارش‌های جنبه را شخصاً به انگلیسی‌ها میداد تا آنها از ریزه‌کاری‌های سیاسی منطقه و امور افغانستان بهترین اطلاعات دست اول را بدست آورند و تصمیم بگیرند ، در حالیکه صدها جاسوس نمیتوانستند این کارها را برای انگلیسی‌ها انجام دهند و این اخبار را به آنها بدهند ، تا در مورد حرکت وی بسوی افغانستان چاره‌جویی نمایند .

۲ - از این جملات موضوع و اهمیت رضا قلی خان و قیام قوچانیان به خوبی روشن میشود که هیچ جای کشور اعم از کردستان ایران و کردستان عراق و فارس و کرمان و سایر نواحی این اهمیت را نداشته است .

با توجه به اینکه شاه مراد بیگ کرد معروف به میررواندوز در این زمان در کردستان عراق و ایران قیام کرده بود ، باز هم نادیده گرفته می‌شود .

۳ - اسناد رسمی در روابط سیاسی ایران و انگلیس ، ج ۲ ، ص ۱۴۴ .

سند ۱۹ گزارش عباس میرزا نایب السلطنه به سفیر انگلیس در مورد سقوط قوچان
وسيله افسران انگلیسی .

" عالیجاه بلند جایگاه ، مجددت و نجدت پناه ، فراست و کیاست انشاه ، نیالت و
شہامت آگاہ ، عمدہ العاظم العیسوئین ، مستر کمیل ایلچی دولت بہیہ انگلیس بہ مزید
توجہات ضمیر منیر مخصوص بودہ بدانکہ کہ الحمدا . . . بہ طالع بلند اعلیحضرت قدر قدرت
قوی شوکت ہمایون شاہنشاه روحنا فداه امر قوچان گذشت و از ضرب توپ و صدیہ سربازان
قلعہ مزبور بہ تصرف درآمد . عالیجاه رضا قلی خان ایلخانی بہ موکب مسعود آمد . الحق
عالیجاہان مستر بروسکی و مسترشی و عالیشان مستر بیک (Birk) و سایر سرژندان (اروپایی)
بسیار بسیار خدمت کردند و زحمت کشیدند ، رضامندی کامل داریم . مفصل اوضاع قوچان را
بہ خاکبای ہمایون عرض کردہ و عریضہ نوشتہ ایم (کہ افسران و فرماندہان انگلیسی در فتح
قوچان نقش اساسی را داشتہاند) . آن عالیجاه ارادت پناہ مستحضر و آگاہ خواہد شد .

باید توجہ و عنایت ما را شامل حال و کامل آمال دانستہ ، مقاصد و حوایجی کہ باشد ،
عرض کند و بہ درجہ قبول مقرون دانستہ در عہدہ شناسد . تحریراً " فی شہر ربیع الثانی

۱۲۴۸ .^۱



کرد اشرافی در دوران فتح‌شاه قاجار از سفرنامہ دروویل

سند ۲۵:

ابراز خوشحالی سفیر انگلیس در پاسخ گزارش نایب السلطنه
در مورد فتح قوچان

"در اشرف اوقات و اسعد ساعات به زیارت رقم مبارک مطاع قدرشیم قضا توأم اشرف اقدس والا مشرف و سرافرازی و مفاخرت حاصل ساخت و فرق افتخار و مباهات به اوج سجاوات افراشت. در باب تسخیر و فتح قلعه خبوشان و آمدن عالیجاه رضا ظی خان ایلخانی به رکاب نصرت انتساب حضرت اقدس والا، ابواب نشاط و کامرانی و درهای فرح و انبساط و شادمانی بر چهره، هر یک از هواخواهان و دولتخواهان و اخلاص کیشان قرین مسرت بیکران گردیدند. بحمد... والمده که از یمن طالع فیروزی مطالع اقدس والا تمامی آن سرحدات را به تمثیت انتظام کامل بهم رسید.

در باب خدمات و جان نثاری سرکردگان و سرزندان انگلیسی و اظهار رضامندی خاطر مبارک اقدس والا از خدمات ایشان که رقم زد کلک اقلام فرموده شده بود، استحضار کامل و آگاهی تمام بهمرسانید و موجب تریب ارادت و امیدواری و دولتخواهی اخلاص کیش گردید. مراتب رضامندی خاطر مبارک اقدس والا را به اسنا و اولیای دولت بهیه انگلیس معروض داشت. مستدعی از مراحم والا آنست که همواره دولتخواه را به اصدار رقیمهجات مطاعه و خدمات لایق، بین الامثال والاقران ممتاز و سرافراز فرمایند. امرهم الاقدس الاعلی مطاع. "۱

در این نامه بهجت انگیزی که کمیل برای عباس میرزا نوشته، او را دلگرم و شاد خاطر ساخته است که گزارش فتح قوچان و دستگیری رضا ظی خان از سوی وی راه لندن مرکز استعمار جهانی مخابره کرده و خوش رقصی او را به سمع اولیای استعمار جهانی رسانده است.

سند ۲۱

گزارش نایب السلطنه بنفیر انگلیس در مورد ویران کردن سرخس

"عالیجاه بلندجایگاه ، فطانت و کباست همراه شهامت وفخامت آگاه ، سبالت و نبالت اکتباه ، عمده الاعاظم العیسویه ، مستر کمیل ایلچی دولت بهیبه انگلیس به توجهات خاطر والا مخصوص بوده بداند که چون مابین دولتین بهیتین ایران و انگلیس هنگامه موافقت به حدی گرم شده که از حد دوستی تجاوز کرده به مرحله یگانگی رسیده است ، لذا شایسته آنست که واقعه اتفاقیه این دولت و این مملکت را از روی کمال یک جهتی به آن عالیجاه که ایلچی دولت بهیبه انگلیس است اظهار کنیم . (هی زکی !)"

قبل از این گزارش قلعتات قوچان و شیروان و رفع خودسری اکراد خراسان را مرقوم داشته بودیم ، بعد از فراغ از کار آنها که مراجعت به ارض اقدس (مشهد) نمودیم ، چون اعلیحضرت همایون شاهنشاه ظل ا... روحنا فداء ، هنگام شرفیابی ما در اردوی دِه گرد اصفهان حکمی مخصوص فرموده بودند که بازار برده فروشی سرخس برچیده و رسم بیع و شرای اسیر در مملکت شاهنشاهی برانداخته شود ، جرأت نکردیم و طاقت نیاوردیم که زیاده از دو روز مکث و توقف نماییم . صبح روز سوم با سه هزار سوار جرار و هزار سرباز تفنگچی یابودار ، متوکلا " علی ا... ، از شهر برآمده و در مدت یک شبانه روز سی فرسخ راه راندیم ، و چون ملتزمین رکاب به هرچه مال و دواب که در عرض راه بود مطلقاً "التفات نکردند ، چنان تالیب رود سرخس رسیدیم که هیچ خبر به مردم شهر سرخس نرسیده بود ، پس ملاحظه رحم و رأفتی که حق سبحانه و تعالی در طبع کریم شاهنشاه جمجاه روحنا فداء تعبیه کرده ، بر خود فرض کردیم که ابتدا به استمالت ترکمانان سالور کوشیم و کار آنها را بی آنکه دو لشکر درهم آویخته و از هر طرف حوضی ریخته شود بگذرانیم به اینجهت عالیجاه پلنگ توش خان^۱ را با چند نفر سالور که در موکب ما بودند به شهر فرستادیم . چند نفر از معاریف آنها را آوردند ، مطمئن کردیم و قرار براین شد که یکنفر نسفچی را از ما ببرند و اطلاق (آزادی) اسرا به عمل آورند و چند خانه گرد و دوپست نفر نوکر دائمی بدهند . روز دیگر که معاریف آنها با پنجاه نفر نوکر و قدری پیشکش به حضور آمدند و لوازم التفات درباره هر یک مبدول شد ، جهال آنها

۱ - پلنگ توشخان جلایر حاکم کلات که بهنگام فتنه سالار در خراسان به سال ۱۲۶۵ قمری از سوی سالار دستگیر شد که سرش را بریدند و در میان شهر مشهد محله به محله گرداندند . نگاه کنید به جلد سوم حرکت تاریخی کرد به خراسان تألیف نگارنده .

هجوم کرده نسفجی ما را به قتل رسانیدند و چندین نفر از اهل اردو که خاطر جمعا^۱ به نزدیک شهر می رفتند غافل و ناگاه از برج و باره به گلوله شمشال و تفنگ مجروح و تباه گردید و هر چه به دستشان می آمد حتی چند رأس قاطر سرکار را هم به تاخت و تاز بردند ، و معلوم شد که مرضهای سخت مزمن را به شربت‌های خوشگوار علاج کردن ، زیاده مفسد مزاج خواهد بود .
چه خوش گفت آن مرد دارو فروش شفا بایست ، داروی تلخ نوش

فی الفور هر که از آن طایفه در اردو بود به (دست) قراول افتاد و فرزندی طهماسب میرزا با چهار عراده توپ شش پوند و یونصد نفر سرباز و تفنگچی سمنانی و آذربایجانی بر سر آنها مأمور شد و بانصد سوار در پشت سر پیاده گذاشتیم و هر چه گلوله‌های تفنگ شمشال از اطراف بارید ، توپچیان و سربازان ملتفت نشده رو در رو خود را به دروازه رساندند و بی محابا داخل شدند و تمامی شهر را در حمله اول گرفتند .

شهربان خانه‌ها را فرو گذاشته به قلعه ارک که بر فراز پشته (ای) مرتفع بود گریختند ، و روز دیگر که فرزندی محمد میرزا (محمد شاه بعدی) با توپهای بزرگ و قورخانه و افواج قاهره سرباز و سوار وارد شد ، اطراف ارک را از چهار طرف محصور کردیم و توپهای قلعه کوب را بر سنگرهای بزرگ بلند کشیدیم و یک روز از طلوع آفتاب تا دو ساعت به غروب مانده یک طرف قلعه را فرود آوردیم و وقت سحر داوطلب بیورش ، از افواج قاهره سرباز خواست و عالیجاه مستر بروسکی مثل شیر شکاری پیش افتاد و شلیک توپ و تفنگ چنان بر فراز برج و باره ، آتشباری کرد که هیچکس نتوانست سر برآورد و بسیاری از قلعگیان به گلوله‌های توپ که از دیوار می گذشت و نارنجکهای قیوس که از هوا می بارید ، تلف شدند ، و بحمد اله تعالی تا وقتی که سرباز زیر دیوار برج رسید ، بکنفر را (از) گلوله‌های قلعگیان آسیب نرسید ، و در این اثنا از یک طرف معاریف سالور که در اردو بودند ، چاکر فدوی دولت قاهره قائم مقام را به شفاعت برانگیختند و از یکطرف قاضی و فقیه وریش سفید و بیرون بسیاری از قلعه به سنگر فرزندی طهماسب میرزا ریختند و قران ولجک (روسری زنانه) آوردند و قسم‌ها خوردند که بکشته مهلت دهیم و صبح بگویند به ارض اقدس (مشهد) بروند .

ما هم به حرمت کلام خدا و بمطامینان رحم و رأفت خدا روحنا فداء ، جان و عرض (ناموس) آنها را به خودشان بخشیدیم ، از خون آنها و اسیر آنها در گذشتیم ، اما مال را قادر نبودیم که از سپاه شاهنشاه جهان پناه ، بعد از رحمت فراوان که همین امسال در فتح چندین قلعه معتبره (قوچان) کشیدند و از هیچیک چیزی به آنها نرسیده بود ، مضایقه کنیم . ۱

۱ - مؤلف روضه الصفا ناصری آورده است که : " افواج سلطانی در شهر ریختند ، دست

چون عالیجاه مستر بروسکی از اول تا آخر همه جا همراه بود و خدمت خوب کرد و از همه جا خبر داشت. امروز که بحمدالله حکم شاهنشاهی را در باب سرخس بجا آورده و دو سه هزار اسیر خراسانی رها کرده و دوسه هزار خانوار سالور به ارض اقدس فرستاده ایم، سنارالیه را با یک رأس اسب (پیشکی برایتان) روانه کردیم تا آن عالیجاه نیز از این کسب (و غارت سرخس) بی بهره و نصیب نباشد. تحریراتی شهر جمادی الاخر ۱۲۴۸. ۲"

باز اول قلمه در این

→ به شمشیر و سرنیزه و تپه و دشنه و خنجر کتاره برآوردند. پیر و برنا و ضعیف و توانا و کبیر و صغیر و مرد و زن را در هر کوی و برزن پاره پاره کردند و برفراز یکدیگر پشته ساختند. . . . پس از یک ساعت قتل عام، به نهب و غارت پرداختند و آنچه در آشکار و نهان یافتند بردند. . . . حتی این که ادنی (پست ترین) سربازی را کمتر از یک هزار تومان غنیمت حاصل نگشت. (وقتی بهای یک اسب خوب پانزده تومان بوده است می توانیم دریابیم که چقدر زر و سیم و اموال غارتی به چنگ سپاهیان عباس میرزا افتاده است). . . . معادل سه هزار خانوار سالور با اسبان تگه‌ی خاصی سرخس که تخمیناً سیصد رأس بودند در تقسیم غنایم نصیب و کسب حضرت والا (نایب السلطنه) داده شد. "روضه‌الصفا ناصری - رضا قلی خان هدایت ج ۱۰ ص ۲۵"

شهر سرخس در آنسوی رود سرخس که جمعیتی معادل بیست هزار نفر داشت در این جنگ کشته و آواره شدند و شهر ویران گردید و از بین رفت و همین امر موجب از دست رفتن همیشه‌ی سرخس و جدایی آن از ایران گردید و نتایج شومی به بار آورد. سرخس کنونی را به امر ناصرالدینشاه حدود سی سال بعد در ۱۲۷۶ قمری در این سوی رود تازن ساختند.

۲- اسناد رسمی در روابط سیاسی ایران با انگلیس و روس و عثمانی - به اهتمام غلامحسین میرزا صالح ج ۲ ص ۱۵۰

افسوس که مترجم عزیزهیچیک از اصل اسناد را به عنوان نمونه در کتاب خود چاپ نکرده است که این امر بی سلیفگی ایشان را می‌رساند

سند ۲۲ : عذرخواهی قائم مقام از کمبل

"دوستان استظهارا، محبان نوازا، مشفقا، مهربانا .
 رقیمی دوستانه‌ای که به بادآوری دوستدار ارسال شده بود در احسن اوقات رسید .
 عریضه‌ای که بحضور بایر النور نواب نایب السلطنه روحی فداه فرستاده بودند هم بر وجه
 احسن از نظر والا گذشت و بهترین اتفاقات این بود که جواب آن را با بشارت فتوحات جدید
 یکجا مصحوب عالیجاه ستر بروسکی انقاد داشتند . چون عالیجاه مشارالیه از روزی که موکب
 منصور والا به خاک خراسان وارد شده است تا حال اکثر اوقات ملنزم رکاب بوده است و
 مخصوصاً در اسیر آباد و فوجان و سلطان میدان و سرخس دخیل خدمت می‌شده است که
 استحضار او به هر جهتی از جهات زیاده از دوستدار است ، بجهت اینکه او توی جنگ بود و
 هر شب و هر روز در میان سنگرها می‌گشت و دوستدار در اردو میان جادر بودم ، و او حالا
 نزدیک سما می‌آید و من دور از شما هستم ، خوشتر و بهتر و خوبتر این بود که تفصیل اوضاع
 اینجا را به خود او محول بکنم ، در حقیقت او مکتوب ناطق است که این سفر خدمت سما
 فرستادم ، هر چه بپرسید به‌سرحد و بسط گزارش را حالی بدنما خواهد کرد ۱ و حقیقت را معلوم
 خواهید فرمود . والسلام . ۲"

۱ - چقدر ساده اندیشی سیاستمداران قاجار از این‌گونه گزارش‌ها مشهود می‌شود . وقتی انسان
 ملاحظه میکند که او کمان داشته ، سفیر انگلیس این افسران را از راه خیرخواهی و دلسوزی
 نسبت به آنها ، به خراسان فرستاده و با اینکه بدون اطلاع قائم مقام گزارش دست اول خود
 را به سفیر انگلیس نمیداده‌اند و منتظر بوده‌اند که جناب وزیر آنها را معرفی کند ، بعد آنها
 گزارش بدهند !

۲ - اسناد رسمی در روابط سیاسی ایران با انگلیس و ... ج ۲ ص ۱۵۳

خند ۲۳ :

باسخ کمال به عباس میرزا و اظهار خوشحالی از خبر ویرانی سرخس

که از آنجا که همواره بر ذمت ارادت و دولتخواهی واجب و لازم است که به وسایل و وسایط خجسته مراتب ارادت و اخلاص کیشی خود را بر پیشگاه حضور مهر ظهور اشرف اقدس والا جلوه‌ی ظهور دهد، لهذا در این اوان سعادت اقتران که عالیجاه رفیع جایگاه میرزا حسین خان نایب میر آخور باشی سرکار بلند اقتدار والا مرحله‌ی پیمای صوب حضور کارگزاران اقدس بود، به تحریر این عریضه‌ی ارادت ترجمه برداخت و در طی آن عریضه‌ی رأی خورشید صیای اقدس اعلی می‌دارد که در این روزها عالیجاه عزت و فخامت همراه حضرتقلی خان غلام بیخدمت سرکار اقدس اعلی وارد و خیر مزده‌ی فتح سرخس و منکوب و مخذول شدن فرقه‌ی ضاله‌ی ترکمانان را معروض رأی اولیا و اسنای دولت علیه داشت. از وقوع این فتح نمایان ابواب مسرت و نشاط و درهای سادمانی و انبساط بر جبهه‌ی همگی دولتخواهان و تمامی اخلاص کیشان دولت والا گنود. الحق بر تمامی اهالی ایران، صغیرا و کبیرا، واجب و لازم است که علی‌الدوام به دعای دوام حضرت اقدس والا قیام و اقدام نموده باشند، چرا که به دستباری همت و اهتمام کارگزاران سرکار آن حضرت چندین هزار اسرای ملت اسلام مستخلص گردیدند (خوشخانه انگلیسی‌ها هم همواره بحال ملت اسلام دلسوزی داشته‌اند) امیدواری دولتخواه آنست که پیوسته فتوحات متواتر نصیب و کسب سپاه نصرت همراه گردد، دولتخواه حال قریب یک‌ماه می‌شود که رمدی (درد چشمی) در هر دو چشم عارض شده و به معالجه مستغول است و قادر بر این نیست که از اطاق خود بیرون آید و تا کنون افاقه کامل حاصل نشده، انشاء‌الله شاید ازین به بعد از فضل خدا و مرحمت اقدس والا بهبودی بهمرسد. ازهم الاشراف اعلی مطاع. ۱

سند ۲۴ :

دستور کمیل سفیر انگلیس به نایب السلطنه در مورد بازگشت از خراسان

تا زمانی که نایب السلطنه مأموریت داشت ایلخانی کرد را سرکوب و مطلوب کند ، سفیر انگلیس همه گونه امکانات از پول و اسلحه و افسران کارشناسی در اختیارش می گذاشت و با نامه های ترغیب آمیز خود او را تشویق می کرد و پیروزی های وی در تسخیر امیر آباد و قوجان را با آب و تاب به لندن گزارش می نمود ، اما حال که مشاهده نموده است عباس میرزا قصد حرکت به شرق خراسان را دارد ، در این نامه او را تهدید به بازگشت نموده و از حرکت بسوی مرزهای شرقی وی بازداشته و می گوید : " حضرت والا از مشهد پیشتر نروید . ولی بهتر نبود عباس میرزا با ملامت با رضاقلی خان ایلخانی کنار نیاید و از نیروی نظامی او بدون مشورت با انگلیس ها کمک بگیرد و بسوی افغانستان پیش برود و حتی وارد هندوستان شود و آن زالوها را از آن سرزمین هم بیرون ریزد؟ بهتر نبود که خراسان را از وجود مرزبانان غیوری چون رضاقلی خان خالی نکند تا هرات و خوارزم از دست برود؟

آری برادر ، چون این شاهان و شاهزادگان و امثالهم همگی نوکروگماشته های استعمارگران روس و انگلیس بودند و ناج و نخت خود را از دست آنها می گرفتند ، از اینرو همواره مأموریت داشتند مردان نامداری را که زیر بوغ و برجیم بیگانگان نمی رفتند و نوکری آنها را نمی پذیرفتند از بین ببرند . . .

اینک نامه ی تهدید آمیز کمیل به نایب السلطنه را ملاحظه فرمائید :

" عرض می دارد که چون در این اوان قیروزی نشان حامل روانه ی صوب حضور مرحمت دستور والا بود ، که خبر قبول کردن امنای دولت را در باب سرکردگان و دوازده هزار قبضه تفنگ را برساند ، به تحریر این عرضیه ارادت ترجمه برداخت و در طی آن عرض می نمود که از وقتی که در شاهزاد شرفیاب حضور اشرف والا گردید تا کنون اعتقاد دولتخواه اصلاً تغییر نیافته . فتوحاتی که در یزد و کرمان از برای سپاه نصرت همراه روی داد و رسم و آوازه بلند نمود ، موجب قوت اعتقاد دولتخواه گردیده صلاح نواب نایب السلطنه در اینست که بهمین قدر که پیشرفت در کار بهم رسیده اکتفا نموده ، سفری پیش نگیرد که عاقبت آن مبهم باشد (۱۱) و حضرت والا را از مملکت خود دور نیاید . یقین دارم که اگر از سفر خوارزم و افغانستان که در نظر دارد ، فایده های عاید شود ، باز آن فایده در جنب دوری از این مملکت بی فایده خواهد

بود و باعث چیزهای دیگر خواهد شد. ۱. قشون سرکار والا استعداد این امر بزرگ را ندارد و اگر خدا نخواست جزئی اختلالی روی دهد کار بالمره ضایع و زحمانی که درین مدت کشیده‌اند بی‌فایده خواهد بود. در مملکت خراسان کار بسیار دارند تا امر آنجا را درست نمایند و حکم خود را جاری سازند. درین مملکت بزرگ (خراسان) که اعلیحضرت شاهنشاهی به شما داده، اعتقاد دولتخواه اینست که حضرت والا از شهید بیشتر نرود. ۲. بلکه امورات آنجا را انضباط و انتظامی داده، هر یک از شاهزادگان را که قابل داند در آنجا گذاشته و وزیر درستی مشخص فرموده معاودت فرمایند و به انتظام و انضباط این ممالک بپردازند. چون لازم بود حضارت ورزید."

چنانکه ملاحظه می‌فرمائید تا ریزه‌کاری‌های امور حکومتی را نیز کمال به نایب السلطنه دیکته می‌کرده و او مجبور به اطاعت از آن بوده است. در غیر این صورت بلافاصله انگلیسی‌ها یکی دیگر از فرزندان فتحعلیشاه را بعنوان نایب السلطنه تعیین می‌کردند. همین بدبختیها و ذلت مردم ایران در زمان فتحعلیشاه به این موضوع بستگی داشت و سرزمینهای ایران در افغانستان و آذربایجان و قفقاز بسبب به رسمیت شناخته شدن ولایتعهدی عباس میرزا از سوی دو استعمارگرویس و انگلیس، به بی‌غما رفت. تا آنها عباس میرزا و سپس پسر او محمد میرزا را به سلطنت برسانند و سلطنت در خانواده‌ی عباس میرزا استقرار یابد (۱).

۱- در این جملات صریحا "تهدید شده است که اگر عباس میرزا برخلاف دستور سفیر انگلیس عمل کند، در آینده همه چیز خود را از دست خواهد داد، یعنی از مقام نایب السلطنه‌ای خلع خواهد شد. لذا قید می‌کند که، "و باعث چیزهای دیگر خواهد شد."

۲- رضاقلی خان هدایت در این مورد آورده است که: "از جمله واقعات خراسان این که چون نواب نایب السلطنه مغبور اراده‌ی تسخیر هرات، بلکه حدود قندهار و کابلستان را که سابقا ضمیمه ملک ایران بود داشت، اولیای دولت بهیبه‌ی انگلیس اندیشه نمودند که اگر نایب السلطنه به آن حدود عزیمت کند، شاید در امر هندوستان خللی روی نهد، جناب مستر کمال ایلمچی مختار آن دولت، مکنیل صاحب، نایب خود را به خراسان فرستاد. در باب این سفر گفتگو کردند و او باز گردیده، ولیکن مطمئن نشدند. روضه الصفا ناصری - ج ۱۵ ص ۸۸

ص ۲۵ :

دستور کمبل به نایب السلطنه در مورد بازگشت افسران انگلیسی از خراسان

پس از اینکه سفیر انگلیس در ایران دریافت که نایب السلطنه قصد عزیمت بسوی هرات را دارد، سخت عصبانی شد و او را تهدید نمود که بازگردد و اتهاماتی در نامهی خود به نایب السلطنه روا می‌دارد که به مستر شی و سر ژندان انگلیسی بهانه‌جویی کرده‌است و چنین گفته‌است، در حالیکه همهی اینها دروغ بوده و نایب السلطنه در نامهی بعدی خویش بوزش می‌خواهد که چنین حرفهایی را نکرده‌است. با این حال کلنل تهدید می‌کند که چون وی از خراسان بر نمی‌گردد، افسران و کارشناسان انگلیس را از خدمت خود مرخص کند، که باید به هندوستان بازگردند.

می‌دانیم تا ساله بر سر سرکوبی رضاقلی خان بود این حرفها نبود، حال ساله افغانستان است، هزاران بهانه‌جویی استعمارگران پیش می‌آید. اینک متن تهدید نامهی کلنل که بدون رعایت تشریفات و احترامات نامه‌نگاری به نایب السلطنه نوشته‌است :

" از تواری که به دولتخواه نوشته‌اند چنین مشخص می‌شود که خدمات مستر شی و سر ژندان انگلیسی در سرکار اشرف اقدس والا ضرور و لازم نیست و نوشته‌اند که حضرت والا به مستر شی فرموده‌اند که : در وقتی که خدمات شما و سر ژندان در سرکار والا لازم بود چرا نیامدید به سر خدمت ؟

و چرا در سلطان میدان ا دعوا نمودید و در عزیمت امیرآباد و خپوشان عذر آوردید؟^۲ جواب این مطالب را از جواب مجدد انتساب قائم مقام باید استفسار نمود، چرا که پاکتی که دولتخواه نزد مستر شی فرستاده بود، درین باب شرحی هم به جناب معزی الیه نوشته بود.

۱ - (نایب السلطنه) تسخیر قلعه‌ی سلطان میدان را که در تحت حکومت رضاقلی خان زعفرانلو بود، تصمیم عزم داده، از سبزوار بیرون شد و در کنار قلعه‌ی سلطان میدان لشکرگاه کرد. و حکم رفت که قلعه‌ی سلطان میدان را سربازان به قوت یورش فرو گیرند. ناسخ التواریخ - ص ۲۴۱.

۲ - در نامه‌های قبلی دیدیم که نه تنها انگلیسی‌ها در رفتن به امیرآباد و خپوشان عذر نیآوردند، بلکه عباس میرزا از خدمات آنها در تسخیر این دو مکان نیز تقدیر نمود و به خود کمبل اعلام داشت.

باکت مزبور را مصحوب آدم عالیجاه مقرب الحضرت یحیی خان ارسال داشت. جواب مراسله‌ی دولتخواه که در خوف همان باکت بود از جناب معزی‌البه به دولتخواه رسید و مطلق جوابی از شی صاحب نرسید. از فراری که بر دولتخواه مشخص شد وقتی باکت مزبور به مستر شی واصل گردید که کار خپوشان فریب‌الانعام گردیده بود. در آن وقت مستر شی استدعای آمدن اردوی والا را از جناب معزی‌البه نموده بود. در جواب مرقوم داشته بودند: که حکم حضرت اقدس والا این است که در سر فورخانه مشغول خدمت باشی.

در باب اینکه کارگزاران سرکار اقدس والا به مستر شی فرموده بودند که چرا شما و سر زندان به سمت افغانستان نمی‌روید؟ جواب این مطلب را باید رجوع به عهدنامه‌ی مبارکه‌ی دولتمین نمود.^۱

باری حال هر گاه خدمات مستر شی و سر زندان (فرماندهان انگلیس^۲) در سرکار اقدس والا لازم نیست. مستدعی آنست که مستر شی و سر زندان را از رگاب مستطاب مرخص فرمایند که به دارالخلافه (بهران) آمده ایشان را با کسان دیگر انگلیسی که در دار السلطنه‌ی تبریز می‌باشند (و سباهیان ایران را تعلیم می‌دهند)، دولتخواه احضار نموده تعامی را روانه‌ی هندوستان نموده باشد و به دولت خود نیز معروض دارد که سرکردگان و سر زندان و اسلحه‌ی انگلیسی دیگر در سرکار اقدس نایب‌الخلافه ضرور و لازم نیست^۳ (۱۱).

عرض دیگر اینست که اگر خدمات مستر شی در نظر مبارک والا مقبول نیفتاده بود. لازم نبود که از سرکار اقدس والا رقم مبارک به افتخار دولتخواه صادر گردد و تأکید فرموده شود که دولتخواه به کارگزاران دولت خود معروض دارد که منصب مرحوم هارت صاحب را به مستر شی تفویض فرمایند.

در باب یکنفر سرزند که قبل از این عرض شده که به صلاح و استصواب جناب آصف‌الدوله او را روانه‌ی آذربایجان نماید که مشغول تعلیم افواج جدید باشد. الحال لازم افتاد که سرزند را در دارالخلافه نگاهداشته تا حکم مجدد از کارگزاران سرکار اقدس والا به دولتخواه برسد.^۴

۱ - متن این دو نامه طی شماره‌های ۳۹ و ۴۰ در صفحه ۳۸ کتاب اسناد رسمی... آورده شده که عهدنامه‌ی بین حکومت قاجار و انگلیسی‌هاست.

۲ - سرهنگ بروسکی نیز یکی از این فرماندهان بود که فرماندهی سپاه ایران در جنگ امیرآباد را برعهده داشت و بعداً "نیز در جنگ علیه مردم درگز شرکت و فرماندهی داشت.

۳ - تفاوت این نامه‌ها با نامه‌یی که در پاسخ فتح قوچان به نایب السلطنه نوشته بود بنگرید.

۴ - اسناد رسمی در روابط سیاسی ایران با انگلیس و روس و عثمانی - ج ۲ ص ۱۳۷

عذرخواهی قائم مقام از کمبل در مورد بهانه‌جویی‌های وی و احضار افسران انگلیسی

" عالیجاها ، بلندجاها ، دوست‌مهربانان ، شرحی که در باب عالیجاه مستر شی نوشته بودید واصل شد ، مضامین آن را بطورهای خوش‌آیند ، در خلوتی خاص ، به عرض نواب مستطاب ولبعهد روحی فداء رساندم .

فرمودند : ما هرگز چنین فرمایش نگرده‌ایم که سرکردگان انگلیسی رشید نمی‌باشند و شجاعت و جلالت ندارند . بل همیشه همی معلمین و صاحب منصبانی که در موکب ما بوده‌اند به دلیری و مردانگی ستوده‌ایم .

عالیجاه مستر شی هم که در سفر خراسان و کرمان ملتزم رکاب مستطاب ما بوده ، نهایت زحمت را منحل شده و حقوق زحمت و مشقت او را منظور داریم و ساعی و زحمات او را در خدمات دولت قاهره به درگاه شاهنشاه روحنا فداء عرض می‌نمائیم . فرمان عنایت که مایهی سربلندی و افتخار در همی ممالک باشد صادر خواهیم کرد و وجود او و سرزندانی که در رکاب ما می‌باشند البته در کار داریم و از این که یکنفر سرزند در این سفر مقتول شده ا عذرخواه هستیم و دوستی و یگانگی بالاتر از این نیست که عساکر انگلیس در راه خدمت دولت ایران جان خود را داخل خون تشون ایران نمایند .

چون شما در باب عالیجاه مستر شی با سرزندان تبریز اظهاری کرده بودید که مشغول مشق و تعلیم سربازان جدید شوند ، حقیقت را به خاکپای اشرف‌والا عرض کردم ، فرمودند : چون ما تا حال به دولت انگلیس طوری اعتماد داشته‌ایم که صوابدید سفر و وکلاء آنها را در سهام متعلقه به ایران و ایرانیان پذیرفته‌ایم . لهذا در باب این سرکردگان انگلیسی که نزد ما می‌باشند به طریق اولی هر مصلحتی بدانند می‌پذیریم و بجهت ما تفاوتی ندارد در خراسان مشغول زحمت سربازان قدیم باشند یا (در) آذربایجان به مشق و تعلیم سربازان جدید پردازند ، چرا که هر دو حقیقتاً خدمت دولت قاهره‌ی ایران است و یقین داریم شما در هر حال صلاح کار ما را منظور خواهید داشت^۳

۱ - اشاره به کشته شدن یکی از افسران توپچی انگلیس در جنگ امیرآباد .

۲ - اسناد رسمی در روابط سیاسی ایران با انگلیس . . . ج ۲ ص ۱۳۹

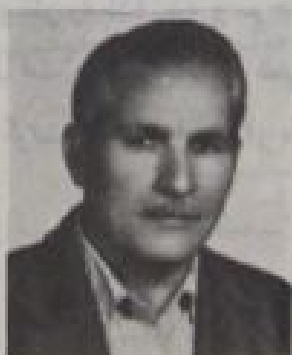
جنگ قلعہ رضا خان المغانی با عباس میرزا بقدر اللہیہار خان درگزی

اللہیار خان حاکم درگز کہ بیش از صد سال از عمرش گذشتہ بود و اواخر عمر را در مشهد می گذرانید ، در سال ۱۳۲۳ قمری از پسرش سرھنگ لطفعلی خان خواستہ است کہ تاریخ درگز را کہ او تقریر می کند ، بنویسد . لطفعلی خان در مورد جنگ قوچان بہ نقل از پدرش کہ ناظر وقایع بودہ ، نوشتہ است کہ : " حسب الامر سرکار خان ابوی عینا " می نویسم :^۱

در سلطنت مرحوم عبور فتحعلی شاہ ، مملکت خراسان قدری بی نظم شدہ ، منجملہ مرحوم رضاقلی خان زعفرانلو جد بزرگ جناب (عبدالرضا خان) شجاع الدولہ حالیہ ، در قوچان بنای سرکشی کردہ ، کاغذی بہ مرحوم عباسقلی خان (رضاقلی خان درگزی کہ از سوی عباس میرزا نایب السلطنہ ، عباسقلی خان نامیدہ شد) جد این بندہ کہ حاکم درجز بود ، نوشتہ بود کہ بعضی از حکام خراسان اطاعت مرا کردہ اند ، شما ہم در ہمسایگی با سوار خودتان بہ قوچان بیائید کہ قوت یکدیگر باشیم .

مرحوم عباسقلی خان قبول نکرده و کاغذ نصیحت آمیزی بہ مرحوم رضاقلی خان جواب نوشتہ بود کہ : اطمینان دولت قاجاریہ در خراسان بہ ما سہ چہار نفر سرحد دار است . پس در اینصورت نباید با دولت طرف بشویم و آنکھی چگونه می توان تاب مقاومت اردوی دولت را نمود و چرا باید راضی بہ قتل دیگران بشویم (؟) در ہر صورت اگر ہم شما بر عقیدہ خود باقی هستید ، من کہ حاکم درجز ہستم ، صلاح خود را نمی دانم بر خلاف امر دولت حرکت کردہ باشم .

۱- این نوشتجات چند ورق پارہ واز ہم پاشیدہ بودند کہ دوستم آقای ہوشنگ بہبودی از اولاد اللہیار خان پیدا کردہ و برایم آوردند کہ شاید یکدم از مجموع نوشتجات نباشد ، بقیہ از بین رفته اند .



آقای ہوشنگ بہبودی از اولاد اللہیار خان

مرحوم رضاقلی خان (ایلخانی) پس از ملاحظه‌ی این کاغذ سواری و جمعیتی (از زعفرانلورا) آماده کرد و به سمت درجز حرکت کرده ، مرحوم عباسقلی خان صلاح را درجنگ کردن درجزی و قوچانی ندیده و چاره منحصر شده ، از درجز با چند نفر حرکت کرده بمیان ترکمان و به شهر خیوه (پایتخت خوارزم) رفته .

رضاقلی خان قوچانی هم با جمعیت زیاد وارد درجز شده ، بعضی از آقایان و بیگزادگان را گرفته حبس و جرم کرده و خیلی ضرر و خسارت و زحمتی به اهالی درجز وارد آورده و بعد هم اسماعیل خان را که از بنی اعمام پدر بنده بوده به حکومت درجز قرار کرده و مراجعت نمود و در قوچان بنای سرکشی کرده و سایر ولایات خراسان هم مغشوش شده بود .

تا اینکه فتحعلیشاه . . . در طهران مرحوم عباس میرزای نایب السلطنه نعهد از دستگیری حکام سرکش خراسان کرده بودند و بهایالت خراسان برقرار شده آمدند به سمت قوچان و قوچان را محاصره و تصرف کرده ، رضاقلی خان را با پسر و برادرش (حسینقلی خان و ممش خان) دستگیر نموده ، عباسقلی خان حاکم درجز هم که از دست رضاقلی خان حاکم قوچان به شهر خیوه رفته بود ، آمده به اردوی دولت ملحق شده خدمت نایب السلطنه رسیده مورد التفات گردید .

اسماعیل خان درجزی هم که به توسط رضاقلی خان حاکم درجز بود ، احضار شده ، به اردو آمده ، بعضی نوشتجات که اسماعیل خان بر ضد امر دولت به رضاقلی خان نوشته بود ، به دست نایب السلطنه افتاده و نوشتجات را به اسماعیل خان ارائه داد و ثابت کردند که ایشان به خط خود نوشته است ، لهذا اسماعیل خان را به حکم نایب السلطنه طناب کردند و مرحوم عباسقلی خان را به واسطه‌ی نرفتن پیش مرحوم رضاقلی خان قوچانی و معزول شدن از درجز و رفتن به خیوه و باز آمدن به اردوی دولتی مورد مرحمت و التفات قرار دادند .

مرحوم عباس میرزای نایب السلطنه در همان روز شمشیر گل مرصعی که در کمر خود داشته به عباسقلی خان داده و کفافی السابق به حکومت درجز برقرار فرمودند . عباسقلی خان به درجز رفته نایب السلطنه هم عازم طهران شد فاند . مرحوم شاهزاده قهرمان میرزا (پسر نایب - السلطنه از طهران برای ایالت خراسان برقرار شده ، پس از مدتی باز در خراسان بنای سرکشی و اغتشاش شده و اکثر ولایات جواب به مشهد نمی دادند و طایفه‌ی ترکمان هم از هر طرف بنای ناخت و تاز را گذاشته و سرحدداران هر یک مشغول نگاهداری ولایت خود بوده و بهمین لحاظ حکم ایالت خراسان اجرا نمی شده تا اینکه کم کم ایالت به حکم دولت چهار نفر را از چهار سرحد گرفته به طهران و از طهران به اردبیل حبس شدند . حسینقلی خان زعفرانلو

(پسر رضا قلی خان ایلخانی) از قوچان ، عباسقلی خان (دلی) از درجز ، مش خان (برادر ایلخانی) از چناران ، محمد خان (قرایی) گلکن از تربت حیدریه ، (حسینقلی خان و محمدخان قرایی به همراه رضا قلی خان به تبعید رفتند ، بلکه سام خان و ابو الفیض خان^۱ این زمان دستگیر و به زندان قصر تهران فرستاده شدند که در نامه قهرمان میرزا به قائم مقام آمده است .)

در اوایل سلطنت شاه شهید سعید ناصرالدینشاه طالب اللہتراہ که مرحوم حسام السلطنہ بہ ایالت شیراز رفتہ بود ، حسینقلی خان قوچانی از حبس عریضہ نوشتہ و استدعای خلاصی کردہ بود ، مرحوم حسام السلطنہ ہم در باب خلاص او بہ ظہران اطلاع دادہ و خواہش نمودہ و ضامن حسینقلی خان شد و پس از تمام شدن زندان حسینقلی خان را از دولت خلاص و بہ شیراز فرستاد . . . " بقیہ ماجرای حسینقلی خان همانست کہ در جلد دوم نوشتیم^۱ کہ در خراسان در نبودن برادرش امیرحسین خان بہ تحریک بعضی برمسند حکومت می‌نشیند و ناصرالدینشاه از حسام السلطنہ می‌خواہد کہ بہ این جریان خاتمہ دہد . حسام السلطنہ بسوی قوچان می‌آید و حسینقلی خان بہ میان ترکمانان خوارزم فراری می‌شود و حسام السلطنہ وارد قوچان می‌گردد ، چون امیرحسین خان حاکم قوچان بہ جنگ استراباد علیہ ترکمانان رفتہ بود ، حسام السلطنہ برای فروکش کردن اغتشاشات چندی در قوچان ماند .

لطفعلی خان در نوشتہ‌های خود گفته است کہ : " حسام السلطنہ مدتی در قوچان توقف کرد ، جمعی از اهالی قوچان مشورت محرمانہ کردہ بودند کہ حسینقلی خان را از میان ترکمانان برای حکومت احضار نمایند و حسام السلطنہ را ہم مانع از حرکت بشوند و نگذارند حرکت نماید تا ورود حسینقلی خان .

این راپرت را ہم (برخی) محرمانہ بہ حسام السلطنہ دادہ بودند کہ خیال اهالی قوچان در بارہی شما اینطورہاست ، این بود کہ (حسام السلطنہ) بکنفر از نوکران محرم خودشان را بہ درجز فرستادہ و دو کلمہ ہم کاغذ نوشتہ بودند ، خطاب بہ خان ابوی آقای اللہیارخان ، بہ این مضمون کہ ہر قدر سوارہ و پیادہ حاضر دارید فوراً^۲ ہمراہ برداشتہ برای محافظت من بہ قوچان بیائید . خان ابوی ہم همان روز با دوہست سوارہ و پیادہ دو شب بعد وارد قوچان شدہ موقعی وارد قوچان شدہ اند کہ جمعی از اهالی قوچان خدمت مرحوم حسام السلطنہ بودہ اند (اینہا طرفداران امیرحسین خان شجاع الدولہ بودند) حسام السلطنہ از ورود خان ابوی خیلی خوشوقت بودہ اند ، مثل اینکہ از اهالی قوچان مخوف بودہ اند و در واقع کمک و قوتی برایشان رسیدہ .

۱ - حسینقلی خان زعفرانیو ہم وسیلہ مناسب میرزا قاجار تبعید شد کہ ۱۷ سال در زندان

قاجاریہ بسر برد نگاہ کنید بہ حرکت تاریخی کرد بہ خراسان ج ۲ ص ۴۰۹

از اللهیارخان پرسیده بودند که با چقدر سوار آمده‌اید (؟)
عرض کرده بودند که فعلاً "با پانصد سوار و سیصد پیاده‌ی تفنگچی وارد شده‌ام ولی تا
هزار نفر سواره و پیاده تا فردا یا پس فردا از درجز وارد خواهند شد .
روز دیگر حسب الامر مرحوم حسام السلطنه سواره‌ی درجزی مسلح و مکمل در میان قوچان
دسته دسته در سر کوجه‌ها و جلو دیوانخانه ایستاده و چند نفر از اهالی قوچان را که حسام -
السلطنه در باره‌ی آنها خیالاتی می‌کرده‌اند ، دستگیر و به توسط سوار درجزی به مشهد روانه
کردند و قوچان را امن کرده به مشهد آمده و اللهیارخان را هم همراه به مشهد آورده برای این
خدمتی که رده بودند (و شاهزاده را از جنگال قوچانیها بیرون آورده و به مشهد رسانده
بودند) از طرف دولت و خود ایالت زیاده از حد اظهار مرحمت و خلعت به خود خان ابوی و
سرکردگان درجز داده شد^۱



قبل از رسیدن قوچان کمرک با جکیران - از سفرنامه از خراسان با بختیاری

جنگ قوچان و عواقب ناگوار آن به گزارش برنز

گفته شد که جنگ عباس میرزا با مردم قوچان، صرفاً "یک کینه‌نوزی شخصی نایب السلطنه بخاطر حفظ مقام ولیعهدی خویش و تثبیت حکومت سنگین قاجار در ایران بود. دو استعمارگر شرق و غرب یعنی روس و انگلیس هم که از وجود کردهای خراسان در حفظ و امنیت این خطه بهناور، ناراضی بودند، نایب السلطنه را در این لشکرکشی تشویق و تحریک نموده با تمام امکانات به باری او برخاستند. افسران انگلیسی ظاهراً "برای سیاحت و باطناً" برای جاسوسی و دادن گزارش از اوضاع خراسان به این خطه سرازیر شدند. همزمان با این جنگ خانمانسور و ویرانگر در سال ۱۸۳۳ میلادی جیمز برنز از غرب ایران و آلکس بارنز (برنز) و دیگران از سمت شرق خود را به قوچان رسانیدند، تا سرنوشت این جنگ را که خود طرح کرده بودند، به چشم ببینند و از نتایج آن بهره‌گیری نمایند.

ابتدا به گزارش برنز اشاره می‌کنیم و مشاهدات وی را در این باره بررسی می‌نماییم^۱.
برنز از راه سرخس و مزدوران در سبیده‌دم روز چهاردهم سپتامبر ۱۸۳۳ به همراه کاروانی مرکب از یکصد و بیست نفر شترباری وارد مشهد شد و در کاروانسرای ازبک‌ها فرود آمد^۲.
وی می‌گوید: "عباس میرزا، نایب السلطنه ایران، در این هنگام، در نزدیکی مشهد (در اردوی قوچان) بود... ولی ما می‌دانستیم که افسران انگلیسی در خدمت نایب السلطنه حضور دارند. بنابراین بدون اتلاف وقت قاصدی به اردوگاه که تا محل ما یکصد مایل فاصله داشت^۳، گسیل داشتیم. اما از وصول پیام موذبانه، خادم شی همسر سروان شی، که در آن موقع در مشهد بود خوشحال و متعجب شدم و به همان اندازه نیز از این که پیام مزبور توسط فردی مبادله شد که به زبان ما صحبت می‌کرد و یکی از گروهبانان ارتش شاهزاده (قاجار) بود"

- ۱ - ستوان آلکس برنز عضو انجمن سلطنتی بریتانیا و ماورعالیرومیة کمیانی هند شرقی است که در طی سالهای ۱۸۳۱ تا ۱۸۳۳ میلادی از طریق هندوستان به افغانستان و ترکستان و ایران مسافرت کرد و شرح و گزارش این سفر را در کتابی بنام "سفر به بخارا" در انگلستان منتشر ساخت. سفرنامه بارنز (به ایران) - ترجمه حسن سلطانی فر ص ۷
- ۲ - کاروانسرای ازبکها در طرف پائین خیابان مشهد بود.
- ۳ - اردوی نایب السلطنه در قوچان تا مشهد حدود ۱۴۵ کیلومتر فاصله داشت.

نامبرده روز بعد با خسرو میرزا پسر ولیعهد که این زمان به گفته او حدود ۲۳ ساله و حاکم مشهد بوده است، مذاکره می‌کند. پس از چند روز توقف در مشهد پاسخ نامه خود را از سوی نایب السلطنه دریافت داشت و به سوی قوچان حرکت کرد، اما وی هنگامی به قوچان رسید که رضا قلی خان ایلخانی تسلیم شده و جنگ پایان یافته بود. برنز در مسیر حرکت خود به قوچان خرابیهای ناشی از این جنگ تحمیلی بر کردها را چنین آورده است:

"با در طی راه از کنار روستاهای بسیار گذشتیم که بواسطه جنگ علیه کردها خالی از سکنه بودند. راهها محکم و عالی بود. به سربازان زیادی برخوردیم که به خانه برمی‌گشتند. زیرا عملیات نظامی (قوچان) خاتمه یافته بود. آنها نمونه‌هایی از نیروهای خراسان به شمار می‌رفتند و مجهز به تفنگهای چخماقی قابل استفاده‌ای بودند که من بعد از ترک کابل (پایتخت افغانستان) نظیر آنها را ندیده بودم. اینها مردانی کوچک اندام بودند، ولی در واقع چریک "ایلجار" مملکت محسوب می‌شدند.

اردوگاه شاهزاده: کمی قبل از ظهر به اردوگاه عباس میرزا رسیدیم و بار دیگر متوجه شدم که در میان جمعی اروپایی هستم^۱. با اینکه آنها منتظر رسیدن ما بودند، ولی تعبیر قیافه ما بقدری زیاد بود که مجبور شدیم خود را معرفی کنیم.

افسران اروپایی: به اتفاق اعضای هیأت نظامی که در خدمت شاهزاده بودند، یعنی سروان شی^۱ و آقابان (سرهنگ) یاروسکی^۲ و بیک^۳ به صرف صبحانه نشستیم^۴. از اینکه در این گروههایی زبان ملی خودمان را می‌شنیدیم و از حوادث و اخباری که به مدت طولانی غیبت ما مربوط می‌شد، آگاهی می‌یافتیم، بسیار خوشحال بودیم. ما در لحظه حساسی به قوچان رسیدیم، زیرا از سقوط دژ (نارین قلعه یا گردمحل) چند روزی بیش نگذشته بود و ما هنوز مجبور بودیم از میان پوششهای چوبی سدگراها، سبدهای استوانه‌ای پر خاک، گودالها، نقیصها، سدگراها، واحدهای توپخانه، گانالهای سرپوشیده و سایر لوازم مورد نیاز ارتش برای محاصره، بگذریم. هیچ چیز به اندازه وضعیت باروهای شهر عم‌انگیز نبود (که با گلوله‌های

۱ - بدینگونه نقش نیروهای بیگانه در پیروزی نایب السلطنه در جنگ قوچان مشخص می‌شود.

۲ - BROWSKI از جنگهای یاروسکی در قوچان در جلد سوم صحبت کردیم.

۳ - BEEK

۴ - یکی از افسران فرانسوی بنام سمیتونیز که در خدمت انگلیسی‌ها بود در جنگ قوچان شرکت داشت. مجله یادگار - سال پنجم شماره ۱ ص ۳۵.

توپ ویران شده بودند). دیوارهای آن تقریباً "از صورت یک حصار خارج شده، بعضی برجها ستلاشی و همگی داغان شده بودند. سربازان که از خطر عملیات جنگی رهایی یافته بودند، با بی میلی و تنبلی خندق(ها) را پر می کردند. این خندق مانع سهمگینی بود. زیرا گودی آن ۳۵ پا و پهنای آن در بالا ۲۰ پا بود که تا کف آن بتدریج تنگتر می شد. نیروهای شاهزاده در عرض خندق موضعی برای استقرار ایجاد کرده بودند و بیش از چند ساعتی به روشن شدن سربوشت قلعه نظامی نمانده بود که امیر قلعه (رضا قلی خان ایلخانی خراسان) بدون قید و شرط تسلیم شده بود.

فوجان دژ مسنحکمی است که بهرامون آن به یک و نیم مایل بالغ می شود و یک بادگان / ۸۰۰۰ نفری از آن دفاع می کرد و یورش به آن احتمال داشت که با خونریزی (شدید طرفین) همراه باشد و سقوط این دژ را باید به افسران اروپائی نسبت داد که دانش و مهارت آنان با تحمل مشقت و کوشش ایرانیان تقویت شده بود^۱.

معرفی به عباس میرزا: شب هنگام بوسلده، سروان شی به حضور عباس میرزا معرفی شدیم. هنگامی که والا حضرت در آستانه بازدید از مقر توپخانه بود، با او ملاقات کردیم. برخورد او بسیار خوش آیند و دلجویانه بود و بهمناسبت موفقیت بزرگ ما در عبور از کشورهای که به اعتقاد او از دسترس اروپائیان خارج بود، به ما تبریک گفت. سپس به ما اطمینان داد که مشکلات ما به پایان رسیده است، زیرا در طی سفر به کتوری وارد شدیم که در آن به ملت ما احترام می گذارند (البته این احترام نسبت به انگلیسی ها فقط از سوی خاندان سلطنتی ایران که همواره وسیله انگلیسی ها تعیین و برگزیده مردم سوار می شدند، اعمال می شد و گرنه ملت ایران از نام انگلیس و مردم آن که همچون زالو قرنیه است خون ایرانیان را می مکند و با سربوشت و آینده آنها بازی می کنند، منزجر و متنفرند).

از اظهار لطف شاهزاده تشکر کردم و به سوالهای مختلفی که در باره کشورهای مورد بازدید ما مطرح می کرد، به اختصار پاسخ دادم. ما در این موقع در جلو مقر توپخانه ایستاده بودیم و حال آنکه کلید درباریان در پنجاه باردی پشت سر ما قرار داشتند.

با اشاره شاهزاده حدود ۶ تا ۸ نفر جلو آمدند که والا حضرت دو نفرشان را به عنوان پسرانش (محمد شاه بعدی و بهرام میرزا) و یک نفر را نیز رضا قلی خان (زعفرانلو) معرفی کرد.

۱ - اگر افسران اروپایی و تجهیزات و مواد انفجاری آنها در تخریب برج و باروی فوجان نبود، عباس میرزا نیز مانند پدرش فتحعلیشاه هرگز قادر به تسخیر فوجان نبود. زیرا پادشاهانی چون نادرشاه افشار نتوانستند با زور و جنگ بر این شهر دست یابند. زیرا دژ فوجان که مرکز ایلخانی زعفرانلو و ستاد فرماندهی کرد بود، بوسیله جنگجویان مشهور و دلیری نگاهبانی میشد.

رضا قلی‌خان همان فرمانده کرد قلعه^۱ مقاوم بود. علاوه بر یک امیر کرد دیگر (نجفعلی‌خان نادلو حاکم بزئوروت)، یار محمدخان (افغان) وزیر هرات نیز در آنجا حضور داشت. فرمانده کبیر کرد که اکنون به حالت تسلیم در حضور فاتح و توپخانه^۲ (سنگینش) که او را شکست داده بودند، ایستاده بود. در برخورد با ما (رضا قلی‌خان) قیافه عجیبی داشت. به نظر می‌رسید که فرمان سان صادر شده بود. تا شاهزاده میدان توپخانه را از نظر بگذراند و ما وقتی وارد شدیم که لحظه مناسبی برای دیدن مراسم سان بود.

شاهزاده رو به من کرد و گفت: " شما باید توپخانه^۳ ما را ببینید ". و سپس به اتفاق نایب السلطنه از برابر صف گذشتیم و شاهزاده در موقع بازدید هر یک از توپها را امتحان می‌کرد و برای اینکه همه نکات مربوط به آنها را شرح بدهد، خیلی خود را به زحمت می‌انداخت. در اینجا سؤالاتها و نگاههای رضا قلی‌خان نگون بخت موجب شد که دیگران نسبت به او با لبخند واکنش نشان بدهند^۱. رضا قلی‌خان سراسیمه به نظر می‌رسید، و من فکر کردم خود را به نادانی زده است. او از والا حضرت درخواست کرد که یکی از آن توپهایی را که با همگی از آن تعریف می‌کردیم در اختیار او بگذارد (که مهارتش را با آن نشان بدهد). عباس میرزا به او گفت: " که فعلا^۲ خود را درباره اینگونه امور به زحمت نیندازد (زیرا دیگر او روی آزادی و قوچان را نخواهد دید).

توپهایی که با سقوط دژ به عنایت گرفته شده بود همراه با سایر مهمات در ردیف سلاحها بچشم می‌خورد. این سلاحها روسی و ساخت (سال) ۱۷۸۴ (و خیلی کهنه) بودند که (کردها) آنها را از قوای پادشاه فعلی ایران (فتحعلیشاه) به عنایت گرفته بودند.

رضا قلی‌خان وانمود می‌کرد که سلاحها را نمی‌شناسد ولی وقتی تاریخچه آنها را شنید به اندازه کافی اظهار نظر کرد که مهمات مزبور برای قوچان مناسب است. اگر بجای او باشم با توپخانه‌های مرکب از ۳۵ عراده نوپ و چهل تا سی و دو نفر توپچی و با حداکثر کارایی، شکست را در مقابل قوای عباس میرزا مایه^۳ ننگ نمی‌دانم. (زیرا او نهایت شجاعت و لیاقت خود را در دفاع از قوچان در مقابل این توپخانه^۴ مجهز و سنگین نشان داده بود).

شاهزاده سپس مشق سپاه را ملاحظه کرد و این وضعیت بهترین گواه کاردانی سروان لیندسی^۲ (ترتیب یافته بود) و (اکنون سر هنری بی‌بتون)^۳ افسر انگلیسی‌ای بود که آن را سازمان داده بود و والا حضرت از او (در نقش پیروزی جنگ قوچان) با محبت یاد می‌کرد.

۱ - رضا قلی‌خان از قدرت رزمی این توپهای جدید تا آن زمان بی اطلاع بود.

CAPTAIN LINDSAY-۲

SIR HENRY BETHUNE-۳

مراسم خاتمه یافت و ما در حالی که در ایران از گفت و شنود باشخصیتی همپایه چارلز دوم بسیار خرسند بودیم، صحنه را ترک کردیم. از قیافه عباس میرزا بکه خوردم. او قبلاً "خوش اندام بوده ولی اکنون نحیف است و پیر بنظر می آید. قامتش استواری خود را از دست داده است و چشمش آب می دهد و گونه اش پرچین و چروک است. او بطور ساده لباس پوشیده بود و با عصا راه می رفت. پسر ارشدش محمد میرزا که در اینجا حضور داشت، گرچه آدم خوبی بود، ولی وقار و متانت پدر را نداشت. پس از این جریان بارنز و عباس میرزا جلسهای تشکیل می دهند، و عباس میرزا تقاضای کمک بیشتری از بریتانیا می نماید و می گوید: "بنابراین من استحقاق بهره مند شدن از کمک بریتانیا را دارم... (و) من شایستگی دریافت کمک از جانب بریتانیا را دارم هستم".

بارنز پس از بررسی و جمع آوری اطلاعات لازم از خراسان بسوی مازندران حرکت کرد و عباس میرزا به برادرش حاکم استرآباد نامه ای نوشت که از او حمایت و مراقبت کند که از میان ترکمانان جان سالم بدر ببرد.

در مورد عزیمت از قوچان می گوید: "روز ۲۹ سپتامبر، از همسفران و افسرانی که در خدمت شاهزاده بودند خدا حافظی (نموده) و سفر را به سواحل دریای خزر آغاز کردم. من به اردوی حمزه خان که در این اواخر بعنوان حاکم ترکمانان نواحی شرقی دریای خزر تعیین شده بود، پیوستم و او در آن موقع با اردویی سیصد نفری مرکب از کردها (ی شادلو)، فارسها و ترکمانان (از قوچان) راهی آنجا بود...

بعد از طی ۲۲ مایل، شب را در قلعه نظامی شیروان (شیروان آن زمان یکی از پایگاههای نظامی کردان زعفرانلو بود)، بیتوته کردم. در آن موقع عده ای (نظامی) بنا بر دستور عباس میرزا مشغول خراب کردن دژ مستحکم شیروان و خندق عمیق و مرطوب پیرامون آن بودند.

۱ - سفرنامه بارنز - ترجمه سلطانی فر - ص ۶۷ - بدتبال این سخنان عباس میرزا از بارنز می پرسد که آیا در سرزمینهای هندوستان و افغانستان و بخارا و... که گردش نموده، نشانی از سبب زمینی دیده است یا خیر؟

بارنز اظهار بی اطلاعی میکند و آنگاه عباس میرزا با شادی دستور میدهد یک سید پیر از سبب زمینی را به حضور بیاورند و بارنز تعجب کنان می گوید عباس میرزا دستور داد: "یک سید پیر از سبب زمینی که خودش به عمل آورده بود، بیاورند. سبب زمینی ها از نوع مرغوبی بود". این موضوع میرساند که در سال ۱۲۴۸ قمری، تنهادر دستگاه ولیعهد ایران سبب زمینی بعنوان یک تحفه پیدا شده است، و بعدها در خراسان رایج شد که در جای خود از آن سخن به میان خواهد آمد.

۲ - در این جنگ حسینقلی خان زعفرانلو نیز به همراه پدرش رضاقلی خان اسیر شده و به

از آنجا که عده کارگرانی که در این تخریب شرکت داشتند ، معدود بود ، تصور می‌کنم این کار (مسکل) بزودی متوقف خواهد شد و درموقع مقتضی این محل به عنوان یکی از استحکامات خراسان سربخواهد افراشت^۱ .

رود اترک بجنورد : ما در امتداد مسیر رود اترک ، که از نزدیکی قوچان سرچشمه می‌گیرد ، تا فاصله ده مایلی بجنورد پیش رفتیم (تا اول جلگه گرمخان) و در آنجا که این رودخانه به صورت نهر کوچکی بسوی غرب جاری می‌شود ، از آن جدا شده و از عرض چندین رشته کوه گذشتیم . ما کلاً بعد از طی ۳۸ مایل به بجنورد رسیدیم . بجنورد محل نسبتاً وسیعی است که در دره پهناوری قرار دارد و اقامتگاه (حفظی‌خان شادلو) یکی از رؤسای کرد است . این سردار کرد در هنگام نزدیک شدن فوای عباس میرزا مال اندیشانه اعلام وفاداری کرد و اینک در نتیجه این اقدام قلعه نظامی خود را در اختیار دارد . در اینجا برای نخستین بار کوچ نشینان یا ایلات (کرد) خراسان را مشاهده کردیم . در حدود یکهزار چادرهای سیاه آنها در اطراف بصورت پراکنده مستقر بود و ظاهر آنها با علجائیهای کابل نظامی نداشتند . در راه بجنورد به روستائیان برخوردیم که بصورت دستجمعی به آبادیهایشان برمی‌گشتند . آنها با شروع جنگ فرار کرده بودند و اکنون بر اثر پیروزی شاهزاده عباس میرزا در حال مراجعت بودند . این موجودات بیچاره متوقف می‌شدند و از جزئیات جنگ (از ما) می‌پرسیدند . ولی زنان و اطفال تصور می‌کردند که ما همان کردهای باغی هستیم . سالی گذشته بود بدون اینکه محصولی برداشت شده باشد (زیرا همه چیز بر اثر ناخت و تاز سپاهیان عباس میرزا تلف شده و نابود گشته بود) ، ولی اگر کشور به حال آرامش برگردد ، باز قرین کامیابی و خوشبختی خواهد بود . جنگ در همه جا آثار مخرب خود را داراست . ولی با سپاهیان ایران همراه و همسفر شدن کار هولناکی است

برنزمی گوید : به همراه من دویست نفر از ترکمانان گوگلان و بموت به فرماندهی حمزه‌خان ترکمن بودند که به دستور عباس میرزا در جنگ قوچان به او پیوسته بودند که افتخاراتی نصیبشان شده بود .

این ترکمانان در سر راه خود هر چه را گیر می‌آوردند غارت می‌کردند ، در نزدیکی



نارس تبعید گردید که ۱۷ سال در زندان بود و در جلد دوم بیان کردیم ، حاکم شیروان بود .

۱- اما برخلاف نظر برنز ، دیگر بار شیروان چنین موقعیتی بدست نیاورد ، زیرا کردهای خراسان بعزور زمان آن خصایص فطری خود را از دست دادند ،

شوگان عده‌ای از روستائیان که انگور بار کرده و احتمالاً " برای فروش به بجنورد می‌برده‌اند با اینها دچار شده‌اند .

برنز می‌گوید :

این غارتگران ، روستائیان بیچاره را بیرحمانه کتک زدند و بخش اعظم محتوای سبدهایشان را از آنها گرفتند . . . آنچه که در این معرکه به جنگ آوردند به صورت مساوی بین خودشان تقسیم کردند و سهم فردی که در جلو حمله کرده بود بیشتر از فردی نبود که در موقع حمله در عقب قرار داشت . آنها حتی سهمی از آنچه به زور تصاحب کرده بودند برای من آوردند . اینکه حمزه‌خان کوشش می‌کرد این اعمال را تفسیح کند ، بیهوده بود . زیرا او بر آنان (چندان) سلطه‌ای نداشت . بالاخره در شقان که روستائیان بصورت دستجمعی (برای مقابله با تجاوز آنان) بیرون آمده بودند ، ترکمانان با مقابلهای جانانه (از سوی کردها روبرو شدند و در این برخورد یک ترکمان متجاوز (شوغانیها) نقش زمین کردند (و کشتند) و این کار بقیه (ترکمانان) را مرعوب ساخت . من از اینکه این عده بدینوسیله قدری ادب شدند ، در خفا شادی کردم^۱ .

بهرحال این بود گزارشی مختصر از یک افسر اطلاعاتی انگلستان که نموداری از موقعیت اجتماعی و سیاسی کردهای خراسان در آن روزگار را به ما نشان می‌دهد .



گروه کردان در لباس سنتی

تشییع جنازه ایلخانی از آذربایجان به قوچان

در محرم ۱۲۴۹ نایب السلطنه امرا و خوانین خراسان یعنی ایلخانی و محمدخان قرائی و عبدالرضا خان (بزدی^۱) و دیگران را با خود به تهران برد. رضاقلی خان و محمدخان قرائی در اوایل صفر ۱۲۴۹ به آذربایجان تبعید شدند.

رضاقلی خان بر اثر صدمات و جراحات واردهاز شکنجه‌ها در "میانج"^۲ درگذشت. جسد این مرد پرشور که زمانی خراسان بزرگ را برای خود تنگتر می‌دید به خراسان بازگردانده شد و به وسیله فرزندانش بمشهد مقدس انتقال یافت و در دارالتوحید مبارکه در کنار پدر و نیاکان در مقبره خانوادگی به خاک سپرده شد. مردم قوچان و کردهای خراسان بهنگام تشییع جنازه‌ی ایلخانی اشعاری در سوگ او سروده می‌خواندند و بر سر و سینه می‌زدند که نمونه‌هایی از آن در اینجا آورده می‌شود.

ژه سفرئ طولانیسی هات
گیلخانیهو، گیلخانیهو

گیلخانیسی هات، گیلخانیسی هات
شیره مئری قوچانیسی هات

تو هاتیسی وه میغانیهو
تو هاتیسی وه میغانیهو

ژه سر ریگا خا هلانیسی
گیلخانیهو، گیلخانیهو

زنده بیرن، مرده هانیسی
داغ له دلی کورمینیج دانیسی

تو هاتیسی وه میغانیهو

۱ - عبدالرضا خان در زندان تریاک خورد که خودکشی کند اما چون مقدار تریاک کم بود موثر واقع نشد، آنگاه بدستور فتحعلیشاه بیچاره را تکه پارهای کردند.
۲ - میانه کنونی.

مهتئی ته سامه را شانیدن
میلخانیو، میلخانیو

وهلات، وهلات ته گرانیدن
دل، دماغی مه شه وتانیدن

تو هاتییی وه میقانیو

مینا قمرتالان دا گهتن
میلخانیو، میلخانیو

ره شه، ره شه نچا رهاتین
روره له قوجانی گرتین

تو هاتییی وه میقانیو

قوجان گتنی وه بی کورن
میلخانیو، میلخانیو

ته نه بی لهمه جی کورن
جایی نه مه ته و تی کورن

تو هاتییی وه میقانیو

بیمان گشکاند نجفلی
میلخانیو، میلخانیو

میلخانیی خان، رضاقلی
زی جدا کور جعفرقلی

تو هاتییی وه میقانیو

برگردان:

از سفری طولانی آمد
الا ای ایلخانی، الا ای ایلخانی

۱- ایلخانی آمد، ایلخانی آمد
شیرمورد قوجانی آمد

تو آمدی به مهمانی، تو آمدی به مهمانی

تورا از سرراه خود برداشتند
الا ای ایلخانی، الا ای ایلخانی

۲- تورا زنده بردند و مرده آوردند
داغ بر دل کردها نهادند

تو آمدی به مهمانی، تو آمدی به مهمانی

جنازات را برایمان فرستادند
الا ای ایلخانی، الا ای ایلخانی

۳- دیار به دیار تورا گردانند
دل و دماغ ما را سوزاندند

تو آمدی به مهمانی، تو آمدی به مهمانی

۴- تو ندیدی که با ما چه کردند؟
 جوانان مارابه خاک و خون آغشتند
 تمام قوچان را برباد دادند
 الا ای ایلخانی ، الا ای ایلخانی
 تو آمدی به مهمانی ، تو آمدی به مهمانی

۵- ایلخانی خان رضاقلی
 جعفرقلی خان را از تو جدا کرد
 بیمانی شکست نجفقلی
 الا ای ایلخانی ، الا ای ایلخانی
 تو آمدی به مهمانی ، تو آمدی به مهمانی

نمونه دیگری از سوگنامه ایلخانی از تحقیقات ایوانف و دیگران :

فاجار هائیس روو نه‌نیشتن ئیلخانیوو ، ئیلخانیوو	*	*	غارت کیرن بازاریشتن ^۱ خانوو به‌گئی مه وان کوشتن
نه له می‌ران ، نه له زنان ئیلخانیوو ، ئیلخانیوو	*	*	وان رهم نه‌کیرن له نوبان هئیسیر کیرن زنو خزان
فدرار بی بوونه هئیربان ئیلخانیوو ، ئیلخانیوو	*	*	شیروانیان ، قوچانیان وه دوو تئدرا خوبین ده گریان
زه غمئی تئد تئهو دلگیره ئیلخانیوو ، ئیلخانیوو	*	*	همه‌ئی تئدی هیره‌هیره دهردی تئد ناکه زه بیره
قوچان کیرن خالی خابوور ئیلخانیوو ، ئیلخانیوو	*	*	ئیلخانی بی ، زه جافئی تئد دوور نارتن قهله کیرن که بوور

۱- ایوانف این لنگه را چنین آورده است : بازار مشتن ، بازار مشتن
 مجله بنگال

ئیلخانیهوو، وه خیر هاتییی وه سور جاقیی مهرا هاتییی
 مهوامهرا میشان هاتییی ئیلخانیهوو، ئیلخانیهوو
 * * *
 خهلوکو وهرن ئیلخانیهیی هات شییره میسری قوجانیی هات
 زه به قدری توولانییی هات ئیلخانیهیی هات، ئیلخانیهیی هات

بیر مردان:

غارت کردتتتتت، بازار را جابیدتتت قاجارها آمدند، اما نتوانستند بمانند
 خان و یگهای مارا آنها کتتتتت الا ای ایلخانیهیی، الا ای ایلخانیهیی
 آنها بر هیچکس رحم نکردتتتتت نه بر مردان نه بر زنان
 زنان و کودکان را اسیر کردتتتتت الا ای ایلخانیهیی، الا ای ایلخانیهیی
 نیروانیهیی، قوجانی هتتتتت به کوهستانهیی فراری شدتتتتت
 بد نیال تئو خون می گریستتتتت الا ای ایلخانیهیی، الا ای ایلخانیهیی
 اب تئوسم بر زمین می کوبد و شیبه می کتتتتت او از غم تئو دلگروا است
 درد تئورا فراموش نخواهتتتتت کرد الا ای ایلخانیهیی، الا ای ایلخانیهیی
 ایلخانیهیی، از چشم تئو دور که قوجان را به خاکستر تبدیل کردتتتتت
 نارین قلعه را همچون نوتیا نرم کردتتتتت الا ای ایلخانیهیی، الا ای ایلخانیهیی
 ایلخانیهیی، خوش آمدی بر روی چشمان ما آمدی
 به مهانی ما آمدی الا ای ایلخانیهیی، الا ای ایلخانیهیی
 الا ای مردم بیاید که ایلخانیهیی آمد آن شیر مرد قوجانییی آمد
 از سفر طولانییی آمد الا ای ایلخانیهیی، الا ای ایلخانیهیی

۱- نارین قلعه یا نارنج قلعه همان ارک شهر بود که حالت دفاعی داشت و به گرد محله

مهر روی بود.

علل لشکرکشی نایب السلطنه به خراسان

علت اصلی لشکرکشی عباس میرزا نایب السلطنه قاجار که به قهرمان سلسله‌ی قاجار معرفی شده، را باید در جنگهای بیپرده و کشور بر باد ده ایران و روس، که خود روشنگرانش آن بود، جستجو کرد. جنگهای ایران و روس به تحریک استعمار پیر انگلیس شروع شد، که همانا طبق در کتاب از ماست که بر ماست به روشنگری وقایع پشت پرده‌ی آن پرداخته از جمله می‌گوید: "مسأله‌ی جنگهای ایران و روس، علل آغاز این جنگها، نتایج جنگها همانند بسیاری از رویدادهای دوره‌ی قاجار در تاریکی و ابهام مانده‌است. زیرا مورخین قرن پیش، با از روی چاپلوسی بیش از حد و یا ترس زیاده از اندازه (و یا بعلت عدم بینش واقعی از علل و وقایع جنگ) ، همه رویدادها را دگرگون جلوه داده‌اند. آنچنانکه در زیر قلمشان امیرکبیر از پا در می‌آید. میرزا آقاخان نوری (وطنفروش) مصلح تلقی می‌شود و فتحعلیشاه که در زمان او مهمترین مراکز تمدن (و حیثیت و شرافت) ایران از دست رفت، "غازی" لقب می‌گیرد. در مورد جنگهای ایران و روس نیز "روضه الصفا" "ناسخ التواریخ" و یا "مآثر السلطانیه" همه‌ی نایب‌النایبها و شکستهارا یا به‌کردن تجاوزات "روس منحوس" انداخته‌اند و یا روحانیون را مقصد دانسته‌اند. در هر حال سندی که در صفحات زیر منتشر می‌شود روشنگر گوشه‌ای از این تاریکیهاست و نوشته‌ایست از میرزا صالح شیرازی که در سال ۱۲۴۳ (قمری) برابر ۱۸۲۷ پس از تسلیم شدن عباس میرزا به روسها، از جانب عباس میرزا و همراه نامدای از ماکدونالد سفیر جدید کهنای هند و انگلیس به اردوی روسیه فرستاده می‌شود.^۱

خلاصه مأموریت میرزا صالح^۲ اینست که روسها را وادار به عقب‌نشینی به سرحداتی کند که بموجب عهدنامه‌ی منحوس گلستان بر اثر بی‌لیاقتی عباس میرزا بر ایران تحمیل شده بود. مؤلف "از ماست که بر ماست" می‌نویسد: "لشکرکشی عباس میرزا نایب السلطنه به یزد و کرمان و خراسان که اندکی بعد از بسته شدن معاهده‌ی ترکمانچای صورت گرفت و منجر به مرگ وی گشت، یکی از رویدادهایی است که تا حدی در تاریکی و ابهام مانده است. امروز اسناد و مدارک خارجی و فارسی فراوانی که در دسترس است، نمایانگر این

۱ - از ماست که بر ماست، چند مقاله - همانا طبق - چاپ تهران ۱۳۵۷ ص ۱۱

۲ - اصل گزارش میرزا صالح شیرازی در کتابخانه دانشگاه ادینبورگ می‌باشد.

نکنه می‌باشد که انگیزه این لشکرکشی به غیر از سرکوبی ترکمانان (سرخس) و رؤسای قبایل و با "مطیع ساختن برادران" رقیب که خیال سلطنت در سر می‌پروراندند، غلبه و موجبات بهمنبری را در بر داشته است؛ و در این مسأله علاوه بر رقابتهای خانوادگی و حفظ منافع شخصی، اطاعت از تعایلات روسیه نیز (در جهت قلع و قمع و تضعیف ساختن نیروهای کرد ساکن در مرزهای شمالی خراسان) بی تأثیر نبوده است و نقشی اساسی تر از (شعار) حمایت از ملت و "آزادی اسرای شیعه" و یا "بهبود وضع خراسان" و الفاطمی (عوامفریبانه) از این قبیل داشته است^۱. داستان حمله ترکمانان و یا چپو و غارت دهات؛ بویژه در این تاریخ که رؤسای ایلات (کرد و قزاقی) خراسان از در اطاعت در آمده بودند، افسانه‌ای بود که حکام (قاجار) به منظور توجیه کشتارهای دسته جمعی (مردم بیگانه) و (برقراری) حکومت ستم آفریده بودند. همه می‌دانستند و گفتند و نوشتند که مردم ایران از گذر قشون قاجار به مراتب بیش از هجوم ایلات ترکمن در هراس و وحشت بسر می‌بردند. در لشکرکشی خراسان نیز آسیب و صدماتی که از قشون و سیوریات زمالیاتیهای اجباری به این ولایت وارد آمد و تعداد افراد بیگانه‌ای که از قحطی و کرسنگی تلف شدند، بیس از صدماتی بود که ترکمانان امکان داشت طی سالها دراز وارد نمایند...

حقیقتی است که حمله به ولایات شرقی (ایران از سوی نایب السلطنه) اندکی پس از بسته شدن معاهده‌ی ترکمانچای (۱۲۴۳ قمری) انجام می‌گرفت. در این سالها دولت ایران هنوز از بابت (پرداخت) غرامات جنگ دوم با روسیه مقروض بود و بارای پرداخت آخرین "قرورات" را نداشت. از نظر اجتماعی و اقتصادی، آذربایجان و خیم‌ترین روزهای خود را می‌گذراند.

به گفته‌ی مرحوم سعید نفیسی... این ولایت سخت به نابسامانی و وخامت گزاشد و علاوه بر قحطی، وبا و طاعون ۱۲۴۶ باقیمانده‌ی رمق را از اهالی برگرفت. قشون که از فرط ناراضی بیکار (سربه شورش برداشده) کاخ عباس میرزا را به ویرانی کشاند و غارت کرد،

۱ - گزارشهای ماکدونالد (۱۱ مارس ۱۸۲۵) و کاپتان شی اسر انگلیسی در سال ۱۸۲۲ بر این واقعیت دلالت دارد که عباس میرزا در پیروی از تعایلات و اهداف توسعه‌گرانه‌ی روسیه‌ی تزاری که قصد تسخیر سرزمینهای خوارزم و خراسان را داشت، وادارند به خراسان لشکر بکشند و نیروهای مرزی این خطه را تضعیف کند که بعد از آن روسها به آسانی بتوانند در آنجا نیرو مستقر سازند. کاپتان شی که در قشون عباس میرزا ظاهر خدمت میکرد، از اردوی خراسان به کابل می‌نویسد: "لشکرکشی (عباس میرزا) به خیمه به دست روسها طرح ریزی شده و در سال ۱۸۲۹ برابر ۱۲۴۴ قمری هنگام سفارت خسرو میرزا (پسر عباس میرزا) به سن پترزبورگ امپراتور (روسیه) این مسأله را با او در میان گذاشت. "از ماست که بر ماست ص ۵۵

خسته و فرسوده از جدگهای روس، نفسی تازه می‌کرد و بازاری جنگی نوین را نداشت. سربازان که معمولاً از جمعیت فعال دهات انتخاب می‌شدند با پیوستن به اردو، وضع کشاورزی را مختل می‌کردند و در این سال به‌گفته‌ی نماینده‌ی انگلیس در حالی به جنگ می‌رفتند که حتی "آذوقه یگروشان را هم نداشتند"^۱.

فتحعلیشاه از بیم خوانین کرد خراسان که بغلت شکستهای پیاپی نایب السلطنه در برابر روسیه، سر به شورش برداشته بودند، آرام نداشت، طی فرمانی خطاب به عباس میرزا در شهر کرد اصفهان در روز اول ربیع الاول ۱۲۴۷ برابر دهم سپتامبر ۱۸۳۱ چنین نوشت: "فرزندی نایب السلطنه بداند: (از آنجا که ولایت خراسان ولایتی است وسیع و برقراری امنیت و آرامی در این سرزمین از نظر حیثیت تاج و تخت ما و اعتبار مملکت ما جاثرا اهمیت فراوان می‌باشد... پس میل ملوکانه‌ی ما بر این قرار گرفته است که آن فرزند ولایت خراسان را نیز بحدود ولایاتی که به آن فرزند واگذار کرده‌ایم علاوه‌کند و از این پس حکومت این ولایت نیز با او باشد."^۲

اعتماد السلطنه در مورد لشکرکشی نایب السلطنه به قوچان آورده است که: پس از سرکوب شورش برد و کرمان و دستگیری عبدالرضا خان حاکم برد پسر تقی خان باققی در سال ۱۲۴۶ در سال ۱۲۴۷ به تهران آمده، مأمور خراسان شدند و ایالات مشرق‌زمین ایران را گلبه (شاه) به اسم ایشان فرمان دادند و به آنجا رفتند و قائم مقام در خدمت ایشان بود. رضا قلی خان حاکم خبوشان پسر امیرکوبه‌خان زعفرانلو که یکی از طاغیان بود و کسی را (از دولتمندان) به قوچان راه نمی‌داد، سخت بترسید و میرزا محمد رضا گماشته‌ی خود را نزد نایب السلطنه فرستاد و خواستار شد که میرزا ابوالقاسم قائم مقام (وزیر خود) را به خبوشان فرستد تا او را اطمینان خاطر بدهد.

نایب السلطنه بفرمود تا قائم مقام به‌مراهی میرزا موسی رشتی که در خراسان وزارت (شاهزاده) احمد علی میرزا والی سابق را (که رضا قلی خان او را از خراسان بیرون کرده بود) داشت، به خبوشان برود و او را اطمینان بدهد. قائم مقام به خبوشان رفته، رضا قلی خان را اطمینان داد و او را اطاعت و انقیاد پیش گرفت ولی باز از ترس به حضور نایب السلطنه نیامد و به مداخله کار می‌گذرانید.

با توجه به مطالب فوق معلوم می‌شود که رضا قلی خان قصد جدگیدن با نایب السلطنه را در چنان

۱ - بایگانی وزارت امور خارجه انگلیس

۲ - ترجمه‌ی این فرمان در بایگانی وزارت خارجه انگلیس می‌باشد. همانا طبق، از ماست کهر

شرایطی نداشتند است، بلکه می خواسته از عدت لشکر کشی بی مقدمه ی او به خراسان که گمان می کرد ناست علیه او بوده آگاه گردد. زیرا اگر عباس میرزا قصد تسخیر هرات را می داشت، باید از رضای خان ایلخانی کمک می گرفت و او را در این مورد مشاور و راهنمای خویش قرار می داد. زیرا رضا قلی خان بیش از هر کس به وضع هرات آشنایی داشت و مسؤولیت حفظ سرحدات خراسان نیز با او بود.

پس از موفقی که بین رضا قلی خان و قائم مقام در قوچان روی داد، ایلخانی دریافت که هدف نایب السلطنه ضایع کردن وی می باشد، از این رو، او نیز به غیرت ایلخانی و فرمانروایی خویش راه نداد که همچون دیگران به گزینش در مقابل نایب السلطنه بپردازد. علاوه بر این گنبدی خوانین و امرای خراسان به رضا قلی خان تعهد داده بودند که در براندازی حکومت ندگین قاجار که بی لیاقتی آن پس از شکستهای بی پای در آذربایجان در مقابل روسها آشکار شده و بیشتر سرزمینهای ایران به تصرف روس درآمده بود، با خان رعفرانلو همکاری نمایند. رضای خان هم گمان می کرد در صورت رویارویی با نایب السلطنه، همان تاکیکی را بکار خواهد برد که قبلاً خود و برادرش ممی خان در برابر فتحعلیشاه بکار برده بودند. اما او تصدیق این بار استعمارگران روس و انگلیس هر دو منافع خود را در تجزیه ی ایران از شمال و از شرق را در نابودی وی یافتند و تمام نیرو و امکانات و کارشناسان و مهندسان نظامی خویش را برای سرکوبی وی در اختیار نایب السلطنه گذاشته اند.

از این رو، رضا قلی خان به فکر مقاومت افتاد، اما دیگر دیر شده بود. چون نیروهای احضاری از آذربایجان و سایر نقاط کشور در دور و بر رضای خان فرود آمده بودند و خوانین خراسان هم یکی بعد از دیگری از عباس میرزا اعلام فرمانبرداری کرده و پشت پا به عهد و بیعت خود زده بودند، حتی نجفعلی خان کرد شادلو نزدیکترین دوست و مددگار و پدرزن او نیز طریق حیات گرفته است.

چون نایب السلطنه از آمدن رضای خان به حضور ناامید شد، عزم قوچان را حزم کرد و فرزندش خسرو میرزا را در حکومت مشهد گذاشت و خود بسوی چناران و اولین دژ رضای خان که در امیرآباد بود، به حرکت درآمد و قلعه ی امیرآباد را محاصره کرد. اعتماد السلطنه آورده است که: "نجفعلی خان شادلو حاکم آنجا به جهت اصلاح کار خود و وضع رضای خان خواستار شد که قائم مقام به قلعه ی امیرآباد برود تا در آنجا به او اطمینان داده شود. (نجفعلی خان شادلو حاکم بجنورد و پدرزن رضای خان، مأمور نگهداری دژ امیرآباد بود و فرزند او جعفر قلی خان که داماد رضای خان بود، قبلاً مأمور نگهداری دژ سلطان میدان بر سر راه سبزوار گردیده بود، که آنجا را به دستور رضای خان به نایب السلطنه واگذاشته و خود در قوچان به رضای خان پیوسته بود).

قائم مقام بر حسب امر نایب السلطنه به قلعه ی امیرآباد رفت و با نجفعلی خان مذاکراتی

نمودند و باهم مواضع کردند که نجفقلی خان به قوچان بیاید و کار رضاقلی خان را بکسر کند . در جمعی ششم ، نایب السلطنه به طاس تپه (در شرق قوچان) ورود کردند و از آنجا تا حیوستان دو فرسنگ است . نجفقلی خان به سرمیناق خود رفتار کرده ، در همانجا با سواران خود به حضور نایب السلطنه آمد و مورد تفضل شده ...^۱ .

بریدن نجفقلی خان شادلو از رضاقلی خان و پیوستن ایل شادلو به نایب السلطنه اثر نامطلوبی بر روی کردهای زعفرانلو گذاشت ، اما آنها در وفاداری و حمایت از رضاقلی خان ایلخانی کبیر همچنان پابرجا و استوار ماندند و تا لحظه‌ای آخر مردانه مقاومت کردند و در بلندآوازه کردن تاریخ حماسی کرد و قوچان از جان و دل کوشیدند و به ازهی شرافت و صداقت و حماسه ، اعتبار بخشیدند .

تا زمانی که نایب السلطنه مأموریت داشت ایلخانی کرد را سرکوب و مغلوب کند ، سبب انگلیس همه گونه امکانات از پول و اسلحه و افسران کارشناس در اختیارش می گذاشت و با نامه های ترغیب آمیز خود او را تشویق می کرد و پیروزی های وی در تسخیر امیرآباد و قوچان را با آب و تاب به لندن گزارش می نمود ، اما حال که مشاهده نموده است عباس میرزا قصد حرکت به شرق خراسان را دارد ، در این نامه او را تهدیدیه بازگشت نموده و از حرکت بسوی سررهای شرقی وی را بازداشته و می گوید : " حضرت والا از مشهد پیش تر نروید " . ولی بهتر نبود عباس میرزا با ملایمت با رضاقلی خان ایلخانی کنار بیاید و از نیروی نظامی او بدون مشورت با انگلیس ها کمک بگیرد و بسوی افغانستان پیش برود و حتی وارد هندوستان شود و آن زالوها را از آن سرزمین هم بیرون ریزد ؟ بهتر نبود که خراسان را از وجود مرزبانان غیوری چون رضاقلی خان خالی نکند تا هرات و خوارزم از دست نرود ؟

اثرات جنگ قوچان به قول فریزر

جیمز بیلی فریزر^۱ در دومین سفر خود به خراسان که در بهار سال ۱۸۳۳ میلادی انجام گرفت و در واقع سفری دیپلماتیک و جاسوسی از سوی کشور استعمارگر بریتانیا بود مطالب جالبی از اوضاع خراسان بویژه موقعیت مناطق کردنشین ارائه می‌دهد که نگارنده را دریغ آمد خوانندگان عزیز را از آن مطالب بهره‌مند سازد. زیرا ممکن است این سفرنامه بدست بسیاری از این عزیزان نرسد. با توجه به اینکه به عقیدهٔ حفیر، سفرنامه از ترجمهٔ خوبی برخوردار نیست، بر آن ندیم آنچه را که مربوط به خراسان و کردهای این ایالت می‌باشد، از آن دستچین نموده، در اختیار خوانندگان عزیز قرار دهم.

فریزر از طریق اسلامبول وارد مرز ایران شده از راه تبریز به تهران و از آنجا از مسیر جاده تهران - سرور عارم خراسان می‌شود. گزارش جالبی از وضع رقت بار و پریشان احوال مردم ایران در دوران قاجار ارائه می‌دهد. دربار فاسد قاجار بقای خود را در فتنای مردم می‌بیند. فقر و سیه‌روزی و پریشانی و آوارگی و بیسوادی و بی‌فرهنگی مردم ایران اساس و پایه‌های سلطنت ننگین قاجار را تشکیل می‌دهد و از این طریق بهره‌برداری می‌کند و مردم را در خواب خرگوشی نگه می‌دارد و هر حرکتی هم که از سوی مخالفان سربزید به کمک نیروهای روس و انگلیس و اتریش و لهستان و... سرکوب می‌کند.

فریزر از ضعف دستگاه سلطنتی فتحعلی‌شاه قاجار سخن به میان می‌آورد و می‌گوید:^۲ در هفتم ماهه ۱۸۳۳ ساعت عزیمت من بسوی خراسان نزدیک می‌شود، من در این سفر نشویش و نگرانی دارم زیرا اوضاع کشور مغشوش و راهها ناامن است. آن عده از خوانین خراسان که پس از مرگ ولیعهد^۳ (عباس میرزا) تا امروز باقی مانده‌اند، اوامر پسر او یعنی محمدشاه قاجار

۱ - فریزر در اولین سفر خود به خراسان که بین سالهای ۱۸۲۱ و ۱۸۲۲ انجام گرفت شرح جالبی از مشاهدات خود در قوچان و ملاقات با رضاقلی خان ایلخانی زعفرانلو ارائه داده است.

۲ - نگاه کنید به سفرنامه فریزر - ترجمه دکتر منوچهر امیری - تهران - انتشارات توس - سال ۱۳۶۴ ص ۲۱۳

۳ - مرگ عباس میرزا نایب السلطنه در ۱۰ جمادی الثانی ۱۲۴۹ در مشهد چندماه پس از خراب کردن قوچان روی داد و در حرم امام رضا به خاک سپرده شد.

را با اطاعتی نه چندان صمیمی گردن می‌نهند. دوست قدیمی من نجفعلی خان بجنوردی^۱ که با عباس میرزا قاجار تقریباً "دودوزه بازی کرده بود، اکنون به عذر بیماری از رفتن به مشهد در جهت رفع اغتشاشات آنجا خودداری کرده است. می‌گویند که عباسقلی خان درگزی عده‌ای از گردان و ناراضیان شمال خراسان را دور خود گردآورده و درصدد مقاومت در مقابل شاه قاجار است. و شاه برای سرکوبی او نیرویی به آنجا گسیل داشته است. از سوی دیگر ناخت و ناز ترکمانان غارتگر در نواحی مرزی خراسان تقریباً "بطور مداوم صورت می‌گیرد. شایعاتی است که محمدسیرزا قاجار (محمدشاه) با وزیرش قائم‌مقام فراهانی از خراسان بسوی تهران حرکت کنند.

اینک که به حدوشا هرود رسیده‌ام، در اینجانبانیز مانند تهران، شایعاتی در مورد خراسان بر سر زبانهاست. می‌گویند که قائم‌مقام به سبزوار آمده است. از تهران نیز بیکی خبر آورده است که شاه به فرزندش (محمدسیرزا) تاکید کرده است که تا هنگامی که سرناسر خراسان امن نشده است از آن ایالت خارج نشود. می‌گویند که نجفعلی خان بجنوردی باغی شده است و قائم‌مقام دو فوج سرباز به آن سامان فرستاده است تا مواضع حرکات وی باشند.^۲

ترکمانها نیز از طریق کویر به روستای بیارجمند^۳ ناخنده و آنجا را جاییدانند. ما از میامی^۴ به سوی عباس‌آباد^۵ در حال حرکت هستیم (۲۴ ماه مه ۱۸۳۳ برابر ۱۲۴۹ قمری). راهها به سبب ناخت و ناز ترکمانان، سخت ناآرام و خطرناک است. حاجی علی‌اصغر خان که همراه عباس میرزا به خراسان آمده بود، در این هنگام با لشگری از سپاه روس وابسته به قشون شاهزاده محمد میرزا (پسر عباس میرزا) پیشاپیش اعزام شده بود. تا با دو عراده توپ آن صفحات را از وجود ترکمانان پاک و راه را برای عبور شاهزاده که با وزیر خود قائم‌مقام، پس از مرگ پدرش عباس میرزا عازم تهران بود هموار کند. ما در عباس‌آباد به حضور حاج علی‌اصغر رفتیم. وی می‌گفت که همیشه با "جنتلمن" های انگلیسی عضو هیات سیاسی صیاده خوبی داشته است و از ما خواست تا مطالبی در باره آنچه در تبریز و تهران می‌گذرد (راجع بر سر جانشینی عباس میرزا برایش بیان کنم...

در اینجا به حضور شاهزاده محمد میرزا که در این زمان سخت مایل بود رضایت انگلیسی‌ها

۱ - در متن: نجفعلی خان بروجردی آمده است.

۲ - تمام نیروی اعزامی عبارت از دو هزار نفر است که به فوجهای عراق عجم به فرماندهی فرج‌الله خان عرب و حاجی علی‌اصغر خان مأمور خراسان شده‌اند. سفرنامه فریزر ص ۲۶۳

۳ و ۴ و ۵ از روستاهای بین شاهرود و سبزوار بر سر راه تهران به مشهد که همواره از طریق گردنه‌ی خوش به بیلاق و چهل دختر مورد ناخت و ناز و غارت ترکمانان قرار می‌گرفت.

را بسوی خود جلب کنند نیز رسیدیم و همچنین به حضور وزیرش قائم مقام فراهانی که یک دیپلمات حقیقی ایرانی است، تیربین، محیل و دوران‌دیش، هر چند که گاهی از رقبان خود، بخاطر غروری که دارد، رودست می‌خورد، مرگ عباس میرزا برای او نیز مشکلاشی بنبار آورده است که سخت به آنها می‌اندیشد.

در مریزان مردی را دیدم که از دو چشم کور بود. وی قلیخان پسر لطفعلی خان حاکم کومش می‌باشد که شهرت بین ترشیر (گاسمر) و سبزوار که ارباب یا حاکم مورد سه بلوک بود و هر بلوک شامل هشت یا ده روستا با جمعیتی در حدود دوازده هزار خانوار ایلات و عشایر، هنگامی که حسعلی میرزا (شجاع السلطنه پسر فتحعلی شاه) حاکم خراسان بود و پسر خود ارغون میرزا را به حکومت سبزوار منسوب داشته بود، قلیخان با اشاره، رضاعلی خان زعفرانلو ایلیخانی خبوشان بر آن شد تا سبزوار را متصرف شود و ارغون میرزا را از آنجا بیرون براند، هر چند که خواهر او یکی از زنان ارغون میرزا، نواده فتحعلی شاه بود، برخی از خانهای منطقه از جمله ابراهیم خان صفی آبادی و علینقی خان از مردم بام به باری ارغون میرزا برخاسته با توطئه‌چینی و خیانت قلی خان را دستگیر نموده تحویل ارغون میرزا دادند که در نتیجه دو چشمش را با شکنجه فراوانی از کاسه سرش بیرون آوردند و در این ماجرا سخن چینی و تحریک ابراهیم خان عامل اصلی کور شدن وی گشته بود. قلی خان می‌گفت از ۱۲ نفری که در شکنجه و نابینایی من تأثیر مستقیم داشتند، یازده نفرشان گرفتار مکافات عمل شده برای خود رسیدند و فقط یک نفر باقی مانده است. ابراهیم خان صفی آبادی را که عامل اصلی بود، رضا قلی خان زعفرانلو دستگیر ساخت و در قوچان به قتل رسانید و ارغون میرزا با تیر تفنگ به جهنم واصل شد، در حالی که من کوربخت هنوز زنده‌ام. چهار تا از پنج برادرانم را نیز ارغون میرزا دستگیر کرده بود و از هر کدام یک چشم درآورده بود و پنجمی موفق به فرار شده بود. (این بود گوشه‌ای از شرح حال قلی خان).

از مریزان حرکت کرده به سبزوار آمدم. از سبزوار نیز عازم مشهد شدیم و پس از طی ۲۲ میل (۵۱ کیلومتر) به ده‌کوره‌ای بنام کههریزگرد رسیدیم^۱. در اینجا دشت وسیعی قرار دارد و دامنه‌های تپه‌های آن پر از روستاست و تا میان دشت امتداد دارد. این دشت بخشی از ناحیه حاصلخیز سیسپور را تشکیل می‌دهد و کله‌های گوزن در اینجا فراوان است، شب بعد از تنگای در آنجا گذشتیم که به‌جای آدمکشان شبه است، زیرا که باتوق در ده‌های سراسر کشور است، بخصوص از آن طایفه مخصوصی از کردها که در نواحی کوهستانی پیرامون آن بسر

۱ - به‌گمانم هم مؤلف و هم مترجم دچار اشتباه شده‌اند و منظور از کههریزگرد، منار خسروگرد

میباشد که هنوز پابرجاست و نزدیک سبزوار می‌باشد.

می‌برند (منظور کرده‌های عمارلو و توپکانلو و کلمیشی است) . منزل و مسکن این نواحی بسیار فقرا میز است و مردم آنجا چنان دچار غارتگریهای سربازان و قشون دولتی ایران شده‌اند که به رحمت آدوفه^۱ مورد نیاز را می‌توان بدست آورد .

در منزل دیگر بنام عبدالله گیوا^۲ در یک مسجد اتراق کردیم . این روستا نزدیک سلطان میدان است .

در این حول و حوش زنان و کودکان و شبانان به کار گله‌داری مشغولند و اغلب پشم گوسفند را می‌چینند و شیر می‌دوشند . مردم اینجا از تیره^۳ کرده‌های عمارلو هستند . پس از عبور از آنجا وارد جلگه قوچان - مشهد شدیم که از قدیم آنجا را می‌شناختم و در سفر قبلی از آنجا گذشته بودم . همه جا سبز بود و اسبهای ما از این چمن‌ها و چراگاهها سیر و سرحال شدند . با تمام مواهب طبیعت در این خطه آثار جنگهای خانمانسوز کاملاً^۴ مشهود بود و بسیاری از روستاها بکلی از جمعیت تهی مانده و ویران گشته بود . و تا ۲۰ میل (۳۲ کیلومتر) از جاده کسی پیدا نشد که به ما پناهگاهی بدهد . سرانجام به قلعه^۵ سیدها رسیدیم^۶ . اینجا به صورت یک دژ نظامی است و گروهی توپچی و سرباز دیدم که چادر زده و عازم خبوستان (قوچان) بودند . در آنجا سربویی از سه تا چهار هزار نفر سپاهی گرد آمده بودند تا برای جنگ با عباسقلی خان درگری بسوی درگر حرکت کنند .

خان درگر هم مانند دیگر خانهای خراسان دچار بیماری واگیر یا غیگری و یا بهتر بگوییم دیوانگی شده است و شاهزاده محمد میرزا (محمدشاه بعدی) تصمیم بسیار درستی گرفته است که نگذارد چنین دیوانگانی خودسرانه و آزاد به راه خود ادامه دهند . از این رو به این نیروی اعزامی فرمان داده است که در دشت نبرد او را سرکوب و دستگیر و زندانی نمایند . نیز آگاه شدیم که این مأموریت وسیله شاهزاده به مسخر بروسکی افسر لهستانی واگذار شده است (بروسکی در قشون ایران برای روسها جاسوسی می‌کرد و حرکات انگلیسی‌ها و تصمیمات دولت ایران را به روسیه گزارش می‌کرد . مترجم) بروسکی همین که شنیده بود یک نفر انگلیسی به این روستا آمده است ، تصمیم به دیدن من گرفته بود . وی مدتی قبل آگاه شده بود که من قبلاً^۷ به خراسان سفر کرده و شرحی از مسافرتهای او را به عامه^۸ مردم تحمیل کرده‌ام . وی می‌گفت که این مطالب را با خرسندی تمام خوانده است . ملاقات گرم و غیرمنتظره‌ای بین ما روی داد و تصمیم به همکاری گرفتیم .

وی بابت بیشتر زبانهای مهم دنیا همچون انگلیسی ، فرانسه ، آلمانی ، عربی ، عبری ، فارسی و ترکی سخن می‌گوید و افسر مهندسی می‌باشد ، باروت را خودش می‌سازد و تفنگهای مورد نیاز

۱ - مترجم در زیرنویس نوشته است عبدالله گو (گاو) صحیح است! ص ۲۹۱

۲ - احتمالاً منظور همان روستای سید آباد است که امروز هم برخی آنرا سیدآباد می‌خوانند

را خودش قالب گیری و درست می‌کند، دژها و استحکامات نظامی را محاصره و با سهولتی باورنکردنی تصرف می‌کند (وجود اینگونه افسران برجسته لهستانی و فرانسوی و انگلیسی و اتریشی و روسی و... در سپاه عباس میرزا نایب السلطنه در جنگ قوچان بیروزی ولیعهد را بر رضاقلی خان زعفرانلو مسجل ساخت)، زمانی شایع شد که وی جاسوس روسهاست ولی من مایلم به دلایلی او را از این اتهام مبرا کنم.

بروسکی مرد زرنگ و با استعداد و هنرمندی است، آن شب را از مصاحبت وی سخت شاد خاطر گشتم. وی شرحی از خصایص مردی از کردان عمارلو خراسان را بر زبان راند، یعنی همان مردمی که شب قبل نزد آنان منزل کرده بودم و آنچه مرد لهستانی گفت، چنان حاکی از خصوصیات آنانست که درست آنچه از وی شنیدم برای شما بیان می‌کنم:

حماسه بگلو و عمارلو:

بروسکی گفت: نام آن مرد عمارلو بگی بود که مدتی نیز در خدمت بروسکی بوده‌است، در میان قبیله او و در کشوری که بر از دزدان جسور و گستاخ است، این مرد به سبب شهامت‌ها و مهارت‌هایش مشهور و زیانرذ بوده‌است. رضاقلی خان زعفرانلو ایلخانی مقتدر خراسان که زمانی بعلتی عمومی بگی را دستگیر و مجازات کرده بود، بگی تصمیم گرفته بود انتقام عمومی را از ایلخانی بگیرد، نه اینکه دلش به حال عمومی سوخته باشد، بلکه بخاطر حسارت و گستاخی خود خواسته بود ضربتی بر ایلخانی مقتدر خراسان بزند و عرق او را بجوش آورد.

رضاقلی خان مادیان مخصوص محبوبی از نژاد اسپهای جنارانی عمومی منش خان داشت که در زیبایی و ظرافت و اصالت و بزرگامی بی‌نظیر بود. رضاقلی خان که علاقه وافری به داشتن اسپهای خوب و اصل داشت، تصمیم گرفته بود از بهیم انداختن یک اسب معروف ترکمنی از نژاد آخال، گره مورد نظر خود از این مادیان را بدست آورد و بگی درمی‌یابد که هیچ چیز در نژاد ایلخانی عزیزتر و محبوب‌تر از این اسب و مادیان نیست، لذا در صدد برمی‌آید که هر دورا بدزدد، نقشه‌ای که برای این کار کشیده و به اجرا گذاشته بود، بخوبی نمایانگر روح شهوانه و جسور اوست و بی‌پروایی و بی‌باکی او را به نحو شایسته‌ای نمایان می‌سازد، خان در تپه خلاصه نزدیک خبوتان با سپاهی مرکب از پنجهزار مرد جنگی و سلحشور کرد اردو برافراشته بود. مادیان و اسب محبوب خود را نیز از لحاظ رعایت نهایت امنیت و اینکه همواره در مقابل چشمان خود او باشند، فرمان داده بود مقابل جادر مخصوص او بنهندند. با اینهمه بگی^۱ (بگو) به تنهایی وارد اردوگاه خان می‌شود و موفق می‌شود ریسمان آن دو حیوان

۱ - کردها نام یک محمد را بصورت بگو یا بگی تلفظ می‌کنند (بگو) یا "بگی".

را پاره کند و زنجیر پای آنها را از هم بکشد. سپس سوار بر مادیان می‌شود و فرار می‌کند. اسب نیز بدنبال مادیان به حرکت می‌آید و این کار در روز روشن در مقابل چشمان تیزبین تمام سپاهیان انجام می‌گیرد. آنتوب بزرگی برپا می‌شود. صدای بگبر و بگبر نگهبانان و سپاهیان به اوج می‌رسد و عده‌ای سوار شده بدنبال او می‌تازند. یکی سمت راهی که از قوچان به نیشابور می‌رفته است می‌تازد. وی از بابت مادیان مطمئن بوده است که هیچ‌اسبی به گرد او نمی‌رسد، لکن وی مایل بود که اسب آخال را نیز به همراه ببرد و همین کار موجب شد که یکی از سواران زبده، ایلخانی به بگو برسد. اما بگو به او امان نمی‌دهد و او را کشته و از زمین بر زمین می‌اندازد. سوار دومی نیز که به بگو می‌رسد به همین سرنوشت شوم دچار می‌شود. بگو هر دو اسب این کشته شدگان را نیز جلو می‌اندازد و بسوی نیشابور می‌تازد. هر سواری که به بگو نزدیک می‌شود جان خود را از دست می‌دهد. از این رو بقیه جرات نکردند بگورا تعقیب کنند. بناچار باز می‌گردند و بگواسبها راه نیشابور به میان طایفه عمارلو می‌رساند.

مدتی بعد که رضا قلی‌خان نیشابور را تسخیر کرد و بگو نیز دستگیر شد، ایلخانی بخاطر این جسارت و گستاخی در صدد برمی‌آید که فرمان قتل او را صادر کند. اما از آنجایی که خود رضا قلی‌خان از جنس روحیه گستاخانه‌ی برخوردار بود، راضی نمی‌شود که این مرد جسور کشته شود. و از طرفی نیز نمی‌توانسته است این جسارت او را نادیده بگیرد. از این رو دستور می‌دهد یک چشم بگو را جهت عبرت دیگران از حدقه در بیاورند. و بدین ترتیب مجازات بگو تخفیف می‌یابد و یک چشم خود را از دست می‌دهد. و از آن لحظه مورد توجه ایلخانی قرار می‌گیرد و از نوکران ویژه او می‌شود و در جنگ رضا قلی‌خان با عباس میرزا و لیبعهد در سال ۱۲۴۸ قمری رشادتهای خیرت‌آوری در خدمت به ایلخانی خراسان از خود نشان می‌دهد. صفات و سجایای بگو بخصوص در محاصره دژ امیرآباد از سوی نایب السلطنه قاجار، بخوبی آشکار می‌شود. زیرا رضا قلی‌خان که خود در قوچان بود او را مأمور رابط خود و محصورین قرار داد. و او اوامر ایلخانی را به محصورین می‌رسانید و اطلاعات لازم را از آنها گرفته برای ایلخانی به قوچان می‌برد. این مسأله برای نایب السلطنه حائز اهمیت می‌شود و فرمان می‌دهد که به هر صورت شده او را دستگیر کنند و برای این کار از هیچ کوشش و جانبازی دریغ نکنند. شبی قیرکون در حالی که امیرآباد چون نگین انگشتر به محاصره سپاهیان دولتی درآمده بود، صدای پای اسبی که از دوردست می‌آمده است به گوش نگهبانان و افسران عباس میرزا نایب السلطنه می‌رسد. بیدارنگ فرمان آماده‌باش صادر می‌گردد و تمام تفنگها به آنسو نشانه‌گیری می‌شود و حتی چند توپ هم شلیک می‌شود. به این گمان که عده‌ای از سواران ایلخانی در حال شبیخون به اردوی نایب السلطنه هستند. بروسکی که این زمان فرماندهی سپاهیان ایران در امیرآباد چناران را برعهده داشت، مانع آتشیاری توپخانه می‌گردد. تا روشن شود که آیا واقعا کسی هست که بسوی او تیراندازی می‌شود یا اصلا کسی

وجود ندارد. در این هنگام مشاهده می‌شود که یکسواری بسرعت از سوی فوجان پیش می‌آید و بسمت دروازه‌ی محاصره‌شده‌ی امیرآباد می‌تازد و به‌محض نزدیک‌شدن به دروازه نعره‌ی جنگی مخصوص گردان سر می‌دهد که: لو - لو - لو - لو.

این نعره باعث می‌شود که نیروهای دولتی بیدرنگ به باروی دژ بشنابند و رده‌های حریف را بسدت زیر آتش سنگین توپخانه بگیرند و سپاهیان سزواری در خدمت و لبعهد نیز به‌همان نسبت آتشی سنگین و وقفه‌ناپذیر بر روی یکسوار کرد می‌گشایند. در حالیکه او بر فراز خاکریزهای قلعه که از ردیف نفرات اول محاصره‌کنندگان بیش از ده متر فاصله نداشت، رسید و بر اثر اصابت گلوله بر زمین افتاد. بگو بر خاک هلاک افتاده‌است، اما از اسب او هیچ اثری دیده نمی‌شود. اما گمان می‌رود چون آن مرد نزدیک خندق بر زمین افتاده است، ممکن است اسب او نیز به داخل خندق پرت شده باشد. با این همه نوده‌ی به‌خاک‌افتاده بزرگتر از هیکل تنه‌ای مرد است و چیزی وجود دارد که سواران افسرلهستانی فرمانده سپاه ایران را برمی‌انگیزد. پس چون آتشی که از سوی قلعه بسوی نیروی دولتی ایران گشوده شده است، اجازه نمی‌دهد که سپاهیان سنگر را ترک کرده و خود را به آن جبهه‌ی افتاده بر خاک بزرسانند، که نعرش آن مرد بدون اسب را بررسی کنند. لحظه‌ای بعد در مقابل چشمان حیرت‌زده‌ی محاصره‌کنندگان ناگهان آن نوده‌ی هلاک‌شده و بر زمین افتاده بگبار جان می‌گیرد و سوار و اسبش هر دو جست می‌زنند و سوار در حالیکه بر پشت اسب بود از میان رگبار گلوله‌های سربازان گذشته خود را به دروازه‌ی امیرآباد می‌رساند که بیدرنگ دروازه بروی او گشوده می‌شود و سوار داخل قلعه می‌شود بدون اینکه کوچکترین آسیبی دیده باشد.

چند روز بعد که دیوارهای برج و باروی امیرآباد وسیله‌ی انفجار باروت به‌فرمانده‌ی بروسکی فروریخت و قلعه به‌منصرف دولتیان درآمد، بروسکی این مرد شایسته‌ی عمارلو (نامارلو) را می‌یابد و به او پیشنهاد می‌کند که به‌خدمت نیروی دولتی درآید. بگو راضی می‌شود و بروسکی در باره‌ی تهیه‌ی اسب و لباس و اسلحه برای او صحبت می‌کند، زیرا بگو دیگر نه اسبی داشت و نه اسلحه‌ای. نه لباس مناسبی. این مرد شایسته جواب می‌دهد: "دردت به‌جانم، زحمت نکشید، بمزودی می‌بینید که من مطابق میل شما لباس پوشیده و سوار اسب شده‌ام". لاجرم هنگامی که خبوتان را محاصره می‌کنند، بمزودی تمام دروازه‌های شهر غیر از یکی از آنها به‌محاصره می‌افتد و دشمن گروهی از سواران خود را در نزدیکی آن می‌گمارد و این‌عده آماده بوده‌اند که با مامدادان وارد دروازه شوند و (بگو) رفیق فاجراجوی ما با خونسردی رو به آنجا می‌آورد و روی زمین دراز می‌کشد، به نیت اینکه تا سپیددم در آنجا بخواهد، با اینهمه باید بدانیم که او می‌خواهد، اما همان یک چشمش باز است. زیرا همینکه یک سوار سرگردان که از بغیه جلو افتاده بوده است، از دور پیدا می‌شود، بگو از جای می‌جهد و پای سوار غافل را می‌گیرد و در یک لحظه او را سرنگون می‌کند و پیش از آنکه وی بتواند دهان خود را کاملاً برای

فریاد زدن باز کند ، مژ او را با سنگ در می آورد ، سپس با خونسردی ، اما با سرعت اسلحه و لباس او را که مرغوب بوده است از تنش بیرون می کند و سوار اسب او می شود و بسوی اردو می راند و به بروسکی می گوید : " من این چیزها را آورده ام " و پس از اینکه به لباس و براقی مرد مقبول اشاره می کند می گوید : " آورده ام تا شما را قانع کنم که من اسب را نذر دادم بلکه بمزور بازو گرفته ام . "

اما بگو در دوره آرامش به درد نمی خورد ، بلکه در میدانهای جنگ و صحنه های خطرناک بود که او به کارهای مهم و غیرعادی دست می زد و پیروز می شد ، او مردی ماجراجو بود و برای ماجراها آفریده شده بود نه برای دوران سکون و آرامش ، از اینرو هنگامی که لشکرکشی های خراسان به پایان رسید و دیگر کاری نبود که او انجام دهد ، نزد بروسکی آمد و تقاضای مرخصی کرد که او را آزاد بگذارد ، بروسکی می پرسد : " چرا ؟ چه خبر است ؟ " . مرد عمارلو می گوید : " بله ، من از شما راضیم ، اما نه از خدمت برای شما ، من نمی توانم بمانم . این روزهای آرام اصلاً به درد من نمی خورد ، تا وقتی که شما کاری برای انجام دادن داشتید من با خوشحالی آن را صورت دادم ، اما اگر من نتوانم برای اربابم کاری بکنم ، باید کمی بخودم برسیم ، پس فریاد نباید (برای نیل به این مقصود ، خود) شما را بجایم ، اختیارم دست خودم نیست ، من هنوز باید کاری بکنم . پس بهتر است تا وقتی که من با شما راست و درست هستم از هم جدا بشویم ، اما راجع به من نترسید ، هر جا باشم اسلحه های خوب و اسب خوب دارم ، اگر مرا بگیرند و فردا (برای فروش به بازار برده فروشی) خیوه ببرند ، من به شما اجازه می دهم که اگر تا دو ماه بعد با اسب بهتر و سار و برگ بهتر برونگشتم ، گلهی بوا بکنید . " سپس او به راه افتاد و رفت ، این یکی از افراد طبقه فرمان سرحدی (خراسان) است که روزگاری از این قبیل کسان در خراسان بیشتر بودند^۱

گزارش فریزر از ویرانی خراسان بدست قاجارها

فریزر سپس بسوی گناباد حرکت می کند تا خود را به مشهد برساند ، در نزدیکی گناباد نیز اولنگ سرسبز حرمی با نهلهای متعدد و قنات های فراوان وجود داده است ، که از یکی از قناتها ۱۲ عدد ماهی می گیرد و می گوید قنات پراز ماهی بود ، این ماهی ها از نوع " ماهی دهان چرمی " بودند و درازیشان اندکی بیش از یک وجب بوده است . (۹ اینچ = ۲۲/۸۶ سانت)

فریزر می‌گوید: بیشتر رفتیم و از کنار دیوارهای امیرآباد گذشتیم، دژی بس استوار که دوست قدیمی من رضا قلیخان (زعفرانلو) و یکی از سران قوم به نام کریم‌خان (زعفرانلو) که آلت دست اوست ساخته‌اند و مقصودشان استقرار قدرتشان در منطقه بوده است، اما سربازان ولیمهد مرحوم به فرماندهی برخی از صاحبمنصبان انگلیسی و دوست من ب - (بروسکی) پس از شهرپنداری کوتاه و نظم آنجا را گرفته و ویران کرده‌اند. در آن هنگام خندق این قلعه نزدیک به نود پا (در حدود ۲۸ متر) ژرفا و به همان نسبت پهنا داشت و از جدارهای چار طرف دژ به وسیله باستین‌ها یا باروهای دو پهلوئی جلوآماده دفاع می‌شد.

امروز هنگام پیش‌راندن آنچه دیدیم صحنه‌های ویرانی و غارت‌زدگی بود. نمونه‌ی خوبی از معنی جنگ و فتح و ظفر در شرق. صدها ده ویران دیده می‌شد که دیاری در آنها نبود، و اما باغ و بوستان اصلاً وجود نداشت. همه را سپاهیان (ولیمهد) برای مقاصد نظامی با تهیهی سوخت خراب کرده بودند. ب (بروسکی) هنگام بحث در باره‌ی وضع آن دیار می‌گفت: "خود من ده تا دوازده باغ میوه را نابود کردم^۱. چاره‌ای نداشتیم، سوخت می‌خواستیم و آیا می‌بایست از گرسنگی بمیریم؟ خیر، من هر چه بدستم رسید برداشتم. من برای (درهم شکستن) استحکامات امیرآباد احتیاج به جویهای مخصوص بر کردن گودال داشتم. شاهزاده (عباس میرزا) بدنازگی حماسی موفقی ساخته بود و من بدون اینکه یک کلفه به او گنده باشم سفش را برداشتم و مصالح آنرا صرف ساختن جویهای مخصوص بر کردن گودال و ساختن استحکامات کردم. راست است که همانطور که می‌بینید دهات خالی از سکنه و خراب شده‌است، اما خراسانیها بهتر از این چه انتظاری داشتند؟ آنها هرگز آرام بشو نیستند."

یک سلطان (سرگرد) با سروان توپخانه که همراه ب - آمده بود، تا با من شام بخورد پاسخ داد: "خیر، هیچکدام از این خان‌ها تحمل داشتن ارباب (بالا سر خود) را ندارند، خواه (آن ارباب) ترک باشد خواه قاجار.^۲ اگر کسی هم نباشد که آنها را مهار کند، با همدیگر

۱ - کریم خان زعفرانلو: برادرزاده رضاقلی خان

۲ - از این عباس میتوان پی برد که منطقه‌ی چناران در روزگار پیش خان و اولاد او چندر سبز و خرم و پربرک بوده است، و بی‌جهت نیست که مردم هنوز این ترانه را زمزمه می‌کنند و می‌گویند: سر از خاک بردار پیش خان کرد که خاک چناران را باد برد

این اشعار و سوز دلها پس از ویرانی دژ امیرآباد و غارت منطقه‌ی چناران و رادگان و نوجان سروده شده و به یادگار مانده است.

۳ - منظور از ب شخص بروسکی افسر لهستانی است.

۴ - قاجارها هم ترک هستند و از اولاد مغول

می‌چکنند. "ا ب - جنین اظهار نظر کرد که: " او راست می‌گوید، آنها همیشه از نسل باغی‌ها بوده‌اند و هرگز بهتر نخواهند شد. پس اگر دهات خراب شود تقصیر ما چیست؟ " سلطان (سرگرد) گفت: " شاهزاده (عباس میرزا) لاقلاً خدمت خوبی به حضرات کرده. قبل از اینکه او بیاید کسی جرأت نداشت از اینجا تا مشهد برود و... ممکن بود او را لخت کنند و بچاپند..."

ب - جواب جانانهای داد و در حالیکه می‌خندید گفت: " بله به شرط اینکه سربازهای همان شاهزاده آنها را در بین راه لخت و غارت نکنند! "

و تمام اینها درست است. بدترین دزدان و غارتگرانی که در بیابان با مسافران و کاروانیان روبرو می‌شوند و آنها را می‌چاپند، همان سربازان قشون سلطنتی‌اند. آنها هر مسافر بیادهای را که به زحمت لخت کردنش بیارزد، رها نخواهند کرد. بیشتر روستاهای سر راه از آذربایجان گرفته تا مشهد خراب کرده‌اند و نزدیک شدن یک دسته سرباز، وقتی که هنوز محصول نارس روی زمین باشد، بیش از هجوم ملخها مایه وحشت می‌گردد. خراسان اکنون به سبب وجود قشون دولتی در این منطقه دست کمی از بیابان ندارد و این امر، این سؤال را ممکن است مطرح کند که آیا قدرت اسلحه و فتح و پیروزی ولیمعهد در این خطه موجب ویرانی بیش از حد خراسان نبوده است؟ و مردم بیش از پیش ضرر و زیان ندیده‌اند؟

(ویرانی و غارت شهرهای قوچان و شیروان و چناران و درگز و از دست رفتن هرات و سرخس قدیم و بسیاری از سرزمینهای خراسان پیامدهای شوم جنگ عباس میرزا در خراسان

۱ - این خصالت نکوهیده‌ی جنگ با هم نژاد خودک از خصوصیات کردها در طول تاریخ و عامل عقب ماندگی و آوارگی و توسری خوری آنها از بیگانگان بوده است، که متأسفانه هنوز هم در بسیاری موارد مشاهده میشود، و این نمایانگر عدم رشد فرهنگی و سیاسی آنها است.

۲ - آری برادر، ملتی که بخواهد از حق خود دفاع کند محکوم به یاغیگری میشود. عنوانی که در تمام طول تاریخ برای سرکوبی کردها بکار رفته و توجیه شده است. اقوام غیر ایرانی آمدند خود را ایرانی نشان دادند و کاسه‌ی از اشی داغ‌تر شدند و کردها را که ایرانی بودند و از حریم ایران و استقلال آن دفاع میکردند، حالا عنوان باغی را بر آنها اطلاق می‌کنند. قاجارهای غیر ایرانی و افسران خارجی آمده‌اند خانه و کاشانه ما را ویران میکنند، زنان و کودکان ما را اسیر میکنند، هست و نیست ما را به غارت می‌برند و بر روی گورهای ما رقص و پایکوبی می‌کنند و اگر مادر مقابل این ظلم و ستم‌ها از حریم خانوادگی خود دفاع کنیم و اجازه ندهیم که بجای مالیات زنان و کودکان ما را به بیگانگان بفروشند، بعنوان یاغی محکوم می‌شویم.

تغویرتوای چرخ گردون نفول (۱).

بود که سردمداران بیگانه‌ی قاجار بر آن نام پیروزی نهاده و عباس میرزا را قهرمان نامیدند! فریزر می‌گوید: آیا هنگامی که وضع خراسان دستخوش اغتشاش و بی‌ثباتی بود و ترکمانان آنجا را غارت و ویران می‌کردند و خان‌های جاه‌طلب دست ظلم و تعدی بر آن می‌گشودند، بهتر از این نبود که همه چیز ویران و نابود شده است؟

بفراسنی، شاهزاده ریشه‌ی خان‌های یاعی را کنده است، اما او در ضمن کندن خار، گل را هم چیده است، در حالیکه بیشتر علفهای هرزه بلکه سمی یعنی ترکمانان می‌شکفند و با "جیو"های دائمی، رمق خاک زراعتی را می‌کشند. (و خراسان را به روز سیاه می‌نشانند.)

صبح روز چهارم زوئن ۱۸۳۳ براسب سوار شده و یکساعت به ظهر مانده به دروازه‌ی مشهد رسیدیم. این زمان شاهزاده قهرمان میرزا حاکم خراسان بود که در مشهد می‌زیست و وزیرش محمد رضا خان بود

یکروز پس از ورود در شهر مشهد به گردش پرداختم و به طرف صحن رفتم، که روزگاری برای ورود من ممنوع بود، اما اکنون به روی تمام اروپائیان باز است. آنجا را به رحمت بجا آوردم، زیرا تمام زیباییش از میان رفته بود و از شکوهی که ۱۲ سال پیش دیدم چیزی باقی نمانده بود، از در و دیوار شهر آثار خرابی و ویرانی و غارتگری مشهود بود. در یکی از حجرات مدارس که فتحعلیشاه ۱۲ سال پیش آغاز کرده و اکنون بحال نیمه تمام رها شده بود، و اکنون برخی از سینه‌بختان بی‌خانمان به آنجا پناه برده بودند و حالتی داشتند که شبیه جانورانی بود که به غارها و کنام‌های خود خریده باشند. نشانه‌های مصیبت و بدبختی در میان سکنه‌ی مشهد کمتر از خانه‌ها و مساکن شهر نبود. در بازار بسیاری از دکانها یکسره تعطیل بود، در صحن که بیوسنه جای ازدحام بود، یک نفر هم به رحمت دیده می‌شد. من به کاروانسرای مرد اوزبکی رفتم که در سفر قبلی دوازده سال پیش خود غالباً در آنجا به خدمت دوستم کیلعلی مروی می‌رسیدم، اما حتی دوازده تا از اتاقهای آنها را بعلت نبودن مسافر و رکود بازار کسی گزیده نکرده بود. کاروانسرای شاه ویردی خان بهترین و پرشتری‌ترین کاروانسرای مشهد را بطور جزئی تعمیر کرده بودند. در واقع هرچه دیدم مانند خود مملکت ایران رو به ویرانی و شکست نهاده بود!

صدها هزار تن موجودات کثیف و گرسنه که به آنها گدا می‌گویند شهر مشهد را بیش از پیش غم‌انگیزتر و بریشان حالتی نشان می‌دهند، کودکان فقیر و بی‌سپرست، پیر مردان و پیر زنان مفلوک و تیره‌بخت در اطراف حرم پرسه می‌زدند، تا شاید زائری که از راه می‌رسد، مختصر چیزی به آنها بدهد. این گداها بویزه کودکان مانند کرم‌هایی بودند که ما زیر پای

۱ - ویرانی خراسان و ایران در اینجا خاتمه نیافت، بلکه آغاز خرابیها شروع شده بود که

دنیایه‌ی آن سالهای مشغالی ادامه داشت.

خود آنها را لگد می‌کردیم، آنها از گرسنگی بر روی زمین افتاده بودند و گریه می‌کردند... مشاهده می‌کردم دردمندیهای مردان و زنان به حد کافی بد است، اما دیدن رنجهای کودکان، اطفال بی‌پناه، بخصوص هنگامی که تخفیف دردهای آنها خارج از قدرت یک تن باشد چیزی است که من نمی‌توانم تحمل کنم. هرگز چنان روزی را در مشهد فراموش نخواهم کرد.

آری، برادر اینها آثار شوم حکومت غارتگران قاجار در ایران بود، حال اگر شخصی چون رضا قلی خان رعفرانیلو ایلخانی خراسان نمی‌توانست این وضع را مشاهده و تحمل کند و بر به شورش برمی‌دارد که با کمک همین مردم علیه این دستگاه سلطنتی غارتگر کماذربا بجان و قفقاز را در قبال به رسمیت شناختن ولیمهدی عباس میرزا، از سوی روسها به روسیه واگذار کردند و مملکت را بسوی اینهمه فقر و بدبختی سوق دادند، باید عنوان باغی را بر او نهاد؟ البته چرا در مقابل ظالمان و ویران‌گران و غارتگران باغی نبود؟ چرا باید سکوت کرد؟ در اینجا ممکن است این سؤال مطرح گردد که آیا اگر رضا قلی خان به قدرت می‌رسید وضع بهتر از این می‌شد؟ بلی، با توجه به اینکه هر چند قدرتهای فردی و دیکتاتوری نمی‌توانند باعث پیشرفت و تعالی مردم گردند، لکن بنا به استشهاد مستشرقینی که در نواحی کردنشین خراسان گردش کرده‌اند، مردم شمال خراسان این بدبختی را نداشته‌اند، که ساکنین بزرگترین شهر خراسان، شهری که روزگاری پایتخت نادرشاه افشار بود، با آن دست به‌گریبان بوده‌اند. و این می‌رساند که امرای کرد تا سرحد امکان در جهت بالا بردن سطح رفاه اجتماعی می‌کوشیده‌اند و مردم شمال خراسان از آنها بخوبی راضی بوده و از آنها پشتیبانی می‌کرده‌اند. نمونه‌های گفتگوی ناصرالدین شاه با یکی از دهقانان منطقه‌ی قوجان بود که به آن اشاره می‌شود:

و هیچکس از مستشرقین نگفته که در میان کردها گدا وجود داشته است. زیرا در میان کردها شکاف طبقاتی به مراتب کمتر از سایر جوامع بوده و هیچگاه امرا و سران کرد به فکر ساختن کاخ و کوشتک نبوده‌اند و امروزه نیز چیزی از این نامداران تاریخ این دیار باقی نمانده است. آنها خود نیز با در زیر چادر زندگی می‌کردند و با خانه‌هایشان نیز گلی بود و با سایر مردم شهر و روستای خود هیچ تفاوتی نداشتند. من در آزاد اندیشی و افکار ترقی‌خواهانه سران کرد هیچ تردیدی ندارم، فی‌المثل افکار بلندی که سعادت‌قلی خان قبادی اوغازی برای مردم ایران در سر می‌پروراند، بالاتر از افکاری بود که در معز رضا شاه خطور می‌کرد و اگر او به قدرت رسیده بود که هرگز روس و انگلیس چنین اجازه‌ای را نمی‌دادند، بدون تردید، تمام شهرهای ایران امروز صاحب دانشگاه و صنایع پیشرفته بودند و آزادی و دموکراسی همه جا حکمفرما بود.

فریزر شرح بدبختی‌های فراوانی را در مشهد می‌دهد، چه از قول خود و چه از قول دوست خود مکینیل نیز که قبلاً مشاهدات خود را از این وضع بیان داشته بود، بازگو می‌کند که در اینجا از همه‌ی آنها صرف‌نظر می‌کنیم، زیرا مشت نمونه‌ی خروار است که در سطور فوق به آن اشاره شد و در اینجا شرح زندگی اسیران تیرمبخت ترکمن‌های سرخس نیز اضافه شده

است که بیش از سه هزار تن از آنان به مشهد انتقال یافته و در کاروانسرای ازبک نگهداری شده بودند که بیشترشان از گرسنگی مرده بودند و ... بنا به گفندی تبریز: "سخن کوتاه، خراسان وضعی غم‌انگیز دارد و احیاء و تجدید سازمان آن بصورتی بیشتر و عزمی راسخ‌تر می‌خواهد که می‌توسم در حکمرانان کنونی آن بیاید."

"۸ ژوئن (۱۸۲۴) - بربروز بنا به وعده‌ی قبلی برای حاجت خوردن یا وزیر، محمد رضا خان، نزد او رفتم و پس از صرف صبحانه‌ای جانانه از آنجا برای ادای احترام به خدمت شاهزاده قهرمان میرزا شتافتم که برادر تنی و جوانتر محمد میرزا (پسر عباس میرزا) است و در حال حاضر حاکم شهر و در واقع در غیاب برادرش حاکم ایالت است. بیش از بیست و بیست و یکسال از سن قهرمان میرزا نمی‌گذرد. زیرا تازه ریش درآورد است و البته او نیز همچون دیگر قاجارها لیاقت انجام دادن وظایفی را که بر عهده‌ی اوست ندارد ...

صبح روز دیگر به دیدن دوست قدیمی خود گلعلی مروی رفتم که بزرگان است. وی نیز از وضع نابسامان و پریشانحال کشور سخت نگران بود و امیدی در بهبود آن نمی‌یافت. در همان شب و باعداد روز دیگر دو ملاقات مشابه دیگر نیز دست داد. یکی عبارت بود از دیدار میرزا رضا، وزیر رضاقلی خان خبوشانی که در سفر قبلی در قوچان نزد آن خان و وزیرش سخت صمیمی شده بودم. دیگری ملاقات با اسماعیل بیگ، سردار یا ژنرال عمده رضاقلی خان و تأیید پذیرایی و میزبانی من هنگام توقف در قوچان بود. این هر دو دیدار مانند دیدار گلعلی غم‌انگیز بود. زیرا اقبال آن‌رد دوست من به ادب‌ار گزاینده بود و پیرنمایی و پیری و کهنسالی سخت هر یک را ناتوان کرده بود (با اینکه از شکست آنها در جنگ قوچان و اسارت ویرگ رضاقلی خان مدتی نمی‌گذشت، اما کاملاً فرسوده شده بودند). حقیقت امر هر چه باشد میرزا از خنده‌اش و ظاهر حالتی چنین برمی‌آید که گرفتار فقر است. زیرا در خانهای ویران و فروریزان زندگی می‌کند و از تمام وسایل آسایش محروم است. البته او نمی‌تواند دارای قدرت یا وسایلی باشد که به‌عنوان همه‌کاره رضاقلی خان از آنها برخوردار بود. اما می‌بندارم که حساب روز سیادا را کرده بود. زیرا که وی شریک سرنوشت ارباب خود نشد. حقیقت آنکه او در خراسان مطنون و مورد اتهام است که به ارباب سابقش رضاقلی خان خیانت کرده است. به همین جهت لطف و عنایتی که از اربابهای جدید خود یعنی سران قاجار کسب کرده بود به رودی از دست داده است زیرا خائن همیشه خائن است. هرچند در سلام‌ها شرکت می‌کند و بعنوان ندیم یا همصحبت شاهزاده در صف می‌ایستد. اما نفوذ یا احترامی اندک دارد. با محبت بسیار مرا پذیرفت. اما نتوانستم با همان آزادی که با گلعلی، آن مرد راست و درست، سخن گفته بودم یا میرزا رضا صحبت کنم. زیرا که به گلعلی هیچ وصله خیانت و مکر و تزویر و سو‌ظن نمی‌جسید و بهیچوجه خود را به نوظده‌های محلی آلوده

نکرده است (بنابراین با کسی که به اربابش رضاقلی خان خیانت کرده است نه سران قاجار، اعتماد دارند و نه مردم و نه من) .

در مورد اسماعیل بیگ^۱ مطلب فرق می‌کند . او سربازی دلیر بود و تا آخرین لحظه از روی وفاداری در رکاب اربابش رضاقلی خان جنگید . پس در اینکه او را پس از سالها دوباره می‌دیدم از خشنودیم گاسته نشده بود و چنین می‌نمود که مهربانی دوطرفه بود . زیرا که پیرمرد بارها با شور و شوق سرت خود را از دیدار من تکرار کرد و گفت که هیچ انتظار ملاقات دوباره شما را نداشتم . برایتان از سرنوشت این دوستم و رضا قلی خان مختصری بیان کنم که هنگامی که ولیعهد برای سرکوبی امرای خراسان به این خطه وارد شد ، چند تن از امرای شمال خراسان از ولیعهد فرمانبرداری نکردند که مهمترینشان رضا قلی خان ایلخانی بود ، که قدرتش از دیگران بسی بیشتر و در عین حال از همه آنها ساده‌دل‌تر بود . زیرا بقیه امرای خراسان بویزه نجفعلی خان شادلو حاکم بجنورد و محمدخان فرائی حاکم تربت حیدریه ، به او وعده داده بودند که در صورت مقاومت رضاقلی خان در برابر قوای سلطنتی از او یاری خواهند کرد ، اما هنگامی که زمان کارزار و میدان امتحان فرا رسید ، او دید که رفا او را تنها گذاشته و برخلاف تعهدات خویش ، به ولیعهد پیوسته‌اند ، و حال اوست که باید به نشیایی با ولیعهد قاجار بجنگد . خویشاوندش نجفعلی خان شادلو که از طریق وصلت و ازدواج خانوادگی با وی خویش بود ، در واقع سبب سوار برایش به قوچان فرستاد ، اما درست در لحظه‌ای که سخت مورد نیاز رضاقلی خان بودند آنها را به بهانه‌های نزد خویش فرا خواند و خود و پسرش جعفرقلی خان شادلو به نایب السلطنه پیوستند و موجبات تضعیف نیروی رضاقلی خان را که در محاصره بودند ، فراهم ساخت . با این حال جنگجویان قوچان مردانه پایداری و مقاومت کردند اما بر اثر انفجار مین و باروت رخنه‌های قابل عبور در باروی شهر بوجود آمد که بازسازی و مرمت آن برای مردم قوچان بزودی امکان نداشت و از همین نقطه بود که نیروهای سلطنتی حملات خود را به داخل شهر شروع کردند و رضاقلی خان برای حفظ جان مردم و جلوگیری از غارت شهر ناچار به تسلیم شد . خان را به تهران و سپس به تبریز تبعید کردند . اینکه میرزا رضا وزیر رضاقلی خان در این جریانها چه نقشی داشته و اطلاعات خود را به نایب السلطنه میداده است ، درست نمیدانم . می‌گفتند و می‌پندارم که راست می‌گفتند که اربابش ناخدا به علت خیانت اطرافیان و هم‌پیمانان خود دچار اختلال شاعر شده و این نکته در تعیین رفتار او سخت مؤثر افتاده بود . اما این نمیتواند عذرخواه و توجیه‌کننده‌ی خیانت کردن اطرافیان و زیردستان نسبت به وی باشد . و اما رضاقلی خان نومیدی و افسردگی در مغز آشفته‌اش تأثیر کرده و او را

۱- در اینجا (اشتباهاً) ابراهیم بیگ گفته است . اما در صفحات بعد مجدداً هر جا از این

شخص نام به میان آمده ، اسماعیل بیگ ذکر کرده است .

بیمار گردانده بود و با همین مرض بود که نزدیک میانه پیش از رسیدن به تبریز درگذشت. نجفعلی خان صلح کرد و پیشنهاد خدمت به ولیعهد داد و محمدخان قزایی^۱ حاکم تربت که مدتی درازتر دفاع می‌کرد، سرانجام از باذرآمد و دژهای خود را تسلیم کرد و اکنون در ارگ تبریز زندانی سیاسی است. اینان مهمترین سران شمال خراسان بودند که شرح جزئیات داستان‌شان خالی از فایده نیست.

غارت و تخریب قاجارها در قوچان و چاران و درز

فریزر در این سفر مایل بوده است که به نواحی انگ و آخال عزیمت نموده با آشنائی با سران ترکمن موقعیت اجتماعی و جغرافیائی آنها را نیز مورد تحقیق قرار دهد. اما از اینکه احتمال دارد، بیش از نیل به مقصود به دست ترکمانان اسیر و یا کشته شود فکر او را سخت مشغول کرده بوده است. چنانکه خود گوید: نقشه من اینست که برخی از دوستان خود را پیدا کنم که میدانیم از قدیم و شاید هنوز تا حدی با روسای ترکمنهای انکار تباط دارند و به وسیله ایشان به ترکمانان معرفی شوم و تأمین جانی حاصل کنم و این کار بیش از خطر کردن و در جنگ قدرت آنان افتادن صورت پذیرد. من پیش از این چنین نقشه‌ای را در حضور کلبلی و میرزا رضا و اسماعیل بیگ مطرح کرده بودم و باید بگویم که ایشان چندان مرابذین کار ترغیب نکرده بودند. شخصی وجود دارد بنام بلانتوش خان^۲ که یکی از خوانین معدود مرزنشین است و به مثابه حلقه‌ی واسطه‌ای است میان کردها و ترکمنها، او در دژ و دره‌های که دارای استحکامات طبیعی است یعنی کلات، قلعه معروف نادرشاه، به سرمی‌برد و میان سرکشی و اطاعت حالتی بین‌بین دارد. من امیدوارم که این مرد با عباسقلی خان درگزی^۳ بتوانند از اقدام من استقبال نموده مرا در این هدف یاری کنند. با تمام کسانی که در این رابطه مشورت کرده‌ام همگی مرا از

- ۱ - در متن اشتباهاً «عرووی آمده است». محمد خان نیز به رضاقلی خان خیانت کرد و بجای ادامه جنگ با تایت السلطنه از در سازشکاری درآمد و با وصلت کردن با خانواده‌ی قاجار رضاقلی خان را در ادامه‌ی جنگ تنها گذاشت.
- ۲ - منظور بلنگ توشخان جلایر از اجداد بسیاری از جلایرهای کنونی مشهد و آقای مهندس عبدالرحیم جلایر رئیس سازمان و تشکیلات نان رضوی و سردخانه‌هاست.
- ۳ - از اجداد خوانین ترک خارزمی نوزی که در دوره قاجار حکومت درگزرا برعهده داشتند، از آنجمله است صید علی خان درگزی که ملک الشعراء بهار قصیده‌ای در مدح وی دارد. از اولاد آنان در مشهد اکنون آقای بهبودی را می‌شناسم و نیز خانواده‌های امیرمسعود و بهادری.

این سفر منع کرده و گفته‌اند بیش از اینکه بلانتوش‌خان قول بدهد که سلامتی تو را تضمین کند هرگز قدم به میان ترکمانان نگذاری. و اگر او به تو بگوید که: بسم‌الله، باید به او اعتماد کنی که از این سفر هیچ خطری متوجه تو نخواهد شد. اما ممکن است بلانتوش‌خان تو را جاسوس تصور کند و حاضر به ملاقات با تو نشود. هنگامی که این طرح را با محمدرضاخان وزیر خراسان در میان گذاشتم، گفت که فردا خود او به دیدن بلانتوش‌خان میرود که به تازگی از کلات وارد مشهد شده است. با این حال رفتن من به میان ترکمانان بسته به موافقت خان کلات است.

در مشهد مردی یهودی هست که بنام ملا مهدی معروف است که کدخدای محلهٔ یهودی‌های مشهد است (و بدتازگی مسلمان شده است). می‌پندارم که بهتر از هر کس می‌تواند طرف مشورت من واقع شود و مرا یاری کند و او را دوستم ب (بروسکی) به من توصیه کرده است. یهودیان در همه جا با اشخاص معامله و با آنان دسترسی دارند و به عنوان دلال و تاجر مورد نیاز تمام طبقات مردم اند. (این یهودیها برای حفظ منافع بیشتر خود اسلام آوردند و بعنوان ملا از عبا و عمامه روحانیت استفاده میکردند و در واقع هدف اصلی آنان جاسوسی برای بیگانگان بود و از این راه برخی از آنان همچون مهدوی رئیس التجار املاک و ثروت بسیاری در خراسان بهیمرسانیدند.) آنها در همه جا همکیشان و یا عمالی دارند، که می‌توانند هرکاری را انجام دهند و یا حتی از اسارت در میان ترکمانان مرا نجات دهند، که یکی از آنان همین ملا مهدی خواهد بود.

یکی دیگر ملا یوسف است. در سفر قبل در همین محل بودم که شبی کسی از در بر من وارد شد و به زبان انگلیسی خطاب به من گفت: "صبح بخیر، آقا!" و سپس او یکی از آشنایان دوست داعتنی از کار درآمد. خوب امروز بعد از ظهر هم همین دوست قدیمی من یعنی ملا یوسف بدیدن من آمد و همان صبح بخیر آقا را به انگلیسی به من گفت که موجب خوشنودی خاطر من گردید. این مرد روزگاری بیش از این در یکی از ادارات انگلیسی‌ها در بمبئی یکی از شهرهای هندوستان، به استخدام انگلیسی‌ها درآمد و چند کلمه‌ای انگلیسی یاد گرفته است و تمایلی قوی به فرا گرفتن راه و رسم پول انگلیسی‌ها دارد و اکنون در مشهد با دختر ملا عبدالوهاب ازدواج کرده است و فعلاً در مدرسه طلاب درس میدهد و پیشنماز یکی از مساجد مشهد است. من چند روز بعد برای دیدن ملا یوسف به خانه‌اش رفتم. او در مسجد مشغول انجام دادن وظیفه بود. اما وقتی که از آمدن ما آگاه شده بود، چنانکه می‌گفت نمازش را به عجله خوانده بود و بهزودی دیدیم که دنبال ما در کوچه راه افتاده است و پایش را به زمین می‌کشد و همینکه وارد خانه‌اش شدیم که حیاط کوچکی داشت و درخت بزرگ نونی بر آن سایه افکنده بود، گفت: "بفرمائید، کسی در خانه نیست، امروز زنها همه‌شان رفتند بیرون، تمام خانه متعلق به خودمان است، حدود و قیودی در کار نیست، بفرمائید." و خود ملا یوسف در اتاقهای مشغول ورود را باز کرد و مشغول تهیه وسایل پذیرائی از دوستانش شد. با چنان میل و رغبتی که ممکن بود

ناظری خبیث این کار را تنها به مهمان‌نوازی نسبت ندهد...". "باز پیشانی بیخود و بیچاره
حال که مشاورین و یاران فریزر را در جهت رسانیدن وی به میان ترکمانان شناختیم،
ببینیم او در تصمیم خود چه نقشه‌ای را دنبال خواهد کرد...".
مشهد ۱۵ ژوئن - مایل بودم که از اینجا به سرخس (قدیم در آنسوی رود نزن) بروم،
به شهر ترکمانانی که بدست عباس میرزا ولیعهد ویران شده بود (و همین عمل باعث شد که
سرخس همیشه از آغوش ایران جدا گردد)، اما دوباره بر فراز خاکسترهایش قدم نگذاشتم.
من می‌خواستم از آنجا در امتداد خطی منحنی بسوی اتک رفته و با عبور از میان نواحی ترکمن -
نشین خود را به استرآباد برسانم. و برای نیل به این مقصود امیدوار بودم توصیه نامه‌ای از
یلانوش‌خان جلایر حاکم کلات نادری دریافت دارم، ولی این کار به‌علی‌بامشکل مواجه خواهد
شد، زیرا نخست به جهت تسخیر امیرآباد و جنوشان و چند جای دیگر، به‌خصوص سرخس که
مخصوصاً "وسیله" اصراری اروپائی فتح شده‌اند، و این امر مایه تفرت و وحشت قبایل مرزی،
خاصه ترکمانان شده است. مسأله دوم موضوع افغانستان است که شجاع‌الطک پادشاه سابق
کابل که مدتها در مرکز انگلیسی لودیانی هندوستان منزوی بود، به افغانستان ناخنه و قسمتی
از آن دیار از جمله فندهار را به تصرف خویش درآورده که مردم این مناطق گمان می‌کنند این
حرکت وی وسیله انگلیسی‌ها طرح‌ریزی و اجرا شده است...
از این رو رفتن من به میان ترکمانان حالت خوبی نخواهد داشت و همگی به چشم یک نفر
جاسوس به من می‌نگرند. در ضمن یلانوش‌خان برای ملاقات با محمد رضا خان وزیر خراسان نیامده
است، بلکه موافقت کرده است که برای گرفتن خلعت از شاهزاده به مشهد بیاید و دوباره به
ولایت خود کلات بازگردد. یک روز پس از ورود وی به‌هنگام بامداد به دیدار وزیر رفتم و
یلانوش‌خان را همراه وی دیدم. او مردی بود بدقیافه، با سبای مغولی، چشمان ریز و جردنی
سرخ مایل به زردی و حالت نامطبوع چهره. پس از مدتی گفتگو با وزیر، از او خواهش کردم که
مرا به یلانوش‌خان معرفی کند.
وزیر بدینگونه مرا به او معرفی کرد: "خان این یک آقای انگلیسی است که میخواهد برود
کلات و ترکشها را ببیند و کتل‌ها و معر‌ها و راه‌هایی که میتوان نوبها را از آن گذراند یا تشونی
را از آن حرکت داد، ببیند تا اینکه انگلیسی‌ها بتوانند بیایند و مملکت را بگیرند. چه
می‌فرمائید؟"
معلوم است که عکس‌العمل خان و تعجب من از اینگونه طرح‌سوال چه خواهد بود. بدیهی
است که خان هرگز چنین اجزای را به من نخواهد داد که برای بازدید کلات و نواحی ترکمن -
نشین بروم. و خان محترمانه از پیشنهاد من بپوش خواست و طفره رفت. در این موقع میرزا -
یوسف پیشکار ولیعهد مرحوم که به‌تازگی از ناحیه مرزی آمده بود، به اتفاق برادر خان باغی،
یعنی عباس‌قلی‌خان درگری. او مردی جوان است که از درگر آمده بود تا در اصلاح بین برادر

خود و دولتیان بکوشد ، اما معلوم نیست که اجازه بازگشت به اوداده شود که به درگز بازگردد . زیرا قشونی که من در صیدآباد دیدم که به فرماندهی دوستم بروسکی عازم درگز بود ، اکنون به دره درگز رسیده و قصد شروع جنگ را دارد .

۱۷ ژوئن - در ملاقات دیگری که با شخصی وزیر و بلانتوش خان داشتیم به این نتیجه رسیدیم که همچون سفر قبلی خود برای همیشه بازدید از دژ کلات را از دل خود بیرون کنم و بایدین درگز و قسنهائی از آنک خود را اسیدوار سازم . برای این منظور معرفی نامه هائی از شاهزاده قهرمان میرزا گرفتم و نزدیک ساعت چهار بعد از ظهر ۱۸ ژوئن از مشهد به قصد درگز خارج شدم و راهی را پیش گرفتم که دوازده سال پیش بيموده بودم .

۲۵ ژوئن ۱۸۲۳ - دیروز نوزدهم ژوئن پس از پیمودن ۳۲ کیلومتر به سیزهزاری دیگر رسیدیم . (منظور النگ چناران می باشد) . در واقع ما اکنون در سرزمینی بودیم که باداشتن مرتعی عالی مشهور و زیانزد می باشد . این چمن یا النگ که اسبهای معروف مموش خان زعفرانلو را در آنجا تربیت می کنند . اما هنوز تا رسیدن به منزل مقصود یعنی رادگان راهی دراز در پیش داریم . به سیزهزار بسیار خرم و زیبایی رسیدیم که سیاه چادرهای ایلات (کرد کیوانلو ، شیخکانلو ، ترسانلو ، حمزکانلو ، ملیکانلو ، زراگانلو ، و رانلو ، گاوایانو و . . .) در آن در مسافتنهای دور و نزدیک جادر برافراشته بودند و اسبها و مادیانها در النگهای چناران و گویاغ و رادگان که همچون یکپارچه پرنیان سبز می باشد در آنجا مشغول چرا و جست و خیز می باشند .

بر آن شدیم که بار دیگر اردوی موقتی بزنیم . ساعت پنج بعد از ظهر پس از پیمودن ۴۲ میل (۶۷ کیلومتر) به منزل رسیدیم . شیر گوسفند و آتش را از سیاه چادرها گرفتیم و مقداری نان برای نوکران و پس از خوردن پلوی خوب و نوشیدن یک فنجان چای در هوای پرتراوت و نمناک النگ چناران به خوابی عمیق فرو رفتیم . امروز در اینجا ملخهای فراوانی دیدیم که از بزرگ بیابان زیاد تر بودند . چادر نشینان می گفتند که اینها تمام گلهها و سبزهها و مزارع را خواهند خورد و آفت خطرناکی می باشند . امروز صبح ۲۵ ژوئن پس از ساعت چهار همراه افتادیم و وقتی به رادگان رسیدیم ، داشتیم از گرسنگی میمردیم . رادگان روستائی ، بلکه شهرکی است دارای استحکامات و قدمتی بسیار و مقر یکی از خانهای کرد (کیوانلو) ، این ناحیه . اما آثار ویرانی بسیار (بعثت جنگهای داخلی بین شاه قاجار و خانهای کرد) بر سیمای این ایالت بزرگ (خراسان) در خلال سه سال اخیر آشکار شده است . بر اثر نزول بلای جنگ و قحطی و آفت ، خانههای رادگان تقریباً " خالی بود " . عدهای از مردان محل همراه

۱ - روز آبان ۱۳۶۵ - همراه دوست دانشجویم آقای موسی رضائی زراگانلو از رادگان بازدید کردیم . اینجا شهرک و یا قصبه‌ای معروف است خیابان تنگ و تسمیتاً " طولانی دارد . در حدود شصت خانوار جمعیت دارد که نصف آنها کرد و نصف دیگر فارس می باشند . رادگان از پر آب ترین سرزمینهای خراسان و در دامنه‌ی جنوبی رشته کوههای هزار مسجد قرار دارد

سرکرده خود ابراهیم خان پیش از حرکت قشون ایران تحت فرماندهی بروسکی، به محاصره درگز رفته بودند. بقیه مردم رادگان از دیدن مادجار وحشت شده در خانه‌های خود پنهان شدند، چنانکه به رحمت توانستیم یکی دویز را پیدا کرده



برسش‌هایی از آنها بکنیم. آنچه طلب میکردیم نان بود و ماست و جو و یک نفر راهنما. اما هیچیک از اینها بدست نیامد. سرانجام توانستیم بکنفر راهنما را پیدا کردیم.

آنها خیلی جدی به ما گفتند که خودشان گندم و جو نارس را از مزارع آورده و می‌گویند و با برشته‌کردن گندم و جو

نارس زندگی میکنند. آنها گفتند که هنوز بیش از دویز از درو جو نمی‌گذرد و از این رو آذوقه‌ای ندارند. همه گاوها و اسب و بابو و حتی خرهای آنان وسیله قشون شاه صادر شده و به جنگ درگز برده شده بودند. آنها به ما اطمینان دادند که چون مردم روستای سوهان

زودتر از آنها دست به درو محصول زده‌اند، میتوان نان و جو مورد نیاز را از آنها خریداری نمود. در سوهان نیز با رحمت بسیار توانستیم نیمی از نیازمندیهای خود را بدست بیاوریم.

وسزل شبانه ما موجنان بود که در دامنه جنوبی رشته کوه هزارمسجد درجای جنوبی واقع شده است. اینها نیز شدیداً دچار فقر و پریشانی بودند. با سخن‌های جرب و نرم و بیش -

برداخت سکه بیشتر و وعده و وعید نتوانستیم چیزی از خوراکی از موجنایی‌ها بدست بیاوریم. سرانجام با پیشنهاد یکی از نوکرانم دست به خشونت زده چند نفر از آنها را به گروگان گرفتیم و

آنگاه با شمشیر و تیانچه کشیدن روی آنها و مشت و لگد زدن به چند نفر، هرچه خواستیم، از آنها بدست آوردیم. درحالیکه همه آنها دست به سینه ما ایستاده بودند. و ما از این ابرار قدرت

خود خوشحال بودیم که بدینوسیله توانسته بودیم وسایل مورد نیاز خود را تهیه نماییم.

فراموش کردم بگویم که در رادگان برجی که از نظر سبک ساختمان^۱ و عصر و زمان عربی است وجود دارد که شبیه گنبد قابوس در گرگان است، و چندین تپه که نمودار محل و مکان شهری



و زمینهای آن بسیار حاصلخیز است. از نظر زمینهای مرغوب و آب فراوان و حالت جغرافیایی شایسته بیشتری به اسفراین دارد. همانطور که اسفراین سابق بنام شهر بلقیس با ارگ ویران شده‌ی خود بنام نارین قلعه یا نارین در خودنمایی می‌کند. ارگ این شهر

نیز در جنوب رادگان قدیم به فاصله اندکی مشاهده میشود که یکنلی ویران شده و تنها دیوار برجهای ارگ آن مشهود می‌باشد. میل رادگان در جنوب شرقی رادگان بمفاصله‌ی یک فرسنگی غربه آسمان برافراشته و زیبایی ویژه‌ای به آن مکان داده است.

۱ - نگاه کنید به جلد سوم ص ۴۸۳ برج رادگان.

۲ - موجنایی‌ها کرد نیستند.

باستانی است. من شب قبل در جایی که خیمه و خرگاه زده بودیم تکه سنگی یافته بودم که آنرا به سبک سنگهای تخت جمشید، خشن و رمخت تراشیده بودند.

۲۱ ژوئن - از موجنان به راه افتادیم. مسیر دیروزی ما از رادگان به موجنان در موازی رشته کوه هزار مسجد قرار داشت که تپه‌های آن در دست راست با درخت‌های سرو یا کاج خمرهای (مَرخ یا اُرس) نقطه چین شده بود. امروز همان مسیر را دنبال کردیم و پس از پیمودن حدود ۴۵ کیلومتر راه در میان تپه‌ها و ماهورهای سرسبز و زیبا به قلعه‌ای که شبیه یک درجنگی بود و یوسف خان نامیده میشد، رسیدیم. در اینجا سیر مانند جاهای دیگر تقاضای نان و جو و راهنما کردیم. اما اینجا مرد محترمی وجود داشت که دو فرسخ نان به ما داد و تاکید کرد که حتی یک س جو هم در آنجا بدست نمی‌آید. ابراز این مطلب در جایی که دوست تا سصد خانوار جمعیت دارد، چنان بعید بنظر میرسد که بر آن شدم تا خود موضوع را از حاکم تحقیق کنم. نزد حاکم مردی را یافتیم که مرا از قدیم که در خپوشان بودم، شناخته بود و اکنون کاملاً "بجا آورد" و هر چند این حادثه کافی نبود که برای من نان و غله فراهم گردد، این تأثیر را داشت که راهنمایی بهتر در اختیارم گذارده شود و فرمانی صادر گردد موکدتر از آنچه قبلاً" برای پذیرائی ما در روستای نه و هری^۱ (حدود ۱۴ - ۱۵ کیلومتر بالاتر) صادر شده بود. روستائیان را وحشت زده یافتیم. از خبری که درباره گروه هزار نفری جیپا و لکر ترکمن رسیده بود و می‌گفتند که آنان از دره درگز گذشته و در راه رسیدن به حوالی خپوشان و جیپو کردن آن سامان اند. از قضایگی از بهترین و آسانترین مسیرهای آنان درست همان مسیری بود که ما میخواستیم در پیش بگیریم، زیرا که دره قلعه یوسفخان منتهی میشود به دره‌ی خپوشان، محلی که عملاً "از دور پیدا بود". از این رو پیشروی اندکی دشوار مینمود. با اینهمه به جلو حرکت کردیم و از میان بسیاری از زراعت‌های خوب گندم و جو از بالای مجرای رودی زیبا بنام بیدگ گذشتیم تا رسیدیم به گردنه‌ای عجیب و سنگ که آنرا نخته‌سنگهای آهکی محصور کرده بود و این حالت و هیأت تا چندین میل استدا داشت.

۱ - آقای امیری مترجم سفرنامه توری (یا توریک را که تبرک نیز می‌نویسند) به تهاوری ترجمه کرده و جلوی آن علامت سؤال گذاشته و بیان داشته است که این نام در فرهنگ آبادیهای ایران مذکور نیست و گفته است که فریزر بصورت *T'axwari* نوشته است. باید بگویم که حق با فریزر است و همچنان که از مردم شنیده، ضبط کرده است. متأسفانه ملا بنویس‌های زمان رضاشاه که سواد و معلوماتی نداشتند نام بیشتر روستاها و جاها را بگونه‌ای نامفهوم تحریف کردند که از جمله این نام را تبرک نوشتند و امروز باید به ذیل این واژه‌ها نگاه کرد. تبرک جزو دهستان مزرچ یا مجریک قوچان است که ۲۷۷ نفر جمعیت دارد. نگاه کنید به: اثرکنامه تاریخ جامع قوچان - شاکری ص ۱۸۲ - و سرزمین و مردم قوچان - جایلی ص ۲۵۹.

۲ - بیدگ روستایی است نزدیک نه و هری که رودخانه به آن منسوب است.

در نقطه‌ای در این دره که بنظر میرسد کوههای پیشروی ما، راه را بکلی بسته‌اند. رودخانه‌ای از این مسیر بسوی توجان روانست. مسیر این راه و رودخانه ما را به یکی از زیباترین و سرسبزترین دره‌های کوچکی که می‌توان سراغ کرد، هدایت می‌نمود. که در آن دوسه روستای خوش منظر و قلعه‌دار (دژدار = با برج و بارو) وجود دارد و محصور است با پهنه یا صفحهای با شکوه از کستزارهای گندم و جو که هنوز سبز و نارس بود، اما به نهایت رشد ممکن رسیده بود. یکی از این روستا توری منزلگاه شبانه ما بود.

و باز در اینجا جار و جنجال معمول برای تهیه آذوقه آغاز شد. چیزی اسفناک‌تر از دگرگونی و ویرانی روستاها در سالهای اخیر نیست. در سابق اینجور نبود. بیشتر روستاهای این منطقه دارای میهمانخانه رسمی بودند و اگر روستائی میهمان‌خانه نداشت، کدخدا یا یکی از محترمین ده از مابذیرائی می‌کردند و خاطرمانه تنها از جهت نان و جو و غلیق راحت بود، بلکه خودمان نیز از بلوهای جرب و گرم و میهمان نوازی معروف کرده‌ها بهره‌مند میشدیم. اما حال از زمان جنگهای اخیر نایب‌السلطنه در خراسان و غارت واحادی‌های نظامیان، روستائیان چنان از دیدن بیگانگان وحشت‌زده میشوند، که بیدرنگ تنواری شده و خود را پنهان می‌کنند. در همه جا در نقاط مرتفع روستا دیدن بانائی گناشته‌اند که اگر سواری بیگانه مشاهده نمود که از دور می‌آید مردم را آگاه کند تا آنها بزودی خود را پنهان نمایند. اگر بکفر در روستا بچنگ بیاید هرگز حاضر نخواهد شد در مقابل وعده و وعیدی که به او میدهی، وسایل مورد نیاز ترا بدهد زیرا نظامیان آنها را همواره فریب داده و جنس آنها را گرفته و نهندنها پول آنها را نبرداخته‌اند بلکه در مقابل تقاضای پول، او را کتک کاری و اذیت نیز کرده‌اند، لذا آنها در پاسخ به خواسته‌های تو سوگند یاد می‌کنند که چیزی خوردنی ندارند. وقتی تیرسی بس خودتان چه می‌خورید؟ پاسخ میدهند که علف با گیاه!!.

اینها مانند خراسانی هستند که زیاد سواری داده باشند و همواره دولتیان از اینها سواری کشید‌اند. لذا باز هم با بکندگی و لجاحتی احمقانه می‌ایستند تا خرابائی را که بر سروروی آنها می‌بارد تحمل کنند، و جاره‌های جز این نیست که کتک بخورند، آنگاه وسایل مورد نیاز را در اختیارت قرار دهند، مشت و لگدی هم که خورد فاند باز سستشان.

۲- این رودخانه را که سرچشمه‌ی رود اترک می‌باشد و در این محل بنام بیک خوانده میشود و فریزر نیز اینچنین *در الا ضبط کرده* باز مترجم را به علت ناآشنائی به نام‌های محلی و همان تحریف نام‌های محلی به اشتباه انداخته و (پیچ) ترجمه کرده باز هم علامت سؤال جلو آن گذاشته است. این روستا را ملانویس‌های اخیر به بدگ تحریف کرده‌اند. و مؤلف اترک‌نامه جمعیت آنها ۱۷۲۷ نفر ذکر کرده است.

سرانجام به همان روش بکار بردن زور در اینجا نیز چیزی بدست آوردیم و با صید کردن مقداری ماهی از جنس "ماهی ریشدار"^۱ سفره‌مان را رنگین و پر رونق کردیم .
از سه راهی که میتوانستیم بسوی دره‌گز پیش گیریم یکی گردنه^۲ معروف الله اکبر^۳ بود و طبق اطلاع واصله ممکن بود در این مسیر به جنگ یکپزار و یانصد سوار ترکمنی بقیتم که برای چپاول و غارت بسوی حیوانات ناخنه بودند . راه دوم نیز سخت طولانی بود . پس برآن شدیم تا راه سوم را برگزینیم که از گردنه^۴ توینگه^۵ میگذشت . که گرچه سخت و ناهموار می نمود ، اما خطرش کمتر بود .

ما ساعت پنج صبح سوار شدیم و بزودی وارد گذرگاهی پر سنگ و صخره شدیم که به نخستین قلعه منتهی میشد . پس از فرود آمدن از دره‌ای تنگ و ژرف و پر پیچ و خم به دره بسیار زیبای دیگر رسیدیم که روشنایی بر فراز جانی بلند و سنگی واقع شده بود و باغهای زردآلو و گردو ، آن را در میان گرفته بود و این دره مشرف به گندمزاری باشکوه بود . اما مردم از ترس نظامیان روسان و کشتزارهای خود را رها کرده و گریخته بودند . ظلم و تعدی و اخاذی ، روستائیان را تاگیر کرده بود که به خان باغی دره گز پناه ببرند . روی آوردن فراریان به خان درگز یکی از علل لشکرکشی شاه به این سرزمین میباشد .

مرز شمالی این دره کوهی بود که نسبتاً "باشکوهی هراس انگیز در برابر ما سر بر افراشته بود . سرانجام پس از رنج و خستگی فراوان به بالای آن کوه رسیدیم که الله اکبر نام داشت و جلگه درگز در آنسوی کوه زبرپای ما خود نمائی میکرد . که رشته کوهی پست آنرا از سنگ جدا میکرد . همان اتکی که آنهمه آرزوی دیدن آنرا داشتم . . .

بیشتر این کوهها از سنگهای آهکی هستند و من هیچگونه نشانی از آتشفشان در این محل ندیدم . شیب دامنه شمالی کوه الله اکبر را با زحمت زیاد پیموده و به دره‌ای زیبا و باشکوه رسیدیم . در همه جای آن روستاهای دزدان و زیبا در میان باغهای سرسبز به چشم میخورد که بیست روستا را شمردیم و بقیه در داخل دره‌ها و شکاف کوهها از چشم ما پنهان بودند . کشتزارهای گندم و جو کاملاً "رسیده و آماده" درو بود ، لکن در نهایت تعجب ما هیچ دروگری در آنجا نیافتیم ، زیرا مردم تمام روستاها و کشتزارها را رها کرده و به محمدآباد شهر مرکزی درگز گریخته و به خان باغی پناهنده شده بودند . تا از آنجا به کوندهای جانانه دفاع کنند . در واقع عامل اصلی تمام این بدبختیها ، ترس از قشون دولتی و زیاده رویهای آن وسیله رحیمیهای

۱ - بطوریکه مردم قیس آباد و سایر روستائیان که اکنون در محل این تنگها اسکان یافته‌اند بیان میداشتند : بسیاری از حیوانات و نباتات بر اثر از بین رفتن آن شرایط از بین رفته‌اند و هیچگونه ماهی نیز اکنون مشاهده نمیشود .

۲ - گردندی معروف و مرتفع مشرف بر درگز . ۳ - منظور تنگه کوهستان است .

سپاهیان قاجار بود. اردوی دولتی همان روز صبح به روستای تازهای نقل مکان کرده بود و ما که بهنگام غروب آنجا رسیدیم، دیدیم که سپاهیان اسبها و بابوهای خود را در میان کشتزارهای سرسبز رها کرده بودند و گندم‌های رسیده را درو کرده برای مصرف خود و حیوانات به اردو می‌آوردند. من از میان اردو گذشته بسوی چادر بروسکی رفتم. بروسکی مرا با آغوشی باز استقبال کرد. پس از تحقیقات معلوم شد که قرار است دولت اختلافات خود را با عباسقلی خان حاکم درگز از طریق مذاکره حل و فصل کند، لکن خان در اجرای آن قسمت از قرارداد که دست از حمایت روستائینی که از نواحی قوچان و رادگان به آنجا کوچیده و بنا نهاده شده بودند، بردارد. تعلل می‌ورزید و آن را غیر عادلانه میدانست. بهمین جهت نمایندگان که به درگز اعزام شده بودند، بی‌نتیجه بازگشتند و اکنون این احتمال وجود دارد که جنگی خونین در این خطه روی دهد.

روز دیگر با ممدادان به نور محمدخان قاجار برادر آصف‌الدوله که سردار رسمی این قشون است ادای احترام کردم. فرماندهی اصلی قشون برعهده دوستم بروسکی است. در مورد غارت و چپاول سپاهیان و تخریب و نابودی مزارع روستائیان سوالاتی از نور محمدخان کردم و او گفت که ناگزیر از این کار است. زیرا قشون اداره کار بردازی ندارد و بودجه‌ای برای اداره قشون و تهیه خواروبار نیست. لذا باید سپاهیان خودشان از این طریق نیازمندیهای خود را برطرف کنند. از این رو سواران قشون بصورت دسته‌های ده، دوازده نفری بطور خودسرانه به این سو و آنسو می‌رفتند و هر چیزی که میدیدند، غارت کرده و به اردو می‌آوردند. گاو، گوسفند اسب، الاغ، گندم درو شده، در و پنجره و تیر سقف خانه‌ها جهت سوخت اردو از جمله چیزهایی بود که از طریق غارت به اردو انتقال می‌یافت. بدتر از این، شبی یکی از مزارع وسیع گندم را که برای درو آماده شده بود، آتش زده بودند که دود و شعله آن به هوا بلند شده بود. اما گاهی اوقات این سپاهیان غارتگر به جنگ روستائیان می‌افتادند که سربسپکرشان برای عباسقلی خان به درگز فرستاده میشد.

علاوه بر سپاهیان دولتی، ترکمانان نیز از محصور شدن عباسقلی خان درگزی و دستگیری رضاقلی خان زعفرانلو سو استفاده کرده با گروههای چند صد نفری و هزار نفری به روستاهای بی‌پناه حمله برده و آنها را مورد قتل و غارت و اسارت قرار میدهند. بهر حال وضع این مناطق از هر جهت ناامن و رقت‌بار است. امروز از سوی درگز یک نفر میانجی به اردو آمد که با نام وی آشنا هستیم. او یلانتوش خان جلایر حاکم کلات است که در مشهد ملاقات نمودم. مذاکره سه روز بطول انجامید. یلانتوش خان دو دوزه بازی میکرد. وی اصرار داشت که من جهت پاره‌ای مذاکرات صلح به درگز به نزد عباسقلی خان بروم. اما هدف اصلی او این بود که خان مرا در درگز گروگان نگهدارد تا دوستم بروسکی دست از جنگ باز داشته و بی‌نتیجه بازگردد. اما بروسکی این روزها به سختی بیمار شده و من مشغول پرستاری از او هستم و می‌اندیشم که ترک کردن وی

در چنین شرایطی دور از احتیاط می‌باشد، زیرا این روزها شورشهایی نیز در گوشه و کنار اردوی دولتی بوقوع می‌پیوندد و اگر فرماندهی دقیق و قاطع بروسکی نباشد، اردو از هم خواهد پاشید. شدت عمل و تنبیه‌های سخت بروسکی باعث نظم اردو شده است و این عمل برای عده‌ای ایجاد ناراحتی کرده است.

۳۵ ژوئن - دو روز پیش، قشون پس از بلعیدن آنچه در حول و حوش خود داشت، اردو را برجید و در روستائی دیگر چادر زد که بمحض تماس با آن^۱، مانند دیگر دهکده‌ها با خاک یکسان شد. اسبها را در میان حاصل سبز و نارس بستند و محصول رسیده را لگدکوب کردند و میوه‌های نارس و شاخه‌های درختان را پاک کردند و صدای تلق تلق (درهم شکستن) خانه‌ها را همچنانکه فرو میریخت، میتوانستی بشنوی. آنها را در هم می‌کوبیدند تا از چوبهایشان استفاده کنند. من عده‌ای از سربازان که عده‌ای از اوباش را بدنبال خود داشتند، دیدم که به تاکستانی هجوم بردند، که پر از میوه نارس بود. تاکستان در برابر آنان خشک شد، چنانکه گوئی آتش بر آن زده و ناپود کرده‌اند. انگورهای ترش و نارس را چیده بار اسبها کرده و با خود بردند.

روز دیگر نوای امدادی، در حدود سه هزار تن آمدند تا به قدرت و شکوه اردو بیفزایند و اکنون شمار سپاهیان به هشت هزار میرسید. این نورسیده‌ها به ویرانی و نابودی روستاها کمک شایسته کردند. ترکمانان دو دهکده دیگر را چپو کرده‌اند، اما گفته میشود که آنها را هنگام هجوم به ده قوشخانه (آشیانه عقاب^۱) که از دهات جنوشان است، به پس رانده‌اند. . .

محمد آباد دره گز - اول ژوئیه (۱۸۳۳): عاقبت از اینجا سر در آوردم، از لانه روباه. در در دشمنان، خدا کند که از اینجا سلامت بیرون بروم. ورود نیروهای تازه‌منظی روحی تازه در قالب اقدامات و عملیات ما دمید و حرکات دره‌گزیها را تسریع کرد. بلانتوش - خان با پیشنهادی از سوی دوستش (عباسقلی خان) به اردو آمد، که سردار (نورمحمدخان قاجار) با آن موافقت کرد بشرط آنکه (خود) او کروگان باشد. در اینجا لازم میدانم به علت این لشکرکشی بهر دازم، کاری که به حد کافی از خصایص این کشور و مردم عجیب آن بشمار میرود. عباسقلی خان که در سابق رضاقلی خان نام داشت، پسر مرحوم بیگلرخان، خان موروثی درگزار

۱ - این وجه تشبیه‌ایست که مؤلف به قوشخانه داده است. لکن ما هم نظر دیگری داریم و آن اینکه قوش بمعنی محل فرود کوچ مونت است، و قوشخانه بمعنای فرودموقتی چادر نشینان گرد بوده است، با اینکه ابتدا دو تا خانه در آنجا بنا شده، و قوش بمعنای دو چیز موازی یکدیگر می‌باشد. مانند فوشه آتش، یعنی دو آسیاب در کنار هم و موازی هم. و اما قوشخانه یک روستا نیست بلکه نام منطقه‌ایست در نزدیک مرز ایران و روس و دور افتاده‌ترین دهستان مرزی قوچان که شامل چند پارچه روستا می‌باشد و در شمال شیروان قرار دارد.

نبار رو، سای سرحدی است که در اینجا همان شهرتی را دارند که خاندانهای دوگلاس، برسای، اسکات ... در داستانهای مرزنیسان اسکاتلندی و انگلیسی دارند. خود درگزیک خانان کوچک است و در کنار اتک متصل به سرزمین ترکمانان قرار گرفته است. ^۱ هنگامی که بیگرخان مرد، این پسر که از اصیل‌ترین زنان وی بود جانشین او شد، اما رضاقلی‌خان جوان حفظ حق خود را بواسطه تجاوز و تعدی برادران خود دشوار یافت و این مشاجرات خانوادگی او را از ملک پدری خود که درآمدش پیش از سالی / ۲۵۰۰ لیره استرلینگ نیست، بیرون راند، تا در خیوه^۱ پناهندگی جوید^۲. پس از سقوط رضا قلی‌خان خبوشانی (ایلخانی خراسان) که در امور درگز سهمی عمده داشت^۳، ولیعهد مرحوم رضاقلی‌خان فراری را فرا خواند و با مهربانی بسیار با وی رفتار کرد و قلمرو وی را به او بازگرداند و پیشنهاد کرد که چون نام رضا برایش شگون نداشته است، باید آن را به عباس صدل کند که اسم شاهزاده^۴ حاصی او است. (و از آن پس عباسقلی شد، یعنی بنده عباس). این نشانه عنایتی عظیم بود و البته مورد موافقت شد. اما تغییر اسم موجب تغییر رسم نشد. خان جدید که بی پروا و بی خرد بود با دست زدن به چندین کار احمقانه لقب دلی‌خان (یعنی دیوانه‌خان) را گرفت که هنوز به آن معروف است و ظاهراً^۵ به آن افتخار میکنند.

۱ - خیوه یا خیوی - اکنون از شهرهای مهم جمهوری ازبکستان شوروی است. در ناحیه‌ی خوارزم نزدیک بیابان قراقوم و ۴۰ کیلومتر غربی آمودریا.

۲ - خانهای درگز نیز همچون دیگر خانهای شمالی خراسان زهر نظر و صوابدید ایلخانی زعفرانلو که مرکزش در قوچان بود، یگار خویش ادامه میدادند. چون ایلخانی قوچان یا جانشینی رضا قلی‌خان موافقت نداشت لذا او بسوی خیوه متواری گردید. پس از سقوط ایلخانی بدست عباس میرزا، عباس میرزا بعنوان دهن کجی به ایلخانی، رضا قلی فراری را با تغییر نام به حکومت درگز منصوب نمود. چون وی از نام رضا قلی دلخوش نبود و می‌ترسید که او نیز مانند رضا قلی‌خان زعفرانلو جریه شورش بردارد، که برداشت، نام او را به عباسقلی‌خان تغییر داد. مرحوم لطفعلی‌خان درگزی فرزند اللهیار خان در تاریخ درگز، که چند صفحه‌ای از آن از غارت زمان رهائی یافته و بوسیله‌ی دوست عزیزم آقای هوشنگ بهبودی نواده‌ی اللهیارخان برایم آورده شده است، در این مورد آورده است که: رضاقلی‌خان درگزی پس از اینکه از حکومت درگز به امر رضاقلی‌خان ایلخانی معزول و به خیوه فراری شد، اسماعیل خان از پسر عموهای رضاقلی‌خان درگزی به امر رضاقلی‌خان ایلخانی به حکومت درگز منصوب شد. پس از خرابی قوچان به دست عباس میرزا، رضاقلی‌خان درگزی از خیوه به مشهد آمد و مورد تقدیر عباس میرزا فرار گرفت و عباسقلی نامیده شد و به حکومت درگز منصوب گردید.

عباسقلی خان طبق پیمانی که با ولیعهد بسته بود، می‌بایست همواره در تربیت‌کردن و آماده نگه‌داشتن قوای بنیجه، معین از سواره‌و پیاده بکوشد و مبلغ معینی نیز هر ساله به دولت بپردازد. اما پس از اینکه ولیعهد درگذشت، وی خود را ملزم به رعایت این قرارداد ندانیده سر به طغیان برداشت، شاید هم دیگران او را وادار به این کار نموده باشند و خود از پشت پرده ناظر حال و روزگار او و چگونگی برخورد او با دولت باشند. اما مهمترین مسأله‌ای که موجبات نگرانی حکومت قاجار را فراهم ساخته و موجب شکایات از خان مذکور شده اینست که: از هنگامی که ولایات کردنشین این ناحیه را وادار به تسلیم کرده‌اند^۱، حکامی از سوی شاهزاده عباس میرزا بر آنها گمارده شده که چون امید فرمانروایی طولانی در قوچان و سایر نواحی کردنشین ندارند دست به اخادی و غارت و آزار مردم زده‌اند تا از فرصتی که دارند نهایت فایده و درآمد را برگیرند. رعایا که به پدر سالاری نسبتاً "ملازم خان‌های خود خو گرفته‌اند"^۲، از این دگرگونی و ستمگری حکام قاجار هراسان و بیمناک شدند و چون بیشتر آنان قادر به پرداخت مالیاتهای سنگین وضع شده از سوی دولت نبودند، خانه و کاشانه خود را رها کرده، به درگز پناهنده شده‌اند و برخی نیز به بجنورد و سبزوار کوچیده‌اند. می‌گویند که تنها هزار خانوار از خوشان

۱ - پس از تسلیم شدن رضاقلی خان ایلخانی.

۲ - رعایای کرد هیچگاه از خانهای خود نمی‌ترسیدند، بلکه حرفهای خود را رک و بی‌پرده و بدون واسطه با خان می‌گفتند و گاهی بطور مستقیم شدیداً خان را مورد انتقاد و سرزنش قرار میدادند. رابطه‌ی بین آنها رابطه‌ی بین حاکم و محکوم و با ظالم و مظلوم نبود، بلکه در صورت لازم به‌همدیگر گلاویز هم میشدند. یکی از دوستان از دعوایی بین علیخان بگ سجرانلو یکی از قدرتمندترین خانهای اخیر کرد با یکی از رعایایش بنام "آیمو" برایم چنین گفت که: روزی بین علیخان بگو آیمو که از نوکران وی بوده بگو می‌گوید و آیمو با لجاجشها و انتقادهای شدید خود کفر خان را درمی‌آورد تا آنجا که خان اسلحه کمربند خود را بسوی آیمو هدف‌گیری میکند. آیمو بیدرنگ آنطرف‌تر می‌دود و تکه سنگی برمیدارد و به خان حمله میکند که مردم او را میگیرند و سرزنش میکنند، آنوقت آیمو شروع می‌کند به نصیحت کردن خان و می‌گوید: خوب، خان جان تو آن زهر مار (اسلحه کمربند) را روی من می‌کشی، تعی‌گویی که من با این سنگ میزنم مغزت را داغون میکنم؟ علیخان بگ می‌خندد و می‌گوید: رهایش کن. بعد سر و صورت آیمو را می‌بوسد و از او معذرت می‌خواهد.

خود نگارنده هم حدود سال ۱۳۲۵ ناظر صحنه‌ای شبیه به این امر بین قادرقلی خان قبادی رئیس ایل سیوکانلو با پیرمردی بنام حبیب‌الله زورتانلوئی بودم که خطاب به خان در انتظار او غازیها گفت: خان جان خاوه هه ردی رهش که گو خاوه‌کیی هه ژالی جهوی ژورپیی (۱) یعنی: خان جان خودت را زیر خاک سیاه دفن کن، که خودت را با حبیب زورتانی یکی کرده‌ای (۱).

به این مهاجرت دست زد فاند . عباسقلی خان دره‌گری همه اینها را بخوبی پذیرفت و در روستاها جا داد و زمین و آب و مرتع در اختیار آنان قرار داد . اما دولت حاضر به قبول این وضعیت که خود به وجود آورنده آن بوده است نمی‌باشد و پناهندگان را از خان درگز می‌خواهد و خان نمی‌تواند دوباره آنها را مجبور کند که به خیوشان و چناران و مسکن قبلی خود بازگردند و پرداخت مالیاتهای سنگین و زجر و شکنجه و ستمگری حکام دست نشانده قاجار را تحمل کنند ، و خود خان نیز قلباً " مایل به بازگشت آنها نبود ، زیرا نگهداری مرزهای وسیع درگز در مقابل ترکمانان مهاجم و غارتگر ، مستلزم به وجود نیروی انسانی کافی می‌باشد ، و این مهاجرت برای خان درگز ، نعمتی خدادادی بوده است . تمام خراسان که دیگی است جوشان از این نارضایی چشم به این صحنه دوخته است ، که می‌آید خراسان تجزیه گردد . لذا قشون دولتی به سوی درگز براه افتاد و بهین سبب بروسکی را به فرماندهی واقعی آن برگزیدند . و وی با مانورهای ماهرانه گذشته‌ها و معبرهای مورد محافظت نیروهای خان را دور زد و خود را به درگز رسانیده از راهی که به خاطر کسی خطور نمی‌کرد ، پس از اینکه خان در مقابل عمل انجام شده فرار گرفت ، حاضر شد فراریان را تسلیم و مالیات را تقدیم و سپاهیان بنیچه را آماده خدمت کند ، بشرط اینکه قشون ایران بیدرنگ جلگه درگز را ترک کند . با اینهمه چون قشون از مسکن و خوراک مفت و بجانی دشمن استفاده میکند ، هرگز پذیرفتن چنین پیشهادی را به صلاح خود نمی‌داند . برای تمسیت این امور بود که بلانتوش خان به اردو آمد و سرانجام حاضر شد که بمنظور اجرای مفاد قرارداد در گروگان قشون باقی بماند ، به امید اینکه گلگی بزند و یا در فرصت مناسب خود را از جنگ سپاهیان خلاص کند ، از این رو قشون مجبور شد جلگه درگز را رها کرده و به دامن‌های شمالی کوه الله عقب‌نشینی نماید و بلانتوش خان را در گروگان داشته باشد . من نیز خود را آماده کردم به همراه هیأتی که به شهر محمدآباد میرفت عزیمت نمایم . بروسکی بفاین جریانها خوشبین نبود و با تردید به آن می‌نگریست . لذا بر آن شد تا یک هزار سرباز و چندین توپ را در سرگردنه نگهدارد تا کارها به انجام برسد و فرار شد من نیز روز سوم پس از کسب اطلاعات لازم از داخل شهر به اردو بازگردم .

بفاصله سه کیلومتر در داخل محمدآباد ، دژ اصلی و اقامتگاه خان واقع شده است . با نزدیک شدن ما به دروازه شهر ، درگزی‌ها سخت هراسان شده ، مردان نگهبان مسلح بر از زیر تخته‌سنگهای بلند برداشته و حدود ۶۰۰ تا ۸۰۰ مرد جنگی از پشت صخره‌ها آشکار شدند و من نگران بودم که می‌آید با تفنگهای چخماقی بسوی ما نشانه‌روی کنند ، اما پس از آگاهی از هدف ما اجازه داده شد که به مقصد نزدیک شویم . این نکته را نیز فراموش نباید کرد که سربازان بهنگام عقب‌نشینی به روستاهای اطراف ناخته و نا توانسته غارت و چپاول و کشتار کردند و درگزیها از این حرکات زشت سپاهیان سخت غضبناک بودند . با تمام این احوال من نمیتوانم از سنایش منصفانه سربازان ایران خودداری کنم . من هرگز موجوداتی چون آنان بی‌غم و امیدوار و خرسند

و سخت کوش ندید هام . که با رنج و فقر بسازند ، و در حال غارتگری با شنیدن یک شیپور آماده باش بلافاصله در سر جای خود قرار گیرند . هیچ نیروی نظامی اروپایی قدرت تحمل ناملازمات و کارهای سنگین و شاق آنان را ندارد ، کارها و عملیاتی که در نواحی کوهستانی انجام میدهند ، سخت حیرت انگیز است . توپها و چرخهای سنگین را بر دوش خود از روی نخده سنگها و گردنه های صعب العبور ، عبور میدادند که انسان را به شگفتی و امیداشتند . آقای مکنیل که در جنگ خراسان همراه نایب السلطنه بوده است نیز از سختی ها و مرارت های سربازان ایران در رکاب شاهزاده مطالب قابل توجهی ارائه داده است که آنها در گرما و سرما و برف و بوران و در مقابل گرسنگی قدرت مقابله و بیژهای از خود نشان میدادند . همچنین دلیری و شجاعت سربازان ایرانی کمتر از دیگر صفات و سجایای ایشان نبود ، چنانکه تاریخ محاصره و غارت ترشیز^۱ و سلطان میدان و امیرآباد و خبوشان و سرخس و غیره مدعای این واقعیت است . . . زنده باد سرباز ایرانی . من می گویم به آنها مزد خوب بپردازند و خوب فرمان بدهند . دیگر لازم نیست شاه از روسها بترسد . . .

راه ما از کنار دیوارهای حاکم نشین سابق ، دستگرد میگذشت که در زمان نادر شاه مکانی معتبر بوده است ، لکن بعلت مسلط بودن تپه های اطراف بر آن قابل دفاع نبوده است ، مرکز حکومت به محمدآباد منتقل شده است

پس از ورود به شهر معلوم شد وضع مردم عادی است و چیزی بچشم نمی خورد که دلیل بر محصور شدن مردم باشد . دژ شهر چهارگوشی (مربعی) است که با دو بارواز آن دفاع میشود . باروی خارجی را بخوبی تعمیر کرده اند که دارای خندقی به پهنای شانزده تا هژده متر و یک خاکریز دفاعی در خارج از آن ، بین این بارو و باروی داخلی فضائی است به مساحت شصت الی هشتاد یارد (تقریباً " همین اندازه به متر) که آنرا با خانه و مسکن آکنده اند . خود شهر به کوجهائی بلند ساخته اند . ما را بهمینزلی راهنمایی کردند که گمان میکنم یلانوش خان در مدت اقامت خود در درگز در آن اقامت کرده بود و هنوز چندتن از کسانی در آنجا بودند . پس از صرف صبحانه خود خان جهت خوش آمدگویی نزد ما آمد . این مرد اندکی حقیر و کم مایه می نمود و بیشتر سیمای ساده لوحان را داشت و به یقین یکی از آخرین کسانی بود که به حکم ظاهر باید به وی لقب دلی (دیوانه) داده شود ، یعنی دیوانه گونه و بی باک و دلیر . او سخت شیفته ، تنگها و طبانجه ها و اشیا کمیاب اروپائی من گردید ، که ترسیدم دل از آنها نکند و ناراحتی مرا فراهم کند . با او مردی بود به نام میرزا قاسم ، برادر دوست من میرزا رضای خبوشانی که او را در خبوشان دیده و شناخته بودم .

میرزا قاسم یک سرهنگ ایرانی را که از طرف اردو به ما موریت آمده بود نزد من آورد . از گفتار سرهنگ چنین مینمود که یلانوش خان بر طبق قرار و مدار به اردو بازگشته بود و طبق قرار

با عباسقلی خان درصدد بوده است که سردار نور محمدخان قاجار را بمنحوی به داخل محمدآباد بیاورد. بعنوان اینکه مستقیماً "با خان مذاکره نماید. اما من دانستم که این بکدام است برای اسیر کردن سردار. بهرحال موافقت سردار به این طرح، عملی نبوده بود که من سرهنگ را به آن متوجه ساختم. من با صلاحدید سرهنگ نامهای بهانگلیسی برای بروسی ارسال داشتم و او را از این جریان باخبر ساختم و وانمود کردم مقداری دارو برای معالجه یکی از یاران بیمار یلانتوش خان میخواهم و آن نوشته درواقع یک نسخه داروشی است. بلی. ممکن است این دلی خان علاوه بر سردار مرا هم در اسارت خود نگهدارد، چون نمی شود حساب کرد که چه چیزی در مغز او خطور میکند.

نیز خبر رسید که گروهی از ترکمانان عازم خبوشان بوده اند و به منطقه قوشخانه که متصل به اتک است حمله برده. با اینکه با دفاع سخت کردها مواجه شده اند، لکن توانستند جمعی از زنان و مردان را به اسارت ببرند و چند تن از پیران قوم را بکشند. با اینحال برخی از تفنگچیان کرد که بر سر راه ترکمانان در گردنهای کسین کرده بوده اند، اسیران را از جنگ آنها ربود و دوش یا هشت تن از ترکمانان را کشتند. از بدبختی حادثه، تفنگچیها که از پیروزی خود، سرمست بوده اند قوشخانههای هفتاد سوار گرد آورده با شور و شوق و بی احتیاطی زیاد ترکمنها را تعقیب میکنند. ترکمنهای متواری که پانصد یا ششصد تن بوده اند، بیدرنگ برمبگردند و کردها را به محاصره انداخته، برخی را کشته و برخی را به اسیری میگیرند و با خود می برند که از آن جمله است حسین خان پسر شریف خان خبوشانی، جوانی نازنین که همگی اسیران را عمداً در یکجا می کشند. می گویند این کار به تقاضای حسینقلی خان^۱ پسر رضاقلی خان ایلخانی انجام گرفته است که دشمن خونی شریف خان بوده است و ترکمنها را بهنگام چپو کردن همراهی کرده. با این حوادثی که هرروز در پیرامون من روی میدهد، عزم دیار اتک کردن دیوانگی است.

روز بعد، صبح زود خان بدیدن من آمد و دوباره شروع کرد به بررسی سلاحهای من و آنقدر از تپانچه کوچک دولول من که به کمر می بستم، تعریف و تمجید کرد که اگر آنرا بدخان پیشکش کنم و بخیه وسایلم را نجات دهم، کاریست عاقلانه.

۱- در صفحه ۳۵۹ چنانکه آمده است گویا دولتخانه درست است نه قوشخانه.

۲- حسینقلی خان پسر بزرگتر رضاقلی خان نیز پس از شکست رضاقلی خان در قوجان همراه پدر به اسارت عباس میرزا نایب السلطنه درآمد که به تهران و از آنجا به تبریز تبعید شد و وی ۲۷ سال در زندان قاجار بود. بنابراین، این زمان که یکسال از اسارت حسینقلی خان می گذشت و در زندان تبریز بود، نمیتوانست در میان ترکمنها انگ باشد مگر اینکه طرفدارانش در آنجا این اقدام را کرده باشند. نگاه کنید به جلد دوم حرکت تاریخی کرد، ص ۴۵۹.

پس از خوردن صبحانه، خان موافقت کرد به همراه دوتن از سواران خاصا و به گردنم بلند قزل کتل در ده کیلومتری محمدآباد بروم. وقتی به آنجا رسیدیم دشت معروف اتک^۱ را که سالها در آرزوی دیدن آن بودم زیر پای خود یافتیم. دشتی که از چپ و راست تاریگزاری وسیع و گسترده ادامه داشت، حتی تا کرانه‌های جیحون کشیده میشد...

دشت اتک از بهترین و حاصلخیزترین نواحی پادشاهی ایران بود. هرکس که این دشت زیبا را دیده و تمام کرانه‌های مرورود و مرغاب را تا بالامرغاب و از آنجا دوباره رو به پائین دره، هریرود تا هرات را پیموده باشد، میدانند که تمام این زمینها راقبیله‌های ترکمن زراعت میکنند و لب به تحسین بار در بودن خارق‌العاده آنها می‌کشاید. در سرخس زمین را بسبب مرغوبیت و حاصلخیزی بیش از حد آن، شخم نمی‌زنند، بلکه صبر می‌کنند تا بارانهای بهاری دشت را آبیاری کند، آنگاه گندم خود را روی آنها می‌باشند و بی‌هیچ رنج و زحمت از یک بذر هشتاد الی یکصد تخم بدست می‌آورند. هندوانه‌ها و دیگر محصولات مرو بدان اندازه‌های شگفتی انگیز است. مثلی است معروف که می‌گویند دو هندوانه سرخسی یکبارشتر است یکی از دوستان ما مرا اطمینان داد که وزن آنها سنگین‌تر از یک بار قاطر است. او یکی از آنها را دیده بود، آنقدر بزرگ که پای یکی از چابک سواران کوچک آنان که خواسته بود از روی هندوانه‌ها "شلنگ" بردارد، پاهایش در طرفین هندوانه به زمین نرسیده بود^۲. هنگامی که او به دیدن عباس میرزا نایب‌السلطنه بهنگام محاصره‌ی سرخس تا آنجا رفته بود، شاهزاده دو هندوانه برای رفیق ما تحفه فرستاده بود، اما او قاطعانه به من گفت که هیچیک از نوکرانش به تنهایی نتوانسته‌اند یک دانه از آنها را بردارند. قطر هندوانه‌ها از وسط حدود ۳۸ سانتی‌متر و طول آنها یک‌متر و هشتاد و سه سانتی‌متر بوده است.

این ترکمنهای تکه و سالور و ساروج و دیگر طایفه‌ها قلعه‌هایی می‌سازند و در پیرامون آن چادر می‌زنند، آنها اکنون به کشاورزی روی آورده‌اند.

در روزگار نادر در این ناحیه مردمی بسیار از اتباع ایران سکونت داشتند و خاک حاصلخیز آن غلاتی فراوان بهار می‌آورد. بهر حال امروزه این نواحی مجاور آنکه بسبب تاخت و تاز و غارت

۱- اتک نامی است ترکمنی. فارسی آن دامنه و کردی آن دمانه است. و این اصطلاحی است

بر نواحی شمالی کوههای مرزی بین ایران و روس که در آنسوی مرز قرار دارد و سابقاً "جزء خراسان بود و شهرهای ایبورد و نسا و سهند در آن قرار داشتند که بر اثر تاخت و تاز ترکمانان با خاک یکسان شده و از بین رفتند.

۲- علیخان بگ حصار ی نیز از درگز دو هندوانه یا خربزه را بار یک درازگوش کرد و به تهران برد و به شاه قاجار گفت به بینید که چه سرزمینهایی را به روسها بخشیده‌اید. نگاه کنید به جلد دوم همین کتاب.

ترکمانان روبه ویرانی نهاده است و هیچ هفتغای نیست که یکی دوبار از این تاخت و تازها انجام نگیرد و زبان و مردان به اسارت بروند و با کشته نشوند. کشت و برداشت محصول در این نواحی با خون دل خوردن و اسیر شدن و کشته شدن کشاورزان همراه است. آنها بصورت دستجمعی به کار کشاورزی روی می‌آورند و دید بانانی برمیگمارند که اگر حمله ترکمانان را مشاهده نمودند اعلام کنند که آنها به برجها و با روستاهای خود فرار کنند و به دفاع برخیزند. نمیدانم این چه زندگانی محنت آمیزی است و با چه خون دلی باید نان روزانه را فراهم کرد! عجیب نیست که جمعیت این نواحی این همه اندکاند. در همین لحظه که بسوی اتک می‌نگریستیم، مشاهده نمودیم که از دور دست، عدفای از سواران ترکمن برای غارت روستاها در حال اسب‌دوانی هستند و گرد و خاک پای اسبها به هوا بلند شده است. علاوه بر این یغماگری‌های ترکمانان برآکنده، علیقلی خان حاکم خیوه از کوبر اتک گذشت و با سپاهی گران و چندین عراده توپ برای جنگ به دره‌گر آمد و یکی از دژهای آنرا گرفت. اما از خوش شانسی درگزی‌ها و با در قشون وی افتاد و چنانکه می‌گویند هجده هزار تن سپاهیان او را به هلاکت رسانید و خان همه چیز را بجا گذاشت و خود به تنهایی بسوی خیوه متواری شد

پس از بازگشت از مرز اتک، سواری از اردوی ایران آمده بود و بروسکی از اطلاعاتی که برای او فرستاده بودم تشکر کرده و گفته بود بخاطر آن اطلاع، سردار قاجار را از آمدن به محمدآباد منصرف کرده و از تبرک دشمن واقف شده است. بلانتوش خان پس از اطلاع از این خیرکوشیده بود، اردو را ترک کند، اما او را بازداشت کرده بودند، و بدین ترتیب تمام مذاکرات به بن بست رسید و بی نتیجه ماند و بروسکی به من پیشنهاد کرده بود که هرچه زودتر پیش از اینکه بدست خان درگزر اسیر شوم به اردو بازگردم.

در این هنگام بود که سر شب خان به نزد من آمد و با من شام خورد و سرهنگ حسنعلی خان و میرزا قاسم خبوشانی نیز به ما پیوستند. در این میان بیکی نزد خان آمده او را از بازداشت شدن بلانتوش خان با خبر ساخت. جرت خان پاره شد. اما لحظهای بعد حال عادی خود را باز یافت و شروع کرد به ترکاندن چاشنی‌های تپانچه‌ای که به او داده بودم. درست مانند بچه‌ای که یک اسباب بازی دستش افتاده باشد. گفتگوی امشب او، وی را در نظر من بزرگ نمود می‌گفت که می‌خواهد بار وظیفه‌ای را که (در جهت پاسداری از امنیت مرزی) به گردن گرفته است، بر زمین گذارد و جلای وطن نموده، سرزمین خود را به قاجارها واگذارد تا حداقل استفاده خود را از آن بکنند . . .

من به خان یادآور شده بودم که میل دارم فردا از نزد او مرخص شوم. وی پس از آنکه موافقت کرده اصرار کرد که مدتی در آنجا بمانم و سرگرمیهای درگزر را تماشا کنم، رضا داد. و یک اسب سیاه با زین و عنانی عالی در عوض تپانچه‌ای که به او داده بودم، به من عطا کرد و من از محبت خان تشکر کرده بسوی اردوی دولتی براه افتادم و اندکی قبل از غروب از گردنه بلند

"الله اکبر" بالا رفتیم. هنگام بالا رفتن از گردنه از کنار هشناد، نود خانوار از فراریان گذشتیم که بنابه پیمان بسته شده، از درگز بازگشته و به سازل خود می‌رفتند. آنها قسمتی از هزار خانواری بودند که حکومت خراسان اصرار به بازگرداندن آنها میکرد. مردمی فقیر و زنده‌پوش و ضعیف می‌نمودند، که نبودشان زبانی برای درگز نداشت. دردناک بودن اینکه این اسیران بدبخت را از آنجا می‌راندند و آنان با زنان و باروبندی خود تحت نظارت یک نگهبان، جانکنان از گردنه‌های کوه بالا می‌رفتند. دیدن این حال و روزگار، مرا به یاد آن دسته از برده‌هایی انداخت که در سابق دیده بودم. هنگامی که آنها را در هند غربی از جایی به جای دیگر انتقال میدادند این نمونه‌ای نفرت‌انگیز از کارهای ستمگرانه و استبدادی حکومت ایران بود، که توانمیتوانستی شاهد منظردای بدتر از آن باشی که گروهی انسان را مانند گله، حیوانات دنبال کنند، و به هر جا که بخواهند برانند^۱.

در بالای گردنه، الله اکبر رفیقم بررسی را دیدم که نشسته بود و با یکپهزار و دوپست سرباز و چند عراده توپ در آنجا اردو زده بود. تا مراقب پیشرفت جریان مذاکرات صلح باشد. شب را با او گذراندم و با اینکه بیماریش بهبود یافته بود سخت شادمان شدم. خدا میداند که گرمای درگز مایه نندرستی کسی نیست. صبح روز بعد از یکدیگر جدا شدیم. . . .

پس از ساعتی فرود، از گردنه‌ای سخت و ناهموار و سراسیمه (در نزدیکی روستای کپکان) به اردوی سردار نور محمدخان رسیدیم که در دره‌ای خرم در کنار نهری در دامنه جنوبی کوهستان جادر زده بود. . . . هنگامی که نخستین بار به دیدن او رفتم بلانتوش‌خان را دیدم که در جادر او نشسته بود و سردار قاجار نمیتوانست چندان سخنی از اوضاع ایران بر زبان راند، اما به محض اینکه آن بزرگوار از نزد او خارج شد، مرا فراخواند و بقیه نقشه‌ای را که برای این لشکرکشی داشت فاش کرد و گفت که منم در تهران از طرح او پشتیبانی کنم. و پس از اینکه اطلاعاتی از محمدآباد از من کسب کرد گفت: "ما بوسیله ادامه روشی که در پیش گرفتیم چندین امتیاز مهم بدست آورده‌ایم. اول اینکه این شیطان را گرفته‌ایم" و منظورش بلانتوش‌خان بود. وی گفت ما نمیتوانستیم او را در مشهد توقیف کنیم، زیرا این کار در حکم نقض عهد کامل بود، اما حال خود او تعهد کرده است که خود او گروگان باشد، و ما او را رها نخواهیم کرد، مگر اینکه به قول خود وفا کند، وگرنه او را به سیبری خواهیم فرستاد. این را گفت و خندید و منظورش از سیبری زندان دولتی قاجار در اردبیل بود. سپس افزود که اصلاً ممکن است او را به علت گناهان گذشته‌اش بکشیم، او دیگر هرگز کلات را نخواهد دید. مگر اینکه به

۱ - بیجهت نیست که در تمام طول تاریخ مردم عادی را "رعیت" خوانده‌اند، یعنی گوسفند.

هر بلائی که صاحبان زور و زر بخواهند به آنها وارد میکنند و اگر اعتراضی از سوی آنها بعمل بیاید باید محکوم به مرگ و نابودی و یا دست کم اسارت و تبعید باشند.

عهد خود وفا کند و ما بتوانیم خانوارهای کرد فراری به درگز را برگردانیم و حکومت درگز را تضعیف کنیم ، تا حکومت خود را در آنجا مستقر سازیم . و اما آن روپاه دیگر (منظورش عباسقلی خان بود) ، انشاء الله که بزودی دم او هم لای تله می افتد . . . دو روز دیگر اگر کارها درست نشد و پناهندگان بازنگشند ، دوباره توپها را بسوی درگز سرازیر می کنیم و پدرش را میسوزانیم . سپس سیلی از فحش و ناسزا نثار دشمنانش کرد که در مشهد ، مشغول توطئه چینی علیه او هستند ، و منظور اصلی اش ، وزیر خراسان بود که با کارهای او مخالفت میکرد . از یکطرف ، سرهنگ که پیشخدمت شاهزاده است و میرزا قاسم خپوشانی فرستاده سردار در محمدآباد به ولینعمت خود سردار قاجار خیانت می کنند و همه گونه رشوه از خان میگیرند و از سوی دیگر او را از روی نمک بحرایی به دفع الوقت بیهوده و مقاومت خانمان برانداز سوق میدهند . باز از سوی دیگر خان از زیرکی خود لاف میزند که بوسیله آن سردار را می فریبید و با چاپلوسی او را وادار کرد تا است که جلگه درگز را ترک نماید . او با شادمانی بسیار به میرزای من گفته بود که همه آنها را گول زده است ، اما همینکه شنید بلانتوش خان را در اردو بدگروگان گرفتند ، و بروسکی گردنه الله اکبر را تصرف کرده است ، سخت از جا پریده بود . بلانتوش خان شاید تنها کسی است که خود را مغبون یافته است و کسانش سخت شکایت کرده بودند از اینکه برای کسی فداکاری کرده است که چنان باری دوپهلوی و خودخواهانه را ادامه میدهد . و اما سردار به مهارت خود اعتماد دارد و مطمئن است که با همان کفایتی که تاکنون همه کامیابیهای خود را رهین آن میداند ، میتواند همه دشمنان خود را نابود کند . در ضمن مطابق روش سیاسی که مورد رضایت خاندان قاجار است ، مملکت خراب است و آنان بجای جلب رضایت خاندانهای قدیمی آنها را نابود می کنند و سپس نام اینکار را ایجاد سکوت و آرامش می گذارند^۱ . مثل معروف انگلیسی :
 ویران کنید و نامش را آرامش بگذارید " هرگز صدیقی بهتر از این نداشته است .

۱ - در زمان شاه نیز عوامل سه گانه ی سرکوب کننده به عرض میرسانیدند که : " قربان مملکت امن و امان است ! " .

گزارش فریزر درباره شیروان و بجنورد

فریزر پس از اینکه مطمئن می‌شود جنگ بین درگزر و قاجارها پایان یافته بازگشته و ضمن ادامگی مسافرت خویش به سوی قوچان و شیروان و بجنورد، از اوضاع نابسامان این نواحی گزارش حالی را ارائه داده و ما را از یاریهای خصوصیات اخلاقی نجفعلی خان شادلو نخستین ایلخانی بجنورد و پسر جوانش جعفرقلی خان که از شجاعان روزگار بود آگاه می‌سازد و سپس با گرفتن اجازه از ایلخانی به سوی استرآباد و مازنداران به راه می‌افتد، تا گزارش کاملی از اوضاع شمالی ایران و نواحی هم‌مرز با روس را برای انگلیسی‌ها تهیه کند. وی اینگونه به گفتار خود ادامه می‌دهد:

پس از گرفتن مریدی راهنما از اردوی سردار، بسوی تهاوری (توری) راندم. شب را در آنجا ماندم و روز دیگر از آنجا براه افتادم. راه ما از میان دره‌های سبز و زیبایی میگذشت که بوسیله گردنه‌های کوچک به همدیگر مربوط میشدند. اما بسیاری از این روستاها از مردم تهی شد بود و آنها بسوی درگزر فرار کرده بودند. و مردم این روستاها از حال و احوال همولایتی‌های خود در درگزر از ما سواالاتی میکردند و خبر دوستان خود را می‌گرفتند. این رشته از دره‌ها را در گذشته نادرشاه به اتباع کرد خود اختصاص داده بود و اولاد ایشان در مواردی که بیدادگریهای زمان، آنان را از لانه و کاشانهشان متواری ساخته بود، توانسته بودند که همچنان املاک پدری خود را حفظ کنند. در این زمان بسیاری از آنان مشغول خدمت در اردوی نظامی بودند. این



عباس میرزا نایب السلطنه

سرزمین پرورشگاهی بزرگ برای اسبان است و در برخی از جلگه‌ها، ماشاری از مادیاها و اسپهای جوان را دیدیم که در علفزارهای پربراری که بلندی علفها تا زانو می‌رسید، سرگرم چرا بودند. چند گره اسب بسیار خوب برای فروش به من عرضه شد و اگر من به درستکاری نوکرانم اعتمادی بیشتر و پول نقدی افزونتر در اختیار داشتم، ممکن بود وسوسه شوم تا چندتا از آن حیوانات زیبا را با خود ببرم. سراسر شمال خراسان، بویژه ناحیه‌ای که اکنون از آن می‌گذریم از قدیم، خاصه از زمان نادرشاه به داشتن نژاد اسپهای خوب مشهور بوده است در اینجا است که اسبان نام‌آور امیرگونه خان چنارانی^۱ وجود داشته است و اسب کورا و غلو و اسب شیر و اسب بهزاد و اسب کم‌پال و اسب جوپراسلی^۲ و اسب آخال و بسیاری از نژادهای دیگر که هر چند اکنون بیشتر آنها منقرض شده‌اند و نسلهای دیگر جای آنها را گرفته‌اند، با اینهمه هنوز شاهکارها و شیرینکاریها و مزایا و برتریهای آنان ورد زبانهاست. نژاد اصلی اسپهای ترکمن و خراسانی بسیار اصلاح شده‌اند، البته به وسیله نادرشاه که فرمان داد تا آنها را با نژاد اسپهای عرب آمیزش دهند و در نتیجه قدرت تحمل و همچنین زیبایی آنها افزایش یافت. من در یکی از آثار سابق خود به هنرنامه‌های اسبان این کشور اشاره کرده‌ام...

پس از مدتی اسب راندن به روستای دولتخانه^۳ رسیدیم. همان محلی که چند روز پیش ترکمنها آنجا را غارت کرده بودند و از آنجا به روستای دیگری بنام قراچه^۴ که در دره زیبای سبز و خرمی واقع شده بود و جویبارهای دلگشی داشت رسیدیم و در کنار آنجا شب را گذرانیدیم و اسبان و استران خود را در میان علفزارها رها کردیم و قالیچه‌های خود را روی همان چمن‌ها در زیر آسمان شفاف پهن کردیم و به تماشای کوههای زیبا و عجیب و غریب آنجا پرداختیم. ۵ ژوئیه - ساعت چهار صبح فرحیخش سوار بر اسبان شده بسوی شیروان براه افتادیم که حدود ۴۰ کیلومتر فاصله داشت. جلگه بین فوجان شیروان آن علفهای نازک و لذیذ را برای اسپهای ما نداشت و ما گرمزده و بریان شده وارد شیروان شدیم. (من در سفر سابق نیز اینجا توقف کرده بودم، لکن آنزمان همه‌جا پوشیده از برف بود). شیروان که روزی، روزگاری دارای استحکامات خوب بود^۵، اکنون ویرانه است وقتی سه هزار تن جمعیت داشت و گمان می‌کنم که

۱ - مترجم MIR GOONAH را به میرگناه ترجمه کرده و جلویش نیز علامت سؤال گذاشته

است. در دیگر آثار مستشرقین نیز معمولاً این نام را با همین اشتباه ذکر کرده‌اند.

۲ - CHUPERASLE در متن انگلیسی آن قید شده است.

۳ - دولتخانه روستایی است در حدود ۱۵ کیلومتری شمال فوجان در آنسوی کوه، که زادگاه

مرحوم محمدعلی صحرائی شهرمان معروف کشتی ایران و مرکز ایل کرد با جوانلو می‌باشد.

۴ - قرچ یا قراچه از روستاهای نزدیک اسپجیر منطقه‌ی کوخ بنیکلو در شمال غربی فوجان.

۵ - منظور زمان پیش از جنگ رضا قلی خان با نایب السلطنه می‌باشد.

اکنون سبب تن هم نداشته باشد. (جمعیت شیروان نیز پس از دستگیری رضاقلی خان ایلخانی از ترس مجازات حکومت قاجار، اغلب به روسا‌های دوردست و نواحی بجنورد کوچیدند).

۹ ژوئیه - بجنورد. یکی دیگر از منزلهای قدیم من. در شیروان ازتهدید حمله ترکمانان به یکی از قلعه‌های مجاور آن سامان، هیجانی برپا شده بود. . . . راه ما از سرزمینی خطرناک میگذشت و ما با سلاحهای آماده به جنگ حرکت کردیم. دو گردنه بخصوص یکی بنام کتل علاقه بند و دیگری گردنه دره شور، برآز درد و راهزن است. از گردنه دیگری که درست راست از دور پیدا بود، یعنی گردنه قلعه زو که راه تکیه‌بندانجامتهی میشد و معمولاً ترکمانان از آنجا به این نواحی می‌ناختند. تمام این نواحی مورد علاقه خاص من بود. زیرا بخوبی خصایص مهم آن سرزمین را به یاد داشتم و داستانهای مرز نشینان کرد و غارتگریهای ترکمانان را بارها شنیده بودم که حالتی رمانتیک برایم بوجود آورده بود. که انتقال تأثیر آن از راه نوشتن و گفتن به دیگران محال است. . . . برداشت محصول در همه جا آغاز شد و همه جا حاصلخیز و سرسبز است. بویزه دشت هزار جریب که پوشیده از زراعت دیمی است. تمام گاوهای نر و خرها را برای انتقال توده‌های خرمن به خانه‌ها بکار گرفته بودند. در برخی جاها روستاهای ویران و غارت شده‌ای میدیدی که مردم آن اسیر و یا مقتول شده بودند و حاصل آن درونکرده باقی مانده بود و منظرهای دردناک. از خرابی و متروکی برآنها سایه افکنده بود.

پس از بالا رفتن از سربالایی تنندی در آق کتل و فرود آمدنی برپیچ و خم در ساعت پنج بعد از ظهر پس از بیمودن حدود ۶۰ کیلومتر به دره خرم و نام آور بجنورد رسیدیم و درخانه نجف بگ نایب "خان" فرود آمدیم.

نجفعلی خان بجنوردی (ایلخانی کردشادی‌لو)، در میان خان‌های خراسان، تنها کسی است که به مدد گاردانی و دوران‌دیشی و به یاری بخت توانسته است که در هجوم اخیر حکومت ایران (به خراسان در جنگ با رضاقلی خان) موقعیت خود را حفظ کند و اکنون پیرمردی است شکسته و فرسوده. و از زمانی که در سفر سابق وی را دیدم نام بسیار فرق کرده است. با اینهمه مرا بجا آورد و پس از آنکه اجازه داد تا یکروز به استراحت بپردازم. دیروز به من وقت ملاقات داد. اما وی یکی از سیاستمداران سختگیر است که هرگز به ابراز احساسات قوی نمی‌پردازد و شاید فاقد آنهاست. از این رو از این مصاحبه چندان خوشود نشدم. وی به من گفت که هزاران شایعه درباره چپوهای ترکمانان که با انجام دادداند و یا وسیله‌ای برای تهدید می‌باشد. گویای حقایقی است و شکی نیست که در صحرای ترکمن مشغول چنین تدارکانی هستند و دست به شرارت خواهند زد. او خبری را که در درگذشته بودم و حاکی از قتل عمدی پسر شریف خان دولتخانه‌ای بود. تأیید کرد و گفت هر کوششی برای بازدید سرزمین ترکمنهای ایل نکه در حال حاضر قابل

بحث نیست، زیرا که وی انتظار دارد که هر لحظه آنها به روستاهای مرزی او حمله کنند. با وجود این به من قول داد که راهنمایی مورد اطمینان در اختیارم بگذارد، تا مرا از دره مانده تا نزد طایفه‌های ترکمن گوگلان هدایت کند و از آنجا به میان بموت‌ها و سپس به استرآباد برساند. اما در این دیار هیچ کاری با سرعت صورت نمی‌پذیرد. من در اینجا روایتی مفید درباره داستان پیروزی بر ترکمانان در نواحی تربت که بالای و گزاف انتشار یافته بود، شنیدم و درستش هم همین است. منظور همان حادثه‌ای است که در ضمن آن علیخان و مهدیقلی خان (قزایی) از سران ایرانی اسیر شده بودند. چنین می‌نماید که در واقع آن پیروزی یک شکست بوده است و در آن واقعه عدای بسیار از سربازان و سواران محلی کشته شده بودند و دردناکتر از آن، اینکه مهدیقلی خان مجروح را ترکمانان به تلاقی کشته شدن یکی از مجروحین خود، به عمد کشته کردند.

۱۵ ژوئیه - دیشب راهنمای آینده ما به خدمت‌مان رسید تا درباره سفر آینده صحبت کنیم. وی نوکر مقرب خان است، و می‌گویند کاملاً "بر اوضاع منطقه آشنا و مسلط است. . . . امروز برای گرفتن اجازه مرخصی به حضور خان رفتم. اما وی گفت با واقعیت پیدا کردن این موضوع که بکپنر ترکمن به نواحی شمال غربی بجنوردناخته‌اند، نمیتواند اجازه سفر به ما بدهد. او گفت که ما مهمان او هستیم و نور چشم او هستیم و اگر اتفاقی برایمان بیفتد، آبروی او پاک از بین خواهد رفت. هر چند این توقف به مذاق من سازگار نبود، لکن چون حاکی از حسن نیت خان بود پذیرفتم. زیرا که او از نگهداشتن اشخاصی که با آنان روابط شخصی ندارد و خود را ملزم میدانند که به خرج خود از ایشان نگهداری کند، چه سودی ممکن است ببرد؟ از این رو همان روز بعد از ظهر باغی که از آنجا تا شهر مختصر مسافتی بود، رفتیم و خود را به خوردن زردآلو سرگرم کردیم و بد نماهای کار جعفرقلی خان پسر خان پیر بردا ختمی که گنجشکها را با تفنگ بادی نمی‌شکار میکرد. اما این جعفرقلی خان، پیوسته شکار گنجشکها را وسیله بازی و تفریح خود قرار نمیدهد (بلکه تمرین تیراندازی میکند). او یکی از دلیرترین مردان و از بهترین سربازان خراسان و دشمن خونی ظفرمند بر ترکمانان است. هنگامی که من در مشهد بودم برخی اسیران ترکمن را با سرهای بریده رفیقانشان که نتیجه حمله سریع او بر سپاه عظیمی از ترکمانان تکه بود، به آنجا فرستاده شده بود. بارها وضعیت دفاعی ضعیف خود را در برابر دشمن تبدیل به برتری و حالت تهاجمی کرده بود و با گروهی از سواران مرزنشین تحت فرماندهی خود مواضع آنان را در کرانه‌های تزن (سرخس) و آخال درهم کوبیده بود. من سخت مشتاق بودم که با این جوان طرح صفا و صمیمیت بریزم و نامهای بعنوان او از یکی از دوستان داشتم، اما می‌پندارم که در این مورد جریان امور برخلاف آرزوهای من بود، زیرا پدرش که ظاهراً "به شهرت فزاینده" او رشک می‌برد، به رفیق من "میرزا" چنین اظهار نظر کرده بود که متعجب است از اینکه چرا نامهای بعنوان او ننوشته است و گفته بود: "وقتیکه خود من اینجا

هستم، چرا به جعفرقلی می‌نویسند؟".
 من ابراز اینگونه حسادت‌ها را از ناحیه کسانی که عمر خود را رو به زوال می‌بینند، امری غیرعادی نمی‌دانم.
 ۱۱ ژوئیه - جعفرقلی خان از من خواهش کرد که سوار بر اسب شویم و به باغی واقع در ۵ کیلومتری برویم. این باغ بیابان وسیعی بود از انواع درختان و میوه‌های گوناگون. در وسط باغ خانه‌ای بیلاقی ساخته بودند (منظور باغ ایلخی یا باغ ایلخانی است که در سالهای اخیر درختان کهنسال آنرا کنده و برای نظامیان خانه‌های سازمانی ساخته‌اند و شهر بجنورد با گسترش اخیر خود از سمت جنوب به آنجا رسیده است). در میان باغ چشمه و آبشاری کوچک در جنب وجوش بود. در آنجا نشستیم و به خوردن کتاب پرداختیم. با شربت و انگورهای ترش و تعداد فراوانی زردآلوی نارس (که نه رته). پس از آن مدتی گپ زدیم و سپس همه بخواب رفتند جز من که به نوشتن پرداختم. هنگام غروب خبری که مایه حفاشی بود، دریافت کردیم. سببی بر اینکه خان با حرکت ما در فردای آن روز موافقت کرده و پیش از حرکت می‌خواهد با ما خدا حافظی بکند".

فریزر سپس به پیشکش نمودن یک اسب سیاه‌رنگ خوب از سوی نجف‌بگ به خود یاد میکند و بشرطی می‌پذیرد که نجف بگ بهای آنرا دریافت دارد و می‌گوید برای نجف‌بگ پنجاه تومان طلا فرستادم که آنرا قیمت کامل یک اسب خوب در تهران میدانستم....

۱۲ - ژوئیه - شکر خدا را که باز به راه افتادیم... استراحتگاه بعدی ما لنگر یکی از روستاهای بجنورد است که شب را در آنجا ماندیم. هر جا که می‌رویم سخن از شرارت و بیرحمی‌های ترکمنها و رنج و عذابی است که روستائیان از آنها دیده‌اند. چند سال پیش اینجارا که خیلی به بجنورد نزدیک است، صحنه یک ترازوی شنیع و هولناک قرار داده بودند. ترکمانها ناگهان به روستا تاخته بودند و عده‌ای از مردم به برجی بلند پناه برده بودند. ترکمنها دور برج را محاصره کرده و اطراف آنرا بونه و هیزم ریخته آنرا آتش زده بودند. برخی مرگ بر اثر سوختن را بر چنان اسارتی ترجیح داده بودند و بعضی با پریدن روی طرف مقابل آتش، دست و پا شکسته، اندام درهم کوبیده شده، جان سپرده بودند. بیست، سی تن دچار چنین سرنوشت وحشتناک شده و بقیه را ترکمانان کشان کشان به اسارت برده بودند. و برج سیاه هنوز یادگاری است از آن شرارت و قساوت قلب آن غارتگران.

یکی از دهقانان که در این اواخر اسیر شده بود به دیدن من آمد. او یکی از خدمتگزاران نجفقلی خان بود و در جنگی که در پل خاتون^۱ نزدیک سرخس در کنار رود تزن روی داده بود

۱- پل خاتون سرخس تا بجنورد ۴۵۰ کیلومتر فاصله دارد و این همانجایی است که ردای قلی خان ایلخانی کبیر کرد. پادشاه خوارزم را مغلوب و خلع سلاح نمود.

زخمی شده و به اسارت ترکمانان درآمده بود. در حالیکه دستهای او را از جلو و آرنجهایش را از عقب بسته و زنجیری برگردنش افکنده بودند، با بدن مجروح، با پای برهنه مدت دوازده روز او را راه برده تا به شهر مرو رسانیده بودند. میگوید که پاهایش بر اثر خوردن به سنگ و خارهای بیابان یکبارچه زخم شده بود، و پوست و گردن و بازوانش بر اثر سائیدگی زنجیرها مجروح شده بود. در مرو او را سه ماه زندانی کرد^۱ و پاهایش را بخو کرده بودند، که نتواند فرار کند. سپس او اسیر کنندگان خود را بر آن داشته بود که وی را به آخال ببرند (به ترکستان کنونی روس) که نزدیک به بجنورد باشد تا با آگاهی دادن به کسان خود، خود را خریداری نموده و آزاد سازد. قیمت یک اسیر مبلغ ۶۰ پوند استرلینگ بود و تهیه این پول برایش امکان نداشت، به دستور او کسانش همه چیز او را فروخته بودند اما این مبلغ فراهم نشده بود. تنها یک منبع دیگر برایش باقیمانده بود. و آن زن ترکمنی بود که در جنگ سرخس در زمان نایب - السلطنه، به اسارت درآمده بود و خان بجنورد این زن زیبا را به او بخشیده بود که او ویرا خیلی دوست میداشت و میگفت که خیلی خوشگل بود و سخت به او دلپاخته بود، اما دینگر چاره‌ای نداشت، وقتی خودش در اسارت باشد زن خوشگل در فرسنگها راه دور به چه درد او میخورد. بناچار کسانش زن او را نیز به بهای ۲۰ لیره انگلیسی فروخته بودند و با بهای بقیه اموالش مبلغ فوق را تهیه کرده و او را آزاد ساخته بودند. و حال این مرد بی‌چیز و پریشان در روستای لنگر به سر می‌برد.

۱۳ - ژوئیه ۱۸۳۳ - پیش از رسیدن آفتاب برخاستیم و پس از بالا رفتن از گردنه‌های صخره‌ای به نقطه‌ای سرسبز بنام ایور^۱ رسیدیم که در آنجا چشم‌های زلال و بسیار سرد و گوارا وجود دارد که آبی بهتر از آن در عمرم ننوشیده بودم. اینجا محل بیلاقی مورد علاقه^۲ خان است که ناپستانها را به این مکان می‌آید و اینجا چادر میزند و به سیر و شکار و تماشای پیردازد. زیرا اینجا چشم‌اندازی بسیار زیبا وجود دارد که چشم از آن بسیار لذت می‌برد. هر چند که من بحکم تقدیر توانستم بسیاری از مناظر ایران را بنگرم، اما منظرهای مانند آن ندیده‌ام، حتی چشم‌اندازی که از روی کوه میمه دیده بودم، زیرا در جانب چپ دره سلطان امتداد دارد که از یکسو محدود است به رشته‌کوه‌های عظیم آلاداغ و یمان، که باز در آن سوی قله‌های بلندتر قورقود قرار دارد و در آنسوی دیگر دره زیبای مانه که بستر رودخانه^۳ مهم اترک می‌باشد و رود مذکور مانند مارپیچی بر سینه^۴ پهن مانه تا دوردست مشاهده می‌گردد. این ناحیه و روستاهای آن بیش از هر جای دیگر ایران مورد تاخت و تاز ترکمان بوده است.

۱ - *Aywar* روستای آتوره که فریزر بصورت *ANOR* آورده و مترجم به اهور ترجمه کرده و افزوده است که ممکن است اهر باشد. ص ۴۱۶، اما صحیح آن *ایور* می‌باشد.

وقوف بدین مطلب، آگاهی از اینکه آن بیابانهای ملال انگیز پهناور در آن لحظه ممکن است آکنده از چنین مردمی وحشی باشد، آدمی را دچار اضطراب و پریشانی میسازد.

در نقطهای دور دست تر از محلی که ایستاده ایم دو سه دهکده^۱ کوچک قرار دارد که متعلق به ترکمنهای گوگلان است. یکی از اردوگاههایی که از دور دیده بودیم، همان بود که گوگلانهای قبیله میرزابویلو در آن مسکن گزیده بودند که نجفعلی خان شادلو، بر اثر فشار ترکمنهای تکه آنها را از محلی بنام چندر^۲ در شمال غربی بجنورد به آنجا کوچانده بود. تادر کف حمایت او فرار گیرند. اما اردوگاه دوم که بزرگتر بود مربوط به طایفه آقچه - کرنسها^۳ از همان گوگلانها بود که رئیس آنها علی خوجه بیگ نام داشت و ما را با آغوش باز پذیرفت و خدمت کرد.

فریزر در اینجا به زیباییهای طبیعی نواحی غربی بجنورد می پردازد که از آن صرف نظر می نمانیم و آنگاه به آداب و رسوم قبایل گوگلان پرداخته و از شب نشینی و رقص و پایکوبی آنها سخن به میان آورده که چون از بحث ما خارج است، از ذکر آن صرف نظر میشود و به موقعیت روستاهای گردنشین مانده می پردازیم که اینچنین از آن یاد کرده است:

۱۴ - زونیه: نخستین اشعه آفتاب شاهد پیشروی ما در دره مانده بود و در آنجا چند روستای زیبا را تماشا کردیم بخصوص دهکده های که نام او بر دره اطلاق شده است (و مانده نام دارد) و ویرانه چند ده دیگر را که بر اثر دشمنی دیرینه ترکمنهای تکه به آن روز افتاده بود. در روزگار قدیم مانده پر جمعیت بوده است و خوشبخت. اما مانند دیگر دهاتی که در این سرزمین مرزی واقع شده است، راه زوال را در پیش گرفته و به قول پیرزنی که در آنجا بود "پاک به اسارت افتاده"^۴ به تمام معنی لغت، از کی؟ از هنگامی که نجفعلی خان (شادلو) به اهمیت این پاسگاه مرزی پی برد و یک دو قبیله از قبایل ترکمنان گوگلان را وادار کرد که... در مانده اسکان یابند و به سکنه قدیمی دره یعنی کردها ملحق شوند و در حفظ و حراست دوجانبه از یکدیگر متحد گردند. از این رو این ترکمنان در اینجا خانه کردهاند و بیلاق و فسلاق می کنند و گله های گاو و گوسفند را در چمن های خود می چرانند و زندگانی آرامی دارند و در عوض هر گاه لازم باشد عدای سوار برای خدمت در قشون خان آماده می کنند.

فریزر می گوید از مانده به راه افتادیم و از آنجا به محمدآباد رسیدیم و از آنجا به سلامت

۱ - در متن: CHUNDER

۲ - در متن: AKJAH-KARNASS

۳ - در اینجا ترانه ای زیبا و معروف یا نوشیروانی (معروف به بلبل کرمانج) به یاد انسان می افتد که با آوای گرم و زیبا و سوزناک خود میخواند: "جوولگی مائی گهرمه - برمان هاتیه سهرمه" یعنی جلگهی مانده گرم است. ترکمنها به سر وقت ما آمده اند که ما را به اسارت ببرند.

به قلعه خان سلقان رسیدیم به جایی که در سفر سابق (۱۸۲۱ میلادی) سیمان بدرخان شده بودم که آنوقت در بحیرحفا جوانی بود و اکنون پیرمردی است شکسته و در بجنورد سکنا دارد. از اینجا به بعد خطر سفر چندان عظیم است که هیچکس نمیتواند از این نواحی بگذرد و خود را به گرگان برساند، مگر اینکه دسته قوی از نگهبانان ورزیده را همراه داشته باشد و رفیق ما نجفعلی خان بدین ترتیب پیش‌بینی امنیت راه ما را کرده بود و به محمد باقر یک نایب خود در اینجا دستور داده بود که به ما "اسکورتنی" از سی سوار و بیست تنگچی بدهد.^۱



امام قسلی زن کرده در حال برداشتن آب

موقعیت کردها در دوره محمدشاه قاجار

کردهای خراسان پس از اطلاع از مرگ فتحعلیشاه بجای حمایت از محمدشاه، از شجاع - السلطنه حمایت نمودند .

قائم مقام فراهانی که پایداری و شجاعت کردها در جنگ قوچان را بچشم دیده بود ، دریافت که این بار با جنگ از عهده آنان برنخواهد آمد ، لذا دست به حيله و نیرنگ زده ، بزرگان کرد خراسان از جمله سام خان زعفرانلو ایلخانی قوچان ونجفعلی خان (نجفعلی خان) شادلو وپسرش جعفرقلی خان را به نامردی وسیله آصف‌الدوله دانی نایب السلطنه و حاکم خراسان دستگیر و به تهران فرستاد و این شورش را که می‌رفت فراگیر شود ، در نطفه خفه نمود . این موضوع از نامه قهرمان میرزا برادر محمدشاه به قائم مقام فراهانی مشهود است که می‌گوید :

"خبر گرفتن شجاع (شجاع السلطنه) ^۱ پدر همه مفسدین و بدخواهان دولت علیه را می‌سوزاند ، انشاء الله تعالی عنقریب چاکران جان نثار پادشاهی صفحہ خراسان را از مفسدین پاک خواهند کرد و بدخواه را دست بسته به دربارهایم خواهند فرستاد (منظور سام خان ایلخانی می‌باشد) . قوچان به تصرف عساکر منصوره پادشاهی درآمد حکومتش به سردار محمد ولیخان تفویض شد . شیروان هم شیرمحمد خان حاکم شد . منعم انشاء الله به یاری خدا روز شنبه از قوچان رو به بجنورد (حرکت خواهم کرد) . مقرب الخاقان محمدرضا خان با توپ و سرباز و جمعیت مشهد به محمدآباد (شرقی قوچان) امروز رسیده است . فردا به چناران می‌رسد . . . دهم دیحجہ ماه ۱۲۵۰ (۲)

با توجه به جمله (قوچان بتصرف عساکر منصوره پادشاهی درآمد . . . روشن می‌شود که سام خان زعفرانلو با دیگر برادرانش به علت پشتیبانی از شجاع السلطنه دستگیر و به تهران اعزام شده‌اند (۲) . حال این امر چگونه صورت گرفته ، روشن نیست و مورخین از چگونگی دستگیری دگری به میان نیاوردند .

بدون تردید دستگیری و اعزام امرای کرد با نیرنگ انجام گرفته نه با جنگ .

۱- شجاع السلطنه پس از دستگیری به امر محمدشاه از هردو چشم کور و زندانی گردید .

۲- یکصد سند تاریخی - ابراهیم صفایی - ص ۲۹ .

۳- روضه الصقاج ۱۵ - ص ۱۶۹ .

یزدان و یردی خان زعفرانلو در مقابل قنده سالار

فتنه‌ی سالار را انگلیسی‌ها به‌وجود آوردند که مقدماتی بود برای تجزیه خراسان و جدائی افغانستان از ایران .

یزدان و یردی‌خان کرد زعفرانلو یکی از فرزندان دلیر و سلحشور رضاطلی خان بود . در سال ۱۲۶۳ قمری که هنوز برادرانش سام خان و ابوالفیض خان و حسینقلی خان در بازداشتگاه قاجار بودند وی در قوچان می‌زیست . وضع حکومت قوچان بعد از نامه قهرمان میرزا در سال ۱۲۵۰ که بیان شد تا این زمان که ۱۳ سال می‌گذرد روشن نیست . فقط می‌دانیم که نجفعلی خان کرد شادلو حاکم بجنورد و جعفرقلی خان پسرش از تهران بازگشته و سام خان و برادرانش در زندان مانده‌اند .

مؤلف روضه‌الصفاء می‌نویسد : چون شورش و فتنه‌سالار در این روزگار در خراسان به اوج رسید ، محمدشاه برادرش حمزه میرزا (حشمت‌الدوله) را به حکومت خراسان فرستاد و او چون به خراسان رسید "محمد علی خان ماکوئی را که سرتیپی بود منتهور و دلیری متنفر ، به حکومت بزنجرود (بجنورد) الی شیروان و خبوشان مأمور فرمود . . .

چون ولایت خراسان برد و گونه است که یکی را عربخانه (جنوب خراسان) و دیگری را کردخانه (شمال خراسان) دانند ، حکومت عربخانه یعنی فایات را بر ابراهیم خان خوشی که خوشی سنوده داشت مقرر آمد و ایالت کردخانه بر محمد علیخان ماکوئی معین گردید . . . و محمد علی خان ماکوئی در بزنجرود که محل اکراد است نرد حکمرانی می‌باخت ."

محمد ولیخان ماکوئی در سال ۱۲۶۳ قمری وسیله جعفرقلی خان کرد شادلو و سالار در بجنورد محاصره و کشته شد و شهر بدست جعفرقلی خان افتاد . مرحوم بامداد نوشته‌است که :

حاجی میرزا آقاسی در زمان صدراعظمی خود هر چند توپ و فورخانه به خراسان فرستاد کاری از پیش نبرد بلکه سربازان ماکوئی که خود را بسته و مخصوص حاجی میرزا آقاسی می‌دانستند و مأمور به بجنورد بودند بیشتر اسباب خرابی فراهم می‌آوردند . هنوز دشمن را دفع نکرده

به زن و بچه اهل بجنورد دست درازی کرده مال و مونس آن را برود می‌برد. —————
عاصی شده جرأت شکایت نزد حاجی میرزا آقاسی (صدر اعظم و مری محمد شاه قاجار) نداشتند، لهذا جعفرقلی خان (شادلو که به سالار پیوسته بود) را به ریاست خود دعوت کردند و طعنان نمودند و این سربازان را گریزان ساختند" (۱).

به شهادت تاریخ هرگاه حکومت قوچان و بجنورد بدست دولتیان افتاده جنایات عظیمی مرتکب شده‌اند که بلافاصله با قیام مردم غیور مواجه و سرنگون گشته‌اند.

با قیام سالار در خراسان تمام این سرزمین پهناور غیر از قوچان و نیشابور بتصرف سالار و جعفرقلی خان شادلو درآمده بود. تنها کردهای زعفرانلو و ایل بیات نیشابور در برابر سالار مقاومت نموده این دو شهر را تسلیم نکردند.

شاهزاده حمزه میرزای نالایق که از بیم جان مشهد را رها و به حدود فریمان گریخته بود، نامه‌ای به یزدان و بردی خان زعفرانلو نوشت و از او تقاضای کمک کرد که:

"... اگر چه در ایالت خبوشان تو را مداخلت نداده‌اند لکن قبایل زعفرانلو و مردم خبوشان از فرمان تو بیرون نشوند هم اکنون از سواره و پیاده چندانکه توانی آماده دار و طریق بوزنجرود (بجنورد) برگیر تا مبادا مردم ترکمان بر محصورین قلعه منصور گردند و ایشان را عرضه هلاک و دمار سازند و اینک من جماعتی را به منفی لشکر بیرون می‌فرستم تا باشما شود و خود نیز از دنبال با لشکری بزرگ خواهم شتافت". (۲)

یزدان و بردی خان که این زمان بسبب رنجشهایی که میان دو ایل کرد شادلو و زعفرانلو پیش آمده بود و مقصر این نجفقلی خان شادلو در دوری گرفتن از رضای خان در محاصره قوچان و در نتیجه تضعیف و تجزیه کردهای خراسان شده بود، دنبال بهانه‌ای می‌گشت تا انتقامی از نجفقلی خان بگیرد، پشتیبانی خود را از حمزه میرزای قاجار اعلام نمود و به قول سپهر:

"چون یزدان و بردی خان منشور شاهزاده برخواند در زمان بزرگان قبایل زعفرانلو و اعیان خبوشان را طلب نموده انجمنی کرد و گفت امروز که کار آشفته است و گروهی طریق طعنان گرفته‌اند خدمت دولت باید کرد تا کارداران درگاه پادشاه را از امتحان ضایع برانیم و از این پس آسوده زیستن کنیم. مردم شهر و بزرگاه قبیله سخن او را استوار داشتند و با او همدست و همدستان شدند. پس با لشکری ساخته جنگ به ایلغار راه بوزنجرود برگرفت" (۳).

یزدان و بردی خان وسیله پیکی سریع به سپاهیان محصور قاجار در بجنورد پیغام داد که: دل قوی و در پایداری شرط مردانگی بجای آورید که اینک بهمدد شما می‌آیم.

۱- رجال ایران - ج ۱ ص ۲۴۸ و صدرالتواریخ ص ۱۷۴ و ناسخ التواریخ قاجار ج ۲ ص ۱۸۵.

۲- ناسخ التواریخ قاجار - وقایع سال ۱۲۶۳

۳- ناسخ التواریخ قاجار - ص ۱۸۸

محصولین از این خبر شادمان شده بر پایداری خویش افزودند . خیر ورود یزدان و بردی خان به صحنه بیگار سرعت انتشار یافت . جعفرقلی خان شادلو و سالار از این خبر بیساک شده شهر را تخلیه و بسوی مانه و سملغان عقب نشینی کردند . یزدان و بردیخان به تعقیب آنان پرداخت و در جنگی که روی داد تعداد زیادی اسیر و خیمه و خرگاه و احشام فراوان به غنیمت آورده . چنان زهر چشمی از مخالفین گرفت که چندی بعد هنگامی که سالار قصد داشت به گلکات برود چون مجبوره عبور از منطقه قوشخانه و جریستان قوچان بود و "در حدود خیوشان فراوان یزدان و بردی خان زعفرانلوجای داشتند" از بیم جان راه خود را بگردانید و از بیراهه ارسوی خوارزم به سمت درگز و گلکات رهسپار و نواحی سرخس و شرق خراسان را بتصرف در آورد . یزدان و بردی خان نیز پس از استقرار نظم در بجنورد به قوچان بازگشت . (۱)



ناصرالدین شاه قاجار

فرار سام خان ایلخانی از زندان قاجار پیش از ورود ناصرالدین شاه

می‌دانیم که سام خان زعفرانلو فرزند رضاقلی خان کرد ایلخانی خراسان است. نیز گفته شد که پس از سقوط قوچان، عباس میرزا نایب‌السلطنه، سام خان را به حکومت قوچان و مقام ایلخانی خراسان منصوب نمود.

از این تاریخ تا سال ۱۲۲۷ خورشیدی (۱۲۶۴ قمری) که سال مرگ محمدشاه قاجار و جلوس ناصرالدین‌شاه است، اطلاعی از روزگار سام خان در زندان قاجار نداریم. تنها در تاریخ رجال ایران آمده است که:

"الله بازخان آصف‌الدوله (دائی محمدشاه) والی خراسان پس از بازگشت از تهران در سال ۱۲۵۱ قمری (۱۲۱۵ خورشیدی) برای اثبات عرضه و کفایت و دولتخواهی خود نجفعلی-خان را بدست آورده، با عده‌ای از خوانین خراسان به تهران فرستاد، نامبرد هجندی در تهران بود و بعد بخراسان برگشت و به بجنورد مقر حکمرانی خود رفت" (۱).

چنانچه گفته شد خوانین خراسان با نیرنگ آصف‌الدوله و قائم مقام فراهانی برای تثبیت اساس حکومت محمدشاه دستگیر و به تهران اعزام شده‌اند. لکن نجفعلی‌خان و پسرش جعفر-قلی‌خان که در جنگهای قوچان و هرات عباس میرزا و محمدشاه را یاری کرده بودند چندی بعد آزاد و به خراسان بازگشتند.

گفته شد که پس از فتح قوچان روابط بین امرای کرد زعفرانلو و شادلو به‌تیرگی گرائید، زیرا نجفعلی‌خان شادلو برخلاف تعهداتش نسبت به رضاقلی خان زعفرانلو، به نایب‌السلطنه پیوسته، رضاقلی‌خان را در برابر دشمن تنها گذاشت و این به خاطر این بود که عباس میرزا به او وعده داده بود که او را به ایلخانگیری بجنورد ارتقا خواهد داد.

در اواخر سلطنت محمد شاه، سالار پسر آصف‌الدوله حاکم خراسان به هوای سلطنت و استقلال خراسان افتاد و وسیله‌ی انگلیسی‌ها تقویت شد. وی برای نیل به این هدف دختر نجفعلی‌خان شادلو حاکم بجنورد را به عقد خویش درآورد و خواهر خود را به جعفرقلی‌خان پسر وی داده او را با خود همداستان ساخت. یکی از علل پیشرفت کار سالار در خراسان بی-

۱ - رجال ایران ج ۴ ص ۳۲۹ - این همانست که لطفعلی خان هم‌به‌آن اشاره کرده‌است.

۲ - برخی از نویسندگان این نام را نجفعلی خان نوشته‌اند.

لیاقتی حمزه میرزا برادر شاه بود. زیرا هنگام زمامداری او بر اثر بی‌نظمی و هرج و مرجی که در شهر مشهد حکمفرما بود عدای از سربازان ترک آذربایجانی به یکی از حماسهای زنانه هجوم برده بی‌سیرتیهایی نمودند. این عمل خشم مردم خراسان را بشدت برانگیخت تا جائیکه علما تصمیم بد صدور حکم جهاد علیه سربازان ترک گرفتند. این سربازان که از پشتیبانی میرزا - آقاسی صدراعظم برخوردار بودند در بجنورد نیز همانطور که گذشت موجبات قیام مردم را فراهم ساختند که به مرگ محمدعلیخان ماکوئی سردار آنها و نابودی خودشان انجامید. بدنبال ورود سربازان ترک به حمام زنانه، مردم مشهد شوریدند و شاهزاده حمزه میرزا را از شهر بیرون نموده و سالار را که در مشرق خراسان بود به شهر دعوت کردند. با روی‌گام آمدن ناصرالدینشاه، میرزا نقی خان امیرکبیر درصدد رفع شورش خراسان برآمد و هیأتی را مأمور رسیدگی به اوضاع این ایالت نمود.

اما در مورد چگونگی فرار سام خان زعفرانلو از زندان قصر قهرتهران و رسیدن به خراسان باید بگوئیم که: یک روز پس از فوت محمدشاه در سال ۱۲۶۴ سام خان زعفرانلو با برادرش ابوالفیض خان از زندان قصر محمدیه گریخته شش روزه خود را به سبزوار رسانید. در آنجا دریافت که سبزوار در تصرف سپاهیان سالار است. پس برآن شد هرچه زودتر از آنجا به گونهای بگریزد. از این رو برآن شد که خبر مرگ محمد شاه را که تا آنوقت به خراسان نرسیده بود بهانه و دست‌آویز سازد. بنابراین "سخن در انداخت که شاهنشاه غازی رخت از جهان بیرون برد و اینک من به نزدیک سالار این خبر به مژده خواهم برد. جماعتی از دیدبانان سالار که حاضر بودند و اخذ و حبس سام خان را در خاطر داشتند به اتفاق سام خان راه بر گرفتند تا زودتر این مژده را به سالار رسانند" (۱).

سام خان در بین راه دریافت که عملاً "به جنگ سواران سالار افتاده است. لذا بازرنگی خاص از جنگ نگهبانان فرار نموده بسوی نردین رفت غافل از اینکه محمد حسنخان نردینی دوست او نیز که حاکم جاجرم بود بدست جعفرقلی خان شادلو مطلوب و متواری گشته بود. چون سام خان به یکی از روستاهای نردین رسید و از حال حسنخان پرسید مردم دریافتند که وی از اوضاع و احوال روز بی‌خبر است که هنوز نام حسنخان را می‌برد. بهمین جهت او را به داخل قلعه برده دروازه را بر روی وی و برادرش بسته سنگ‌بزرگی نیز به پشت دروازه انداختند. نگهبانان دیگر نیز به باری آنها رسیده ملازم سام خان را از اسب به زیر کشید ملخت کردند. عدای نیز به سوی سام خان حمله نمودند. سام خان به چالاکي عنان اسب برگردانیده بسوی آنان تیراندازی نموده نگهبانان را پراکنده ساخته اسب را بجولان درآورده خود را به دروازه رسانیده و دست لای دروازه کرده با تیروی شگفت‌آوری آنرا از هم با برادرش ابوالفیض خان

از قلعه خارج شده ، بسوی نردین ناخندند . در نردین مورد استقبال محمد حسنخان که تازه بر سرخانه و زندگیش بازگشته بود قرار گرفته ، دوازده روز مهمان وی بودند . سام خان در این زمان از اوضاع پریشان خراسان آگاه شد و دریافت که برادرش یزدان و بردی خان ، قوچان را از تصرف سالار برکنار داشته . آنگاه از نردین خارج شده تا نیمه شب دیگر ۳۵ فرسنگ راه را پیموده به اسفراین رسید و مورد استقبال بزرگان کرد میلانلو و قولانلو قرار گرفت و از آنجابه کاظم خان خلج پیغام داد که از نیروی حیدرقلی خان برادر جعفرقلی خان شادلو پاک مدار و مردانه بیکار کن که من بزودی به بجنورد به یاری توخواهم آمد .

کاظم خان در جواب نوشت من پایداری خواهم کرد ، اگر می توانی خود را به یاری شاهزاده حمزه میرزا برسان که در ارک مشهد محصور و درمانده است . چون نامه به سام خان رسید بیدرتگ سمت شیروان حرکت کرد و از روستاهای بین راه سپاهی از جوانان دلیر کرد فراهم نموده وارد قوچان شد و با سلیمان خان درگری از شهر خارج شده در علی آباد لشکرگاه زده ، دو روز بعد خود را به مشهد رسانید و آمادگی خویش را به شاهزاده حمزه میرزای محصور اعلام داشت . از آنطرف نیز پس از اینکه بوزنجر (بجنورد) چند روزی در محاصره حیدرقلی خان شادلو ماند ، کاظم خان خلج مجبور به تسلیم شده با قوچ خلج و دو عراده توپ به حیدرقلی خان پیوسته باتفاق بسوی مشهد حرکت کردند که سالار را در محاصره شهر یاری دهند . چون به حدود پائین ولایت خبوشان رسیدند ، سام خان آگاه شده بیدرتگ سرراه را بر آنان گرفته به کاظم خان خلج پیغام داد که چون جماعت شادلو راه طفیان گرفته و سر از اطاعت دولت برنافتند هرگز اجازه عبور از خاک خبوشان را به آنها نخواهم داد . تو نیز اگر طالب نیرنگ هستی از ما برکنار باش در غیر اینصورت حیدرقلی خان را بگذار و بما پیوند که از خشم سپاهیان زعفرانلو در امان باشی .

کاظم خان توجهی به پیغام سام خان نکرد و در رفتن بخدمت سالار اصرار ورزید . سام خان به محاصره آنان پرداخت و راه آب را بر آنان سدود ساخت . کاظم خان ناچار به سام خان پیغام داد که حاضر است طبق شرایطی از حیدرقلی خان جدا شود . یکی از شرایط کاظم خان این بود که به حیدرقلی خان اجازه داده شود که به بجنورد بازگردد و خود او نیز در رگاب ایشان تا چناران خواهد رفت و از آنجا تصمیم با خود او خواهد بود که به حمزه میرزا یا سالار بپیوندد . با قبول این شرایط از جانب سام خان که هدف اصلیش جدا کردن آن دو از همدیگر بود ، کاظم خان از حیدرقلی خان جدا و با توپها و سپاهیان خویش راه چناران برگرفت .

حیدرقلی خان نیز از راه بام و صفی آباد و سرولایت نیشابور ، بجای اینکه بسوی بجنورد برگردد به پیشروی بسوی مشهد ادامه داده در بین مشهد و چناران به کاظم خان خلج پیوسته غارم مشهد شدند . سالار که از حرکت سام خان به سوی مشهد اطلاع یافته بود ، نمایندگان

خود را بمنزده وی گسیل داشت . بیگربگی برادر سالار ورثیس نمایندگان در علی آباد خوبشان به حضور سام خان رسیده چنین گفت : " من ناچار اطاعت سالار را گردن نهادم زیرا که فوت دفع او را نداشتم اگر شما با من همدستان شوید و به شهر مشهد در آئید بی گفت خاطر سالار را از مشهد دفع می‌دهم و تقدیم خدمت دولت را بر دست می‌نهم . " سام خان گفت ما را بدین نیرنگها نتوان فریفت و به نزدیک سالار برد ، اگر واقعا " درست کردار و درست گفتار هستی ، در کار اخراج سالار از خراسان اقدام کن که ما نیز حامی و پشتیبان تو خواهیم بود ، در غیر این صورت :

برو این دام بر مرغ دیگر نه
که عنقا را بلند است آشیانه

فرستادگان بدون اخذ نتیجه بازگشتند و سام خان نیز حرکت کرده در نزدیکی مشهد اطلاع یافت که شاهزاده حمزه میرزا از مشهد خارج و بسوی فریمان گریخته است . سام خان ناچار از آنجا به فوجان بازگشت که مبادا سالار در غیاب وی به آنجا حمله کند .

چندی بعد که بیگربگی و محمد خان بغایری و امیر اصلاخان پسر سالار برای رفتن به سبزوار قصد عبور از حدود سرولایت فوجان را داشتند وسیله یزدان و بردیخان برادر سام خان سختی شکست خورده تلفات سنگینی متحمل شدند و یزدان و بردی خان با غنایم فراوان و دوست نفر اسیر به فوجان بازگشت .

این زلمات در مستحکم کلات نادری نیز به تصرف سالار و جعفرقلی خان درآمده بود که چگونگی آنرا ضمن حالات یلنگ توشخان جلاپیر و کشته شدن وی در مشهد در جلد سوم بیان کرده‌ایم و اینجانبازی به تکرار آن نیست .

به امر حسنخان سالار ، یزدانقلی خان شادلو برادر جعفرقلی خان با سیصد خانوار کرد شادلو به کلات فرستاده شدند تا حافظ و نگهبان آنجا باشند (۱) . اما چنانکه خواهد آمد پس از شکست سالار در منطقه‌ی سا هرود ، سلیمان خان درگری بمنزده شاهزاده حمزه میرزا حاکم خراسان رفت و پیشنها دگرد که حاضر است با نفوذ محلی خود ، کلات را از طرفداران سالار و جعفرقلی خان بازپس گیرد . از این رو عازم کلات شد و به مردم کلات پیغام فرستاد که سالار شکست خورده است . مردم هم بر کردهای شادلو شوریدند و آنها را از کلات بیرون کرده و نیروهای دولتی را وارد دژ ساختند . کردهای شادلو منطقه کلات و چرم و خاکستر این زمان از اولاد همان شادلوها هستند .

ملاقات نمايندگان اميرکبير با جعفرقلي خان شادلو

به امر ميرزا تقی خان اميرکبير روز اول ذیحجه ۱۲۶۴ حاجی نور محمد خان قاجار عموی سالار و سليمان خان افشار عازم خراسان شدند تا سالار را از روشی که پيش گرفته بود بازدارند. فرستادگان در کنار بند فریمان با سالار و جعفرقلي خان شادلو که در تعقيب حمزه ميرزا بودند، ملاقات و اوامر اميرکبير را ابلاغ نمودند.

سالار با توجه به پیروزیهای که در خراسان کسب کرده بود از پذیرش نصایح امير خودداری نمود، لکن جعفرقلي خان جداگانه فرستادگان امير را ملاقات و همکاری خود با دولت را با شرایطی اعلام داشت.

روز چهارشنبه سلخ صفر ۱۲۶۵ فرستادگان از طریق سرولایت عازم اردوگاه حسام السلطنه شدند که این زمان وارد خراسان شده بود و قصد تسخیر بجنورد را داشت. جعفرقلي خان که از این تصمیم آگاه شده بود بعنوان حفاظت از آن منطقه از سالار جدا و به قلعه میانه (میان آباد یا اسفراین کنونی) رفت.

سليمان خان افشار فرستاده امير که از قصد جعفرقلي خان مطلع بود به آنجا رفته و پس از انجام مذاکراتی جعفرقلي خان را برای رفتن به تهران آماده نموده روز اول ربیع الاول جعفر قلي خان با پنجاه تن از سواران زبده^۱ کرد شادلو و فرستادگان امير عازم پایتخت شد و "جنایت او به زلال عنایت شسته آمد و مربع و مرتع او از تقریب مواکب و مراکب محفوظ ماند" (۲) و بدین گونه با جدا شدن جعفرقلي خان شادلو، ارکان قدرت سالار از هم پاشیده شد و با پیوستن سام خان زعفرانلو به حسام السلطنه پیروزی دولت تضمین گردید.

۱- این همان نور محمد خان قاجار است که بگفته فریزر به درگز لشکر کشید.

۲- ناسخ التواریخ قاجار و قبايع سال ۱۲۶۴

نقش سام خان زعفرانلو در سخت فترت سالار

چون اوضاع خراسان به اوج حساسیت و انفجار رسیده بود، ناصرالدینشاه به پیشنهاد میرزا تقی خان امیرکبیر، عموی خود شاهزاده سلطان مراد میرزا را بالقب حسام السلطنه مأمور تسخیر خراسان کرد.

شاهزاده روز پنجم دیحجه ۱۲۶۴ با سپاهی مرکب از چهار هزار و سیصد و سیزده نفر پیاده و سه هزار و بیست نفر سواره با هجده عراده توپ و یک هزار بار فشنگ و مهمات دیگر عازم خراسان شد و روز اول محرم ۱۲۶۵ در غزب سبزوار سزایرده برپا کرد. سزواری‌ها که پیروان سالار بودند به دستور امیراصلان خان برادر سالار فرستادگان شاهزاده را به قتل رساندند در این زمان نامه سام خان زعفرانلو از خبوشان رسید که آمادگی خود را برای پیوستن به حسام - السلطنه اعلام داشته بود. شاهزاده شادمان شده فرستاده سام خان را خلعت داده پیغام داد که: هر چه زودتر به کمک بشتابد. سام خان روز ششم محرم با شصت تن از سواران و آذوقه و مهمات کافی از خبوشان عازم سبزوار شد و روز نهم محرم به اردوی شاهزاده رسید و مورد استقبال قرار گرفت.

آمدن سام خان در چنین موقعیتی برای حسام السلطنه ضروری و حیاتی بود زیرا بسبب قحطی خواربار و پایان یافتن آذوقه و وجود طوفان و سرمای شدید احتمال ازهم پاشیده شدن اردو بیشتر بود. مؤلف روضه الصفا در این مورد آورده است: "... و بهای یک من گندم به چهار هزار دینار (چهار قران) رسید و به دست نمی‌آمد. مقارن این حال، فرستاده نتیجه - الخوانین العظام سام خان بن رضا قلی خان کرد زعفرانلو ایلخانی خراسان با عریضه مصادقت فریضه در رسید (۱).

سام خان بمنحض ورود به اردو به روحیه متزلزل سپاهیان دولت پی برد و با توجه به اهمیت موضوع به شاهزاده پیشنهاد کرد که: حسن خان سالار و جعفرقلی خان شادلو در باغ زرگران نیشابور اتراق کرده‌اند اگر اجازه فرمائی با سپاهیان خبوشان و دو عراده توپ بر سر آنان بتازم.

حسام السلطنه پیشنهاد سام خان را تصویب نمود و عده‌ای از سربازان دولتی را نیز به

همراهی وی فرستاد. اما چون سام خان از اردوگاه دور شد سربازان ترک قاجار از اطاعت او سرپیچی کرده از دو فرسنگی مکان سالار، سام خان را وادار به بازگشت نموده خود سرانهدر بین راه نیشابور به قبیله‌های از بلوچ برخورد کرده به قتل و غارت آنها پرداختند و هستی و دارائی آنها را از هر چه که بود تاراج نموده به لشکرگاه شاهزاده مراجعت کردند. "بعد از ورود سام خان سه شب دیگر از پی هم چنان برف بیارید که مرد لشکری ازین خیمه بدان خیمه رحمت توانست رفت" (۱). سرما و یخبندان چنان سربازان شاهزاده را در محاصره سبزوار بیحال کرده بود که اگر از داخل شهر حملات صورت می‌گرفت بطور حتم مطلوب و نابود می‌شدند. بهمین جهت سران سپاه به مشورت پرداخته گفتند: در چنین شرایطی محاصره سبزوار خردمندانه نیست بهتر است به شاهرود بازگردیم و هنگام بهار به تسخیر سبزوار اقدام نمائیم.

این امر بر سام خان گران آمده گفت: "این چه رأی ناصوابست اگر این لشکر از اراضی خراسان باز پس شود، خراسانی چنان دلیر شود که هیچ سپاه بر ایشان چیره نتواند شد" (۲). مهمتر از آن اینکه اگر به شاهرود حرکت کنید در طول راه سبزه سپاهیان از هم گسیخته گردند و شما را برای نگهداری و جمع‌آوری آنها نباشد. در چنین حالی اگر سپاهیان سالار به تعقیب پردازند کسی را از شما باقی نخواهند گذاشت. امرای سپاه شاهزاده که قصد فرار از جبهه داشتند با پیشنهاد سام خان به مخالفت برخاستند. او را متهم به خودسری و خیانت نمودند.



شاهزاده سام افسر

سپاهیان ایران میهمان مردم قوچان

گفته شد که امرای تن پرور قاجار که خود را مرد میدان خراسانیها نمی‌یافتند، سام خان را متهم به خیانت نموده به او گفتند: «گرفتیم که این سخنان را از در صدق کسی مگر نمی‌دانی که فتح این قلعه در چنین برف و برودت با قلیت خوردنی و نقصان ادات معیشت در قوت باروی ما نیست و این سپاه را در این زمستان از تحصیل قوت و اقامت در بیغوله گزیر نباشد». سام خان گفت اگر باید از اینجا کوچ داد، شما را به خبوشان درمی‌برم و بکنیمه‌ی خبوشان را از بهر لشکر برداخته می‌سازم و تا آن هنگام که آفتاب در بیت‌الشرف جای می‌کند تمام این سپاه را خورش و خوردنی می‌رسانم و اگر این کلمات از من پذیرفته نیست، بزرگان لشکر سجلی (نوشته‌ای) بمن سپارند که با این معاهده سخن سام خان را پذیرفته نشدیم و از کنار سبزوار به شاهرود مراجعت کردیم» (۱).

سخنان سام خان که با آوازی دلیرانه و صادقانه از قلب او برمی‌خاست لاجرم در حسام السلطنه اثر بخشیده دستور داد طبق نظر سام خان ایلخانی عمل شود. بدین ترتیب سپاهیان دست از محاصره سبزوار برداشته بطرف خبوشان برافزادند. چون سپاهیان به حدود عنبرستان رسیدند بدستور محمدخان بغایری نگهبانان بربرج و باروری قلعه‌رفته‌ازورود شاهزاده جلوه‌گیری و یکنفر از سربازان او را اربای درآوردند. فرمان درهم کوبیدن قلعه صادر شد. سپاهیان خبوشان بفرومانده‌ی سام خان چنان رشادتی از خود نشان دادند که حسام السلطنه انگشت تعجب به دندان گزید. جنگ تا شش ساعت بعد از غروب ادامه داشت. محمدخان بغایری در نیمه شب متواری شده بسوی بام و جهان ارغیان رفت و لحظه‌ای بعد قلعه تسلیم شد. سقوط عنبرستان یکی از مهم‌ترین دزهای سالار در خراسان مخالفان دولت را به وحشت انداخته، دسته‌دسته بفارود آمده اعلام فرمانبرداری و همبستگی نمودند.

حسام السلطنه از عنبرستان عازم صفی‌آباد شد و در آنجا محمدخان بغایری به شفاعت سام خان بخشوده گشت. شاهزاده‌ها از آنجا عازم اسفراین مرکز ایلات قولانلو و میلانلو شد و یکماه در آنجا میهمان سام خان بود. حیدرقلی خان شادلو نیز از میان آباد به روئین دژ رفته به برادرش جعفرقلی خان پیوست. روئین دژ در میان کوههای شمالی اسفراین بمفاصله سه فرسنگ بر سر

راه بجنورد قرار دارد و بسبب موقعیت کوهستانی دست یافتن بر آن کار آسانی نیست. در این میان حیدرقلی خان با سواران کردشادلو به قلعه زیارت در نزدیکی شیروان که مسکن کردان زعفرانلو بود شبیخون زده در حدود دو بیست نفر زن و کودک را به اسارت گرفته و اموال مردم را به غارت برد (۱). سام خان زعفرانلو با اطلاع از این حادثه در صدد انتقام برآمد. لکن شاهزاده جلوگیری نموده عباسقلی خان کرد میربنجه جهان بیگلر را به نزد جعفرقلی خان شادلو گسیل و خط تأمین ارسالی امیرکبیر را به وی ارائه داد. و بدین ترتیب شورش جعفرقلی خان شادلو در خراسان پایان یافت و او با سواران خود به تهران رفت و مورد استقبال قرار گرفت و چندی بعد با لقب سهام الدوله به حکومت کرگان و استراباد منصوب گشت.

از آنسو در تمام مدتی که سپاهیان شاهزاده در اسفراین بودند وسیله یزدان و بردی خان زعفرانلو برادر سام خان همه روزه با تمام مشکلات و موانع ناشی از برف و سرما، علوفه و آذوقه و دیگر مایحتاج زندگی به اردوگاه ارسال می شد. بنحوی که هیچگاه سپاهیان احساس کمبود ننموده و همانطور که سام خان قول داده بود رفاه حال آنان بنحو شایسته ای تأمین شد. معروف است که همه روزه یک سرفقار شتران باربر در اسفراین و سر دیگرش در قوچان بوده است. با فرا رسیدن بهار اردو بسوی سبزوار بازگشت و قلاع و دزهای بین راه یکی بعد از دیگری تسخیر شد. سالار قورا "خود را به سبزوار رسانیده برادرش میرزا محمدخان بیگلربیگی و پسرش امیر اعلان خان را به نگهداری آنجا برگماشت و خود جمعی از بزرگان شهر را به گروگان گرفته به نیشابور برد.

حسام السلطنه در قلعه خسروگرد، نیم فرسنگی سبزوار فرود آمد که چند روز آتش جنگ بین مردم شهر و شاهزاده مشتعل بود. در این هنگام یحیی خان تبریزی با سواران کردکلیائی (کرمانشاهی) و سه عراده توپ چهارده پوندی و سه هزار تومان زر مسکوک از دارالخلافه تهران رسید و برای سام خان ایلخانی که در این فتوحات رشادتها و کمکهای شایان و بی دریغی از خود نشان داده بود نشان سرتیپی مرصع آورده رضایت شاه و امیرکبیر را به معظم له ابلاغ نمود. (۲)

یادآور می شود که اهمیت نشان سرتیپی آنچنان بود که هنگامیکه امیرکبیر در معاهده ارزقانالروم با دولت عثمانی از خود کفایت و شایستگی بی ماننددی نشان داد به اخذ این نشان از سوی دولت ایران مفتخر گردید.

۱- گفته میشود یکی از سرداران ترکمن خوارزم که به یاری جعفرقلی خان و سالار آمده بود، بهنگام بازگشت بر سر راه خویش به این روستای زعفرانلو شبیخون زد و غارت نمود. و حیدرقلی خان در این غارت شرکت نداشت.

با ارسال پیکهائی از سوی سام خان به نزد دیگر خوانین خراسان و توجیه و تفسیر سیاست دولت، چند روز پس از محاصره سبزوار نمایندگان تربت حیدریه و کاشمر بحضور رسیدند و اعلام هبستگی و فرمانبرداری نمودند. روز دیگر فرمان حمله‌ای سخت بسوی سبزوار صادر گشت. امیر اصلان خان پسر سالار با مهارت و رشادت خاصی از خط محاصره گذشته بسوی نیشابور گریخت. بنگلریگی برادر سالار و شاهزاده محمد یوسف و سلیمان خان قلیجی و عدای از بزرگان شهر که در مسجدی پناهنده شده بودند دستگیر و به تهران اعزام شدند و شاهزاده پس از تسخیر سبزوار، عازم نیشابور شده با استقبال مردم روبرو گردید.

در جمادی الاول ۱۲۶۵ شاهزاده از نیشابور عازم چناران شد و با سالار و مردم مشهد به مذاکره پرداخت، اما چون نتیجه‌ای بدست نیاورد، پس از ده روز بسوی شاهان دز که مردمش طریق نافرمانی پیش گرفته بودند عزیمت نمود و در جنگی که روی داد پانصد نفر از مردم قلعه و سربازان سالار که مردم را تحریک می نمودند کشته شدند و عدای نیز به اسارت درآمدند و اموال و احشامشان غارت گردید و روز سوم رجب ۱۲۶۵ شاهان دز به تصرف دولتیان درآمد. یک هفته پس از پایان کار این قلعه شهر مشهد به محاصره درآمد. مردم مشهد همه روز به پشتیبانی سالار از شهر خارج شده با قوای دولتی به زد و خورد می پرداختند، در یکی از این روزها دوست نفر از مردم شهر اسیر شدند که پس از خلع سلاح آزاد گردیدند و به شهر رفتند.

شاهزاده ستاد فرماندهی خود را به باغ خواجه ربیع انتقال داد و فرمود تا در برابر دروازه قوچان و دروازه سراب (قلعه سعدی فعلی) سپاهیان سنگر بندی کنند. سام خان ایلخانی با سپاهیان قوچان و کاشمر با چهار عراده توپ مأمور نگهداری دروازه نوغان شد که ضمن مبارزه با مردم شهر جلو مردمی که از روستاهای شرقی خراسان به باری سالار می آمدند بگیرد. تا ده روز بین مردم شهر و سپاهیان دولتی جنگهای خونین و پراکنده ادامه داشت، تا اینکه روز اول شعبان سه هزار نفر از ترکمانان سرخس بباری سالار آمدند، سالار نیز با مردم شهر بامشاهده ترکمانان تشجیع و از شهر خارج شده با سرخسها از سوی پائین خیابان به سنگر سام خان حمله کردند.

بقول مؤلف روضه الصفا: "تمام عساکر شهری به مدافعه مقرب الخاقان سام خان بن رضا قلی خان بن امیرگونه خان زعفرانلو ایلخانی خراسان... آمدند" (۱). ابوالفیض خان برادر سام خان و میرزا محسن خان که قراول سنگر ایلخانی بودند با ترکمانان بهم آمیختند. سالار نیز با تمام قوای خود به سنگر سام خان حمله کرد، از برج و باروی شهر گلوله‌های توپ و تفنگ چون تگرگ بر سنگر سام خان باریدن گرفت. افواج کاشمر که تاب مقاومت نداشتند سنگرها را گذاشته رو به فرار نهادند. سام خان که چنین دید چون شیر خروشان تیغ برکشید و به جلوگیری

آنان شتافت تا آنها را بازگرداند. اما دیگر سپاهیان ایلخانی که تصور کردند سام خان از برابر سالار می‌گریزد آنها نیز روبه فرار نهادند. توپچی سام خان از ترس و عجله بسته سرب و باروت را واژگونه به دهانه توپ انداخت و هرچه کوشید جاشنی عمل نکرد. سپاهیان سام خان بر اثر فرار کاشمیری‌ها و تصور بیجا تلفات سنگینی متحمل شدند، چنانکه مؤلف حقایق اخبار ناصری می‌نویسد: "قریب به صد نفر از لشکر خیوشان مأسور (اسیر) لشکر ترکمان گردید" (۱).

دو عراده توپ و مقداری وسایل جنگی که به چنگ سالار افتاده بود با پیروزی به مشهد بازگشت. حسام السلطنه و سام خان سپاهیان را دوباره به سنگرها بازگردانند. روز دیگر سالار تمام مردم شهر حتی گداها و روفتگرها و دوره گردها را نیز برداشته به سنگرهای دوازه قوچان و دروازه سراب حمله نمود که با تلفات سنگینی مجبور به عقب‌نشینی شد.

محاصره مشهد چندین ماه بطول انجامید که هم‌روزه بین طرفین برخوردهای خونینی روی می‌داد (۲). شب نهم دی‌قده چهار هزار نفر از سواران شهدی و ترکمانان سرخس از ارک شهر خارج و به جانب چناران تاختند که با حملات خود به آن ناحیه، حسام السلطنه را مجبور به عقب‌نشینی کنند. چون این خبر به شاهزاده رسید، بفرمود تا سام خان ایلخانی با سواران خیوشان به تعقیب آنان پردازد. هنگامی که سام خان به چناران رسید دو روستای آنجا غارت و یکصد و پنجاه نفر زن و کودک اسیر شده بودند. سواران زعفرانلو چون شیران خروشان حمله برده، دشمن را از دم تیغ گذرانیدند. هفتصد نفر از ترکمانان سرخس و دو صد نفر از مردم مشهد را به اسارت درآوردند و اسرای چنارانی را با اموال و احشامشان آزاد کردند. به فرمان سام خان اسیران را چون شتران بهم بسته بسوی مشهد حرکت دادند. مؤلف روضه الصفا تعداد اسیران شهدی را شصت نفر و اسیران ترکمن را سیصد نفر نوشته است. بفرمان حسام السلطنه اسیران شهدی آزاد و اسیران ترکمن به قتل رسیدند. محاصره مشهد نزدیک یکسال بطول انجامید. در یکی از روزها خبر رسید سه هزار نفر از ترکمانان مرو برای باری - سالار در محل میل‌ایاز (شش فرسنگی مشهد) فرود آمده‌اند. سام خان، عباسقلی خان سرتیپ باکوبه‌ای را با شش عراده توپ برداشته به سروقت آنان شتافت. عده‌ای را مقتول و سیصد نفر را اسیر نموده با غنایم فراوان بازگشت. گزارش این پیروزی با ۳۵۰ سرترکمن به تهران ارسال شد که در نتیجه شاهزاده و سام خان ایلخانی به خلاج گرانیهائی شاد خاطر گشتند. عده‌ای از مردم مشهد که از طول محاصره فرسوده و به سئوه آمده بودند به شاهزاده پیغام دادند که

۱ - حقایق اخبار ناصری وقایع سال ۱۲۴۵

۲ - در همین برخوردها بود که یلنگ توش خان جلاپور نیز بدست سپاهیان سالار بر سر راه کلات دستگیر شد و در مشهد به قتل رسید، که در جلد سوم اسناد و مدارک آن چاپ گردید.

اگر بر شدت حملات افزوده شود، اهل شهر بناچار تسلیم خواهند شد، اما با اجرای حملات شدید و خونین نیز توفیقی بدست نیامد.

سرانجام عباسقلی خان درگزی که جزویاران سالاروداخل شهر بود، به سام خان زعفرانلو نوشت اگر قول دهی مردم شهر از قتل و غارت درامان باشند دروازه‌های شهر را به روی شما خواهم گشود. سام خان منشی خود میرزا اسماعیل را نزد عباسقلی خان فرستاد و او را بدین بیمان مطمئن ساخت.

بامداد دیگر سام خان به کنار دروازه شهر رفت و با عباسقلی خان درگزی و بهادر خان جامی و جمعی از بزرگان شهر در محل دروازه^۱ نوغان به مذاکره پرداخت، مردم شهر بیستنهاده نمودند که ترتیبی اتخاذ گردد تا جان و آبروی سالار و بستگانش محفوظ باشد، چنانچه گذاشتن وی در برابر دشمن از عرف و فرهنگ خراسانیان به دور است. سام خان شرایط منصفانه زیبرا اعلام داشت:

اولاً " سالار بدون دغدغه خاطر عازم تهران شده با عرض پوزش بی‌گمان مورد عفو قرار خواهد گرفت.

ثانیاً، اگر خواهد بجانب هرات کوچ کند و یار محمدخان والی سرزمینهای شرقی خراسان را به شفاعت برانگیزد تا از این مصیبت رهایی یابد. ثالثاً " اهل و عیال خود را کنار خانواده سلطنتی‌اند بجا گذارد و خود بهر کجا که خواهد برود، زیرا بردن زن و فرزند و گردانیدن آنها در سایر بلاد موجب بدنامی ملت و دولت ایران خواهد بود.

و اما از بابت مردم شهر نیز دل آسوده دارید چرا که آنها برادران دینی و میهنی ما و سربازان و خراجگزاران ایرانند. چون سخن ایلخانی خراسان بدینجا رسید قرآن مجید را حاضر ساخته طرفین به آن سوگند وفای بعهده یاد نمودند و برای محکم‌کاری از شاهزاده حسام-السلطنه نیز عهدنامه‌ای گرفتند که مؤلف روضه‌الصفای می‌نویسد: "... اطمینان کامل یافتند بهمراهی مقرب‌الخاقان سام خان ایلخانی بن رضا قلی خان بن امیرگونه خان کرد زعفرانلو که الحق نظیر سام کرد و بدیل بیژن گیبود به اردوی بزرگ آمده اظهار اشتهال و انفعال نمودند " (۲).

بزرگان شهر روز دیگر نتیجه مذاکرات خود با سام خان را با سالار در میان گذاشتند اما سالار هیچیک از این شرایط را نپذیرفت و نسبت به اهل شهر و اطرافیان بدبین شد. رجب‌مروی نیز بر این بدبینی‌ها و لجاجت‌ها دامن زد. عباسقلی خان درگزی که وضع را بدین‌منوال دید و از عجز و لایه و خیراندیشی خود نتیجه‌ای نگرفت، شبانه پیکی به اردوی شاهزاده

۱- این همان دلی خان است که فریزر گفت که در درگزی علیه قاچار مقاومت کرد.

۲- روضه‌الصفای ناصری ج ۱ ص ۱۵ ص ۱۵ ص ۴۱۵

فرستاد و اطلاع داد که فردا بامدادان دروازه نوغان را به آنان تسلیم خواهد کرد و بدین ترتیب روز دیگر دروازه نوغان به تصرف سام خان درآمد و سواران قوچان و تربت حیدریه با مورنگهداری آن شدند. سام خان ایلخانی خراسان و چراغعلی خان به اتفاق آقا بابا خان فراشاهی متوجه دروازه پائین خیابان شدند. ناگاه رجب مروی با دو بیست تن تفنگچی با ایشان باز خورد و رجب آغاز سخن نمود که من نیز در حضرت شاهنشاه ایران تقدیم خدمتی کرده‌ام، اینک سالار را در رواتی گذاشته چندین تفنگچی بر او گذاشتم. سام خان او را به یک طاق نسیح کشمیری خلعت کرد و با خود به لشکرگاهش آورده در جنب سراپرده خود از بهر او خیمه راست کرد و این روز که فتح شهر مشهد بدست شد و سالار مقهور گشت روز یکشنبه نهم جمادی الاولی سه روز بعد از عید نوروز بود. (۱)

بنابراین مدت یکسال یعنی از ۱۸ جمادی الاول ۱۲۶۵ تا نهم جمادی الاول ۱۲۶۶ مشهد در محاصره بوده است. (۲)

جعفرقلی شاعر نامدار کرد در مورد محاصره مشهد و چگونگی فتح آن و کشته شدن سالار و فرزندان او اشعار زیبایی به زبان ترکی سروده است که می‌توانید آن را در دیوان جعفرقلی که چند ماه پیش چاپ و منتشر کرده‌ام ملاحظه فرمائید - آذر ۱۳۷۰



عکسی از برج و باروی مشهد از دوره قاجار

۱- تاریخ التواریخ جلد ۳ ص ۱۱۸

۲- روضه الصفا ج ۱۰ ص ۴۱۵

فتح مشهد و شکست مصلحت‌گرایان سالار و رسیدن سام خان ایلخانی

روز دهم جمادی الاول یکمفر از مردم مشهد برای رسیدن به خدمت سام خان ایلخانی به لشکرگاه آمد و چون از کنار خیمه رجب مروی گذشت و چشمش به او افتاد به خشم آمده و او را دشنام داد و گفت اکنون به نزد ایلخانی می‌روم که اموال غارت شده مرا از رجب مروی بگیرد و بهسزای اعمالش برساند رجب مروی از این دشنام و تهدید برآشفته و گفت: "بسیاری از مردمنده که مال ایشان به دست من عرضه، نهیب و غارت گشته من هرگز نخواهم نشست که از هر یک از اینگونه سخن گوش کنم" (۱) این بگفت و پشتویی که در کمر داشت مسلح کرده سرلوله‌ها به زیر جانی خود گذاشته ماشه را چکانید و مغز خود را امتلاشی ساخت.

نکبتهایان سام خان بشتافتند اما او را مرده یافتند و بدین ترتیب بهرندگی مرد نیرنگبازی که یکی از مهربانان عظیم شورش خراسان بود پایان داده شد. چون دروازه‌های نوغان و بالاخیابان (دروازه توجان) به تصرف سپاهیان دولتی درآمد و سالار از جریان آگاهی یافت و دانست که روزگارش به تباهی کشیده شده است ناچار ضمن تلاش مذبحانهای با برادر و پسر و عده‌های از طرفدارانش بمصحن مطهر امام رضا علیه‌السلام پناهنده شدند. علما و بزرگان شهر که از این حادثه اطلاع یافتند نزد وی رفته گفتند: خاک خراسان از آتش فتنه تو بر باد رفت و چه بسا جوانانی که در راه توبه خاک و خون غلتیدند و چه بسیار خان و مانی که ارفتنده تو ویران و داغدار گردید. آنقدر لجاجت و خودسری از خود نشان دادی که خود و مردم را به روز سیاه نشاندی. چون سالار اموال حرم مطهر و طلا و جواهرات آنرا هنگام محاصره مشهد غارت کرده و بیسین سپاهیان خود تقسیم کرده بود و علما از وی ناراضی بودند گفتند: "تو کدام وقت حریم این حرم را از بهر کس مأمین گذاشتی که امروزه راه بر آن داشتی با اینکه جماعتی از سربازان شیعی را از این حضرت بیرون بردی و به حضرت کشتی، (۱) امروزه شرمنده نیستی که خویشن پناهنده می‌شوی؟ برخیز و سرخویش گیر و طریق درگاه پادشاه پیش دار تا اگر بکشد حکم عدل است و اگر ببخشد از در فضل".

سالار از این سخنان برآشفته و آنها را به باد دشنام گرفت. میرزا عسکری امام جمعه مشهد نیز متقابلاً "جواب داده با علما و بزرگان شهر از نزد وی بیرون آمدند.

۱- تاریخ التواریخ ج ۳ ص ۱۱۸

۲- تاریخ التواریخ ج ۳ ص ۱۲۹

امیر ایلخان پسر رشید و نامور سالار به پدر گفت: سخنان مرا گوش نکردی و از شهر خارج نشدی اکنون کار بجائی کشیده که اهل شهر نیز بر ما شوریدند. در این زمان چراغعلی خان به نزد سالار آمد و گفت: "بیهوده در اینجا مباش که تو حشمت پناهندگان این قبه مبارک را نگاه نداشتی و امروز به کیفر آن جسارت بدین خسارت در افتادی و چهار اسب کودن حاضر کرده حسنخان سالار و برادرش محمد علیخان و دو پسرش امیر ایلخان و یزدانبخش میرزا را بر نشانده به لشکرگاه برد."^۱

حسام السلطنه پس از اینکه شهر را به تصرف درآورد هفتصد نفر از مردم مرو را که در مشهد سکونت داشتند و همواره آتش شورش و اغتشاش را شعله‌ور می‌ساختند از شهر بیرون کرده سیصد خانوار را به سام خان داد تا در خبوشان سکنی دهد^(۲) و دویست خانوار را به مهد بقلی خان قرائی داد که در تربت حیدریه مسکن دهد و دویست خانوار دیگر را نیز در سایر نقاط خراسان متفرق ساخته و سکنی داد. خبر فتح مشهد و دستگیری سالار به تهران رسید. ناصرالدینشاه مایل بود بطرفی سالار را که از بزرگان قاجار بود مورد بخشش فرا دهد. لکن امیرکبیر که سالار را از عوامل انگلیس می‌دانست شاه را از عواقب این کار بر حذر داشت و حکم قتل آنان را به خراسان فرستاد. سالار و پسرش امیر ایلخان و برادرش محمد علیخان بدست درخیمان حسام السلطنه به فجیع‌ترین وضعی کشته شدند و تنها یزدان بخش میرزا را که گناهش کمتر بود زنده گذاشتند^(۳) و نیز چنانکه گذشت میرزا محمدخان بیگلربیگی برادر دیگر سالار هم که از سبزوار به تهران فرستاده شده بود به دم تیغ جلاذ سپرده شد. ناصرالدینشاه به خاطر فتح خراسان هریک از سران سپاه را به خلاع گرانبها شادمان و عمویش شاهزاده سلطان مراد میرزا را از این تاریخ به لقب "حسام السلطنه" و نشان تمثال خود و سام خان ایلخانی خراسان را به خدجر و نشان مرصع مباحی ساخت.

مولف روضه الصفا می‌نویسد: "... سرکار سام خان ایلخانی نشان مرصع یافت ... و مقرب الخاقان به خبوشان رفته به تهیه سفر تهران مشغول و حسب الامر به خاکبای مبارک حضرت شاهنشاهی موصول قرین مباحات شده با عباسقلی خان کرد میر پنجه^(۴) " به سرکوبی ترکمانان باغی سرخس مأمور و روانه شدند. (۵)

۱- نگاه کنید به دیوان عرفانی جعفر قلی ملک الشعراء کرمانج به اهتمام کلم الله توحیدی

کاتبمال ص ۴۰۷

۲- بعضی از مردم ترک روستاهای قوچان از این مهاجرین هستند

۳- این واقعه در شب دوشنبه شانزده جمادی الاخر ۱۲۶۶ قمری بود. تاسخ التواریخ جلد ۳

صفحه ۱۲۱

۴- از کردان جهانگلکو

۵- روضه الصفا ج ۱۰ ص ۴۲۰ و ص ۴۸۰

فرمان ناصرالدین شاه

به سام خان، مورد سرکوبی ترکمانان مرو و سرخس

در سال ۱۲۶۶ ناصرالدین شاه که سام خان ایلخانی زعفرانلو را برای قدردانی به تهران خواسته بود پس از پایان مراسم دو عید اسلامی قربان و غدیر به سام خان فرمان داد که ترکمانان مرو و سرخس را سرکوب کند، چون سام خان به خراسان رسید و بسوی سرخس حرکت کرد آزار خان ترکمان با شصت نفر از بزرگان سرخس به مشهد رهسپار و به سام خان زعفرانلو متوسل شدند که از این لشکرکشی که موجب قتل و گشتار عدای خواهد شد منصرف گردد و از او خواهش کردند که شفاعت آنها را نزد شاهزاده حسام السلطنه بنماید.

شفاعت سام خان مورد قبول واقع شد و ترکمانان سرخس با سپردن پنجاه تن گروگان در مشهد و اعلام فرمانبرداری مورد بخشش قرار گرفتند و مأموریت سام خان به سرخس منتفی شد. زیرا ترکمانان باغی و شرور مرو نیز با شنیدن این خبر به مشهد آمده خود را به سام خان معرفی نموده با سپردن گروگان و قبول فرمانبرداری تعهد کردند که دیگر دست از پا خطا نکرده به حدود و ثغور خراسان دست‌اندازی نکنند و خراجگزار دولت ایران باشند. (۱)

یکی دیگر از وقایع این زمان شورش هرات است که به سبب مرگ ظهیرالدوله (یار محمد خان) عدای از مردم آن ولایت از صید محمدخان پسر ظهیرالدوله اطاعت کردند و ناصرالدین شاه هم در روز پنجم محرم ۱۲۶۸ منشور او را امضا کرده میرزا احمدخان را به هرات فرستاد تا رسماً "حکومت صید محمدخان را اعلام دارد" (۲) اما عدای دیگر که مخالف حکومت صید محمدخان بودند که همدل خان والی قندهار را به تسخیر هرات دعوت کردند او نیز به سمت هرات حمله کرده نواحی فراه و اسفزار را به تصرف درآورد. چون این خبر به حسام السلطنه رسید

۱- ناسخ التواریخ وقایع سال ۱۲۶۸ - حقایق اخبار ناصری ص ۱۱۸ - روضه الصفا وقایع سال

۱۲۶۸

۲- میرزا احمدخان در نوشته‌جات خود بنام روزنامه مسافرت هرات میگوید: چون برای بردن خلعت یار محمدخان ظهیرالدوله از تهران به مشهد رسیدم، خیرمرگ او را شنیدم - روز ۲۴ شعبان بحضور سام خان رسیدم. صبح چهارشنبه بیست و چهارم را رفتم منزل ایلخانی و سام خان بمن فرمودند به جهت اطمینان مردم و تسلاهی سردار صید محمدخان (فرزند ظهیرالدوله) مصلحت

سام خان زعفرانلو را تأمیریت داد که با هفتصد تن از سواران زعفرانلو عازم هرات گردد و به عباسقلی خان کرد میر پنج با سه فوج خراسانی و شش عراده توپ و هزار سوار فرمان داد که پشت سر سام خان حرکت نموده، مجری اوامر ایلخانی باشد. سام خان با شتاب هرچه تمامتر خود را به هرات رسانید. کهندل خان نیز به مقابله شتافت.

جنگ چندروزی ادامه یافت. سام خان به عباسقلی خان پیغام داد که در نزدیک هرات فرود آید. کهندل خان پس از چند روز نبرد و دادن تلفات سنگینی به قندهار متواری شد. همزمان با این گیرودار میرزا احمدخان نیز که حامل منشور حکومت از سوی شاه بود وارد هرات شد. سام خان با ابلاغ منشور صید محمدخان را بعنوان حاکم هرات با لقب ظهیرالدوله منصوب نمود. چند روز بعد پس از استقرار نظم و امنیت محمد صدیق خان برادر ظهیرالدوله را با مالیات هرات و جمعی از بزرگان آن شهر بعنوان گروگاه به تهران فرستاد و بدین ترتیب شعله انقلاب را که می‌رفت موجب جدائی هرات از ایران گردید فعلاً " خاموش ساخت. در این زمان (۱۲۶۸ قمری) که میرزا رفیع خان فرکی بوسیله سرتیپ پاشاخان کردمکری و امیر اسدالله خان قاینی سرکوب شده و به هرات گریخته بود با وساطت سام خان زعفرانلو مورد عفو قرار گرفت و از مرگ حتمی نجات یافت (۱).

چنین است که خلعت را زود بپیرید. بعد شخصی گفت که دیشب در منزل منجم یاشی دزدی شده است. سام خان ایلخانی جواب داد که از کجا آمدند و چقدر اسباب برده‌اند (۲)
"گفت بقدریکصد تومان اسباب برده‌اند و از پشت باغ دیوار را خراب نموده‌اند..."
در مورد ارزش صد تومان مؤلف میگوید در مشهد مقدس:

"گاه خرواری پنجهزار، برنج درگزی یک من یک قران و پنج شاهی، روغن (زرد) یکمن سه هزار و ده شاهی، جو خرواری سیزده هزار و ده شاهی، نان یک من سیصد دینار، گوشت یکمن چهار عباسی، برنج عنبر و یکمن یک قران..."

بهر حال به امر سام خان روز دیگر دزد دستگیر و اموال مسروقه وصول شد و چند روز بعد نامه سردار صید محمدخان مبنی بر خیر فوت پدر از هرات رسید.

روز جمعه ۲۶ شعبان شاهزاده حسام السلطنه و سام خان ایلخانی از مشهد به عزم هرات خارج شده از طریق کال باقوتی به آق در بند سرخس رفتند. روزنامه مسافرت هرات ص ۲۲ به بعد.

شکست گمانان خوارزم

از یزدان‌پردی خان زعفرانلو

در سال ۱۲۳۱ شمسی برابر (۱۲۶۸ قمری) بار دیگر ترکمانان خوارزم به مرزهای شمالی خراسان تجاوز کرده به قتل و غارت پرداختند تا از این رهگذر به زندگی خود ادامه دهند . در این زمان سام خان ایلخانی مشغول شورشیان سرخس و هرات بود . برادرش یزدان‌پردی خان زعفرانلو نایب‌الحکومه وی در قوچان استقرار داشت . چون خبر حمله ترکمانان به نواحی مرزی قوشخانه به قوچان رسید ، یزدان‌پردی خان فرمان داد که سپاهیان زعفرانلو کمر به دفع متجاوزین بسته بسوی مرز ایران بستانند .

در لحظاتی که ترکمانان مشغول کشتار و به اسارت گرفتن زنان و کودکان بی‌دفاع بودند ، دلاوران کرمانج سررسیده با شمشیرهای آخته برایشان تاختند ، ترکمانان که غافلگیر شده بودند ، از بیم جان اسیران را رها کرده در دشت و بیابان پراکنده شدند ، درحالی که تعداد زیادی کشته و چهل تن اسیرجا گذاشته بودند . اسیران ترکمن به قوچان انتقال داده همه را گردن زده سرها را با فتح نامهای به تهران فرستادند . ناصرالدینشاه بر رشادت و سلحشوری مردداران عبور شمال شرقی ایران آفرین خواند و یزدان‌پردیخان زعفرانلو و دیگر بزرگان قوچان را به خلاص گرانمایه‌اشاد خاطر ساخت (۱) .

شکست ترکمانان مرو را میرحسین خان زعفرانلو

در سال ۱۲۳۲ خورشیدی (۱۲۶۹ قمری) شاهزاده فریدون سیرزای فرمانفرما (فرزند عباس میرزا) بجای برادرش حسام السلطنه به حکومت خراسان منصوب و روز نهم رجب همزمان با شورش ترکمانان مرو به مشهد وارد شد. پیش از اینکه حسام السلطنه از خراسان انتقال یابد، امیرحسین خان زعفرانلو را با دوپست نفر از سواران قوچان به سرکوبی شورشیان مرو فرستاد، اما هنگامیکه امیرحسین خان به یک منزلی مرو رسید، دوهزار سوار از مردم قریاب او را از چهار طرف محاصره کردند. سواران زعفرانلو چهار روز در محاصره ترکمانان بودند و در این مدت هر دم بر شدت محاصره و حملات خود می افزودند. امیرحسین خان دیگر حالت دفاعی را جایز ندانست با صدور فرمان حمله درحالیکه صدای مردانهای در فضا طنین افکن بود گفت:

کردان زعفرانلو، دلاوران خبوشان، مزدداران ایران، مرگ با شرافت بهتر از زندگی ننگین و تن به دلت و اسارت دادن است. امروز باید رشادت و شجاعت خود را به ثبوت رسانده افتخارات گذشته را تجدید و زمین را از خون دشمن رنگین سازید.

آنگاه با نام ایران فرمان حمله را صادر و در پیشاپیش شیرمردان قوچان از سنگر بیرون جسته قلب سپاه دشمن را درهم شکافته، در طرفه العینی عدای را به خاک هلاک افکند. حمله بی‌امان دلاوران قوچان چنان وحشت و اضطرابی بر سپاه دشمن وارد ساخت که دست از پانشناخته روی به فرار نهادند. درحالی که از نظر کمیت بیش از ده برابر کردان بودند، از نظر کیفیت نیز علاوه بر اینکه در سرزمین خود می جنگیدند و به محیط و جغرافیای منطقاً شنائی کامل داشتند از بابت آذوقه و مهمات جنگی نیز کمبودی نداشتند.

عده زیادی از ترکمانان کشته و اسیر گردیده، بقیه در کوه و بیابان گریزان شدند، که سواران زعفرانلو چون شیران خروشان که در گله آهوان افتند به تعقیب و گشتار آنان پرداختند. در این وقت عدای از سواران بهادرخان درگزی حاکم محصور مرو نیز که بر اثر آمدن ترکمانان مرو به جنگ امیر، از محاصره رهائی یافته بودند، خود را به جنگجویان زعفرانلو رساند و در تعقیب ترکمانان وارد قریاب شده به غارت و گشتار پرداختند.

فرمان امیر یک هزار خروار غله و شران و گوسفندان فراوان برای رفع قحطی به خراسان ارسال و خود سراقراز و پیروز بسوی مرو روان شد. عده تلفات کردان در این جنگ، هشت نفر

گشته و هفت نفر زخمی بود. درحالی‌که ترکمانان سیصد نفر گشته و پانصد تن اسیرجا گذاشته بودند. (۱) در مجموع مشاهده می‌شود که هر یک از سلحشوران کرد چهار نفر از ترکمانان را اسیر و مقتول نموده‌اند و این خود نمونه بارزی از دلاوری و رشادت شگفت‌انگیز این مردم است که تاریخ کمتر قوم و ملتی نظر آنرا به خاطر دارد.

چون خبر پیروزی امیرحسین خان به فرمانفرما رسید روز بیست و یکم ما رجب تجهیزتوا نموده تا آق دریند سرخس پیش رفته به سام خان ایلخانی پیوسته ایلخان زعفرانلو را با سپاهی آراسته بجانب مرو گسیل داشت. سام خان به محض ورود به مرو عده‌ای از بزرگان اشرار را دستگیر و مقتول نموده عده‌ای را نیز گروگان گرفته به مشهد اعزام داشت و به نواحی مروی نظم و امنیتی بخشید که تا شکست مفتضخانه شاهزاده حشمت‌الدوله در این ناحیه پایدار بود.

فرمانفرما از آق دریند به سرخس آمد و پس از سرکوبی ترکمانان آنجا متوجه کلات نادری و سرزمینهای انو و عشق‌آباد و آخال گردید (۲). ترکمانان از هول جان مریع و مراتع خود را رها کرده به داخل کویر خوارزم متواری شدند. فرمانفرما به شهر عشق‌آباد از شهرهای قدیمی ایران وارد شد و این آخرین ورود یک سردار فاتح ایرانی به آن شهر بود. به فرمان وی ۳۶ حص حصین و قلاع متین را که ترکمانان از خواروبار انباشته بودند به آتش کشیده قلعه‌ها را خراب کردند. فرمانفرما پس از بازگشت به مشهد گزارش وقایع خراسان را به عرض ناصرالدین‌شاه رسانید و شاه، او و سام خان زعفرانلو و امیرحسین خان زعفرانلو را به جوایز خاص مفتخر ساخت. تاریخ التواریخ ج ۳ ص ۲۰۷



حماسه جنگ شیرزنان کرد خیرآباد با ترکمانان خوارزم

شکست‌هایی که در نواحی مرو و عشق‌آباد نصیب ترکمانان متجاوز شد، بود. دیگر بار بر آن شدند به قصبه فریزه (افریزه - فیروزه) حمله کرده، نیرو و شجاعت خود را در معرض نمایش بگذارند. نقشه جنگی را چنین طرح کردند که ابتدا پانصد نفر از آنان فریزه را محاصره کنند، و سه هزار نفر دیگر در نزدیکی خیرآباد پشت تپه‌ها کمین نمایند تا هنگامیکه مردان خیرآباد (۱) به یاری محصورین فیروزه رفتند، آنها از کمینگاه بر زنان و کودکان بی‌دفاع خیرآباد تاخته آنها را به اسارت ببرند. با اجرای مرحله اول قصبه فیروزه محاصره و خرمینها و مراتع و مزارع در شعله آتش و زیر سم ستوران معدوم و اغنام و احشامشان به بنقارت، سواری کفار قوشخانه به فیروزه می‌رفت، از دور پی به ماجرا برده، به سوی فوجان بازگشته، براسب خویش تازیانه زده، پس از یک شبانه‌روز به فوجان رسید.

یزدان و یردی خان زعفرانلو سواری شتابان به نزد حاجی خان بگ نایب قوشخانه فرستاد که بیدرنگ به یاری مردم فریزه بشتابد. قدرت‌الله آقا (۲) را نیز با گروهی از سواران و شمخالجیان مستقیماً "به فیروزه فرستاد اما پیش از رسیدن این دو نیرو، مردم خیرآباد که هر کدام در جالاکلی و رشادت اسفندیار نانی بودند، فریب نقشی دشمن را خورده، همگی زن و فرزندان خود را وداع گفته به یاری مردم فیروزه شتافتند. محاصره‌کنندگان فیروزه‌ها را " به جنگ و گریز ادامه داده سواران کرد خیرآباد را به سوی دشت خوارزم کشاندند. سه هزار نفر ترکمانانی که در کمین خیرآباد بودند چون قلعه را خالی از مردان یافتند حمله کردند. زنان خیرآباد که از داخل قلعه حمله ترکمانان را دیدند بیدرنگ دروازه‌ها را بسته به برج و بارو آمده برای بیگاری خونین و دفاع از مرز و بوم خویش کمر استوار بستند. زنان خیرآباد بار دیگر صحنه جنگ کرد آفرید را در تاریخ ملی و حماسی ایران تکرار کرده ثابت نمودند که دلاوریهای کرد آفرید نیز جنبه تخیلی و داستانی نداشته بلکه حقیقت واقع بوده است.

۱ - خیرآباد یکی از روستاهای دهستان قوشخانه بود که پس از جدایی فیروزه آنها به دست روسها افتاد و امروز روستای دیگری به همین نام در نوار مرزی درخاک ایران قرار دارد که یادگار آن خیرآباد می‌باشد این خیرآباد مخلوطی از کرد و ترک است.

۲ - قدرت‌الله خان روشنی زعفرانلو از اجداد خوانین اسفراین.

شیرزنان کرد بپوشیدن لباس رزم از بالای برج و بارو و فراز بام‌ها داد دلاوری و مردانگی داده با شجاعت بی‌نظیری به جنگ و بیگار پرداختند. ترکمانانی که شجاعت و جسارت بیشتری از خود نشان داده و به پای دیوار قلعه نزدیک می‌گردیدند با تیردند و زاین شیرزنان برای همیشه از غارتگری نجات می‌یافتند. رشادت و شجاعتی که در این جنگ از شیرزنان خیرآباد آشکار شد، یکی دیگر از مفاخر ملی و حماسی ملت ما است که در وجود زنان کرد منجلی است.

شیرزنان با گلوله و شمشیر و ریختن آب جوش بر روی ترکمانان از حریم خود دفاع می‌کردند. هیاهو و بگیر و ببند ترکمانان فضای خیرآباد را به صحنه‌ای هولناک تبدیل کرده متجاوزان لحظه به لحظه بر شدت حملات خود می‌افزودند تا مگر پیش از برگشتن مردان خیرآباد از بیگار فیروزه نتوانند زنان و کودکان را به اسارت ببرند، اما حاصل کوشش مذبحخانه دشمن چیزی غیر از دادن تلفات سنگین و سرانجام فرار مفتضحانه نبود، اما برخی از ترکمانان که خیلی غیرتی و جسورتر بودند، نتوانستند ننگ فرار از جنگ زنان را بر خود هموار سازند، ناچار بازگشته و فراریان را در بارگشت و گشودن قلعه تشجیع نمودند. برج و باروی خیرآباد دوباره با خطری شدیدتر و جدی‌تر روبرو گشته، هریک از ترکمانان که گشته می‌شد دیگری جای آنرا بر می‌کرد. سرانجام چند تن از ترکمانان خود را به پای دیوار قلعه رسانیده با گذاشتن تردبام و وسائل قلعه‌گیری از دیوارها بالا رفتند، اما پیش از اینکه به برج‌ها دست یابند سرهاشان با شمشیر زنان خیرآباد از تن جدا و بداخل قلعه افکنده می‌شد و بیکر بی‌سرشان در خارج قلعه چون مرغ سربریده بربر می‌زد و به جست و خیز می‌پرداخت.

متجاوزین که از حملات بیابانی و شدید خود نتیجه‌ای نگرفته بودند، به آتش زدن باغها و مزارع پرداختند.

پنج شبانه روز جنگ بکسره ادامه داشت و شیرزنان ما بدون خستگی به تلاش و بیگار خویش ادامه می‌دادند که قدرت الله خان روشنی و حاجی خان بگ نایب قوشخانه سه فیروزه رسیده با دریاقت خیر محاصره خیرآباد با چهار صد تن از سواران زعفرانلو خود را به خیرآباد رسانیده ترکمانان را به محاصره انداختند. با آنکه تعداد ترکمانان بیش از هفت برابر آنان بود، آنها را بسختی درهم شکسته در کوه و بیابان پراکنده و بسیاری را مقتول و اسیر نموده، اسبان فراوانی به عنیبت گرفتند و به خیرآباد بازگشته مورد استقبال شیرزنان قرار گرفتند. قدرت الله خان بر شجاعت آنان آفرین گفت و پس از دلجوئی از آن گردآفریدان زمان، اسرای ترکمان را برداشته به همراه حاجی خان بگ به خیوشان آمدند. بزدان و بردی خان چندروز بعد اسیران ترکمن و سرهای بریده را با گزارشی به نهران فرستاد که در نتیجه بزرگان خیوشان به خلاص گرانبها و بزدان و بردی خان زعفرانلو به نشان

اول سرهنگی و حمایل سفید شاد خاطر گشت (۱) و "به بزدان و بردی خان یک ثوب جبهه ترمه و یک قطعه نشان از مرتبه اول سرهنگی با حمایل آن برای معزی‌البه انفاذ و مرحمت شد." (۲)

گشته شدن شاه خوارزم در قانلو تپه سرخس

سال ۱۲۷۰ قمری (۱۲۳۳ خورشیدی) از سالهایی است که تراکمه خوارزم بر شدت تجاوزات و تاخت و تازهای خود در خراسان افزودند، لکن در تمام این تاخت و تازها در مقابله با نیروهای کرمانج زعفرانلو و قراچورلو و شادلو با شکست مواجه و تلفات سنگینی متحمل شدند. سرانجام دژ مستحکمی بعنوان پایگاه نظامی در انگ ساختند که در هجوم‌های بعدی از آن استفاده نمایند. اما محمد رحیم‌خان کرد شادلو بجنوردی نیروی آنان را درهم شکست و دژ انگ را با خاک یکسان نمود. امیرحسین خان زعفرانلو نیز از قوچان به انگ حمله برد و نیروهای آنان را در نواحی عشق‌آباد درهم کوبید.

سال بعد (۱۲۷۱ ق) محمد امین خان، پادشاه خوارزم از اتحاد نیروهای ترکمن در خوارزم و استرآباد و خیوه و مرو و بخارا سپاهی عظیم و مجهز تشکیل داده از سوی سرخس به خراسان حمله نمود. جنگ خونینی بین سپاهیان ایران و ترکمانان در کنار قانلو تپه (۳) و حاشیه شرق رود تزن روی داد. شاهزاده فریدون میرزای فرمانفرما حاکم خراسان با سام خان ایلخانی زعفرانلو و سلیمان خان درگری به یاری سپاهیان ایران شتافتند. سام خان با سواران کرد از محل آق دربند از شاهزاده جدا شده با سرعت تمام خود را به قانلو تپه رسانید. ترکمانان از ورود سام خان بیمناک شده فرار را برقرار ترجیح دادند. محمد امین خان که در جادر سلطنتی خود در بالای قانلو تپه به نمایشی صحنه پیکار و تشجیع تراکمه می‌پرداخت از هزیمت سپاهیان خود بیمناک شده بر اسب خود نشسته متواری شد. یکی از سپاهیان خراسان معروف به (قربان کل) که او را شناخته بود او را دنبال نموده سرش را از تن جدا نمود.

۱- حقایق الاخبار ناصری ص ۱۴۰ - ناسخ التواریخ ج ۳ ص ۲۱۰ - روضه الصفا وقایع سال ۱۲۷۰ هجری

۲- منتظم ناصری ج ۳ ص ۲۲۳

۳- قانلو تپه که به فارسی بمعنای تپه خونین است در نزدیکی مرز سرخس در داخل خاک شوروی در مقابل آرانگاه با بالقمان قرار دارد. تپه‌ای است شبیه تپه نادری در قوچان که پس از گشته شدن خان خوارزم به قانلو تپه معروف شد.

به قول روضه الصفا، شاه خوارزم "چندانکه گفت من خان حضرتم و مستحق حرمت کسی گوش فرا نداشت به چند ضربت شمشیر او را شربت فنا نوشانیدند" (۱) در این جنگ سه هزار ترکمن و از جمله ۱۴ تن پسر عموهی شاه خوارزم و نیز قاضی خوارزم که موجب تمام این فتندها بودند کشته شدند و ۱۹ عراده توپ و ۲۴ عراده صفشکن و ۴ پرچم و ۵۰ شمشال با تعداد زیادی اسب و اشتر و غنایم جنگی به تصرف سام خان درآمد. مؤلف روضه الصفا که خود در سفارت خوارزم، پادشاه خوارزم و بزرگان مقتول را ملاقات نموده بود پس از اینکسره‌های آنان را که عبارت از ۲۷۰ نیزه بود وسیله رضاعلی خان قزوینی (۲) نایب ایشیک آقاسی به دربار ایران رسید بقول خودش تحت تأثیر قرار گرفته، فی‌البداهه گفت:

شاهها به فلک صیت سخای نورسید
بر جن و ملک فیض عطای نورسید
خوارزم شه آنکه سر کشتی کرد ز تو
اینگ سر او به خاک پای تو رسید
شمس الشعرا سروش نیز فصیده‌ی معروف خود را با مطلع ذیل برخواند:

افسر خوارزم شه که سود به کیوان
با سرش آمد بدین مبارک ایوان . . .

پس از پایان کار شاه خوارزم سام خان و شاهزاده بسوی مروناخته ضمن تخریب قلعه مستحکم فریاب که پایگاه نظامی ازبکان بود عده زیادی از ترکمانان سالور را دستگیر و در روز اول رمضان ۱۲۷۱ وارد مشهد شدند. در نتیجه این فتوحات و ارسال سرهای بریده بزرگان خوارزم و خوارزم شاه به تهران شاه ایران بی‌نهایت شادمان شد زیرا خان خوارزم با ناصرالدینشاه کوس رقابت می‌زد. به همین سبب شاهزاده فرمانفرما و سام خان زعفرانلو و برادرش امیرحسین خان و دیگر بزرگان خراسان به فراخور حال به خلاص گرانبها شاد خاطر گشتند (۳) اهمیت شکست خان خوارزم و تأثیر آن در دربار ایران از گزارش میرزا آقاخان نوری صدر اعظم به ناصرالدینشاه آشکار است آنجا که می‌نویسد: "قربان خاک پای اقدس همایونت شوم، انشاء‌الله، نزدیک است عرض کنم دیگر آرزوی ندارم، بربروز به جهت گرفتن توپ خان خوارزم عرض کردم، در سلام نفرمائید، با اینکه در عهد پادشاهان دیگر داخل فتح‌های نمایان بود، لکن این بنده‌ی شاهنشاه روحی فداه لایق شأن ولینعمت خود نمی‌دانم.

دبروز خان خبوه (محمد امین خان) نامه به شاهنشاه نوشته بود، خطاب به برادر کرده

۱- روضه الصفا جلد ۱۰ ص ۵۶۸

۲- آقای باستانی پاریزی در مقاله خود در مجله بیغمای مرداد ۱۳۵۶ ص ۳۱۱ و آقای شاکری در جغرافیای تاریخی توجان ص ۴۳ اشتباهاً "رضاعلی خان قزوینی را رضاعلی خان کرد زعفرانلو نوشته‌اند در صورتیکه همانطور که گذشت رضاعلی خان زعفرانلو چندسال قبل از این واقعه درگذشت.

۳- ناسخ التواریخ ج ۳ ص ۲۲۰

بود، تا صبح از خجالت مردم و بحضور نفرستادم، الحمدالله سر او با نامه به آستان مبارک آمد. حالا می‌توان عرض کرد، در پیروی خدمت کردم، لایق مرحمت هستم، (فتح خوارزم را بحساب خود می‌گذارد!!) اگر هیچ نکردم، بخدمت در نوکری با این بخت پایدار مساعدت کرد، الحمدالله خدمات بزرگ کردم، همیشه مستحق مرحمت بودم، لکن این، دخلی به آن خدمات بندرعباس (۱) و توپ خان خبوه ندارد (۲).

به چاپار خلعت مرحمت شود، تا نویه التفتات این چاکر هر چه بخواهم باید مرحمت شود (۳). امر اقدس اعلیٰ مطاع ۱۲۷۱. (۴)

اما به علت عدم سیاست کافی دولت ایران، بهره‌برداری از شکست پادشاه خوارزم، بر خلاف آنچه که برای ایران پیروزی بزرگ به حساب می‌آمد، به مراتب زیان بارتر بود زیرا ناصرالدینشاه نتوانست یا نخواست سرزمین‌هایی را که بعد از این جنگها نصیب ایران شده بود اداره و نگهداری نماید و پادگان‌هایی قوی در آنجا مستقر سازد. در این زمان روس و انگلیس هم برای تصرف سرزمینهای مفتوحه خوارزم، مسأله هرات را پیش کشیده سام خان و سپاهیان ایران را در آنجا مشغول نمودند که در نتیجه دولت استعماری روسیه به فکر گسترش نفوذ خود در سرزمین خوارزم برآمد و پس از مرگ سام خان، به خوارزم حمله نمود، چون کسی مانند شاه خوارزم هم وجود نداشت که در مقابل روسها از این نواحی به دفاع برخیزد. از این رو، روسها ظرف سه سال تمام سرزمینهای خوارزم و شمال خراسان را به تصرف خویش درآوردند. انگلیسی‌ها نیز بعنوان حفظ منافع خود در هندوستان، هرات و نواحی بلوچستان را به موجب قرارداد تحمیلی ۱۲۷۳ پاریس از پیکر ایران جدا ساختند.

آنچنانکه خواهد آمد پس از فتح خوارزم و هرات استعمارگران الوصفت برای اینکه با خیال راحت به امسال پلیدشان در بلعیدن سرزمینهای شمالی و شرقی ایران دست یابند وسیله عامل کثیف و دست‌نشانده خود میرزا آقاخان نوری، ناصرالدینشاه دهن‌بین و بی‌خرد را به عزل شاهزاده حسام‌السلطنه والی خراسان و قتل سام خان فرمانده سپاه خراسان برانگیخته، اتهام سلطنت‌طلبی بر آنها زدند.

۱- اشاره به جنگ سپاهیان ایران با سلطان مسقط که بر بندرعباس دست یافته بود و عاقبت مغلوب و متواری شد. (رجوع کنید به ص ۱۳۵ حقایق اخبار ناصری)

۲- اشاره به جنگ امیرحسین خان زعفرانلو و مردم قریاب است که در سال ۱۲۷۵ و پیش از جنگ باخان خوارزم روی داد.

۳- پیروشی را ببین بکجا رسیده

۴- بکشد سند تاریخی، ابراهیم صفائی ص ۴۸

مأموریت سام خان ایلخانی برای فتح هرات

مسأله هرات از سالها پیش برای ایران موضوع حاد و پیچیده‌ای بود. مردم آنجا به‌سبب دسیسه‌بازی انگلیسی‌ها هرگاه فرصتی می‌یافتند سر از فرمانبرداری برمی‌تافتند. برج‌ویاروهای تسخیرناپذیر و دیوارهای محکم این شهر یکی از عوامل طغیان و شورش بود که مردم به آن پشت گرمی کامل داشتند. به‌همین سبب بزرگترین کشورگشایان جهان مانند اسکندر مقدونی و نادرشاه افشار مدتها در پای دیوارهای محکم این شهر به حالت سرگردانی و دادن تلفات سنگین باقی ماندند. مرگ عباس میرزا نایب‌السلطنه هنگام محاصره آنجا نیز یکی از عوامل گسناخی مردم هرات شده بود. در زمان محمدشاه قاجار انگلیس‌ها در هرات نفوذ بیشتری یافته بودند و برای اینکه مستعمره بزرگ هندوستان را در جنگال خود نگهدارند و پای رقیبانی چون روس و فرانسه و آلمان به آنجا کشانده نشود درصد درآمدند کشور مستقلی بنام افغانستان در شرق ایران بوجود آورند تا ستگری بین ایران و هندوستان باشد. دسیسه‌ها و تیرنگها شروع شد. بی‌لیاقتی پادشاهان قاجار و عدم اطلاعات کافی و نبودن ارتشی منظم و نیرومند به سیاست استعمارگرانه روس و انگلیس کمک کرده آنها را در نقشه خود موفق ساخت.

در اوایل سلطنت ناصرالدینشاه، تحریکات انگلیس در این منطقه هر روز مشکلی تازه برای زمامداران ایران فراهم می‌کرد. به‌همین جهت در سال ۱۲۷۲ قمری ناصرالدینشاه، سام خان ایلخانی خراسان را (همزمان با قرارداد هشت فصلی ایران و فرانسه) به تهران احضار و او را مأمور تسخیر هرات نمود.

چنانکه گفته شد این فرمان بعد از مراسم وعید بزرگ اسلامی قربان و غدیرضا در شد و به موجب آن:

"میرزا محمد قوام‌الدوله (جد قوام‌السلطنه) و عضدالملک و سام خان ایلخانی از تهران به خراسان رفتند." (۱)

در این زمان شاهزاده فریدون میرزای فرمانفرما حاکم خراسان هم درگذشت (۱۶ ربیع‌الثانی ۱۲۷۲) و برادر کهنرش شاهزاده حسام‌السلطنه مجدداً "به حکومت خراسان منصوب و روز چهارشنبه ۵ جمادی‌الاول ۱۲۷۲ وارد مشهد شد." (۲)

۱ - روضه الصفا ناصری ج ۱۰ ص ۶۵۳

۲ - حقایق اخبار ناصری ص ۱۷۶.

در سال ۱۲۷۲ که امیر دوست محمد خان حاکم قندهار آماده حمله به هرات بود، شاهزاده محمد یوسف و بزرگان هرات بیمناک شده از ناصرالدینشاه خواستند که: "به نام و نشان سام خان ایلیخانی را با گروهی از سپاه سلطانی به حراست هرات گسیل دارند" (۱) زیرا کسی غیر از سام خان قادر به سرکوبی امیر قندهار نبود.

ناصرالدینشاه نیز به سام خان زعفرانلو فرمان داد که با یک هزار و پانصد نفر شمالجیان خود هرچه زودتر به هرات بشتابد و در صورت احتیاج اطلاع دهد که نیروی کمکی ارسال شود. سام خان با سپاهیان خود وارد هرات شد و خود را برای مبارزه با سپاه افغان و قندهار آماده نمود.

امیر دوست محمد خان که از آمدن سام خان بیمناک شده بود عده‌ای از بزرگان هرات را پیغام داد که علیه سام شوریده وی را از شهر خارج سازند بهمین جهت اصرار هرات به سام خان اولتیماتوم دادند که هرچه زودتر شهر را ترک کند. سام خان ناچار بیکی به مشهد فرستاده جریان را اطلاع داد.

شاهزاده حسام السلطنه بیدرنگ از مشهد حرکت کرد و روز ۲۹ جمادی الاخر در تربت جام فرود آمد. روز دیگر در محمودآباد فرستاده سام خان رسید و گزارش داد که سام خان در باغ شاه کنار شهر سنکر گرفته مشغول مبارزه است. به فرمان شاهزاده ملا فیض‌الله قاضی هرات را که این وقت برای مذاکره به حضور آمده بود دست بسته به زندان مشهد فرستادند. پاشا خان سرتیپ کرد مگری نیز دستور یافت بیدرنگ با چهار هزار سپاهی و ۳ عراده توپ به یاری سام بشتابد که او هم در شکیبان به سام خان پیوست.

سپاهیان افغان در غوریان به سام خان حمله کردند اما پس از دادن تلفات سنگین به داخل قلعه ستواری شده به نگهداری برج و بارو پرداختند. شاهزاده نیز از کافرقلعه به غوریان آمد. سام خان پس از محاصره غوریان امر به کندن نقب و سنکر داد. در این زمان اطلاع رسید که سردار احمد خان افغانی با دو هزار سوار به یاری محصورین آمده است.

سام خان روز سه شنبه ۱۸ رجب با سواران خراسانی و هزاره و صفرعلی خان سرتیب و سواران شاهیون و فوج ترشیزی با دو عراده توپ به مقابل شتافت. دو سپاه در کنار قلعه زنده جان به جان هم افتاده همدیگر را بی جان ساختند. دلبران سپاه سام خان که شیران رزمگاه و مردان روزگار بودند طومار زندگی افغانان را درهم پیچیده آنها را مغلوب و منواری ساخته تا دو فرسنگی هرات تعقیب نمودند. سردار احمدخان و عده‌ای از بزرگان را به اسارت گرفته با غنایم فراوان و سیصد اسیر افغانی و ۵۰۰ رأس اسب و تعدادی سرهای بریده به غوریان بازگشتند. روز ۲۳ رجب که حاکم غوریان خود را بیچاره یافت، با آویختن قرآن به گردن به اردو آمده تسلیم سام شد و غوریان به تصرف درآمد. نگهبانان افغانی هرات نیز از استماع این خیر متوحش گشته از شهر منواری شدند.

سپاه ایران روز ۲۶ رجب ۱۲۷۲ غوریان را بجانب هرات ترک نموده، امیر حسین خان زعفرانلو برادر سام خان با ۵۰۰ تن از سواران قوچان و دو عراده توپ مأمور منقلای سپاه شد. سام خان ایلخانی با پانصد تن سواران کرد و خراسانی و پاشا خان کرده‌گری با دو فوج سناتی و دامغانی و سواره کرد و ترک و ۴ عراده توپ در پیشاپیش سپاه بسوی چمن سنگ سفید حرکت درآمدند.

مدافعان شهر هرات با مشاهده سپاهیان ایران آنها را به گلوله بستند. ابتدا اسیر حسین خان زعفرانلو و بدنبال او سام خان و دیگران توبها را بسوی هرات هدف گرفته آنگاه تیرباران نمودند. بیشتر نگهبانان از هول جان خود را به داخل خندق‌ها انداخته به هلاکت رسیدند. دوازده روز پس از محاصره شهر، شاهزاده محمدیوسف، حیل‌های اندیشیده عده‌ای از بزرگان هرات را به اردوی ایران فرستاد و به‌همراه آنان، دو عراده توپ که یکی را شاهزاده حشمت الدوله به بار محمدخان حاکم قبلی هرات بخشیده بود و دیگری را افغانان در جنگ با محمدشاه قاجار بنصرف در آورده بودند و پرچمی را که از فوج نیشابور به جنگ آورده بودند، برای شاهزاده حسام السلطنه فرستاد و تقاضا نمود که سپاهیان ایران از دروازه هرات دور شوند، تا پس از رفع نگرانی مردم، شهر را تسلیم کند. به این امید حسام السلطنه فرمان عقب نشینی صادر کرد. اما حاکم هرات با استفاده از این موقعیت به تحکیم و ترمیم برج و بارو و مقابله پرداخت.

حسام السلطنه که به نیرنگ هراتیان پی برد دوباره فرمان محاصره‌ی هرات را صادر کرد. سردار مجید خان حاکم تسلیم شده‌ی غوریان داماد سرتیب عیسی خان هراتی که این زمان در اردو بود پیشنهاد کرد که با سرتیب عیسی خان درباره تسلیم شهر و کمک به سپاهیان ایران مذاکره کند.

شاهزاده موافقت نمود و مذاکره محرمانه سردار مجیدخان با سرتیب عیسی خان انجام گرفت، اما چون حاکم هرات از این ملاقات آگاهی یافت در صدد قتل عیسی خان برآمد، لکن

با پیشدستی سرتیب عیسی خان، شاهزاده محمد یوسف حاکم هرات و یارانش دستگیر و تحویل شاهزاده حسام السلطنه گردیدند. پس از انجام این عمل، خود عیسی خان بطور غیرمنتظره‌ای علم مخالفت برافراشت و به حفظ و حراست برج و باروی شهر و مقابله با سپاه ایران پرداخت. در اواخر ذی‌قعدة، امیر دوست محمد خان حاکم کابل، نیروئی با تجهیزات فراوان به یاری عیسی خان فرستاد، اما این نیرو وسیله امیر حسین خان زعفرانلو درهم شکست و مهمات آن به جنگ سپاهیان قوچان افتاد. سام خان زعفرانلو با محمد رضا خان سرتیب در جلودر وازه عراق سنگر گرفت. عیسی خان که از دیدن سام خان ایلخانی خراسان به وحشت افتاده بود، روز اول ذیحجه پیکی به در وازه عراق فرستاده از سام خان تقاضا نمود که منشی خود اسماعیل بیک را برای مذاکرات لازم به شهر بفرستد، لکن حسام السلطنه که بدعهدی هراتیان رادید مباد با این امر موافقت نکرده به محاصره و جنگ‌های پراکنده ادامه داد.

یکسال از محاصره خونین هرات گذشت. ناصرالدین‌شاه از طول محاصره سخت خشمگین شده در صدد تنبیه حسام السلطنه و سام خان برآمد، اما میرزا آقاخان نوری صدراعظم گفت: فتح هرات امری ساده و آسان نیست زیرا پادشاهان گذشته نیز هیچکدام نتوانسته‌اند وسیله جنگ بر این شهر استیلا یابند "حتی نادرشاه افشار که یک نیمه جهان را بگرفت شهر هرات را با غلبه نگشود." (۱) سخنان صدراعظم شاه را متقاعد ساخت و مهندس بهلر *Bohler* فرانسوی مأمور عزیمت جبهه هرات گردید. بهلر و سپاهیان اعزامی روز ششم ذیحجه به اردوی شاهزاده پیوسته وی را از خشم شاه آگاه ساختند (۲) در این هنگام مجدداً "فرستاده سرتیب عیسی خان به حضور شاهزاده رسید و پیام عیسی خان را که نیرنگی برای دستگیری و گروگان نگهداشتن سام خان و در نتیجه فلج کردن سپاه ایران بود بدینگونه معروض داشت: "من امروز از این جوش و جیش هراسناکم، بحق باشد اگر حسام السلطنه... این لشکر را از کنار هرات تا به غوریان کوچ دهد و سام خان ایلخانی را فرمان کند تا با پانصد تن سوار بدین شهر در آید... (۳) تا شهر را تسلیم و فرمانبرداری از شهریار ایران را گردن نهم، نیرنگ عیسی-

۱- ناسخ التواریخ ج ۳ ص ۲۶۴ - همانطور که در فصول گذشته ذکر شد در هنگام محاصره نادر نیز که بیش از شش ماه بطول انجامید سرانجام گردان زعفرانلو و بختیاری‌ها داوطلبانه هرات را گشودند.

۲- حسام السلطنه در فتحنامه هرات در مورد تعجب و حیرت مهندس بهلر اتریشی از رشادت سپاهیان ایران در هرات و فتح این شهر می‌نویسد: مسیو بهلر از این طور گذشتن کار هرات در چورت است که چرا به تدبیر او شهری مفتوح نشد اگر چه غایت مقصود او (گرفتن نشان) سرتیبی بود... - یکصد سند تاریخی گزارش حسام السلطنه ص ۵۱

۳- ناسخ التواریخ ج ۳ ص ۳۶۶

خان نه تنها بی نتیجه ماند بلکه بر شدت محاصره افزود و پاریسان هرات نیز در صدد برآمدند سپاهیان ایران را از طریق وارد شهر سازند از این رو نقشه خود را به سام خان زعفرانلو اطلاع دادند. شب جمعه ۲۷ ذیحجه ۱۲۷۲ فرا رسید و سام خان با مشاهده علامت پاریسان شهراز برج معروف خواجه عبدالصروارد هرات شد. سپاهیان نیز از دنبال وی روان شدند. زنان و مردان پاریسی هرات با دستار و جامه های خود سربازان ایران را از برجها بالا کشیدند. بدین ترتیب چهارده برج به تصرف سام خان ایلخان درآمد و یک توپ که بر روی برج عبدالصمر بود بسوی شهر برگردانیده و پنج گلوله توپ شلیک گشت. سام خان و پاریسی زبانان تا مرکز شهر پیشروی کردند. اما در این هنگام بر اثر اشتباه پاشا خان سرتیپ مکرری که سربازانش مشغول جپاول شده و از جنگ دست کشیده بودند، نتیجتاً این گوششها معکوس و شکست سختی به ایرانیان افتاده پاریسان هرات تماماً "مقتول و اسیر شده و اموالشان غارت گردید. سام خان وحیدرقلی خان رئیس پاریسان هرات با جنگ و جدال خود را به خارج شهر رسانیدند و دوباره به محاصره شهر پرداختند.

چند روز بعد دوباره سرتیپ عیسی خان بیکی به اردوی شاهزاده فرستاد و تقاضا نمود که اسماعیل بگ منشی سام خان به شهر رفته عرایض وی را به سمع شاهزاده برساند. اما این بار هم تقاضای وی پذیرفته نشد. بار دیگر میرزا عبدالعظیم از طرف عیسی خان به خدمت شاهزاده رسید و او موفق شد خاطر رمیده شاهزاده را به وفای عهد عیسی خان رام کند. منشی سام خان مأمور مذاکره با عیسی خان شد و پس از انجام مذاکرات به اردو مراجعت نمود. در نتیجه سام خان زعفرانلو شخصاً "وارد هرات گردید و فرمان عفو را که ناصرالدینشاه برای عیسی خان فرستاده بود به وی ارائه داد.

سام خان غروب آن روز عیسی خان را به حضور شاهزاده آورد. به این ترتیب روز شنبه ۲۵ صفر ۱۲۷۳ قمری (۱۲۳۶ خورشیدی) غائله هرات خاتمه پذیرفت. روز دیگر سام خان ایلخانی سرتیپ عیسی خان را برداشته وارد هرات شد و نظم و امنیت شهر را برقرار ساخت. خبر سقوط هرات، تسلیم قلاع و دژهای معتبر آن نواحی را بدنبال داشت و نگهبانان و دژبانان آن دیار یکی بعد از دیگری تسلیم شدند.

حسام السلطنه روز اول ربیع الاول ۱۲۷۳ پس از یکسال محاصره وارد هرات شد و از سوی سام خان و مردم هرات رسماً "مورد استقبال قرار گرفت.

به دستور سام خان خطیبی بر فراز منبر رفت و خطبه بنام ناصرالدینشاه خواند و پس از نوشیدن شربت و صرف شیرینی بزرگان هرات به خلعت های گرانبها مفتخر شدند. و نیز سام خان بفرمود تا از زر سرخ در دارالضرب هرات بنام ناصرالدینشاه سکه زدند. شاهزاده، حسین خان بوزباشی را مأمور کرد که مقداری از آن سکه ها را برداشته با پوزش نامه سرتیپ عیسی خان روانه تهران شود.

عیسی خان در نامه خود نوشته بود " . . . امروز که سام خان ایلخانی بشهر درآمد و مرا از قبل کارداران سلطانی مطمئن خاطر ساخت سربرخط بندگی نهادم و شهر را به بندگان حضرت تسلیم دادم . (۱)

حسین خان یوزباشی روز دوم ربیع الاول یعنی هشت روز پس از فتح هرات مزدها این پیروزی را به تهران رسانید .

روز دیگر نیز امیرحسین خان زعفرانلو برادر سام خان ایلخانی خیوشان وارد تهران شد و خبر رسمی فتح هرات و نجف و هدایای آن شهر را با تشریفات خاصی از نظر گذرانید . روز دوشنبه چهارم ربیع الاول به شکرانه این فتح بزرگ ناصرالدینشاه سلام عام برقرار کرد و پس از خلعت بخشیدن به صدراعظم "به شیرین ترین مقالاتی تقدیم خدمات حسام السلطنه و قوام الدوله (وزیر حسام السلطنه) و سام خان ایلخانی و دیگر سران و سرکردگان سپاه را شمردن گرفت" و رنج هیچیک از سپاهیان را بی نتیجه نگذاشت .

"آنگاه محمد حسنخان زنگنه نایب ایشیک آقاسی ، امیرحسین خان برادر سام خان ایلخانی و محمد حسین بیگ صندوقدار حسام السلطنه را که حامل فتحنامه بودند حاضر پیشگاه ساخت و زمین ببوسید و شرح ورود ایشان را بعرض رسانید . (۲)

ناصرالدینشاه یکایک حاضرین را خلعت داد از جمله میرزا رضای منجم باشی را که چهار ماه قبل روز فتح هرات را معین کرده بود به معادل دو بیست تومان زر مسکوک تادمان ساخت . و بیست هزار تومان زر مسکوک به کریلای معلی فرستاد تا به مصرف بارگاه ملایک پاسبان امام حسین علیه السلام و شهدای کر بلا برسد .

و تبدیلی از زرناب که حدود ۲ من وزن داشت باناجی مرصع به جواهر آبدار به نجف اشرف فرستاد که تحویل مرجع عالیقدر شیعه شیخ مرتضی انصاری رحمه الله علیه گردید . از روی تمثال حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز که در خزانه سلطنتی محفوظ بود مجسمهای گرانبها منکل و مرصع به جواهر و لالی بساختند که در روز چهارشنبه ۲۷ ربیع الاول وسیله صدرا - اعظم طی تشریفات باشکوهی به گردن شاه آویخته شد و یکصد و ده تیرتوب بنام امیرالمؤمنین شلیک شد .

از تمثال ناصرالدینشاه نیز مدالیهای گرانبها ساخته به امر او بزرگان اعطاء نمودند . سرش اصفهانی نیز که به مناسبت فتح هرات چکامهای سروده بود به یک عصای مرصع و دو هزار تومان پول نقد نایل آمد . اینک سه بیت از قصیده سرش :

"شهر هری مسخره شاه و ستاره بار
 کرده است چرخ عهد که هر ساله آورد
 شهر هری به قهر گرفتن طلسم بود
 ای غیرت ستاره بدین مزده می بیار
 از بهر شاه مزده فتحی (۱) بزرگوار
 بشکست این طلسم شهنشاه کامگار (۲)

اما از آنطرف که بر اثر محاصره یکساله هرات و احتکار فرصت طلبان شهر هرات با فحطی شدید مواجه شده بود، سام خان زعفرانلو آورد و بار و دیگر مایحتاج شهر را از آذوقه لشکر تهیه نموده بین تانویان و مردم توزیع نمود و پریستانی مردم را بر طرف ساخت. نباید فراموش کرد که مهمترین قسمت آذوقه سپاه ایران در طول محاصره وسیله بردان و بردی خان زعفرانلو از قوچان ارسال می شد بنحوی که یک سر شتران و قاطران باربر در هرات و سر دیگر در قوچان بود. بدنبال فتح هرات که انگلیسی ها به وحشت افتاده بودند با پیاده کردن نیرو در جنوب ایران مصایبی برای ملت ایران به بار آوردند. در این جنگها بود که احمدخان دلیر تنگستانی و بدرش باقرخان (۳) کشته شدند. زیرا شاه پیشنهاد سام خان و جعفرقلی خان کرد شادلو حاکم استرآباد را نادیده گرفته به اغفال از صدراعظم خائن بجای حمله به هندوستان و فلج کردن نیروهای انگلیس در آن دیار به همت مردم هندوستان، تن به پذیرفتن قرارداد سنگین و تحمیلی ۱۲۷۳ پاریس داد و فرمان بیرون رفتن سپاهیان ایران از هرات را که اینهمه برای فتح آن رنج و رحمت کشیده بودند و هزاران نفر کشته و معلول فدا کرده بودند، صادر کرد و سام خان و حسام السلطنه غلیبرغم خواهشها و تمناها که در هرات بمانند ناچار شدند با سرافکنده گی از هرات خارج شوند. و بدنبال خروج نیروهای ایران از هرات، آقاخان نوری صدراعظم که از اقدامات احتمالی آینده ی سام خان و حسام السلطنه بیسناک بود، ابتدا حسام السلطنه را از ایالت خراسان معزول کرد و سپس سام خان را مسموم نمود، تا خیال ارباب او انگلیس از بابت هرات آسوده گردد.

۱- سال پیش مزده کشته شدن خان خوارزم بود

۲- تاریخ قاجاریه - شمیم ص ۳۲۵

۳- در این جنگهای خونین و میهنی بود که حماسه پرشور دلیران تنگستان بوقوع پیوست و تنگستان با خون رئیس علی دلواری قهرمان افتخار آفرین جنوب لاله گون شد. جعفرقلی خان کرد شادلو حاکم بجنورد و استرآباد باقوای کرد و ترکمن به تهران رفت که به یاری دلیران تنگستانی بختابند لکن ناصرالدینشاه مانع شد.

اعطای عنوان «شجاع الدوله» به سام خان فاتح هرات

چون ناصرالدینشاه از دادن خلعت و نشان به درباریان فاسد و بی‌ثمر فارغ شد: امیر-حسین خان برادر سام خان ایلخانی را با تضعیف مواجب و تکثیر وجبیه و عطای خلعت مأمور سفر هرات فرمود و از بهر مأمورین و قاطنین آن مملکت بدین شرح نشان و خلعت تشریف داد: نخستین حسام السلطنه را کمری به جواهر شاداب مرصع و دشنه (ای) با نیام زرین منگول و قبای زربفت عنایت رفت و معادل چهار هزار تومان نقد بدل افتاد. و دیگر میرزا محمد قوام الدوله وزیر خراسان تشریف یافت و سام خان ایلخانی که لقب به شجاع الدوله آمد به خلاج گرانبها متظاهر و شاد خاطر گشت... (۱)

بخاطر پیروزی سپاهیان خراسان در گشودن هرات علاوه بر آنکه بزرگان سپاه به درجات بالاتر ارتقا یافته به عناوین مختلف مورد مرحمت قرار گرفتند، یکهزار و سیصد و پنجاه قطعه عدال و نشان طلا و نقره نیز به فراخور حال به آنان اعطاء گردید.

اما افسوس که تمام این مخارج و رنج و زحمت سپاهیان خصوصا "رنج سام خان و برادرش امیر حسین خان و گردان زعفرانلو در فتح هرات ضایع گشت و جز سرشکستگی و نکبت چیزی نصیب ملت ایران نشد، زیرا میرزا آقاخان نوری صدراعظم خائن و وطن فروش و قاتل امیرکبیر که از شاه لقب اعتماد الدوله گرفته بود مملکت ایران را بخاطر حفظ موقعیت خویش دو دستی تقدیم بیگانگان کرد و با پیشنهاد اربابان خود ترتیب خروج قوای ایران از هرات را فراهم آورد و عهدنامه سنگین پاریس را در هفتم رجب ۱۲۷۳ (قمری) که بیگانگان تهیه کرده بودند، پذیرفت و به موجب آن هرات و افغانستان بکلی از ایران جدا و رنج سپاهیان ایران هدر گشت.

در این روزها وقایعی در هندوستان مستعمره بزرگ بریتانیا به وقوع پیوسته بود که مردم علیه انگلیسی‌ها دست به شورش زده در صدد اخراج آنها برآمده بودند، سام خان زعفرانلو با آگاهی از اغتشاش هندوستان به شاهزاده حسام السلطنه پیشنهاد کرد که به باری مردم هندوستان رفته صفحات افغانستان و هندوستان را از وجود منحوس این زالوهای جهانی پاک سازند.

"حسام السلطنه قاصدها فرستاد، فریادها کرد که در هندوستان شورش عظیم برپا شده هرچه از انگلیسی‌ها بخواهید خواهند داد، بیدار باشید، مفت نیازید، و نوشت که از آمدن کشتی‌های انگلیسی به بوشهر نگران نباشید، انگلیسی‌ها هرگز نمی‌توانند از برازجان بالاتر بیایند. (چون نیروی دریائی انگلیس تنها در کرانه‌های خلیج فارس قادر به فعالیت بودند در نواحی

۱- ناسخ التواریخ ج ۳ ص ۲۸۴ - روضه الصفا ج ۱۵ ص ۷۵۸ - حقایق اخبار ناصری ص ۱۹۲.

کوهستانی) با وجود مراسلات پی‌درپی حسام‌السلطنه (به تهران) فرخ‌خان کاشی (امین‌الطکب- امین‌الدوله) را در یازدهم ذیقعد ۱۲۷۲ ه.ق از راه اسلامبول به پاریس فرستادند. " (۱) پیش از آنکه فرخ‌خان به پاریس برسد در هفتم صفر ۱۲۷۳، برابر ۴ مارس ۱۸۵۷ در زمان ناپلئون سوم، هرات گشوده شد.

حسام‌السلطنه ضمن فتحنامه عربضه به شخص شاه نوشت که شورش سپاهیان هند شروع شده اگر اجازه می‌فرمائید با همین قشونی که دارم به هندوستان بروم (۲) (اصل‌نامه) حسام-السلطنه در کتابخانه سلطنتی است) میرزا آقاخان صدراعظم عامل انگلیس در نزد شاه سعایتها کرد و دلایل و شواهدی آورد که اگر حسام‌السلطنه به هندوستان برود، سلطنت ایران را تصاحب خواهد نمود. همان اتهامی است که با مهد علیا مادر ناصرالدینشاه به میرزا تقی‌خان امیرکبیر زده‌ا و را از پای درآوردند. محمد یوسف هراتی آورده است (۳):

"انگلیسی‌ها به میرزا آقاخان نوری صدراعظم ایران رشوه‌ای وعده کرده بودند و او خیال پادشاه ایران را از ضبط هرات منصرف نمود و حکمی به مرحوم حسام‌السلطنه نوشت که هرات

۱- فرخ‌خان هنگام رفتن به پاریس از صدراعظم میرزا آقاخان نوری پرسید که با چه اختیاراتی می‌تواند در این جلسه شرکت کند. صدراعظم گفت فقط این سه اصل را حفظ کن: ۱- شاه در سلطنت بماند ۲- من در وزارت ۳- جلب رضایت انگلیس‌ها. در سایر موارد آزاد هستی هر چه خواهی بکن. امین‌الملک هم با دریافت هدایا از انگلیس‌ها آنچه خواست انجام داد.

۲- حسام‌السلطنه خود را برای حمله به هندوستان و سرکوبی و اخراج انگلیسی‌ها از آن منطقه آماده می‌نمود که این اخبار انگلستان را سخت متوحش ساخت. لذا مستر استویک را در پنجم اوت ۱۸۶۲ به خراسان فرستادند. استویک در طهران با فرخ‌خان امین‌الدوله (خائن‌المله) ملاقات کرد و او اسباب حرکت استویک به خراسان را فراهم نمود. استویک وقتی بمشهد رسید دریافت که حسام‌السلطنه برای تسخیر هرات عازم آن منطقه شده است. وی رهسپار اردوی حسام‌السلطنه شد و در محل قلندرآباد به اردو رسید که در مورد سپاه خراسان چنین گوید:

"در این موقع حسام‌السلطنه در قلندرآباد اقامت داشت قشون او بین ۱۵ تا ۲۵ هزار نفر بودند و یک اردوی بسیار منظم و مکمل داشت. حضور این مرد مقتدر در خراسان آن ایالت بزرگ را ساکت و آرام نموده است و ترا که از ترس حسام‌السلطنه جرات حرکت خلاف نداشتند. . . در این موقع قورخانه مشهد خوب بکار افتاده بود و تمام مهمات اردوی حسام‌السلطنه را بخوبی آماده میکرد. من شخصا " به آنجا رفتم کلنل دالماچ (انگلیسی) در آنجا مشغول ساختن باروت بود و این باروت بهمان خوبی باروت انگلستان است."

تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ ج ۲ تألیف محمود محمود ص ۷۶۴

۳- امین‌الوقایع - محمد یوسف هراتی - ص ۱۲۹

را تخلیه نموده، به مشهد برگردد که دولت انگلیس دست از محاربه بنادر فارس بردارد. مرحوم حسام السلطنه در جواب نوشت که حال سزاوار نیست دولت ایران هرات را تخلیه نماید زیرا خسارت فوق العاده متحمل شده ایم و خرابی و صدمات کلی از هر حیث و هر جهت به دولت و ملت ایران فراهم می شود ولی میرزا آقاخان صدراعظم که مأموریت داشت هرات را به دولت انگلیس واگذار کند در جواب حسام السلطنه نوشت معلوم می شود شما را خیال سلطنت و پادشاهی بسرافتاده، که به هرات مانده، جواب تعلیفه دولت را اینطور داده اید. اگر خود را جز دولت ایران و خیرخواه پادشاه می دانید، فوراً هرات را تخلیه نموده به مشهد برگردید" (۱).

شاهزاده حسام/سلطنه اصلاً "مایل به خروج از هرات نبود و سام خان زعفرانلو او را در حرکت به جانب هندوستان و یا لااقل درماندن هرات تشویق و ترغیب می نمود تا آنجا که "شیل" سفیر انگلیس در ایران از سرسختی و لجاحت سام خان به ستوه آمده رفتار او را به باد انتقاد و نکوهش گرفت و با تهدید دربار فاسد ایران گفت: "رفتار سام خان ایلخانی طوری است مثل اینکه هرات داخل خاک ایران باشد" (۲).

تغویر توای جرخ گردن تقو که رو به کند ملک جم آرزو

میرزا آقاخان نوری که سام خان زعفرانلو را مانع بزرگی بر سر راه خود و ارباب عزیزش شیل می دید درصدد برآمد کار او را بکسره کند، بهمین جهت گناه ماندن سپاه ایران در هرات را به گردن سام خان انداخت و به شاه دهن بین تلفین کرد که رفتار سام خان موجب سربلندی شاهزاده از اوامر دولت و شاهنشاه است و اگر او زنده بماند ترتیب رسانیدن حسام السلطنه را به سلطنت فراهم خواهد ساخت. با توجه به اینکه عزیزخان کردمکری سردار کل ایران نیز این روزها به سبب سعایت میرزا آقاخان نوری مورد غضب قرار گرفته بود، شاه تحت تأثیر همین تلقینات سوء صدراعظم مبنی بر اینکه عزیزخان مکری و سام خان درصدد فعل و انفعالی برآمده اند حکم قتل سام خان و عزل عزیزخان سردار کل را صادر نمود که بعداً "عزیزخان را نیز مانند امیر کبیر مقتول سازد" (۳) نامهای که میرزا آقاخان نوری به حسام السلطنه نوشت و آنها را سلطنت خواهی به او وارد

۱- رجال ایران مهدی بامداد

۲- امیرکبیر و ایران، فریدون آدمیت، ص ۸-۶۴۲

۳- آقاخان نوری، عزیزخان سردار کل را معزول و تبعید نمود، اما پیش از آنکه موفق به کشتن او شود میرزا صادق خان قائم مقام خیانتهای او را در امور هرات و موارد دیگر به شاه ثابت کرد و ناصرالدینشاه به عزل آقاخان و جماعت نوری فرمان داد (۲۶ محرم ۱۲۸۶) و این شخص پسند با ذلت و نکبت در تبعید جان سپرد.

ساخت ، شاهزاده هوسام خان ناچار در نهایت سرافکنندگی مجبور به ترک هرات و عقب‌نشینی به سوی مشهد شدند آنها از نوشتن نامه و گفتن حقایق به ناصرالدین‌شاه خودداری نکردند. میرزا- آقاخان هم که متوجه اوضاع بود تصمیم گرفت هر چه زود تر لانه و کاخ‌ها را تا بن‌بند دوسردار خد متگزار ایران را از هم بپاشد به همین جهت حسام‌السلطنه را از ایالت خراسان معزول و شاهزاده حشمت الدوله نالایق را به استانداری خراسان فرستاد . سام خان زعفرانلو هم که تکلیفش روشن شده بود ، ناچار به قوچان بازگشت . و با یک دنیا غم و اندوه از خیانت درباریان و ظن‌فروشی‌ها مطلع شد . رنج سپاهیان ایران در هرات به‌بستر بیماری افتاد . ناصرالدین‌شاه با اطلاع از بیماری سام خان که فرصت را مناسب یافت ، طبیب مخصوص خود را به قوچان فرستاد و آن بی‌وطن با خوراندن قهوه‌ی قحری به سام خان چراغ زندگی این ایرمرد حماسه‌آفرین و سرباز واقعی ایران زمین را برای همیشه خاموش ساخت . اما پیش از آنکه طبیب خاش و آلت استبداد و استعمار موفق به فرار شود ، بدست شیرزنان کرد قوچان در منزل سام خان به سزای جنایت خود رسید و بند از بند پیکر پلیدش از هم جدا گردید و تکه‌هایی از گوش و بینی‌اش وسیله بیگ‌برای شاه ستمگر و نادان فرستاده شد .

پس از ضایعه تأثیر بار ترک سام خان ، جنازه آن سردار دلیر میهن‌پرست در میان غم و اندوه عموم اهالی خراسان با تشریفات خاصی به مشهد انتقال و در حرم مطهر امام‌رضا (ع) در دارالتوحید مبارکه در کنار نیاکانش به خاک سپرده شد !

مؤلف رجال ایران می‌نویسد : سام خان "در سال ۱۲۸۲ قمری در گذشت و برادرش امیر حسین خان بجای وی سمت ایلخانگیری و حکومت قوچان بزرقرار گردید و در سال ۱۲۸۴ قمری او نیز ملقب به شجاع‌الدوله شد" (۲) .

نظر فوق به علل زیر نمی‌تواند صحیح باشد ، زیرا جنگی که امیرحسین خان در سال ۱۲۷۸ با ترکمنان عشق‌آباد نمود از وی بعنوان "امیرحسین خان حاکم خبوشان" (۲) یاد شده است که بدیهی است با بودن سام خان او نمی‌تواند حاکم قوچان باشد .

در سال ۱۲۸۰ نیز در جنگ با ترکمنان سرخس در محل آق در بند که منجر به شهادت قدرت‌الله خان روستنی گردید از امیرحسین خان بنام ایلخانی خراسان نام برده شده است . بنابراین شهادت سام خان در سال ۱۲۷۵ قمری و قبل از شکست افتضاح آمیز مرو بوده است .

۱- محمد رضا شاه پهلوی هم که از شنیدن نام کرده‌ها به وحشت می‌افتاد به پیشنهاد ولیان استاندار خراسان استخوانهای سام خان و دیگر امرای کرد را از قبر خارج کرده و بیرون افکندند . و این بود پاسی خدمت مردی که به قول حسام‌السلطنه همه چیز خود را در راه خدمت به ایران از دست داد .

۲- رجال ایران ، مهدی بامداد ج ۶ ص ۱۱۷ - ۳ - حقایق اخبار ناصری ، خورموجی ص ۲۸۵

تقدیر حسام السلطنه

از فداکاری سام خان در فتح هرات

رحماتی که سام خان ایلخانی و برادرش امیر حسین خان زعفرانلو در گشودن شهر تسخیر - ناپدید هرات متحمل شدند و چه جان و مالی که از خود و مردم خراسان بر سر این سودا گذاشتند از لایلای جملات نامه حسام السلطنه به دبیر الملک فراهانی منشی مخصوص ناصرالدین شاه پیدا است که می گوید :

"حضرت دبیر الملک و فقید الله تعالی - انشاء الله فتحنامه هرات را خوب جواب خواهید نوشت ، و زحمت و مرارت های مرا بطور شایسته در فرمان هایم بیان خواهید کرد حالا وقت جولان قلم دبیر است .

وقت آن شد گای دبیر بی نظیر که توأم دستنی بجنبانی به خیر

فضل و عنایت خداوندی شامل حال من ضعیف شد و خدمت مرجوع را به اتمام رساندم تا شما آن همه تعهدات را که می کردید و وعده های زیاد را که می نوشتید کی بجا بیاورید (؟) اگر بگوئی که نمی توانم ، کیست که باور کند ، خدمت به این بزرگی را از ابتدای سلطنت قاجاریه اگر کسی کرده است بنده تانی باشم والا به اندازه خدمتم باید مرحمت و التفات بینم ، اعلی حضرت قدر قدرت شاهنشاهی روحنا فداه و جناب مستطاب اشرف ، ارفع (میرزا آقا خان نوری) دام اقباله را شکر زیادی لازم است ، که نایب السلطنه (۱) مرحوم و شاه مرحوم (محمد شاه قاجار) با آن همه جمعیت در این خاک و قلعه چقدرها معطلی کشیدند و آخر امر دق کردند ، الحمد لله قلیل قشونی از دولت با پست ترین نوکری مأمور شد و در مدت قلیل هرات و توابع آنرا با ایلات و طوایف اطراف تصرف کرد ، خوب فکر کنید ببینید تا چه مرتبه شکر دارد ؟

شکرانه بازوی توانا آزادی صید بی گناه است که :

مرخصی خودم باشد و اذن شرفیابی والسلام به این سرکردگانی که مأمور این خدمت بودند همه التفات و مرحمت لازم است ، هیچکس را موضوع نمی کنم ، هرکس در این اردو ، به خدا قسم که بقدر اندازه و طاقت و توان قبول زحمت کرد ، مقرب الخاقان قوام الدوله شب و روز برای گذشتن این کار به خدا قسم که آرام نداشت ، ایلخانی (سام خان کرد زعفرانلو) جان و اهل و عیال را در این راه گذاشت ، میرینجه (عباسقلی خان کرد جهاننگلو) و سرتیپان و

سرهنگان افواج دیوانی کلهم، عراقی و آذربایجانی و خراسانی و هراتی همیشه در رحمت و مروت بودند... (۱).

در گزارش دیگری حسام السلطنه درباره تصرف فراه (نزدیک هرات) به صدراعظم نوری (در ربیع الاول ۱۲۷۳ یکماه پس از نامایکه به منشی شاه نوشته است) می نویسد: «ایلخانی (سام خان) خالی از همه چیز، درست خدمت کرد و خوب از عهده خدمت خود برآمد، بخدا قسم، زحمتی که او کشید در این اردو در قوه احدی نبود، و خدمتی هم که او کرد هیچکس نکرد التفات درستی لازم دارد، از لقب و نشان و همه چیز، امیرحسین خان برادرش را هم فرستاد که عرض خدمت و زحمات او را بکند و مزده (فتح) هرات را هم از جانب ایلخانی او آورد، انشاءالله مورد التفات خواهد شد...» (۲).

در جاب اول همین جلد عکسی را که به سام خان نسبت داده شده بود در صفحه ۳۶۴ چاپ کردم، که آقای قدرت الد روشنی زعفرانلو در سه سفرنامه خراسان و آقای مهدی بامداد در تاریخ رجال ایران جلد ۶ آنرا چاپ کرده بودند و مرا به اشتباه انداختند. اما بعد متوجه شدم که عکس مذکور متعلق به میرزا سعید خان وزیر امور خارجه است. لذا از جاب آن در این جا خودداری نمودم. درص ۳۰۴ هم عکس رضاقلی خان جاب شده در حالی که باز هم همان عکس درص ۲۵۱ مربوط به امیرگونه خان بدر رضاقلی خان جاب شده بود که مرحوم بامداد دچار اشتباه شده است.

سام خان برای مخارج حرم مطهر امام رضا (ع) املاک زیادی وقف نمود. حمام شجاع - الدوله نیز از آثار سام خان زعفرانلو در محله نوغان مشهد در کوچه پشت خیابان بود (۳). عموی سام خان، بنام ممش خان کرد زعفرانلو حاکم چناران و مشهد نیز قنات سناباد را احداث کرد که به قنات ممش خانی معروف بود.

از دیگر آثار خیریه امرای کرد در مشهد حمام تاهوردی خان (شیخوانلو) و حمام حاجی رستم کرد و حمام کرد (حسام الدین) و حمام سهام الدوله (حیدرقلی خان کرد شادلو حاکم بجنورد) و کاروانسرای تاهوردی خان که سردر آن با کاشی کاری نفیس مزین بوده و در زمان امیرالامرازش کلپ علی خان سیل سیر (کرد سیل سیرانلو) فوجی باشی و بیگلربیگی و حاکم مشهد در زمان سلیمان صفوی در سال ۱۰۹۱ کتیبه‌ای بر آن نوشته شده است.

۱ - یکم سند تاریخی ص ۵۴. حسام السلطنه در این گزارش از صدراعظم می خواهد که اجازه دهد سپاه خراسان به پیشروی خود تا کابل ادامه داده تفوذ انگلیسی ها را از این منطقه قطع کند لکن صدراعظم خائن مخالفت میکند.

۲ - تمام این نامه که به دستخط حسام السلطنه است و در ماه صفر ۱۲۷۳ نوشته شده است - بکشد سند تاریخی - ابراهیم صفائی ص ۵۲ - ۳ - مطلع الشمس ج ۲ ص ۲ - ۲۴۱ -

کشته شدن قاتل سام خان به دست زنان قوچان

قدرت‌الله خان روشنی کرد زعفرانلو یکی از چهره‌های معروف و مرزداران سلحشور عصر ناصری است که نامش در جنگ با ترکمانان در وقایع فیروزه و شیرزنان کرد خیرآباد به میان آمد. وی از بنی اعمام سام خان زعفرانلوست. پس از شهادت سام خان زعفرانلو ایلخانی خراسان خبر کشته شدن حکیم‌باشی، در قوچان ناصرالدین‌شاه را سخت دگرگون ساخت و قورا " پیکی به قوچان اعزام و قاتلین وی را خواستار شد. ضمناً " از قدرت‌الله آقا روشنی پسر عم ایلخانی خواست که ضمن معرفی و اعزام قاتلین حکیم‌باشی، مبلغ شش هزار تومان نیز بابت مخارج آبدارخانه سلطنتی ارسال دارد تا فرمان حکومت قوچان بنام وی صادر گردد. این اولین باجی است که دولت از مردم کرد می‌خواهد و گویا امیرحسین خان در این زمان در تهران تحت نظر بوده و بزدان و بردی‌خان برادرش نیز فوت نموده که قدرت دست قدرت‌الله خان افتاده است. به گفته آقای سلیمان خان روشنی زعفرانلو، نامبرده به شاه پاسخ می‌دهد: چون بر اثر خشکسالی مردم گرفتار قحطی شده‌اند جمع‌آوری چنین مبلغی امکان پذیر نیست. قاتلین حکیم‌باشی نیز علاوه بر اینکه به قصاص رسیده که گناهی بر قاتلین که چند نفر زن بوده‌اند نیست. ضمناً " وی برخلاف عرف و سنت اهلی کرد قادر به تحویل دادن آنها نیست. ناصرالدین‌شاه با شنیدن این پاسخ دندان شکن لب فرو بست و دیگر خواستار مجازات قاتلین حکیم‌باشی نشد.

از این زمان وضع حکومت قوچان یکی دو سال روشن نیست. گویا ناصرالدین‌شاه که از قدرت امیرحسین خان بی‌مناک بوده نمی‌خواسته است وی به حکومت قوچان منصوب گردد و چون اداره امور شمال خراسان و نگرهبانی از مرزهای ناآرام این خطهٔ پهناور ایران از عهد دیگری بر نمی‌آمده ناچار علی‌رغم نمایلات خویش امیرحسین خان زعفرانلو را به حکومت قوچان منصوب می‌نماید. بطوریکه ملاحظه می‌شود در اواخر سال ۱۲۷۸ که حسام السلطنه حاکم خراسان در تهران بوده و ترکمانان به نواحی شرقی خراسان حمله نمودند. امیرحسین خان و سلحشوران قوچان به جلوگیری از آنان شتافته در محل آق‌در بند سرخی ترکمان را بسختی مغلوب و تار و مار کرده‌اند: "... در مدت غیبت امیرزاده بی‌همال تراکمه وحشی خصال، به خیال دستبرد و فساد تاخت و ترکاناز، در بلاد خراسان بنیاد و آغاز نمودند، ولی از بخت بی‌زوال خدیو بلنداقبال، جز از خسارت و نکال فایده ندیده و صرفه نبردند. از آن جمله در شهر شوال قریب هفتاد هشتاد نفر سوار به عزم تاخت اطراف مشهد مقدس آمدند. چون به توسط فراوان معابر، امیرحسین خان ایلخانی زعفرانلو از مقدمه مخبر و مستحضر گردید، به

استعجال با فوجی از ابطال^(۱) رجال از ساحات عبوشان به تعاقب آن بداندیشان به ایلغار روانه گردید (در) حوالی دربند ، بایلان ظفرمند ، خود را به ایشان رسانید . ترکمانیه چون قوه مقابله و مجادله در خود ندیدند ، سنگری مرتب نموده ، تحصن و تمکن گردیدند . از طرفین به محاربه و مجادله اقدام نمودند . ترکمانان کماندار به تیرافشائی ، وسواران شمشیرکش شیروش (خموشائی) به سرافشائی آغاز نهادند .

دو دسته زگردان آهن درآ دمنده جو در فرودین تندرا

تراره آتش نبرد به گردون تیز گرد رسید ، خرمن آمال را شعله آتش آجال خاکستر گردانید . قدرت‌الله آقا نام پسر عم ایلخانی مقتول ، دوازده تن دیگر نیز از جماعت زعفرانلو مجروح شد ، عاقبت‌الامر ایلخانی (امیر حسین خان) و همراهان منوکل‌علی‌اللهبا شمشیرهای آخته ، بر آن جماعت بد عاقبت ناخته ، سنگر و تمامی آن طایفه ضلالت سیرا ، به حیظه تسخیر و تصرف در آورده ، مطلقاً با فراول و نگاهبان به ارض فیض‌بنیان فرستاده در ازا خدمت به یک قبضه شمشیر گل مرصع از دولت قوی شوکت ، به رسم خلعت مفتخر و سرافراز گردید " (۲) .

چنانکه بنظر رسید ، قدرت‌الله آقا روشنی در این جنگ کشته می‌شود . آقای سلیمان خان روشنی بیان داشت که کشته شدن قدرت‌الله خان به اشارت امیر حسین خان بوده است که با تیر سعادتمندی خان اوغازی رئیس ایل کیکانلو به انجام رسیده است .

مؤلف مرآت البلدان نیز به این جنگ اشاره کرده می‌گوید در اوائل سال ۱۲۸۰ قمری امیر حسین خان ایلخانی زعفرانلو که در عیاب نواب والاحسام السلطنه در خراسان مأمور سرحدداری بود و اشرار تراکه را بخوبی تدبیر و تشبیه نموده به توسط نواب معظم‌البه به یک قبضه شمشیر گل و کرمک مرصع مباحی شد " (۳) .

۱- ابطال : قهرمانان

۲- حقایق اخبار ناصری ص ۲۹۸

۳- مرآت البلدان ج ۳ تألیف محمد حسن خان صنیع الدوله ص ۱۱

امیرحسین خان زعفرانلو مقتدرترین ایلخانی ایران

امیرحسین خان کرد زعفرانلو ملقب به شجاع الدوله ایلخانی خراسان برادر سام خان و فرزند رشید رضاقلی خان زعفرانلو بزرگ کوهستان و نوه دختری نجفقلی خان کرد شادلو است. شجاعت را بحد اکمل از دوایل بزرگ نامور کرد به ارث برده در دلاوری و سلحشوری بی نظیرو بی بدیل است. وی امیری سیاستمدار و مرزبانی فداکار برای سرزمین ایران بود که با نبوغ ذاتی و تاکتیک نظامی خود هیچگاه به دشمن فرصت نداده و فعالیت های خصم را در نطفه خاموش ساخته است. میدان رزم را بر خلوت و بزم ترجیح می داد و در تمام جنگها پیشاپیش بیان ظفرمند و صف شکن زعفرانلو در حرکت بود. شنیدن نام امیر دشمن را فراری و زهره شیر را آب می کرد. او و برادرش سام خان که در کنار همدیگر به دشمن حمله می کردند چون سیل خروشان خرمن عمر عدو را در گام نیستی و نابودی فرو می بردند.

امیر بزرگترین رجال نامور دوران ناصری و حقا " شایسته عنوان شجاع الدوله است که بارها به سبب ابرار شجاعت های بی نظیره اخذ خلایع گرانبها از قبیل شمشیر مخصوص و تفنگ و گل مرصع کمر و نشان حمایل سفید و غیره از سوی ناصرالدین شاه نایل آمده و از نظر نظامی دارای درجه امیرتومانی (سپهبدی) بوده است (۱).

اشاراتی از جنگها و دلاوریهای امیر در صفحات پیش بیان شد.

مؤلف رجال ایران می نویسد: "در ایامی که امیرحسین خان زنده بود فقط ناصرالدین شاه حق داشت او را سر کیسه نماید (به اصطلاح امروز تیغ بزند) و شاهزادگان قاجار که والی خراسان

۱ - سلسله درجات نظامی در دوره ناصرالدین شاه بدین نحو بوده است: یاور (سرگرد) سرهنگ، سرتیپ، (که امیرحسین خان و برادرش بیزدان وردی خان درجات سرهنگی و سرتیپی را گذرانده اند) میرپنجه (مزلشگر) که ابوالحسن خان پسر امیرحسین خان دارای این مقام بوده است. امیرتومان (که امیرحسین خان شجاع الدوله و حیدرقلی خان کرد شادلو سهام الدوله و محمدناصرخان شجاع الدوله دارای این مقام که منصب سپهبدی است بوده اند). امیرنویان (این آخرین مرحله نظامی و منصب ارتشبدی است که شاهزاده حسام السلطنه عموی شاه و حاکم خراسان آن را دارا بوده است).

می شدند حرّات نداشتند متعرض او بشوند . . . نامبرده در زمان حیات خود بزرگترین امراء و از متمولین و ملاکین طراز اول خراسان بوده و بطور موروثی حکومت قوچان و شیروان و غیره را داشت " (۱) .

سهم امیر خصوصا " و کردان خراسان عموماً " در حفظ و حراست حدود و شعور خراسان و شمال ایران قابل توجه شایان است . مؤلف حقایق اخبار ناصری در وقایع سال ۱۲۷۸ قمری می نویسد : " از سمت دیگر تراکمه عشق آباد و آخال که در یک فرسخی قلعه انا و (انو) خیال نوطن کرده و قصد تصرف داشتند ، مراتب تطاول طایفه مزبور از قرار عرایض اهالی انا و خدمت نواب والا ، صورت ظهور یافت . حسب الامر ، حیدرقلی خان ایلخانی (کرد شادلو) و امیر - حسین خان (ایلخانی کرد زعفرانلو) حاکم خیوشان . . . هریک از سمنی به استیصال آن طایفه خدلان نال مأثور شدند . جماعت ترکمان چون دریای بلا را محیط به اماکن خود دیدند ، از خوف جان سفینه وجود مردود خود را به سمت ساحل ادبار فرار کشیده ، قریب به پنجاه سرنیزه سر ، و بیست و پنج نفر زنده اسیر کنند غازیان دلیر گردیده مال و دواب زیاد از آن طایفه بدبند بادست افتاد . " (۲)

و نیز آورده است که : " جمعی دیگر از ترکمانان که به اطراف خیوشان به خیال چپاول و اختلال حال اهالی آن سامان آمده بودند ، با مستحفظین آنجا دچار شده پس از مقابله و مقاتله و کارزار ، شش نفر از جماعت ضاله اسیر کنند تقدیر و نفر کشته تفنگ و شمشیر گردیده بقیه خائب و خاسر فرار نمودند " (۳) .

مؤلف منتظم ناصری نیز در این رابطه می نویسد : " حیدرقلی خان ایلخانی و حکمران بجنورد به یک قطعه نشان تمثال همایون مکلل به الماس سرافراز آمد . امیر حسین خان ایلخانی زعفرانلو به سبب حسن خدمت و تنبیه و تدمیر اشرار تراکمه خراسان به یک قبضه شمشیر گل کرمک برصع و سیاهی شد " (۴) .

۱- تاریخ رجال ایران ، مهدی بامداد ج ۱ ص ۳۹۵

۲- حقایق الاخبار ناصری ، خورموجی ص ۲۸۵

۳- حقایق اخبار ناصری - خورموجی ص ۲۸۵

۴- منتظم ناصری ج ۳ ص ۲۸۲

ورود ناصرالدینشاه به چناران و دیدار با خوانین کیوانلو

ناصرالدینشاه پس از گذراندن مراسم عید میلاد حضرت رسول (ص) (۱۷ ربیع الاول سال ۱۲۸۴) در روز هیجدهم از مشهد بسوی قوجان حرکت نمود و ناهار را در کلاته حاجی محمدرضا و شام را در النک فتهه صرف کرد .

روز نوزدهم ربیع الاول سه ساعت به غروب مانده اردوی شاه در قلعه وکیل خان نزدیک چشمه گیلان فرود آمد (چشمه گیلان مسکن کردهای پاروکی است که امروز به پیرکی معروفند ، زیرا در زبان کرمانجی الف ماقبل مفتوح قلب به الف می شود) .

روز سه شنبه بیستم ربیع الاول شاه پس از گردش و تفرج در چشمه گیلان ، مراجعت نموده در بالای تپه‌ای صرف نهار نموده محمدرضا خان کرد حاکم رادگان را با سواران ایل کیوانلو بحضور پذیرفت ، (قریه رضاآباد ملکی خود محمد رضاخان و اول خاک رادگان است) .

از چشمه گیلان تا گویاغ منزل بعدی چهار فرسنگ است ؛ "از چشمه گیلان تا گویاغ این صحرای تمام مسطح و سبز و خرم و مرتع و موقوف ایلات کیوانلو است که زیاده بر پنجهزار خانوار و سیزده به محمد رضا خانند و سیاه چادرهای ایشان در این بیابان پراکنده است . . ." (۱)

شاه پس از بازدید از رادگان در باغ محمدرضا خان (۲) که خارج شهر بوده توقف می نماید و در روز توقف شاه در رادگان بر اثر آب و هوای خوب رادگان بوده است چنانکه مقول هم بهمین خاطر از خراب کردن رادگان منصرف شدند و این تنها آبادی بود که در خراسان از حمله مقول جان سالم به دربرد .

۱- سفرنامه ناصرالدینشاه به خراسان چاپ سنگی ص ۳۰۹-۳۰۵ که بصورت (۳۰۰۵) نوشته است .

۳- در دومین سفرنامه ناصرالدینشاه به خراسان که در سال ۱۳۰۰ قمری روی داد صنیع الدوله حاکم رادگان را "کاظم خان ابن ابراهیم خان بن محمدرضاخان" ذکر کرده است . مطلع الشمس صفحه ۱۷۳

همچنین صنیع الدوله به طول و عرض النک رادگان اشاره کرده و گفته است ؛ "در حوالی طوس مرغزار رادگانست ، طولش دوازده فرسنگ و عرض پنج فرسنگ ، از مشاهیر (وعجایب) اماکن جهانست . " مطلع الشمس ۱۸۸

در سفرنامه مذکور آمده است: "قصبه رادگان قلعه بزرگ و محکم دارد که هزار خانوار در او مسکن دارند و بازار و دکان و حمام عالی در او بنا شده اطراف این قلعه خندقی است عمیق که غالب بر از آب است. در کنار قلعه باغی است متعلق به محمدرضا خان که خیابانهای منظم و بیدستانها و حوضخانه نیکو دارد. هوای رادگان در نهایت معتدل و آب آن بشدت گوارا و از دره شمال شرقی جاری است." (۱)

پنجشنبه ۲۲ ربیع الاول ۱۲۸۴ "محمد رضا خان حاکم رادگان" (۲) که در پذیرائی مقدم مبارک و به تشریفات ورود مسعود و تمهید موجبات راحت ملتزمین رگاب جهدی مشکور ظاهر ساخته بود مورد مرحمت ملوکانه شد به اعطای یک ثوب جبه نرمه و دو جعبه تفنگ و طباچه سرفخر و مباحات برآسمان سود و نیز اکثری از خوانین کیوانلو که شایسته مراسم ملوکانه بودند خلاع شایسته یافته فرین اعزاز و افتخار آمدند.

ناصرالدینشاه پس از گردش و شکار در رادگان و بازدید از برج معروف رادگان که گوید در زمان سلطان سنجر سلجوقی ساخته شده روز جمعه ۲۳ ربیع الاول از رادگان به قصد منزل سوهان حرکت می‌کند و خوانین کرد چناران و رادگان را بحضور می‌پذیرد.

"اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به عزم سواری از باغ محمدرضا خان بیرون تشریف آوردند. محمدخان حاکم چناران و محمدرضا خان حاکم رادگان و خانلرخان رادگانی که مردی سالخورده و وضع لباس و طرز سلوک و هیأت و حالت او نموده و آثاری از قدمای قوم بود با تمام سران و خوانین کیوانلو که هریک را به فراخور حال خلعتی مرحمت شده بود به زیارت خاکبای همایون شرف جسته اعلیحضرت شاهنشاهی با هریک بنحوی که درخور شأن او بود خاصه خانلرخان اظهار مرحمت و تکرم فرموده و به اسب ترکمانی "غوغا" که اسبی بی همتاست نشستند و از جنب قصبه رادگان عبور فرموده... (۳)

در رادگان یکی از اهالی دندان حیوان عظیم الجذهای به ظلوزان حکیم اروپائی ملتزم رگاب شاه می‌دهد که او به ناصرالدینشاه می‌گوید این دندان مربوط به حیوان عظیمی است که قبل از طوفان نوح در این سرزمین می‌زیسته‌است. ظلوزان دلائل علمی خود در این مورد را معروض می‌دارد:

شنبه ۲۴ ربیع الاول شاه از سوهان بطرف علی‌آباد فوجان حرکت می‌کند و مؤلف سفر-

۱- سفرنامه ناصرالدینشاه به خراسان چاپ سنگی ص ۳۵۹

۲- محمد رضا خان حاکم رادگان نواده شاهروری خان شیخوانلو معاصر نادرشاه است.

۳- سفرنامه ناصرالدینشاه به خراسان ص ۳۱۵

نامه مطالبی پیرامون فریه موجنان و طایفه جانی قربان و درخت عظیم ارس که مورد احترام اهالی بوده بیان می‌دارد .

یادآوری می‌شود که کردهای ساکن رادگان و چناران عبارتند از: ایلات کیوانلو، کاویانلو، شیخوانلو (شیخکانلو)، ترسانلو، ورانلو، رشوانلو، زنگلانلو، زراوگانلو، میلیانلو و جانی که این زمان همگی به کار کشاورزی و باغداری مشغول‌اند و بهترین محصولات آنها سیب، درختی و سیب زمینی و گندم و جو و چغندر قند می‌باشد که به سبب مرغوبیت زمین و موقعیت کشاورزی منطقه و نزدیک بودن به جاده‌ی بین‌الطلی تهران - مشهد، از نظر زندگی مرفه‌تر می‌باشند. دامداری و دامپروری اکنون بصورت شغل دوم کردهای این منطقه درآمدناست. در حال حاضر مهمترین گله‌داران این خطه، کردهای ورانلومی‌باشند و موسکانلوه و حمرکانلو و اقترانلوه و جانیگانلوه و مستگانلوه گله‌داری را تردد کرده‌اند به کشاورزی و باغداری روی آورده‌اند.



استقبال امیرحسین خان ایلمخانی از شاه

ناصرالدینشاه که به دعوت امیرحسین خان شجاع الدوله و بازدید کردستان خراسان، همراه مادرش مهد علیا و خواهرش عزت الدوله (همسر مرحوم میرزاتقی خان امیرکبیر) روز ۱۸ ربیع الاول ۱۲۸۴ قمری از مشهد به مقصد قوچان حرکت کرده پس از بازدید خوانین کرد شیخانلو و کیوانلو منطقه رادکان و چناران روز شنبه ۲۴ همین ماه به روستای علی آباد که اول خاک قوچان است می‌رسد که عیناً "از سفرنامه ناصرالدینشاه نقل می‌شود. (۱)

"بالاخره اندکی از درخت (ارس قزیه موجنان) گذشته، امیرحسین خان ایلمخانی زعفرانلو با دید گشت که به رسم استقبال در کنار جاده با پانصد سوار زعفرانلو صف بسته و خود با سران سپاه و خوانین زعفرانلو پیاده در جلو صف ایستاده منتظر زیارت رکاب نصرت انتسابند. حضرت همایون شهریاری ایلمخانی را نزدیک طلبیده مورد الطاف و اشفاق ملوگانه ساخته مقرر داشتند سوار شده ملتزم رکاب گردد. و الحق از جلادت و رشادت جبلی و آراستگی اسب و براق سواران مزبوره انظار خیره شده مایه مزید تطف حضرت همایونی نسبت به ایلمخانی مشارالیه گشت و امیرحسین خان مخاطب به فرمایشان علیه آمده جواب را از روی بصیرت و اطلاع کامل معروض می‌داشت. از جمله سرکار همایونی از احوال طایفه بغابری و عدد خانوار ایشان سؤال فرمودند. ایلمخانی معروض داشت که بغابری دو طایفه‌اند که در سمت جنوب قوچان بقاصده هفت فرسنگ در بام وصفی آباد مسکن دارند و هفتصد خانوار ایل دارند در بام مسکون اند. . . .

ناصرالدینشاه در علی آباد قوچان فرود می‌آید "از سوهان الی علی آباد هفت فرسنگ است" روستاهای مسیر راه بدین شرح است: مزرعه ابراهیم آباد، موجنان - یا ساقی - شالیاف (مخروبه). دولت آباد یا دوست آباد، داودلو - گلانه قاسمانلو (مسکن طایفه کرد قاسمانلو) - دیزوند، گلانه قریان، علی آباد. . . . روستاهای بلوک سرولایت قوچان که اسامی آنها بدین موجب است: رضا آباد منعلق به میرزا حسنعلی وزیر آستانه مقدسه، بیک نظر، شورجه گلانه - قراشور، جعفر آباد. "

یکشنبه بیست و پنجم تشریف‌فرمایی اردوی کیوان شکوه همایونی به قوچان

در این روز اول صبح اردوی همایون از علی‌آباد کوچ کرده و سرکار همایون شاهنشاهی با شوکت و اجلال سوار شده با امین‌الدوله فرمایش کنان بسمت قوچان توجه فرمودند و پس از مسافتی اندک در قلعه فتح‌آباد که مشهور به قلعه کلب آقاسی است صرف نهار فرمودند پنج - ساعت از روز برآمده موکب مسعود بشهر قوچان نزدیک شد علمای بلد و اعیان و اشراف و رعایا و برایای شهر وضع و شریف صغیرا " و کبیرا " برای زیارت جمال مهر مثال همایونی در خارج شهر در نهایت نظم و آرامی صف بسته زبان به دعا و ثنای وجود مبارک ملوگانه گشودند. امیر حسین خان، علما و اشراف را در خاکپای همایون معرفی نموده و هر یک از ایشان به فراخور مرتبت و شأن خویش مورد الطاف و اشفاق شاهانه شدند و اعلیحضرت پادشاهی از کالسکه به زیر آمد مهر اسب یراقی الماس سوار گشته از کنار قلعه رضا قلیخان که به قلعه امیرآباد موسوم و به‌کرد محله اشتهار دارد (۱) و در خارج شهر قوچان واقع است عبور فرمودند در سمت غربی شهر به باغ نظر امیرحسین خان که برای تشریف‌فرمایی ذات‌والاصفات همایونی معین شده بود عز ورود ارزانی داشتند. ایلخانی نثار مقدم مبارک همایونرا پیشکشهای لایقه از نقود و نالهای کشمیری و سایر اقمشه تقدیم نموده هدایای ایشان پسند خاطر مبارک افتاد و از نالها بکظا همراه محمد علیخان پیشخدمت خاصه و یک طاقه به محمدحسن خان محقق مرحمت فرموده بقیه را نیز به دیگران بذل فرمودند از علی‌آباد به قوچان سه فرسنگ است سمت راست و چپ جاده به فاصله دو فرسنگ الی سه فرسنگ امتداد دو رشته کوه است که در منازل سابق ذکر یافت. در وسط این دو کوه جلگه آباد خوش هوای حاصل خیز قوچان واقع است و قراء و مزارع واقعه در یمن و بشار جاده بدینموجب است :

قراء سمت راست جاده

ناوخ - فیطاقی - جالکی - حسن آباد - پیش باغان - هی هی - نظرآباد - مزرع - آق کاریز - فرخان - (فتح‌آباد که به قلعه کلب آقاسی اشتهار دارد) - قیلو، قوچان

قراء سمت چپ جاده

قلعه شفیع - قلعه بدو - ازون قونلی - دوغانلی - بنوبد - قلعه عباسی - قلعه دولو - آب کرک - گبرآباد - کهنه فرود - نوروزی - محب سراج - گوکجه - جنود آباد - دربندی - کلاته میرزا - فیروز آباد - یزدان آباد - قلعه کلب آقاسی که امروز نهارگاه حضرت همایونی

{- این همان دژی بود که کردها پس از آمدن به خبوشان آنها برای دفاع از شهر بنانهادند و رضاقلی خان زعفرانلو آنها مجهز کرده بود که وسیله عباس میرزا نایب السلطنه ویران گشت .

واقع شد یکی از قلاع قدیم و بسیار محکم است و بنا بر معروف مرحوم نادر شاه افشار در سمت شرقی قلعه مزبور در تهیای موسوم به مروارید تپه شهید کرده اند قلعه امیرآباد در نزدیکی قوچان واقع و از بناهای مرحوم رضاقلیخان زعفرانلوست چون در ایام خاقان مغفور مبرور رضاقلیخان پا از جاده اطاعت بیرون نهاده بنای طفیان و فساد گذاشت مرحوم عباس میرزای نایب السلطنه جد شاهنشاه غازی که در آن هنگام از جانب شاهنشاه مغفور فرمانفرمائی کردستان داشت این قلعه محکم بنا را که مشتمل به بروج می شد و حصار سخت و خندق عمیق است به قهر و غلبه تصرف فرموده رضاقلیخان را به اطاعت آورده حکم به ویران ساختن قلعه فرمود تا دیگر باره مأمین و مقرر طاغیان نشود.

محل قوچان سمت مغرب شمالی مشهد واقع است و از اول خاک آن کبکطاس تپه و قلعه بیک نظر معروف است تا شهر پانزده فرسنگ است. جلگه قوچان که صحرائی حاصلخیز و فرج-انگیز است در میان دو سلسله کوه واقع شده یکی از سمت جنوب که معروفست به کوه شاهجهان و جهان ارقیان و میان قوچان و بغابری و صفی آباد و جلگه اسفراین فاصله است و دیگری شمالی که جلگه قوچانرا از دره گزو صحرای انک منفصل و جدا کرده.

خاک قوچان محدود است از سمت مشرق به خاک مشهد و از مغرب به اول یورد شادلو و از سمت جنوب به چناران و اسفراین و از شمال بدره گزو صحرای ترکمان. طول خاک این محل شانزده فرسنگ و عرض آن نیز از دوازده الی شانزده فرسنگ است درین وسعت اندک دهات و مزارع و باغات و کشتزارها به یکدیگر پیوسته خاک آن حاصلخیزترین محالات مشهد است و زراعت دیمی و آبی این بلد در سال کفیل معاش غالب بلاد خراسان می گردد بنحویکه هرگاه وقتی بهزرع آنجا آفتی وارد آید در تمامی بلاد خراسان تفاوت نرخ حاصل گردد و عمده تجارت و کسب رعایای قوچان از غلات و حبوبات و فواکه است این مملکت را دو شهر است یکی شهر قوچان که معروفست و او را برج و باره و خندق عظیم است ولی عمارات داخلی آن اکثر خراب و به نازگی درین عهد جاوید مهتد و ایام حکومت امیرحسین خان رویه آبادی گذاشته در این شهر حمام و مسجد متعدده است از جمله مسجدی است که در نهایت قدیم است و اگرچه تاریخ بنای آن معلوم نگشت ولی آنچه از آثار نمایان است گویا زیاده از هشتصد سال است که بنا شده و نیز قوچان را بازاری طولانی است که ابتدای آن دروازه مشهد و انتهای آن دروازه بجنورد است و درین بازار همه نوع متاع یافت می شود و هم این محل را شهری دیگر است کعبه شیروان معروفست و تفصیل مدنیت آن در موقع خود ذکر خواهد یافت. هوای قوچان قریب به اعتدال و خشک است و آب آن در نهایت گوارا و مردمانش همه باهوش و ذکاوت و شجاعت و فراست و از طایفه زعفرانلو اغلب آنها صاحب خانه و املاک و باغات و مزارع هستند و هزارسوار جرارمکمل و مسلح پیوسته از ایشان برای خدمت دولت حاضر است و در هنگام ضرورت هزار و پانصدسوار

و هزاروپانصد پیاده نیز ممکن است با اسلحه حاضر خدمت شوند .

تفصیل بلوکات و رودخانهها و قلعهجات قوچان بدین موجب است :

بلوک و محالات :

بلوک سرولایت دهات و مزارع بسیار دارد و معتبرترین آن ازین قرار است : شورچه -

علی آباد - قلعه عباس - چالاکلی - نوروزی .

بلوک پشت کوهکه در فاصله جبال در گزو قوچان واقع است دوسه محال است معروف به

دولتخانه و قازواینچه (منظور اوغاز و اینچه کیگانلو است) بلوک میان ولایت دهات معروف

ازین قرار است : فارچ - داغیان - اسفیجر - دوین ، کرتو ، بلوک پائین ولایت : شیروان -

خبونان - دوالدرم معروف به زوارم - حسین آباد - زیارت .

دوشنبه بیست و ششم توقف موکب منصور در قوچان :

درین روز هوا را اعتدالی کامل حاصل شده و از اول بامداد بارانی ملایم گرد و غبار از

روی زمین بسترد و گلها و درختان باغ را صفائی تازه و نظافتی بی اندازه حاصل گشته خاطرها

را قرین مسرت و بشاشت داشت . سرکار اقدس همایون شاهنشاهی بهنگام صبح استحمام فرموده

وبه سراپرده دیوانخانه مبارکه تشریف فرما شدند . این خانه زاد اعلیحضرت شاهنشاهی که چند

روز بود گرفتار تب و نوبه بود از یمن توجهات ملوکانه و مراحم شاهنشانه صحت یافته به زیارت

خاکبای همایون شتافت و صورت اماکن متبرکه و روضه منوره را به عرض عاکفان حضور رسانده سرکار

شاهنشاهی در کتابچه روزنامه مخصوص که اصل این کتاب مستطاب است ثبت فرمودند . مقارن

ظهر چاپار دارالخلافة از راه تردین و جاجرم در رسیده عرایض وزیر مالیه اعظم و سردار کل

عساکر منصوره که مبنی بر احوال مملکت و مطالب دولتی و وصول مالیات و امنیت بلاد و نیکی

حال رعیت و لشکری بود از لحاظ نظر انور همایون گذشته جواب هر یک شرف صدور یافت و

مقرر گشت چاپار را معجلا " عود دهند بکساعت به غروب مانده اعلیحضرت شاهنشاهی به عزم

ملاقات حضرت مهد علیا و سترکبری به باغی که منزل سرکار ایشان بود تشریف فرما شد بعد از

صرف عصرانه و جای مراجعت فرمودند دوساعت از شب رفته مقربان دربار معدلتمدار به حضور

مرحمت ظهور همایونی مشرف گشته تا ساعت چهار قرین سعادت و افتخار بودند . عکاسباشی

چند صفحه عکس ایلخانی و قلعه قوچان و غیره را که حسب الامر برداشته از لحاظ انور همایون

گذرانده در نظر مبارک پسند آمد . (۱)

۱ - تعدادی از این عکسها در آلبوم سلطنتی ناصرالدینشاه موجود بود که بعد بدری آتابای

آنها را فهرست نموده ، معلوم نیست در جریان انقلاب چه سراین آلبوم ها آمد .



* خانی که شاه را ترساندا

در ایام سلطنت ناصرالدین شاه قاجار، به دلیل ضعف حکومت مرکزی، در هر یک از ایالات و ولایات کسی قدرت را به دست گرفته و خودسرانه بر مردم حکم می‌راند و یکی از این افراد امیرحسین خان قوچانی بود که در حدود قوچان نفوذ و نیروی زیادی داشت.

به نوشته مشروین سعیدی نژاده در سال ۱۲۸۳ قمری، هنگامی که شاه به ناحیه خراسان رفته بود، وقتی به قوچان رسید، اظهار تعجب کرد که امیرحسین خان را ببیند و علت این تعجب نیز آن بود که شاه در رابطه با نفوذ او مطالب زیادی شنیده و می‌دانست که اگر به دشمنی برخیزد و طغیان کند، فروشانیدن آشوبش اگر محال نباشد، مشکل هست. به همین جهت تصمیم گرفت برای خلاصی از شر او چاره‌ای بیندیشد و تنها چاره نیز آن بود که وی را با خود به تهران ببرد تا در آنجا

بتواند تحت نظر نگاهش دارد.

وقتی امیرحسین خان به دیدن ناصرالدین شاه رفت، شاه بعد از ابراز مرحمت‌النسبت به او گفت: ما در باره رشادت و دلاوری تو داستان‌ها شنیده‌ایم و از لیاقت بی اندازه‌ات مردم حکایت‌های مختلفی نقل می‌کنند و بی مناسبت ندیدیم تو را با خود به پایتخت ببریم تا در آنجا از وجودت بهتر استفاده کنیم و مسئولیتی مناسب به عهده‌ات بگذاریم و نگران اداره قوچان هم نباش. چون در نظر گرفته‌ایم او را به حکومت این ناحیه بگذاریم و من مطمئنم که او از عهده این کار بر می‌آید.

امیرحسین خان چیزی نگفت و مرخص شد. چندساعت بعد، وقتی پیشکش‌های او را از نظر شاه گذرانند، ناصرالدین شاه در میان هدایا چشمش به جعبه‌ای درسته افتاد و چون جعبه را گشود، سر بریده مظفرالدوله را در میان آن دید.

مجله اطلاعات شماره ۲۳۹۳

شرح این واقعه را در جلد ۳ ص ۶۱ حرکت تاریخی کردیه خراسان را بخوانید.



امیرحسین خان هنگام ورود ناصرالدینشاه به توجان بقلم عکاسباشی شاه

کلیات

ممال یکمانلو سمت شمال و غیره
بلوک شمالی که قلمی است آن هر یک صد و هشتاد و نوزده مای مستعد دارد و محال محسوب نمیشود

اوقاز	ترخان	جیحان	کرم اب	حسستان	قوشخانه
			فیروزه	ممال که بیان چهار صد تا خواهد	و چند نمره دارد

بلوک جنوبی او نیز طعمیات مستعد دارد که هر یک میتواند محال جداگانه محسوب شود

زمان لو و محال استناد محال جیحان
شادگان لو و خزرده که آب و هوا
ممال بدوار قسم آباد دارد
که طایفه بسیار از آنجا میگویند
عظیم در وسط آن میگذرد
و باغات زیاد آنجا
دارد

رودخانهها

رود و شکر که تقویت رودخانه وانگ	رود استناد و خزرده	رود جیحان ایضا	رود چرمی
می آید و منبع آن از جبال جنوبی است	از جبال جنوبی است	جنوبی است	

دره کرانست
این رود از قوچان که گزشت آن
بول خاک میخورد که در این رود
سوم بار میخورد و از جنوبی است
و یکبار در وقت باران

رود سفید از جبال	رود زورم	رود هونزاد رودی	رود قوچان و شکر
شمالی جاری است	از کوه روان	که بشروان می آید	بشروان می آید

قنیه است و قراولی نهایی قوچان که در سه راه ترکمان واقع است چنانچه در
دورگزاله قدش دلو

چو در بهیچ اول سرحد قوچان و در نه است
و قلعه است که سی خانوار دارد و سه راه با
قلعه منتهی میشود و در هر یک قراول است

راه تابان راه قوچان راه کارخان
و تقریباً و تقریباً و تقریباً

در بند سال کوه چهار برج راه کمر برون
مقطط دارد
قنیه در کوه تازکمان راه زکریا
در چهار برج قراولخانه
قراولخانه دارد

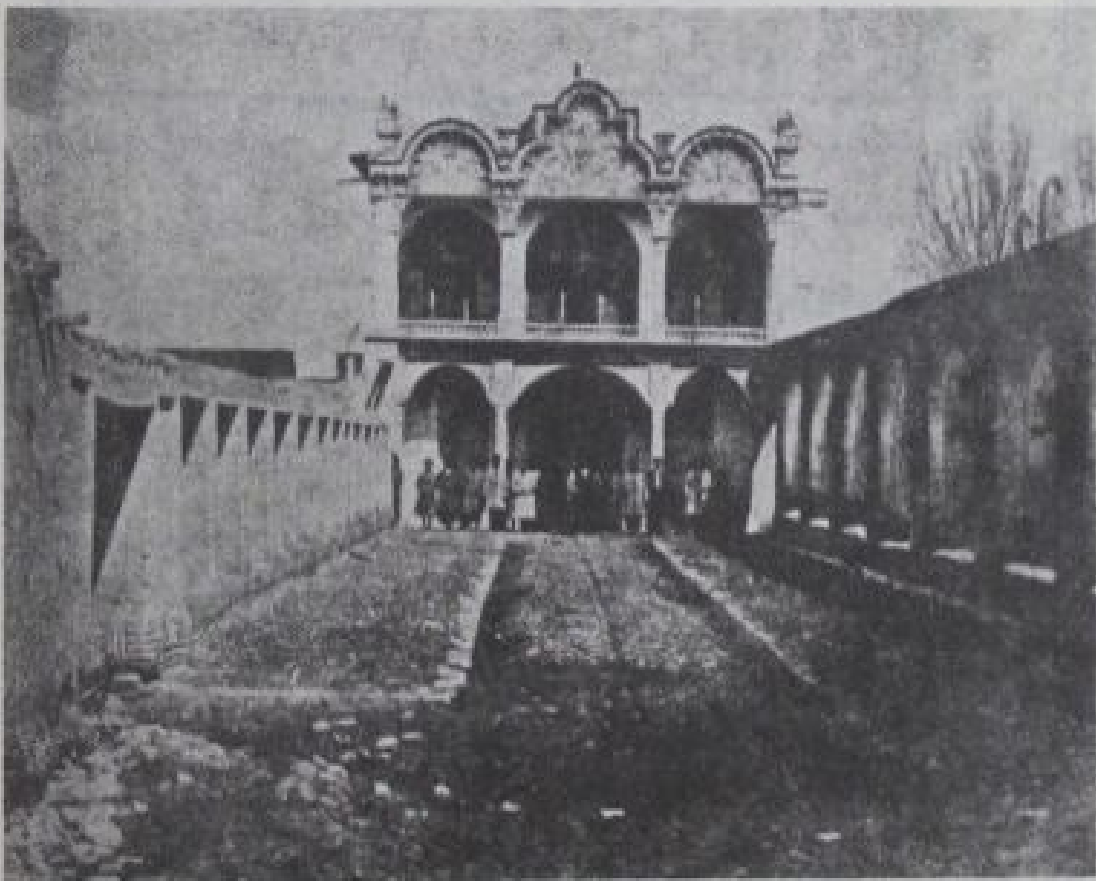
راه بیدله ایضا راه زبلان ایضا
برون مشو
راه چکل راه سپاه راه
راه شبانه دو قراولخانه
دارد
راه کوه کلید است قنیه دارد
دول کوه زندین کوه قنیه

راه چرستان راه بجهانی شمس ده دارد
که بید از کوه کلید است
راه خیرآباد در بند است و امیرحسین خان
سندی بزرگ در برابر آن بسته خود خیرآباد

خانه کبر شمس شمس
قلعه است که سی ایلی چهل خانوار رعیت دارد
و پنج برج در او ساخته اند و زابجا که بدو
منتهی میشود بسیار است
راه ترک زکمان برون راه کول
راه تراب

راهجه	سردفت دیگر که قلعه دارد	راهجهای قوشخانه که بقوه قوشخانه و مزارع آن می باشد
ازجیب	بزرگ این می	درند سرانی کارمیس راه سرد قلعه است قلعه معتبری دارد
قرمشاق	راه کند در بند	کار کلانه قلعه است راه کچی داغ و جند خانوار دارد
		راه اصفهان یا دکار بول
راهجهای بلبلو		راههای تنگمان که در شمال شادلو است
برج قلعه	چوبست زاغ اشیا از زبان	راه شاه پنه راه کرد بول راه پسر زین خان
	راه عبله راه کوه ساج راه تور بیاغ	راه قزل حمله
		راه قزچک
راههار فروزه	که تبرکمان از جمله دکنتر است	راه کرنا ب خود کرنا ب صد خانوار است
وزیاده	از کثیر شکوه نیم مسافت دارد	و متصل با قلعه قلقلوت که سی خانوار رعیت دارد و راههای متعدد با او منتهی میشود
و خود فروزه	دو قلعه است و در هر یک قلعه	
خانوار رعیت است	و راهجا که معتبر تر مکان است	کودر است بول کوره
و بدان وصل میشود	ازین قرار است	سفر بول راه زاباب دوه کبسی
بازار	در بند بر قلعه راه مندا قوش امام	شمال راه قوری چای راه اوج
در بنا بکوه	راه چارخانه راه کادوس	راه باش راه قزل قیه راه عرب دره و قزچکان
راهجهای بیجان	خود قلعه بیجان و لوانج	
آن چهار صد خانوار دارد		
اسمر بول	چلبی کلات	
سیان رود	کندون امیر آباد	
راه حصاره		

سه شنبه بیست و هفتم و سوم (روز) توقف سرکار پادشاهی در قوچان ؛
 از آنجا که طبع منیر حضرت همایون شهریاری هواره بدتفرج و سیاحت مایل است در این
 روز به عزم سیر و گشت خارج قوچان حکم سواری فرمودند و محض آنکه سواران نصرت نشان را راحتی
 باشد و اسبان ایشان را آسایشی حاصل آید که در هنگام ضرورت و خدمت از یای نمانند سواران را
 از التزام رکاب مبارک معاف داشته شاه بعضی از چاکران خاص چون معیرالممالک و حاجب الدوله و
 امین خلوت و آجودان مخصوص و حاجی میرزا علی مشکوه الملک و مهدیقلی خان و میرزا علی خان
 و نور محمد خان و ابوالحسن خان پسر ایلخانی و ابراهیم خان نایب اصطبل و معدودی از
 تفنگداران و قرانان سوار در رکاب مبارک ملتزم گشتند و سرکار اقدس همایونی بسمت جنوب
 قوچان توجه فرموده و ابوالحسن خان را که عالم محل و بلد بود از پیش روی و خدمت بلدیت
 معاف فرموده و خود بمنقش نفیس بدون بلد و راهنما . . . " راه کوهستان را پیش گرفتند .



منزل امیرحسین خان که عکاسی ناصرالدینشاه گرفته است . این ساختمان
 بر اثر زلزله سال ۱۳۱۲ بکلی ویران شد . عکس از آلبوم سلطنتی

گفتگوی ناصرالدینشاه با دهقان آزاده کرد

ناصرالدینشاه بسوی قلعه بیگلر (۱) حرکت کرده . . . در کمال شادکامی بهصید افکنی مشغول شدندیک فاخده و چهار قازالاع به دست مبارک صید کرده از جوار قلعه بیگلر آقا گذشته در کنار نهر آب و بیدستانی از برای صرف نهار فرود آمدند و مقرر شد تا آنچه صید شده بود کباب سازند .

شاه پس از صرف نهار با چند نفر از نوکران خود . . . کوهی سخت را که جنگل بادام - تلخ و چشمه سارها و بیدهای تک تک داشت بنظر آورده بسوی آن روان شدند (۲) در این حال دهقانی از اکراد که لباس مندرس و کلاهی بزرگ داشت در نهایت آسایش خاطر با تانسی و متانتی تمام دستی برکمر زده و دستی در پشت سر گرفته رو به آن حضرت روان شد و از آنجا که مبنای امور شاهنشاه بر عدالت و رعیت پروری است مقرر داشتند احدی او را مانع از آمدن نشود تا مقصود و منظورش معلوم گردد .

مرد دهقان چون مانع و عابقی نیافت با همان طمأنینه بدون تکلم نزدیک رکاب همایون گشت . سرکار اقدس شاهنشاهی نیز بجانب او توجه فرموده در کمال ملاطفت فرمودند عمو این کلاه و قبا را از کجا یافته ای .

دهقان جوابی نداده و به پشت سر خویش نظر کرده با زبان کردی چیزی به کسان خود که دور ایستاده بودند بگفت و مفهوم آن گویا در امر زراعت و آبیاری کشت شلغم (۳) بود . این حالت استغناء و بی خبری دهقان که در چنین وقتی کار خود را فراموش نکرده جز کشت گزر و شلغم خیالی در سر نداشت در حضرت همایون مستحسن آمده او را نزدیکتر خوانده و از برای مزاح بدوی فرمودند کلاه خود را به من ده تا اسبی ترا دهم . دهقان کلاه از سر گرفته بایک دست پیش برد که بگیر و بده . حضرت همایون را این حالت در نهایت خوش آمده و تبسم فرموده مصلحتی گراف بد و انعام فرمودند .

دهقان چون آن زره های سرخ بدید در نهایت متعجب مانده در کمال سادگی سؤال نمود که این زرها از چه راه بمن می دهید؟ پس حضرت شاهنشاه از حالت رعیت و سلوک ایلخانی

۱- مردم قلعه بیگلر اصلاً "حمزگانلو" می باشند .

۲- منظور رشته کوه محمد بگ است .

۳- مفهوم آن کشت شلغم نبود ، بلکه بازبان کردی شاه را مورد تمسخر قرار داده و از سؤال بیپوده اش با دیگر همراهان خود دچار تعجب شده است .

جوبا شدند . دهقان عرض کرد که بحمدالله تعالی در زیر سایه پادشاه به ما خوش می گذرد و سالهاست چنین آسودگی و امنیت از برای خود ندیده بودیم در سابق مدام را به جنگ وجدال و اکنون تمام را به فلاح و رزاعت مشغول هستیم و شکر خداوند و دعای پادشاه می گذاریم . اعلیحضرت همایون در نهایت ازین تقریر صادقانه دهقان سرورگشته شکر خداوند متعال را از آسوده خاطری رعیت بجای آورده و بسمت کوه ناختن فرمودند در بالای کوه مزاری بمنظر آمد از صاحب آن جوبا شدند معروض داشتند قبر پیر عابدی است . . . ”

از گفتگوی دهقان با قناعت و آزاده کرد با ناصرالدینشاه معلوم می شود که در منطقه وسیع قوچان در ایام حکومت امیرحسین خان مردم از رفاه و آسایش خوبی برخوردار بوده اند برخلاف سایر نقاط ایران که اکثراً " شاهزادگان یا وابستگان به دربار یا خوانینی حکومت داشتند که از هیچ ظلم و جور و تجاوز به عذف قتل و کشتار مردم دریغ نداشتند . نظری به اوضاع اجتماعی ایران در سایر نقاط کشور در آن روزگار این واقعیت را ثابت می کند که امرای کرد مردمی دلیر و سلحشور و آزاده و رعیت پرور بوده اند و خود را از رعیت جدا نمی دانسته و در غم و شادی آنها شریک بوده اند .



کشتی کرمانجان له بشر نوور قن - سال ۱۳۵۳

بدایامی امیر حسین خان ایلخانی به ناصرالدینشاه

چهارشنبه ۲۸ ربیع الاول ۱۲۸۴ که آخرین روز توقف شاه در قوچان است امیرهدایانی تقدیم می‌کند "امیرحسین خان ایلخانی دو رأس اسب ممتاز اعلی و دو قطار شتر "نر" و "مایه" (۱) تقدیم آستان مبارک نموده از پیشگاه حضور مهر ظهور همایون بگذرانید و چون عنان اسبان یکی در دست ابوالحسن خان (پسر امیرحسین خان) و دیگری در دست خان باباخان پسر مرحوم سام خان ایلخانی بود در زمان حضور آوردن آنها اسب "شمشاد" (۲) بر خان بابا حان که طفلی دوازده ساله عنان او را در دست داشت (۳) حمله برده وی را بزمین افکند ولی از بین توجه ملوکانه آسیبی بدو نرسید و این طفل صغیر که شجاعت و جرئت را از پدر خود (سام خان) ارث دارد همچنان عنان اسب را از دست نداده و هیچ اظهار خوف و بیم ننمود. این معنی در نظر مبارک خسروانی در نهایت پسند آمده و او را به اعطای یک قبضه گارد مرصع مباحی و مفتخر فرمودند. . . . و از آنجا که خدمات سابق و لاحق امیر حسین خان ایلخانی منظور نظرو مشهود خاطر مرحمت گستر همایون بود او را به لقب شجاع الدوله و به اعطای یک قبضه قمه مگنل به العباس سرافراز و مفتخر فرمودند و به ابوالحسن خان پسر وی شمشیری گل مرصع مرحمت شده مقرر گشت قهرمان خان و سایر کسان ایلخانی را نیز به خلاع مهر شجاع مفتخر و مباحی فرمایند.

شجاع الدوله درین سه روزه که موکب منصور همایون در قوچان اقامت داشت به شکرانه این شرف که سالیان دراز موجب افتخار و امتیاز اوست توی (حسن) داده ملتزمین رکاب را از عالی و دانی میزبانی کرد و ما بحتاج اهالی اردو را از قند و عسل تا قوم و بصل کفالت کرد و غالب اعیان حضرت را از اسب و شتر هدیه و یادگار فرستاد."

۱- هر قطار عبارت از هفت نفر شتر است.

۲- اسب شمشاد را رضاقلی خان معروف به خان باباخان و اسب معروف به "رخش" را ابوالحسن خان به حضور شاه آوردند. اسب رخش بسیار زیبا و تنومند و بی نظیر بود که ناصرالدینشاه در یازگشت هنگام ورود به تهران بر آن سوار شد تا سوغاتی خراسان را به رخ مردم پایتخت بگذرد.

۳- بنا بر این، بابدخان باباخان متولد سال ۱۲۷۲ قمری باشد که هنگام شهادت پدرش سام خان بیش از سه سال عمر نداشته است.

حرکت شاه از قوچان به شیروان و بجنورد

پنجشنبه ۲۹ ربیع الاول ۱۲۸۴ موکب سلطنتی و اردوی پرتطمطراق شاه که بی شباهت به یک لشکرکشی آنهم از مفتخورها و زالوهای مملکتی نبود از قوچان خارج شده غازم چمن لیلی گردید. از قوچان به چمن لیلی (النگ لیلی) دو فرسنگ و نیم راه است. "چمن لیلی که مضرب خیام زرین قناب واقع شد، چمنی است بسیار وسیع و سبز و با صفا و روح که از هر سمت آن چشمه‌ها و نهرهای آب گوارا جریان دارد و هوا و صفا و خضارت و نصارت آنها در نهایت مایهٔ بشارت و سرور اهالی اردوی همایونی گشت."

(چمن لیلی از بالا سر فاروج و یام شروع می‌شد و از النکهای معروف خراسان و محل‌جرای گله‌های اسب گردان خراسان بود).

جمعهٔ اول ربیع‌الثانی اردوی شاه از چمن لیلی حرکت کرده پس از عبور از قریه خیریح (خیریح ملکی امیر حسین خان شجاع الدوله است که قریب به هزار و پانصد خانوار رعیت دارد و باغات توت بسیار که از برای ابریشم کاری آباد نموده‌اند.) در منزل بعدی که فیض آباد است فرود می‌آید. قریه فیض آباد قلعه محکم بزرگی است که قریب سیصد خانوار مسکونی دارد.

شنبه ۲ ربیع‌الثانی حرکت از فیض آباد و صرف نهار در یک فرسنگی شرق شیروان است. بعد از نهار وارد شیروان می‌شوند: "در حوالی شیروان امیر گونده خان برادر شجاع الدوله (همنام پدر بزرگ) که حاکم شیروان است با اعیان و علما و تمام خلق بدبیه زیارت رکاب مبارک شرف گشته مورد مراجع ملوکانه آمدند. و حضرت شاه‌شاه در باغی که مخیم سزایرده‌های همایونی بود شرف ورود ارزانی داشتند. دبیرالعمل بحضور همایون شرف گشته عرایض و مطالب اسنراباد را بعرض رسانید... از فیض آباد به شیروان چهار فرسنگ... است... بلدهٔ شیروان شهر دوم قوچان است ولی بحسب بنا شهر اول است^۱. زیرا که قبل از آبادی شهر قوچان این بلد مسکن آباء و اجداد رضا قلی خان ایلخانی زعفرانلو بوده. امروز این شهر را هزار و پانصد خانوار مسکون است و دور او قلعه‌ای است که از روی قاعده‌ی هندسی و به هیأت هشت (ضلعی) غیر منظم ساخته شده و خندق و خاکریز محکم دارد و در درون قلعه در مکانی که مرتفع‌تر از سایر اسکنه شهر است ارک بلد واقع شده است که او را نیز ببرج و باره محکم بوده که اکنون رو به انهدام و ویرانی گذاشته است.

رودی از وسط شهر جریان دارد که اسباب نزهت و نظافت آن است. سمت شمال این قلعه

دو فرسنگ باغات و متوالی است که فواکه (میوه) بسیار دارد خاصه انگور و سیبی در نهایت ممتاز.

اطراف شیروان مثل قوچان تمام صحرای حاصلخیز است که از قرار معروف بزری (بذری) صدالی صدوبیست تخم ارتفاع محصول آن می شود (داندای صدتا صد و بیست دانه محصول می دهد) هوای روز شیروان از هوای قوچان گرمتر است ولی در شبها چندان فرقی ندارد. " مؤلف از پشه های مردافکن شیروان نامی بیان نیاورده معلوم می شود یا آن زمان چنین پشه های وجود نداشته و یا اینکه به نامبرده خوش گذشته است.

یکشنبه ۳ ربیع الثانی حرکت از شیروان و ورود به منزل عیدآباد است " از شیروان تا عیدآباد سه فرسنگ است... مزرعه مشرفی که در وسط جاده واقع است قلعه خراب و چهار خانوار سکنه و سه درخت و امامزاده منی دارد موسوم به سلطان محمد که بنا بر معروف برادر حضرت امام تامن علیه السلام است."

دوشنبه ۴ ربیع الثانی حرکت از عیدآباد به مقصد نوده شباه براسب سفید پیشکشی حیدرقلی خان سهام الدوله^۱ ایلخانی نادللو سوار شده راه افتاد. " یک فرسنگ به نوده مانده سهام الدوله ایلخانی با هزار سوار نادللو که هر یک باده سواربرابری داشتند در کنار راه ایستاده به زیارت مقدم توسن همایون مشرف گشتند.

اعلی حضرت شاهنشاهی سهام الدوله را نزدیک طلبیده مورد مراجع خسروانه داشتند و تا ورود به منزل مخاطب به فرمایشات علیه بود و چون موکب مسعود به نوده^۲ طرف ورودارزانی داشت، سرکار پادشاهی چهار میل فرموده اندک زمانی به استراحت مشغول شدند. هنگام عصر مجدداً " سهام الدوله را احضار فرموده از مکنونات ضمیر منیر مبارک که سینی بر تادیب و تنبیه طایفه ضیاله (ترکمن) بود او را آگاهی داده مقرر داشتند که قصد ملوگانه را در پرده اخفا محفوظ داشته در تهیه و ندارک این مهم کوشد...

از عیدآباد به نوده چهار فرسنگ است... قریه نوده اول خاک بجنورد و قریه آباد و دو بیست و پنجاه الی سصد خانوا سکنه دارد."

سه شنبه ۵ ربیع الثانی ۱۲۸۴ حرکت از نوده و ورود به باغ ایلخانی بجنورد است. در مسیر راه شاه با شجاع الدوله و سهام الدوله نقشه حمله به منطقه ترکمن نشین استراباد را بررسی می کنند. زیر شاه معتقد است که ترکمانان شرور که همواره مراجع زوار شهید دو مسافرین و مردم منطقه می باشند باید شدت گوشمالی شوند. این امر بالاخره پس از حرکت شاه از بجنورد انجام می گیرد و اسرای فراوان و ذخایر مهمی از اوبه های ترکمن در منطقه گنبد غارت می شود و زنان و دختران ترکمن بین ملتزمین رکاب شاه تقسیم می گردند و شاه از این بازی مسخره بسیار شادمان و مسرور به نظر می رسد. در حالیکه بعداً " می بینیم بازماندگان همین ترکمانان در شبخون سال ۱۳۲۳ قمری تلافی آنرا از کردان باشقانلو (با چپانلو) از ایل زعفرانلو خواهند

گرفت که در جلد سوم این کتاب به تفصیل می‌آید .

شرح کامل حمله به ترکمن صحرا و توقف شاه در بجنورد نیز در جلد دوم در صفحات ۳۷۱

تا ۳۸۶ ضمن حوادث بجنورد آمده است .

علاوه بر تاخت و تاز استرآباد و قتل و اسیر ترکمانان آن ناحیه بقول مؤلف منتظم ناصری

در سال ۱۲۸۵ مجدداً " شجاع الدوله و حیدر قلی خان سهام الدوله در صحرای اتک آخال

" بر طایفه تکه مروی آخال نشین تاخته بکلی این طایفه طایفه را مقهور بلکه نابود نمودند ."

و در وقایع سال ۱۲۹۱ می‌نویسد: " تراکمه مروی و غیره که عزیمت تاخت و تاز خراسان

داشتند شجاع الدوله امیر حسینخان حاکم قوچان و غیره آنها را تنبیهی به سرانمودند "



شهبه مشرب الخاقان سیرالامرا اعظام حیدر خان سهام الدوله بخانی و حاکم بجنورد و حاکم بروجین و سمرقند

گزارشات شجاع الدوله به شاه در مورد قوچان در لر

اوضاع خراسان آنچنان که از فرمان ناصرالدینشاه به میرزا حسین خان سپهسالار اعظم (بانی مسجد عالی سپهسالار تهران) و پاسخ متقابل سپهسالار پیداست در سالهای بین ۱۲۹۱ تا ۹۹ قمری از سوی ترکمانان و ازبکان و عمال روس دچار ناامنی و تهاجم و از سوی امیرحسین خان شجاع الدوله مورد دفاع و پاسخگویی بوده است. ناصرالدینشاه در فرمان ۱۲۹۷ می‌نویسد:

جناب سپهسالار اعظم - روزنامه‌های تلگرافی خراسان را خواندم، در همان روزنامه حکمی نوشتم تلگراف سختی به خراسان بکنید که اگر غفلت از دره‌گز شده است تنبیه و سیاست کاملی لازم دارند، اگر از قوچانی غفلت و صامحه شده است تنبیه سخت و کامل لازم دارند، خراسان این خوب راحت را چرا باید ضایع نمایند و زن و بچه به اسیری برود، ثانیاً "باید حکماً" تلافی این عمل را از دره‌حزی و قوچانی بخواهید که تمام آن اسرا و اموال را پس بگیرند و تلافی نمایند خیلی زود، ثالثاً "هین دستخط را هم بدهید الان ببرند به شجاع الدوله بدهند ملاحظه نماید، حقیقتاً از نواب و سرحداران او کمال غفلت و نامردی شده است باید تلافی کامل بکند و بعد از ورود قوچان فوراً "بلافاصله سواره و پیاده" مستعد برداشته قلعه جات و صحرای آخال را تاخت و تاز کامل کرده به عرض برساند، بهیچوجه از این غفلت آنها صرف‌نظر و گذشت نخواهد شد. ۹۷"

در گزارشی که احتمالاً در همین سال سپهسالار تقدیم ناصرالدینشاه می‌کند می‌گوید:

"شجاع الدوله عریضه به خاکبای مبارک عرض نموده و دو توب آغری (سنگین) به رسم پیشکشی فرستاده است به خاکبای مبارک تقدیم شد، در باب عمل روسها و آخال همانطور است که در مرات خاطر خطیر مبارک ملوکانه روحنا فداه منعکس شده است و فرمودند، کار آخال به این سهولت و آسانی هم نیست، از نوشتجات شجاع الدوله که به این غلام خان‌زاد نوشته و لفا" (به پیوست) به خاکبای مرحمت اقتضای مبارک تقدیم شده و از لحاظ قضا الحاظ مبارک می‌گذرد معلوم می‌شود که به این سهولت و آسانی نبوده است الامر الاقدس الاعلی مطاع مطاع - غلام خان زاده - حسین شاه در زیر گزارش سپهسالار می‌نویسد: جناب سپهسالار اعظم، از رویداد امور مطلع شدم... کاغذ شجاع الدوله را خواندم نقشه ذوالفقار خان را دیدم و دوباره اعاده دادم نگهدارید بکار می‌خورد..."

۱- استاد برگزیده دوران قاجاریه، ابراهیم صفائی، ص ۱۶.

۳- برگهای تاریخ، ابراهیم صفائی، ص ۳۴.

در این سالها تاخت و تازهای نیز به تحریک خوانین کردشادلو بجنورد از سوی ترکمانان به مناطق شمالی غربی قوچان به وقوع می پیوندد که در این رابطه اعتماد السلطنه می نویسد:

نابحال تحقیق کاملی در مورد شورش استرآباد نگرده بودم آنچه امروز تحقیق شد از این قرار است: " دو ماه قبل از ایمن طایفه جمور از ترکمانان بموت بعضی از احشام و اغنام قوچانی را آنجا الجه (چپاول) کرده بودند . شجاع الدوله به تهران عارض شده و نسبت این عمل را به غرض و عداوت قدیمی سهام الدوله (جعفرقلی خان شادلو سهام الدوله دانی امیر حسین خان) داده بود^۱ . از تهران حکم به سهام الدوله شد کفاسوال مسروقه قوچانی را مسرود سازد . او متعذر به کمی جمعیت شد . هفتصد نفر سواره هزار نفر از خراسان مأمور به استعداد او شدند با دو سه هزار ابطال بجنوردی و استرآبادی به سارعه طایفه جمور رفتند ، به آن طایفه نرسیده ، طایفه چاروا را جایبندند . فوالقورای به دو طایفه هم متحد شده و با او بجنگیدند . جمعی از اقوامش را کشتند ، دو بیست سید نفر را هدف گلوله کردند .

در سال ۱۳۰۸ قمری امیر حسین خان شجاع الدوله چندین ماه در تهران بود که اعتماد السلطنه در این مورد اشاراتی دارد: " یکشنبه ۲۳ جمادی الاولی - امیر حسین خان شجاع الدوله قوچانی که احضار شده بود دیروز وارد شده ، امروز به واسطه امین السلطان شرفیاب شد . " پنجشنبه عزه شعبان - شاه از درب اندرون سوار شدند . تفنگی به شجاع الدوله مرحمت فرموده بودند حمایل انداخته بودند . . . از آن سمت منزل سعادت الدوله رفتم . فرستادم شجاع الدوله هم آنجا آمد . بعضی تحقیقات لازم هم از او نمودم . "

" یکشنبه ۲۵ شعبان ۱۳۰۸ - صاحب دیوان (فتحعلیحان)^۲ با حبه شمشه مرصع . شجاع الدوله با شمشیر مرصع شرفیاب شده بودند . و مدتی با شاه خلوت کرده بودند^۳ . "

۱ - خاطرات اعتماد السلطنه ص ۶۳۴

۲ - فتحعلیحان صاحب دیوان در پنجم شعبان ۱۳۰۸ با دادن پیشکش زیادی بجای

شاهزاده محمد تقی میرزا رکن الدوله برادر ناصرالدینشاه به حکومت خراسان و نیابت تولیت عظمی منصوب شد و یکسال حکومت نمود .

اعتماد السلطنه مینویسد: " ۵ جمادی الثانیه ۱۲۹۹ ، دیروز ایلچی روس میگفت

رعایای خراسان بعد از فتح گوگ تبه و عشق آباد ، دسته دسته بواسطه تعدیات حکمران خراسان (رکن الدوله که از ۱۲۹۹) بما پناه می آورند و رعیت ما میشوند . "

در ربیع الثانی ۱۳۰۰ حسام السلطنه با دادن ۲۵ هزار تومان پیشکش به ناصرالدینشاه

بجای رکن الدوله برای پنجمین بار به حکومت خراسان منصوب شد اما پیش از حرکت در

دوم جمادی الاولی ۱۳۰۰ در تهران در گذشت و رکن الدوله دوباره با دادن پیشکش به

خراسان آمد . تاریخ رجال ایران ج ۳ ص ۳۱۴ - رجال ایران ج ۱ ص ۲۹۵

دومین سفرنامه ناصرالدینشاه به قوچان و تجرید سواران زعفرانلو

ناصرالدینشاه در دومین سفر خود به خراسان در سال ۱۳۰۰ قمری از شجاع الدوله و سواران و موقعت قوچان چنین یاد می‌کند: "چهارشنبه ۲۶ (رمضان ۱۳۰۰) . . . امروز باید رفت به عبدآباد که جز خاک قوچان است . . . یک فرسنگی که راندیم نیپ و بیرق سواره شجاع الدوله حاکم قوچان از دور نمایان شد . اسب خواسته از کالسکه پیاده شده سوار اسب شدیم قدری که رفتیم از میان گرد خود شجاع الدوله دیده شد که پیاده ایستاده بود . محمد قلی خان برادر شیر محمد خان که برادر جعفر قلیخان سهام الدوله مرحوم باشد و نادرشاه خان افغان هم با شجاع الدوله ایستاده بودند ، بعد خوانین و رؤسای سواره ملاحظه شدند قریب هزار نفر سوار بنظر رسید . الحق عجب سوارهای آراسته و جوانهای رشید قابل خوبی بودند همه با اسبهای قیمتی ممتاز و براق‌های پاکیزه تا آخر صبح سواره رفتند ، بعد به کالسکه نشسته راندیم " . عید فطر را ناصرالدینشاه در برزل آباد برگزار می‌کند .

در سفر روز اول شوال که از برزل آباد بسمت قوچان راه افتاده‌اند ضمن تشریح وضع قلعه یام می‌نویسد: "از یام به عرفاب آمدیم که داخل چمن لیلی است سواره در جزئی و محمد علیخان حاکم دره جز (درگز) با دو برادرش موسوم به قراخان و ساریخان با حاجی شاه محمد خان مأمور وزارت خارجه که از دره جز آمده بودند بحضور رسیدند . محمد علیخان برادر الله یارخان است و اینها پسرهای سلیمان خان دره جز هستند . " (در واقعه قریاب مرو از سلیمان خان نام بردیم) در این سفر ناصرالدینشاه یار محمدخان سهام الدوله ایلخانی شادلورا بقول مطلع - الشمس به "اعطای نشان و حمایل امیر نومانی سرافراز (نمود) . . . امیر حسین خان شجاع - الدوله ایلخانی زعفرانلو حکمران قوچان بمنصب امیر نومانی (سپهبدی) و خلعت خسروانی سرافراز شد . . . " ص ۲۹۳ روز پنجشنبه پنجم شوال که ناصرالدینشاه قوچان را بقصد مشهد ترک می‌کند می‌گوید: "از فرخان گذشته اردو و منزل که علی‌آباد است پیدا شد ، رانده‌دم در سرایرده پیاده شدیم . سرایرده ما را خیلی دورتر از ده زده‌اند ، شجاع الدوله سه قطار شتر (هر قطار ۷ نفر شتر است) و دو اسب پیشکش کرده بود^۱ در این سفر ناصرالدینشاه ۹ روز مهمان شجاع الدوله بود که چهار روز آن را در شهر قوچان گذراند .

۱- بقیه* مطالب این سفر را در جلد دوم حرکت تاریخی کردبه خراسان یاد سفرنامه

شجاع الدوله ولردکرزن

فوجان به سبب موقعیت سوق الجیشی و جنبشهای خود در قرون هجدهم و نوزدهم مورد توجه مستشرقین و جهانگردان خارجی از جمله لرد کرزن سیاستمدار معروف انگلستان قرار گرفت وی عاقد قرارداد ۱۹۱۹ میلادی است که قبلاً " نیابت سلطنت هندوستان را عهد مدار بود . او سفر خود به ایران را مسافرتی علمی و تحقیقی می نامد لکن حقیقت چیز دیگری است . وی آموریست داشت در نواحی مرزی ایران بین ایلات و عشایر دست به یک سلسله تحقیقات سیاسی و سوق-الجیشی و جغرافیائی زده ، نتیجه را برای پیشبرد اهداف سیاسی انگلستان ارائه دهد وی کوشیده است با نوشتن مطالبی به مصداق تفرقه بینداز و حکومت کن ، بین ایلات ایران تفرقه انداخته بعضی از آنها را غیر ایرانی بنمایاند و برای هر یک شناسنامه‌ای درست کند با این حال نتیجه تحقیقات خود را که در سال ۱۸۸۹ میلادی برابر ۱۲۶۸ خورشیدی بنام خبرنگار روزنامه‌نایمز به ایران آمد پس از بازگشت در سال ۱۸۹۲ در دو جلد بنام " ایران و قضیه ایرانی " انتشار داد

اینک قسمتی از تحقیقات وی در مورد فوجان ناخودآوردی که موجب تکرار مطالب نگردد عیناً ذکر می شود :

کرزن پس از خارج شدن از عشق آباد و عزیمت بسوی ایران از راه باجگیران و امامقلی می نویسد : " جاده شوسه‌ای به تازگی از عشق آباد به مرز ایران کشید فاند و دولت ایران تعهد کرده است جاده سمت خودش را به منظور تأمین ارتباط با جاده عشق آباد بسازد که بنابراین عشق آباد بوسیله راه عرابه رو با فوجان و مشهد متصل خواهد شد . ساختمان جاده طرف ایران به کاستیگرخان افسر انریشی که در خدمت شاه است واگذار گردید .

۱ - « لارد کرزن سیاستمدار معروف انگلستان در سال ۱۸۵۹ میلادی متولد و

در ۱۸۹۹ الی ۱۰۹۵ نایب السلطنه هندوستان بوده . در زمان فرمانفرمائی وی ژرژ پنجم پادشاه فعلی انگلستان در موقع ولائعته‌دی به اتفاق ملکه به هندوستان مسافرت نمودند . از ۱۹۱۶ تا ۱۹۱۹ مشاغل مهمه‌ای از قبیل عضویت شورای جنگ بزرگ و بعداً ریاست شورای مزبور و ریاست مجلس اعیان و وزارت خارجه انگلستان را داشته است . در حین وزارت خارجه همین رجل سیاسی بود که قرارداد معروف با آق‌سای و ثوق الدوله رئیس الوزرای (وطن فروش) ایران منعقد گردید « پاورقی ص ۲۳ جلد اول هشت سال در ایران ، سایکس

قبل از خاتمه سال ۱۸۸۸ جاده سمت روسیه که سی میل طول آنست به سرحد رسیدولی لازم به گفتن نیست که قسمت واقع در طرف ایران هنوز درست شروع نشده و علامت بهیشتی هم در آن دیده نمی‌شود. روسیه که از این تأخیر و همچنین بواسطه امتیازی که انگلستان در حوره کارون تحصیل کرده بود خشمگین گردیده بوسیله قرارداد محرمانه‌ای که متن آن قاش نشده است به دربار ایران فشار آورده و تکمیل فوری جاده قوچان به عشق آباد را خواستار شده است. شاه طالب انجام این کار نیست، ولی قدرت مقاومت هم نداشتهاست لذا ژنرال کاستگر-خان از آن کار برکنار شد و گفته‌اند که وی با والی خراسان نزاع کرده بود و با اینکه با روسها مکاتبات مستقیم داشت و مقاطعه انجام این کار برعهده ملک‌التجار رئیس صدف بازرگانی مشهد واگذار شد که تعهد کرده است این جاده را در طرف یکسال و با دریافت ۱۳ هزار لیره تمام کند و متقابلاً "امتیاز تأسیس مسافرخانه و چاه آب و اخذ باج در سراسر این جاده با او باشد. باجگیران سمت ایران گرگ خانهای دارد که از کاروانهای وارد از عشق آباد باج می‌ستانند و آن آبادی کوچکی است با چند خانه گلی...

می‌گویند هنگامی که روسها ساختمان جاده عشق‌آباد به قوچان را شروع کردند در نظر داشتند خط آهنی هم در این جاده قرار دهند (رام‌آهن یا تراموای نحاری) که وسیله تسهیل ارتباط ایشان با مشهد شده باشد. از باجگیران دوراه عبور است یکی راه دور بادام و امامقلی به قوچان که می‌گویند مسافت آن دوازده فرسخ یا ۴۸ میل است.

بین سرحد و قوچان راه فعلی قاطر و شتررو همه جا از خطوط شوسه‌نمی‌گذر و ازقرار معلوم این راه شوسه در اواخر انحرافی پیدا خواهد کرد و دوردست از نقاط پرشیب و دشوار خواهد گذشت "گزن راه امامقلی و دوربادام را انتخاب نموده پس از رسیدن به امامقلی به فرستاده امیرحسین خان شجاع الدوله برخورد می‌کند.

"وقتی که در ساعت هفت بامداد روز بعد حرکت می‌کردم دستهای زوار مشهد را دیدم که از رشت از طریق اوزون آدا و عشق‌آباد آمده بودند و الاغ سوار در دهکده از جلوسن عازم بودند و در مدح علی و حسین و مقدسات دیگر عالم شیعه فریاد می‌کشیدند."

گزن پس از ورود به زوباران و رسیدن به جلگه قوچان از باغهای میوه این شهر چنین باد می‌کند: سرسبزی و زراعت همه جا به نظر می‌رسید و حتی به حد وفور بود. باغات هلو،

۱- چون ترکمانان را همای گرگان و تهران به مشهد را مورد تاخت و تاز قرار

می‌دادند، زوار مشهد برای حفظ جان خود از طریق دیهای مازندران ب...

عشق‌آباد می‌رفتند و از آنجا از راه باجگیران وارد قوچان می‌شدند.

شاهنوت، زردآلو و انار بواسطه فرا رسیدن فصل پائیز وضع بزمردهای داشتند. محوطه پر از درختان انگور بود که درهم و برهم گاشته بودند و در ظاهر درست نقطه مقابل تاکستانهای بسیار مرتب بر دو (فرانسه) می نمود.

کار اختصاصی اهالی قوچان ظاهراً " شراب سازی است که به این مناسبت مصرفش هم در آنجا زیاد است."

کوزن پس از رسیدن به نزدیک شهر ورود خود را به امیر اطلاع می دهد و فرستادگان امیر وی را به منزلی که برایش در نظر گرفته شده بود هدایت می کنند: "از دروازه کم ارتفاعی که برجهای گلی بر دیوارهای خاکی داشت گذشتیم. از میان چندین کوچه و پس کوچه تنگ و کوچ و معوج (با مقایسه با خیابانهای لندن) عبور کردیم و سرانجام وارد خانهای شدیم که از قرار معلوم، خان برای اقامت آماده کرده بوده است که سه اتاق عالی مفروش و دیوارهای گچی با طاقچه های سبک داشت و رو به حیاطی بود که در وسط آن حوض گرد و فواره و در اطرافش چند باغچه بود و این وضع داخلی اکثر خانه های ایرانی است. یک سماور روسی هم روی میز غلغل می خورد و چند صندلی با نشیمنگاه حصیری (که نجای ایرانی برای میهمانان اروپائی کم و بیش آماده دارند) در اطراف اتاق چیده بودند. سراسر یک ضلع اتاق که بطرف حیاط بود پنجره یک پارچهای (ارسی) بود که بنا بر رسم ایرانی پر از شیشه های ریز الوان که به طرز پاکیزه ای در داخل شبکه های ظریف چوبی قرار داشت و طاقچه های دیوار پوشیده از باسدهای روسی و از آن قبیل عکسها بود که از مجلات مصور و با اعلانات ایام عید مسیح بریده باشند و همچنین عکسهای شفاف اعضای خاندان سلطنتی روسیه و صورت پریان سیاه مو با گردن بندهای قیمتی و زیبا و گردن و بازوان لخت و اقلاً " چهار عکس بزرگ از امپراطور و ملکه روس و یک پرده نقاشی رنگین از سلاطین جهان با چهره تراز دو برابر اندازه سزان دیگر و امپراطوران پیر آلمان و انزلی به اندازه کوچکتر در طرفین تزار و ملکه و یکتوریا در جامه ابریشمی سرخ فام در وسط عکس ردیف سوم و در کنار این تزئینات چند عکس رنگی درختان از اعظام دینی مانند حضرت مریم و مسیح و مقدسان دیگر فرقه یونانی که تضاد عجیبی با عکسهای متبسم خاندانهای سلطنتی داشت، بر دیوار میخکوب شده بود.

از این طرز آرایش اتاق نیک نمایان بود که تمایلات جناب خان بیشتر با کدام طرف است و بایستی این آرایش را به منظور جلب توجه^۱ مهمانان دیگری از اتباع سایر کشورها تمهید کرده باشد نه این جانب. " ^۲

۱- احتمالاً" امیر برای تحریک این جاسوس انگلیس چنین تزئیناتی را فراهم کرده است.

"اقتدار ایلخانی همواره در این خانواده ارثی بوده است، هرچند که آن ظاهراً منوط به تصویب شاه است دولت گاهی سعی کرده است افراد رسمی از طرف خود انتخاب کند، ولی این کار بعضی اوقات به شورش و انصراف قهری شخص مزاحم منجر شده است. از موقع برنخت نشستن و یا در واقع ابراز قدرت شاه فعلی در بیست و پنج سال اخیر کردها سلسله فاجار را غاصبان بیگانه می شناختند و ایشان اتباع سرکرده های خود بودند نه پادشاه. ایلخانی ها بنام خود و بدون مراجعه به تهران، بانی قانون و مجری عدل و داد بودند حتی حق مرگ و حیات برای خود می شناختند. ولی پیش آمدی که قبل از ورود به قوجان رخ داد، از لحاظ تغییر وضعی که اتفاق افتاده است بهترین شاهد و درخور بیان است. وزیر یا نایب الحکومه قوجان بنام رمضان خان بوسیله شخصی که در پی انتقام خصوصی بود و قصد جنایت داشت تبر خورد و با آنکه مضراب گشت کشته نشده بود، ایلخانی بدون هیچگونه مراجعهای به تهران، ضارب را به فجیع ترین طرزی گشت و این عمل از جانب شاه (ناصرالدینشاه) به منابه دخالت در اختیارات سلطنتی وی تلقی گردید و من هیچ تردیدی ندارم که ایلخانی برای اجتناب از عواقب کار ناگزیر شده است مبلغ سرشاری بابت حق بخشودگی تقدیم کند...

امیر پس از احراز مقام ایلخانی با والی خراسان در افتاده بود (۱)، به این نحو که وقتی برای تسویه حساب به مشهد احضار شد، از رفتن امتناع ورزید آنقدر استقامت نمود که شاه برای گوشمالی دادش لشکر فرستاد و چون این عده به نزدیک شهر رسیدند توافقی حاصل شد که در نتیجه اختیار قوجان در دست ایلخانی باقی ماند مشروط بر اینکه وی جریمهای به شاه پرداخت کند و من به تفاوت شدید که آن مبلغ سه تا هفت هزار لیره بوده است. بار دیگری مظنون واقع شد که در صدد شورش بوده و با چنین نیتی داشته است. این بار او را به تهران احضار کردند که از مقام خود افتاد و زندانی شد و پسرش (ابوالحسن خان) جای او را گرفت. پس از جندی شاید با پرداخت جریمه، ثانوی و سنگین از زندان آزاد شد و دوباره ایلخانی شد. که تاکنون هم بدون اشکال در آن مقام برقرار است و خوب دستگیر شده است که در زمان شاه فعلی سرکشی و طعنان برای هیچکس و نپهرمانی نمی ندارد. اگر چه اخلاق کردی طایفه ای اونیزدرا اثر دوره طولانی صلح و آرامش روبه تنهایی است. کاهش نفوذ او بواسطه تزیاید قدرت شاه کنونی و ایجاد تمرکز بیشتری در همه رسته های امور با توسعه خطوط تلگراف، جناب خان را از ابهت دیرین محروم ساخت. ولی او هنوز یکی از قویترین جاگران دربار پادشاهی ایران بشمار می رود و علاوه بر شخصیت خود شاز این لحاظ نیز قابل توجه است که شاید آخرین بادکار نظم و بساطی گذران است...

۱ - این همان مشکلاتی است که بر سر راه شجاع الدوله بوده و ملک الشعراء صبوری نیز در دیوان خود به آن اشاره کرده است. نگاه کنید به جلد سوم

کوزن سپس از مستشرقینی که از قوچان دیدن و با امیر ملاقات کرده‌اند نام می‌برد و از مشروب خوردن وی یاد کرده و از قول منشی زرنال‌گرو دگف می‌نویسد: "سه روز اقامت در مجاورت ایلخانی به سرهنگ گرو دگف ثابت کرد که امیر هنوز به تمام قوای خود تسلط دارد و امکان نداشت او را فریب داد، که ما فقط دلال خرید اجناس هستیم (۱) و با آنکه مست بود باز به همه چیز توجه داشت و هوشیار بود." در مورد دیگر می‌نویسد:

"با او گاری از پیش بردن دشوار است، چون لازم است آدم با او می‌گماری کند (۲) و به حرفهای مستانه‌اش گوش بدهد و در مجلس بزمش حاضر باشد و بعلاوه مواظب هم باشد که هیچ علامت انزجاری نشان ندهد که بی‌درنگ سبب غضب این وجود وحشی می‌گردد. برآستی که روزگار، جانوری مانند او کمتر به‌بار آورده است، چنانکه همین معنی را سرهنگ گرو دگف هم در تلگرافی به زرنال اسکولف نوشته بود. (۳)

کوزن هنگام رفتن به ملاقات امیر می‌نویسد: "... و آنچه از نوکرانم را که می‌توانستم همراه بردم و از دنبال اسکورت شن نفری که خان برای راهنمایی تا، دربارش که چندان هم دور نبود، فرستاده بود حرکت کردم.

سردر خانه بصورت طافی سه ضلعی بر از گچ‌کاری برجسته ظریف مطابق سبک ویلاهای ایتالیائی بود و در عقب آن یک‌کلاه فرنگی از بام هم بیشتر ارتفاع داشت. از دروازه‌ای که بر

۱ - پس از شکست افتضاح امیر شاهزاده حشمت‌الدوله از ترکمانان مرو در سال ۱۲۷۶ قمری (۱۸۶۵ میلادی) ناصرالدین‌شاه از دربار روسیه تقاضا نمود که با اشغال نواحی شمال شرقی ایران وی را از شر ترکمانان مزاحم نجات بخشد. امپراطور فرصت طلب روس که بی‌چنین سپاندای می‌گشت با استفاده از فرصت به سرکوبی ترکمانان همت‌گماشت. زرنال اسکولف که در این منطقه با ترکمانان می‌جنگید برای جمع‌آوری آذوقه سرهنگ گرو دگف را با لباس میدل به دستور ناصرالدین‌شاه با هیاتی به عنوان هیات بازرگانی به قوچان فرستاد تا آذوقه لازم را به سیاه‌روس در نواحی خبوه و بخارا برسانند و امیر حسین خان شجاع‌الدوله با توجه به این موضوع نمیتوانست باور کند که آنها صرفاً "بازرگان بوده و برای خرید کالا به قوچان آمده باشند". بدیهی است در صورت اطلاع امیر از حبله آنان مشکلات فراوانی به‌بار می‌آید.

۲ - علت یاده‌گماری و پناه بردن امیر به نوشابه‌های الکلی دو مورد بوده است اول اینکه شخصی مانند او که عاشق جنگ و میدان رزم و لشکرکشی بوده، این زمان به ناچار خانه‌نشین و پناهنده به مشروب شده است. عامل دوم نیز وجود عوامل سیاسی بیگانه بود که برای تخدیر احساسات و افکار وی تندترین مشروبات الکلی را بعنوان سوغاتی برایش می‌آوردند.

۳ - ایران و قضیه ایرانی ص ۱۵۷

از افراد نگهبان بود عبور نموده ما را در سمت چپ به حیاط بزرگی بردند که طولش دو برابر پهنا و انتهای آن محدودتر به چند باغچه تقسیم شده بود .

طرف دیگر در وسط حیاط حوضی بود که هر خانه کم و بیش وسیع در ایران دارد و طوری آن را زیرکانه ساخته بودند که آب از لبه سنگی لبریز و در حاشیه اطراف حوض سرازیر می شد . در پیاده‌روهای حیاط در حدود سی نفر پشت به حوض و روبه سمت فوقانی حیاط که در آنجا ایوان بلند یا محل پذیرائی است ایستاده بودند . این ایوان با پنجره مشبکی از حیاط جدا شده بود و پنجره وسطی را باز گذاشته بودند .

به اطاق کوچکی در گوشه راست داخل شدیم ، گالوشهایم را آنجا درآوردیم و به قسمت مرکزی عمارت که فقط دو میز منبته کاری در آن بود وارد شدیم . بر این میزها لیوان‌های الوان و شمعدان چند شاخه و ظروف و اشیا و تحفه‌های صنعتی گذاشته بودند . یک تختخواب فلزی بادوشک در کنار اطاق بود . حباب‌های شیشهای ناشی از سلیقه بی‌پایه ، ولی خیلی تابع در نزد ایرانیان طبقه بالاست و تختخواب هم بی‌شک دلیل بارز فرا گرفتن آسان آداب تمدن بود در وسط این قسمت عمارت شاه‌نشین دنجی بود که خان در آنجا پشت میز جلوس کرده بود که از جابرخواست تا بهمن خوش‌آمد گوید در حالیکه به مترجم تعارفات مرسوم را تکرار می‌کرد (۱) . در نتیجه طی مصاحبه ما که دو ساعت تمام طول کشید من فرصت کافی و وافعی برای بررسی ترکیب صورت و رفتار وی پیدا کردم .

قیافه امیر حسین خان - چهره شجاع ، جالب نظرونی عاری از زیبایی است . . . با آنکه قیافه رستی داشت اما هوش و اقتدار از وجناتش نمودار بود و هرچند که بیش از شصت سال عمر داشت ، موی سر و ریش او سیاه بود که گمان می‌کنم رنگ کرده بود . ریختی برجسته ولی چهره‌ای رنگ بریده داشت . کت و شلوار مشکی بادکمه‌های العالی برتن و خدجری العالی نشان برکمر داشت و کلاهی از پوست بخارا بر سر که آن را تابناگوش پائین کشیده بود . با

۱- امیر حسین خان علاوه بر طبیب مخصوص دارای چند نفر مترجم نیز بود که به زبانهای روسی و انگلیسی و فرانسه و آلمانی تسلط داشتند . زیرا در ایام وی مستشرقین زیادی به قوچان آمده از او دیدار کرده‌اند که کوزن در زیر نویس خود آورده است : " نویسندگان که راجع به قوچان نوشته‌اند : فرایزر ۱۸۲۳ " مسافرتی به خراسان " سروای . برنز ۱۸۲۲ " مسافرتی به بخارا " سرهنگ وال بیگر ۱۸۷۲ " برهانی در مشرق زمین " سروان ناپیر ۱۸۷۲ " یادداشت‌های گردش در خراسان " اودونوان ۱۸۸۵ " واحه مرو " ژنرال گرودکف GRODEKOOF جنگ در سرزمین ترکمنستان " به زبان روسی . (برای تکمیل تاریخ کردهای خراسان حتماً " بایدها این کتابها ترجمه و بررسی گردند .

دستکش‌های کنائی و جوراب سفید و کفش‌های چرمی روباز، چون نزدیک‌ترین بود عینک ابی درشتی به چشم داشت، هنگام صحبت رفتار و حرکاتش مانند کسی بود که به فرمانروائی عادت یافته است. . . . من زود توجه یافتم که با کسی رویرو هستم که با وجود کمبودهای کلی که دراز جریانات رمان بی‌خبر نیست و معزی هشیار و کنجگاو دارد. . . .

در جواب پرسش من او نتوانسته بود بگوید که چند نفر تبعه دارد زیرا که هیچگاه آنها را شمرده بودند ولی گفت چهل هزار خانوار تابع فرمان او می‌باشند. و هر خانواری یک تومان مالیات می‌پردازند با یک نفر هم سرباز و آنها سربازانی شایسته‌اند و با هر کس قدرت جنگاوری دارند.

این نکته فرصتی را که در انتظارش بودم پیش آورد تا نظر پیر که‌نسال راجع به روسیه و تفایلات روسی خود او را سؤال کنم و گفتم خراسان سرزمین بسیار غنی است و می‌گویند که روسیه قصد تصرف آنرا دارد، وی پرسید چگونه روسها می‌توانند بر آنها دست یابند؟ گفتم بهمان ترتیبی که سرزمین انگ آخال را تصرف کردند.

او جواب داد: نه این کار محال است مردم در این راه جانبازی خواهند کرد و همه با هم برای حفظ مشهد خواهند ایستاد و سربازان خوبی هستند ما دوغ نیستیم که روسها ما را سر بکشند، ما دیوار انسانی داریم که از دیوار سنگی محکمتر است. (۱)

بمنظور تنوع موضوع از سرکار خان پرسیدم که نظری نسبت به کشیدن خط آهن در ایران چیست؟

با آنکه در عمرش راه آهن ندیده بود، تعجب کردم که وجود آن را در سراسر کشور تجویز می‌کند و ابراز حیرت می‌کرد که چرا هنوز آن کار را شروع نکرده بودند. وی اطلاع داشت که ملکه ویکتوریا بیش از پنجاه سال سلطنت نموده و اخیراً "بسه این

۱- برداشت کرزن از دیوار انسانی اطمینانی بود از عدم دسترس روس به هند و دستیابی به خنثی کردن سیاست آنها در جنوب شرقی و غربی آسیا، کرزن از سوی دولت انگلیس مأموریت داشت در مورد نقشه روسها که در سال ۱۸۸۴ طرحی ریخته بودند که مشهد و شهرهای شمالی خراسان را متصرف شده مازندران را نیز به متصرفات خود بیفزایند، اطلاعات دقیقی به دولت انگلستان بدهد.

آقای محمود محمود آورده است که: "در سال ۱۸۷۴ باز روسها به طمع افتادند بعتوان اینکه می‌خواهند سرحدات خودشان را اصلاح کنند تقاضا نمودند قسمتهایی از ایالت خراسان که شهر مشهد نیز ضمیمه می‌باشد به دولت روس واگذار شود" ولی صدراعظم (مستوفی‌الممالک) مخالفت می‌کند و موضوع تا زمان محمدعلیشاه مسکوت گذاشته می‌شود. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس

مناسبت مراسمی برگزار شده بود . . . اما حد و بسیار محدود معلوماتش وقتی آشکار شد که شنید مسافرت از اروپا به آمریکا هشت روز وقت لازم دارد بیدرنگ پرسید مگر مسافتش ۸۵ فرسخ است؟ یعنی ۲۲۵ میل که میزان حداکثر راهی است که روزانه در ایران طی می‌شود .

نمونه دیگر طرز فکر خاص و عادت خانواده او سوالاتی راجع به منظور و دلیل مسافرت بود که (پدرش رضاقلی خان نیز همین پرسش را از فریزر کرده بود و خود ایلخانی هم این سوال را هفتاد سال پیش از سفر من از بیکر کرده بود که چرا به فوجان آمده‌اید؟ منظورتان چیست؟ آیا دولت انگلیس خرج سفرتان را می‌دهد؟ چه مبلغی می‌دهند؟ اگر دولت نمی‌دهد پس کی پرداخت می‌کند؟ حظ مسافرت و اشتیاق وافر بی‌اجر و پاداش در راه دانش و معرفت حسن و خاصیتی است که با سبک فکرترفی منافات دارد . همچنین برای توضیح دادن شغل و کارم و وضع خانوادگی‌ام دچار اشکال بسیار شدم و اسم پارلمان هیچوقت به گوش او نخورده بود .

وقتی که به او گفتم که من عضو مجلس کبیر هستم جواب داد آیا شما در خدمت نظام هستید؟ " (۱)

۱- در مملکتی که همه در خواب غفلت بودند کوزن توقع دارد که امیرحسین خان با اطلاع از جغرافیای جهان حدفاصل اروپا و آمریکا را بداند در صورتیکه فتحعلیشاه در مورد آمریکا از سربازان خود پرسیده بود آنجا چگونه محلی است و چگونه به آنجا می‌روند؟ آیا در زیر زمین واقع شده؟ همچنین یک سفیر ایرانی که نیم قرن بعد عازم لندن بود وقتی شنید که کشتی حامل او پانصد اسب قوه دارد زود با ایران وجد اظهار داشت " آه اصطبل را بمن نشان بدهید "

۵۵ سال سلطنت ملکه ویکتوریا ، انگلستان را سرور و آقا با لاسر جهان کرد اما پنجاه سال سلطنت ناصرالدینشاه ایران راهب نیستی و نابودی و سیخبری کشاند که در نتیجه رجال کشور مأمور تمسخر و استهزاء این روبه‌صفتان قرار می‌گرفتند ، روبه‌صفتی که با گرفتن پول مأموریت به این منطقه آمده حاضر نیست امیر در اینمورد از او سوالی بکند و مسافرت خود را صرفاً " حظ و بهره علمی و اشتیاق شخصی قلمداد می‌نماید .

در صورتیکه در پایان مأموریت خود به پارلمان انگلیس چنین گزارش می‌دهد :

" خراسانیها را که شیعه هستند و افغانها که سنی مذهبند بهتر می‌شود بجان هم انداخت و نتیجه مطلوب را بدست آورد . . . آنها که عقیده دارند خراسان تا هند فاصله طولانی دارد و از این بابت مایه نگرانی موجود نیست ، فقط استدلال غلطی را با کمال حماقت تکرار می‌کنند . . . بعضی‌ها گفته‌اند که افغانستان سد پولادین سرحد شمال غربی هندوستان عزیز ماست ، و هرگونه موافقت با این عمل ناهنجار که یک دولت بیگانه حتی در حریم این سرحد سنگین جای پایدا کند از خط‌های درجه اول نظامی محسوب می‌شود . سیاست بریتانیا در خطه خراسان اینست که مصالح انگلستان و افغانستان را در آنجا مضمون سازد و بهیچوجه تغییر را

شان و درجه اشرف انگلیسی به نظر او چیزی نمی‌آمد . . . (۱)

هدیه برای خان - با پیروی بی‌خیال از کار فریزر که تقریباً " هفتاد سال پیش از من ساعت نقره مخصوص به شکار به پدر میزبانم (رضاطلی خان) داده بود ، من هم سعی نمودم بعنوان علامت امتنان از مهمان‌نوازی که نسبت به اینجانب نموده بود به ایلخانی ساعتی اهدا کنم . ساعتی که ساعات و دقیقه‌ها را دسته متحرک روی صفحه نشان نمی‌داد ، بلکه شماره‌هایی که بر دایره دیده می‌شد ، این چیز بدیع خیلی مورد توجه او واقع شد ، ولی چون نمی‌توانست اعداد را بخواند که با شماره‌های رومی ساعت‌هایی که او قبلاً " دیده بود و به خاطر داشت متفاوت بود ، درصد برآدم که برای او نابالوئی معمولی با اعداد از ۱ تا ۶۰ با معادل رومی آن ترسیم کنم که منشی ایرانی ترجمه فارسی از آن فراهم کرد . پس از پذیرفتن ساعت ، شجاع سرا سخت متحیر ساخت وقتی که پرسید قیمتش چقدر است ؟

این سؤال که در اروپا علامت کنجکاوئی بی‌ادبانه است بنا بر طبع شرقی از آن جهت بوده است که او حتی الامکان در ازا معادل ارزش آنها اشیائی بمن باز دهد و اخلاق مشهور ایلخانی از لحاظ سخت هم تردیدی باقی نمی‌گذاشته است که وی پیش‌تری بیشتری نمی‌داد ، در اینکه جنس و ارزش هدیه متقابل او چه بوده هیچگاه روشن نشد ، زیرا با آنکه در مورد ملاقات تودیع در روز آینده سندهای همراه آورده بود که بعداً " شنیدم محتوی فرش یا پارچه‌ای طبله‌دوزی به

در وضع کنونی ایران نمی‌آید . . .

نمایشه جداگانه‌ای باید برای سیستان در نظر گرفت ، همان سیستانی که با مرزهای بلوچستان این هم‌نزدیک و از لحاظ تامین منافع برینانها حائز اهمیت بسیار است و اگر منابع آن با وسایل علمی آبیاری و بوسیله خط آهن حمایت شود شاید آنجا بهترین کانون قدرت اقتصادی ما در سراسر ایران مرکزی و جنوبی خواهد شد و حتی کلید و راز تفوق روس را در خراسان شمالی نیز می‌توان درهم شکست "

" خراسانی‌ها نیز مانند سایر هموطنان خود از روسها متنفر و به انگلیسها متعایل هستند "

" قبيله تيموري که شرح دادم در سراسر مرز شرقی خراسان در علاقه دوستانه نسبت به انگلستان شهرت دارند ، " تا ص ۳۰۰ ایران و قضیه ایران ، کوزن

و این بود سیاحت علمی یکنفر محقق واقعا " بیطرف ؟ کسی که از کنجکاوئی امیر هوشیار و ایلخانی مقتدر زعفرانلو به وحشت افتاده است و میکوشد روش جاسوسی خویش را روش علمی توجیه کند .

۱ - اروپاییها همیشه خود را اشرف مخلوقات می‌پنداشته‌اند در صورتیکه عکس این به‌واقع نزدیکتر است .

قصد اهدا بود وی در هر حال از تسلیم آن بمن خودداری نمود و شنیدم که یکی از نوکرانش آنرا برداشته است . . .

استنباط من اینست که خان در ذهن سر . س . مک گرگور نیز که در سال ۱۸۷۵ (برابر ۱۲۵۲ خورشیدی) ملاقاتش کرده بود ، همین تأثیر ناشی از آداب و قار آمیز و هوش سرشار را باقی گذاشت .

هنگام شب موردی پیش آمد که هم باطبخ ایرانی آشنائی حاصل کردم و هم به چشیدن طعم غذای آشپزخانه خان توفیق یابم . شامی که برای سیرکردن لشکری کافی می نمود از سرای خان که با نهایت خوش طبعی اظهار می داشت که خان از آن منست آورده و بر سفره در کف اتاق نهادند که در میان آن سوپ مرغ که به سه طرز مختلف حاضر کرده بودند ، ران بره و گوشت گوسفند و راگو و کباب عالی و املت ایرانی (کوکو) و سه قاب بزرگ برنج ، دو تائی آنها محتوی چلو یا برنج خالص و سومی پلو یعنی برنج آمیخته با گوشت و کشمش و خوراکیهای دیگر که نامشان را نمی دانم .

طبخ (طعم) آنچه که من چشیده بودم عالی بود ، مخصوصاً "برنج را طوری پخته بودند که هیچ آشپز دیگر ایرانی از آن بهتر نمی توانست ، در میان مشروبات ، شراب قوچان بود که به نظر من چیز جرنبدی آمد . . . فاشفهای منبت کاری قشنگ ساخت آباده در قدح شربت شناور است و بالاخره مقدار کثیری خوشه های انگور ، بعد از آن مورد ، من بارها غذای ایرانی خورده ام که در مقدار کثیر و از بهترین نوع خوراک مشرق زمین است که من تاکنون چشیده ام .

هنگام توقف در قوچان سواره به بازدید شهر و حومه آن رفتم می گفتند که در حال حاضر دوازده هزار نفر جمعیت دارد اما این تخمین خالی از مبالغه نیست ، دیوارهای شهر که من سرکشی کردم و خندق ها که بوسیله پدر وجد ایلخانی کنونی حفر شده از وقتی که عباس میرزا آنجا را بمباران کرد هنوز هیچگونه تعمیری نشده است (۲) و تا حال چند بار هم در اثر زلزله خرابی و کاهش یافته است از جمله بخصوص در اثر زلزله سال ۱۸۷۲ (برابر ۱۲۵۱ خورشیدی) . مرا به یک باغ بزرگ میوه بردند که متعلق به خان بود ، داخل آن در حدود ده دوازده جریب زمین را درخت مو و ردیفهای سیب ، گلابی ، زردآلو ، انار ، توت ، هلو ، گوجه و به گاشته بودند . در وسط باغ یک سکوی خاک رس درست کرده بودند که جادر شاه را در سفر اخیر به سال ۱۸۸۴ در آنجا برافراشته بودند (ناصرالدین شاه نیز از این باغ تعریف نموده) و هر وقت هم که خطر زلزله در میان باشد خیمه خان را در آنجا نصب می کنند . در خارج شهر سکوی

۱- جمعیت مشهد در این زمان را بین چهل تا پنجاه هزار نفر نوشته اند .

۲- همانطور که در مذاکره امیرحسین خان با حاج سیاح خواهد آمد ناصرالدین شاه از بیم قیام

امیر اجازه تعمیر قوچان خصوصاً "کردمحله را نمی داد" .

به نام نحت شاه که چادرهای نحتعلیشاه موقع سرکشی به فوجان آنجا نصب شده بود و تپهای به اسم نادر در حدود یک میل و نیم مسافت که نادر شاه (در) ژوئن ۱۷۴۴ به قتل رسید . . . بازار فوجان - هنگام توقف در فوجان بازارهای محلی را هم بازدید کردم که مثل سایر بازارهای مشرق زمین راسته درازی است با سقف چوبی که بشکل کمان به هم می پیوندند و از گل و هیرم^(۱) پوشیده است تا از تابش آفتاب جلوگیری شود . من در بازار بزازها قدری مکث نمودم و چندین دکان را سرکشی کردم که ظاهراً " بزاز جلواری و پارچه های الوان کتانی اروپائی بود . پرسیدم پارچه ها را از کجا آوردند جواب دادند : روسیه ، و هر قطعه هم نام کمپانی روسی داشت . پرسیدم جنسی هم از انگلستان برای فروش در بازار هست ؟ در جواب مقداری پارچه های رنگارنگ و کتانی راه راه نشان دادند ، ولی هیچکدام مارک انگلیسی نداشت . و فروشنده نمی دانست که از کجا وارد شده است ، سرانجام مقداری پارچه نشان دادند که علامت کارخانه های در بمبئی (هندوستان) داشت و حتماً " با نخ هندوستان بافته شده بود . سوال کردم آیا وارد کردن جنسی از چنان راه دور قرین صرفه است ؟ جواب دادند که هر چند قیمت این پارچه گرانتر است ، ولی بواسطه خوبی جنسی که در پارچه های دیگر نیست خریدار دارد .

تمام شیشاآلات و ظروف و آهن آلات بازار مال روسیه بود و همچنین فن دو می گفتند قسمت عمده جای از بندرعباس و مشهد از هندوستان وارد می شود و مقداری هم از روسیه . در واقع منافع سیاسی و تجاری روس در فوجان نیک محفوظ است ، چون روسها در آنجا نمایندگی مواجب بگیر دارند (چیزی شبیه کنسولی) .

تجارت صادراتی فوجان که پوست و پنبه است در دست ارامنه است که بواسطه مهارت تجارتی ایشان بیشتر امور تجارتی در دست آنهاست .

مجاورت فوجان به عشق آباد و ارتباط امن و آسان بین این دو محل کافی است که برتری روس را تأمین کند . شهر با یک رشته تلگراف که ایرانی است از یک طرف با مشهد و از طرف دیگر با بجنورد که در جلگه اترک سی میل دورتر واقع شده و از آنجا هم با خطوط تلگرافی در قزل اروات (قزل رباط)^(۲) مرتبط است ، فوجان یک سرویس هفتگی پست روسی از عشق آباد دارد که سوارکاران ترکمن از راه فوجان به مشهد می رسانند .

در سراسر شمال محلی حاصلخیزتر و پرآب تر از جلگه فوجان نیست و با آبیاری درست هردانه صددانه بارمی دهد ، از لحاظ غلات هم می توان آنرا انبارگندم خراسان نامید . (۱)

۱- منظور " پرواز " است .

۲- منظور کوک تپه در داخل خاک شوروی در غرب عشق آباد است .

۳- همین انبارغله خراسان بود که بارها هنگام قحطی پناهگاه و ملجأ نادرشاه و دیگران

اسکولف (ژنرال روسی مأمور جنگ مرو) خوب می دانست که به چه دلیل گردگف را برای تهیه علیق اسب و شتر نزد شجاع الدوله می فرستد .
روسهای امروزی هم از روی بصیرت کامل در آن ناحیه سوق الحیثی که دسترس به آن برایشان آسان است مستقر می شوند . تا خواربار لشکر بزرگی را تأمین و بر سراسر خراسان نفوذ کنند .

جمعیت این امیرنشین بیشتر کردهای زعفرانلو هستند و مقداری هم ترکهای گرایلی
مجموع جمعیت آن را به تفاوت از ۹۵ تا ۲۵۵ هزار ذکر کرده اند درآمد ایلخانی شامل مقداری باج است که از هر خانوار و دکان ها در شهر و اراضی مزروع خارج شهر دریافت می کرد و مقداری هم عایدات املاک خصوصی اوست ، از این درآمدها وی باید خرج دسته سوار خود را که در سواری ماهر و با تفنگ مسلح اند پرداخت کند . این عده سوار که روزگاری تقریباً "هزار نفر بودند می گویند (شاید به ملاحظه وضع جدید مرزی) بر پانصد نفر کاهش یافته است ."
کرزن سپس به موضوع حرکت خود از قوچان به گلوات می پردازد و می ترسد که وسیله جاسوسان روسی دستگیر گردد ، و نیز باید چنان رفتار نماید که حرکات وی توجه مردم آن ناحیه را بخود جلب نکند در این مورد می گوید : ایرانیان به حد اشد نسبت به خارجی ها سوء ظن دارند ، بخصوص وقتی که حرفی از نقشه یا پرسشهایی راجع به مقدار یا اندازه و یا تحصیل مطالب و مدرکی پیش آید ، هیچ قسم کار و تحقیقاتی هم به سامان نخواهد رسید ، اگر ایشان از پیش در باره خیال مسافر اخطار شده باشند ، پس در صدد برآمدن که نیت خود را به احدی در میان نگذارم و فقط اظهار کنم که عازم مشهد هستم و بین راه شاید به عزم شکار در کوه و دمن سیر و گردش کنم ، ولی نیت باطنی ام این بود که دریابم آیا ممکن است به تنهایی از هر راهی که مقدور باشد بی خیر و ناگهان وارد گلوات شوم ؟ هیچگونه اطلاعی نداشتم که آیا چنین راهی وجود داشته است یا نه ؟ مسافران دیگر انگلیسی که به گلوات رفته بودند از مشهد به آنجا وارد شدند .

ویکتوریای ایلخانی - برای آنکه هشپاری ایلخانی را تحریک ننموده باشم سخت دچار محظورات شدم ، چون او نه فقط راجع به خط سیر من کنجکاو و بسیار نمود اصرار هم داشت که در کالسکه نروسی او بنام ویکتوریا تا مشهد بروم و تهدید کرد که اگر این تعارف را قبول

→
کردید در اوایل جنگ جهانی دوم نیز همانطور که آقای ناصر لشکر می گفت این شهر بود که قسمت عمده ما بهحتاج مشهد را فراهم کرد و آنرا از قحطی نجات داد ، اما افسوس که اولیای فاسد امور هیچگاه به کشاورزی قوچان و بستن سداترک توجه نکرده اند و اکنون قوچان بعنوان یک وارد کننده محصولات کشاورزی چشم به ایالات متحده آمریکا بسته است ۵۷/۵/۶

نکنم ساعتی را پس خواهد داد و فایده‌ای نداشت اصرار ورزیدم که بهتر است سوار اسب بروم ، جواب داد بعداً " سواری‌های بسیار در پیش دارید و موقعی که گفتم قصد دارم در دهات بیسن راه توقف کنم باز گفت که ماندن کالسکه هم مانعی ندارد و سرانجام قبول کردم با ویکتوریا بروم به شرط اینکه در پایان منزل اول آنرا برگردانم ، پس با تشریفات تمام از جناب خان تودیع نمودم. خان با من در کوچه به راه افتاده و دستم را بگرفت و سوار کالسکهای کرد که ساخت مسکو و از نوع عالیترین و مجلل‌ترین بود (حیران بودم که چه کسی این هدیه را برای او فرستاده بود) و چهار اسب کبود خوش رنگ آنرا می‌کشیدند .

با غلامانی سوار که از جلو راه می‌گشودند و نوکرانی که از دو طرف در حرکت بودند ، ویکتوریا که من یگانه سرنشین آن بودم ، خوش خوشک از شهر بیرون رفت . . . برای آنکه سوءظنی تولید نشده باشد قصد کردم تا رادگان که خارج از حوزه حکومت شجاع و در چهل میلی قوجان واقع بود از همین جاده بروم . . . جاده دست‌انداز فراوان داشت که گاهی به عمق یک یا با بیشتر بود و برای فنرهای نازک ویکتوریا خطرناک بود . با وجود این فصل سرما (پائیز) که طبیعت شاداب نیست اراضی در همه جا مزروع بود و هر وجب این زمین را شخم زده بودند . . . از دهات ذیل یکی بعد از دیگری عبور کردیم : فتح آباد دو میل (از قوجان) سرخان (فرخان) هفت میل . جعفرآباد که محلی دارای گنبدهای سه ضلعی بود پانزده میل و دشت آباد ، در آنجا چادرهای تیره رنگ از هر سو پراکنده بود و چنین می‌نمود که همه کردها هم در شهر زیست ندارند و عدای از آنها غریزه‌های بومی زندگانی صحرائی خود را از دست ندادند .

در کلاته که ۲۲ میلی قوجان است ، ویکتوریا را مرخص کردم و دستور دادم که روز بعد برگردند و خودم سوار اسب در جاده مشهد حرکت کردیم . ۱

۱- ایران و قضیه ایرانی ، لرد گرزن ، ترجمه وحید مازندرانی ص ۱۷۲

مؤلف ابتدا به مشهد و سپس به کلات و سرخس رفته و تمام نواحی مرزی و استحکامات توار مرزی را بررسی و احیاناً " نقشه‌برداری نموده و در بازگشت گزارش کامل و جامعی در مورد ایران به دولت و پارلمان انگلستان داده توجه آن مودی‌ها را به این نواحی بیشتر معطوف داشته است

دیوانخانه امیر حسین خان شجاع الدوله از نظر اودنوان

آقای حسین سعادت نوری در مجله یغما از قول اودنوان که از سیاستمداران معروف و از جاسوسان بنام انگلیس بود در مورد قوجان و امیر حسین خان آورده است که هنگام ورود او به قوجان امیر در مشهد بوده و پس از سه روز وارد می‌شود.

وی در مورد دیوانخانه (دادگاه) و یکی از شب نشینهای امیر چنین می‌نویسد: (۱) "در صحن دیوانخانه حدود یکصد ترکمن برای نظم جمع شده بودند. فرمایشی با تشدد هر چه تعامراتها را برای عبور اینجانب پس و پیش کرد. پس از اتاق قراولخانه مرا به داخل عمارت بیرونی هدایت نمود. بوی دل‌انگیز گل سرخ باغچه‌های عمارت، تمام فضا را معطر کرده بود و سنطره، گلهای در زیر اشعه فانوس‌های متعددی که اطراف ارک را روشن کرده بودند جلوه خاصی داشت. وسط ایوان جلوی تالار عمارت یک میز بزرگ که روی آن سفرهای از کتان سفید انداخته بودند قرار داشت و دور تا دور هم برای مدعوین صندلی و نیمکت جید نبودند. حدود چهارده نفر از جمله برادران و عموزاده‌های امیر حسین خان نشسته سرگرم صحبت بودند جناب حکمران صندلی بغل دست راست خود را تعارف کرد. . . . شجاع الدوله باور نمی‌کرد که اینجانب بنا به ادعای خود بکنفر مسافر عادی هستم بنصورتی که ما موریت محرمانهای دارم مراقب بودم مطالبی مطرح نشود که بعدها در اطراف آن گفتگوهای بعمل آید. یک قلبان نی‌بیج سرطلا با آویزهای فیروزهای زمرد دست به دست می‌گشت امیر همینطور که قدم می‌زد و صحبت می‌کرد گاه‌گاه یک مشت آجیل از روی میز برمی‌داشت و به یکی از مهمانها تعارف می‌کرد آنها هم دودستی آجیل‌ها را گرفته و سر را به علامت احترام پائین آورده و تعظیم و تشکر می‌کردند. در این موقع حضار سر میز شام که در وسط صحن حیاط بود راهنمایی شدند. روی میز کوزه گل بزرگ نقره‌ای که پر از گل سرخ محمدی بود جلوه دلپذیری داشت و درون آن در چند عدد گلدان بلور زمرد و یاقوت نشان برای تزیین چیده شده بود که می‌گفتند از طرف مقامات روسیه برای امیر پیشکش فرستاده شده است. متصدی پذیرائی جوان ۲۵ ساله نیمه فرانسوی و نیمه آلمانی بود وی مدعی بود که

۱- مجله یغما سال ۱۲ شماره ۳ مقاله حسین سعادت نوری ص ۴ - ۱۳۳ و نیز تاریخ روابط سیاسی

در اوان طفولیت در روسیه بوده و تحصیلات خود را در دانشگاه پترسبورگ به پایان رسانیده و بعد جزو مقصرین سیاسی به بادکوبه و سپس به نواحی آسیای مرکزی تبعید شده و در نتیجه به آئین اسلام گرویده است. این شخص از نواحی آسیای مرکزی روانه مشهد مقدس می‌شود. چون ظاهراً "میر معاش نداشته، مهمانخانه حضرتی‌شام و نهار او را تأمین می‌کرده. چندی بعد شاهزاده رکن‌الدوله والی خراسان او را به لله‌گی‌فرزندان خود استخدام می‌نماید و فعلاً "به دستگاه امیر حسین خان راه پیدا کرده است. شغل رسمی او ظاهراً "تعلیم زبان فرانسه به فرزندان امیر و کس و کار او می‌باشد، ولی این موضوع بهانه است، و من بالاخره از ته و نوی کار اوسر - در نیاردم، اسم او شارل دونو، است و از وقتی که مسلمان شده او را "علی اسلام" صدا می‌کنند (۱). در مجلس مهمانی امیر، وی در حقیقت متصدی تشریفات بود. "اودنوان انگلیسی که در سال ۱۲۹۸ وارد قوچان شده این شخص را دیده است چند روز بعد هنگامی که از بجنورد به کلات و لطف‌آباد درگز برمی‌گردد او را می‌بیند که: "روسی و آلمانی حرف می‌زد اینجاسی بیند نمایندگی رسمی دولت روس است و به حاکم کلات می‌گوید اودنوان را گرفته حبس کند" (۲).

امیر علاوه بر این معلم خارجی و چند تن مترجم یک نفر طبیب مخصوص نیز داشته‌است، که نام وی میرزا غلامعلی شاملو صدراالاطبای از پزشکان طراز اول ایران بود هوهفت سال در قوچان سمت طبیب مخصوص امیر را داشته است. وی اصلاً "خراسانی بوده که امیر او را از تهران به قوچان آورده است. صدراالاطبای در سال ۱۳۰۱ خورشیدی در سن ۹۰ سالگی در مشهد در - گذشت (۳). امیر در مدت ۳۶ سال حکومت خود (۱۲۷۵ تا ۱۳۱۱ قمری در عمران و آبادی قوچان کوشید و دهات مخروبه منطقه و قنوات خشک شده و کشاورزی و باغداری و دامپروری قوچان را احیا نمود. روستای امیرآباد در شش کیلومتری شمال شرقی شیروان از دیگر آثار امیر است.

۱- جاسوسی در لباس اسلام.

۲- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، محمود محمود ص ۱۲۳۵

۳- رجال ایران - ج ۲ ص ۲۰ ج ۵ ص ۱۷۲

ملاقات حاج سیاح با امیر حسین جان المیجانی

بیگمان حاج سیاح را می‌شناسید که یکی از روحانیون مبارز ملی ایران و از روشنفکران عصر خویش و از هم زندانیهای شیخ میرزا رضای کرمانی قاتل ناصرالدینشاه است که مدتی نیز به اتهام قتل شاه در زندان بود. سیاح از مبارزین سرسخت حکومت استبدادی ناصرالدینشاه و صدراعظم خائنش امین‌السلطان بود. چون سری پرشور و ماجراجو داشت همواره به سیاحت در کشورهای آسیایی و اروپایی مشغول بود، که در این رابطه آثار ارزنده‌ای از خود به یادگار گذاشته است.

حاج سیاح که در سال ۱۳۰۶ قمری وارد مشهد شد و در ماه رمضان همین سال عازم قوچان گردید. در امامزاده‌ای که در قوچان قدیم می‌باشد از قرآن معروف تیموری که وسیله کردان از سمرقند به قوچان آورده شده بود بازدید نمود. سپس به‌مراه حاج میرزا رفیع از تمام قسمتهای شهر و بازار و مغازه‌ها دیدن نمود که می‌گوید: "قوچان جای کوچک و تشنگ خوش هوایی است تجارتش از پشم و روغن و گندم و حبوبات و صنعت معروفش جوراب بافی و پوستین دوزی است" (۱)

آنگاه اوضاع مسجد قوچان و عدم توجه مردم به آن را بررسی نموده علت آنرا از میرزا رفیع می‌پرسد که او در جواب می‌گوید: "در قوچان بست (نشستن) موقوف شده و ملاحا آن نفوذ را ندارند از این بابت مردم هم، نغاز ریائی کم می‌خوانند".

آنگاه عازم دیدار امیر حسین خان شجاع‌الدوله می‌شوند که می‌گوید: "به عمارت خیلی باشکوه عالی رسیدیم از باغ و صحن بزرگ گذشته به صحن کوچک وارد شده نزدیک رفتیم دیدم در زیر درختان کسی پای تخت نشسته و یکنفر در برابر او روی زمین نشسته، حاج میرزا رفیع گفت: "آنکه بر تخت است شجاع‌الدوله و آنکه بر زمین نشسته مجتهد این ولایت است که اصلاً" همدانی و نامش حاج ملازمین العابدین است" ما نزدیک شدیم برخاسته سلام کرد و گفت صدلی را برداشتم. آن آخوند رفت و (امیر) ما را به بالاخانه برد. از وضع و حرکت من سؤال کرد، جواب گفتم. پس از قوچان پرسید که: "چگونه می‌بینید؟" گفتم: بهترین جاهای ایرانست که

مردم از جان و مال خود ایمن هستند لکن اکثریت هم می‌شدند بسیار خوب می‌شد ، تصدیق کرد .

من از ایشان سؤال کردم که : چگونه است در ایران که جای امن و راحت نیست اینجا مردم آسوده‌اند؟ (۱)

گفت : "اغلب فساد و ناامنی و شرور از طرف ملاها و خانه بست کردن ایشان و مداخلات ایشان است به تمام امور . مردم آدم می‌کشند ، دزدی می‌کنند هر فسق و فجوری می‌نمایند ، آقایان (روحانی نماها) همه نحو حمایت و توسط می‌کنند . حکام هم نمی‌توانند بکار صحیحی اقدام نمایند چون هزار قسم تهمت و تکفیر و بلاها بسرشان می‌آورند ."

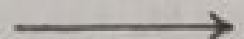
۱- و این در زمانی است که شاهزادگان قاجار و دیگر حکمرانان در گوشه و کنار مملکت هرروز چند نفر را بقتل می‌رساندند یا کور و ناقص نموده یادست و پای مردم را می‌بریدند . آقای باستانی پاریزی به نقل از خاطرات اعتمادالسلطنه در مورد وقایع سال ۱۳۰۷ قمری چند نمونه‌ای را بعنوان مشت نمونه خروار ذکر کرده می‌گوید :

در خاطرات اعتمادالسلطنه می‌خوانیم : "جمعه" ۸ - (۱۳۰۷) صبح درخانه رفتم ، شاه (ناصرالدینشاه) با نایب‌السلطنه و ظل‌السلطان خلوت فرموده بود ، اصفهان نقشوش است . ملای نجفی معتهد چند نفر را به تهمت بیهیگری به‌میل خود بدون اجازه سربریده‌است . شاه متغیر بودند ، ظاهرا " ایلچی انگلیس شکایت کرده بود ، یوزباشی مأمور شد برود ملای نجفی را بیاورد "

خواهید گفت این ملای نجفی کیست ؟ این شخص همان آقای نجفی معروف است که وقتی او در اصفهان از ظل‌السلطان حاکم مقتدر آن ولایت را مطلبی خواسته و چون انجام نشده بود ، از او گلّه کرد بود . ظل‌السلطان گفته بود : من این کار را نخواهم کرد ، اگر قانع نمی‌شوی می‌توانی به "شاه‌بابام" بنویسی تا مرا از اصفهان معزول کند و آقای نجفی در جواب گفته بود : چرا بنویسم به شاه‌بابات که ترا معزول کند ، می‌نویسم به امپراطور روس که شاه‌بابات را معزول کند و این شاهزاده همان کسی است که گفته‌اند : "بقرار مسموع شاهزاده مبلغ هنگفتی به زوراز بکنفرانز تجار اصفهان وام می‌گیرد و بعدا" در تعدیه (پرداخت) آن تعلل می‌کند ، تاجر بیچاره ناچار به تهران می‌آید و به ناصرالدینشاه عرضحال می‌دهد شاه ضمن دستخطی به ظل‌السلطان موافقا" امر می‌کند که طلب شاکي را هرچه زودتر بپردازد . تاجر اصفهانی خوشحال و شادمان و باکمال امیدواری به اصفهان برگشته و دستخط شاه را به ظل‌السلطان تسلیم می‌کند ، شاهزاده پس از ملاحظه دستخط شاه با نظر تیزبین خود لحظه‌ای به شاکي می‌نگرد و می‌گوید این آقای محترم معلوم می‌شود مرد پردل و رشیدی است که از شاهزاده‌ای مثل من به شاه شکایت می‌کند

اینجا هم همینطور بود من دیدم دیگر اندازه و حدیقف؟ برای اینها نیست و تمام امور مختل شده، اختیار جان، آبرو، و مال مردم در نوک قلم ایشان است و خیلی ارزان تلف می شود، قضیهای اتفاق افتاد که من دیگر نتوانستم اغراض نعیم، ایستادگی کردم تا نفوذ ایشان را به درجهای کم کرده خودم و مردم را آسوده ساختم."

و آنگاه امیر به تفضیل به توضیح کردار زشت مرد گردن کلفتی می پردازد که بعنوان زنی دلاک به حمام زنانه رفته و به اغفال آنان می پرداخته و ظاهراً خود را زنی شوهردار و سیده معرفی کرده بود و با شوهر مشهدی خود در قوچان به این رذالت گذرانده بود. پس از اینکه رازش از پرده بیرون می افتد و بشدت مورد تنبیه قرار می گیرد، روحانی نماها از این زن سیده!! دفاع کرده امیر را مورد انواع تهمت‌ها و تکفیرها قرار می دهند و شایع می کنند که بر خلاف شرع زن سید و شوهرداری را در منزل خود عذا " نگه داشته است. امیر دستور می دهد آن زن را که بقول خودش "نرم خری" بوده لخت کرده در میدان به چوب می بندند و در بازار شهر می گردانند. با همه این احوال باز هم روحانی نماها دست بردار نبوده به شاهزاده رکن - الدوله برادر شاه و حاکم خراسان شکایت می کنند. وقتی کار به اینجا می کشد شجاع الدوله تمام آخوندها را به استثنای ملاعلی نامی از شهر بیرون می کند. و چندی بعد کعبه خواهر و واسطه شدن ملاعلی اجازه ورود به شهر به آنها داده می شود از آنها تعهد گرفته می شود که در امور



ومن باید دل او را بچینم، و سپس جلاد می خواهد و دستور می دهد شکم شاکلی را بدرند و دل او را برای مشاهده و معاینه در سینی مخصوص قرار دهند."

اعتقاد السلطنه در مورد ادرار کردن همین شاهزاده می گوید: "شاهزاده جورغریبی ادرار فرمودند. پیشخدمتی گلدان در دست داشت، دکمه شلوار شاهزاده را در حضور من باز کردند. پیشخدمت باشی که به ابراهیم خلیل خان موسوم است احلیل شاهزاده را گرفته در گلدان نهادند. شاهزاده ادرار کردند. همان پیشخدمت باشی آب ریخت طهارت گرفت خیلی من تعجب کردم."

و نیز می نویسد: "... مشیرالملک وزیر ظل السلطان هم که کرورها به شاهزاده فایده رسانده بود و چندی قبل شاهزاده او را حبس و مصادره کرده بود در اصفهان به سکنه درگذشت. اما سکنه فرمایشی بود. یعنی مسموم شده بود که هم شاهزاده مالش را بخورد و هم آنچه شاهزاده اندوخته کرده مخفی بماند. سبحان الله از این ظالم."

و باز تعجب خواهید کرد که دستگاه همین شاهزاده ظالم و خونخوار بازیناهنگاهی برای بسیاری از مردم ستم دیده دیگری بود که از ظلم والیان کرمان و دیگر نقاط ایران به او پناه می آوردند "کالمستجیر من الرمضا، الی النار" - تلاش آزادی - باستانی پاریزی ص ۵۸.

غیرمذهبی دخالت ننمایند از این رو شهر قوچان خارج از هرگونه دسیسه بازی روزگار امنی را می گذرانیده است .



عکاسی از امیرحسین خان ایلخانی
 خان امیرحسین ایلخانی

حاج سیاح بدنبال خاطرات خود می افزاید امیر "حمامی در اندرون داشت بسیار پاک ، خادم و دلاک خوب ، دعوت به آن حمام کرد ، نظافتی کرده بیرون آمدم و از انسانیت های ایشان معنون شدم . دیدم یک طفل بدگلی را زیاد در آغوش گرفته می بود و بغاوغول (پسر) خطاب می کند . گمان کردم پسرش است بعد معلوم شد پسر یکنفر نوکرش رمضان خان نام است که تمام کارهایش با اوست و آدم لایقی است بعد معلوم شد پسر بزرگی دارد میرزا ابوالحسن خان نام که از بی قابلیتیتی او شکایت داشت و محل اعتنا نبود . بعد گفت : پسر دیگری دارم کوچک (محمد ناصر خان) از او هم امیدی ندارم " و گفت "انسان بیجهت نوکر را بر فرزند مقدم نمی کند " .

حاج سیاح سپس بدیدن فقیر محمد علی می‌رود و در برگشتن مورد تفقد و محبت شجاع - الدوله قرار گرفته شجاع الدوله به او می‌گوید: "آرادت به شما پیدا کرد نام می‌خواهم برویم به کرد محله در آنجا قلعه قدیمی خوبی بوده که اسباب خیال (موجب نگرانی و وحشت) عباس - میرزا شده آنرا خراب کرده پس از آن اذن تعمیر خواستیم با احترام تخریب او (خرابی کرد محله قوچان چون از شاهکار عباس میرزا پدر بزرگ ناصرالدینشاه بود) اجازه تعمیر ندادند" (۱)

۱- ناصرالدینشاه به دو جهت اجازه تعمیر کرد محله را نمی‌داد. اول از آن جهت که این خرابی یادگار شجاعت اجداد وی بود دوم از این نظر که مبادا کرد محله دوباره بصورت سابق درآید و مشکلات گذشته دوره رضاقلی‌خان را برای حکومت وی فراهم سازد. ناگفته نماند که کرد محله در گوشه شهر باستانی خبوشان ایجاد گردیده و کردها در آن اسکان یافته بودند که همانگونه که گذشت چهل روز تمام در برابر حملات سپاه عباس میرزا و توپ‌ها و قلعه کوبهای وی مقاومت کرد. عمارت‌های امرای کرد زعفرانلو حاکم قوچان نیز در همین کرد محله بود که امیر حسین خان بقایای آنرا به حاج سیاح نشان داده‌است. امروز هم تل‌ها از خاک آنجا رویهم مشاهده می‌شود.

مستشرقین و با بهترین گویشم جاسوسان روس و انگلیس در زمان امیر حسین خان بخاطر موقعیت قوچان بسوی این شهر قهرمان پرور روان بودند و هر یک می‌کوشید تا بیشتر نظر رئیس کردان زعفرانلو را جلب نماید. ژنرال لامسدن انگلیسی و کرن و کلنل بیت از آن جمله‌اند.

مک‌گره‌گور MACGREGOR اسکاتلندی که در ژوئیه ۱۸۷۵ به قوچان آمده پس از تعجید و توصیف از آبادانی باغها و مزارع قوچان و رفاه حال مردم از دیدن منظره شهر ویران شده قوچان و اینکه دولت بفکر تعمیر آن نبوده‌است بسختی متاثر می‌شود. در حالیکه خبر نداشته شاه با تعمیر آن که وسیله شجاع الدوله پیشنهاد شده بود مخالفت کرده‌است.

در مورد آبادانی اطراف قوچان و فعالیت و دلسوزی امیر حسین خان شجاع الدوله می‌نویسد: سرزمین قوچان بسیار بارور بود و اگر جمعیت قوچان زیاده‌تر و حکومت کشور دلسوزتر و با کفایت‌تر می‌بود، بدون شک از این ناحیه سود سرشاری نصیب دولت و ملت ایران می‌گردید. حاکم قوچان شجاع الدوله با اینکه "با فراست‌ترین و بهترین حکام ایران بود، تازه در قبال نحوه فکر اموران دولت و شیوه حکومت که مبنی برستمگری و سبک‌سری بود نمی‌توانست کاری اساسی انجام دهد" - جغرافیای تاریخی خراسان از نظر جهانگردان ص ۱۲۵ - ۹۵

از دیگر اموران انگلیس که در زمان امیر حسین خان شجاع الدوله برای بازدید منطقه قوچان آمده سروان جی. سی. نی. بی. است که در سال ۱۲۹۱ قمری به خراسان آمده و هنوز آثار شوم قحطی سال ۱۲۷۸ را که تنها در خراسان بیش از یکصد هزار نفر تلفات داده چشم می‌بینند و

پس شب را مانده فردا به تماشای آن خرابه‌ها رفتیم . محل تولد خودواتاق پدروکسانش را نشان داد . گفتم : "آنطور که بعضی‌ها می‌گویند این خرابی و آن خرابی دادن قفقازبگروس و شکست از روسیان آیا کارهای عباس میرزا را نشان نمی‌دهد که عمداً "بوده و آریا خیانت نیست؟"

گفت : "بلی ، (عباس میرزا) شهرت غلطی پیدا کرده است" (۱) . . . "بهرحال مصمم شدم حرکت کنم . اول اصرار کرد که در قوچان توطن نعیم ، بعداً "اصرار کرد چندروزی بمنم عذر خواستم . (این می‌رساند که چقدر امیر طالب دیدار مردان واقعی و روشنفکران مبارز جامعه بوده است) . آن روز پنجم ماه رمضان ۱۳۵۶ قمری (اردیبهشت ۱۲۶۸ خورشیدی) بود . تلگراف رسید شاه که برای سفر فرنگ می‌رفت به تبریز رسیده فردا ششم از تبریز حرکت می‌نماید . چون شجاع‌الدوله مرا مصمم حرکت دید ، خواست اسب بدهد قبول نکرده گفتم : "از عشق‌آباد با راه‌آهن و از دریا خواهم رفت" .

"پس یک حلقه انگشتر فیروزه و یک تسبیح هدیه کرد . فردا مال کرایه کرده من و میرزا غلامرضا بطرف عشق‌آباد (روسیه) . . . روانه شدیم . . . در امامقلی (۲) منزل کردیم . . . " در جایی سنگر ابوالحسن خان پسر شجاع‌الدوله را نشان دادند که برای مخالفت پدر سنگربندی کرده بود . " (۳)

از خرابی شهر قوچان ناشی از جنگ نایب‌السلطنه و زلزله‌های بی‌دریغی رنج می‌برد ، اما مردم منطقه را شاد و مرفه‌الحال می‌یابد خصوصاً "از کردان زعفرانلوی رادگان و طرز زندگی آنان ستایش می‌کند و در مورد مردم قوچان می‌گوید : همگی شاد و سرحال بودند . در پیرامون ده طویل و آبادی یوسف خان کردهای کیوانلو را مردمانی زیبارو و خوش قامت و بهراتب مرفه‌تر از دیگر مردم ایران دیده و می‌گوید "همگی لباسهای خوبی به‌پوشیدند و متوجه شدم که مردان کوتاه قد اما درشت استخوان و نیرومندند . در میان آنها چشمان آبی و میشی فراوان دیده می‌شد " از دیگر جاسوسان انگلیسی که در زمان امیرحسین خان در سال ۱۸۸۱ میلادی به قوچان آمده ادنون خبرنگار دیلی نیوز و نیز لسار جغرافیدان معروف روسی است .

۱- منظور اینستکه عباس میرزا به غلط مردی شجاع و آزاده و مردمی معرفی شده و خیانت‌های وی در جنگ با روسها و متارکه بنفع روسها بخاطر اینکه او را به ولیعهدی ایران بشناسد از دیده اهل بصیرت پنهان نیست .

۲- امامقلی یکی از روستاهای کردنشین نزدیک مرز ایران و شوروی است که بر سر راه باجگیران قرار دارد .

همانطور که خواهد آمد ، ابوالحسن خان که از سوی مادر نیز نسب به ترکمانان داشت و شخصی دورگه بود خوئی سرکش داشت و چون پدر بزرگش رضاقلی خان در صدد بود پدر را برکنار زده خود بحکومت بنشیند ، اما پدر او با پدر رضاقلی خان فرق داشت . ابوالحسن خان یک ماه پیش از مرگ پدر در تهران به امر دربار قاجار ازبین رفت .



ابوالحسن خان میربنجه (سرلشکر) زعفرانلودر میان خوانین افغانستان نفر چهارم از سمت راست

واقعه فیروزه وفوت امیر حسین خان

در دوره حکومت فاسد قاجار که دهان حریص روسیه تزاری برای بلعیدن ایران روز بروز بازتر می شد پس از تحمیل قراردادهای گلستان و ترکمانچای، در سال ۱۲۹۹ قمری قرارداد یکجانبه آخال را نیز بتصویب ناصرالدینشاه رسانید که بموجب آن شهرهای خبوه، بخارا، سمرقند، تاشکند، مرو، سرخس، نسا، ابیورد، عشق آباد و رونه تحویل روسیه گردید (۱).

بموجب این قرارداد چون قصبه زیبا و بیلاقی فیروزه در طرف جنوبی خط آخال و در سمت ایران باقی مانده بود روسها را متأسف ساخته درصدد چاره‌ای دیگر واداشت.

قدرتمند توسعه طلب و استعمارگر حکومت زبون و فاسد قاجار را به عقد قرارداد دیگری مجبور ساخت که بموجب آن قلعه خراب حصار را که در زمان فتحعلیشاه به روسها واگذار شده بود با بزرگ منشی خاصی به ایران بخشید و شهر زیبای فیروزه را که عروس شهرهای ماوراء خزر بود بنصرف خویش درآورد و بقول اعتماد السلطنه به "امپراطور روس مرحمت شد" حال که مفهوم مرحمت را فهمیدیم، اجازه دهید توضیح بیشتری در مورد فیروزه داده شود: "در مسأله سرحد آذربایجان و خراسان مذاکرات بسیار شد... طرف خراسان به زمان ناصرالدینشاه، محمد صادق خان سرتیپ توپخانه مأمور تعیین خط سرحدی بود و ارفع الدوله مترجم پرتوکل ۱۸۸۶ که دانسته یا ندانسته نهر موسی خان را که برای آب آوردن به صحرا بوده است با (رودخانه) اترک جازدهاند و اترک مسافتی از این نهر بطرف شمال است و وارد خلیج حسینقلی^۲ (می شود) چندین فرسخ مربع خاک ایران از دست رفته است اما فیروزه در سرحد خراسان محلی است مهم و آباد که به زمان ناصرالدینشاه به خواست امپراطور روسیه به روسیه مرحمت شد" (۳).

تا آنجا که معروف است ارفع الدوله با گرفتن مبلغ شصت هزار تومان رشوه این نواحی را به روسها واگذار می کند لکن مؤلف طرائق الحقایق می گوید: شش سال قبل که محمد صادق خان امین نظام برای تعیین حدود از جانب دولت مأمور شد صرفه خود را در آن دید که نقشه‌ای

۱- در تاریخ ایران - سایکس ص ۵۲۵ در این مورد بیشتر توضیح داده شده است.

۲ رود اترک در داخل خاک شوروی مانده که از انتهای دره^۳ی چند و کنار پاسگاه چات به درهای مازندران می ریزد رودخانه اترک امروز فوجان که از بجنورد می گذرد در فوجان کال فوجان و در بجنورد سمار یا سمار نامیده می شود.

۳- خاطرات و خطرات اعتماد السلطنه ص ۳۸۵ - کلکون کفنان ص ۲۹۰ - رجال ایران ج ۴ ص ۳۵

را که روسها به میل خود کشیده چهل هزار منات بگیرد و امضا نماید" (۱) ناصرالدینشاه که از موقعیت جغرافیائی فیروزه آگاهی کافی نداشته و نمی دانسته که بخششوی شامل چه قسمتهائی می شود، لذا فرمان ذیل را صادر می کند:

"جناب صدر اعظم - یکنفر مهندس قابل لازم است که با چاباری به قوچان رفته نقشه وضع فیروزه و احوالات آنجا را نوشته بزودی معاودت نماید. به مخبرالدوله اطلاع دادم که فردا یکنفر مهندس بیاورد، دستورالعمل بدهم برود باید دستورالعمل کامل و خرجی به آن بدهید. زود روانه کنید برود، بهیچوجه بصیرتی درست از آنجا نداریم" (۲)

این فرمان در سال ۱۳۱۰ قمری و یکسال پیش از فوت امیر حسین خان نوشته شده که مطابق ۱۸۹۳ میلادی و ۱۲۷۲ خورشیدی یعنی هفت سال پس از اقدام ارفع الدوله می باشد. معلوم نیست مهندسی در این مورد به قوچان می آید یا نه. آنچه مسلم است چند ماه بعد ناصرالدینشاه امیرحسین خان شجاع الدوله را مأمور می کند که فیروزه را هم به روسها تحویل دهد، اما امیر بهیچوجه حاضر نیست فیروزه را که جزئی از خاک قوچان و مسکن کردهای زعفرانلو است از دست بدهد. بدیهی است که تحمیل این مأموریت سنگین از جانب شاه به امیرحسین خان زعفرانلو آن مظهر غیرت و شجاعت ناچه اندازه ناگوار و طاقت فرسا بوده است. امیرحسین خان زعفرانلو آن مظهر غیرت و شجاعت ناچه اندازه ناگوار و طاقت فرسا بوده است. اما اگر اقدام نمی کرد، بار دیگر روس و انگلیس با هم متحد شدند تا آن بلائی را که بر سر رضاقلی خان و قوچان آوردند، دیگر بار بر سر امیرحسین خان و قوچان می آوردند.

سرزمین هائیکه امیر و مرزداران عبور و سلحشور کرد سالهای سال با ریختن خون خود و عزیزانشان از آن نگهبانی و چون جان شیرین پاسداریش کرده بودند، اینک بخاطر عیاشی و بی لیاقتی شاه و دربار فاسد ایران و حرص و طمع امپراطور توسعه طلب روس باید قطعه، قطعه به بیگانگان تحویل گردد. تو گوئی که شاه از کیسه مادرش می بخشد.

دردناکتر از همه اینکه، امیر باید شخصا "طی تشریقاتی بدون جنگ و خونریزی این مأموریت سنگین را بنام خود و خانواده اش در تاریخ ثبت نماید امیر ناچار ظفره می رفت و تن به این ننگ نمی داد تا سرانجام میرزا صادقی خان امین نظام قاجار بمعمیت ناظم الملک و عده های فزائی از تهران وارد قوچان شدند که امیرحسین خان را مجبور به اجرای این مأموریت سنگین کنند. مؤلف بحرالنفواید که خود در دستگاہ امیر مهمان بوده جریان را چنین آورد است:

"اعلان مأموریت آن سرحد به مرحوم شجاع الدوله رسید به تهیه سواره نظام پرداختند و این کار به مؤلف راجع شد. لذا جوانان لایق و زبنده نظام را داخل خدمت نمودم و به

۱ - طریق الحقایق - معصوم علیشاه ص ۶۶۳

۲ - عین دستخط ناصرالدینشاه در ص ۲۴۱ کتاب اسناد سیاسی دوران قاجار گلشده شده است.

قانون انگلیسی‌ها بر آنها لباس تربیت دادم چون خودم صاحب منصب کل بودم به قواعد مشق انگلیسی آنها را تعلیم دادم تا چندی فاصله که سرکارمیرزا صادق خان امین نظام و جناب جلالت‌آب میرزا جهانگیر خان ناظم الملک از تهران مأمور انجام خدمت سرحدی فیروزه و تعیین حدود و شئون خراسان از جانب دولت علیه ایران با رجال دولت بهیبه روس شدند معدودی سرباز و قزاق از سمت مشهد همراه آورده به قوچان ورود کردند .

شجاع‌الدوله پس از پذیرائی آنها اردوئی دیده حرکت بجانب فیروزه نمودیم . منزل اول که قریه فاروج می‌نامند و تا شهر قوچان سه فرسنگ فاصله دارد محل اقامت اردو شد . (امیر در این کوتاه گرفتن مسافت منزل‌ها و تعلق در این مأموریت امیدوار بوده است که حتی اگر بگردد هم ممکن باشد این امر به تأخیر افتد ، شاید خدا وسیله‌ای فراهم سازد و شاه از تصمیم بیخردانه خود منصرف گردد یا واقعه‌ای روی دهد که از اجرای این مأموریت ننگین جلوگیری نماید لذا در رفتن سهل‌انگاری نموده و منزل‌های راه را کوچکتر و کوتاهتر قرار داده است ، که بقول معروف : از این ستون تا آن ستون فرج است) .

فردا که عازم برزل آباد بودیم نیم فرسنگ از فاروج گذشته ، اسب شجاع‌الدوله مستی کرد و به پشت افتاد شجاع‌الدوله زیر تنه اسب آمد و بدنش کوبیده شد با آن حشمت و جلالی که دارا بود گرفتار چنگ صیاد اجل گردید . شب دوم این قضیه وفات یافت چنانچه دیده عبرت باشد از اینگونه وقایع که به بزرگان و سلاطین رخ می‌دهد . (۱)

اعتماد السلطنه چاپلوس در مورد فوت امیر حسین خان چنین آورده است :

"دوشنبه ۱۷ (ربیع‌الآخر ۱۲۱۱ قمری) امر و صبح که به در خانه رفتم معلوم شد که صنیع الملک بیچاره مرده است ، شجاع‌الدوله امیر حسین خان قوچانی که از طایفه زعفرانلو که قریب هشتاد سال از عمرش رفته بود و شقی‌تر و ظالم‌تر و عاصی‌تر از او در عالم نبود و حمدالله آنهم از اسب زمین خورده به درک واصل شده است . (آدمهای خوب و دلسوز بحال کشور به اعتقاد این چاپلوسان باید به درک واصل می‌شدند تا منافع آنها بهتر تأمین گردد . این لاشخورها فقط بفکر جیب خویش بودند . پدرش قاتل امیرکبیر و خاموش‌کننده‌ی چراغ تابناک ایرانست ، خودش هم از خاموشی چراغ شجاع‌الدوله نادمان می‌شود) .

تفصیلات از اینقرار است ، با امین نظام با سواره زیاد و جلال عجیبی به جهت تعیین حدود تازه روس و ایران بخاک روس می‌رفتند از اسب پیاده شده بود که به کالسکه سوار بشود . پایش به رکاب گیر کرده بود . اسب رم کرده بود و خان را به زمین کشاند مودتاً گلهاش خرد شده بود . از تشبیهات آسمانی و مجازات سماوی گاهی شخص تعجب می‌کند که این شخص هزار نفر بیگناه را کشته است و بعد از هشتاد سال عمر در نهایت قدرت ، عزت و راحتی ، منتها در مردن

و جان کندن هفت هشت دقیقه انتقام می‌بیند ، این شخص مالک مکنت غربی است و تعامش حق پادشاه است .

خواهیم دید که سی و چهل هزار تومانی آنهم اگر نصیب شاه خواهد شد ، باقی را عمر و زید و خالد و ولید حیف و میل و نظله می‌کنند .^(۱)

طغاری بشکند ماستی بریزد جهان گردد به کام کاسه لیسان

در آن روزگار ، چه خود ناصرالدینشاه و چه پسرش ظل السلطان ، مالکان و ثروتمندان بزرگ را مسموم می‌کردند تا اموالشان را که حق خود می‌دانستند مصادره کنند ، و اعتماد - السلطنه‌ها و امین السلطان‌ها و فلان السلطنه‌ها هم با لفت و لیس خود به‌نوعی برسند . اصولاً "در آن روزگار قاجار اگر رجال دلسوز و با شرافتی هم پیدا می‌شدند که با جان و مال خود از حدود و ثغور کشور پاسداری می‌کردند یا بدینگونه از آنان قدردانی می‌شد یا به قتل می‌رسیدند و اموالشان غارت و زن و فرزندانشان هم به اسارت در می‌آمدند ، مادامیکه کاسه لیسان و افراد نالایق بر اوضاع مملکت مسلط باشند وضع چنین خواهد بود .

آقای شاکری مؤلف جغرافیای تاریخی قوچان که این واقعه را از زبان بزرگان قوچان شنیده و نقل نموده و نگارنده این سطور نیز از مرحوم پدرم شیخ اسدالله ثوحدی از شاگردان برجسته مرحوم آقا نجفی^(۲) و نیز از مرحوم حاج عباس معتمدی در مقاله آقای حاج حسن پزشکی شنیده‌ام و با گفتار آقای شاکری مطابقت دارد به ذکر آن اقدام می‌شود ؛ "در باره انجام این مأموریت امیر حسین خان بهبه‌چوجه از خود تعابلی نشان نمی‌داد و باطنا " نمی‌خواست که در دوران حکومت او این منطقه مهم مرزی به‌روسیها تحویل شود ولی فشار حکومت مرکزی و بالاخره با ورود دو نفر از مأمورین عالی‌رتبه از طهران ناچار شد به همراهی آنان حرکت نماید .

در موقع حرکت و ورود اردو به فاروج امیر حسین خان با سیدی روبرو می‌شود که در آن حوزه به تزکیه نفس و صفای باطن معروف بوده ، احوال آن سید می‌پرسد سید از کدخدای محل خود شکایت می‌کند که از او مطالبه سه قرآن^(۳) مالیات کرده است و او قادر به پرداخت نیست . امیر در ضمن سفارش رعایت حال او به کدخدا ، می‌گوید از خدا بخواه که من در این مأموریت موفق نشوم والا مقابل اطرافیانم می‌گویم اگر دعایت مستجاب شد سه لنگ از ملک تو بیل (یکی از روستاهای قوچان) را نذر تو می‌کنم و اگر دعایت مستجاب نشود در مراجعت دستور میدهم گردنت را بزنند ، این را گفت و حرکت کرد ، نیم فرسنگی از فاروج نگذشته که اسب امیر حسین

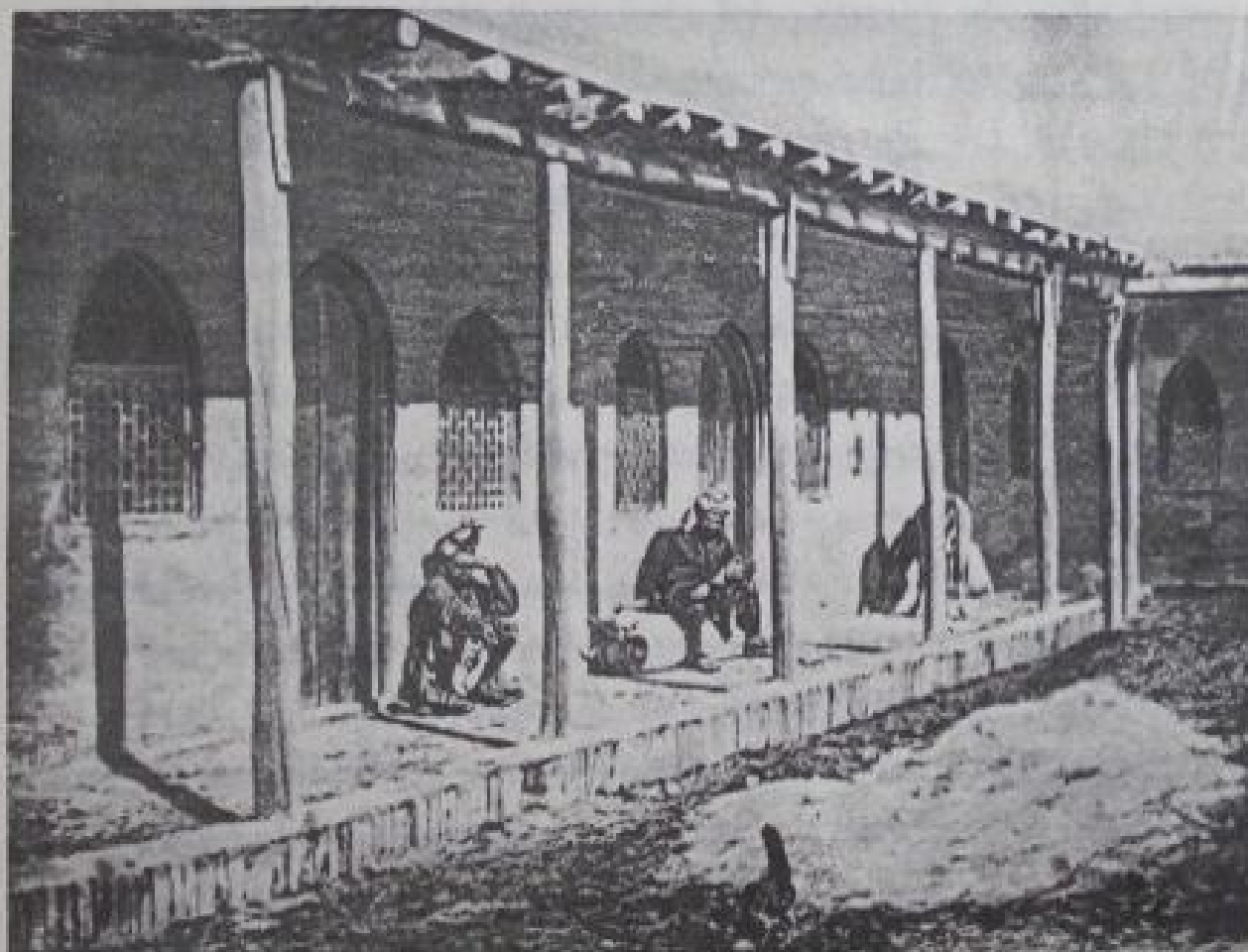
۱- خاطرات و خطرات وقایع سال ۱۳۱۱

۲- مرحوم آیت‌الله نجفی از علمای بزرگ عصر خود و استاد مدرسه عوضیه قوچان بود که آثارش به همت آقای شاکری به چاپ رسیده است .

۳- در زمان امیر حسین خان هر خانواری در سال هشت قرآن مالیات می‌دادند .

خان با اسب امین نظام بهم می‌پرند و چون نوکران دخالت می‌کنند اسب شجاع الدوله بشدت عقب عقب می‌رود و بد پشت می‌افتد و امیرحسین خان زبیرتنه اسب و قاچ زین کوبیده می‌شود و در همان محل روز دیگر فوت می‌نماید. " (روز یکشنبه ۱۱ ربیع‌الاول ۱۳۱۱ قمری برابر ۱۲۷۳ خورشید) جنازه شجاع الدوله طی تشریفات خاصی به مشهد منتقل و در بارگاه امام هشتم علیهم السلام در مقبره خانوادگی زعفرانلو در کنار برادر و نیاکان مجاهدش مدفون و دفتر زندگانی او و عزت و اعتبار گردان خراسان و سرزمین قوچان بسته شد. امیرحسین خان زعفرانلو آن ابر مرد رشید و مرزدار سلحشوری که متجاوزین و استعمارگران از وجود او بیمناک و پریشان بودند دیگر از میان رفته و سند فرمانرواییش خالی مانده بود.

مردم قوچان از جنازه‌ی امیرحسین خان تجلیل شایانی به عمل آوردند اسب سیاه او را که مال قهرمان خان بود، سیمپوش کرده در پیشاپیش جنازه به راه می‌بردند و مردم مبرسروری خویش می‌زدند و اشعار و ترانه‌های جانسوزی می‌خواندند. از جمله آهنگ معروف "های های رشیدخان، سردار کل قوچان" از آن روز به یادگار ماند. (نگاه کنید به جلد سوم ص ۱۱۲).



قوچان، آفتاب‌دار کاروانسرا

سند مبادله فیروزه باروتی قاجاری حصار درگز

این سند ننگین که دال بر وطنفروشی ناصرالدینشاه قاجار همچون اجداد پلیدش فتحعلیشاه و عباس میرزا می باشد، باعث آوارگی مردم کرد فیروزه از دیارشان و کشته شدن امیرحسین خان ایلخانی قوچان شد. سلسله‌ی کثیف قاجار هیچ هنری جز وطنفروشی و قتل و غارت و تخریب و فقر و فلاکت و تحمیق ملت، برای مردم ایران به ارمغان نیاورد. مهر ناصرالدینشاه با سجع: السلطان بن السلطان ناصرالدینشاه قاجار امضای شاه بین خط اول و دوم.

" عمده‌الامراء العظام فدوی دولت جاوید ارتسام محمدعلی خان بیگلربیگی حاکم آذربایجان جز به عنایات خاطر خطیر همایون شاهنشاهی مباهی بوده بداند: بموجب عقد عهدنامه مقدسه فیما بین این دولت جاوید مدت و دولت بهیه روسیه آبادی فیروزه واقع در سرحد قوچان با آبادی حصار واقع در سرحد دره جزو یک قطعه زمین نیم دایره در مقابل عباس آباد واقع در سرحد آذربایجان مبادله و مقرر گردید که اهالی فیروزه را به داخله خاک خراسان نقل و آبادی فیروزه را به مامورین دولت بهیه روسیه تسلیم و بلافاصله آن قطعه زمین و آبادی حصار به مامورین این دولت علیه تسلیم شود و بعد از آن مامورین طرفین از بابا دوزم تا هریرود و از آنجا تا ذوالفقار شروع به نصب علامت سرحدیه بکنند. لهذا جناب جلالت نصاب امیرالامراء العظام چاکر دولتخواه دولت جاوید ارتسام محمدصادق خان امین نظام امیرتومان به سمت ریاست کمیسیون دولت علیه معین و مامور شده است که به خراسان عزیمت کرده موافق دستورالعملی که به او تسلیم شده فقرات ماموریت خود را به انجام برساند. بنابراین به صدور این خطاب مستطاب امر و مقرر میفرمائیم که بعد از آنکه امین نظام آبادی حصار را از مامورین دولت بهیه روسیه تحویل گرفت به آن عمده‌الامراء تحویل مبدهد، آبادی حصار را تحویل گرفته و در نصب علامات سرحدیه به خاک حکومت خود از لازمی تقویت و بلدیته و همراهی با کمیسیون دولت علیه فروگذار نکند که اسباب معطلی کمیسیون نشده و این ماموریت را در خاک و حکومت آن دولتخواه به خوبی به انجام برسانند و حسب المقرر مرتب داشته در عهده شناسد. شهر ذی حجه ۱۳۱۵" ^۲

۱ - منظور محمدعلیخان منصورالملک برادر اللهبیار خان درگری است که شرح حاشیان در جلد‌های دوم و سوم حرکت تاریخی کرد به خراسان آورده‌ام. به آنجا مراجعه شود. نظیر این نامه را هم محمدصادق خان امین نظام قاجار برای امیرحسین خان شجاع الدوله ایلخانی قوچان آورد که امیر فیروزه را به روسها تحویل دهد. حرکت تاریخی کرد به خراسان - توحیدی - جلد ۲ صفحات ۴۱۷ تا ۴۶۸ و جلد ۳ ص ۲۵۲ به بعد.

۲ - پژوهشی در شناخت ایلها و طایفه‌های مشایری خراسان... سیدعلی میرتیا - ص ۲۹

متن پروتکل پنجم تحمیلی روس با ایران

به موجب این عهدنامه ننگین که از سوی دولت متجاوز و قلدر روس بر دولت فاسد و زبون قاجار تحمیل شد، قسمت زیادی از سرزمینهای شمالی خراسان به اشغال روسها درآمد که در جلدهای دوم و سوم این کتاب به تفصیل در مورد آن صحبت شد.^۱ در این تهدیدنامه حق نان و آب و زندگی هم از مردم مرزنشین ما سلب گردیده است. سندی را که ملاحظه میفرمائید رونوشت سند اصلی است که همان زمان وسیله کارگزاران ایران در درگز و کلات تهیه شده و جزو اسناد خاندان امرای جلایر کلات است. آقای عباس خان جلایر از اولاد بلنگ نوشخان و بهبود خان جلایر می باشد که این سند را با عنایت و بزرگواری خاصی جهت چاپ و تکمیل گوشه‌هایی ناشناخته از تاریخ و سرزمین ایران در اختیار نگارنده گذاشته است که با سپاس از ایشان در اینجا چاپ میشود. خاندان جلایر و امرای درگز و ابلخانان زعفرانلو و شادلو چهار مرزدار شمالی خراسان بودند که از شمال شرقی دریای مازندران تا رود تژن در سرخس را نگاهبان بودند. پادشان گرامی و روحشان شاد باد که در روزگار زبون قاجار رنجها و موارتتها و سرشکستگی‌های فراوان را منحمل شدند. اینک متن سند: " پروتکل پنجم:

بنا به دستورالعمل واحد المضمون مامور اعلیحضرت پادشاه کل ممالک ایران، سلیمان خان صاحب اختیار امیرنومان و مامور اعلیحضرت امپراتور کل ممالک روسیه غرامی (۲) شتاب پولکونیک نفولاقورننین فارادایف در خصوص قرارداد آب و تعیین زمین در میان اهالی انک و اهالی سرحدیه دره جزو کلات مامورین مشارالهیما به تاریخ ۲۸ شهر شعبان المعظم ۱۳۰۱ مطابق ۱۱ ماه ایون سنه ۱۸۸۴ در اردوی قرائیکان^۳ مجلس کرده و چنین قرار گذاشتند.

فصل اول - چون خط سرحد شمالی خراسان تقاطع میکند دره رودخانه‌ی چهجه را در دربندی که نزدیکی چهجه قزلباش واقعست و دروازه‌ی چهجه نامیده میشود، لهذا به قزلباشها^۳ تجویز نمیشود که در شمال خط سرحد مزبور زراعت بکنند و هرگونه زراعت

۱ - حرکت تاریخی کرد به خراسان... توحیدی... ج ۲ صفحات ۴۱۷ به بعد و جلد سوم صفحه ۲۰۲ به بعد.

۲ - قرائیکان از توابع کلات نادری.

۳ - به نیروهای ارتشی دوره صفویه که دارای کلاههای قرمز بودند که کردهای خراسان و افشارها و جلایرها نیز جزو آن بودند و در خراسان اسکان گرفته بودند قزلباش گفته

قزلباش که حالا در آنجا موجود است باید بدون درنگ خراب شود.
فصل دوم - در قریه چهجه^۱ قزلباش عدد خانوار نباید زیاده بر شصت خانوار بشود. محل از برای زراعت این قریه معین میشود از دره مزبور بطرف جنوب در دل رودخانه چهجه تا دربندی که هفت و برسی بالاتر از قریه چهجه واقعست هر سال باید یکطرف رودخانه را در این مسافت زراعت کنند و زراعت را از آب رودخانه بواسطه یک نهر که از دم دربند ابتدا میشود مشروب کنند. زراعت کنجد و پنبه و سبزیکاری از همه جهت نباید زیاده بر یک خروار (بذرافشان) بشود. در نزد این قریه باغات از مقداری که حالا موجود است نباید بیشتر بشود.

فصل سیم - در همهی مسافت دره رودخانهی چهجه در میان دربند مذکور فوق که در طرف جنوب قریه چهجه هفت و برسی بالاتر از قریه مزبور می باشد و میان دربندی که در نزد قریه امیرآباد و جاشیکه خورجای با آب گرم بهم وصل میشود و از آن نقطه رودخانهی چهجه ناسیده میشود هیچگونه زراعت تجویز نمیشود.

فصل چهارم - در درهی رودخانهی آبگرم در همهی مسافت آن نباید زراعت بشود. بیرون کردن آب از مجرای آن قلعن میشود. نهرهایی که در درهی آبگرم موجود است باید خراب شود.^۲

فصل پنجم - عدد خانوار امیرآباد نباید زیاده از بیست خانوار باشد. احداث باغات در آنجا تجویز نمیشود محلی از برای زراعت امیرآباد معین میشود. در درهی خورجای از قریه مزبوره بطرف جنوب الا دربند اول (یا اصل؟) که بالاتر از خرابهی ینگی قلعه واقعست هر سال تجویز میشود که یک ثلث همهی این مسافت زمین را زراعت کنند. غیر از گندم و جو زراعت کنجد و پنبه و سبزیکاری نیز اجازه میشود ولیکن از اینها نباید زیاده بر پنجاه من (یعنی) نیم خروار بکارند.

فصل ششم - در قریه خور حدود خانوار نباید از سیصد خانوار بگذرد و محلی از برای زراعت این قریه در درهی خورجای در میان خود قلعهی خور و مخرج جنوبی دربندی که در طرف جنوب خرابه ینگی قلعه در جایی که محل زراعتهای امیرآباد منتهی میشود

۱ - چهجه در منطقهی مرزی بساکوه بین کلات نادری و خانگیران سرخس قرار دارد و مرع زمستانی گردهای بریوانلو است.

۲ - تحکم یک دولت منجاور و اشغالگر قلدر به یک دولت زبون و ضعیف و فاسد که نمیتواند حقوق رعایانش را پاسداری کند به خوبی از این سنگین نامهی تحمیلی آشکار است. خدا را شکر که زورگویان جهان یکی بعد از دیگری در زبالهدان تاریخ فرو میروند. تزار روس با

واقعست، معین میشود. خود دربند مزبور نباید زراعت بشود. هر سال در این مسافت یک ثلث همی این محل را میتوانند زراعت نمایند. غیر از گندم و جو به اهالی خور تجویز میشود زراعت کنجد و پنبه و سبزیکاری مشروط به اینکه از همه جهت زیاده به سه خروار از آنها یعنی از پنبه و کنجد و سبزیکاری نگارند، همچنین شلتوک (برنج) نیز به آنها تجویز میشود به شرطی که زیاد به سه خروار نگارند.

فصل هفتم - نهلهایی که بواسطه آنها آب به زراعتها داده میشود نباید از دامنه‌ی تپه‌هایی که اینطرف و آن طرف دره واقعند بالاتر کشیده شوند. بعد از برداشتن محصولات، آب از انهار بدون درنگ باید به مجرای رودخانه رها شود. بردن آب از مجرای رودخانه به دره‌های همجوار دره‌ی خور قدغن میشود.

فصل هشتم - همی زراعتهای شلتوک که امسال کرده‌اند، در همی مسافت دره‌ی چهجه و خور جای از خط سرحد خراسان تا دربندی که بالاتر از خرابه‌ی ینگی قلعه واقعست با نهلهایی که آنها را مشروب می‌کنند باید بلادرنگ خراب شود و آب از انهار به مجرای رودخانه رها شود. در مستقبل زراعت شلتوک در همی اینجاها بدون حرف قدغن میشود مگر مقدار شلتوک که در فصل ششم همین پروتکل از برای اهالی فریده‌ی خور معین شده است. همچنین در همی مسافت دره زراعت تریاک قدغن میشود.

فصل نهم - در همی مجرای خور جای و آبگرم و رودخانه چهجه هیچگونه بنای جدید و آبادی و آسیاب تازه و باغات جدید تجویز نمیشود.

محل امضای صاحب اختیار امیرتومان سلیمان خان محل امضای قوزمین قره‌یوف (پلکنیک) سواد مطابق اصل است. کارگزار سهام خارجه دره جزوکللات - متحن الملک (مهر) ۲۰ رجب ۱۳۳۰

سواد مطابق اصل است کارگزار سهام خارجه دره جزوکللات. آجودان حضور (مهر).

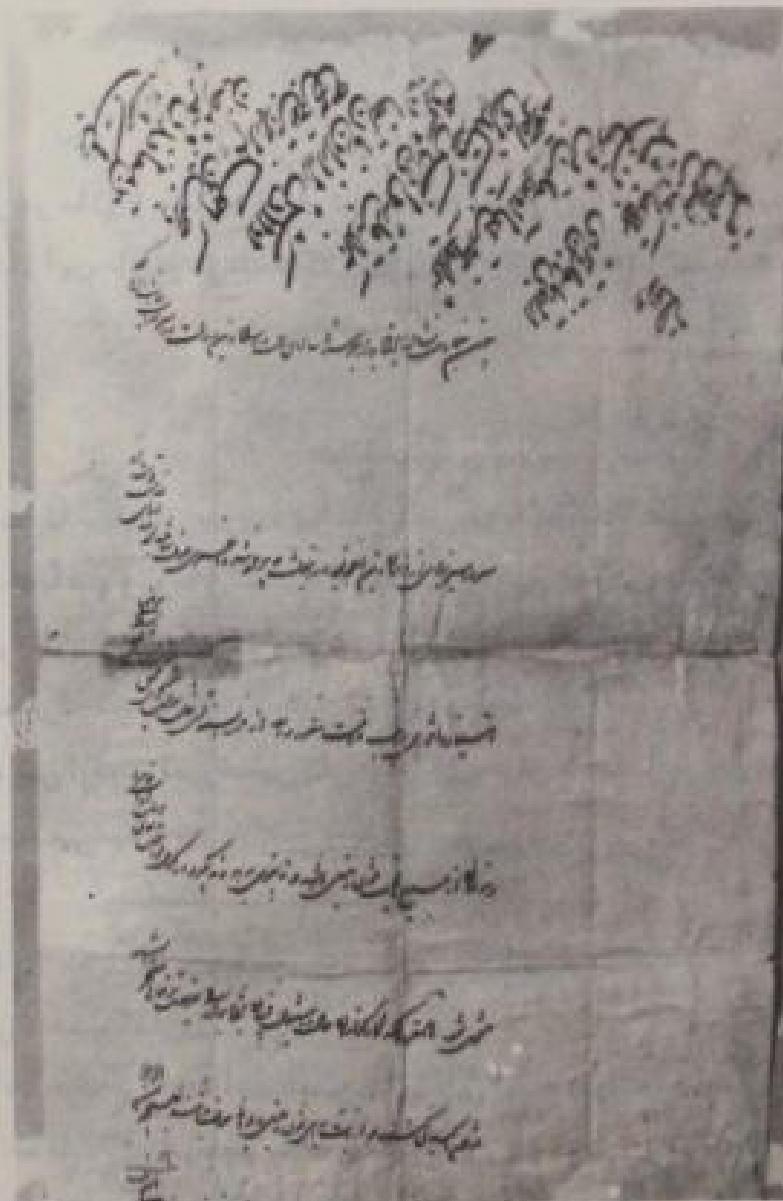


همی قدرت جهنمی‌اش نابود شد. لنین و استالین‌ها در گورستان تاریخ مدفون شدند. امپراتوری کمونیست ستیگر شرق که به اتحاد جماهیر شوروی معروف بود، چون با زور سرنیزه به مردم تحمیل شده بود، به همت مرد فرزانه‌ای به نام گورباچف آخرین امپراتور شوروی سراربر زباله‌دانی تاریخ شد و مردم ستمدیده‌ی کشورهای تحت سلطه آزاد شدند و سال ۱۳۷۰ برابر ۱۹۹۱ میلادی سال آزادی مردم ستمدیده‌ی آن نواحی بود.

اینک ما خاطره‌ی این سال را گرامی میداریم و از دلشها و نامردمی‌هایی که از این همسایه‌ی ناخواستنی حرامزاده‌ی شمالی به ما تحمیل شد و حقوق مردم ما را لگدمال کرد، سبزی میجوئیم و برمسبب آن لعنت و نفرین میفرستیم. مردم نواحی مرزی ما هم این قراردادهای ننگین تحمیلی را در حکم برگ شلغم به حساب می‌آورند.

امیر و صدور احکام ترخانی

این احکام از سوی امیر حسین خان شجاع الدوله بعنوان برات بهادر میلانلوئی جریستانی صادر شده که ترخانی وی را اثبات می نماید "چون جلادت نشان برات بهادر جیرستانی سالهای



سال در راه دین و دولت در سرحدات خدمات نمایان کرده، سر و اسیرزبادی از دشمنان دین آورده بود، در این وقت که پیر شده و عمری صرف ساخته بود در ازای خدمت قدمت و امتیاز و افتخاری واجب دانست، مقرر داده از هذامالسدقوی نیل^(۱) برای تحویل محض سرافرازی مشارالیه موضوع و ترخان از جمیع مالیات نقدی و جنسی داشته که نه چیزی بدهد و نه بگیرد، در کمال فراغت به دعای دولت ابد مدت قاهره مشغول شود، المقرر آنکه کار گزاران حال و استقبال فوجان برات بهادر را به منصب ترخانی مفتخر دانسته قدغن اکید می کنند که از بابت بدهی نقدی و جنسی دیوانی معاف بدانند، بهیچوجه من الوجوه کسی متعرض احوالش نشده حسب المرقوم معمول داشته تخلف نوزند.

فی شهر رجب المرجب ۱۳۰۰

سند حکم ترخانی

حکم مذکور در سال ۱۳۰۹ مجدداً "در حاشیه بشرح زیر تعدید گردیده و نشانگر فوت برات بهادر قبل از این تاریخ می باشد که حکم بنام اولادش صادر شده است

"هوالله تعالی"

"ارادتی بنما تا سعادت بیبری، برات بهادر که با نهایت اخلاص و صداقت شرایط خدمت بجا آورده، سعادت یافته و ترخان شد، با مراتب قدردانی به پاس خدمتگزاری^(۲) آن مرحوم اولادش را از این زمان ترخان کردیم و بر حسب این حکم از هر باب بموجب شرح متن معافند^(۳) فی شهر رمضان المبارک سنه ۱۳۰۹ (پشت سند مهر شجاع الدوله).

این حکم چند ماه پس از فوت امیر حسین خان وسیله پسرش محمد ناصر خان شجاع الدوله سوم به گونهی زیر تعدید می شود:

۱- سال گوسفند.

۲- در متن اصلی: خدمتگزاری.

۳- همانطور که ملاحظه می شود امیر حسین خان تمام اولاد برات بهادر (باتر) را از پرداخت مالیات به پاس خدمات آن مرحوم معاف داشته لکن در سند ۱۳۱۱ که ملاحظه خواهد شد، شخص معاف شده مشخص می گردد. منطقه مرزی بیچرانلو و جریستان بخاطر این احکام ترخانی به ترخان معروف بود که کردها به آنجا ترخان می گویند و هنوز هم این اصطلاح غلط رایج است.



من بعد از اینم قدریست به درون مکرخ کن بگویم که در این وقت ملازمه ام از این شهر است

نقدش نویسم در وقت میرت و در وقت به پسته بگویم در وقت در وقت در وقت

بیکت خود نویسم در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت

بگویم در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت

بگویم در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت

بگویم در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت

بگویم در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت

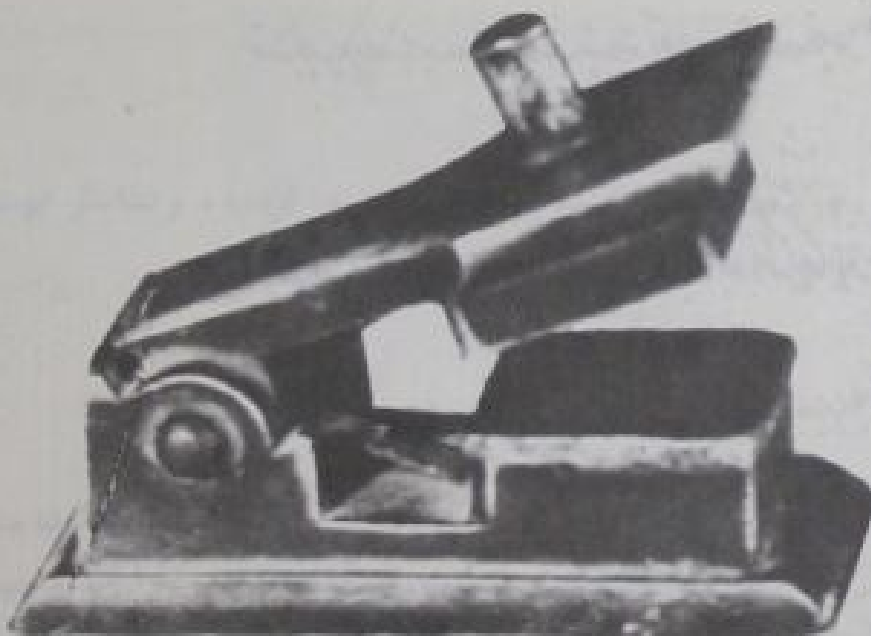
بگویم در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت

بگویم در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت

بگویم در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت

"هو"

"چون سعادت خدمت موجب افزونی و ازدیاد راحت و نعمت است و برات بهادر جریستانی جیرستانی مادام العمر در راه خدمتگزاری کوشید تا اینکه رتبه ترخانی (۱) یافت و بسا کمال آسایش زندگی کرد. رضا پسرش به همان درجه ترخانی پدر منصوب و مخصوص است و ده سال قبل ترقیم یافته که نه چیزی از بابت های نقد و جنس خود بدهد و نه بگیرد و حالا هم کماکان ممضی و تخلف پذیر نیست. مقرر اینکه مباشرین و کارگزاران مشارالیه را به منصب ترخانی برقرار دانسته بوجهی از وجوه مزاحم اونسوند حسب العرف معمول دارند. شهر ذیقعد هیونت ثیل ۱۳۱۱ (۲).



نمونه مهر شکل بالا بر پشت سند برات بهادر جریستانی

۱- منصب ترخانی در دوره پادشاهی سامانیان آغاجی نامیده می شد که از نفوذ و قدرت خاصی برخوردار و واسطه ارتباط بین شاه و رعیت بود که بدون اجازه بحضور شاه می رسید. منصب آغاجی در دوره مغول به ترخان TARKHAN تغییر یافت. ترخان علاوه بر مزایای فوق الذکر از پرداخت مالیات و عوارض دیوانی نیز معاف گردید و می بینیم که برات بهادر جریستانی از امیر حسین خان شجاع الدوله که در واقع پادشاه خراسان بود چنین منصبی را دریافت می دارد و پس از وی این مقام به پسرش رضا می رسد.

۲- اسناد مذکور متعلق به آقای برات علیزاده صاحب چاپخانه شیروان از گردان میلانلو جریستان فرزند جانعلی فرزند علیحسین فرزند آقارضا فرزند برات بهادر صاحب حکم خانی می باشد.

حکومت خان بابا خان مظفر السلطنه

بعد از امیر حسین خان چنانکه در جلدهای دوم و سوم هم گفتیم ، قرار بود رضا قلی خان دوم پسر سام خان ایلخانی جانشین عموی خود گردد ، لکن قدرت منطقه به نفع امیر محمد ناصر خان پسر امیر حسین خان چرخش یافت و او ایلخانی گردید و رضا قلی خان معروف به خان بابا خان گوشه نشین شد . اینک سندی در رابطه با خان بابا خان :

سند خون بست از سوی خان بابا خان فرزند سام خان ایلخانی فرزند رضا قلی خان ایلخانی کبیر در جلدهای دوم و سوم از خان بابا خان مظفر السلطنه که نام اصلیش رضا قلی خان بود سخن به میان آوردیم و گفتیم که قرار بود بعد از مرگ امیر حسین خان شجاع الدوله ، او به جای عمویش برمسند قدرت نشیند . اما طرفداران محمد ناصر خان پسر عمویش این فرصت را به او ندادند . خان بابا خان تا جایی که نوشته‌اند آدمی معقول و خیرخواه و مؤدب بوده و از سوی عمویش امیر حسین خان مورد بی مهری قرار گرفته . چون نام رضا قلی خان ایلخانی پدر سام خان و امیر حسین خان را داشت ، به او خان بابا خان می‌گفتند . طبق این سند خان بابا خان متعهد شده است که یک قطعه باغ انگور خود را که در روستای زیارت شیروان بوده به اولاد مرحوم موسی خان بدهد که در یک حادثه‌ای به خطا به دست کسان خان بابا خان کشته شده بوده است . متن سند چنین است :

" مخفی و مستور نماند ، که چون سابق براین از کسان عمده الخوانین العظام مقرب الخاقان آقای رضا قلیخان الملقب به خان بابا خان فرزند ارجمند و نتیجه مرحمت و غفران پناه خلد آشیان فردوس مکان سام خان اعلی اللہ مقامه قتل خطایی واقع و صادر شده که موسی خان قوشخانهای باشد و از او چند نفر ورثه و اولاد ذکور و اناث باقی مانده که بعضی صفار و بعضی کبار . از آنجمله دونفر اولاد ذکور مرحوم مزبور که کبارند رضایان نام و قلیج نام است از جهت مراعات حال ورثه مرحوم ابنتا غالی لمرضات اللہ مقرب الخاقان سابق الذکر دام عزه مصالحه‌ی صحیحه‌ی شرعیه نمود موازی یک تخته باغ میمی واقع در قریه‌ی زیارت شیروان که از دو تخته بالاچوی مع کافه توابع و لواحق شرعیه و عرفیه و محدود به هذه الحدود حدی تخته‌ی ابتیاعی حاجی جعفر بسند بگ . طرفی خود مصالح معظم الیه . جانبی محمد حسین ولد حاجی صادق . سنی بیابان آق قایه . به اولاد ذکور و اناث مرحوم موسی خان به مقدار ده استار قند و مال المصالحه را از تحت تصرف خود اخراج و به تصرف ورثه‌ی مرحوم مزبور واگذار نمودند مشروط بر آنکه اولاد مرحوم مقتول ادعای دینه قتل و خون پدر خود را ساقط دارند و دم والد خود را به کسان مقرب الخاقان معظم الیه بهل نموده ببخشند و صیغه مصالحه جاری شد و مصالحون لهم متصرف در مال المصالحه مرقومه گردیدند .

تحریراً " بتاریخ دوم شهردیقعه الحرام من شهر سنه ۱۳۰۱ - مهر رضا قلیخان بن سام

خان بن رضا قلی

خانبا با خا نیه خط خود در کتبا را این سند نوشته است :

واضح بوده با شد که این تخته باغ میمی و اشجار را زسه تخته باغ زیارت شیروان معده متعلقات بمقدار ده استار قند مصالحه نمود که این یک تخته از شیر مادر حلال تر باشد به ولدان مقتول مرحوم موسی خان که عوض محمد و رمضان و قلیچ باشند . این دو گلمه به جهت این تحریر شد که اگر بعد از فوت من و مردن من کسی مانع شود اولاً " به لعنت خدا و رسول خدا گرفتار شود که مانع شده ثانیاً " دقت ورثه من از ذکور و اناث دیدن ولایت حساب ندارد زور قربت ندارم که باید خودشان از عهده برآیند . بتاریخ دوم ذیقعدہ ۱۳۰۱ " پشت سند را هم خان با با خان مهر کرده است . مهرهای حاشیه عبارتند از : محمد علی - فرج اله - محسن - محمد - آخوند ملا آدینه محمد هم گواهی نموده است . سند در مهر ۱۳۰۱ اینک سند دیگری از گوهرتاج خانم دختر خانبا با خان مظفر السلطنه مبنی بر اینک عبدالرضا خان شجاع الدوله به ملاک اودست درازی کرده و او به وزارت داخله شکایت نموده بوده است .

مورخه
ضمیمه
۲۱ شهریور ۱۳۳۰



وزارت داخله

اداره ترقی دائره

نمره ۶۸۳۲/۱۲۸۴

عبدالباقر که در تاریخ خاتم ختم روح مطهر است
در شهر کربلا باب اولی که در روز خود در حالت ۵۰ شایع علیه السلام است
مطلع ششم ربیع الثانی ختم ختم زنده در بغداد در تاریخ ۱۳۳۰
مهر محمد حقیق خان در آنجا بنویسید



کتابخانه عمومی خراسان
تهران

کتابخانه عمومی خراسان
تهران

کتابخانه عمومی خراسان
تهران

کتابخانه عمومی خراسان
تهران

کتابخانه عمومی خراسان
تهران

کتابخانه عمومی خراسان
تهران

کتابخانه عمومی خراسان
تهران

کتابخانه عمومی خراسان
تهران

کتابخانه عمومی خراسان
تهران

کتابخانه عمومی خراسان
تهران

کتابخانه عمومی خراسان
تهران

کتابخانه عمومی خراسان
تهران

محمد ناصر خان ایلیچانی به گزارش لطفعلی خان درگزری

لطفعلی خان هنگامی که با پدرش اللهیار خان میرپنجه درگزری در مشهد می زیست در مورد محمد ناصر خان و خاطرات خود از وی مطالبی نوشته است که متأسفانه بیشتر آن از بین رفته و چند صفحهای از آن به همت دوست گرانقدرم آقای هوشنگ بهبودی از اولاد اللهیار خان از میان منازل اقوام جمع آوری شده و به دستم رسیده است. لطفعلی خان که به دعوت شجاع الدوله به حضورشان رسیده اینگونه بیان می دارد. (در جلد های دوم و سوم شرح حال محمد ناصر خان آمده است که چون بعد از فوت ابوالحسن خان، تنها پسر امیر حسین خان، محمد ناصر خان بود، بجای پدر به حکومت نشست).

"باری در سنه (سنه را ننوخته است) . . . محمد ناصر خان شجاع الدوله فرزند مرحوم امیر حسین خان شجاع الدوله حاکم قوچان از قوچان به عزم سیاحت و تفریح و سرکشی از املاک خود به خواجه جراح^(۱) که فیما بین قوچان و مشهد واقع است آمده و قبل بر آن یک دودفعه بنده را دعوت به قوچان کرده بودند، جواب دادم که در مشهد کار و شغل دارم و نمی توانم خدمت برسم.

خلاصه مرحوم میرزا حسن خان پسر برادر مرحوم مؤتمن السلطنه اول، با جناب آقا شیخ احمد پسر مرحوم شیخ مهدی واعظ در خرم آباد^(۲) که در یک فرسنگی خواجه جراح واقع است، بوده و از آنجا به دیدن محمد ناصر خان شجاع الدوله آمده و صحبتی از بنده^(۳) بهمین آمده و شجاع الدوله گفته بودند که من در قوچان کاغذی نوشتم و برای فلانکس فرستادم، قبول نکرده و نیامد و حالا اگر شما ضمانت می کنید که خواهد آمد، من تلگراف می کنم که بیاید. برادر مکرم آقای لطفعلی خان سرهنگ:

بواسطه تغییر آب و هوا این اوقات از قوچان به خواجه جراح آمده، خواهش^(۴) دارم اجازه از جناب آقای اللهیار خان میرپنجه^(۵) گرفته و چند روزه به خواجه جراح بیایید که خیلی مایل ملاقات شمامی باشم. شجاع الدوله. این بود که مرخصی از پدرم گرفته، چون دو سه روزه برای تهیه و تدارک رفتن کارداشتم

۱- در متن: خواجه جراح آمده.

۲- خرم آباد از روستاهای رادکان.

۳- چون لطفعلی خان هنرمند بود، هم خطریبا داشت و هم شعر فراوان حفظ داشت، هم نقاشی خوب می کشید و بالاتر از همه تار بسیار خوب می زد که نظیرش در تهران هم کمتر یافت می شد.

۴- در متن: خواهش.

۵- میرپنجه درجه نظامی برابر با سرلشگری.

لهذا جواب تلگراف بمابین مضمون دادم:

حضور مبارک حضرت بندگان اجل امجد اعظم آقای شجاع‌الدوله امیر تومان (۶) دام -
اجلاله العالی .

تلگراف مبارک زیارت . این بنده نیز کمال میل به زیارت و شرفیابی حضور مبارک داشته
برحسب امر مبارک دوسه روزه حرکت می‌نماید . لطفعلی .

باری یک دو روز معطل شده و علی اکبر آدم خودم را فرستادم درشکهای دیده و حاضر
کرده سوار شده عازم راه شدیم . صبح خیلی زود از مشهد حرکت کرده ، بین راه به قدر دو -
ساعت برای نهار و چائی تأمل کرده و موقع مغرب رسیدیم به چناران . چند نفر از اجزای
شجاع‌الدوله برای خرید بعضی چیزهای لازمه در آنجا بودند . خیال داشتم شب را در
چناران بمانم ، بکنفر از نوکران شجاع‌الدوله اظهار داشت که سرکارشجاع‌الدوله از قرار تلگراف
خودتان خیلی منتظر شما هستند ، هرگاه امشب بروید به موقع است .

چون شب مهتاب و راه هم بیش از دو فرسنگ نبود لهذا پس از صرف دو فنجان چائی
از چناران رو به خواجه جراح حرکت کرده ، چون از چناران تا آنجا راه صحیح نبود ، تقریباً
نیم فرسنگ آمدیم کم کم هوا ابرو نیره و تار شده باران کمی و باد زیادی می‌آمد . درشکه چی
ایستاد و گفت من این راه را بلد نیستم و نمی‌توانم بروم ، چرا که جوب آب و کاریز در این
سرزمین خیلی است و هوا هم تاریک شده و نمی‌دانم کدام سمت بروم .
گفتم : در واقع گُل بود ، به سبزه نیز آراسته شد .

خدا رحمت کند پدر این درشکه‌چی را که در این وقت شب مثل خر در گل مانده نه راه
پیش دارد و نه راه پس دارد . بمابین وضع چه باید کرد .

خلاصه به درشکه چی گفتم چنانچه امشب مرا پیش شجاع‌الدوله ببری ، یک انعام خوبی
داری والا در همان قیمت درشکه هم (که با تو پیمان بستام) حرف است .

گفت اگر چراغی می‌بود ، بهر طریق می‌شد ، پیاده و سواره می‌رفتم والا به این تاریکی
نمی‌شود حرکت کرد و انگهی احتمال خطر هم هست .

چون شمع و لاله‌ی سفری همراه بود ، فوراً " لاله‌را شمع زده و روشن کرده و علی اکبر به
دست گرفته با درشکه چی هردو پیاده شده و به یک رحمت فوق‌العاده طی راه کرده ، بوقچدی
رخت و لباس بنده از تکان درشکه افتاده بود . درشکه را گذاشته باز با چراغ تقریباً " هزار
قدم برگشته و بوقچه را پیدا کردیم و آمده باز بهمان ترتیب عازم شدیم . در واقع آن شب را
زیاد دچار رحمت و مروت شدیم .

هفت ساعت از شب گذشته رسیدیم به نزدیکی خواجه جراح . چراغهای سرباره‌واردوی
شجاع‌الدوله معلوم گردید و به سمت همان چراغها رفته صدای درشکه را شنیده چند نفر بسا اول
و تفنگدار پیش آمده پرسیدند شما که هستید و چه کار دارید ؟

در این بین دهمانزده نفر دیگر پیش آمده ، اطراف درشکه را احاطه کردند . بهر حال وقایع را اظهار کردم ، معینا گفتند شما باید همین جا توقف کنید ، تا به رئیس اردو اطلاع بدهیم .

گفتم : رئیس کیست ؟ گفتند : آقای رمضان خان سرتیپ (وزیر شجاع الدوله) .

گفتم : از قول من سلام برسانید و بگوئید لطفعلیخان آمده .

خلاصه پس از نیم ساعت توقف ، سه چهار نفر از فرانسهای مخصوص آمده عذر خواهی از بنده کردند و جلوی اسبهای درشکه را گرفته از میان چادرها برده و نزدیکی سرابرده پیاده شده ، صدای نار و سنطور و آوازه خوان (۱) استماع شد .

دو نفر پیشخدمت با چراغ و چهار نفر بساؤل از طرف سرکار به جلو بنده آمدند ، وارد سرابرده شدم . شجاع الدوله گفتند : السلام علیک . بنده هم سلام و تعظیم کرده ، در پهلوی خودشان جا دادند و خیلی تعارف و اظهار التفات کردند . اگرچه تعارفات سرکار شجاع الدوله نظر به دوستیهای قدیمی و اتحاد و یگانگی موروثی نقلی نبود ولی در انظار اجزاء تعجب آمده و تازگی داشت . باری نه ساعت از شب گذشته بود که بنده وارد سرابردهی شجاع الدوله شدم . به رمضان خان (وزیر خود) گفتمد که برای لطفعلی خان همین حالا چادر نهار خوری مخصوص مرا ، نزدیک سرابرده بگوئید بزنند و اسباب استراحت از هر جهت باید فراهم باشد . (رمضان خان) گفت : بلی قربان .

دوم بر بنده اظهار کرده نظر فرمایند چه درو بند گفته و برود ایستادند
رمضان خان گفته و لطیفه که همان نیز فرستاد و خود را بر خورند باید بنویسند
رمضان خان گفت (می دوند کس و کجا برود بنده ایستاد و بنده را در حالت
بگریه و بغض فرستاد و با هر طرف در درشکه نشاندند و فرستادند
چون سرابرده به دو نیم تمام در واقع باب رحمت در راه است و چون بنده را
حاج آن در قرب بهر بهر بنده فرستادند و بنده را در راه فرستادند
ملکشان و آنجا به کس و کجا برود و در آنجا در راه بنده را فرستادند
نایت بنده را در راه فرستادند وضع در شجاع الدوله فرستادند
چون سرابرده به دو نیم تمام در واقع باب رحمت در راه است و چون بنده را
دشمنه کردیم شاهانه بنده را فرستادند و بنده را در راه فرستادند
دشمنه و ایستاد بنده را در راه فرستادند و بنده را در راه فرستادند

بنده می‌خواستم بگویم که امشب لازم نیست چادر بزنند و بفرمائید صبح زود حسب الامر مبارک چادر بزنند، دیدم هنوز بنده اظهار نکرده، فوری فراش‌ها چادر را بلند کردند و پس از یکساعت توقف و صحبت به رمضان خان گفتند که لطفعلی خان مه‌مان عزیز منست و خود شما برای پذیرایی باید مخصوصاً "رسیدگی" نمائید.

رمضان خان گفت: بلی قربان به کسی که سرکار جان التفات داشته و اینطورها اظهار محبت بفرمایند، دیگر لازم به سفارش نیست و ماها همه طور در خدمتگزاری همچو شخصی حاضریم.

باری از خدمت شجاع الدوله مرخص شده به چادر خود آمدم، در واقع اسباب راحت از هربابت موجود بود، شام خورده و خوابیدم.

صبح آن روز قریب به ظهر بیدار شده حمد و ثنای پروردگار را به عمل آورده، دو نفوس پیشخدمت وارد شده و آفتابه لگن و صابون و حوله^(۱) آورده و اسباب چائی و شیر و نان‌های ولایتی حاضر کرده نهایت پذیرائی را به عمل آوردند. وضع دستگاه شجاع الدوله‌ی مرحوم^(۲)

چون موقع ورود به اینجا، شب بود و بیش از دو ساعت بیدار نبوده و خوابیدم، امروز که بیدار شدم، دستگاهی دیدم شاهانه که به تقریر و تحریر نمی‌گنجد و تا بحال وضع شجاع الدوله را ندیده بودم (و با دستگاه حکومتی خودمان در درگز مقایسه می‌کردم) لیکن دستگاه ایالات^(۳) و غیره (را) دیده (و آنجاها) بوده‌ام و حالامی بینم که هیچ مربوط (و قابل مقایسه) به این وضع نبوده و نیست.

پوش^(۴) بسیار بزرگی که سه اطاق طولانی دارد، یکی برای خلوت و خوابگاه و یکی برای صرف شام و نهار و دیگری مخصوص جلوس و رسیدگی به کارها، و میان این سرایرده از اطلس سبز و اطرافش ریشمی ابریشمی و بالای آن سه اطاق را یک پوش بزرگی احاطه داشت و اطراف تمام این پوش به فاصله‌ی صد قدم تجیر کشیده شده که آن تجیر^(۵) هم از چهار طرف چهار در داشت و در هر دری دو نفر بساؤل جعاق نقره ایستاده و اطراف هم سپرده‌ی به‌فراق -

۱- در متن: حوله.

۲- چون این خاطرات را در حدود سالهای ۱۳۲۶ و ۲۷ نوشته و شجاع الدوله در سال ۱۳۲۵ فوت کرده بود، مرحوم نامیده است.

۳- منظور از ایالات، دستگاه شاهزاده‌های قاجار و آلی خراسان یا سایر ولایات می‌باشد.

۴- پوش: چادر و سرایرده‌ی سلطنتی.

۵- تجیر: حصاری است که از چوب و نی و مانند آن می‌سازند، که مانع ورود انسان یا حیوان به داخل آن گردد.

باشی است که سی نفر فزاق با تفنگ شب و روز کشیک می‌کشند، و در میان تجیر همان چادری بود که برای بنده زده بودند، و در خارج تجیر یعنی متصل به همان دیوار تجیر، ده چادریه ترتیب زده شده بود.

یکی مال خان نایب الحکومه (ولیعهد بادلانلو که بعداً "به وسیله خسروخان کشته شد)، و یکی مال رمضان خان (وزیر) و یکی مستوفی و یکی مدیر دیوان منشی‌باشی و یکی ایشیک آقاسی باشی (وزیر دربار) و فراشباشی و یکی فزاق‌باشی و دیگری برای چند نفر عملی خلوت (خدمتکاران مخصوص) و سه چادر هم یکی صندوقخانه (خزانه) و آبدارخانه و قهوه‌خانه. باز تقریباً صد قدم دورتر بهمین ترتیب ده، بیست چادر دیگر زده شده بود که از قبیل خان میرآخور و صاحب جمع و زلفنگدار باشی و خان ناظرو غیره و غیره بودند.

باز قدری فاصله از آنها چادرهای سرکرده‌ها و بیگزاده‌ها و نوکرهای محترم شهری و سرحدی بودند و در آخرین مرتبه هم اصطبل مخصوص و کالسکه و درشکه و شنر و قاطرهای سرکاری و سایر نوکرها بودند و علاوه بر آن فزاق‌ها و یساولیهائی که نوشته شده، باز در هر سمت سرآورده چهار نفر از نوکرهایی سرحدی^(۱) کشیک داشته و فراشباشی با بیست نفر فراش در اول خیابان مواظب خدمت بودند.

خلاصه صبح آن روز یعنی قریب به ظهر از خواب حرکت کرده، از چادر خودم حرکت کرده قدری راه رفته و سیاحت نمودم. با این جمعیت زیادی که عرض کردم چنان مواظب بودند که بهیچوجه قال و قیل و صدای احدی بلند نبود، چنانچه این اردو را شخصی نمی‌دید هیچ خیال نمی‌کرد که در اینجا جمعیتی هم هست و عملی خلوت در پشت سرآورده سی کفش با جوراب راه می‌رفتند که صدای کفش بلند نشود. (نظم امیر حسین خانی).

باری آمدم به چادر خودم دیدم پیشخدمت‌ها و آورا آورده و چائی و شیر و نان‌های ولایتی حاضر کرده، مشغول خوردن چایی بودم که رمضان خان و مدیر دیوان به احوال پرسسی بنده آمدند. چون چادر بنده نزدیک سرآورده بود، لیهذا باکمال مواظبت و آهستگی صحبت می‌کردند. در این بین خبر آوردند که سرکار شجاع الدوله بیدار شدند. رمضان خان و مدیر دیوان باکمال ستاب حرکت کرده و رفتند. پس از نیم ساعت آقای حسین خان معروف به زرین کمر که پیشخدمت مخصوص بود از طرف سرکار شجاع الدوله برای احوال پرسسی بنده آمده و یکصد تومان پول نقد در میان سینی نقره در دست یک نفر فراش خلوت.

آقای حسین خان زرین کمر گفت که سرکار احوال پرسسی کرده و این وجه ناقابل را هم علی‌المجاله بجهت پول حمام برای شما مرحمت کرده‌اند.

۱- روه‌سای سرحدی عبارت بودند از محمد حسین خان اوقای رئیس ایل کیکانلو و حیدرخان

بنده هم آنچه نایسته و سزاوار و اقتضای آن زمان بود گفتم و از آن پول ده تومان برای حامل پول دادم قبول نکردند. آنچه اصرار کردم گفت همچو چیزی امکان ندارد و نمی‌توان قبول کرد. باری خدا حافظی کرده و رفتند.

علی اکبر آدم خودم را گفتم ده تومان ببر به درشکه‌چی ما بده و روانه‌کن که معطل نشده برود. رفت و برگشت و گفت که صبح زود آقای رمضان خان ده تومان به درشکه‌چی داده و روانه کرده و رفته است.

فریب به ظهر سرکار شجاع‌الدوله بنده را احضار کرده بودند، حرکت کرده خدمتشان رسیدم. در اطاق خوابگاه روی تخت آهنی که به بگ وضع مخصوص ترتیب داده بودند و رمضان خان و مدیر دیوان پای نیمکت روی زمین نشسته و پیشخدمتان بالباسهای فاخر و کمروقه‌می (۱) طلا اطراف تخت را گرفته بودند. پس از ورود بنده تعظیم کردم و سرکار شجاع‌الدوله سلام کردند و گفتند برای لطفعلی خان صندلی بیاورید. پیشخدمتان گفتند: بلی قربان، و دویدند و صندلی آورده نزدیک به تخت خودشان گذاشته و بنده نشستم.

پس از احوال‌پرسی گفتند که من زیاده از حد مایل ملاقات شما بودم و قوچان در واقع خانه‌ی شماست و قوچان و درجز فرقی نداشته و دوستی‌های مرحوم امیر (حسین خان) با خانواده‌ی شما قدیمی است و نازکی ندارد و شما برادر بزرگتر من هستید. و بعد به رمضان خان گفتند که لطفعلی خان برادر و مهمان عزیز من است به نعام اجزاء بسپارید که همه قسم خدمت به ایشان بکنند. هر کس هر نوع خدمت به من می‌کند به آقای لطفعلی خان بکند مبادا به ایشان بد بگذرد. باری بنده هم هم‌طور اظهار رضایت و تشکر کردم. در این بین یکساعت از ظهر گذشته نهار خبر کردند و مقدمه‌ی نهار که در آن وقت رسم بود حاضر نموده، اسدالله بگ

قوچانی نازن و علی بگ و عبدالله بگ آوازه‌خوان قوچانی و آقا جان ساوگی آوازه‌خوان معروف که از طهران آمده بود، علی‌الرسم حاضر شده و مشغول شدند و سرکار شجاع‌الدوله برای صرف نهار از تخت پائین آمده و در خدمتشان صرف نهار شد، و بعد از نهار همگی حرکت کردیم که برویم. بنده را مانع از رفتن شده و سایرین رفتند و بنده در خدمتشان ماندم و کسی بی‌اجازه قدرت ورود به سراپرده (را) نداشت، غیر از دونفر که یکی رمضان خان و یکی حسین خان زرین کمر و اهل طرب هم در پشت سراپرده مشغول (نواختن) بودند.

بهر حال با سرکار شجاع‌الدوله تا دو ساعت به غروب مانده، بودیم و آن موقع که مردم می‌دانستند سرکار شجاع‌الدوله از سراپرده بیرون می‌آیند، دسته به دسته در خارج ایستاده و نوکران مخصوص و خان‌زاده‌ها و بگ‌زاده‌ها در پشت سراپرده ایستاده و از قلعبات قوچان و مشهه برای دیدن و برای عرض حال جمع شده، فزاق و یساول و فراشها به ترتیب صف بسته و از چهار

۱- قه - نوعی گارد نوک تیز دوسر به اندازه‌ی خنجر.

پنج ساعت به غروب مانده انتظار ملاقات شجاع الدوله را دارند .

سرکار شجاع الدوله هم چائی خورده و رخت رسانه در بر کرده ، بنده هم در خدمتشان بودم ، از سراپرده حرکت کرده دو سه نفر فراش خلوت خبر به خارج سراپرده داده ، سرکارخان شریف می آورند .

تمام مردم حرکت کرده و صف اندر صف بسته شده و با کمال ادب به ترتیب ایستادند . از در حجر سراپرده بیرون آمدند . فرمایشی به آواز بلند گفت : خبردار .

تمام فرزاقها با فرزاق باشی و فرایشها با فرایشی و بسا ولیهای گرز نغره و طلا با بسا ولیباشی جلو افتادند ، تقریباً " صد نفر به ترتیب در جلو بودند و نوکران مخصوص در عقب سرو و تفنگدارها با تفنگ قریب بیست نفر از دنبال و مردم هم از دو طرف صف کشیده بودند که طول آن صف پانصد شصت قدم بود و ایشیک آفاسی باشی در جلو معرفی از مردم کرده و مطالب (و تقاضاهای) مردم را (به حضور ایلخانی) عرض می کرد .

باری بهمین ترتیب در خدمت شجاع الدوله خارج از باغات شده و به صحرا بالای کاریزها آمدیم . در آنجا در کنار آبی روی زمین جلوس کرده و چند نفری را اذن جلوس داده و به فراسیاسی گفتند که هرکس هر مطلبی دارد بلا واسطه آمده بگویند . (۱) این بود که یکی یکی نزدیک آمده به توسط ایشیک آفاسی باشی عرض می کردند و جواب می گرفتند و می رفتند .

از چناران و رادکان و قلعهجات دیگر و از مشهد چند نفر خریزه و هندوانه و بره نعارف آورده بودند قبول شده و انعام گرفته و رفتند .

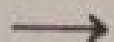
تقریباً " دو سست نومان نقد و جنس همان ساعت به مردم دادند و نیم ساعت به غروب مانده به فراسیاسی گفتند که مردم بروند و حال ما را ساعتی آسوده بگذارند .

۱- همانطور که جلد سوم هم گفته شد ، محمدناصرخان امیری عادل و بخشنده و بی نظیر بود و همواره به بهانه های مختلف به میان مردم می رفت و به درد دل آنها رسیدگی می کرد و مالیات آنها را می بخشید و به نیازمندان کمک می کرد و نیز اولین کسی است که در ایران به فکر اصلاحات ارضی افتاد و در زمان خود املاک خویش را بین روستائیان تقسیم نمود . معروف است که املاک سهمی مادرش را هم که مردم " بی بی " خطاب می کردند تقسیم نمود . در قوچان شهر سهمی یک لنگ می گویند . روزی یکی از روستائیان را احضار می کند که " فلا " یک لنگ از املاک مادرش بی بی را به او واگذار کرده بود . وقتی آن کرد روستائی به حضور می رسد ، شجاع الدوله می گوید : عمو گل محمد می خواهم یک لنگ دیگر از ملک بی بی را نیز به شما بدهم . . . کل محمد تا این را می شنود ، می گوید : خان جان ، همان یک لنگ بی بی را هم که برداشته ام بدرم را در آورده است ، شب و روز روی آن کار می کنم و خلاصی ندارم ، و من نمی توانم هر دو لنگ بی بی را بردارم ، کار کردن روی ملک بی بی بدر آدم را در می آورد و

توری مردم را دور کرده و آن جمعیت تماماً رفتند و نوکران هم مرخص شده و رفتند، کسی در خدمت شجاع الدوله نماند، جز بش نفر.

کم کم شب شده و نور آفتاب زایل و روشنی صحرا تبدیل به تاریکی گشته و پس از نیم ساعت، ماه از پشت کوه چون دلبران سوخ و تنگ و مشکوفی قشنگ از زیر چادر نمودار که با ناز و کرشمه، ابتدا دو ابرو و دو چشم به عاشق نشان می دهد، طلوع شده و به نور جمالش کوه و دشت و صحرا منور و رفیع و دفع ظلمت نموده و در حقیقت در آن صحرا عیناً " هوای بهشت مشاهده می شد، چون فصل بهار و موقع نسو و نمای اشجار و مستی بلبل و قمری و سار، و گل کلاب نازه شکفته و چهجهای بلبل از اطراف به گوش می رسید، روشنی ماه جریان آب را در روی سبزه ها نمودار کرد، و سرکار شجاع الدوله به واسطه ی خوشی هوا در همان نقطه توقف کردند و اسباب لازمی عیش و عشرت در همانجا فراهم شده که شرح آن بماند، زیرا که هر کس آنچه تصور کند در آن وقت شب مهیا بود.

چون شب بود لیهذا ده بانزده نفر از قزاق های مخصوص علی الرسم برای کشیک بانفنگهای سرکاری آمده صد قدم فاصله به ترتیب ایستادند، و آقاخان ساوگی که از آوازه خوانهای معروف شاه شهید (ناصرالدین شاه) بود و مدتی بود که خدمت شجاع الدوله زندگانی می کرد و دارای همه چیز سدید بود، با اسداله بیگ تارزن و علی بیگ و عبدالله بیگ (که همه فوجانی بودند) آوازه خوان حاضر شده و تقریباً " سی قدم دورتر نشسته و مشغول شدند، رمضان خان و مدیر دیوان و مستوفی حسب الامر آمدند، تا چهار ساعت از شب گذشته در آنجا بوده و بعد سرکار شجاع الدوله حرکت کردند و ما هم در خدمتشان مراجعت به سرا برده کردند، در بین راه فراسبانی با تمام فرانسها و یساولها و جمعی از پیشخدمتان که هر کدام چراغی در دست داشتند، استقبال کردند، تا اینکه آمده و وارد سرا برده شدند، فراسبانی غیر از بنده و رمضان خان و مدیر دیوان و مستوفی کسی دیگر را نگذاشت که وارد تجیر سرا برده بشوند و در خدمت سرکار شجاع الدوله در سرا برده نشسته و مشغول به عیش شدند.



حاصلی هم نمی دهد، شجاع الدوله و اطرافیان از این حرف ساده ی گل محمد به خنده افتاده، شوخی را آغاز می کنند و می گویند تو حتماً باید هر دو لنگ بی بی را برداری، او در نهایت سادگی می گوید خان جان گردنم را هم بزنی نمی توانم بیش از یک لنگ بی بی را بردارم، پدرم هم نباید نمی تواند هر دو لنگ بی بی را بردارد، یک لنگش را من برداشتم، یکی را هم بدهید دیگری بردارد، محمد ناصر خان و اطرافیان اینقدر می خندند که به پشت می افتند و روستایی نمی فهمیده است که چه می گوید!!

آمدن سماع حضور به حضور ایلخانی

چون حبیب خان سماع حضور که از سازنده‌های دولتی و معروف بود ، از تهران با پنج - شش نفر نوکر بمشهد آمده و چند روزی توقف کرده و در مشهد اظهار هنری نگرده و حرکت نموده به خیال اینکه از راه عشق آباد به طهران برود ، آمده و شب را در چناران مانده بود و خیالش این بود که به توجان برود ، چون شنیده بود که سرکار شجاع الدوله در خواجه جراح هستند ، لهذا به آنجا آمده خود ایشان با برادر و چهار نفر نوکر که به اسبهای خودشان سوار بودند و آبداری همراه داشتند یعنی با کمال عزت وارد شده و از طرف سرکار شجاع الدوله چادر برای آنها زده و مخارج معین کردند . چون بنده را طرف میل و محبت شجاع الدوله فرض نموده بود ، لهذا صبح روز دیگر به دیدن بنده آمده و عصری هم بر حسب اجازه‌ی شجاع الدوله خود بنده تنه‌بانه بازدید ایشان رفته و صحبت‌ها کردیم و اظهار داشت : من آوازه‌ی تعریف و توصیف شجاع الدوله را در طهران شنیدم و مایل شده‌ام خدمتشان برسم و اهل طمع هم نیستم ، و از دیروز هم که آمده‌ام هنوز سرکار شجاع الدوله مرا نخواستند و ملاقات حاصل نشده و بیش از این هم در اینجا نخواهم ماند و مقصودم این بود که محرمانه برای خود شما هنر خودم را بنمایم .

(آمدن سماع حضور خدمت شجاع الدوله و شرح آن)

چون حبیب خان سماع حضور که از سازنده‌های دولتی و معروف بود از طهران با پنج - شش نفر نوکر بمشهد آمده و چند روزی توقف کرده و در مشهد اظهار هنری نگرده و حرکت نموده به خیال اینکه از راه عشق آباد بطهران برود آمده و شب را در چناران مانده بود و خیالش این بود که توجان برود چون شنیده بود که سرکار شجاع الدوله در خواجه جراح هستند لهذا تنه‌بانه بازدید ایشان را در طهران شنیدم و مایل شده‌ام خدمتشان برسم و اهل طمع هم نیستم ، و از دیروز هم که آمده‌ام هنوز سرکار شجاع الدوله مرا نخواستند و ملاقات حاصل نشده و بیش از این هم در اینجا نخواهم ماند و مقصودم این بود که محرمانه برای خود شما هنر خودم را بنمایم .

بنده هم هر چه اسباب رفع رنجش او بود گفتم. برخواسته از میان جمع ستوری بیرون آورده و کوک کرده مشغول زدن شد. در واقع آدم به این استادی و تسلط ندیده بودم. به طوری خوب می زد که تغییر حال و فرح فوق العاده حاصل می شد. خلاصه خدا حافظی کرده خدمت شجاع الدوله آمدم. اول شب بود و قریب سی چراغ از لاله و لانیامیان سرپرده چیده بودند و نوکران مخصوص مثل مجسمه دست به سینه ایستاده بودند و قزاق ها جفت جفت با تفنگ جلو سرپرده در حرکت بودند. سرکار شجاع الدوله بنده فرمودند کجا بودید (؟)

تفصیل را عرض کرده و گفتم این شخص که آمده است از سازنده های مخصوص سلطنتی است و حیف است که سرکار ستور زدن او را نشوید. فرمودند چنانچه شما دیده و پسندیده اید بگوئید بروند اطلاع بدهند که بیاید در تهران سه نفر از نوازندگان و هنرمندان امتیاز شرفیابی به حضور ناصرالدین شاه داشتند که یکی همین حبیب خان سماع حضور بود

حسب الامر یک نفر پیش خدمت را فرستادم که از طرف سرکار شجاع الدوله احوال بررسی کرده و بگوئید تشریف بیاورند. این بود که خود سماع حضور با برادرش و یک نفر نوکر هم جمعیه ستور را برداشته وارد سرپرده شدند. یعنی با اینکه احضار شده بود باز در دو سه جا مشارالیه را نگاهداشته و آمده تحصیل اجازه نموده و بعد وارد شدند و سلام تعظیمی کرده. سرکار شجاع الدوله هم علی الرسم جواب داده و در پائین مجلس جا معین کرده و نشستند و بر آن طوری که آنها متوقع و منتظر تعارفات بودند از طرف شجاع الدوله به ظهور نرسید. یعنی حق هم داشتند. زیرا که در طهران (و در دربار سلطنتی) زندگانی نموده و با آن وضع طهران عادت کرده و حالا این اوضاع را دیدند افسرده و کسل شدند. چون بنده دیدم که مهمان و رسیده هستند لیهذا بطور آهسته به سرکار شجاع الدوله گفتم اگر مرخص می فرمائید، بنده قدری رفع افسردگی از حضرات بکنم. گفتند ضرری ندارد. این بود که حرکت کرده نزدیک سماع حضور نشسته و از تشریحی که علی الرسم میان سرپرده به اقسام مختلف چیده بودند، یک گیلای سرپخته به سماع حضور دادم و گفتم در این دو روز که به زیارت جناب شجاع الدوله نرسیده اید چون کسالتی داشتند که ماها هم در این دو روز درک فیض حضورشان را نکرده ایم، ولی آن به آن در باب پذیرائی شما به عملجات سفارش می فرمودند که به شما و همراهان شما بد نگذرد.

باری به پارهای صحبت ها قدری رفع کسالت شده و ستور ایشان پیش کشیده و یک تصنیفی زدم. سرکار شجاع الدوله گفتند: به به شما ستور هم خوب می زده اید و بسیار خوب زدید.

سماع حضور هم محض همراهی با شجاع الدوله از ستور زدن بنده تعریف کردند ولی بنده می دانستم که تصدیق بلا تصور است و ستور زدن بنده تعریف نداشته و ندارد. خلاصه بعد ستور را پیش سماع حضور گذاشتم. سرکار شجاع الدوله هم باز به همراهی بنده قدری اظهار مهربانی به سماع حضور کرده و کم کم مشغول ستور شده و در واقع خیلی خوب از عهد میرآمده ولی وضع آن مجلس در چهار پنج ساعت شب طوری است که اگر ده نفر ستور و دف و تنبور

برزند کسی گوش نداده و فرصت شنیدش نیست و یک عوالمی است که تا انسان نباشد و نبیند، به نوشتن نمی‌توان مطلع کرد و اگر سلامتی باشد انشاء الله در تفصیل قوچان و آن مجالس قوچان خواهم نوشت (۱).

باری سرکار شجاع الدوله به محمد عظیم خان صندوقدار باشی چیزی آهسته گفتند، پس از ساعتی پنجاه تومان قران چرخ‌ی در میان سینی نقره گذاشته و دو کله قند هم در یک سینی دیگر آورده و پیش سماع حضور گذاشته و شجاع الدوله گفتند که این وجه ظلیل قابل نیست ولی علی‌العجاله برای پول حمام است که تقدیم می‌شود و باز انشاء الله موقع رفتن همه طور محبت به شما خواهم کرد و حالا هم شب گذشته است بروید استراحت کنید.

سماع حضور هم بواسطه‌ی همان کسالت اول شب و گوش ندادن (حاضرین) به سنتور و قال و قیل مجلس دل‌تنگ بوده حرکت کرده و همان قندهارا برداشته به آدمش داده و پول را قبول نکرده و گذاشت و رفت.

سرکار شجاع الدوله از این حرکت سماع حضور متغیر شده و باز بنده رفع تغیر ایشان را کرده، خواهش کردم که پول را به منزلشان بفرستند، اگر چه خیلی اوقاتشان از این حرکت تلخ بود ولی از یکطرف بنده و از یکطرف میرزا حسنخان و جناب آقای شیخ احمد واعظ استدعا کردم که پول را به چادر سماع حضور بفرستند، قبول کرده به توسط یک نفر پیشخدمت آن وجه را فرستادند. باز قبول نکرده و پس داده بود و پیشخدمت وجه را آورده و میان مجلس گذاشت. سرکار شجاع الدوله گفتند که چرا شماها اصرار کردید که من پولی بفرستم که قبول نکرده و پس بدهد (۲).

خلاصه فرمودند چند نفر بروند همین موقع شب او را با همراهانش از این مکان و این بیابان خارج کنند. باز توسط کردیم که این حکم را مقرر بفرمائید فردا معمول دارند، زیرا که این وقت شب صحیح نیست کسی را در بدر نمایند.

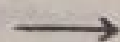
قبول فرموده و گفتند که فزاق باشی تأمیر است که سماع حضور را فردا قبل از آفتاب حرکت بدهد. باری تا مدتی بهمان تغیر باقی بودند و بعد کم کم از اطراف به صحبت‌های مناسب رفع اوقات تلخی ایشان شده و آن وجه را که سماع حضور پس داده بود به جناب شیخ احمد التفات کردند.

۱- مناسفانه چنانکه از باقیمانده‌ی مطالب پیداست، مرحوم لطفعلی خان، اوضاع اجتماعی آنروز قوچان و مشهد و درگز و تهران را به تفصیل روز به روز و قدم به قدم نوشته است، اما همه‌ی آنها به تاراج حوادث رفته و جز چند برگگی آنهم به همت آقای بهبودی به دست ما نرسیده‌اند.

۲- بهر حال از بدشانسی سماع حضور بوده یا از طرز برخورد وی که هنر زیباییش مورد توجه

تربیب ده شب در خواجه جراح با کمال عزت و احترام در خدمتشان گذرانیده، الحسق طوری دربارهی بنده اظهار مهربانی و لطف می فرمودند که همراهان ایشان تعجب می کردند، و متصل در عیاب بنده به نوکرها سفارش می فرمودند که به فلانکس مبادا بد بگذرد. با اینکه اکثر اوقات در شام و نهار (۱) در سراپرده‌ی خودشان بودم، معیناً باز یکساعتی کس برای استراحت به چادر خود می آمدم، خربزه و کبک و شیرینی و کنیاک، متصل پیش خدمت می آورد. با اینکه تند و جایی بهیچوجه به بنده لازم نبود، از هرجا قند برای ایشان (تعارف) می آوردند، دو کله و سه کله تند به چادر بنده می فرستادند. بنده هم می دادم به نغمه‌دارها و فراش‌ها. مقصود اینست که در آداب دانی و مهمانداری و لطف خوش و سخاوت مثل وجود محمد - ناصرخان شجاع الدوله خیلی کم دیده شده است. گذشته از اینها دربارهی بنده یکنوع محبت مخصوصی داشتند.

باری روزی که خیال حرکت از خواجه جراح (۲) به طرف فوجان داشتند قرار این بود که بنده را مرخص به مشهد کنند. این بود که به یک زبان خوب و لطف خوش همراه خودشان تا



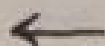
قرار نگرفته و چنین وضعی پیش آمده که هم روزی او نصیب دیگری شود و هم اینکه با اوقات تلخی آنجا را ترک کند. علت این موضوع را می توان چنین بیان داشت که کردها بیشتر به موسیقی و فرهنگ کردی توجه داشتند تا به فارسی، به همین جهت سماع حضور نتوانسته است با مهارت خود رضایت خاطر شجاع الدوله را فراهم نماید. اما اگر یک قطعه‌ی کردی می نواخت احتمالاً "وضع فرق می کرد".

۱- درمن: سهار.

۲- خواجه جراح ملک مرحوم ابوالحسن خان سرپنجه برادر بزرگتر محمد ناصرخان بود که در شهران و سله‌ی آبادی ناصرالدینشاه باقیه‌ی قحری مسموم شد و از او پسری خردسال و بی کفایت بنام عبدالرضاخان باقی ماند که بعد از محمد ناصرخان به لقب شجاع الدوله تایل آمد، که شرح حال وی را در جلمه های سوم و چهارم مطالعه می فرمائید.

می گویند وقتی عباس میرزا نایب السلطنه به خراسان لشکر کشی کرد، ابتدا از رضاقلی خان ایلخانی بدر بزرگ محمد ناصرخان خواسته بود که با نیروهای خودش در اردوی وی حاضر شود که به تسخیر هرات بروند.

رضاقلی خان هم گفته بود، تو آذربایجان را به روسها دادی و حال برو هرات را به انگلیسی ها بده. و به بیگ سفارش کرده بود که به نایب السلطنه بگوید: اگر تو خواجه جراح را گرفتی که هرات را هم می گیری، خواجه جراح که ملکی رضاقلی خان بود، بعداً "وسله‌ی



مقصود آباد^۱ که بین راه و نزدیک به خط راه شوسه بود، آوردند و از آنجا می‌خواستیم مراجعت کنم، چون در این منزل هم وعده مرخصی می‌دادند، لیکن مایل بودند که بنده بدلیل خودم از ایشان جدا نشده و در خدمتشان باشم. این بود که مرحوم ولیخان نایب الحکومه (پدر مرحوم ناج محمد خان بادلانلو) از طرف ایشان پیش بنده آمده و قدری صحبت کرده و خلاصه‌ی مطلبش این بود که سرکار شجاع‌الدوله میل دارند که شما چند روزی به فوجان بیایید و فعلاً^۲ ایشان را ننهار نگذارید و خودم هم از شما خواهش می‌کنم که خیال مراجعت رانکرده و با خیال سرکار جان همراهی بکنید.

جواب دادم که بنده به خیال (آمدن به) فوجان از مشهد حرکت نکرده و با اینکه درج (ملک بدری من) و فوجان هم خاک و نزدیک بوده و تاکنون فوجان نیامده‌ام، چنانچه سرکار شجاع‌الدوله مرخص فرمایند به مشهد رفته و سه چهار روزه مراجعت می‌کنم، اگر هم میل به رفتن بنده نداشته باشند، البته اطاعت می‌کنم.

در این بین جمعی از اجزای خلوت (مثل مدیر دیوان و مستوفی و...) آمدند و آقای رمضان خان نیز آمده و گفتند بهیچوجه اسم مراجعت به مشهد رانکرده و عازم فوجان شوید، زیرا که سرکار شجاع‌الدوله تا بحال با احدی این شکل اظهار محبت نکرده و ظناً^۳ به صحبت شما مایل هستند. اینست که ماها خواهش داریم امر مبارک سرکار را تعرد نکنید.

خلاصه از خیال مراجعت متصرف شده و پیغام برای سرکار شجاع‌الدوله دادم که حسب الامر حاضر در حضور مبارک باشم. پس از یکساعتی بکنفر پیخدمت آمده و صد تومان پول آورده گفت سرکار فرموده‌اند از اینکه با خیال من همراهی کردید خیلی ممنون شدم و این وجه را هم فرموده‌اند علی‌العجاله برای خرج منزل به مشهد بفرستید و کاغذ بنویسید که از طرف شما آسوده باشند.

اظهارات تشکر از التفات آقای سرکار به عمل آورده و پنج تومان پول به حامل وجه داده و شب‌را به حضور سرکار رسیدم، بقدری اظهار لطف و مهربانی کردند که اسباب خجالت شد و از آن محبت‌های ایشان جمیع نوکرهای مخصوص و سرکرده‌ها و آقایان فوجان به درجه‌ی کمال از بنده احترام می‌کردند.



تبروهای نایب السلطنه غارت و ویران شد. اما هرات تسخیر نشد، بلکه همانطور که رضاقلی خان گفته بود، به انگلیسی‌ها واگذار و برای همیشه از ایران جدا شد. روستای خواجه حراج در جنوب غربی چناران در دامنه‌ی رشته کوه اخلومد قرار دارد. جمعیت آنجا ۲۳۵ نفر و آب آنرا از قنات نوشته‌اند. فرهنگ جغرافیایی ایران - رزم‌آرا - ج ۹.

۱- مقصودآباد: روستایی است کردنشین که نزدیک مزرعه سیمرغ در شمال جاده‌ی فوجان مشهد قرار دارد و فاصله‌اش تا فوجان حدود ۴۵ کیلومتر است.

مقصودم اینست که انسانیت و آقایی و بزرگواری کسی را نباید فراموش کرد و از خلق پنهان نمود. با اینکه با مرحوم محمد ناصر خان شجاع الدوله این سفر، سفر اول و ملاقات بی سابقه بود که این طورها با بنده رفتار و احسان می فرمودند، شرح مسافرت با سرکار عبدالرضا خان شجاع الدوله‌ی حالیه را هم که البته آقایان از روی روزنامه (ی خاطرات سفر تهران) مسبقاًند که جقدر خدمت و زحمت درباره‌ی ایشان کشیدم که تفصیل زیاد دارد. بهر حال مختصری از ایشان در این کتابچه بطور حکایت، نه شکایت می نویسم انشاء اله (۱).

باری با این وجود محترم و مرد بزرگوار که مرحوم محمد ناصر خان شجاع الدوله باشد، از مقصود آباد حرکت کردیم، اگر از جلال و خدم و حشم و عرضه و سخاوت این مرد بنویسم، این کتابچه گنجایش ندارد، همین قدر عرض می کنم که تمام حرکات و رفتار ایشان عیناً سلطنتی بود و در واقع زیبنده و سزاوار، و شایسته هم بود. از بزرگمنشی و آقایی و سخاوت و دستگیری از فقر او ضعف در خراسان بدون اغراق جفت نداشت و تفصیلها و حکایتها دارم که نمی توان شرح داد (۲) ولی هر قدر بطور اختصار پیش بیاید، محض پاس نعمت ایشان می نویسم، بدون خلاف و اغراق.

باری نزدیک شهر قوچان رسیدیم، جمعیت زیادی به استقبال بیرون شده بود سته به سته از علما، و تجار و کسبه استقبال کرده و قربانیها کردند تا اینکه وارد شده، چون در بین راه اسب مخصوص خودشان را با بیراق طلا یا نیکفر جلودار برای بنده فرستاده بودند که سوار شوم و از کثرت جمعیت (جمعیتی که کسی آنها را نیاورده بود و فرمایشی و اجباری نبود) دردم شهر قوچان به واسطه‌ی راحت بودن با چند نفر دنبال مانده، کم کم صحبت کنان آمدیم.

با آن شأن و شوکت و دستگاه سلطنتی و با آن جمعیت وقتی که در اندرون پیاده شده بودند، سفارش بنده را به رمضان خان (وزیر) و فرانشاهی کرده بودند. این بود که چهار نفر

۱- برخی از این نوشتجات هم از نابودی نجات یافتند که در مورد عمیرالرضا خان شجاع الدوله به هنگام سه سال توقیف وی در تهران می باشد و شرح حالی از مدیر دیوانها که در جلد ۴ می آوریم.

۲- باید توجه داشت که این مطالب را یک فرد معمولی نمی نویسد، یعنی یکی از بزرگان و بزرگزادگان درگز می نویسد که پدر بر پدر حکمرانان سرزمین وسیعی از خراسان بوده اند، خود و پدرش بارها به حضور ناصرالدین شاه رسیده و مورد توجه قرار گرفته اند و سالها در تهران در میان رجال اول درجه‌ی دولت به سربرده و سلطنت مظفرالدین شاه و محمد علی شاه و وقایع مشروطه را پشت سر گذاشته و از حدود سال ۱۳۲۷ به بعد این مطالب را نوشته است. بدیهی است که شخصیت و بزرگمنشی محمد ناصر خان و بخشندگی و عدالت وی کاملاً نویسنده را تحت الشعاع قرار داده است.

فراش به جلو بنده افتاده، در دم دیوانخانه پیاده شده، به اطاق صندوقخانه که اطاق خلوت خودشان است وارد شده، جای خورده و قدری رفع کسالت شده، یکنفر از اندرون به احوال - پرسی و منزل مبارکی (بنده) از طرف سرکار شجاع الدوله و یکنفر هم از طرف خانم عیال سرکار شجاع الدوله دختر مرحوم موتمن السلطنه به اطاق بنده آمده، پنجاه تومان پول و چهار کله قند و قدری مشروبات نیز التفات شده بود.

چهار تومان به حاملین پیغام و فرمایشات ایشان داده تشکر کردم. بی در پی برای صندوقدار باشی و رمضان خان از اندرون پیغام می‌کردند که مبادا به فلانکس بد بگذرد و این حضرات هم محض خوش آمد و اطاعت امر ایشان چنان اظهار خدمت می‌کردند که اندازه نداشت. مجدداً از اندرون پیغام کرده بودند که در صندوقخانه فریب دو سه من تریاک لوله‌ی صحیح حاضر است و تمام آنها به شما تعلق دارد، هر وقت هر قدر بخواهید بدون اظهار به کسی بردارید.

موقع شام اولاً "دوقاب شام معمولی از مطبخ آوردند. یک جمعه هم از منزل رمضان - خان آوردند و یک جمعه هم از اندرون (سرای محمد ناصر خان) فرستاده بودند. از برای یکنفر بنده چهار جمعه شام حاضر کرده بودند.

امشب را گذرانیده و فردا فریب به ظهر سرکار شجاع الدوله بار عام داده و به اصطلاح به سلام می‌نشستند که از اندرون (حرم) تشریف آورده، مزوگان چی‌ها (۱) مشغول به زدن شدند. (آنگاه سرکار شجاع الدوله) وارد دیوانخانه شده بنده از پشت در آینه نگاه می‌کردم، دیدم به سمت تالار حکومتی رفته و به اطاق بنده می‌آیند. بنده هم فوراً "لباده پوشیده‌واز اطاق آمدم بیرون و استقبال کردم. به یک زبان بسیار خوش احوال پرسی و مهمان نوازی کردند که چه عرض کنم، در واقع مردم فوجان تعجب داشتند که شجاع الدوله کجا و با کسی اینطور رفتار کجا (؟). خلاصه، فرمودند: خواستم مخصوصاً "از شما احوال پرسی نمایم که به شما بد نگذشته باشد.

در جواب ایشان هر چه لایق بود عرض شد. بعد رفته در تالار جلوس کردند و از هر گروه مردم آمده صف اندر صف بسته شده، فزاق‌ها به ترتیب پشت به دیوارهای دیوانخانه (۲) ایستاده، فراشباشی (۳) و ایشیک آقاسی باشی (۴) و پساولباشی (۵) و پساولها و فراشها تماماً "چوب‌ها (۶) در دست ایستاده و سایر مردم هم از وسط حیاط دیوانخانه صف کشیده و بعضی‌ها هم در تالار جلوس کرده (ناظر رسیدگی به امور بودند که) در حقیقت سیاحت داشت.

۱- مورغونچی: بالابان‌ها یا شیورچی‌ها. ۴- ایشیک آقاسی باشی: وزیر دربار.

۲- دیوانخانه: محل حکومتی و رسیدگی به عرایض مردم. ۵- پساولباشی: رئیس مامورین

۳- فراشباشی: رئیس انتظامات. ۶- منظور: چوب قانون یا همان باتوم امروزی پلیس.

آن روز به قدری ضد و بره و شیرینی به رسم تعارف آوردند که اطافهای صندوقخانه پر شده بود. بهر حال بنده هم که خیال داشتم بیش از یکماه در فوجان توقف نکنم، ولی اظهار مهربانی و رفتار ایشان طوری شد که یکسال و سه ماه در فوجان ماندم و شب و روز در بیرونی و اندرونی^(۱) در خدمتشان بودم، محبتها کردند، پولها دادند و رفتارهای خوش کردند که از اظهار آنها عاجزم. خداوند عالم غریق رحمتش گناید.

یکروز در جلو عمارت روی صندلی جلوس کرده و تفنگدارها جمع شده، برای امتحان نیراندازی، نشانه‌ای گذاشته بودند و نوکرها تفنگ می‌زدند و یک سینی بزرگ هم بر از پول برای انعام در جلوشان بود که تقریباً "سیمد تومان به نظر می‌آمد. هر کس نشانه را با تفنگ می‌زد، پنج تومان انعام می‌دادند و هر کس هم نمی‌زد (یعنی نمی‌توانست بزند) سه تومان التفات می‌کردند. مقصودشان پول دادن به مردم بود و بس^(۲).

تفنگ خودشان را ببنده دادند و فرمودند شما هم یک تیر بزنید، ببینم چه می‌شود^(۳). بنده هم گرفتم و زدم ولی به نشانه نخورد و بقدر یک وجب خطا کرد. فرمودند این تیر شما اگر چه به هدف نخورد ولی باز هم ناز شست دارد. گفتم بنده هر چه دارم متعلق به وجود مبارک است.

باری بهر بهانه بود، به مردم انعام دادند و حرکت کردند و در سینی قدری وجه باقی بود، گفتند این پول هم مال شماست. بنده هم اظهار تشکر کرده به علی‌اکبر آدم خودم گفتم پولها را برداشت و سمرقند، هفتاد و سه تومان و چیزی علاوه بود.

باری و از آنجا تا در اندرونی در خدمتشان رفته، (ایشان) تشریف بردند و به بنده گفتند که شما به اطاق خودتان نروید و همین جا زیر دالان باشید تا خبر من برسد.

پس از نیم ساعت بیرون آمده، اطاقی که وصل به اندرون بود، در آنجا تشریف برده و بنده هم در خدمتشان بودم. رمضان خان و مدیر دیوان را هم احضار کردند در چهار ساعت گذشته از جایی برای رفع نقصیر کسی پانزده امپریال^(۴) به رسم پیشکش آوردند. در صورتی که آن شخص مقصر باید پانصد تومان می‌داده. چون حضار مجلس وساطت می‌کردند، ایضا بنده هم بی‌سابقه (و آگاهی قبلی از جریان گناه منم) توسط (شفاعت) کردم که بهمین مبلغی که

۱- در متن: در بیرون و در اندرون.

۲- هم دلجویی از مردم بود و هم بدینگونه به کیفیت نیراندازی سیاهیان و بالا بردن روحیه‌ی خدمتی آنان کمک می‌کرد و هم رابطه‌ی رئیس و مرئوس را بهبود می‌بخشد که اثرات روانی این کار فوق العاده مهم بود.

۳- در متن: امپریال آمده است.

فرستادند رفع صدمتاز کسی بشود (۱).

این بود که قبول فرموده و آن شخص مقصر مرخص شده و آن پانزده امپریال را هم به بنده التفات کردند. صبح آن روز که روز (رفتن) پست بود، بنده را احضار کردند و پنج شش کاغذ فرمودند برای طهران و مشهد نوشتم و بعد به بنده فرمودند که شما هم برای منزلتان به مشهد کاغذ احوال پرسی بنویسید.

حسب الامر دو کلمه مختصرا "نوشتم. می خواستم سر پاکت را ببندم، گفتند قدری پول هم برای آنها بفرستید عرض کردم هر قدر می فرمائید از پولی که دبروز و دیشب مرحمت کرداید، موجود است، بفرستم. خنده کردند و گفتند مگر من دیشب به شما پول داده ام (؟) گفتیم بلی.

فرمودند: من که خاطر من نیست ولی بهر حال در کاغذ پنجاه تومان بنویسید که فرستاده شود. بنده هم نوشتم و سر پاکت را بستم. در این بین به پیشخدمت گفتند:

پنجاه تومان از صندوقخانه بگیر و به تلگرافخانه بده و بگوتلگراف کنند. از تلگرافخانه مشهد به منزل لطفعلی خان بدهند. مقصودم (از بیان این عرایض) اینست که در یک شب و یک روز سه مرتبه به بنده پول دادند که تقریبا "صد و هفتاد تومان می شد. و از این قبیل سخاوتهای خیلی دربارهای بنده و سایرین کردند که نه می توان همه را شرح داد. و نه می توان هم خوبی اخلاقی کسی را پنهان کرد. اینست که مختصرا "عرض می کنم که کسانی که این کتابچه را ملاحظه می فرمایند خوبی و بدی را بدانند چیست و آنچه می توانند دربارهای مردم حتی المقدور خوبی بکنند.

تقریبا " در همان تاریخ که تا حال (۲) ... سال می گذرد، مجد السلطنه برادر مجدالدوله که در مشهد رئیس عدلیه بودند و معزول شده و از مشهد با دو نفر نوکر به عزم اینکه از راه عشق آباد به طهران بروند، وارد فوجان شدند. به دیدن سرکار شجاع الدوله آمده و پس از گفتگوهای متفرقه اظهار داشت که چون از اینجا باید با درشکه به عشق آباد بروم لهذا سرآسی اسب خوب دارم و می خواهم بفروشم.

۱- منظور شجاع الدوله محاربات کردن مقصرین نبوده است، بلکه می خواسته است آنها را منبیه و آگاه کند که گناهی را که مرتکب شده اند، خلاف اخلاقی خوب است. لذا برای اینکه با بخشیدن ببورد، روی گناهکاران بالا نیاورد، با خودش عده ای را وارد مجلس می کرد تا از او خواهش کنند که از گناه مقصر درگذرد. و بهمین ترتیب متهم هم متوجه می شد که گناهش سنگین بوده و دیگر مرتکب گناه نمی شد.

۲- جای تاریخ را فراموش کرده و ننوشته و خالی گذاشته است.

سرکار شجاع الدوله فرمودند که قیمت آن اسبها چقدر است (؟) .
گفت: اگر چه برای من پانصد تومان تمام شده ولی به سیصد تومان می‌فروشم .
سرکار شجاع الدوله گفتند: من نادید خریدم .
ایشان هم گفتند: پیش کش است . همان ساعت سیصد تومان قیمت اسبها را حواله کردند . آدم ایشان (مجد السلطنه) از صندوقخانه نقد دریافت کرد (و کارشان به راه افتاد) (۱) .



تغیر دوم از راست محمدناصرخان شجاع الدوله بنیانگذار قوچان جدید



کوچک آقا افخم السلطنه دختر

موتمن السلطنه همسر محمدناصرخان ایلخانی

کعلس از خانم پروانه مؤتمنی

۱- در اینجا بقیه‌ی گزارش لطفعلی خان درگزی از بین رفته و نابود شده است .

سجاوت و بخشندگی امرای کرد خراسان

بزرگان و خوانین کرد خراسان با استشهاد تاریخ و گفته‌ی مورخین بر مبنای همان خوی و خصلت فطری و ایللی خود از بخشندگی و مهمان‌نوازی فوق‌العاده‌ای برخوردار بوده‌اند که به قسمتی از آنها در لابلای کتب چاپ شده‌ی پیشین به عرض رساندم. لطفعلی‌خان نیز در گزارش خود چنین گوید:

"... بهر حال مردمان قدیم که در تواریخ ملاحظه می‌فرمایند، همانند ولی مردمانی که در عمر خود بنده بوده‌اند و دیدهایم یعنی مردهایی که در چهل سال قبل بودند (و) فعلاً" بکفر از آنها وجود ندارد...

مرحوم امیرحسین خان شجاع‌الدوله بواسطه‌ی گلوله خوردن (۱) رمضان خان که به‌مشهد آمد برای معالجه و مرحوم نایب‌التولیه عرب تازه به خراسان آمده بود و منزلی از خود نداشته و رمضان خان (۲) را پذیرائی نموده و در منزل مرحوم نایب‌التولیه رفع خطرات از رمضان خان شده و موقع (بهبود یافتن و) رفتن به فوجان به مرحوم شجاع‌الدوله عرض کرده‌است که نایب‌التولیه از من خیلی پذیرائی کرده و من هم وعده کرده‌ام که به مرحمت حضرت ولینعمت خودم (امیر حسین خان) قیمت یک خانقاه در مشهد برای او بفرستم.

مرحوم شجاع‌الدوله جواب دادند: حالا که شما از نایب‌التولیه راضی هستید، من هم منزلی تازه در مشهد خریدم. تمام آن منزل (را با اثاث البیت) به آقای نایب‌التولیه واگذار کردم.

رمضان‌خان هم قبالتی سابق و لاحق منزل را از طرف مرحوم شجاع‌الدوله برای نایب‌التولیه فرستاد که امروزه همان منازل بیست هزار تومان قیمت دارد (۳).

حیدرقلی خان (کرد سادلو ایلخانی و) حاکم بجنورد، از بجنورد به مشهد می‌آمد (در) نزدیکی مشهد، محمد جعفر خان سرتیپ (چنارانی) را دو نفر مأمور ایالتی برای وصول دو هزار تومان باقی (مانده) با کمال بی‌احترامی به مشهد می‌آوردند. مرحوم سهام‌الدوله دیده و جعفرخان را از دست مأمورین خلاص کرده و با خود

۱- در متن: گله خوردن. که گلوله تفنگ را در کردی گله می‌گویند.

۲- رمضان خان وزیر مستنصر و معروف امیرحسین خان که به چند زبان خارجی مسلط بود و سخنرانی می‌کرد. نگاه کنید به جلد سوم.

۳- خدا امیر حسین خان را بیامرزد که خبر ندارد چهار قسط منزل نگارنده به تأخیر افتاده و بانک مسکن برایم اخطار به صادر کرده‌است. از طرفی هم بدانند که پس از بیست سال رنج و تلاش و کوشش شبانه‌روزی طاقت فرسا، پول چاپ کتابهای فرهنگی و تاریخی مان را ندارم!!

وارد مشهد و منزل (خود) نموده و بدون جواب و سوال دو هزار تومان حواله کرده و داده و محمد جعفرخان را مرخص نموده است که به منزلش برود.

اللهیار خان پدرم در دره جز حاکم بود، محمدامین خان خوری را ترکمان اسیر کرده و برده بود، در بین راه پیغام کرده بود بدون آشنایی برای اللهیار خان که مرا اسیر کردند. چنانچه در خلاصی من بتوانید مضایقه از همراهی ننمائید.

پدرم هم هزار و چهارصد تومان پول فرستاد و محمدامین خان را خریده و وارد دره جز نموده، مهربانی کرده و مبلغی هم سوغاتی (۴) داده و مرخص نمود.

مقصودم اینست که اینطور اشخاص که همچو مردانگی‌ها می‌نمودند، کجا رفتند و چرا حالا بکنفر از آنها نیست (۵).

و باز بعد از امیر حسین خان شجاع الدوله مرحوم محمدناصرخان (بنیانگذار قوچان کنونی) پسر آن مرحوم که چندی در جای پدر حکمرانی نمود و بنده مدتی در قوچان بودم، آن آقای و دستگیری و همراهی که از مردم می‌نمود، شه‌الله، دیگر خراسانی، همچو وجودی نخواهد دید. پول زرد و سفید (زر و سیم) در نظر آن مرحوم باریک بیابان فرقی نداشت. از برای پول دادن به مردم بی بهانه می‌گشت. مثلاً "صندوقچای که تقریباً دو سه هزار تومان (پول نقره) داشت، به مدیر دیوان منشی‌بانی خودشان گفتند:

هر کسی این صندوق را از زمین حرکت بدهد، صد تومان انعام می‌دهم.

بنده (لطفعلی خان درگری) که هر قدر سعی کردم نتوانستم حرکت بدهم. مدیر دیوان فی‌الجمله حرکت داد. آخر الامر صندوق را باز کرده شش صد تومان به شش نفر در آن مجلس انعام دادند. من جمله یکصد و پنجاه تومان (به بنده) (۵).

باز هم لطفعلی خان در جای دیگر از خاطرات خود از سخاوتمندی و بخشندگی محمد ناصرخان شجاع‌الدوله چنین یاد می‌کند:

"مرحوم محمد ناصر خان شجاع‌الدوله که حاکم عصر خود بود مکرر می‌گفت که: "مبلغی را که من به کسی می‌بخشم، نمی‌دانم گیرنده خوشوقت‌تر است یا دهنده."

و مکرر می‌گفت: "تفریح و تفرین من در چیز دادن به مردم است". و الحق کسی را ندیدم در طهران و خراسان مثل آن مرحوم به بهانه و از روی میل به مردم چیز بدهد، یعنی نسبت به حال خود.

۴- در متن: سوغاتی.

۵- روزنامه خاطرات لطفعلی خان درگری که دوستم آقای هوشنگ بهبودی از اولاد اللهیارخان لطف کرده برای هر چه بیشتر روشن شدن تاریخ خراسان و مردان نامدار این دیار در اختیار نگارنده قرار دادند. مشهد ۱۵/۴/۶۷.

چون از مرحوم محمد ناصر خان بخشش پانصد و شصت تومانی مکرر دیده‌ام و بعد از فوت آن مرحوم تقریباً "شش هفت حکومت در فوجان بوده و عوض شده و نشنیدم کسی پنجاه تومان بدون مقصود داده باشند. و از آن مرحوم بخشش‌ها دیده‌ام که انشاء الله در موقع یادداشت خواهد شد.

منظور اینست که این دولت و این زندگانی حیف است که انسان نه بخورد و نه به کسی بدهد نه بیوساند و نه بیبوسد و نه با مردم بجوشد.

تمام دارایی دولت و منزل بصرف دیگران آمد هرگز بر وجه دولت نبود و آنچه
 این عزیزان بخواهند بخرند در همه چیز دارند نه بگویند که هیچ ندارند (چشم این اعظم است)
 در اویش و همگی بگویند بسیار طلب است در واقع ترجمه (بن العبدین است) در روزگار گذشته
 و فردا هم در محوز نیامده و از آمدن آنها فوا نیز از خطرات و هزار تغییرات بهر وجه است
 در غنیمت است و آن در هر با چادر در گذشت و مقصد از ارشاد عمر تقرائین میکند مقرر است
 خوش بود و خوش صحبت خوش سخن کردن از خالق و مخلوق (و صحبت با پسران و جوانان
 بهتر از این خوش صحبت در بذل و بخشش است و مخصوصاً در سبزه‌ریزی با فاکه‌گان مانند
 مرحوم محمد ناصر خان جماع المردله در حاکم عصر خود بود و از آن وقت که مبلغ نود و یک مین بخشیدند
 گیرند و خوشوقت است یاد بده) و در صحبت تفریح و تفنن در چندادون مردم است
 و این که بگویند در طهران و خاندان شریفان مردم در بیان و از روزی مردم بخیر بود
 یعنی نسبت به مال خود (چون از مردم گدازند و بخیر بمانند و شکر صدقانی طرز دیده‌ام
 و بعد از فوت مرحوم تقریباً شش هفت حکومت در فوجان بهر عوض شده و نشنیدم کسی
 پنجاه تومان بدون مقصود بدهد) و از آن مرحوم بخشش دیدم که در موقع یادداشت خواهد شد
 منظور این است که این دولت و این زندگانی حیف است که انسان نه بخورد و نه به کسی بدهد

گروه‌های بازوکی از صفوی تا پهلوی

بازوکی‌ها از معتبرترین ایلات کرد می‌باشند که امروز برخی از آنها در خراسان و برخی در نواحی تهران می‌باشند. در خراسان بنام پیژکی معروف‌اند. که طبق قاعده‌ی زبان کرمانجی حرف الف به ی تبدیل شده است.

استاد شرف‌الدین بتلیسی در مورد بازوکی‌ها آورده است که:

"... در ذکر امراء اکراد ایران که مشهوراند به گوران، و آن مشتمل بر چهار شعبه است. شعبه اول در ذکر امراء سیاه منصور. شعبه دوم در ذکر امراء چگنی. شعبه سوم در ذکر امراء زنگنه. شعبه چهارم در ذکر امراء بازوکی." (۱)

و در صفحه ۴۲۴ ضمن برشمردن ایلات و طوایف کرد منشق شده‌ی ایران آورده است که: "از اینجمله چهار فرقه که بازوکی و چمشگزک و عربگیرلو و هی (هیوه‌دانلوها) اند. از قدیم - الایام در میانه‌ی ایشان میرومیرزاده هست که امارت و حکومت به ارث می‌کنند (یعنی حکومت در خانواده‌ی سران ایل موروثی است و از پدر به پسر می‌رسد) و بیست و چهار گروه دیگر از اکراد در فراخ ایران (آذربایجان کنونی شوری) منوطن‌اند (و) به "ایگرمی دورت" اشتهار دارند (چون ۲۴ طایف‌اند) ... و طایفه‌ی دگراز اکراد در خراسان هست که ایشان را کیل می‌خوانند و در زمان شاه طهماسب (اول) امارت ایشان به شمس‌الدین بیگ‌نام شخصی مفوض بود."

در ذکر امراء بازوکی می‌افزاید: "به روایت اشهر و به اتفاق اهل خبراصل امراء بازوکی از میانه‌ی عشیرت سویدی (سویدانلو) برآمده‌است و برخی از نقله‌ی منقدم‌بین ایشان را از جمله‌ی اکراد ایران عد می‌کنند. بهر تقدیر در زمان سلاطین تراکمه (آق قویونلو و قراقویونلو) و فرزلباشیه (صفویه) به حکومت کیفی و ار جیش و عدل‌جواز والشگرد (۲) مبادرت نموده‌اند. و عشایر بازوکی اکثرًا چاروادارند، اما مذهب معین ندارند و در امر معروف و نهی منکر، چندان تقید نمی‌نمایند و امراء ایشان دو فرقه‌اند: (نخست) خالد بیگلو. اول کسی که از ایشان امارت نموده و بین‌الناسی مشهور است حسینعلی بیگ است و دو پسر داشت، شهنسوار بیگ و شکر بیگ.

شهنسوار بیگ بن حسینعلی بیگ: بعد از انهدام سلسله‌ی آق قویونلو ملازمت امیر شرف حاکم بتلیس (جد نویسنده) اختیار کرده، پسرش خالد بیگ به ملازمت شاه اسماعیل صفوی مبادرت نمود. در یکی از معارک (معرکه‌ها = جنگها) از او آثار مردانگی و علامت فرزاندگی به

۱- شرفنامه، تاریخ مفصل کردستان، امیر شرفخان بتلیسی با مقدمه‌ی محمد عباسی، ص ۱۷.

۲- از نواحی کردستان ترکیه‌ی کنونی.

ظهور آمده، حتی یک دست او از مفاصل جدا گشته (و با آن حال با دشمن می‌جنگید). شاه اسماعیل (پس از پایان جنگ) دستی از طلا ساخته، بجای دستش نصب کرده، موسوم به چولاق خالد گردانید و از آن روز در صدد تربیت او عده، الگای خنس و ملاذگرد و ناحیه‌ی اوچکان موش (در کردستان کنونی ترکیه) را به طریق افراز (فوق‌العاده) الحاق کرده به دستور امارت به خالد بیگ و برادرانش ارزانی داشت و بی‌شایبه‌ی نگلف، خالد بیگ مرد متهور قهار بود، به واسطه‌ی کثرت جاه‌غرور بیگانه پیدا کرده در یک روز نه‌نفر از امراء اکراد و تراکمه که به نزد او آمده بودند، به قتل آورد و دعوی سلطنت کرده، خطبه و سکه بنام خود کرد. آخر الامر از تزلزلش (دولت ایران) روگردان شده اطاعت سلطان سلیم خان (امپراتور روم) نمود، و در آن محل نیز پای از جاده‌ی ادب بیرون نهاده (از اطاعت او نیز سربلجی نمود). در هنگام مراجعت از فتح جالدران (در سال ۱۵۱۴ میلادی) حسب‌الفرمان قضا جریان (سلطان سلیم) به یاسا رسید. و از او اویس بیگ و ولد بیگ پسر، و سه برادر (بنام) رستم بیگ و قباد بیگ و محمد بیگ ماند. و در محلی که ناحیه‌ی اوچکان موش به طریق امارت در تصرف رستم بیگ برادر خالد بیگ بود، در محاربه‌ی شرفخان حاکم بتلیس و عشیرت (کرد) روزکی در اوچکان با جمعی از مردم بازوکی به قتل رسید (۱) . . . و از قباد بیگ نام برادرش و ولد نکور نماند و از محمد نام برادرش امیر اصلان بیگ نام پسری مانده بود (که) در زمان شاه طهماسب در سلک قورچیان عظام منخرط بود.

اویس بیگ بن خالد بیگ (بازوکی): بعد از قتل پدرش (خالد بیگ به دست سلطان سلیم) پشت بر ولایت روم کرده، به ملازمت شاه طهماسب (صفوی پسر شاه اسماعیل) آمد. شاه طهماسب امارت عدل‌جواز را بدو ارزانی داشت. و چون سه‌سال بدین و تیره گذشت، به واسطه‌ی نزاعی که با موسی سلطان والی تبریز پیدا کرد، موسی سلطان قصد (گرفتن) او کرده (او نیز) فرار نموده به جانب روم رفته، در کیفی نوطن کرد. چون این خبر در استانبول به سامع جلال سلطان سلیمان خان (پسر سلطان سلیم و امپراتور عثمانی) رسید، فرمان قضا -

۱- بعدها در جنگی که بین عشیرت روزکی به فرماندهی شیخ امیرلیماسی بر سر قلعه‌ی بتلیس که در تصرف کرد بیگ شرفلو اردستان‌نشانندگان شاه اسماعیل بود، بین شیخ اسرودستان‌نشانندگان شاه روی داد، محمد بیگ بازوکی که در اردوی ایران بود، از طریق حمله و سیرنگ وارد شده، بعنوان اینکه برای گشودن قلعه‌ی بتلیس به سپاه کرد می‌پیوندند، از پشت سر بر شیخ امیر از سرداران امیر شرفخان بتلیسی که از زندان شاه اسماعیل گریخته بود، حمله نمود و سپاه‌گردان روزه‌کی را درهم شکست. در این جنگ شیخ امیر و پسرش گشته و کرده‌های روزکی برانگنده شدند و این پیروزی وسیله‌ی محمد بیگ بازوکی به سرداری بانصدنفر کرد بازوکی به نفع شاه اسماعیل که این زمان عازم خراسان بود، به وقوع پیوست. شرفنامه، ص ۵۳۶.

جریان امضا به نفاذ پیوست که درزی داود، با اولاد و اتباع، او را به قتل آورده سرهای ایشان را به آستانه‌ی اقبال آشیانه فرستد. حسب‌الفرمان (امیراتور عثمانی) درزی داود، در کیفی، اویس بیگ را با برادرش ولد بیگ نام و پسرانش خالد بیگ و الوند بیگ به قتل آورده و دو پسر خردسال او قلیچ بیگ و ذوالفقار بیگ مانده النجا، به احمد بیگ زرقی حاکم عتاق بردند و احمد بیگ ایشان را در ظل حمایت خود جا داده، احوال ایشان را به سده‌ی سنیه‌ی سعادت-مدار پادشاهی عرض کرده وظیفه‌ی بجهت ایشان معین نموده، چون به حد بلوغ و تمیز رسیدند، با اقربا و اقوام خود (از روم) فرار کرده به خدمت شاه طهماسب رفتند.

قلیچ بیگ بن اویس بیگ (پازوکی): چون به ملازمت شاه طهماسب رسید، الگای زکم‌من اعمال گنجه‌ی اران و امارت (اکراد) پازوکی بدو مفوض فرمود. چون مدت‌نه سال از ایام امارت او منقادی شد، در هنگام مراجعت رأیت ناهی از سفر گرجستان، به اجل موعود فوت شد. و از او اویس بیگ نام پسر خردسال (همنام پدرش باقی) ماند.

ذوالفقار بیگ بن اویس بیگ: بعد از فوت برادرش (قلیچ بیگ پازوکی) امارت پازوکی بدو مفوض گشته، شاه طهماسب در مقام تربیت او شد. اما زمان حیاتش چون موسم گل و لاله چندان بقایی نداشت و به زودی اوراق نخل حیاتش از تند باد اجل به خاک نامرادی ریخت...

چون اولاد ذکور نداشت، امارت پازوکی به برادرزاده‌اش اویس بیگ (خردسال) مفوض شد و للیکی او را به (امر شاه طهماسب) به یادگار بیگ (پازوکی) مقرر داشتند. والدی اویس بیگ از یادگار بیگ توهمی پیدا کرد که مبادا قصد پسرش کنند. (از این رو) ترک امارت نموده، پسر خود را برداشته در قزوین به درگاه شاه طهماسب آمد.

یادگار بیگ بن منصور بن زینل بن شکر بن حسینعلی بیگ (پازوکی): چون والدی اویس بیگ پسر خود را از امارت پازوکی خلع کرد، جماعت ایشان به استصواب اعیان امارت پازوکی با الگای الشگرد به موجب منشور ناهی (از سوی شاه طهماسب) به یادگار بیگ عنایت گشت. چون او مرد ابدال و ش فلندر منش بود، اکثر اوقات اختلاط با طایفه‌ی ابدالان و بی فیدان می‌نمود. در امور شرعیه چندان تفید نمی‌فرمود. از این جهت در نظر اهل بیتش مطرود و مردود بود، و فی‌نفس الامر مرد شجاعت شعار و سخاوت آثار بود. در زمان او عشیرت پازوکی غنی و مالدار گشته، فریب دو هزار خانوار از طوایف اکراد بر سر او جمع شده، قرا و مزارع الشگرد را عمارت و آبادانی ساخته، جمله دعوی پازوکی‌گیری کردند (و گفتند که ما همه پازوکی هستیم). چون مدت پانزده سال از ایام امارتش منقادی شد بدان جهان انتقال فرمود.

نیاز بیگ بن یادگار بیگ: بعد از فوت پدرش بموجب حکم شاه طهماسب، امارت پازوکی و الشگرد بدو عنایت شد. او نیز در بدعت سنت پدر را مرعی داشته، بلکه اضعاف مضاعف او عمل نمود. آخر بواسطه‌ی تشنج و سرزنی امرا و حکام سرحد روم به شاه طهماسب به طریق

کنایه پیغام فرستادند که اگر سلوک و آداب فزلباش بدین عنوانست که طوایف بازوکی و خنسلو و چمشگرک و غیره به فعل می‌آورند، اطلاق اسم مسلمانی برایش روا نیست. شاه طهماسب، مقصود بیگ خنسلو و سایر امرای (کرد) آن سرحد را معزول نمود. بلکه جمعی خنسلو را به قتل آورده (۱)، مقصود بیگ را در قلعه‌ی الموت محبوس کرد. و نیازبیگ را از امارت معزول ساخته، امارت را به اویس بیگ الطلقب به قلیچ بیگ ارزانی داشت (۱). و تا زمانی که شاه طهماسب در قید حیات بود، نیاز بیگ همچنان معزول می‌گشت.

بعد از فوت شاه طهماسب (اهل) بازوکی را، شاه سلطان محمد (پدر شاه عباس) دو فرقه کرد. آنچه شکر بیگیان بود، به نیاز بیگ داده، مابقی (خالد بیگلوها) به نرزد قلیچ بیگ رفتند. نیاز بیگ تابع امیرخان شد و آنچه خالد بیگیان بودند، بر سر قلیچ بیگ جمع شده تابع تفتاق گشته، الگوی السگرد را دو حصه کردند. و از نیاز بیگ درین سرحد آثار مرادنگی بظهور آمده، آخر در هنگام توجه امیرخان به عزم محاربه‌ی لله‌پاشا و شکست لشکر امیرخان در شیروان در کنار رودخانه‌ی قنغ در آب (رودخانه‌ی) کر غریق بحر فنا شد. (۳)

اویس بیگ المشهور به قلیچ بیگ؛ سابقاً " اشغاری بدان رفت، که اویس بیگ را والدش از بیم آنکه بادگار بیگ بواسطه‌ی طمع امارت بازوکی قصد حیات او کند، از امارت کرده به قزوین آورد. شاه طهماسب تربیب بیست سال او را در سلک فورچیان عظام منحرف گردانیده، در قزوین نشو و نما یافت. به قدری در کسب قابلیت و زبان‌دانی و ادراک سخن کوشید که بین الاقران ممتاز شد. و چون نیاز بیگ بواسطه‌ی قباحات از امارت معزول شد. امارت بازوکی و الگوی السگرد بدو ارزانی شد. چند سال در السگرد که اینبغی از عهده‌ی امارت و ضبط و صیانت بازوکی بیرون آمده، قاعده‌ی رفق و الحاد که در میانه‌ی آن قوم راسخ گشته بود، بر طرف ساخته، شعایر اسلام ظاهر گردانیده حسب‌الامکان در رواج شریعت غرا و رونق ملت بیضا سعی بلیغ نمود. بعد از شاه طهماسب که نقی در عهد و میثاق پادشاهان (ایران و روم) شده‌السگرد حکم اول پیدا کرده، از بایرات قدیم چون دیار لوط و عاد شده احشامات و الوسات آنجا... به اطراف و جوانب پراکنده شده، آثار خرابی به ظهور آمد.

امارت بازوکی به حسن تدبیر امیرخان دو حصه شده، مواجب قلیچ بیگ را از حوالی نخجوان تعیین کرده با تفتاق خان در جخر (چخور) سعد به سر می‌برد، و از او در آن حدود

۱- شاه طهماسب، از پادشاهان سخت مذهبی بود، به نحوی که می‌دادا مردم از انگور شراب درست کنند، فرمان داد تمام باغهای انگور را نابود کردند.

۲- منظور همان اویس بیگ است که مادرش او را برداشت و به قزوین برد. اویس بیگ پسر قلیچ بیگ بازوکی.

۳- رود کر، در آن سوی رود ارس و اکنون جزو آذربایجان شمالی است.

انواع خدمات مبروره به حیز ظهور رسید. و در تاریخ سده ثلاث و تسعین و تسعمایه (۹۹۳ - قمری) که عثمان باسا متوجه تسخیر تبریز شد (در زمان سلطان محمد خدا بنده) در روزی که اردوی کیهان پوی اسلام در سر "حرامی بلاغی" (۱) نزول اجلال فرمود، تقماق خان و علیقلی خان قلیچ اوغلی و اسمی خان شاملو و سایر اعیان قزلباشیه در "اینه" نام محل باستان باسا چیغال اوغلی (سپهسالار کل عثمانی) که فراول و پیشرو عساگر نصرت مأثر بود، دو چاریکد بگوشده، از طرفین تلاطم امواج بحر فنا سر به عیوق کشید، در آن معارک قلیچ بیگ (پازوکی نیز) غریب دریان بلا شده، فوجی بیگ ولد شاهقلی بلبلان بنیانشی سراز تن او جدا کرده، به نظر عثمان باسا آورده به نوازسات خسروانه (از سوی امپراتور روم) سرافراز شد و از او امامقلی بیگ نام پسری مانده، در اوایل (کار) ملازمت امرا، قزلباشیه خصوصا "ذوالفقار خان قرامانلوی حاکم اردبیل نموده، آخر شاه عباس او را به منصب نوریگری سرافراز گردانید، و فرقه بی از ایستان (از پازوکی ها) به اتفاق امرا، (کرد) دنبلی از نخجوان به اطاعت آستانه ی پادشاهی (ایران) آمده، امارت آن ظایفه به ابراهیم بیگ اوتچی اوغلی نام شخصی با ناحیه های از نواحی السگرد از طرف فرهاد باسای سردار (روم) تفویض گشته، بعد از دو سال معزول شد. (۲)

مرحوم دهخدا آورده است: "پازوکی از قبایل چادر نشین اطراف تهران و ساوه و زرند و قزوین، دارای یکصد خانوار و بیلاق آنان کوههای شمالی البرز و قشلاق، خانون آباد است. (۳)

در فرهنگ مصاحب آمده است که در زمان خلیج بیگ (قلیچ بیگ؟) قسمتی از این قبیله (پازوکی) به میان (کردان) دنبلی مهاجرت کردند. در ورامین و جنوب ایران و اطراف ایروان (۴) (در جمهوری ارمنستان سوری) هم، اکنون مردمی بنام پازوکی سکونت دارند. (۵)

از امرای معروف پازوکی در دوره شاه عباس می توان از اوتار سلطان پازوکی و خسرو سلطان پازوکی نام برد.

خسرو سلطان از سرداران شاه عباس در سال ۱۰۳۱ قمری مأمور فتح قندهار و زمینداور

۱- نام ترکی است به معنای چشمه ی حرام.

۲- شرحنامه، ص ۴۳۸.

۳- لغتنامه دهخدا - ج ۱۲، ص ۴۰.

۴- در حدود نیم میلیون نفر از کردهای زیلان و میلان و پازوکی و شادی لو و غیره این زمان در آنسوی رود ارس و اطراف ایروان سکونت دارند. کارهای مهمی در زمینه ی فرهنگ و فولکلور کردهای این منطقه که شاخه های از کرمانج می باشند وسیله ی دانشمندان شوروی و دانشمندان کرد آن دیار انجام گرفته است.

در کتاب کرد و کردستان مقدار خانوار کرد زیلان در آن سوی رود ارس ۲۰۰۰ خانوار برآورد شده است. کرد و کردستان - باریل سگینس، ترجمه ی محمد قاضی - ص ۳۱۳.

۵- فرهنگ مصاحب - ج ۱ ص ۵۱۲.

در افغانستان کنونی گردید. شاه عباس؛ "خسرو سلطان میر بازوکی را با فوجی از افواج قاهره بر سر قلعه‌ی زمین داور که به حراست شاه کلان مقرر بوده، فرستاد. بتاريخ روز چهارشنبه هشتم شهر رجب ظاهر قندهار مضرب خیام انبال گردید." هنوز شاه عباس در ظاهر قندهار بود که خسرو سلطان پس از بیست روز جنگ و محاصره، دژ زمینداور را به تصرف درآورد. (۱)

در اواخر دوره‌ی شاه عباس به سال ۱۰۳۷ قمری خسرو سلطان حکومت مرو (ماروچاق) و مرغاب را برعهده داشته و اوتار سلطان میرایل بازوکی و حاکم خوارو سمنان و دماوند و فیروز کوه بوده است. (۲) و از این زمان است که کردهای بازوکی در این نواحی به زیستن پرداخته‌اند، و همین‌ها بوده‌اند که با روی کار آمدن آغا محمدخان قاجار به باری وی برخاسته‌اند. فرمانده کردهای بازوکی در این زمان مجنون بازوکی است که در جنگهای متعدد و بویژه در فتح تهران برای آغا محمدخان ابراز شجاعت و فداکاریهای زیادی نمود و به مقام سپهسالاری رسید و سرانجام نیز به امر آغا محمدخان کور گردید. مجنون بازوکی علاوه بر اینکه جنگجویی دلیر و سی‌پاک بود، از دیوارهای برج و باروی شهر تهران نیز مانند گربه به بالا می‌رفت که موجب سنگینی خاطر آغا محمد خان گردیده بود، به نحوی که آغا محمد خان هنگام محاصره‌ی کرمان، افسوس خورد که اگر مجنون بازوکی را برای گشودن برج و باروی کرمان سالم نگهداشته بود و کور نگرده بود، به خوبی از دیوارهای کرمان بالا می‌رفت و قلعه را می‌گشود.

بهر حال مجنون بازوکی از اعجوبه‌های زمان وازنواد در دوران بوده است، اوسواد نداشت، اما در نقشه‌کنیهای نظامی و تاکتیکیهای سپاهی در مقابل دشمن از بکار بردن اندیشه‌ و طرحهای جالبی در مقابل دشمن برخوردار بوده است، و همین ویژگیهای اوست که جلب نظر شاه‌سختگیر قاجار را می‌کند و به مراتب عالی می‌رساند. تا آنجا که محرم اسرار آغا محمدخان می‌شود، که موضوع کور کردن برادر خود را با او در میان می‌گذارد و او را مأمور اجرای این امر خطیر می‌کند.

در اوایل سال ۱۱۹۹ قمری که هنوز تهران در تصرف امیرای زند بود، آغا محمدخان قاجار آنجا را محاصره کرد، در این هنگام سپاه مجهزی از اصفهان مأمور شکستن خط محاصره‌ی تهران و دستگیری آغا محمد خان گردید و وارد کاشان شد. اگر این سپاه به تهران می‌رسید و از پشت سر خان قاجار را محاصره می‌کرد، او را سخت به خطر می‌انداخت. از این رو آغا محمد خان تصمیم گرفت شخصا "به اسنقبال سپاه اعزامی از اصفهان برود و مجنون بازوکی را که در قلعه گیری مهارت خاصی داشت، به محاصره‌ی تهران بگمارد.

۱- عالم آرای عباسی - به کوشش ایرج افشار، ص ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵ - ۷۸۶.

- همان مدرک، ص ۱۰۸۹.

مؤلف خواجه تاجدار آورده است: "در بین افسران آقامحمد خان مردی بود از اهالی منطقه (پاروک) واقع در نزدیکی کوه دماوند... (که او را مجنون پازوکی می‌نامیدند) او اندامی بلاغری داشت ولی بقدری جالاک بود که می‌توانست از حصار تهران بالا برود و آقامحمد خان او را از بالا رفتن منع می‌کرد و می‌گفت تو وقتی به بالای حصار رسیدی بیش از یک تن نخواهی بود، و در آنجا (مدافعین شهر مستقر در برج و بارو) تو را خواهند کشت و شاید قبل از اینکه به بالای حصار برسی، تو را هدف گلوله قرار بدهند..."

آقامحمد خان قاجار، مجنون پازوکی را یک سال و نیم قبل از این (در سال ۱۱۹۷) که تهران را برای بار دوم محاصره نمود، شناخت. آن مرد با سمت یک سرباز عادی وارد قشون آقامحمد خان قاجار شد ولی از آغاز خدمت طوری ابراز لیاقت کرد که بعد از پنج روز آقامحمد او را فرمانده ده سرباز و سپس فرمانده پنجاه سرباز و آنگاه فرمانده صد سرباز کرد... آنگاه به مناسبت ابراز لیاقت، آن مرد پازوکی به مرتبه باوری و سپس سرهنگی رسید و آقامحمد خان با شگفتی می‌دید که آن مرد، لیاقت فرماندهی را دارد...

مجنون پازوکی در هیچ مدرسه درس فرماندهی را نخوانده بود و در ایران مدرسه‌ای برای تربیت افسران ارتش وجود نداشت، و افسران روش فرماندهی را در (ضمن جنگها در) ارتش فرا می‌گرفتند... اما مجنون پازوکی بعد از اینکه فرمانده عددهای از سرباز گردید، هرگز به خشم در نمی‌آمد (و به همتی کارها نظارت می‌کرد و هر کاری را که از عهده‌ی نظامیان زیر دست او بر نمی‌آمد، خود انجام می‌داد) ولی هرگز تنبلی را تحمل نمی‌کرد و هر سرباز که زبردست او بود، باید در موضع معین کاری را که به او محول کرده‌اند به انجام برساند. چنین بود مردی که آقامحمد خان قاجار، مسوولیت ادامه محاصره‌ی تهران را به او واگذار کرد و خود عازم جنگ با نجف‌خان زند (فرمانده سپاه اصفهان) گردید، تا اینکه بین دو خصم فرارنگبرد و از دوسو مورد حمله واقع نشود...

(همزمان با موقعیت آقامحمد خان در مقابل سپاهیان زند در قم و کاشان)، مجنون پازوکی فرمانده سپاه آقامحمد خان در تهران که شهر را تحت محاصره داشت، موفق گردید که وارد تهران شود و پایداری مدافعین شهر را از بین ببرد.

آقا محمد خان قاجار از خبر فتح تهران... بسیار خوشوقت شد و مجنون پازوکی را "خان" کرد و حکمرانی تهران را به او داد و برایش نوشت که قصد دارد تهران را پایتخت بکند و لذا او (اولین) حکمران پایتخت است، و از آن (تاریخ) به بعد مجنون پازوکی، مجنون خان شد. (۱)

۱- برای اطلاعات بیشتر از شرح دلاوریها و شایستگی مجنون پازوکی نگاه کنید به کتاب:

علت اینکه بعدها آغامحمدخان، چشمهای مجنون بازوکی را کور کرد، این بود که شی مجنون از دیوار کاخ آغامحمدخان بالا رفته بود و برخی سخن چنان این موضوع را به گوش شاه قاجار رسانده بودند. او که از همه چیز و همه کس بیمناک و نگران بود، به گمان اینکه مجنون به قصد کشتن وی و اعلام سلطنت خود دست به این کار زده است، او را از هر دو چشم نابینا ساخت و بعدها همچنان که گذشت، بویژه در محاصره‌ی کرمان از این عمل خود پشیمان شد. از مجنون بازوکی تا آنجا که بموجب اسناد از آن اطلاع داریم یک پسر بنام حاج عباسقلی خان سردار باقی ماند که در زمان فتحعلیشاه رئیس قشون خراسان بود. یک دختر مجنون - بازوکی هم، همسر فتحعلیشاه قاجار بود. عباسقلی خان سردار نیای بزرگ کردهای بازوکی کنونی خراسان است که از او سه پسر باقی ماند، بنام آقای حاج ابوالفتح خان، حاج جعفر - قلیخان، حاج علیقلی خان.

حاج ابوالفتح خان مدتی مأموریت حفظ نظم حدود آذربایجان را داشت که از ناصرالدینشاه قاجار فرمائی در این رابطه به شرح زیر برای او صادر شده است. (۱)

بِسْمِ اللّٰهِ تَعَالٰی . شَأْنُهُ الْعَزِيزُ (ظفری)

چون مغرب الخاقان حاجی ابوالفتح خان غلام پیشخدمت کمال صداقت و کفایت را در رجوع خدمات دیوانی، پذیرای ظهور و شهود ساخته، در مأموریت آذربایجان و خراسان بطور شایسته از عهده‌ی مرجوعات خود بیرون آمده، مستوجب بذل عواطف خسروانه گردیده‌اند. لهذا محض شمول عنایات همایونی مبلغ یکمصد تومان از محله مفصله ذیل که به خرج خراسان منظور است، اضافه بر مواجب سابق او مرحمت و برقرار فرمودیم که از سندیونت ثیل و مابعدها بموجب فرمان همایون بعد از وضع رسوم از محل خراسان دریافت کرده، در تمهید خدمات دیوانی اهتمام نماید. مستوفیان عظام شرح فرمان مبارک را ثبت و ضبط کرده در عهده‌ی شناسند. شهر ربیع الاول ۱۲۹۹.

حاج ابوالفتح خان در زمان نظام‌الدوله‌ی شاهسون والی خراسان، سمت معاونت ایالت خراسان را برعهده داشت. درگذشت او در مشهد اتفاق افتاد و در حرم امام رضا در قسمت بالا سر (در موازات قبر هارون‌الرشید) به خاک سپرده شد.

حاج علیقلی خان برادر ابوالفتح خان نیز پیشکار آذربایجان در زمان سلطنت ناصرالدینشاه و وزارت امین‌السلطان بود.

از او نیز پسر بنام حاج رضا قلیخان باقی ماند که از هنرمندان خوش خط عصر خویش به‌شمار می‌رفت و گویا قرآن بی قرآنیایی نیز به خط زیبای خود نوشته بوده است.

۱- خواجه تاجدار - نوشته‌ی زان گوره فرانسوی - ترجمه ذبیح‌الله منصوری - صفحات ۵۰۲ و ۵۱۲ و ۵۲۶ تا ۵۳۶ جلد اول و صفحات ۱ تا ۵ و ۱۳ تا ۱۵ و ۱۸۱ و ۱۸۲ جلد دوم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
 مَا لِي لِيَوْمِ الدِّينِ إِنَّا لَنَعْبُدُ وَإِنَّا
 لَنُتَعَبِنُ
 صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ
 غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
 مَا لِي لِيَوْمِ الدِّينِ إِنَّا لَنَعْبُدُ وَإِنَّا
 لَنُتَعَبِنُ
 صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ
 غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ

بِسْمِ اللَّهِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خط حاج رضا قلیخان یازوکی

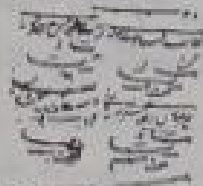
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بسم الله الرحمن الرحيم
 ۱۲۶۵



چون مغرب افشان به مجرای رخسار می شود
کعبه است که در آن است
کعبه است که در آن است

بشود رخسار در آن روزگار
که در آن روزگار
که در آن روزگار

غداست به بر بوسه کعبه در آن
که در آن روزگار
که در آن روزگار



کعبه است که در آن است



کعبه است که در آن است

بسمه‌التهالی شانه ولعزیز

مهر ناصرالدینشاه

ظفرا - چون مقرب الخاقان حاجی ابوالفتح خان غلام پیشخدمت کمال صداقت و کفایت را در رجوع خدمات دیوانی پذیرای ظهور و شهود ساخته در ماموریت آذربایجان و خراسان بطور شایسته از عهده مرجوعات خود بیرون آمده مستوجب بذل عواطف خسروانه گردیده، لهذا محض شمول عنایات همایونی مبلغ یکصد تومان از محل مفصله ذیل به خرج خراسان منظور است اضافه بر مواجب سابق او مرحمت و برقرار فرمودیم که در سه آتیه یونت ثیل و ما بعدها بموجب فرمان همایون بعد از وضع رسوم از محل خراسان دریافت کرده در تمهید خدمات دیوانی اهتمام نماید. متوفیات عظام شرح فرمان مبارک را ثبت و ضبط کرده در عهده شناسند. شهر ربیع الاول ۱۲۹۹. ۱



ابوالفتح خان بارزوکی

۱ - با شکر از آقای مهندس حسین کهندل که وسیله‌ی آشنایی نگارنده را با آقای عبدالحسین خان بارزوکی از اصحاب مجنون بارزوکی و ابوالفتح خان و حاجی عباسقلی خان سردار بارزوکی رئیس قشون خراسان را فراهم ساخته و این اسناد را زیب این کتاب نمودند.

از مرحوم ابوالفتح خان دو پسر و دو دختر بنامهای زیر باقی ماند :

- ۱- محمد ابراهیم خان بازوکی ملقب به رفیع الملک . ۲ - محمد مهدی جلیل الملک
- بدر علی اصغر خان ساعد السلطان . ۳ - رقیه خانم . ۴ - ربابه خانم همسر حاج محمد ابراهیم
- خان کرد کیوانلو حاکم رادگان .



از چپ : رفیع الملک و جلیل الملک کرد بازوکی

بعد از مرحوم رفیع الملک ، پسرش میرزا محمد علیخان ، بزرگ خاندان بازوکی بود که از او نیز آقای عبدالحسین خان بازوکی به یادگار ماند که در سال ۱۲۹۴ خورشیدی متولد شد .

در عکس زیر نیز مرحوم رفیع‌الملک در ردیف جلو در وسط قرار گرفته و نفر اول از سمت راست، پسرش میرزا محمد علیخان بازوکی است. بقیه نیز از سران کرد و جلایر کلات نادری می‌باشند.

به احتمال قوی روحانی وسط، مرحوم صبوری ملک‌الشعراء پدر مرحوم ملک‌الشعراى بهار می‌باشد.



نشسته از چپ محمد ابراهیم خان رفیع‌الملک بازوکی

۹۵۷

۱۳۳۰



وزارت معارف
و معارف
جمهوری ایران
اصفهان
روزنامه
معارف
شماره ۱۱۶۵

آرخ پهلوان کلات

دو وجه بنام آرخ پهلوان کلات در تاریخ ۱۳۳۰
از جانب آرخ پهلوان کلات
ارباب حقوق و آرایع اینجانب
مهرتاری ۱۳۳۰

حساب این استخوان کلات محسوب خواهد شد

۹۲۳

۱۳۱۰



وزارت معارف
و معارف
جمهوری ایران
اصفهان
روزنامه
معارف
شماره ۱۱۶۵

آرخ ملک اسکندر کلات

دو وجه بنام آرخ ملک اسکندر کلات در تاریخ ۱۳۳۵
از جانب آرخ ملک اسکندر کلات
مهرتاری ۱۳۳۵

حساب این استخوان کلات محسوب خواهد شد

دو سند حواله حقوق جلیل‌الملک و رفیع‌الملک بازوکی از پیشکار مالیهی خراسان خطاب به فتح‌الملک جلایر حاکم کلات نادری. اسناد از آقای عباس خان جلایر فرزند فتح‌الملک.



آقای عبدالحسین بازوکی در سال ۱۳۱۹ با درجه ستواندومی وظیفه وارد خدمت شد که در واقع شهر پیوره ۲ روستا وی و وعده‌ها و دیگران از افسران و درجه‌داران را اسیر کرده به عشق آباد بردند .

آقای عبدالحسین بازوکی بعداً "خدمات ارزنده به فرهنگ خراسان کرد و مدتی معاونت دبیرستان نفت ملی - مشهد را که دکتر غلامحسین یوسفی رئیس آن بود بعهده داشت . در این عکس زجب آقای منتظا مرئیس شرکت نفت ملی ایران ، هربانخت وزیر بعدی و بازوکی سرخط به دانش آموزان گوی می‌دهند

مشهد - ۱۳۳۶ .

آقای بازوکی موفق به تربیت فرزندان شایسته‌ای شده است که عبارتند از:

مهندس آرشیدکت غلامرضا بازوکی و مهندس محمد رضا بازوکی و خانم‌ها دکتر شهین بازوکی و شرمین و مهین بازوکی.

اما چنانچه گفته شد، بازوکی‌ها همین کردهای پیزکی چناران مشهد می‌باشند که نامشان طبق دستور زبان کرمانجی به اینصورت تغییر یافته و در سفرنامه، ناصرالدین‌شاه به خراسان در مورد محل اسکان پیزکی یا بازوکی چنین آمده است: "اینجا آخر خاک رادگان و اول خاک پیزکی است (نزدیک صیدآباد) ... چشمه گیلان جزء پیزکی است ..."

پیزکی اسم طایفه‌ی مخصوص از طوایف کرد زعفرانلو است و خودشان در مابین چناران و رادگان و میان ولایت محلی دارند که به پیزکی معروف و مشتمل بر هفت هشت پارچه‌دماست که معروف آنها چشمه‌گیلاس و قلعه‌ی وکیل خاست، و قلعه‌ی وکیل خان در بالای تپه واقع و محل سکنا‌ی رئیس آنهاست. پیزکی از دویست خانوار کمتر است و پنجاه سوار می‌دهد. حاکم و سرکرده‌ی آنها فتح‌الله خان پیزکی است که در راه با سواره به حضور رسید ... شجاع‌الدوله (امیرحسین خان) آنها را با (سواران جولایی خانه به رهبری محمد رحیم خان حاکم جولایی) معرفی کرد. دو پسر محمد ولیخان چنارانی هم که یکی خان بابا و دیگری علیخان است، بودند. خلاصه رانندیم از قلعه‌ی وکیل خان گذشته افتادیم به راه. و همه‌جا رو به شرق (از سوی فوجان به مشهد) می‌رانندیم تا رسیدیم به کال دیوین که سرحد مابین خاک پیزکی و محال میان ولایت است. رودخانه از وسط کال دیوین می‌گذرد که آب آن داخل چشمه‌گیلاس می‌شود و به مشهد می‌رود. این آب هم وقف حضرت است. محال پیزکی هم خیلی آباد است. همه جا ده و آبادی بیکدیگر پیوسته است. از محال چناران خیلی آبادتر است. دهات اینجا اغلبی وقف حضرت (رضا) و بعضی هم مال معتبرین و بعضی دیگر رعیتی است. در این محال میان ولایت طایفه (کرد) بادلو (بادلو = بادلانلو) و حمزگانلو می‌نشینند ...

در دامنه کوه فصبه شاندیز و گل‌مکان و بعضی از فرای و مزارع این دو بلوک که از دور پیدا بود، سمت دست چپ: کلاته شاه بنده، جنگ کلاغ مسکن طایفه‌ی حمزه کالو جزء گل‌مکان، کلاته حبشی مال پیزکی است. کلاته حسن، سیدآباد، چغور اولنگ، چهچهه، اوج دفتر، محمدآباد، شمس‌آباد، آب دوش کن، چهار برج، کلاته بادلو، قهقهه این دهات تا کال دیوین از محال پیزکی است و دو سه قریه جزو گل‌مکان و باقی دیگر متعلق به میان ولایت است. خرابه‌های شهر قدیم طوس در دست چپ اردومثل خرابه‌های شهر رن به هیأت تپه و ماهور پیداست.

اهالی این قری و مزارع اکثر از ایلات (کرد) بادللو و بعضی حمزه کاندلو و باقی رعیت بومی هستند. چند خانواری از ایل تیموری سیاه چادر دارند. (۱)

این زمان کردهای گیوانلو، زنگانلو (زنگل - زینگل - زینگر) زراوکانلو، میلیانلو (میلی‌ها) و مستگانلو (مستیانلو - موسگانلو)، جافگانلو، کاوبانلو، شیخکانلو، ترسانلو، حمزه - کاندلوگورانلو، بازوکی، سیوگانلو (در فزلحصار)، رشوانلو و قاچگانلو... در چناران و رادکان سکونت دارند و بکار کشاورزی و باغداری و دامداری مشغول اند.



در میان فرهنگیان سرزوار ۱ - بازوکی ۲ - شهرداری مدبرکل فرهنگ
۳ - خروان نوجانی رئیس فرهنگ سرزوار



آقای عبدالحسن بازوکی پشت سر شاه، خیردار اینتاده است. نشسته پشت سر شاه
امثال کاشغری مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران می باشد.

اسناد کردی قولانلو

اسنادی چند از دوره صفویه در میان اهل قولانلو ساکن اسفراین باقیمانده که از لحاظ چگونگی استقرار کردها در خراسان و نام ایلات و طوایف جالب توجه است که برخی از نام‌های مندرج در سند نوشته شده در سال ۱۰۴۵ قمری را که ذکر می‌کنیم که چند سال بعد از فوت شاه عباس می‌باشد.^۱

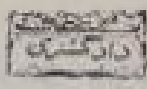
فروشنده زمین سند: آقای شاه یوسف ولد جهانگیر میلانلو است و خریداران حاج پیر علی و قنبر و جهانگیر ولدان مرحوم جهانگیر قولانلو، ملک مورد خرید در اردوغان بلوک بیدواز من اعمال ولایت اسفراین است که به مبلغ هشت هزار دینار تبریزی معامله شده است.
 تاریخ دوم شهر ربیع‌الاول سنه ۱۰۴۵.

شهود عبارتند از: توحید خان قولانلو، محمد خان قولانلو، محمد رضا اردغانی، شاه کرم قولانلو، شاهلی قولانلو، رضا قلی قولانلو، ملا نظر علی قاشکانلو، عزیزخان قولانلو، علیرضای قاشکانلو، کلبلی بیگ قولانلو، یوسف قاشکانلو.
 حدود ملک عبارت است از:

از مشرق به کوه بابای جهانیکلو، از شمال به بیلاق شادلو، از مغرب به اردغان، از جنوب (خوانده نشد).

آنچه که برای ما در این سند و اسناد دیگر مورد اهمیت است اینست که ایلات کرد میلانلو و قولانلو و قاشکانلو و جهانیکلو و شادلو از روزگار شاه عباس در اسفراین تا سبزوار و بجنورد و جوبین و جاجرم اسکان داشته‌اند، که اکنون هم هستند.

نکته دیگر اینکه کلمه‌ی مورد اختلاف ما یعنی شادلو، یا شادی‌لو، شادلو در همه‌ی این اسناد با تشدید و لام نوشته شده است. و نیز عنوان قاشکانلو که برخلاف امروز که با حرف (ج) نوشته می‌شود در تمام این اسناد، حرف سین نوشته شده است. و نیز اینکه آن زمان هم در میان کردها افرادی که حج رفته و حاجی شده باشند، وجود داشته است. این اسناد متعلق به آقای گواهی فرزند مرحوم حیدر گواهی قولانلو است. قولانلوها امروز در روستاهای کلاته، سنجر و گراتی و شهر اسفراین و بجنورد سکونت دارند. بنابه گفته‌ی آقای علی رحمتی فردانلو تعداد ۸ خانوار قولانلو هم در فردانلو سکونت دارند. یک روستای قولانلو هم در تکران^۲ شیروان است.



وزارت واکستری

جزوه دان

پرودنده

صفحه

دو نوشت

مورخه

۱۳۳

و اکمل الکلیک - لا تحقیق المدینه الذریعۃ الیسیه و استرو و ستم العقیب والبریه و العینه و السلام غیر الودیه و لا یسبب به مستخرج بران - علوه بحرینه الفراه
 بالان - که ما کند و بغروفت بیج لازم بازم بیج بیج شکر سلاسلت امانت و رعیت و لاجایگر سلاسلت بیج بیج بیج بیج
 انو غیر و دیگر و بدان مردم بیخیزند و باهم جان ندهند و با کرده و در وقت لغت با کاشخه و بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج
 بیج
 ولایت و سفر این مردم و دیگر و در همین لایحه من بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج
 مصروف بیج
 برین بیج
 لغت و لیکان و غیره و در همین لایحه من بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج
 بیج
 جبران هم به لایحه بیرون لایحه مکان و لایحه بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج بیج
 شد و بیج
 شد و بیج
 بیج
 و لایحه بیج
 بیج
 بیج

ساخته و شکر و بیج

۱۰۴۵

قباله فولانلو اسفراین

این قباله در سال ۱۱۲۲ قمری در زمان سلطنت شاه سلطان حسین صفوی نوشته شده و در سالهای اخیر وسیله عبدالکریم نامی از روی آن رونوشت برداری شده. سند از بسیاری جهات جالب است. چگونگی متن، نام ایلات و افراد، موقعیت مرتع قشلاق و بیلاق و اسکان اولیه ایلات کرد در اسفراین که هنوز هم این ایلات در آنجا ساکن اند.

" هوالفتاح العلیم . . . حاضر شدند نامبردگان فوق نظر آقا ولد شادلو، و قمرعلی (فرزند) ککو و مرتضی ولد حسینعلی قاشکانلو بفروختند به بیع لازم حازم صحیح صریح شرعی از اونچه نمودند و باد کردند که در تحت تصرف مالکانه خود داشتند الی بوم البیع از همگی و تمامی یک قطعه به بیلاق سوی چهار یک رسد رضاعلی در توابع نشین دره با یک درخت جوز من اعمال ولایت اسفراین به مبلغ یکتومان با نصف دینار که النصف مبلغ پنجهزار دویست پنجاه دینار بوده باشد^۱ به خدمت رفعت بناه جهانگیر آقا و پیرعلی آقای فالانلو با چهارحد اربعه، حد اول شرقیا^۲ پیوسته به بیلاق جهانگیر آقای میلانلو حد دوم جنوبا^۳ پیوسته به بیلاق طاهر شادلو حد سیم غربیا^۴ بطرف شاه راه عام بیدر، حد چهارم شمالیا^۵ پیوسته به جبل^۶ توحیدخان میلانلو . . .

بایعان مذکور متن در ابتدای سنه ی لوتی ثیل^۳ یک قطعه به بیلاق را به تصرف مشتری دادند . . . فی التاریخ شهر رجب المرجب ۱۱۲۲ مهـر: عبده شادلو، قدوقع المبیع الصحیح الصریح حرره الاحقر الذی افوض امری الی الله تعالی بیغمیر قلی، (مهـر) شهود مجلس بیع: شهید بنافیه کله سرفاشکانلو، فوجعلی سوبدانلو، اسیرخان میلانلو، عاشورآقا، نوروز میلانلو، جهانگیر میلانلو، ذوالفقار میلانلو، خداوردی اردقانی، محمدصادق میلانلو، امیرآقاخان خبوشانی، حاجی آقای قاشکانلو، محمد طاهر، سیاوش و ملک فولانلو، سلیمان آقای فولانلو، نوروز آقای میلانلو، فریانعلی میلانلو، محمدحسین، علی محمد درحول؟ محمدعلی میلانلو^۴

بسم الله هذالسواد مطابق لاصله الملحوظ بالذمت، حرره الاحقر عبده عبدالکریم،

- ۱ - به گمانم قیمت زمین یک تومان و نصف تومان بوده نه نصف دینار، زیرا نصف آن میشود پنج هزار و دویست و پنجاه دینار که ۷/۵ ریال میشود.
- ۲ - خوب خوانده نمیشود شاید (جوی توحیدخان) باشد.
- ۳ - لوتی ثیل یعنی سال ماهی.
- ۴ - اسفراین به سبب استقرار ایل میلانلو به میلانلو معروف شد و در تمام اسناد دوره ی قاجار اسفراین را میلانلو نوشته اند.

صواعق العین

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام علی محمد
وآله الطیبین الطاهرین
الطاهرین

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام علی محمد
وآله الطیبین الطاهرین
الطاهرین

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام علی محمد
وآله الطیبین الطاهرین
الطاهرین

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام علی محمد
وآله الطیبین الطاهرین
الطاهرین

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام علی محمد
وآله الطیبین الطاهرین
الطاهرین

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام علی محمد
وآله الطیبین الطاهرین
الطاهرین

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام علی محمد
وآله الطیبین الطاهرین
الطاهرین

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام علی محمد
وآله الطیبین الطاهرین
الطاهرین

ذالکشفه فی شهر صیبر الحسب ۱۲۲

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام علی محمد
وآله الطیبین الطاهرین
الطاهرین

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام علی محمد
وآله الطیبین الطاهرین
الطاهرین

سند ازدواجی نیز که متعلق به آقای دفترپسر آقای مراد قولانلو است که در سال ۱۱۲۹
از زمان شاه سلطان حسین صفوی بجا مانده عروس پری خانم دختر سیاهوش بیگ قولانلو
است و مهریه سه تومان و هزار و پانصد دینار نقد .

هوالمعروف ببيت القلوب

المنزل

رفعت بنه دفترو لر مرادش قلا نلو

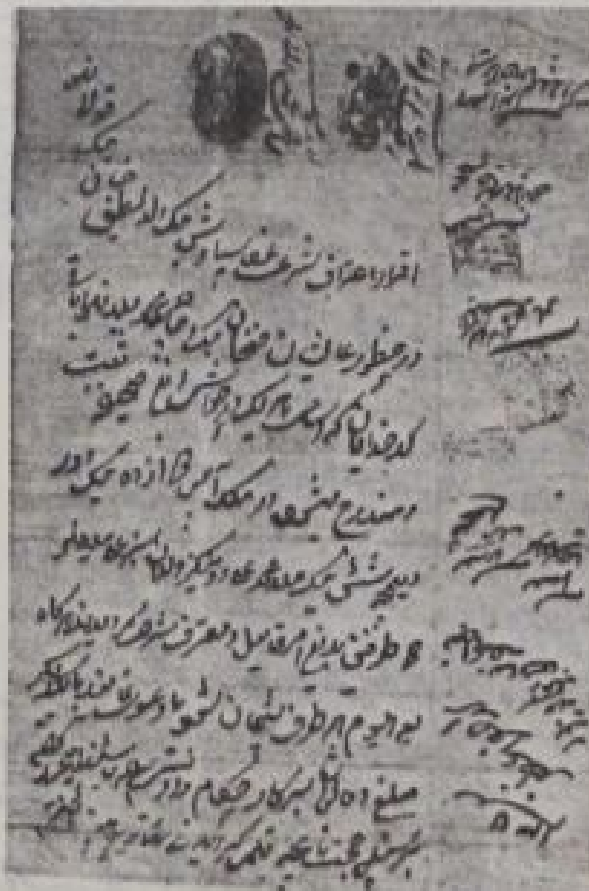
المنزل

عمت و عفت بنه باکره عاقله شیده
وهی المسماة ببر خاتم بنت سیاوش بیگ
القدر اقل مبلغ ستم تان هزار پانصد تیار نقد
بسیار مذکور منلوم شد برده را بعقد ما عی
غیر منقطع خود را آورد و شعله حسن سلوک
زوجهیت کردید از نفقه و کسوة وصیغه
معا که بنه اعیان و سایر کار کردید تا بیع
بیت ششم شعبان المعظم ۱۱۲۹

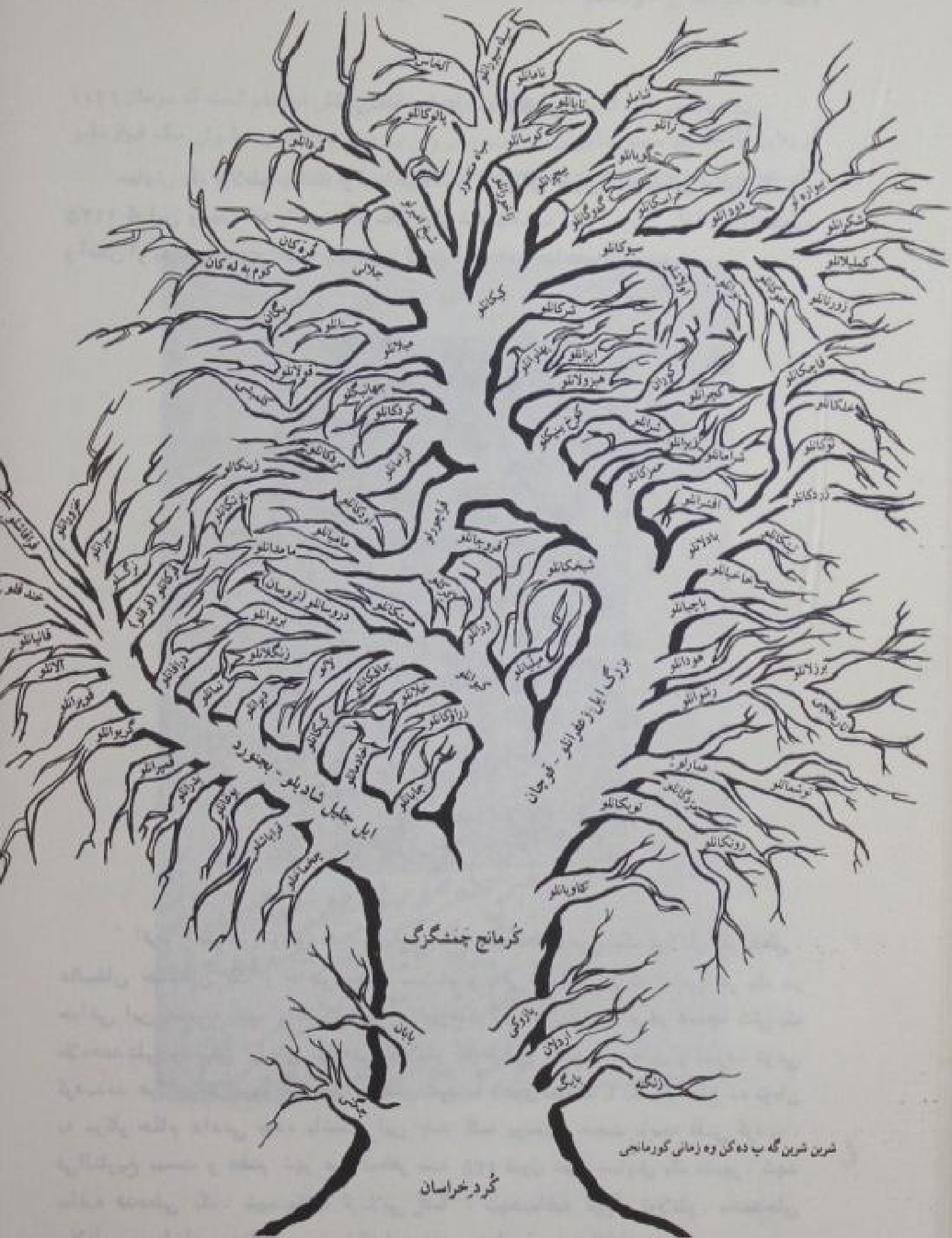
بیت ششم شعبان المعظم ۱۱۲۹

اقرار نامه سیاوش بگ قولانلو

سیاوش بگ قولانلو چنانکه از اسناد پیداست از اوائل جلوس شاه سلطان حسین تا سال ۱۱۳۵ که این وصیت نامه را نوشته که سال فرار شاه تهماسب دوم از زندان افغانها از اصفهان و آمدن او به مازندران و اعلام پادشاهی کردن است، در حیات بوده است:



" اقرار اعتراف شرعی نمود سیاوش بگ ولد لطیف خان بگ قولانلو در حضور عالیشان حسنخان بگ و حاجی محمد میلانلو و باقی کدخدایان که اسامی هر یک در حواشی این صحیفه ثبت و مندرج میشود در ملک آبی دوازده بگ و در دیمچه شش بگ ملا محمد علی ودینگر ولدان سبز علی میلانلو که طرفین بدین امر قابل و تصرف شرعی گردیدند هرگاه بعد الیوم هر طرف پشیمان شود یا دعوی نمایند با یکدیگر مبلغ ده تومان به سرکار حکام دادنی بوده باشند. این چند کلمه بر سبیل حجت نامه قلمی گردید. فی التاریخ بیست و هفتم شهر صفر المظفر سنه ۱۳۵ قبول نمود سیاوش بگ مذکور. شاهد بهافیه فتحعلی بگ. شهد بهافیه کربلایی یحیا. شهد بهافیه علی بگ قولانلو. محمدجان میلانلو. میرزاخان بیدوازی. رجب (؟) اردوغانی. حاجی محمد قلانلو.



شیرین شریف گله ب ده کن وه زمان گورمانجی

شکرده خراسان

کرمانج چشمگرمی

ایلی حلیل شاد یلو - پهنورد

بزرگ ایلی زعفرانلو - تورجان

بازان

بازوی

آردان

باری

زنگنه

کاوایلو

رونگالو

تورنگالو

عمارلو

رودانلو

شیرانلو

میلانلو

سورجانلو

فرجیانلو

فرجیانلو

فرجیانلو

فرجیانلو

فرجیانلو

فرجیانلو

فرجیانلو

فرجیانلو

فرجیانلو

فرجیانلو

فرجیانلو

فرجیانلو

فرجیانلو

فرجیانلو

فرجیانلو

سند دیگری در مورد مالیات اولاد بران بگ و حساب سیاوش بگ قولانلو

نویسنده‌ی نامه معلوم نیست ولی به نظر میرسد که به خانمی که احتمالا " مادر علی بگ بوده و طلب مالیاتهای ملکی را داشته و وکیلانی نیز در محل داشته نوشته شده است و گفته است به اولاد بران بگ کاری نداشته باشید، آن چند خانواری هم که در نزد شما سکنی دارند، مالیاتشان را خواهند پرداخت.

سایه
والسلام
و السلام
عالمقدری رفیع مقداری دوستی اطواری ام‌علی‌بگ را دعا و سلام محبت انجام
رسانیده بعد دعا مشهودزای دوستی ام میدارد که در حساب اخراجات وکلا، صاحب‌ام
که حوالجات شده اولاد به اولاد حواله شده اولاد بران بگ آدم ندارد او چند خانوار
که در نزد شما است رجوعی نداشته باشید که در سر اولاد خود خرج خود را بدهند و شما
هم اولاد خود را حساب نمائید اگر خانواری شما اگر در دولت‌های ملک را حساب نماید اگر
از شما کم باشد به شما هم خواه داد و البته سخن داشته باشید وارد گردیده تا در نزد
یکدیگر حساب نمائیم و حساب سیاوش بگ را اینجا گرفته‌ایم به او رجوع نداشته باشیم .
باقی ولدی .

" عالمقدری رفیع مقداری دوستی اطواری ام‌علی‌بگ را دعا و سلام محبت انجام رسانیده بعد دعا مشهودزای دوستی ام میدارد که در حساب اخراجات وکلا، صاحب‌ام که حوالجات شده اولاد به اولاد حواله شده اولاد بران بگ آدم ندارد او چند خانوار که در نزد شما است رجوعی نداشته باشید که در سر اولاد خود خرج خود را بدهند و شما هم اولاد خود را حساب نمائید اگر خانواری شما اگر در دولت‌های ملک را حساب نماید اگر از شما کم باشد به شما هم خواه داد و البته سخن داشته باشید وارد گردیده تا در نزد یکدیگر حساب نمائیم و حساب سیاوش بگ را اینجا گرفته‌ایم به او رجوع نداشته باشیم . باقی ولدی ."

پیوستها - اسناد عکسها

حکمی است از سوی شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه عموی ناصرالدینشاه و والی خراسان برای امان الله بگ زعفرانلو از نیاکان خوانین شیروان که در جنگ هرات درکنار سام خان زعفرانلو فاتح هرات می جنگیده است .
 هوالله شانه تعالی .

(مهر) حسام السلطنه . حکم والا شد .

چون عالیجاه جلالت و رشادت آگاه امان الله بگ زعفرانلو^۱ در حضور مهر ظهور مبارک به کمال صداقت معروف و به حسن خدمت و کفایت موصوف بوده مورد شمول مرحمت و عنایت سرکار والا شده نظریه مراتب قابلیت مشارالیه به سرکردگی سوار پائین ولایت^۲ مفتخر و سرافراز فرمودیم که از هذه السنه میمونه سیچقان ثیل خیرت دلیل و مابعدا رتق و فتق امور سوارهی آنجا به عهده کفایت و خدمت مشارالیه مفوض و مقرر بوده از هرباب کار آنها را منظم داشته باشد و در حین مأموریت خدمت ناتعاصمی نداشته باشد . مقرر آنکه عم اکرم فرخنده شیم کامکار بیروز میرزا قاجار مشارالیه را سرکرده سواره پائین ولایت دانسته حسب المرقوم معمول دارند و در عهده شناسند . تحریراً " فی شهر جمادی الاول سنه ۱۲۸۱ .

نامهای است از سوی امیر حسین خان شجاع الدوله ایلیخان زعفرانلو و حاکم قوجان برای امان الله خان زعفرانلو حاکم شیروان . که در آن به علت مجروح شدن اسدالله پسر امان الله خان در جنگ با دشمنان متجاوز از وی دلجویی شده است . امیر حسین خان در این نامه بازگشت خود از تهران به قوجان و گرفتن خلعت و امتیازات جدید برای خود و پسرش ابوالحسن خان را بیان می دارد .

عالیجاه ارحمندی آقا امان الله خان

از آن شجاعت و غیرت فطری که داری و هیچوقت جان خود را در راه خدمت از ما مضایقه نکرده و جان فرزند خود را هم از ما مضایقه نکردی از این خدمت تونه چنان برامیدواری و امتنان من افزود که نتواند در مقام بیان و شرح درآورد خداوند انشاء الله جان آن ارحمند و فرزندانش را حفظ فرماید حالا که به حمدالله زخم اسدالله به خیر گذشت و خداوند حفظ فرمود این زخم مرهمها خواهد داشت و مایهی مزید اعتبار او خواهد شد رنج

۱ - امان الله بگ پدر فرج الله خان پدر امیر حسین خان کهنان شیروانی .

۲ - قوجان آن زمان به سرمنطقه‌ی پائین ولایت (شیروان) و میان ولایت (قوجان و حومه) و سروالایت (منطقه چگنه تا نیشابور) تقسیم می شد .

راحت و آن چه شد مطلب بزرگ این خدمت آن ارجمند سرآمد خدمات سابق است خداوند به شما و اولاد شما خیر دنیوی و اخروی کرامت فرماید ، دیگر یوم بیست و نهم با عنایت بلا نهایت اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه جمجاه همایون (ناصرالدینشاه) ظل الله روحی و روح العالمین فداء و مرحمت جناب جلال لتمام اجل اکرم امیر کبیر نظام الدوله دام اقباله وارد قوجان شده و امروز که پنجشنبه بود تمثال بی مثال مبارک التفتانی همایونی را با امتیازات مخصوصی که از سابق بود زیب و زینت خود نموده بحمداله با اخوان و اولاد و علما و اعیان بخوبی و مساعدت (یک کلمه ناخوانا) نمودیم و عالیجاه عزت همراه سیرزاد محمد حسین پیشخدمت خاصه حضرت ابالت که بجهت فرزند ابوالحسن خلعت آورده همراه ما آمده بود فرزند مشارالیه (ابوالحسن خان) را مخلص نمودیم و چون جای شما بسیار خالی بود لازم شد مختصر احوال بررسی نماید و اظهار دارد که زیاد میل ملاقات و دیدار آن ارجمند را دارد انشاء اله از طرف آقا اسداله که بکلی آسوده خاطر شدی یک سری به قوجان خواهی آمد که شمارا ملاقات و دیدار نماید ، زیاده براین لازم نمی داند .

شهر شوال ۱۲۹۱ - پشت سند بامهر بیضی شکل شجاع الدوله مهور شده است .



یک گوشه از بازار (قوجان)

کتابخانه اسناد

مقدمه

این کتابخانه اسناد به منظور گردآوری و نگهداری اسناد تاریخی و ادبی در دسترس عموم قرار داده شده است. اسناد موجود در این کتابخانه شامل اسناد دولتی، اسناد شخصی، اسناد ادبی و اسناد تاریخی است. این اسناد به گونه‌ای گردآوری شده‌اند که به پژوهشگران و علاقه‌مندان در زمینه تاریخ و ادب کمک کند.

کتابخانه

چون در صورت نیاز به اسناد دیگر می‌توانید با ما تماس بگیرید

کتابخانه اسناد به منظور گردآوری و نگهداری اسناد تاریخی و ادبی در دسترس عموم قرار داده شده است.

برای اطلاع بیشتر از اسناد موجود در این کتابخانه، می‌توانید با ما تماس بگیرید.

سخن‌های زیاده‌روی که در این کتابخانه گردآوری شده است، به منظور اطلاع بیشتر از اسناد موجود در این کتابخانه، می‌توانید با ما تماس بگیرید.

۱۳۸۵

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه اسناد
 به منظور گردآوری و نگهداری اسناد تاریخی و ادبی در دسترس عموم قرار داده شده است.
 برای اطلاع بیشتر از اسناد موجود در این کتابخانه، می‌توانید با ما تماس بگیرید.

املاک وقفی شجاع الدوله بابه آستان قدس رضوی

علاوه بر آنچه را که سابقاً امرای زعفرانلو بابت هزینه حرم مطهر امام رضا علیه السلام وقف نموده‌اند ، سام خان و امیر حسین خان و محمد ناصر خان نیز املاکی بشرح زیر وقف کرده‌اند :

۱ - مزرعه قهرمان آباد اسفراین کلا وقفی امیر حسین خان شجاع الدوله پس از وضع حقوق پنج نفر حافظ ، بقیه برای مصرف دارالشفاء مبارکه و آبدار خانه خدام در شبهای کشیک سوم آستانه که در سال ۱۳۰۷ قمری وقف شده است . (۱)

۲ - موقوفات امیر حسین خان بر حفاظ درب پائین پای مبارک و ناهار خدام و غیره که شامل حسین آباد جنگل نیشابور دو ثلث . شافیل میان ولایت محمدیه و کلاته میان ولایت چهار زوج . جوقان چناران دو زوج
۳ - مزرعه بحرآباد وقف امیر حسین خان شجاع الدوله در سال ۱۲۹۱ قمری
۴ - دو زوج در ملک دوبین (شیروان) وقفی امیر حسین خان برای حقوق دو نفر حافظ قرآن ، بقیه در آمد خیرات و میرات .

۵ - موقوفه مرحوم سام خان شجاع الدوله چهار دانگ حسین آباد جنگل نیشابور وقف بر حفاظ پائین پای مبارک همیشه در گنبد حاتم نغان مانند دارالحفاظ ۱۲ نفر حافظ و یک نفر خطیب و یک صدرالحفاظ مشغول بودند .
تشریفات آنجا هم از زمان تولیت مرحوم پاکروان تعطیل شد .

۶ - وقفی محمد ناصر خان شجاع الدوله دو ثلث از کل مزرعه علی آباد قوچان در سال ۱۲۹۰ قمری . (۲)

۱ - موقوفه قهرمان آباد برای مخارج چهار نفر حافظ و یک فراش و روشنایی چهار لاله و کلاب و مصرف تندوچای و روضه کشیک سوم آستانه در کشیک خانه خدام هر شب کشیک در تمام سال و اضافه آن هزینه بیمارستان آستان قدس رضوی . ضمناً قلعه امیرآباد در شمال شرقی جاده شیروان قوچان بمفاصله ۶ کیلومتری شیروان از یادگارهای امیر حسین خان است
۲ - شمس الشوس تألیف کاویانیان

فرمان ناصرالدینشاه به حسام السلطنه در مورد ورثه میمنه خان زعفرانلو

فرمان ناصرالدینشاه به حسام السلطنه در مورد ورثه میمنه خان زعفرانلو

عم گرام فرخنده سیم کامکار و خجسته اختر (یک کلمه ناخوانا) حسام السلطنه سلطان مراد میرزا حکمران مملکت خراسان به عنایات خاطر خطیر همایون شهنشاهی مقتدر و مهابتی بوده بداند که از فرار احکام سرعی و ارقام حکام سابق خراسان که ملحوظ امنای دولت علییه گردید . مزرعه مزرع مشهور به مجریک و متعلقانش بفرار تفصیل ملک طلق ورثه مرحوم میمنه خان زعفرانلوست که از جمله وراثت یکی عالیجاه رضع جایگاه سجدت و عزت همراه بتوجه الخوانین العظام محمدجان چنارانی است که شب و روز مشغول خدمتگزاری و جان نثاری است و رعایت جانب او لازم است . لهذا به آن عم گرام امر و مقرر می فرمائیم که مزرعه مزبور را مع متعلقات آن یاغلی جمعه ، (یکنام خوانده نشد) ، داعیان ، محمدآباد ، گل (خوانده نشد) مزرع ، از فرار حکم سرعی به تصرف عالیجاه سارالیبه داده ، قدغن اکید نمایند احدی دخل و تصرف در مزرعه مزبور ننمایند (یک کلمه ناخوانا) در این باب کمال مراقبت و مواظبت را به عمل آورید که مجدداً "احتیاج به حکم نسود . البته حسب المقرر معمول داشته در عهده شناسد . تحریراً" فی شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۷۸^{هـ} .

۱ - اصل سند متعلق به آقای محمد میرعلوی چنارانی است . امضای ناصرالدینشاه در گوشه سمت چپ سند مشاهده می شود . حسام السلطنه که پنج بار به حکومت خراسان منصوب شد ، نوبت اول بسبب شکایت امرای کردشادلو به جنوردا از حکومت خراسان معزول شد . - محلیه یادگار سال دوم شماره ۷ ص ۵۱ .

فرمان ناصرالدینشاه در مورد یاخسی خان پسر محمد ولیخان زعفرانلو چنارانی

چون این وفات محمد ولیخان زعفرانلو در خراسان وفات یافته و مبلغ یکصد تومان نقد و مقدار بیست خروار جنس از دیوان دارد، لهذا محض مزید مرحمت و حصول امیدواری مبلغ و مقدار مزبور را از هذمالسنه تنگورنیل و مابعدها در حق عالیجاه عزت و جلالت همراه یاخسی-خان پسر او که سرکرده‌ی سوار (کردهای چناران) و خدمتگزار است، بعد از وضع ثلث مرحمت و مقرر فرمودیم که همه ساله بعد از وضع رسوم در خراسان دریافت داشته در کمال امیدواری به خدمات مرجوعه اقدام نماید.

مقرر آنکه حکام حال و استقبال خراسان تنخواه مقرر معمول و شرح فرمان مبارک را نیت نموده در عهده رسانند. شهر رجب المرجب ۱۲۹۲.

نوشیح ناصرالدینشاه در سمت چپ سند بین خط اول و دوم مشاهده می‌شود.

سررسنداری ایالت خراسان در حاشیه‌ی سمت راست سند نوشته‌است: "مبلغ یکصد تومان نقد و مقدار بیست خروار جنس مقرر محمد ولیخان زعفرانلو به خرج دستورالعمل هذمالسنه منظور است".

مهر یوسف بن حسن و مهرهای زیاد دیگری در پشت سند موجود است که گویای حق وصول سال بمسال مقرر از سوی یاخسی خان می‌باشد.

مهر مستشار الملک محمدرضا و اموض امیری الی الله عبدالرحیم (احتمالاً "مجتهد و نایب التولیه استان قدس").



چون این است بر نهان عظمی و بزرگان آقا
که در این راه است و در این راه است



که در این راه است و در این راه است
که در این راه است و در این راه است

۱۳۰۵
۱۳۰۶
۱۳۰۷
۱۳۰۸
۱۳۰۹
۱۳۱۰

که در این راه است و در این راه است
که در این راه است و در این راه است

شده متعلق به آقای میر بلوک از اولاد عش خان و یا عش خان است

فرمان احمد شاه در مورد ورثه محمد حسنخان داماد ممش خان زعفرانلو
 هو، بنام نامی علیحضرت قوی شوکت سلطان احمدشان خلدالله ملکه و سلطانه .
 چون محمد حسنخان مباشر تبادگان این اوقات وفات یافته و رعایت آسایش باز ماندگان
 آن مرحوم منظور نظر آفتاب ارض اقدس همایون ملوکانه است ، لهذا بموجب این فرمان قضا
 جریان مبارک نصف بلاکسر حقوق دیوانی آن مرحوم را که مبلغ شانزده تومان می شود به تفصیل
 ذیل (علیرضا خان (۱) محمد خان بی بی خانم خاور بیگم (

علیرضا خان
 محمد خان
 بی بی خانم
 خاور بیگم

چون محمد حسنخان سر تبادگان این اوقات وفات یافته

سجده

باز ماندگان آن مرحوم منظور نظر آفتاب اقدس همایون ملوکانه است

مبارک نصف بلاکسر حقوق دیوانی آن مرحوم را که مبلغ شانزده تومان می شود به تفصیل ذیل از پاره

باز ماندگان آن مرحوم منظور نظر آفتاب اقدس همایون ملوکانه است

مبارک نصف بلاکسر حقوق دیوانی آن مرحوم را که مبلغ شانزده تومان می شود به تفصیل ذیل از پاره

از هذمه‌السنه ایت ثیل ۱۳۲۸ الی پانزده سال دیگر که سال آخر آن سیچقان ثیل ۱۳۴۳ می‌باشد . بر طبق قانون وظایف در حق وراث آن مرحوم مرحمت و برقرار فرمودیم . مقرر آنکه بعد از انقضای مدت معین حقوق مزبور ضبط دیوان اعلی خواهد بود . المقرر جنابان مستوفیان عظام و کتبه‌ی گرام شرح فرمان مبارک رانبت و ضبط نموده در عهده شناسند . بتاریخ فوق^۱ . در گوشه‌ی سمت راست سند مهر ناصرالملک قراقرزلو نایب السلطنه با جمع "هو الله - ناصرالملک نایب السلطنه" مشاهده می‌شود . در گوشه‌ی سمت چپ نیز شماره‌ی ۵۹۸ که شماره‌ی حکم است به چشم می‌خورد . در زیر خط اول در گوشه‌ی سمت چپ ، عنوان ملاحظه شد از سوی احمد شاه مشاهده می‌شود .

در حاشیه سند در سمت راست آمده است که : "مبلغ سی و دونومان حقوق محمد حسنخان مباشر تبادگان در دستورالعمل ایت ایل خراسان منظور است . بموجب این فرمان مبارک نصف از کل مبلغ مزبور در محاسبه‌ی هذمه‌السنه و دستورالعمل (دو کلمه ناخوانا) مسائل دربارہ ورثه مزبور نبت و ضبط خواهد شد . (۲۱) .



۱- اصل سند متعلق به آقای محمد میریلوک چنارانی است . محمد حسن خان سرتیپ شوهر دختر مش خان پدر رضاخان پدر آقای محمد میریلوک بوده است که در بهمن ۱۳۵۵ درگذشته است .
 ۲- در پشت سند این مهرها به چشم می‌خورد : سپهدار اعظم . ممتاز الدوله نمره ۱۱۳ . قوام السلطنه (والی خراسان) نمره ۲۳۹۰۵ خروج ۲۵ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۹ (خروج از دفتر ایالتی خراسان در روز و شماره‌ی مزبور) . مهر مستطیل شکل : کابینه‌ی نیابت سلطنت عظمی نمره ۶۴۶۱۸ (تاریخ) ۱۰ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۹ . وزارت مالیه - اداره سررشته‌کل - ملاحظه شد . مهر مستشار السلطان . وزارت مالیه - خط خراسان نمره ۶۲ . ابراهیم طباطبائی .

امیرالامراة امیرانام سهام آندو لایسرتومان

یار محمد خان ایلخانی شادلو ملقب به سهام الدوله و سردار مقیم در زمان خود از بزرگترین امرا و رجال ایران بود که حکومت سرزمین های وسیع و بی نهایتی را بجزایر بجنورد و گنبد کاووس و گزگان تا بندر ترکمن (بندر شاه سابق) را بر عهده داشت. او مردی با شجاعت و با سخاوت و با منانت و روشنفکر و طرفدار علم و دانش بود و قوه و قوت و شوکت و بزرگی از تاحیه ی او هویدا. بجنورد در زمان او در اوج شکوفایی بود و تمام مردم از دل و جان او را دوست داشتند. بیمارستان کنونی بجنورد و نالار آینه و بنای پیش قارداش از یادگارهای اوست. روزنامه ی شرف در زمان ناصرالدین شاه و شرافت در زمان مظفرالدین شاه که بیوگرافی پادشاهان ایران و جهان و بزرگان مملکت را چاپ میکردند، هر کدام چند صفحه را با او اختصاص دادند که عیناً ملاحظه میفرمائید. عکس زیر را خانلرخان فزاجورلو که نوه دختری یار محمد خان است در اختیار نگارنده گذاشتند. یار محمد خان پدر سردار بجنوردی پدر خسروخان پدر آقای دکتر امان الله خان شادلو هستند.



امیرالامراة امیرانام سهام آندو لایسرتومان ایلمانی شادلو والی و گمران استرآباد و کرکان که پیشتره که پدر بزرگواران ایلمانی شادلو
دولت در زمانه ان در منصب ایلمانی گری حکومت سرخیز و منصوب و افزای بوده از مباردی عمر شریف حال بخدمت دولت در سال



این روزگار شیرین‌نمای کرب و محاسن
 قوت نیکو نگران مایه یک تومان و دو هزار تا



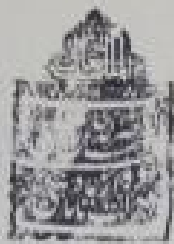
صورت‌نگار

جناب علامت‌آب اعلیٰ اکرم سردار منعم

جناب حیات‌آب اجل اکرم امیر الامراء اعظم امیر محمد خان سپه دار منتمن المغانی شاد و لود حکمران
 مجبور و دو سفر این که پدر بر پدر از امر ابر کبار مملکت خراسان و چاکران ایل نامی دولت عدیه ایران
 و همواره برج جلال مدام و امور و حاکم نظام خود و شهنشیر آن و کرکان بوده و باقی کمال کجاست
 و دو تنخواهی خدات جدید دولت و زلفه نون نموده و پاداش حسن خدمات پیوسته شمول
 عوارف و مورد عواطف دولت قوی شوکت آید و اند چنانکه سابقا شرح خدات و ایازات
 مبدور در باره ایشان تا چند سال قبل هر روز نامه شرف نگارش یافت و اینک در این مرید
 شریفه شرح بگذران بر خواننده میسکاریم در پسته هزار و سیصد و چهارم جبری که بعضی
 سارقین و اشهر از ترکان دوازده نمسرون چهار نمسرون دوازده وار مشد معنیس اسیر
 کرده بودند جناب معزنی ای پسر راه بر آنها گرفت اسرار است و ادوسی نغزار اشهر را را
 بگیر کردار خود رسانید از طرف دولت و زلفه نون پاداش این خدمت با عطای
 یک قبضه شمشیر وضع از ده جاقول نایل و سرانند از شد در پسته هزار و سیصد و
 شرف اندوز آستان مایون سلطنت و مورد در مت فوق آاده گردید به هنگام درستی

و معاودت بر حکومت عظامی خلعت مهر طلعت پالتوی شمره منیع از شیرینات فاخره خانی
 خسروانی مخلص شدند و حکومت سمراین که از قدیم جزو حکومت بخسنورد و چند زمانی
 بیهاتنی چند موضوع شده بود مجدداً ضمیه حکومت بخسنورد و بحجاب مغزی ایستاد و اگر کرد
 در سال هزار و سیصد و دوازده حسب الاضرار شش روز و نیم منزل راه راه طی کرد و بجا
 خاکپای مبارک خسروانی گردید پس از تقبیل آسان ببا یون معلوم شد اخبار مغزی ایستاد
 بجهت مشاورت و مصلحت دید بسخنی تمام سرحدی و امور قشونی با نور آن عهد دوست و آنچه
 از طرف قرین الشرف سلطنت فرمایش شد از روی بصیرت و آگاهی و صداقت و دوخواهی
 عیاد و ملاحظات خود در همهروض داشته چند نظر مبارک آنقا و در بیان مشهرا و امیر نظام
 با اجرای آن شرف صدور یافت و در ایام توقف در دربار روزی حسب الاشارة خسروانی
 در شرف الترام رکاب شاهنشاه شید بسفر انار انقدر برانده بشکار رفته شکاری از مسافت
 زیادی با تنگ میبشت ببا یون شد مخص اخبار مرمت مخصوص در بار بحجاب مغزی ایستاد
 همان تنگ را که پنج تیره بپوزانده از بود در بیان شکارگاه بدست مبارک مغزی ایستاد

و مرمت فرمودند و سنگام مرضی نیز مشمول لطف خاصه ملوکانه آمد به کیشاپاتون پوش مبارک خسرو
 باضام شمس مرضی شهباز فرورید از خلع محسه شعاع خاصه مخلص گردید و در همان سال کجا بچه در ایست
 قشونی حب الایرهایونی نوشته از بخور و تقدیم کجای مبارک و همچون زیاد مستحسن و مطبوع و یکاه ظاهرهایون
 سلطنت قباد جناب معزنی ایله را با حلالی یک نوج سردوشی مرضی از درجه دویم که اذایارات جلیله خاصه دولت
 افزون است منضم و بتب حیل سردار منظم لقب و فرزندش بوده لقب سلام الذولکی و منصب اسپرتوانی را با
 یک قبضه شمشیر مرضی از درجه دویم حب الایستحقاق بفرزندش معزنی ایله عزیزشده خان المغانی شاد و مرمت
 و مبذول دادند در پانزده هزار و سیصد شانزده بر حسب آراء بندگان اینحضرت قوی شوکت اقدس پسر میان
 شاهنشاهی (مظفرالدین شاه) خلد الله تعالی علیه و آله بدر بارهایون حاضر و بشرف قیاس کجای مهر اعتدالی
 مبارک شرف ذیال و مورد لطف و تقدمات خسروانی گردیده و از پناه توفیق مرخص و یک شویج واری
 مرضی خلعت ملوکانه مخلص شدند و محض تکمیل مرمت و تمکیم کمرت در باره ایشان شده و دویم معزنی ایله حبیب
 خان میرچ را بر حسب استعدای جناب معزنی ایله و یاقوت خود او بقیع شعاع الممالک لقب فرموده با تجمه جاس
 اهل سردار منظم انواع فاشنا و ایازات جلیله دولتی و نظامی را از نشان و محال درجه سه سکنی تاریخ سپهرتوانی و سرداری
 و مثال شاهنشاهی سید سید بر طاب شاه در آوازه خارجه بنیستان مجیدی دولت علیه عثمانی و نشان سنت آبی
 دولت بینه و پس در باره ایشان احوال و ارزانی شده است
 اعتماد و سپاه حمله با



از در کتب ایسی که در این ممالک و بلاد و این شهرها و دیارها
در این ممالک و بلاد و این شهرها و دیارها

حاکم کلمات مراقبت مخصوص در این ممالک و بلاد و این شهرها و دیارها
در این ممالک و بلاد و این شهرها و دیارها

بیرون که این ممالک و بلاد و این شهرها و دیارها
در این ممالک و بلاد و این شهرها و دیارها

ز یاد در ممالک و بلاد و این شهرها و دیارها
در این ممالک و بلاد و این شهرها و دیارها

بشمار اول و در این ممالک و بلاد و این شهرها و دیارها
در این ممالک و بلاد و این شهرها و دیارها



ادوات گمرک خراسان و سیستان

شماره ۲ شهر مشهد ۱۳۲۵

شماره ۱۱۱۱

مخبر

سرتب خان معتمد حکم فرموده ام تم بفرماید

بنام آیت الله العظمی



بسم الله الرحمن الرحیم
این سند مندرج در این کتاب
مورد به کتب و اسناد
کتابخانه ملی و اسناد
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
تاریخ ثبت سند
۱۳۲۵/۲/۲۰
شماره ثبت سند
۱۱۱۱

بنام آیت الله العظمی
بنام آیت الله العظمی
بنام آیت الله العظمی

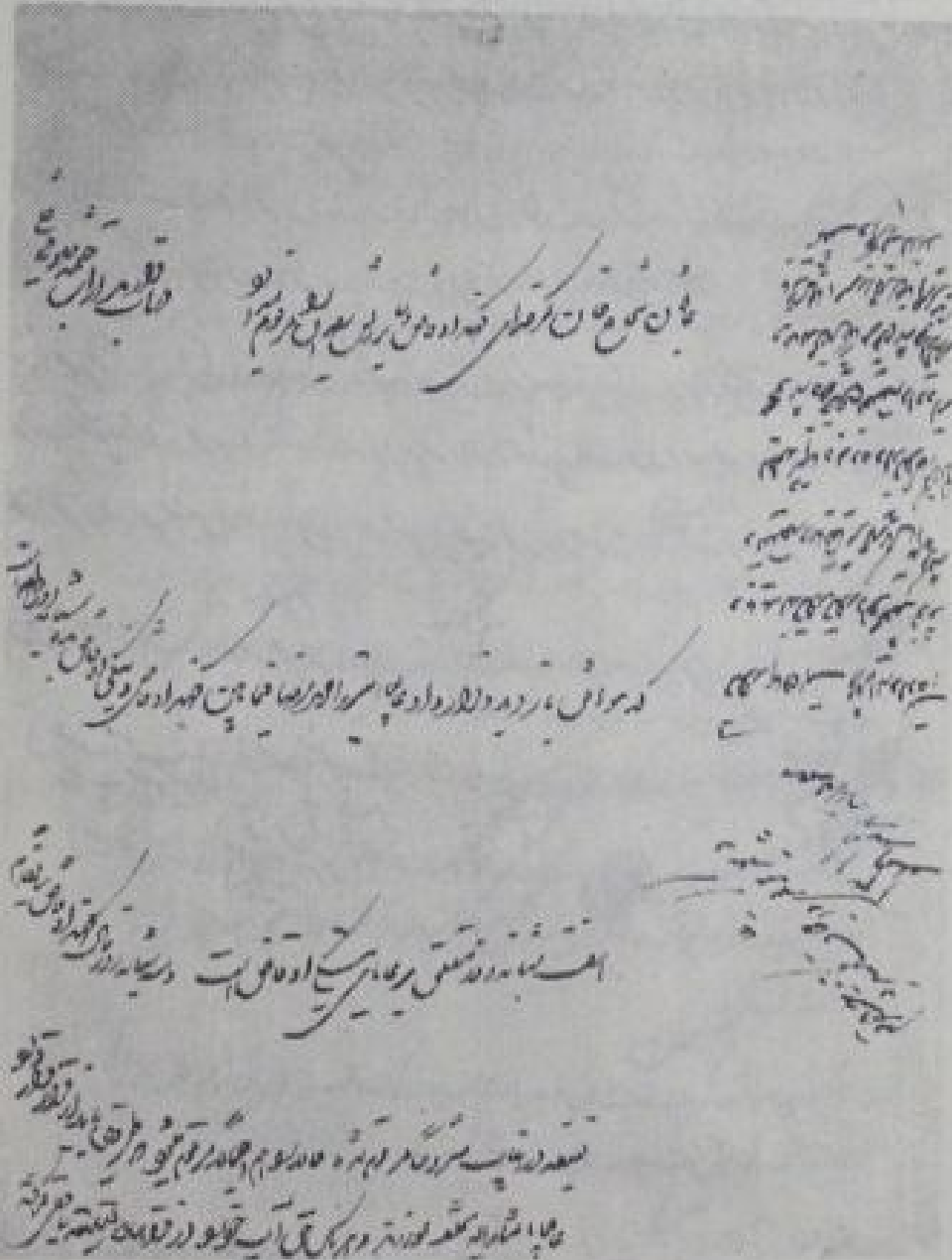
بسم الله الرحمن الرحیم
بنام آیت الله العظمی
بنام آیت الله العظمی

بسم الله الرحمن الرحیم
بنام آیت الله العظمی
بنام آیت الله العظمی

بسم الله الرحمن الرحیم
بنام آیت الله العظمی
بنام آیت الله العظمی

بسم الله الرحمن الرحیم
بنام آیت الله العظمی
بنام آیت الله العظمی

بسم الله الرحمن الرحیم
بنام آیت الله العظمی
بنام آیت الله العظمی



این سند در رابطه با جشنه صوفلی (جد پرهیزگاران) که بموجب دستورالعمل
 امیر حسین خان ایلخانی از هر دوره ده شبانه روزی ۷ شبانه روز آب از آن مردم
 اوغاز تازه و سه شبانه روز از آن مردم کهنه اوغاز میباشد .
 سند از مرحوم قادر فلی خان قبادی ایلگی سیوکاتلو .

برخی امرای کرد که در جنگ ایران روس در آذربایجان همراه عباس میرزا نایب السلطنه بودند

۱ محمدخان امیر نظام زنگنه پسر حاجی علی خان، نواده شیخ علی خان زنگنه وزیر شاه سلیمان

۲ محمدسین خان زنگنه ایشیک آقاسی باشی ۳ محمدخان زنگنه ایشیک آقاسی باشی

۴ حاجی فتحعلی بیگ منلی پسر خداداد خان پسر نجفقلیخان بگلرگیلی ۵ امیر اصلا خان

۶ پسر سین خان پسر احمد خان منلی ۷ جهانگیرخان شقاقی پسر صادق خان کرباعلی

۸ نجفقلیخان گروسی ۹ آقاسی عبدالرزاق بیگلر پسر نجفقلیخان منلی ۱۰ بوداق خان

مکری ۱۱ حمزه خان بیاباس ۱۲ عبداللہ خان بیاباس برادر حمزه خان

۱۳ رضاخان قراچوللو، آذربایجان، پدر جعفرقلیخان ۱۴ کریم خان ولد بوداق خان

مکری ۱۵ وارمنشیمان میرزا مسعودنشی کروردی پسر مرحوم میرزا عبدالرحیم

وزیر احمد خان منلی که در دولت محمدشاه قاجار وزیر امور خارجه شد ۱۶ میرزا ابو محمدنشی کروردی



جعفر قلی خان سهام الدوله ایلغاشی ناد لو و حکمران بجنورد و اشتر آباد که از پارچه رنگارنگ ساخته شده، تنهها
سخت‌تر و گردن با قلم نقاشی شده است.



کردهای چناران نشسته در وسط محمد حسن خان سرشیب لورزند محمد علیخان اولاد معشرخان بدربزرگ آقای میرعلیوک



علی محمد خان پسر لورطاد خان ایللیکی جو پکا نظرو پسرانین عبداالله خان و رضا خان در طرغین



تیم کشتی خراسان که در مسابقات بین المللی اقداسان به مقام قهرمانی رسید . (حدود ۱۳۵۲)
از راست آقایان نجیب ، محمدیار ، فدوی ، محمود لشنگه ، علی باستانی ، علیزاده ، رضایی ، خداپاش
علت دار ،
نشسته : چنگیز عامل ، حسن راستگو ، بهر گزینی ، صدرا .

عربی

عربی

عربی

عربی

عربی

عربی

عربی

عربی

عربی

عربی

عربی

عربی

عربی

عربی

آبتین ۲-۳	آقجه - ترکمن ۳۴۴
آبدوشکن - ۴۸۷	آق دربند سرخس ۲۸۵ ، ۲۸۸
آبگرمکلات ۴۴۳-۴۴۴	آق دربند کرمانشاه - ۱۱۱
آخال ۳۱-۳۲-۳۸-۶۳-۳۱۰-۳۱۱-۳۲۰	آق قلعه سبزوار ۱۹۲
۳۴۳، ۳۹۶، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۲۰، ۴۲۶	آق قایه زیارت ۴۴۹
آدیاس ۴۷	آق کاریز ۳۹۶
آدینه‌قلی بیگ تورانی ۱۳۴	آق کتل‌جنورد ۳۴۰
آذربایجان - ۶، ۱۶-۱۷، ۲۰، ۲۸، ۳۱، ۳۱۰	آق‌تو یونلو ۲۷۳
۳۸، ۲۷، ۵۴، ۶۵-۱۰۳، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۳۷، ۱۵۵	آلاداغ جنورد - ۵۵ ، ۸۴ - ۸۵
۱۸۷، ۱۹۸، ۲۱۴، ۲۲۵-۲۲۶، ۲۳۰، ۲۴۷، ۲۵۲	۲۴۴ ، ۱۵۷ ، ۸۹
۲۶۳، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۷-۲۸۸، ۳۱۵، ۳۸۰	آلاندشت - ۲۲۴
آران - آذربایجان کنونی شمالی - ۲۹	آلب ارسلان - ۸۷
آرموئلی - ۵۵	آلمان ۳۰۸ ، ۴۱۹
آریا آریایی - ۱، ۱۷	آمد - دیاربکر - ۹
آریا نلوآ روانلو - ۱۷-۱۸	آمریکا ۱۸۹ ، ۴۲۱ ، ۴۲۵
آساک ۴۵-۴۶	آمل - ۴۷
آسیا - ۱۷، ۴۸، ۵۹	آمودریا ۳۲۹
آشوری - ۱۶، ۴۷	آموزگار ۱۸
آصف الدوله ماللهبا رخان قاجار ۲۵۲ ، ۲۵۷	آیمو بیجرانلو ۳۳۰
۲۵۷ ، ۲۶۵ ، ۲۸۷ ، ۲۵۰	
آصف الدوله هندی - ۲۳۸-۲۳۹	
آغا محمدخان قاجار - ۱۷۲-۱۷۳-۱۸۷	ایاران آذربایجان ۲۲۵
۱۹۲، ۱۹۶-۲۶۴، ۴۷۸، ۴۸۰	آبا قاجان قاجار ۲۱۹
آقابابا خان قراشایی - ۳۶۲	ابدال خان کرد سلبسی ۸-۹
آقاجان ساوکی آوازخوان - ۴۵۷	ابدال خان کرد جهانیکلو ۱۸۸
۴۵۹	ابدال افغانی ۱۰۳ ، ۱۵۸
آقا حسن کردمزدگانلو - ۱۶۸	ابراهام گانوغی خلیفه ارامنه
آقاسی بیگ - رستم قراچورلو ۱۱۵	۱۱۷
۱۱۶	ابراهیم خان برادرشاه
آقارصوفیانلو - کرد - ۲	۶۴ ، ۷۱ ، ۸۱ ، ۸۴ - ۸۶ ، ۸۹
آق بانو پادشاه روس - ۱۵۱	۹۳ ، ۱۰۳ ، ۱۱۷ ، ۱۱۹ ، ۱۴۱

۳۴۷ . ۳۵۱ . ۳۵۹	ابراهیم خان برادر زاده نادر
۱۷۴ - ۱۷۳	ابوالقاسم ظاهری ۱۱۴ . ۱۱۳ . ۱۱۲
۳۱۸	ابومسلم خراسانی ۸
۴۷۷	ابوبورد ۳۳ . ۳۲ . ۳۱ . ۳۰ . ۲۹ . ۲۸ . ۲۷ . ۲۶ . ۲۵ . ۲۴ . ۲۳ . ۲۲ . ۲۱ . ۲۰ . ۱۹ . ۱۸ . ۱۷ . ۱۶ . ۱۵ . ۱۴ . ۱۳ . ۱۲ . ۱۱ . ۱۰ . ۹ . ۸ . ۷ . ۶ . ۵ . ۴ . ۳ . ۲ . ۱
۱۵۶ - ۱۵۷ . ۱۷۶ . ۲۵۱	۳۳۴ . ۴۳۶ - ۴۳۷
۳۲۳	اترک ۴۶ . ۴۸ . ۲۹۲ . ۳۲۶ . ۳۲۴
۱۹۰ - ۱۸۲	ابراهیم خان شادلو ۱۸۲ . ۱۹۰ - ۴۲۶ . ۴۲۷ . ۴۳۶
۱۹۱ . ۱۹۷ . ۲۱۳ . ۲۴۷ . ۳۲۳	اتریش ۲۵۰ . ۲۵۶ . ۲۶۳ . ۲۶۸ . ۳۰۵
۳۴۷	۳۰۹ . ۳۷۸ . ۴۱۶
۳۲۳ . ۳۰۷	اتک ۴۵ . ۲۰۳ . ۲۰۶ . ۲۲۳ . ۳۲۱ -
۲۰۸	۳۲۲ . ۳۲۷ . ۳۳۵ . ۳۷۲ . ۳۹۷ . ۴۴۲ -
۴۰۴	۴۲۳
۴۳۳	احسان نوری پاشا کرد ۱۵ . ۵
۸۴	احمد احمدی بیرجندی ۶
۴۱۱ . ۳۸۷ . ۳۴۶	احمد پاشا عثمانی ۸
۵۰۵	احمدخان تنگستانی ۳۸۱
۱۷۱	احمدخان - شاه ابدالی ۱۰۳ . ۱۵۸ -
۳۹۵	۱۶۲ . ۱۶۹ . ۱۷۶ . ۱۷۸ - ۱۸۵
۲۰	احمدخان بیات ترک ۱۷۶
۲۸	احمد بیگ کرد زرقي ۴۷۵
۲	احمدخان مراغه‌ای ۲۰۱
۴۷۷	احمد سلطان قاجار سردی ۶۶ . ۹۵ .
۳۹۰	۱۱۲ . ۱۳۴ - ۱۳۵
۴۰۴ . ۴۰۷ . ۴۱۸ . ۴۳۳ - ۴۳۵	احمدشاه قاجار ۱۷۰ - ۱۷۱ . ۱۸۸ .
۴۵۲ . ۴۶۳ . ۴۹۷	۵۰۴ - ۵۰۵
۱۸۵	احمدعلی میرزا قاجار ۲۲۲ - ۲۲۴ . ۲۴۲ -
۲۰۱	۳۰۲ . ۲۲۳
۱۳۳	اخلاط ۸
۲۸۷ . ۲۳۶	اخلعد - ۱۸ . ۲۵۷ . ۴۶۴
۲۸۷ . ۲۳۶	ادنوان ۴۱۹ . ۴۲۸ - ۴۲۹

۲۵۵ ، ۳۱۶	ادینبورگ	۳۰۰
۳۳۸	اراک	۲۸-۲۹
۳۳۸	اران - آذربایجان شمالی	۴۷۵
۳۳۸	اریل -	۱۴۰
۳۳۸	ارداکی	۲۵۷
۳۳۸	اردبیل	۱۴۰ ، ۲۲۶ ، ۲۳۶ ، ۲۳۸
۳۳۸	۴۷۷ ، ۲۳۶	
۳۳۸	اردبیلی زاده - شاه اسماعیل	۸-۹
۳۳۸	اردشیر ساسانی	۴-۶ ، ۴۵ ، ۴۸
۲۰۹ ، ۷۸	اردلان - کرد	۱۶ ، ۲۹
۳۹۸ ، ۳۳۹	اردوان بنجم -	۴۵
۳۶ ، ۲۷ ، ۲۶ ، ۱۱	اردویاد	۲۲۴
۲۰۸	اردوغان	۴۸۹ ، ۴۹۱
۲۶	ارس - رود	۴۶ ، ۲۲۴ ، ۳۹۴
۴۷۴	ارس سلطان قراباقلو - کرد	۱۱۸
۶	ارس خان ترکمن	۳۶۵
۵	ارنگ	۴۵-۴۶
۷۵ ، ۷۴ ، ۶۵ ، ۳۲	ارتغر روم	۱۶ ، ۱۶۹
۱۸۲ ، ۱۷۳ ، ۱۵۲ ، ۱۴۶ ، ۱۴۵ ، ۱۰۴	ارغوان میرزاتاجار	۲۲۱ ، ۳۰۷
۱۹۷ ، ۲۱۴ ، ۲۲۶ ، ۲۴۸ و ...	اربع الدوله	۴۳۶-۴۳۷
۵۱ ، ۴۷ ، ۲۶	ارگنجی	۳۴ ، ۶۳
۴۴۳	ارمنی ارمنستان	۱۵-۱۶ ، ۲۷
۷۱	۱۱۷-۱۱۸	۱۵۲ ، ۲۳۱ ، ۳۷۵ ، ۴۷۷
۱۹۹ ، ۱۹۷	اروپا - اروپائیان	۷ ، ۱۵ ، ۴۵
۲۰۶ ، ۲۰۱	۱۸۸ ، ۲۴۹ ، ۲۷۱ ، ۲۷۷ ، ۲۹۰ ، ۲۹۱	
۴۵۷	۳۲۲ و ...	
۴۵۹	ارومیه	۲۳-۲۴ ، ۲۹ ، ۳۲ ، ۴۷
۲۴۶	۱۴۴ ، ۲۷۴ ، ۳۱۶	
۴۹۷	ازبک - ازبکستان	۱۴ ، ۲۶ ، ۳۰
۵۳ ، ۵۰ ، ۳۱ ، ۲۶ ، ۲۵	۳۳ ، ۳۴ ، ۳۶ ، ۳۹ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۵	
۴۸۹ و ... و ۱۰۷ ، ۷۱ ، ۶۸ ، ۵۵	۱۳۳ ، ۱۵۹ ، ۱۶۷ ، ۱۶۹ ، ۱۹۴ ، ۲۲۳	

۱۷۴- و ۰۰۰ و ۴۷۸-۴۷۹، ۴۹۴	اسفزار ۱۷۸، ۳۶۵
اصلاخان توبچی ۲۰۱	اسفندیارخان ازبک ۱۲۵
اصلاندوز ۱۹۸	اسکات انگلیسی ۳۲۹
افراسیاب ۱۳۴، ۸۵	اسکاتلند ۴۳۳، ۳۲۹
افرتیسی ۱۶	اسکندر بیک ترکمان ۳۰
افشار ۴، ۶۷، ۷۴-۷۵، ۷۹، ۸۹	اسکندر خان کرد و وانلو مجریگی ۱۹
۹۵، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۳۲، ۱۴۷ و ۰۰۰	اسکندر رومی ۵، ۴۵، ۱۰۷، ۳۷۵
اقشرانلو- هقشرانلو- کرد ۶۴	اسکندر میرزا والی گرجستان ۲۰۱
اعتماد السلطنه، محمد حسن خان ۱۹۲	اسکوبلوف- ژنرال ۴۱۸، ۴۲۶
۳۰۲، ۴۱۲، ۴۳۰، ۴۳۶، ۴۳۹	اسلامبول ۳۰۵، ۳۸۳
افغان- افغانستان ۷، ۲۰، ۳۱	اسماعیل بیک سلطان میدانی
۶۲- ۶۵، ۷۴، ۸۳-۸۴، ۸۸، ۹۳	۲۴۱، ۲۷۸
۹۹، ۱۰۷، ۱۱۳-۱۱۴، ۱۲۲، ۱۴۳	اسماعیل خان قوچانی ۳۱۷-۳۱۸
و ۰۰۰ و ۴۹۴	۳۷۸-۳۷۹
اکره ۱۲۲	اسماعیل خان درگزی ۲۳۵، ۲۸۶
ا... اکبر- کوه ۵۵، ۳۲۶	۳۲۹
۳۲۶-۳۲۷، ۳۲۱، ۱۰۲، ۹۵	اسماعیل خان خرمه عرب
الهوردی خان زعفرانلو ۱۸۴	۱۱۴-۱۱۵، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۳۶
الیهقلی خان خوارزمی ۲۲۳	اسماعیل خان لریگی ۹۶
الهیاریخان قاجار صف الدوله	اسماعیل خان دامغانی قاجار
الهیاریخان درگزی ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۸۵-	۲۰۴-۲۰۷
۲۸۸، ۳۲۹، ۴۱۴، ۴۴۱، ۴۵۲، ۴۷۱	اسماعیل میرزا قاجار ۲۲۱-۲۲۲
الهیاریخان قلیچی ۲۰۱	اسماعیلیان ۵۰-۵۱
البرز ۴۷۷	اسعی خان ناملو ۴۷۷
الکاندرشودزکو ۳۶۶	اشتریبی ۷۱
الشکرد ۴۷۲، ۴۷۵، ۴۷۷	اشرف افغان ۶۵، ۸۳، ۹۳-۱۰۳
العماس تاجماه ۱۸۲	اشکانیان ۴۵، ۴۸
العماس دریای نور ۱۸۲	اشنویه ۳۲
العماس کوه نور ۱۸۲	اصفهان ۲۷، ۳۷، ۳۹، ۶۰، ۶۳
المانغا کرد با جوانلو ۲۴۲-۲۴۴	۶۵، ۷۴، ۸۳، ۸۴، ۹۳-۱۰۲، ۱۱۳-
الموت ۵۰-۵۱، ۴۷۶	۱۳۱، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۷۰-۱۷۱

- النگ رادگان ۱۹۷
الوندبیک خالوبنگلو ۴۷۵
الیار بگ کرد ما میانلو ۷۸
امام رضا (ع) ۸۲۰ ۲۷ ۱۰۷۰ ۱۷۵۰
۲۳۴ ۲۵۸ ۳۰۲ ۳۰۵ ۴۸۲ ۴۸۷
امام موسی کاظم ۷۵
امام مقلی پسر او بس بیک بازوکی ۴۴۷
امام مقلی پدربنادر شاه ۶۴
امام مقلی میرزا پسر نادر ۱۷۴
اماموردی خان افشار ۹۵ ۱۰۹ ۱۱۵
اماموردی میرزا ۲۰۹
اماموردی خان بیات ۹۵
امان... بیک زعفرانلو شیروانی ۴۹۷
امان... خان اردلان ۲۰۱
امان... خان افشار ۲۰۵
امان... خان افغان ۱۰۵
امت خان استاجلو ۲۷
اموی - عرب ۸
امیرآباد چناران ۲۴۳ ۲۵۰ ۲۶۷
۲۸۲ - ۲۸۸ ۳۰۳ ۳۱۱ ۳۱۴ ۳۰۰
امیرآباد کلات ۴۴۳
امیرآقا خان خبوتانی ۲۹۱
امیراسدا... خان علم اول ۲۱۱
۲۱۹ ۲۲۶ ۲۵۵ ۲۶۸ ۲۶۶
امیراصلان خان بازوکی ۲۷۴
امیراصلان خان پسر لار ۳۵۳ ۳۶۰
امیراصلان خان کردنیلی ۲۳۰-۲۳۱
امیرجانمحمد خان قاجار ۹۲
امیرحسام الدین گیلانی ۲۳
امیر حسن شیخ تیمور ۵۴
امیرحسین خان ایلخانی قوجان ۳۰۱ ۳۳۸
شجاع الدوله
- امیرخان بازوکی ۴۷۶
امیرخان مگری لب زرین ۲۹-۳۲
امیرحسین خان نگهبان زعفرانلو ۴۹۷
امیرخان عرب میترست ۱۷۶ ۱۷۹
امیرخان سین بائی ۱۲۳
امیرزاده محمدسلطان تیموری ۵۲
امیرشرفخان بتلیس کرد شقاقی ۸۰۲ -
۹ ۱۴
امیرضیاء الدین بتلیس ۹
امیرطالب ۴۳۵
امیرعلم خان خزیمه پسر چندی ۱۵۴
۱۷۶-۱۷۹ ۱۸۱ ۲۱۱ ۲۶۸
امیرعلم خان دوم ۲۱۰
امیرعلی نقی خان زنگویی عرب ۲۱۱
۲۱۹ ۲۳۱ ۲۳۳
امیرکبیر میرزاتقی خان - ۱۸۸ ۲۲۱
۲۲۹ ۲۶۲ ۳۰۰ ۳۵۱ - ۳۵۵ ۳۸۲ - ۳۸۴ ۴۲۸
امیرگونه خان ایلخانی خراسان ۱۸
۳۴ ۱۷۲ ۱۹۰ ۱۹۲ ۲۰۱ ۲۰۶ ۲۰۹ ۲۴۱
۲۴۵ ۲۵۲ ۲۵۹ ۲۳۹ ۲۶۱ ۳۸۷
امیرمحمدخان عرب زنگویی ۱۸۵
امیرمسعود ۳۱۹
امیرمعصوم خان عرب خزیمه ۱۷۶-۱۷۸
امیرنظام محمدخان زنگنه ۲۲۹-۲۳۰
۲۶۲
امیرمهراپ خان عرب ۱۷۶
امیرهندوکه ۵۳
امیری، منوچهر ۳۰۵ ۳۱۲ ۳۲۴ ۳۴۵
امین... خان کردرشوانلو ۸۶
امین الدوله، محمدحسین خان ۱۸۷
۳۰۱ ۳۳۸

- امین زکی - کرد ۱۴
امین السلطان ۴۵۲، ۴۳۹، ۴۲۹، ۴۱۲
امین السلطنه ۱۸۷
امین نظام قاجار ۴۴۱ - ۴۴۲
انباله ۱۲۴ - ۱۲۵
انارو - انو ۳۶۹، ۳۹۱
اندخود ۱۶۸
اندراگوراس ۴۶
انگلیس - بریتانیا ۳۳، ۳۲، ۲۲، ۱۱۶، ۱۱۳، ۱۱۱، ۱۶۱، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۰۱، ۲۰۱، ۲۱۶، ۲۲۵، ۲۳۸، ۲۵۲، ۲۶۳، ۲۹۵، ۳۱۴ و ...
انوشیروان ۵، ۸، ۱۵۲
اربدشاقلان ۱۰۶
اونارسلطان بازوکی حاکم خواروسمنان
۴۷۷ - ۴۷۸
اوتراپرادش ۲۳۹
اوجکان - اوچ دختر ۴۷۴، ۴۸۷
اوج کلیسا ۲۲۵
اورس - روس ۱۵۱
اوزون آوا ۴۱۵
اوسی ۱۶۷
اوغاز ۴۶، ۵۵، ۵۶، ۸۳، ۱۴۹، ۲۱۶، ۳۳۰، ۴۱۵
اولانلو ۴۶
اولامه تکلو خاشن ۹
اولیا جلیبی ۸ - ۹
اوس بیگ خالد بیگلو ۴۷۴ - ۴۷۷
اوسی ۲۲
اوسین زندان ۱۶۷
ایدن ۲۳۴
ایران ۸، ۱۱، ۱۶ و ...
- اسرج افشاری زدی ۳۰، ۴۷۸
اسروان ۲۰، ۱۰۲، ۱۱۴ - ۱۱۶، ۱۴۴
۲۰۱، ۲۲۱، ۲۲۵ - ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۷۷
ابزیدور خاراکسی ۴۶
ایشان نقیب ازبک ۱۹۴ - ۱۹۵
اینجه شهپاز - کرد ۲۴۲
ایوان کیف ۹۶
ایوانف ۲۹۷ - ۲۹۸
آیورده - اکبرده ۳۴۳

باباخان بشلو ۹۶، ۱۰۸-۱۰۹، ۱۱۴	باباقرخان خورشاهی ۲۱۳
۱۳۱	باباقرخان لژگی ۹۶
باباخان کرد ۱۶۹	بالخان (کوهستان) ۱۹۸
بابادورمز ۲۲۱	بالاخیابان شهید ۱۰۳
باباعلی بیگ کوسه ۶۵، ۸۳	بالامرغاب ۱۱۳، ۳۳۴
بابان - کرد ۲۰۱	باموصی آباد ۱۹۰، ۳۵۷، ۳۰۷
بابک خرمی ۸	۳۵۲، ۳۵۷، ۳۹۵
بایل ۴۷	بامداد - مهدی ۶۲، ۱۷۳، ۱۷۸
باجگیران - بازگیران ۵۵، ۱۷۷	۱۸۰، ۱۸۲، ۱۹۲-۱۹۳، ۲۱۷، ۳۵۸
۴۱۵، ۴۳۴	۳۸۲، ۳۸۵، ۳۹۱
باجوانلو - باجمانلو - باشکانلو -	بانک مرکزی ایران ۱۸۲
باشقانلو ۶۵-۶۷، ۸۳، ۸۵، ۹۰	بانوشیروانی - کرمانج ۳۴۴
۹۲، ۱۱۸، ۳۳۹، ۴۰۹	بایندر - ترکمن ۱۰
باخزر ۶۸	پتلیس ۲، ۸-۹، ۱۶، ۴۷۳-۴۷۴
بادلانلو - کرد ۱۷-۱۸، ۶۶، ۷۸	بجنورد - بیژنورت ۱۸، ۲۱، ۳۳، ۳۴
۸۲، ۱۲۸، ۱۵۷، ۴۵۶، ۴۶۴، ۴۸۷-۴۸۸	۵۵، ۶۵، ۷۱، ۷۳، ۷۷
بادغیس ۱۳۷	بحرآباد ۴۹
بادکوبه ۴۳۰	بحرین ۱۸۸
بارون دوسوا ۲۱	بخارا ۳۴، ۴۷، ۶۳، ۱۱۳، ۱۳۲
بازرگان - مرز ۱۶۹	۱۵۵، ۱۹۴، ۲۸۹، ۲۹۳، ۳۷۲، ۴۱۹-
بازن طیب نادر ۱۵۹-۱۶۰، ۱۶۶	۲۲۰، ۲۳۷
بازیل نیکیتین ۶، ۴۷۷	بختیاری ۱۹-۲۰، ۲۲، ۷۶، ۱۰۴
باستانی پاریزی ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۹	۱۰۷، ۱۴۷، ۱۵۴، ۲۰۵، ۲۰۷
باش محله قوجان ۱۰۴	بدرخان شاهسون ۱۳۴
باغ خواجدربیع ۳۵۹	بدری - آتایای ۳۹۸
باغ سعادت آباد اصفهان ۱۰۰	بدیع الزمان میرزا قاجار ۲۲۸
باغ نادر شهید ۱۶۲	برات بهادر جیرستانی ۴۴۵-۴۴۸
بافت - قلعه ۳۸	برات علیزاده شیروانی ۴۴۸
باقرپلنگ شیخکانلوالین ۳	براتی درگزی ۱۴۷
باباقرخان ۳۸۱	براتیشف ۱۶۶
باباقرخان قرایی ۹۶	بران بگ قولانلو ۴۹۶

بندرعباس ۹۸-۹۹-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷-۲۷۸-۲۷۹	بیراهوئی - بیراهویی ۱۳
بنگال ۲۹۸	بیربر ۱۲۷-۱۷۶
بنگلادز ۱۸۲	بیرخوردارین محمودترکمان ۳۷
بوداق پاشا ۱۱۵	۲۳-۳۹
بوداق خان کرد چکنی ۲۵-۲۹	بیرزل آباد ۴۱۲-۴۲۸-۴۴۰
بوکان ۲۳	بیرزو ۸۶
بهادرخان جاسی ۲۶۱-۲۶۸	بیریز - آلکس ۳۳-۵۵-۱۹۳-۲۵۵
بهادرخان درگزی ۳۱۹	۲۵۶-۲۸۹-۲۹۵
بهادری - بادلانلو ۳۱۹	بیروجد ۲۰۷-۳۰۶
بهرام میرزا نازار ۲۴۳-۲۴۶-۲۹۱	بیروگی - افسرلهستانی ۲۵۸-۲۷۰
بهنر ۱۳۷-۱۳۹	۲۷۷-۲۸۰-۲۸۲-۲۸۷-۲۹۰-۳۰۸-۳۱۵
بهمنان ۱۱۲	۳۲۰-۳۲۳-۳۲۷-۳۲۸-۳۳۱-۳۳۷-۴۴۲
بهبودخان کردبیروانلو ۱۱۸	بیروانلو- کرد ۴۴۲
بهبودخان چابشلودرگز ۹۶-۱۵۵	بیطام ۲۹-۵۱-۲۴۲
۱۷۵-۱۷۶-۱۷۹	بیروه ۶۲-۱۴۰
بهبودی - هوشنگ ۲۳۴-۲۸۵-۳۱۹	بیطایی - ترک ۳۴-۱۰۳-۱۷۵-۱۹۰
۳۲۹-۴۵۲-۴۶۲-۴۷۱	۲۰۴-۲۰۷-۲۱۲
بهمن دهگان ۱۷۰	بیطداد ۱-۵-۱۲-۲۷-۱۰۸-۱۰۹
بهمنی بهلوان ۱۹۳	۱۱۲-۱۴۰-۲۳۵
بیات - ترک ۸۹-۹۵-۱۱۲-۱۳۹	بیطغج - ۲۵۷
۱۴۶-۱۵۲-۱۵۵-۱۶۸-۱۷۶-۱۸۱	بیطکاش ۹۴-۹۵
۱۸۵-۱۹۰-۱۹۱-۲۵۸	بیطکو - عمارلوکرد ۳۰۹-۳۱۳
بیارجمند سزوار ۳۰۶	بیطلباس - کرد ۱۵۱-۲۷۲
ببجرانلو - کرد ۱۷-۵۵-۴۴۳-۴۵۶	بیطلخ ۳۳-۱۳۱-۱۳۶-۱۴۱-۱۴۲-۱۵۴
ببدر ۴۹۱	۱۶۸
ببیدگل ۲۹	بیطقیس - افسراین - ۲۶-۳۲۳
ببدوز ۴۸۹	بیطوج - بلوچستان ۷-۱۳-۲۰-۹۹
ببیرام خان قرامانلو ۲۳-۲۴	۱۱۲-۱۲۳-۱۴۷-۱۵۴-۱۸۷-۲۰۰
ببیرامعلی سلطان کردچکنی ۲۹	بیطوک نغافی ۲۲۷
ببیرامعلی بیگ معیرالممالک ۸۱	ببمینی ۳۲۱-۴۲۶
ببیران کرد عمارلو ۱۴۶	ببندرلنگ ۹۸

بیل خاتون سرخس ۲۲۳، ۲۷۱، ۲۴۳	بیرجند ۲۶۸، ۹۵
بیل مالان ۱۰۵	بیرک ۱۰۴
بیلنگینه پوش سا رو ۳	بیزن ۱۳۲
بیلوانقلی بیگ مروی ۱۰۵، ۹۵	بیمتون ۲۳
بیلوان قمری ۵۴	بیگلرخان جاپتلو ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۷
بیلوی - رزیم ۵	۲۱۹، ۲۲۲، ۲۶۱، ۳۲۸ - ۳۲۹
بیربازن - بازن	بیگ نظر - روستا ۳۹۵
بیرعلی قولانلو ۴۸۹، ۴۹۱	بیگی جان ازبک ۱۹۴ - ۱۹۵
بیرمحمد بیگ ۱۱	بینالود ۵۵
بیزکی جناران - بازوکی	بین النهرین ۴۷
بیرمحمدخان میاجوافغان ۹۸	
بیشاور ۱۲۱، ۱۲۴، ۲۷۱	پاپالوانشار ۷۹
بیش بلوک ۸۶	بارت - بیلوی - اشکانی ۴۵، ۴۷، ۵۶
بیشین پاکستان ۱۳	پارس ۱۵، ۴۷، ۵۹ - ۳۸۱، ۳۸۲
	پاریس ۶، ۳۸۳
تات ۵۶	پازوکی - کرد ۱۱۸، ۴۷۳ - ۴۸۷
تاتار - ترک ۶۶ - ۱۴۷، ۱۴۷، ۲۴۷	پاکویچ روسی ۲۲۴، ۲۳۰ - ۲۳۱
تاجماه - الماس	پاشاخان سرتیب مگری ۳۶۶، ۳۷۶ - ۳۷۹
تاج محمدخان بادلانلو ۴۶۴	
تاجیک - تاجیکستان ۵۶، ۵۸، ۶۰	پالکانلو - پالوکان - کرد ۱۷
تاشکند ۱۳۳ - ۱۳۴، ۴۲۶	پائین خیابان مشهد ۲۸۹
تبادکان ۵۰۴ - ۵۰۵	پائین ولایت قوچان ۴۹۷
تبریز ۸، ۱۷، ۳۶، ۱۰۱ - ۱۰۲، ۱۱۱	پرسای اروپائی ۳۲۹
۱۵۱، ۱۶۶، ۲۲۴، ۲۳۱ - ۲۳۵، ۲۵۳، ۳۰۵ -	بری خانم قولانلو ۴۹۳
۳۰۶، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۳، ۴۲۴، ۴۷۴، ۴۷۷	برویزمیرزا قاجار ۴۹۷
تخت جمشید ۴۷، ۳۲۴	پساکوه ۱۱۸، ۴۴۲
تخت شاه باجمانلو ۲۴۵، ۲۴۷	بسیان - کرد ۲۲۵، ۲۲۷
تخت کشتارلین ۲۱	پشتکوه خراسان ۲۲۴
تربت جام ۹۵، ۱۷۸ - ۱۷۹، ۱۸۴	بطرزبورغ ۲۱۷، ۳۰۱، ۴۲۸
۲۷۲، ۳۷۶	بطرکبیر ۲۰۵
تربت حیدریه ۹۶، ۱۷۵، ۱۷۷، ۲۰۷ -	بطرلامسدون ۱۱۳
۲۰۹، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۳۶، ۲۶۳، ۲۸۷، ۳۱۹ -	بیل ابریشم سزوار ۱۹۲
۳۲۰، ۳۲۵، ۳۶۳	

توخان - کرد ۱۱۰	تنگستان ۳۸۱
تورمانلو - کرد ۴۸۸، ۳۲۲، ۶۶	توبال پاشا ۱۱۱، ۱۰۹
تورنیز - کاشمر ۲۴۱، ۲۳۲ - ۲۳۱، ۲۹	تویکانلو - کرد ۳۰۸
۳۷۶، ۳۶۰ - ۳۵۹، ۳۳۲، ۳۰۷، ۲۶۲	توران ۱۳۲ - ۱۳۴، ۱۵۵
ترک ۰۰۰، ۶۶، ۵۹، ۵۶، ۲۰، ۱۷	توس ۱۸۵، ۱۳۲، ۷۱، ۵۰
ترکان خاتون ۵۰	توشماللو - کرد ۱۸
ترکان سلجوقی ۹۸، ۸	توری تسیک - توریک ۳۲۴ - ۳۲۸، ۳۲۵
ترکستان ۱۱۳، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۲، ۱۵۵	تون ۱۷۸
۲۲۳، ۱۹۲، ۲۸۹، ۰۰۰ و	تهران ۲۶ - ۳۱، ۴۳، ۵۵، ۱۳۷، ۹۶
ترکان عثمانی ۱۰۱ و بسیار جاها	۱۷۳، ۱۵۱، ۱۹۰ - ۱۹۱، ۱۹۶ و بیشتر جاها
ترکمانچای ۴۳۶، ۳۰۲ - ۳۰۰، ۲۴۱، ۲۰۵	تیماسب خان جلاشروکیل الدوله ۱۲۱
ترکمان - ترکمن صحرا ۲۸، ۲۰، ۱۷	۱۲۴، ۱۳۵، ۱۳۳، ۱۳۱، ۱۲۹
۲۴، ۵۶، ۶۳ و بسیار جاها	تیماسب میرزا قاجار ۲۴۱، ۲۵۲، ۲۷۶، ۲۸۰
ترکمان قلعه ۶۷	تیمورس - طهمورث ۳
ترکیه - عثمانی ۱۸۰۷ - ۱۶ - ۲۴، ۲۰، ۱۶	تیموسلطان هندی ۲۰۱
۱۶۹۰، ۱۴۹۰، ۱۴۴، ۱۴۰، ۹۱ و دیگر جاها	تیریند ترکستان ۱۱۳
و ۲۷۳	تیسفون ۴۷
ترمز - ترمذ ۱۳۳	تنگریس ۱۶
ترناب خبوتان ۵۳ - قرقچان	تیلوری - قلعه ۱۲۶
تزن - رود سرخس - نجن ۱۰۳، ۲۷	تیمور جلایر ۱۹۳
۲۲۳، ۲۷۷، ۲۸۱، ۳۲۲، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۷۲	تیمور خان کرد ۹۹ - ۱۰۰
۴۴۲	تیمور شاه افغان ۱۸۵
تفلیس ۱۱۶	تیمورلنگ ۵۱، ۱۱ - ۵۴ - ۱۱۳، ۹۳
تقماق خان ۴۷۷ - ۴۷۶	۱۳۹
تقی خان شیرازی ۱۴۵، ۱۵۲	تیموریان ۴۳، ۸
تقی خان بزدی - بافقی ۳۰۲	تیموری (بربر) چناران ۴۸۸
تکمران - سروان ۴۸۹، ۸۷	
تکن چری آقا ۱۱۵	
تکه - ترکمن ۲۵۹، ۲۳۹، ۲۲۳، ۱۰۳	
۲۴۴، ۲۳۴، ۲۸۱	
تیمور پاشا ۱۱۱، ۱۰۱	

جلایر - بهبودخان ۴۴۲	جابانی - محمد ۲۲۴۰۵۵، ۲۹
جلایر - عباسخان ۴۴۲	جاجرم ۴۸۹، ۳۵۲، ۲۰۴، ۱۹
جلایرمهندس عبدا... ۳۱۹	جافکانلو - کرد ۴۸۸
جلایربلنگ توشخان ۴۴۲	جام - ۱۸۴، ۱۰۴ - هتربیتجام
جلفا ۲۶۶، ۱۵۲	جانعلیخان گوکلان ۱۰۹، ۹۶، ۱۲۵ - ۱۲۶
جلیلالملک - محمد مهدی بازوکی ۴۸۴	جانمحمدخان قاجار ۱۹۶
جمادینلو - کرد - ۲۲۶-۲۲۵	جانمکدونالد ۲۳۹
جمشیدی - هزاره ۲۷۵، ۱۱۳	جاننبارخان ازبک ۱۲۵
جنگگاه ۸۷	جانی قربان - ترک ۳۴
جوین ۴۸۹، ۲۵۶، ۶۸	جبل توحیدخان میلانلو ۴۹۱
جوینی - عظاملک ۵۱ - ۵۰	جرغان ۵۲
جوی نقره ۱۰۴	جرغان ۱۰۲
جهان آباد هند ۱۲۳	جعفرآباد، ۳۹۵، ۳۲۸
جهان ارغیان ۳۹۷، ۲۵۹، ۲۰۷، ۲۰۳، ۱۹۰	جعفر بک کردسیاه منصور ۱۷۶
جهان نیگلو - کرد ۴۸۹، ۳۵۸، ۱۸۸	جعفرخان کرد میانلو - میلی ۶۴،
جهانگیرخان کردنقایی ۲۲۶	۱۸۴-۱۸۰، ۱۷۸-۱۷۵، ۱۱۴
جهانگیر میرزا قاجار ۲۲۹-۲۳۰، ۲۶۷،	جعفرخان بیات ۱۹۵، ۱۹۱-۱۹۰
۲۷۱	جعفرخان پستیانلو - پستکانلو
جهانگیرخان قولانلو - کرد ۴۸۹-۴۹۱	مزدکانلو محمدجعفرخان
جیحون ۵۱، ۴۶، ۱۳۲-۱۳۳، ۱۸۷، ۳۳۴	جعفرسلطان زعفرانلو ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۷۸
جیرستان - میلانلو ۵۵، ۸۶، ۲۴۹، ۲۴۵	جعفرقلی بیگ نادلو - اول ۶۵،
۴۴۸	۸۰-۷۸، ۶۷
جیمز فریزر معاصرنا در ۱۲۱، ۱۲۶-۱۲۹،	جعفرقلیخان نادلوانیلخانی بخنورد
۱۴۱	۲۱۹-۲۲۴، ۲۳۱، ۲۳۲-۲۴۵، ۲۴۵-۲۵۳،
جیمز فریزر معاصرنا قاجار ۱۴۱، ۱۹۳،	۲۴۲، ۲۵۷، ۲۶۲، ۳۰۳، ۳۱۹، ۳۲۸، ۳۴۱-۳۴۲،
۳۴۲، ۳۳۸، ۳۲۵-۳۱۳، ۳۰۶-۳۰۵، ۲۸۹	۳۴۷-۳۵۰ و ...
۳۲۵	جلالآباد ۱۲۱
	جلالالدوله هندی ۲۴۳-۲۳۸
	جلایر - ترک ۶۵، ۶۸، ۹۵، ۱۲۱، ۱۳۱-
	۱۳۴-۱۷۶، ۱۸۱، ۱۲-۱۸، ۲۱۹-۲۲۴،
	۲۷۹، ۳۲۰ و ۴۸۵، ۴۸۰

- جاوشلو - جایشلو ۰۱۷۵۰۱۷۱۰۱۳۱۰۹۶
 ۲۶۱.۲۱۹.۲۰۴.۲۰۳۰۱۷۹
 چارلز دوم ۲۹۳
 چاغی پاکستان - کرد ۱۳
 چالکی ۴۹۸
 چالدران ۳ ۰۳ ۱۱۰۸ ۴۷۴
 چانديجوك هند ۱۲۹
 چخرسعد - چفورسعد ۴۷۶
 چراغعلی خان ۳۶۲
 چرکناشو - کرد ۱۷
 چنده گیلان ۴۸۰۳۴ ۴۸۷۰۳۹۲
 چنده حرام ۴۷۷
 چقال اوغلی - سنان پاشا ۳۶
 چقوراولنگ ۴۸۷
 چگنی - کرد ۲۶ ۲۹ ۱۷۵ ۴۷۳
 چگنه ۴۹۷
 چلبی پاشا علیبکی ۱۱۵
 چمنگزرگ - کرد ۳۳-۴۱ و بسیار جاها
 چمن خوش بلاق ۲۰۴/۲۱۰
 چمن سلطانیه ۱۸۷-۱۹۸ سلطانیه
 چمن کالیوش ۱۹۷
 چمن یام الینگ لیلی قوجان ۱۹۶
 ۴۱۲۴۴۰۸
 چمن رادکان - الینگ رادکان
 چناران کیوانلو - مرکز شهرستان
 ۱۸ ۲۷۰ ۲۲۰ ۳۴ ۴۸۰ ۴۵۰ ۷۰ ۱۰۷۰ ۱۱۸-
 ۱۲۰-۱۴۹ ۱۵۵-۱۵۸ ۱۶۹ ۱۷۶-۱۹۰
 ۱۹۹ ۲۲۳۰ ۲۵۵- و ۲۷۰ و بسیار جاها
 چناران بجنورد ۳۴
 چندر ۱۹۸-۲۴۴
 چنگ کلاغ ۴۸۷
 چنگیزخان مغول ۱۱
 جولاخا لدبیک یا زوکی - خا لدبیک
 جدا لدبیکلوهها
 جولایی - ترک ۲۰ ۲۴ ۱۷۵ ۴۸۷
 چهارباغ مشهد ۱۸۳
 چهارباغ هرات ۱۰۷
 چهاربرج بزرگی ۴۸۷
 جهجه ۴۵-۴۸۷
 جهل دختر ۲۳۵-۳۰۶
 چین ۱۴۲-۱۴۳
 حاتم بیک کیکانلو ۷۸ ۰۸۲ ۰۹۵
 حاتم خان زعفرانلو - بادلانلو
 ۸۳ - ۱۵۵
 حاتم طائی ۱۵۲
 حاج ابوالفتح خان یا زوکی و دیگر
 برادران ۴۸۰-۴۸۳
 حاج سیاح محلاتی ۴۲۲ ۰۴۲۹ ۰۴۳۴
 حاج میرزا رفیع ۴۲۹
 حاج آقا بزرگ لاهیجی ۲۰۹
 حاجیخان بک نایب ۲۷۰-۲۷۱
 حاجیخان کرد حمزکا نلو سیکلریبکی
 ۷۸ ۱۱۲۰ ۱۲۱۰-۱۲۸ ۱۳۹-۱۴۰ ۱۴۵-
 ۱۴۹ ۱۵۱ ۱۶۵-۱۶۸
 حاجی جعفر بسندیک زیارتی ۴۴۹
 حاج حسن بزرگ قوجانی ۴۳۹
 حاج رستم کرد مشهدی ۳۸۷
 حاج عباس معتمدی قوجانی ۴۳۹
 حاجی علی اصغر خان ۳۰۶
 حاجی قاسم سرتیب ۲۵۵
 حاج محمد میلانلو ۴۹۴
 حاج ملازمین/العابری ۲۲۹

حاجیلر ۶۶	حسینخان خبوتانی ۳۳۳
حاجیلو- ترک ۲۰۱	حسینخان کرد دنبلی ۲۰۱
حاجی فیروزالدین هراتی ۲۰۷	حسین خان کردچگنی ۲۹
حاجی میرزا آقاسی ۲۵۱-۲۴۷	حسین خان زرین کمر قوجانی ۴۵۶-۴۵۷
حاج حبیب کرد مستکانلو ۱۲۰	حسین پاشا ۲۷۷، ۲۵۲، ۲۵۲، ۱۴۰
حبیب... زورتانلو ۳۳۰	حسین خان قاجار قزوینی ابروانی
حسام السلطنه ۲۳۷-۲۳۶، ۲۸۸-۲۸۷	۱۹۶-۱۹۷، ۲۰۱، ۲۲۱-۲۲۲، ۲۳۱-۲۳۲، ۲۴۸
۳۵۵-۴۹۷، ۵۰۰	حسینخان قرآنی ۱۷۶
حسام الدین کرد ۲۳	حسینخان یوزباشی ۳۷۹-۳۸۰
حسن آباد فارس ۹۹	حسین سعادت نوری ۴۲۷، ۴۲۹
حسن بیگ کرد مزدکانلو (مزوکا نلو)	حسینعلی بیگ با زوکی ۴۷۵
مسن باشی ۱۴۵-۱۵۴-۱۶۸	حسین شاه قندهاری ۹۸
حسن بیگ کرد وکیل قراچورلو ۱۱۸	حسین علی خان قرآبی ۲۰۴، ۲۰۷
حسن پاشاشاهی ۱۰۱	۲۱۱، ۲۱۳، ۲۵۰، ۲۷۱، ۲۸۰
حسنخان بیات- ترک ۱۸۱-۱۸۵	حسینعلی سلطان کردچگنی ۲۷
حسن خان کرد روشنی صاحب تیره دو	حسینعلی بیگ خالد بیگلر ۴۷۳
شاخ ۲۰۹	حسینقلی خان کرد قراچورلو ۲۱-۹۲
حسن خان بگ میلانلو ۴۹۴	حسینقلی خان زعفرانلو ۲۱۰، ۲۱۲
حسنخان بهلوان شیخکانلو ۱۹۳	۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۷۵، ۲۸۵
حسنخان ساری اصلان ۲۰۷، ۲۳۲-۲۳۳	۳۳۳
حسن صحرایی ۲۴۲	حسینی - سید علی اصفهر کهنه‌ای
حسینعلی خان کرد چگنی ۲۹	۱۱۹
حسینعلی خان سرهنگ ۲۳۴-۲۳۷	حصا راضها تک ۱۷۰
حسنخان سالار ۲۰۸، ۲۲۸-۲۲۹، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱	حصا دررگز ۴۴۱-۴۴۲
حسینعلی خان معیار باشی ۱۳۸، ۱۷۲، ۵۹	حضرتقلی غلام نایب السلطنه ۲۸۳
حسینعلی میرزا ۳۰۷	حضرتقلی دهباشی درگزی ۱۴۷
حسین (ع) ۲۸۰	حکیم آنالیق ۱۳۳
حسین بیگ برادرزاده نادر ۱۷۴	حکیم باشی ۳۸۸
حسین پاشا خان مقدم مراغه ۲۴۸-	خلوان ۸
۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۸	طه‌ی بغداد ۱۱۲
	حمام معمار باشی مشهد ۲۶۱

خاندلوق ۸۳	حمزه خان تركمن ۲۹۵-۲۹۴
خانمحمد استاجلو ۱۱	حمزكانلو- ايل كرد ۱۲۲-۱۲۰، ۶۶
خاوری شیرازی ۲۴۶	۴۸۸-۴۸۷، ۱۴۹، ۱۴۴، ۱۴۰-۱۳۹، ۱۲۵
خپوشان (توجان قدیم) ۳۷، ۳۳، ۱۸	حمزه ميرزا حضمت الدوله ۳۴۸-۳۴۷
۴۴، ۴۸، ۵۴، ۶۵-۶۹ و بیشترجاها	۳۵۱-۳۵۴، ۳۶۹، ۳۸۵، ۴۱۸
ختا ۱۵۱، ۱۴۲	خوض اسماعيل طلا ۱۰۷
ختن ۱۵۱	خویزه ۱۱۲
خچند ۱۳۴	خیدریانا ۱۱۵
خدا بخش کیوانلو ۱۸۱	خیدرخان بیجرانلو ۴۵۶
خداوردی اردوغانی ۴۹۱	خیدرقلیخان ایلخانی تادلو-
خزابه امین ۱۰۳	سپاه الدوله ۳۵۲، ۳۵۷-۳۵۸، ۳۷۹
خریوط ۸	خیدرگواهی قولانلو اسفراسین ۴۸۹
خرقان ۵۱	خاتون آبادتهران ۴۷۷
خرم آباد لرستان ۱۵۵	خاتون آبادی ۱۸۱
خرم آبادرادگان ۴۵۲	خادم بیگ ۲۳-۲۴
خرم دره خپوشان ۴۹	خاران پاکستان ۱۳
خروه - توجان ۲۰۸	خان ۷-۱۳
خزر- دریا ۴۷	خاکستر لاین ۶۳
خزیده - عرب سیرجند ۱۰۲، ۹۵	خالد بیگ کردیازوکی ۴۷۳، ۴۷۴
۱۱۴، ۱۲۱، ۱۵۴، ۱۷۶، ۲۱۰	خالد بیگ یازوکی ۴۷۲-۴۷۷
خسرو پرویز ۸	خان احمدخان کرد اردلان ۲۹
خسروپور ۱۷	خان بابا چنارانی ۴۸۷
خسروخان سیکلریگی کرد ۴۴	خانبا با خان مظفر السلطنه - مرزا
خسروسلطان یازوکی ۴۷۷-۴۷۸	قلی خان دوم
خسروخان زعفرانلو ۴۵۶	خانسلان ۲۲۶
خسروخان مگری ۲۰	خاندان دوگلانی ۲۲۹
خسروگرد ۳۰۷-۳۵۸	خانگیران ۲۴۲
خسرو میرزا قاجار ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۴	خانم شی انگلیسی ۲۸۹
۲۲۹-۲۳۱، ۲۵۴، ۲۷۱، ۲۹۰، ۳۰۱-۳۰۲	خانم شجاع الدوله دختر مومنین السلطنه
خلخال ۱۶۰	۴۶۶
خلیج حسینقلی ۴۳۶	خانم دکنر یازوکی ۴۸۷

خیبرآباد ۳۷۰-۳۸۸، ۲۷۱	خلیج فارس ۴۶، ۳۱-۴۷، ۱۸۸، ۳۸۲
خیوه - خیوئی ۲۰۷، ۲۲۴، ۲۲۴-۲۲۵	خلیفه عباسی ۵۰۸
۴۱۸، ۳۳۵، ۳۲۹، ۳۱۲، ۲۸۶-۲۸۵، ۲۵۷	خنس - خنلو - کردپازوکی ۴۷۴-۴۷۶
۴۳۶	خواجه جراح (مزرعه) ۴۵۲-۴۶۴
	خواجه ربیع ۷۶، ۷۱
	خواجه عبدالصغر - برج ۳۷۹
داراب فارس ۹۸	خواجه یوسف کاشغری ۱۹۸-۱۹۹
داریوش هخامنشی ۴	خوار ۲۹-۳۳، ۹۶، ۲۶۵، ۴۸۷، ۷۸۲
داغستان ۱۱۶، ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۴۹، ۱۶۶-	خوارزم ۳۸، ۳۳-۴۰، ۵۶، ۶۳، ۶۵، ۸۴-
۲۰۴، ۱۶۷	۸۵-۱۰۶، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۴۱، ۱۴۵ و بیشتر
داغیان ۱۶۱، ۳۹۸، ۵۰۰	جاها
دامغان ۲۸-۲۹، ۴۶، ۴۷، ۹۵، ۱۴۶-۱۸۲	خوارزمشاه - اتسیر ۴۹
۳۷۷، ۲۴۲، ۲۰۵	خوارزمشاه - اللهقلی خان ۲۲۳-۲۲۴
دانیال بیگ قنقرات ۱۳۳	خوارزمشاه جلال الدین ۵۰
داودلی ۳۹۵	خوارزمشاه - سلطان محمد ۵۰
دبیرستانی ۳	خواف (خاف) ۴۸-۱۷۵
دبیرالملک فراهانی ۳۸۶	خوبنظر - حسن ۱۹۱
دُرّانی ۲۷۵ - احمدشاه افغان	خوجان ۴۹
دربندجهجه ۴۴۲-۴۴۳	خور - گلات ۲۷۱، ۲۲۳
دربند خیبر ۱۲۳	خورجای - رودخانه ۴۴۳
دربندفیلیان ۱۱۲	خورموجی ۳۹۱
دربند قفقاز ۱۶۶-۱۶۷، ۱۲۸	خوزستان ۶۵
دربند قیناغی ۱۱۶	خوکانلو - کرد ۲۲۵
دجله ۴۶-۴۷	خوندگار روم (خونگار) ۱۴۷
درزی داود ۴۷۵	خوی ۱۴۳، ۲۲۵، ۲۳۰-۲۳۱، ۲۷۶، ۲۲۷، ۲۲۹
درک کنان ۱-۱۴	خیابان عامل ۷۰
درگز ۱۷-۱۸، ۲۷، ۲۷، ۳۲-۳۳، ۳۷، ۴۴، ۵۵	خیابان کوهسنگی ۱۰۳
۶۶، ۶۴، ۷۰، ۷۱، ۷۷، ۸۱، ۹۲، ۹۶، ۱۰۳-	خیابان نادری مشهد ۲۶۱
۱۰۴ - و بیشتر جاها	خیبر ۱۰۸
درون - درونگر ۳۷، ۳۳-۴۰، ۶۶، ۸۴،	
۱۵۸، ۱۰۴	

دیواندره کردستان ۹۰	درویش بلخ ۱۴۲-۱۴۲
	درویش علی مغول ۵۴
	درویش، سرهنگ ۲۵۹، ۱۹۰
ذبیح ا... منصورى ۴۸۰، ۱۹۱	دَرّه قَرغده - روم شرقى ۱۰۲
ذکریا خان لاهورى ۱۲۴-۱۲۱	دَرّه مسیب ۱۰۹
ذوالفقارخان ابدالى ۱۰۶، ۱۰۳، ۹۵	دریای نورالمناس
۱۷۹	دریای مازندران ۳۹۸، ۲۹۳
ذوالفقار بیگ خالد بیگلر ۴۷۵	دزفول ۱۴۰
ذوالفقار علی بوتو ۱۸۲	دستگرد درگز ۳۳۲
ذوالفقارخان قراملو ۴۷۷	دشت مغان ۱۱۷-۱۱۸، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۶۷، ۱۶۹
	دختر قولانلو ۴۹۳
	دشاد آغا ۵۲
	دماوند ۴۷۹-۴۷۸، ۳۱۰، ۲
	دمدم - دز ۱۴۴، ۳۲
رابین هود ۲۶۳	دمشق ۱۱۵
راج کابوت ۵۱۲ - ۱۲۴	دنبلی-کرد ۱۴۳، ۱۴۴، ۲۰۱، ۲۲۵، ۲۲۷
رادکان ۵۰، ۳۳، ۱۹ - ۵۲، ۶۶، ۶۹	۲۷۷، ۲۳۰
۱۵۵، ۷۰ - ۱۵۶، ۱۸۴، ۱۹۷، ۲۰۴ - ۲۰۶	دوانلو - کرد ۱۹
۲۵۱، ۲۲۲ - ۲۵۵، ۲۵۷، ۳۰۸، ۳۱۴، ۳۲۲ -	دوست محمد خان ۳۷۸-۳۷۶
۲۸۸-۴۸۷، ۴۸۴، ۴۳۵، ۴۲۷-۳۲۷	دولت آباد ۳۹۵
راز ۸۵، ۸۰، ۶۸ - ۸۶، ۸۹، ۱۳۹، ۱۷۵،	دولتخانه ۲۴۵-۲۴۷، ۲۵۳، ۳۳۹، ۳۹۸
۳۰۸	دولیکان شادلو بنیان گذار بجنورد
رجب صروی ۳۶۲-۳۶۳	۱۸۴-۱۸۱، ۱۷۸
رحمتی - علی ۴۸۱	دوبین ۳۹۸
رحیم خان گرایلی ۸۴	دهخدا ۴۷۷
رحیم زاده صفوی ۱۱-۹، ۲۴، ۱۷۰، ۱۷۲	دهکرد - شهرکرد ۳۰۲، ۲۹۷
رحیمیان نماینده قوچان ۶-۶۰، ۶۱	دهلی ۱۲۹-۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۹
رستم بیگ یازوکی ۴۷۴	دهملا ۹۵
رستم بیگ کردمزدگانلو ۱۴۶	دیاریگر - آمد ۱۱۰، ۱۱۵
رستم بیگ کردمکری ۳۶	دیزادیر قوچان ۴۶
رستم خان کرد چمنگیزگ - ۱۱، ۱۲	دیلی نیوز ۴۳۵

۴۲۸	رستم قراچورلو - آقاسی بگ ۱۱۵-۱۱۶
رکن الدین خورشاه ۵۱	رستم خان جولهدی - جولایی ۲۱۲
رمضان خان وزیر قوجان ۲۴۳، ۴۱۸-۴۱۹،	رشت ۱۶۷
۴۳۲، ۴۵۰-۴۶۷-۴۷۰	رشوانلو - کرد ۶۷-۶۸، ۸۵، ۸۷، ۹۲،
رمضان نوشخانه‌های ۴۴۹	۲۸۸
رواندوزکردستان ۲۷۶	رشید و طواط ۴۹
رودارس ۴۷۶-۴۷۷	رشید یاسمی - کرد ۶، ۱۳-۱۴، ۱۵۷،
روداترک ۲۹۴	۱۲۰
رودخانه جهجه ۴۲۲-۴۲۳	رضاآباد ۳۹۲، ۳۹۵
رودکیشیروان ۴۷۶	رضاحیرستانی (میلانلو) ۴۴۸-۴۴۹
رودخانه لاهور ۱۲۱، ۱۲۴	رضاشاه ۲۱-۲۲، ۶۵، ۶۹، ۲۵۰، ۲۳۵،
روزولت ۱۸۹	۳۱۷، ۳۲۴، ۳۴۶
روزگی - کرد - ۴۷۴	رضاقلی خان کردا بلخانی کبیر ۳۴،
روس - اورو - روسیه ۱۷، ۳۴، ۴۶،	۵۶-۵۷، ۶۰، ۱۹۴، ۲۰۰ و ...
۵۹-۶۰، ۶۵، ۱۱۳، ۱۵۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۹،	رضاقلی خان دوم مظفرالسلطنه -
۱۸۷-۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۱۴-۲۱۵،	خانبا با خان ۴۰۷، ۴۴۹-۴۵۰
۲۱۸-۲۲۴، ۲۳۰، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۴-۲۵۳،	رضاقلیخان نماینده شاه تهماسب
۲۵۶، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۶، ۳۰۰، ۳۱۷، ۳۳۲،	۷۰-۷۱
۴۳۶، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۶۳	رضاقلی بیگ کردکهنیکلو - کهنیکلو
روشن خان رشوانلو ۸۶	بیرمحمد رضا خان ۹۰-۹۱، ۹۵، ۱۰۱-
روشن خان زعفرانلو ۲۰۹	۱۰۴، ۱۰۸، ۱۸۲
روم - رومی ۵، ۸، ۱۲، ۴۵، ۴۷، ۱۰۰-	رضاقلی خان درگزی - عباسقلی خان
۱۰۲-۱۰۸، ۱۱۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۹، ۲۳۱،	دلی ۲۳۴-۲۳۶، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۹، ۳۲۱-
۳۷۴	۳۲۷-۳۲۸، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۶۰-۳۶۱
روین دز ۳۵۷، ۳۴۵	رضاقلی میرزا پسر تادر ۱۰۳، ۱۲۱
ری ۲۸-۴۷	۱۳۱-۱۳۹، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۳
ریاحی - محمدا مین ۶۴، ۷۶، ۹۳، ۹۶-	رضاقلی خان هدایت ۲۳۹، ۲۷۷
۹۷	رفیع الملک - محمدا براهیم خان
رئیسعلی دلوار ۳۸۱	پازوکی - ۴۸۲-۴۸۵، ۲۸۱، ۲۸۵-
	رقیه خانم پازوکی ۴۸۴
	رکن الدوله والی خراسان ۴۱۳، ۴۲۰،

زیارت شیروان (فغان آباد) ۵۴،	زاب ۸
۴۵۰، ۴۴۹	زابیل ۲۷۵، ۱۴۷
زیدانلو - سعدانلو - کرد ۷۰، ۱۸	زاخورانلو - زاگورانلو ۶۶، ۱۷
زیک - کرد ۲۹	زازانی - کرد ۱۴
زیلان - کرد ۲۲۵ - ۲۲۶، ۲۷۷	زال ۱۳۲
زینل یازوکی ۴۷۵	زال خان جلایر ۱۷۸-۱۷۶
زان گوره فرانسوی ۲۸۰	زابلی ۱۴۷
	زاینده رود ۱۰۰
	زبردست خان ۹۹
	زراؤگانلو - کرد ۴۸۸، ۳۲۲، ۶۶
	زرتشت پیغمبر ۱۴
	زعفرانلو - چمشگزک - کرد خراسان
	۰۰۰ و ۶۶۰، ۳۴-۳۳، ۱۸، ۱۷
	زکبه یازوکی ۴۸۶
	زرگران ۱۰۳
	زرنه ۲۷۷
	زرنک - سیستان ۴۷
	زگم ازتوابع گنجه ۴۷۵
	زمان خان ابدالی ۱۷۹
	زمینداور ۴۷۸ - ۴۷۷
	زنگان - زنگان ۳۱-۷
	زندان قصر فجر ۲۳۶
	زند ۱۹-۲۰، ۲۰-۱۷، ۱۷-۱۸، ۱۸-۱۹، ۱۸-۱۹
	۲۷۸
	زنگلانلو - کرد ۴۸۸-۶۳
	زنگنه - کرد ۱۱۸، ۱۱۱، ۲۰، ۲۲۹، ۲۴۵
	۴۷۳، ۲۶۶
	زنگویی عرب ۲۳۱، ۱۸۵
	زورآباد ۸۶
	زهاب ۱۱۰
	زورنانلو - کرد ۳۳۰

سینتا واسنیغان ۱۱۸

سارو - ترکمن ۱۰۳

ساروج - ترکمن ۳۲۴

سبہر - مورخ ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۵۹، ۲۰۶

سارویبرہ - کرد ۳-۱۱

سنارہ زن نادر شاہ ۱۶۱

ساری ۱۳۷

سراب آذربایجان - شفاقی ۰۱۷

ساری اعلان فاجار ۲۲۱

سربداران ۲۲۶-۲۲۷، ۲۶۰

ساری خان ۴۱۴

سربیل زہاب ۵۱

ساسانی ۴-۵، ۲۰۰، ۲۸۰

سرجان ملکم ۵، ۱۹۴، ۲۰۰، ۱۹۵-۲۰۱

ساحد السلطان - علی اصغریا زوکی

۴۸۴

سرخس ۳۱، ۴۷، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۸۶، ۱۰۳، ۱۱۳-

ساعدا لدولہ ۴۱۳-۴۱۵

۲۱۴-۳۰۱، ۲۷۹، ۲۷۱، ۲۴۸، ۲۳۳، ۲۲۳، ۱۵۸

سالار حسنخان

۳۲۱، ۳۱۶، ۰۰

سالور - ترکمن ۲۵۲، ۲۷۹، ۲۸۱-۳۳۴

سردار احمدخان ۳۷۶

سامانیان ۴۲۴، ۴۴۸

سردارخان افشار ۹۵

سام خانیہ سالار وکیل اکراد ۶۲، ۳۴

سردار مجیدخان افغانی ۳۷۷

۷۵، ۶۹، ۶۵، ۷۵، ۷۷، ۸۳، ۹۱، ۹۴، ۱۱۷-۱۱۸

سردار رُغززا بلخانی کردنا دلو ۲۱، ۶۰، ۹۲

۱۷۰

سردانی کردستان ۱۱۱-۱۱۲، ۱۵۰

سام خان ایلخانی زعفرانلو ۳۴، ۰

سردشت ۲۷۲

۵۶، ۱۷۰، ۲۳۶، ۲۵۷، ۲۸۷، ۳۴۶-۳۴۷

سرگور و زلی ۲۰۱

۳۵۱-۳۶۹، ۳۸۵، ۴۰۷، ۴۴۹، ۴۹۷

سروگاشمر ۱۹۸

سام میرزا صوی ۱۲۴-۱۶۸، ۱۴۵

سعادت خان نیشابوری ۱۲۵-۱۲۸

ساج بلاغ گُکری - مہاباد ۲۲-۲۳

سعادتقلی خان اوغازی سیوگانلو

۱۵۵، ۱۵۱، ۱۴۰، ۲۹

۳۸۹، ۳۳۰، ۳۱۶، ۶۰

ساوہ ۴۷۷

سعادتقلی خان سفیری ۱۷۵، ۲۰۳-۲۰۸

سایکی ۴۶

سعادتقلی خان لکناھوری ۲۳۵، ۲۴۰

سزوار ۵۱، ۵۵، ۷۸، ۸۳، ۱۳۶، ۱۴۶، ۰

سعدانلو - زیدانلو - کرد ۱۸

۱۵۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۲، ۱۹۶-

سعید نفیسی ۳۰۱

۱۹۷-۲۳۱، ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۵۰، ۲۵۵-۲۵۶، ۰

سُغد ۴۷-۵۹

۳۵۰-۳۵۹، ۳۶۵- و ۰۰۰۰

سُز ۹۰

سبزعلی خان کردقرا جورلو ۲۱۰

سکستان - سیستان ۹۹، ۱۵۴، ۱۶۶

سبزعلی میلانلو ۴۹۲

سلجوقیان - ترک ۱۳

سی - پاکستان ۱۳

سمرقند ۱۳۳۰۵۲، ۱۷۶، ۴۲۷، ۴۳۶	سلطانی فر ۵۵، ۲۸۹، ۲۹۳، ۲۹۵
سملغان ۸۲، ۶۶، ۳۴-۸۷، ۸۵-۲۴۴-۳۴۵	سلطانییه ۲۳-۱۸۷
سمنان ۲۷، ۳۰، ۹۶، ۲۰۴، ۲۵۲، ۲۷۶، ۳۷۷، ۴۷۸	سلطان بایزید ۹-۱۰
سمینوفرانسوی ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۹۰	سلطان سلیم ۹، ۱۱-۴۷۴
سناباد ۳۸۷	سلطان سنجر سلجوقی ۳۹۳
سنان پاشا عثمانی ۳۶، ۱۱۵، ۴۷۷	سلطان محمد خدابنده ۲۲۴، ۴۷۶-۴۷۷
سند ۴۸	سلطان محمود عثمانی ۱۴۰
سندر ۱۹۸	سلطان مراد میرزا حاکم السلطنه ←
سنگان هرات ۹۴	حاکم السلطنه
سندج ۳۱، ۱۰۱	سلطان مرتضی صفوی ۱۷۰-۱۷۲
سورانی - کرد ۱۴	سلطان میدان قلعه ۲۴۵، ۲۶۹-۲۷۰
سورخای ۱۶۷	۲۸۲، ۲۸۶، ۳۰۲-۳۰۸، ۳۲۲
سوریه ۱، ۱۶، ۷، ۲۰، ۳۱، ۴۷، ۱۰۸، ۱۱۵	سلیمان ۱۴۳، ۲۳۰
سوغ بلاغ قزوین ۱۲۵	سلیمان خان با جوانلو - با چمانلو ۲۴۲
سوهان ۳۲۳	سلیمان خلیفه ترکمان ۲۶
سویدی - سویلانلو - کرد ۴۷۳	سلوکی ۴۶-۴۷
سویدا مقول ۵۰	سلیمان بیگ کرد سخوانلو ۸۱
سها م الدوله - جعفرقلی خان ایلخانی	سلیمان خان افشار ۳۵۴، ۴۴۲-۴۴۴
بجنورد ۳۵۷-۳۵۸	سلیمان خان روشنی ۱۷۲، ۳۸۹
سها م الدوله حیدرقلی خان ایلخانی	سلیمان خان درگزی ۳۵۲، ۳۵۷-۳۵۸
بجنورد ۳۵۲، ۳۸۵، ۳۹۰، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۷۰	۴۱۴، ۴۴۴
سهراب خان سرتیب ۲۵۳	سلیمان خان بغابری ۲۱۲
سهراب خان کرد عمارلو ۲۱۲	سلیمان خان سرتیب ۲۲۶
سهراب خان گرجی ۲۲۸، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۸	سلیمان خان قلیچی ۳۵۹
سهراب فرهادی توپکانلو ۱۴۷	سلیمان قانونی ۹-۴۷۴
سهند ۱۷	سلیمان صفوی ۲۸۷
سیاوش قولانلو سفراین ۴۹۱-۴۹۶	سلیمانیه ۱۱۱
سیاه منصور - کرد ۱۷۵-۱۷۶، ۴۷۳	سلیم بیگ مروی ۹۵
سبیری ۳۳۶	سینار - سیمباررود ۱۷۳
سیدآباد (سیدآباد) ۳۰۸	سماح حضور - حبیب خان منتورزن
سیداحمدشاه صفوی ۹۹-۱۰۰	۴۶۰-۴۶۴

۶۵۰۶۲۰۳۷۰۳۳۰۱۹-۱۸	شاه سلطان حسین	۱۰۶-۱۰۵، ۹۶	سیدالخان افغان
۹۴۵-۴۹۱۰۱۷۰۰۱۴۴، ۹۴، ۷۴			سیدخان ۱۳۱
۱۷۴۰، ۱۷۰۰، ۴۴-۴۳	شاه سلیمان صفوی	۱۳۰	سیدعلی خبوشانی
-۱۷۶	شاه سلیمان آخر (میرسیدمحمد)	۱۷۹، ۱۷۷-۱۷۵	سیدمحمدشاه صفوی
۱۸۴-۱۸۳، ۱۷۹، ۱۷۷			سیاب ۸۷
۴۸۷	شاندیز	۱۸۸، ۱۶۶، ۱۵۴	سیستان
۴۸۹	شاه صفی	۱۱۴، ۵۱	سیدالدین آقا
۱۹۰، ۱۸۶، ۱۷۳، ۱۵۸	شاهرخ نادری	۱۵۴، ۱۰۱، ۹۵	سیدالدین خان سیات
۱۹۴			سید سیرانلو - کردسیاه منصور
۲۴۸	شاهزاده بدیع الزمان	۱۷۷	
۳۷۷-۳۵۹	شاهزاده محمدیوسف	۴۶۴، ۵۵	سمرق - مزرعه
۱۳۰-۱۲۹، ۱۲۵، ۱۲۳	شاهجهان آباد	۲۴۱	سمونج انگلیسی
۳۵۳، ۳۰۶، ۲۳۹-۲۳۸، ۹۵، ۲۸	شاهرود	۱۳۱	سن جاریک
۳۵۷-۳۵۶، ۳۳۰، ۵۵			سئوگانلو - سبکی - کرد
۴۸۹	شاهکرم قولانلو	۴۸۸	
۱۵۸، ۱۴۸	شاهسون - ترک	۳۴۰، ۳۱۰، ۱۴	شاهدلو - ایل کردیجنورد
۴۷۸	شاهگلان	۷۴، ۷۳، ۶۵، ۶۰، ۳۷	شاهترصفحات
۲۷۶-۲۷۲	شاهمرادبیک رواندوری	۴۷۷	شاهدیلو - شادی لو
۵۹	شاهنعمانلهولی	۴۲۸	شاهرل دونو - علی اسلام
۲۰۱	شاهمحمودافغان	۳۲۴، ۵۰-۴۹	شاهگری - رمضانعلی
	شاهقلی سلطان چمشگزک - اولین ایلخان	۲۳۹	
۳۳-۲۹	شاهخراسان (شاهعلیخان)	۲۳۰، ۲۸۰، ۲۲۰، ۱۲۰، ۹۰، ۸	شاهاسماعیل اول
۹۵۰، ۸۷-۸۶، ۶۶	شاهقلی بیگ قاجارمروزی	۴۷۸-۴۷۳، ۱۳۲، ۵۴	
۱۳۳، ۱۳۱، ۱۱۳-۱۰۸، ۱۰۱		۱۳۶، ۴۴-۴۳	شاهاسماعیل سوم
	شاهوردیخان کردسیل سپورصاحبکاورانسر	۲۷۵، ۱۸۲	شاهدیندخان افغان
۳۱۵	شاهوردی شهید	۵۴، ۲۸، ۲۵، ۹	شاهدینماسب اول
۲۵۳، ۵۵-۵۴	شاهبجان - شاهجهان	۴۷۳، ۷۰، ۶۲، ۴۳، ۳۴	شاهدینماسبدوم
۴۸۹	شاهدیوسف میلانلو	۱۰۸، ۱۰۰، ۹۹، ۹۶، ۹۳، ۸۷، ۸۱، ۴۹۴، ۴۷۵	
	شاهعالدولهشاهخانی	۱۷۰، ۱۳۶	
	شاهعباس ۱۲، ۸، ۲۵، ۲۳-۲۵، ۱۳۲، ۵۶، ۴۳	۱۶۵	شاهعباس
۲۴۷، ۲۴۵، ۲۳۶، ۱۶۱، ۶۳، ۵۷، ۳۴	شاهعفرانلو	۴۸۹، ۴۷۳، ۲۲۵، ۱۷۷	
۴۷۱-۴۷۰، ۴۲۷، ۴۱۷، ۴۱۳، ۳۹۶-۳۶۸، ۲۵۹			

شجاع الدوله محمدناصرخان ۵۹-۶۳.۶۵	شوش ۴۷
۴۷۲ ۴۴۹.۹۵	شوشتر ۱۱۲
شجاع الدوله - عبدالرضاخان ۱۶۱.۹۱.۶۵	شوغان ۳۹۵
۴۶۵-۴۶۳-۴۵۰-۲۳۴	شوقی همسرنا در ۱۵۹-۱۶۱
شجاع السلطنه قاجار ۱۹۲.۱۰۶.۲۰۶.۲۳۱.۰۲۱۹.۰۲۰۶	شهبازبگ قراچورلو ۱۲۷۰-۱۲۸
۳۰۷-۲۶۴	شهبازبگ خالديگلوي بازوکی ۴۷۳
شجاع الملک افغانی ۳۲۱	شهری ۴۸۷
شرف خان بتلیس ۲۷۲-۲۷۳	شهرزورگردستان ۲۰۱
شرف خان نایب السلطنه ۱۷۶	شهرکهنه قوجان ۵۵ ۵۷۰ ۱۱۹۰
شروانلو- شروانلو- کرد ۹۷	شهنشاه- اسما علییه ۵۱
شریف خان دولتخانندای خپوشانی ۳۳۳	شیمک خان ازبک ۱۰
۳۴۰	شیخ ابراهیم جزایری ۲۳۲
شرفخان رواوری ۲۵۹	شیخ احمد واعظ قوجانی ۴۶۲
شفاق - شفاقی-کرد ۰.۱۷.۰۸.۰۱۹۶.۰۲۲۵	شیخ اسدا... توحیدی ۴۳۹
۲۵۸ ۲۵۶ ۲۲۹	شیخ امیرعلیما سی خدشخ اسپرلوها
شکاک - کرد ۳۰ ۰۱۷	۴۷۴
شکرگیگان باروکی ۲۷۶-۲۷۵	شیخ تیمور ۵۴
شکرلو- شکرانلو- کرد ۲۲۵	شیخ حسن جوری ۵۱
شکرسیک خالديگلوي ۴۷۳	شیخ حسن کرمانی فتودال ۱۶۴
شکرسلطان با جوانلو مشاورنا در ۶۷-۶۸	شیخکانلو- شخوانلو- کرد ۶۶.۶
۸۹۰۸۵۰۸۳۰۸۱۰۷۸-۶۸	۰۱۸۴۰ ۱۸ ۱۰ ۱۵۶۰ ۱۳۹۰۹۵۰۸ ۱۰۸۰۷۰
شکوه السادات قوجانی ۱۷۲	۲۸۸ ۳۲۲ ۲۰۵۰ ۱۹۳
شکوه علایی قوجانی ۱۷۲	شیخ مرتضی انصاری ۳۸۰
شکی ۱۴۵	شهابلی بیگ شادلو ۶۷.۶۷.۷۹.۸۲.۹۴.۹۵-
شماخی ۱۱۳ ۱۴۵	۱۱۵-۱۱۴ ۱۰۸
شمرذولجوشن ۱۳۶	شیراز ۹۷.۹۹.۱۱۲-۱۱۳.۱۱۴.۱۴۵.۱۵۵.
شمس الدین بیگ کردگیل ۲۷۳	۲۳۶ ۱۸۵
شمس آباد بازوکی ۴۸۷	شیرمحمدخان هزاره ۲۷۱.۳۴۶
شمس علی اصغر ۱۸۷۰-۱۸۸	شیروان قفقاز ۳۸.۱۴۴.۴۷۶
شوروی (متوفی) ۱۶-۱۷.۲۰.۵۹.۵۵	شیروان خراسان ۱۸.۳۱.۳۴.۵۵.۵۵.۸۰
۰۱۷۷ ۰۲۰۸ ۰۲۲۴ ۰۲۷۲ ۰۳۳۴	۸۳ ۱۰۷۰۸۸ ۱۹۷۰ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۵۱
	شیروانی زین العابدین ۱۵ ۵۹

طاسرتبه توجان ۳۹۷۰۲۰۴	صادق آقای درگزی ۲۵۷
طالش ۲۳۰۰۲۲۶	صادق خان شفاقی کرد ۱۹۶
طاهرشادیللو ۴۹۱	صارم کرد مگری ۲۴-۲۳
طاهری ابوالقاسم ۲۵۶	صاروعلی نکلو ۲۴
طبری ۲	صالح خان افتخار ۱۶۱-۱۵۸
طیس ۱۷۵، ۱۸۵، ۲۱۲، ۲۳۱، ۲۳۲	صالح خان بیات ۱۷۶
طوس - هتوس	صحرائی - محمدعلی ۲۴۵
طوق جای ۱۱۰	مددروازه ۲۷
طهما سب خان جلاسر ۱۰۸، ۱۰۱، ۹۵، ۶۸	صدرالسادات توجانی ۱۷۲
۱۱۲-۱۱۳، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۴-۱۴۴	صدراالاطباء ۴۲۸
طهمورت دیوبند ۸۷	صفرعلیخان بغایری ۱۹۰
طی - عرب ۵۹	صفرعلیخان سرتیب ۳۷۶
طیبی های توجان ۱۷۲	صفوی ۱۴، ۱۷، ۱۹، ۲۰ و بیشتر صفحات
ظل السلطان ۴۲۹، ۴۳۰	صفی آباد ۳۰۷، ۲۵۹، ۲۰۷
ظہیرالدوله ۳۶۶-۳۶۵	صفی قلیخان ۴۲
	صمدبیک تبریزی ۱۶۴
	صنیع الدوله - محمدحسینخان ۵۹-۶۰
	۳۸۹، ۳۹۲
	صنیع الملک ۴۳۸
	صوفیان خلیفه ۵۴
	صوفیانلو - کرد ۹۵
	سیدآباد - سیدآباد ۳۰۸، ۳۲۲، ۴۸۷
	سیدمحمدخان جلاسر ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۴
	سیدمحمدخان افغانی ۳۶۵-۳۶۶
	سیدعلی خان درگزی ۳۱۹
	ضحاک ماردوش ۱-۲، ۱۵

عظا ملک جوینی ۴۹	علیقلی خان خراسانی ۲۱۲
علاءالدوله قاجار ۹۲	علیقلی خان - عادلشاه ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۵۹
علاءالدین صفوی ۱۷۲	۱۶۶، ۱۷۳، ۱۷۴
علم - سرجندی ۹۵	علیقلی خان قلیچ اوغلی ۴۷۷
علم - اسدا... وزیردربار ۲۷۲	علیمحمدخان لکهنوری ۱۲۷
علمدشت - الندشت ۱۰۳	علیمیرادبیگ افغان ۱۹۸
علی (ع) امام ۳۸۰، ۱۲۰، ۱۰۸	علیمیرادخان نراهی ۱۰۵
علی آبادفوجان ۱۴۱، ۵۶، ۳۵۲، ۳۵۳	علیمیرادخان کردشادلو ۲۱۰
۴۱۴، ۳۹۸، ۳۹۶، ۳۹۵، ۳۹۳	علیمیردان خان کردقیلی ۱۱۲
علی اکبرنوکر لطفعلی خان ۴۵۳	علی نقی خان با می ۳۰۷
۴۶۷، ۴۵۷	علی نقی خان عرب طیبی ۲۱۳، ۲۱۹
علی ایلی ترک ۶۶	۲۳۱ - ۲۳۲
علی بیگ کردشقای ۱۹۶	علی نقی میرزا رکن الدوله ۲۱۷
علی بک کردفوجان آوازخوان ۴۵۷	عمارث - کوه ۳۴
۴۵۹	عمارثو - آمارانلو ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱
علی بگ قولانلو ۴۹۴ - ۴۹۶	۳۱۳، ۳۰۸، ۲۱۲، ۱۸۲
علیخان کردفیرا جورلو ۱۸۸ - ۱۹۶	عمان ۳۱
علیخان سرکرده ۲۰۱	عنبرستان ۳۵۸
علیخان بگ بیجرانلو ۳۳۰	عوض محمدقوشخانه ای ۴۵۰
علیخان بگ حصار ۳۳۴	عیسی خان افغان ۱۰۸
علیخان چنارانی ۴۸۷	عیسی خان کردعمارلو ۱۸۲
علیخان قرایی ۳۴۱	
علیخانوف ۱۱۳	
علی خوجه بیگ ترکمن ۳۴۴	غریب - اسب ۱۸۵
علیزاده - میلانلو جیرستان ۴۴۸	غز - ترک ۵۶ - ۱۳۲
علی سلطان ازبک ۵۴	غزنین ۲۷۱، ۲۷۵
علیقلی خان پادشاه خوارزم ۳۳۵	غزنویان ۱۳۲
علیقلی بیگ مینهای شرانلو کرد	غلامحسین میرزا صالح ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۷۷
۹۶ - ۹۷	غنی خان افغان ۱۱۵
علیقلی بیگ وکیل قوشخانه - کرد ۱۱۸	غوریان ۷۹، ۲۷۶، ۲۷۷
علیقلی بیگ سرورلوا فشار ۱۰۱، ۱۱۵	غلیجایی افغان ۳۹۴

فرهادپاشا دمشقی ۱۱۵، ۴۷۷	فارسی ۵۴، ۱۰۱۰، ۱۱۲، ۱۰۱۸، ۱۴۳
فرهادخان توپکانلو ۶۰	۱۴۵، ۱۵۲، ۱۵۷، ۲۵۴، ۲۷۲، ۲۹۳
فرهادی سهراب توپکانلو ۱۴۷	۳۸۴، ۳۲۲
فرهاد میرزا معتمدالدوله قاجار ۲۰۱،	فاروج ۵۷، ۲۰۸، ۴۳۹، ۴۴۱
۲۱۲، ۲۱۴، ۲۴۵	فاطمه سلطان صفوی ۱۳۶
فریدون آدمیت ۳۸۴	فتح آباد قوجان ۱۵۷-۱۶۱، ۳۹۵
فریدون کی ۲	۳۹۶، ۴۲۶
فریدون میرزا قاجار ۳۶۷، ۳۷۲-۳۷۵	فتح، خان یازوکی ۴۸۷
فریمان ۳۴۸، ۳۵۲-۳۵۳	فتح خان افغانی ۲۰۷، ۲۷۱
فریزر ۳۰۵-۳۰۶، ۱۲، ۳۶۱، ۴۱۹-۴۲۲	فتحعلی خان از سرداران نادر ۱۶۷
۹۷-۱۰۱، ۹۸	فتحعلی خان قاجار ۷۳، ۶۵-۷۶، ۱۹۷
فقا - سربل ۹۷-۱۰۱، ۹۸	فتحعلیناه ۱۹، ۳۳، ۱۸۷، ۱۹۱-۱۹۲
فقیر محمد علی قوجانی ۴۳۳	۱۹۶، ۲۰۳ بد بعد
فلاح جوگ ۱۶۷	فتحعلیخانلو - کرد ۱۸
فولادبیک مروی ۶۶	فتحی - محمد شقایق ۱۷
۱۱۵ فولادپاشا	فتحعلی خان صاحب دیوان ۴۱۳، ۴۱۵
فیروزآباد ۳۹۶	فراه - رود ۴۶-۴۷، ۱۱۰
فیروزکوه ۱۱۳-۱۱۴، ۴۷۸	فرامرزیل ۲۱۰
۳۷۰-۳۷۱، ۳۸۸، ۴۲۷	فرانسه ۶، ۲۵۶، ۲۶۶، ۲۶۸، ۳۰۸، ۴۱۸
۴۳۶-۴۴۲	۴۱۹، ۴۲۷، ۴۲۸
فیضآباد مهولات ۱۷۵	فرانگ ۲
فیضآباد قوجان ۴۰۸	فراهان ۲۲۱، ۲۴۱
فیلی - کرد ۱۹-۲۰، ۱۱۲	فراه ۲۸-۳۹، ۹۶، ۳۶۵
	فرچا، خان شیروانی زعفرانلو ۴۹۷
	فرچا، خان عرب ۳۰۶
	فرچا، بادامها ۹۴
	فرخان ۱۰۴، ۳۹۶، ۴۱۳
	فرخ خان کاشی ۳۸۳
	فردوسی ۲-۳، ۱۱، ۴۵، ۱۳۲
	فرنک ۲۷۱
	فرهاد ۴۳

قاجار - ترک ۷۲۴-۷۳۰۶۰۵۶۰۲۲	قراچیداغ ۲۷۱۰۳۸
بیشتر صفحات	قراچه ۳۳۹
قاجا نلو - قاشکانلو - کرد ۲۵۳۰۶۰	قراخان چمنگزک - کرد ۶۲۰۳۲
۴۸۸-۴۹۱۰۴۸۹	قراخان ۴۱۴
فادرقلی خان سیوکانلو ۳۳۰	قراچورلو - کرد ۲۱۰۱۴، ۳۴، ۶۵، ۱۲۱-۱۲۸
قارادایف ۴۴۴-۴۴۳	۱۴۵-۱۵۰-۱۵۵-۱۶۸-۸۰-۸۴-۹۱-۱۸۸ و
قارشی ۳۲۰۱۳۵-۱۳۳	قراچورلو - خانلوخان ۲۱-۸۷-۸۹-۹۲-۳۹۳
قارص ۱۱۶، ۱۱۴	قراقوم ۱۲۹
قارون ۹۶	قراقویونلو ۴۷۳
قازی قوموچ ۱۶۷	قراگوز - اسب منی خان ۱۹۵
قاسم بیگ جلایر ۹۵	قراگوزلو - ترک ۲۰۱
قاسم بیگ قاجار ۲۵۸، ۱۵۱، ۱۲۵	قراچی - ترک ۱۷۶-۱۷۵، ۱۴۵، ۱۰۳، ۹۶، ۴۰
قاسمی - ابوالفضل ۴۵	۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۱ و ...
قاسی احمد غفاری ۵۴	قربان کل قاتل پادشاه خوارزم ۳۷۲
قاسی محمد ۶	قرجقای خان ۳۹-۳۸
قاسی پنده سرخس ۳۷۲	قرجده خان - قوجه خان رشوانلو بدر حنغان
قاسمی قاسمی ۲۲۱، ۱۸۸، ۳۰۷	رشوانلو - کرد ۲۱۲
قاسمات - قاسم ۲۵۵، ۲۱۹، ۲۱۰	قردانلو - کرد ۴۸۹
۳۴۷، ۲۷۱، ۲۶۸	قرق بجنورد ۸۷
قباد بیگ، بازوکی ۴۷۴	قرقلو ۱۴۴، ۹۷، ۹۵
قباد و ۱۵۵، ۸۶، ۴۳	قرهیز - ترک ۵۹
قلینر ۸۷	قزاقستان ۱۵۵
قدرت ا... آقاروشنی ۳۷۰-۳۷۱-۳۸۹	قزاق سلطان ۹
قدرت ا... روشنی زعفرانلو ۱۷۲	قزل آلا - رودایروان ۱۰۱
۳۷۰-۳۷۱-۳۸۸، ۳۸۷	قزل وزن سفیدرود ۱۰۱، ۲۳
قدمگا و نیشابور ۷۱	قزلباش ۱۰-۲۵، ۲۶-۴۴۲-۴۴۳، ۴۷۳-۴۷۶
قدوسی ۱۰۴، ۱۱۸، ۱۴۲، ۱۷۴-۱۷۵، ۱۸۵	قزل کتل ۳۳۴
قرا باطلو کرد ۱۱۸، ۹۰	قزل حصار ۴۸۸
قرا باغ ۲۲۶-۲۲۵	قزویں ۷، ۲۷، ۳۱، ۵۰، ۶۵، ۹۴، ۱۴۵-۱۴۶،
قرا تپه - مراد تپه	۲۱۷، ۴۷۵-۴۷۷
قرا تیکان کلات ۴۴۲-۴۴۳	قشغه - قشقه - قشقای ۱۴۷

قصر فیروزه	۲۰۰	توجان ۱۴-۱۷، ۲۶، ۳۱ و بیشتر جاها
قنقاز ۳۱	۱۱۳-۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۴، ۱۴۵، ۱۴۹	توجعلی سویدا نلو کرد ۴۹۱
	۱۸۷، ۱۹۱، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۷۱	توجعلی یا شا ۱۱۴
	۳۱۶، ۳۳۲، ۳۳۵	توجی بیگ ولدشا هفتلی بلیان ۴۷۷
قلعه باقر	۴۶	تورخانچی - محمدعلی ۱۹۴
قلعه بیگلر حمزکاتلو	۴۳، ۴۵	تورقود - کوه ۳۴۴
قلعه جوالان کردستان	۲۰۱	توریجای ۲۲۶، ۱۷
قلعه خان بجنورد	۳۲۵	توزغان ۶۵
قلعه دولو هودانلو	۳۹۶	توتخانه - دهستان مرزی ۵۵ - ۸۶، ۸۰، ۶۸
قلعه سدوزرا و کاتلو	۳۹۶	۸۷، ۱۱۸، ۱۳۹، ۱۷۵، ۲۰۹، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۴۹، ۲۴۲
قلعه شمع	۳۹۶	۳۶۸، ۳۷۰
قلعه عباس	۳۹۶-۳۹۸	تولانلو - کرد ۴۸۹-۴۹۷
قلعه کلب آقاسی	۳۹۶	تهرمان میرزا قاجار ۲۳۵-۲۳۶، ۲۲۵، ۲۵۲
قلعه وکیل خان یازوکی	۳۹۲، ۴۸۷	۲۵۸، ۲۱۵-۳۱۶، ۳۲۲، ۳۴۲، ۳۴۶
قلعه یوزیانی	۸۵	تهستان ۵۱ - ۱۹۷
قلندرآباد	۳۸۷	تیقده ۳۷-۳۸، ۴۸۷
قلنج بیگ خاندینکلو	۴۷۵	قیس آباد شیخکاتلو ۳۲۵
قلنج خان جلایر	۱۵۵، ۱۷۶، ۱۸۱	قیصروم ۱۴، ۱۱۶
قلنج خان خراسانی	۲۱۳	
قلنج توتخانه‌های	۴۲۹	
قلنج خان بمر لطفعلی خان	۳۰۷	
قم	۱۷۴-۱۷۵، ۲۷۹	
قنبر آباد تیرجان	۵۵	
قندهار	۴۴، ۶۲، ۹۸، ۱۰۴، ۱۲۱، ۱۳۰	
	۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۱ و ۲۷۷	
قنقرات	۱۳۳	
قواخ مامیانلو	۲۱	
قوام السلطنه	۵۵، ۱۶۱	
قوجه خان شیخوانلو - کیوانلو	۱۱۸	
	۱۱۴، ۱۲۰، ۲۰۷	
قوجه بیگ گوندوزلو	۱۶۰	

کلاته بادلو - بادلانلو ۴۸۷	کوه شایجان ۳۹۷
کلات - قلات پاکستان ۱۳	کوه محمدبیک قوجان ۴۰۵
کلاته حسن بازوکی ۴۸۷	کوه کیلویه ۱۱۲
کلاته شاه بنده بازوکی ۴۸۷	کوه صیمه بجنورد ۳۴۴
کلاته حاج محمد رضا ۳۹۲	کوئته پاکستان ۱۳
کلاته حبشی بازوکی ۴۸۷	که گو ۳
کلاته ماسانلو ۳۹۵	که ریزدگرد ۳۰۷
کلاته سنجر قولانلو ۴۸۹	که ندل خان ۳۶۶-۳۶۵
کلاته میرزا ۳۹۶	که نده مشکان سزوار ۸۴-۸۳
کلب آقاسی ۳۹۶	کی - کیان - کیانی ۶۹۱۲۰۱۳
کلبعلی بیگ قولانلو ۴۸۹	کیخروی ۹
کلنل ایزیدور ۲۶۶	کیخرو میرزا قاجار ۱۹۲
کلنل بورسکی - پروسکی	کیزاده ۳
کلنل دالماج ۳۸۳	کیخان ۳
کلنل محمدتقی خان پسیان ۲۲۴	کیجما ل ۳
کلنل بیت ۴۲۲	کیسار - کوهسار ۵۵
کلهر - کرد ۴۸۸۰۲۵۰۲۰۰۱۵	کیکانلو - کرد ۴۵۶۰۶۸۰۳
کلهر قانکانلو ۴۹۱	کیکو ۳
کلبیای اوچمیادین ۱۱۷	کینگار ۳
کلیم ... - موسی بیغمیر ۷۲	کیوانلو ۱۵۶۰۹۱۰۸۰۰۶۷-۶۶۰۴۲۰۱۹۰۳
کمپل وزیرمختار انگلیس ۲۳۵ تا ۳۰۱	۴۸۸۰۴۸۴۰۳۲۲۰۲۵۱-۲۰۵۰ ۱۸۱-۱۷۶
کوخینیکلو کهنیکلو - کیندگلو	کیفی ۴۷۵-۴۷۲
۳۲۹۰ ۱۸۴۰ ۱۰۱۰۷۸	کیوسریس ۳
کوردا و غلی - کورا و غلی ۳۲۹	
کورحسن استاجلو ۲۷-۲۶	
کوشک مهدی ۱۸۱	
کوش - کوه میش ۳۰۷	
کوه یا باجها نیگلو ۴۸۹	
کوهرز ۲۹	
کوه سرخاب ۱۰۲	
کوماراف روسی ۱۱۲	

کداخان حاکم بلخ ۱۵۲	کنجلی خان زیگ - کرد ۲۹
گراتی فولانو ۴۸۹	گنجه ۱۱۳-۱۱۶، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۶۸، ۲۲۴، ۲۲۵
گرایلی - مغول ۴۲۵، ۸۴، ۶۶، ۳۴	۲۷۵
گرجستان - گرجی ۱۶، ۳۸، ۶۲، ۱۱۶	گودرز ۱۳۲
۱۱۷، ۱۴۵، ۱۴۷، ۲۰۱، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۷۵	گورانلو - کرد ۱۸
گردنه ا... اگبر ۳۳۷-۳۳۶، ۳۲۵	گورانی - کرد ۱۴-۱۵
گردنه دره شور - شورک ۳۴۰	گوربا جوف ۴۴۳
گردنه قلعه زو ۳۴۰	گوک تبه ۴۲۴، ۴۱۲
گردنه چهل دختر ۲۳۹	گوکلان - ترکمن ۱۲۶-۱۲۵، ۱۰۹، ۹۶، ۶۶
گردنه خونی بیلاق ۲۳۹-۳۰۶	۱۶۷، ۲۹۴، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۴۵
گرگان ۴۷-۵۳-۱۹۸-۱۹۹-۲۲۳	گونا باد - نزدیک مشهد ۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-۳۱۲
۳۵۹-۳۵۸، ۳۴۵	گوندوزلو ۱۶۰
گرماب ۸۶	گوهرنا چخام زعفرانلو ۴۵۰
گرمخان - بجنورد ۸۶-۸۵، ۸۴، ۲۹۴	گوهرشاد ۲۲۳
گرمورد ۲۲۷-۲۲۶، ۱۷	گیل - جیل ۴۷۳، ۲۰
گرمه خان بجنورد ۹۲، ۸۷، ۸۴	گیلان ۲۶۶، ۱۶۹، ۱۱۳، ۶۵، ۳۴، ۳۱، ۲۳، ۶
گوردکف - سرهنگ ۴۱۸-۴۲۵، ۴۱۹	گیو ۱۳۲
۴۲۷	
گروس - کرد ۱۹-۲۰، ۲۳	
گزنفون ۱۵۰۱	
گلستان - آذربایجان ۲۰۴-۲۱۸	
۳۰۰	
گلستانه ۱۷۵-۱۸۱-۱۸۳	
گلمکان ۴۸۷	
گل محمد قوجانی ۴۵۹-۴۵۸	
گلسل - کوهستان ۵۵	
گناباد ۳۱۲	
گنبدقا بوس ۱۹۸، ۲۳۵، ۲۳۸-۲۳۹	
۳۲۳	
کنجلی پاشا ۱۰۱-۱۰۲	

لار ۹۹-۱۴۷	لودیانا مرکز انگیسی های هندوستان
لاکی ۱۶۷	۳۲۱
لاو ۹۵-۱۰۲	لورالای ۱۳
لامدون ۴۳۴	لهستان ۲۵۰، ۲۵۴-۲۵۵، ۲۶۵-۳۰۸، ۳۰۵
لاهور ۱۲۱-۱۲۴	۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۳
لایسن ۲-۱۸۰، ۳-۶۳، ۴۵، ۶۵، ۹۵، ۱۹۳، ۲۰۴، لیندی ۲۹۲	
لیمان ۲۰۱۷	
لیر- الوار - لریستان ۱۴-۱۵، ۱۷، ۲۰	
۲۰-۱۰۴، ۱۱۲، ۱۵۰، ۱۵۴-۱۵۵، ۱۶۸	
لردگرون ۲۲-۲۳، ۲۴۵، ۲۱۶-۲۱۹، ۲۲۶	
۲۳۳	
لرخ- مورخ ۱۶۷	
لزگی ۹۶، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۷	
لطفعلی‌خان بقا بیری ۱۹۰	
لطفعلی‌خان زند ۱۹۰-۱۹۱	
لطفعلی‌خان سیستانی ۹۶	
لطفعلی‌خان درگزی ۲۳۴-۲۳۷، ۲۲۹	
۴۵۲-۴۶۳ تا ۴۷۲	
لطفعلی دیوانه نوکرقا شم‌مقام ۲۵۷	
لطیف افندی ۱۴۰	
لطیف‌خان بگ قولانلو ۴۹۲	
لطفعلی‌خان مزینانی ۳۰۷	
لک - لیر ۱۵-۲۰	
لکناهور ۲۳۵	
لکهور ۱۲۷	
لله‌یا‌نا عثمانی ۴۷۶	
لمتون ۲۰	
لندن ۲۷۴، ۲۸۰، ۲۰۴، ۲۱۶	
لنگر- جام ۱۷۸-۱۷۹، ۱۸۴	
لنگر- بجنورد ۲۴۲-۲۴۳	
لنین ۴۲۳	

محمدبیک بازوکی ۲۷۴	ماد ۲۷۰۲۲۰۱۸۰۱
محمدپاشا ۱۴۵	ماروجاق - مرو ۱۵۷
محمدتقی بگ - روستا ۳۷	ماروس - ماروسک عمارلو ۱۴۶۰۷۱
محمدتقی بگ سردارنادر ۱۵۴	مازندران ۷۳۰۷۰۰۶۵۰۵۳۰۴۶۰۲۷۰۶
محمدتقی خان شیرازی ۱۷۹	۱۹۸۰۱۸۲-۱۸۱۰۱۷۰۰۱۳۷۰۹۴۰۹۰۰۷۶
محمدتقی میرزا قاجار ۲۰۸-۲۰۷	و بیشتر جاها
محمدتقی خان عرب میش مست ۲۵۸	ماکو ۲۵۸
محمدجان چنارانی زعفرانلو ۵۰۰	ماسانلو - کرد - ماسانلو ۰۲۱
محمدجعفرخان کرد مستما نلو مستکا نلو	۱۲۹۰۷۸۰۶۷
مزدگانلو ۱۸۱۰۱۶۰۰۱۵۷-۱۵۶۰۱۲۰-۱۱۹	مانه ۳۴۵-۳۴۴۰۳۴۱۰۸۴
محمدجعفرخان باچما نلو با جوانلو ۲۴۳-۲۴۲	ماوراءالنهر ۵۹ ۱۱۴۰-۱۳۳۰۱۴۱
محمدجعفرخان کرد سرتیب چناران ۴۷۱-۴۷۰	۱۹۴۰۱۵۵
محمدجواد مشکور ۴۸-۴۵	مجدالدوله ۴۶۸
محمدحسن بیگ کردشادلو ۲۳۸-۲۳۶	مجدالسلطنه ۴۶۹-۴۶۸
محمدحسن خان کردزنگنه ۳۸۰	مجریک - مزرج قوجان ۱۸-۱۹-۴۶
محمدحسن خان قاجار ۱۴۶-۱۴۵-۱۵۲-۱۵۳-۱۸۲	مجنون خان بازوکی ۴۸۰-۴۷۸۰۱۸۸
محمدحسن خان خوانی ۱۷۵	مجیرالدوله علیمحمد ۱۲۶۰۱۲۱
محمدحسن خان ۲۳۰	محبت خان راج پوت ۱۲۲-۱۲۴
محمدحسن نردینی ۳۵۲-۳۵۱	محبوب پهلوان ۱۹۳
محمدحسن خان چنارانی داممش خان	محمدآباد ۵۰۰
۵۰۵-۵۰۴	محمدآباد مانه ۳۴۵
محمدآباد درگز ۳۳۵-۳۳۴۰۳۲۶۰۲۴۲	محمدآباد درگز ۳۳۵-۳۳۴۰۳۲۶۰۲۴۲
محمدحسن خان ایشیک آقاسی ۲۵۳	۳۴۶۰۳۴۵
محمدابراهیم خان روشنی زعفرانلو محمدحسن خان ایلخانی کرد زعفرانلو	محمدابراهیم خان روشنی زعفرانلو محمدحسن خان ایلخانی کرد زعفرانلو
بیکلربیکی ۱۹۲-۷۵۰۷۰۰۶۷۰۶۲۰۴۴۰۳۴۰۱۹	۹۰
۱۸۱۰۱۷۹-۱۷۱۰۱۶۵-۱۵۴۰۱۴۱-۱۳۱۰۱۲۱-۱۱۸	محمدابراهیم خان کیوانلو ۴۸۴
۲۰۱۰۱۹۰۰۱۸۴	محمدامین خان خوارزمی ۳۷۲-۳۷۱
محمدحسین خان اوغازی - سیوکانلو ۴۵۶	محمدامین خان خوری ۴۷۱
محمدحسین خان کردزنگنه ۲۴۱	محمدباقر بیگ کرد سملغانی ۳۴۶
محمدحسین خان زیارشی ۴۴۹	محمدبیک قراسی ۱۴۵
محمدحسین خان قاجار ۱۴۲۰۱۳۶-۱۳۳	محمدبیک مروی ۱۰۲۰۹۶-۹۵

محمدحسین خان کردگروسی ۲۰	۱۵۷۰۱۲۸۰۸۲۰۷۸۰۶۹۰۶۶
محمدحسین خان قرایی ۱۷۵	محمدرضا خان قراچورلو ۱۷۲
محمدحسین خان عاسقلو ۲۰۱	محمدرضا خان قرقلو ۱۴۴-۱۴۳
محمدحسین خان ہزارہ ای ۲۷۵	محمدرضا خان وزیرخراسا ن ۳۱۶-۳۱۷-۳۲۰
محمدخان بفایری ۳۵۷۰۳۵۳	۳۷۸۰۳۲۱
محمدخان بلوچ ۱۱۲۰۹۹	محمدرضاقلی بیگ زعفرانلو ۱۰۸۰۸۶
محمدخان قراچورلو ۱۰۹۰۱۰۶۰۱۰۴	محمدرضا میرزا قاجار ۲۰۹۰۲۰۸
۱۵۵۰۱۱۰	محمدرضا شاہ پهلوی ۱۸۲۰۱۶۲۰۶۱
محمدخان قاجار ابروانی ۱۹۹۰۱۶۰	محمدسلطان قراچورلو ۱۰۴-محمدخان قراچور
۲۰۱	محمدشاہ گورکانی ہند ۱۲۲ ۱۲۵-۱۲۸-
محمدخان قاجار دولو ۲۰۴-۲۰۵-۲۰۸	محمدشاہ قاجار ۱۸۷۰۲۵۶۰۲۶۵۰۲۷۲۰۲۷۵-۲۸۱
محمدخان قرایی ۲۱۶۰۲۱۳-۲۰۷	۳۵۰-۳۵۱-۳۷۷-
۲۱۹-۲۲۲-۲۲۳ تا ۲۶۳	محمدصادق خان سرتیب ۴۳۶
محمدخان بیگلربیگی ہزارہ ۲۰۱	محمدصادق خان عرب زنگویی ۲۱۰
محمدخان روشنی زعفرانلو ۱۷۲	محمدصادق خان کرددنبلی ۲۰۱
محمدخان زنگنه کرمانشاہ ۲۰۱	محمد صلاح خان قرقلو- صالح خان
محمدخان لزگی ۱۴۵	محمدہدیق خان ۳۶۶
محمدخان ترکمانی ۱۵۹۰۷۱	محمدظاہر خان قزوینی ۲۴۸-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۸-
محمدخان جلایر ۲۱۳	۲۵۹
محمدرحیم خان جولانی ۴۸۷	محمدعباسی ۲۵۴
محمدرحیمخان خوارزمی ۲۰۸	محمدعلیخان ازسرداران نادر ۱۵۵
محمدرحیمخان کردشاہلو ۳۷۲	محمدعلیخان برادرسلار ۳۶۳
محمدرضا- اردوغانی ۴۸۹	محمدعلیخان قرقلو ۱۵۴۰۱۲۵۰۹۵
محمدرضا بیگ کردزنگنه ۱۱۸	محمدعلیخان منصورالملک درگزی ۴۴۱-۴۴۲
محمدرضا بیگ کردگھینکلو- کینکلو	محمدعلی بیگ بیات ماکو ۲۵۵-۳۴۶-۳۴۷
۱۸۴۰۱۵۹-۱۰۸ ۷۸	تا ۳۵۱
محمدرضا خان فراہانی منشی رضا	محمدعلی صحرائی با جوانلو ۲۳۹۰۲۴۵
قلی خان ایلخانی ۲۴۱-۲۴۵-۲۵۶-	محمدعلیشاہ قاجار ۴۲۰-۴۲۲
۲۵۷	محمدعظیمخان صندوقداربانی قوچان ۴۶۲
محمدرضا خان کرد ۳۹۳-۳۹۲	محمد قاضی ۴۷۷
محمدرضا خان زعفرانلو- بادلانلو	محمدقاسم بیگ انشار ۱۴۵

محمد قاسم خان قوالموقا جا ر ۲۰۹	مراغه ۲۰، ۲۰۲، ۱۵۳، ۲۰۱، ۲۵۲ - ۲۵۵، ۲۵۳
محمد قلیخان افشار را روی ۱۵۵، ۱۵۸	مراد تپه ۹۰
۱۶۱	مرتضی قلیخان دنیلی ۱۴۳-۱۴۴
محمد کاظم مروی ۶۸، ۶۶، ۶۴	دیگر مردوخ - علامه ۱۴
صفحات دوره نادر شاه	مرتضی قلی خان ۲۶
محمد گلین ۲۳۳، ۲۱۶	مرغش ۱۱
محمد مشیری ۳۰۴	مرغاب ۲۷۸، ۲۳۴
محمد نسبی خان ملک النجار ۲۰۱	مرگان ۱۴
محمد ولی میرزا قا جا ر ۱۹۷-۱۹۹	مروارید تپه ۳۹۷
۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۸، ۱۴۰، ۱۴-۲۱۵	مروان حمار ۸
محمد ولیخان جنارانی - زعفرانلو مرو رود ۳۲۴	
۵۰۲، ۴۸۷	مروان حجیان ۳۱، ۳۹، ۴۷، ۵۲، ۵۶، ۶۳، ۶۶، ۶۸
محمد هاشم خان شیرازی ۲۱۸	۸۶، ۸۹، ۹۳، ۹۵، ۱۰۲ - و دیگر صفحات و ۴۷۸
محمد یوسف خان ۴۳۹، ۳۸۳، ۳۷۶	مرزج - مجریک ۳۲۴، ۳۹۶، ۵۷۰
محمد آباد ۳۷۶	مزدوران ۲۸۹، ۶۷
محمدخان ۴۹	مزدگانلو ۷۱، ۱۴۵-۱۴۶، ۱۵۴، ۱۶۸، ۱۸۱
محمدخان دنیلی ۲۰۱	مزینان ۱۸۲، ۳۰۷
حمود محمود ۴۲۸، ۴۲۰، ۳۸۲	مستگانلو - مزدگانلو - مستیانلو ۱۱۹-۱۲۰
محولات ۱۷۵	۱۵۶، ۱۸۲، ۴۸۸
مهرالدوله ۴۳۷	مستر بروکی - بروکی
مداین ۵، ۴۷	مستریک ۲۵۴، ۲۷۳، ۲۹۰
مدرس رضوی ۱۸۱، ۱۷۷	مستر جیمس ۲۰۱
مدرسه طلاب مشهد ۳۳۰	مستریکر ۲۳۵
مدیترانه ۱۵	مستراسنویک ۳۸۳
مدیر دیوان افشار ۴۵۶-۴۵۹، ۴۶۵	مستر شی ۲۵۸، ۲۶۵-۲۶۶، ۲۶۸-۲۶۹
۴۷۱	مستر لیندسی ۲۹۲
مراد بیگ کرد ۲۷۲	مستر هارت ۲۸۷
مراد تپه - قراتپه ۱۱۴-۱۱۶، ۱۴۵	مستر هنری ۲۹۲
۱۴۹، ۱۵۱	مستفای السلطان ۵۰۵
مرادخان ۱۰	مستفای الملک - محمدرضا ۵۰۳
مراس قوالموقا ۴۹۳	مستوفی الممالک ۴۲۰

مستوفی قوجانی ۴۴۴۰۴۵۹۰۴۵۶	۱۵۵۰۱۵۱۰۱۴۰
مسجد گوهرنا داغا ۲۲۳	مک کرگور ۲۲۳
مسعودی ۲	ملا دینه محمد ۴۵۰
مسکو ۱۳۹ ۸۲ ۶۴	ملاجلال منجم یزدی ۲۶-۲۷
مشهد ۶ ۲۵-۲۹-۳۱-۳۴-۳۸-۴۹-۵۴	ملاحسین کوچک سیزواری ۲۴۸
۵۵ ۴۵-۶۷ و دیگر صفحات	ملاذگرد ۴۷۴
مشیرالدوله - پیرتیا ۴۶۰۴۵	ملازر فیما کیلانی ۷۱
مصاحب ۴۷۷، ۵۹	ملا محمد کاظم ۴۹۳
مصدق دکنتر ۶۱-۶۰	ملازین العابدین ۴۳۰
مصر ۱۱۰۹۰۷	ملا عبدالوهاب شهیدی ۳۲۰
مصطفی بیگ کیوانلو ۱۱۸	ملا مهدی جهود ۳۲۰
مصطفی قلیخان زنگنه ۲۰۱	ملائطر علی قاشکانلو ۴۸۹
مصطفی پاشا ۱۵۰-۱۴۹، ۱۰۲	ملا یوسف انگلیسی ۳۲۰
مصطفی میرزا صفوی ۱۷۲-۱۷۱	ملا طیب ۹
مصور رحمانی ۱۸۹	ملک التجار ۴۱۵
مصور المالک ۲۰۰	ملک الشعراء بهار ۴۸۵، ۳۱۹
مظفرالدیننا هقاجار ۴۶۵، ۱۸۸	ملک الشعراء صوری ۴۸۵، ۴۱۸
مظفر علیشا هکرمانی ۱۸۹	ملک صالح خان محمدخان ۱۳
معتمدالدوله - میرزا عبدالوهاب	ملک قاسم میرزا قاجار ۲۵۳، ۲۲۷
۲۱۲-۲۱۰	ملک محمود سیستانی ۷۷-۷۶، ۷۳، ۶۳
معبر المالک - معیار پاشا -	ملک انگلستان ۱۸۲
حسینعلی بیگ ۲۰۰، ۱۶۰-۱۵۹، ۱۷۶	معتمد الملک کارگزار کلات و درگز ۴۲۴
۴۰۴	معنا زالدوله ۵۰۵
معینی های قوجان ۱۷۲	معینی ۲۰-۱۹
مغول ۵۹ ۵۶-۵۴، ۵۱، ۴۹، ۳۲، ۲۸، ۰۸	مغنی پاشا ۱۱۱-۱۰۲
۶۰-۹۹، ۱۰۳، ۱۸۹، ۲۱۴، ۲۲۶-۲۲۷، ۱۳	ممشرخان زعفرانلو کامجناران و مشهد ۱۸،
مقصودآباد ۴۶۵-۴۶۲	۱۵۵، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۸-۲۰۳، ۲۳۵-۲۳۶، ۳۰۳
مقصود بیگ خنسلو ۴۷۶	۳۱۰، ۳۱۳، ۳۲۲-۵۰۰-۵۰۱
مکدونالد ۲۳۸، ۲۳۵، ۳۰۱-۳۰۰، ۲۴۲	منار یزدگرد ۳۰۷
مکران ۱۳	منصور بازوکی ۴۷۵
مکری - کرد ۳۶، ۲۲، ۲۰-۱۹، ۱۴	منصورخان کردسیاه منصور ۱۷۷-۱۷۶

منوچهرخان سپهسالار ۳۷-۴۰	میهمان دوست - رود ۹۵-۹۶
منوچهرامیری ۳۱۲،۳۰۵	مهندس بازوگی ۴۸۷
منیفانندی ۱۴۰، ۱۶۸	مهنه ۳۲۴
مومن السلطنه ۴۶۶	میامی سیزوار ۱۴۶، ۲۲۸-۲۳۹، ۳۰۶
موجنان ۳۲۲-۳۲۴، ۳۹۵	میاب ۷۷، ۱۷۵
مورابیک - مهربابیک ۳۸	میان آبادا سقرابن ۳۵۵
مورچه خورت ۹۶-۹۷	میاندشت ۱۴۶، ۳۰۷
موزه ایران باستان ۲۰۰-۲۰۱	میان ولایت قوچان ۴۸۷، ۴۹۷
موسی بیک شاهسون ۱۵۸-۱۶۰	میان دوآب ۱۰۱
موسی خان قوشخانه‌ای ۴۴۹-۴۵۰	میانکوه ۷۷
موسی رضا بیک ۲۱۹	میاندو - کرد ۱۷۶، ۴۴، ۴۴۸
موسی رضایی زرا و کانیلو ۳۲۲	میانه - میانج ۱۷، ۲۶۳، ۲۹۶، ۳۲۰
موسی سلطان والی تبریز ۴۷۴	میجرسون ۱۴
موش ۴۷۴	میدان جاندیجوک دهلی ۱۲۹
مویانلو ۱۸	میرابوطالب خان لالو ۱۰۱، ۹۵
موصل ۱۱۶، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۱	میربکوک جنارانی ۵۰۰، ۵۰۵
مولودخانه نادری ۶۴	میرالواحدخان کرد ۱۳
مولامویردی باشا ۱۱۵	میرحسین خان طالشی ۲۲۶
مولوی ۵۹	میرزا آقاخان نوری خاشن ۱۸۷، ۳۰۰، ۳۷۳-
مهایاد ۶۰۲، ۱۶۰، ۲۲۰، ۲۹۰، ۳۱۰، ۳۹۰	میرزا آقاسی ۳۷۴، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۴-
۱۴۰، ۱۵۱، ۱۵۶	میرزا آقاسی ۳۵۱
مهدعلیا مادرنا صوالدین شاه ۳۹۵	میرزا ابوالحسن خان ایلچی ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۶۳
۳۹۸	میرزا ابوالقاسم با بر ۵۳-۵۴
مهدی بیک کردشقای ۱۷	میرزا احمدخان ایلچی ۳۶۵-۳۶۶
مهدی بیک ۲۱۴	میرزا الف بیک ۵۲-۵۳
مهدی خان قاجار ۷۶	میرزا احمدعکاس باشی ۴۸۲
مهدیقلی خان قرایی ۲۱۱، ۲۵۸	میرزا بابینقر ۵۳-۵۴
۳۴۱، ۳۶۳	میرزا بابوشترکمن ۳۴۴
مهدی علیخان جلال الدوله ۲۳۲	میرزا جهانگیرخان ۴۲۹
۲۳۹	میرزا بزرگ قائم مقام ۲۰۱
مهدوی رئیس التجار ۳۲۰	میرزا حسن خان قوچانی ۴۶۲

۳۶۲	میرزا حسنعلی وزیر ۳۹۵
میرزا محمدرضا فراها نی منشی قوچا ن	میرزا حسین خان درودی ۲۵۵
۳۳۲۰۳۱۷۰۳۰۲۰۲۲۱	میرزا حسین خان سپهسالار ۴۱۱
میرزا محمدرضا منولی ۸۲	میرزا حسین خان میرآخور ۲۷۹
میرزا محمدشفیع مازندرانی ۱۹۲، ۲۰۱	میرزاخان سلطان جلایر ۱۷۶، ۹۵
۲۵۹، ۲۰۹	میرزا خلیل سلطان ۵۴
میرزا محمد قوام الدوله ۳۷۵، ۲۸۲	میرزا رضا کلهر ۴۸۸
میرزا مسعود کرمرودی ۲۳۳	میرزا رضا کرمانی ۴۲۹
میرزا موسی رشتی ۲۲۱، ۲۴۲، ۳۰۲	میرزا رفیع خان فرکی ۳۶۶
میرزا مهدی خان استرآبادی ۰۷۴، ۷۱، ۰۶۹	میرزا زکی مشا ورنادر ۱۳۸
۱۷۳، ۱۴۸-۱۴۷، ۱۴۱، ۱۱۴، ۹۷، ۸۳، ۸۰، ۷۷	میرزا شاهرخ تیموری ۵۳-۵۴
میرزا مهدی شهید ثالث ۱۹۷، ۲۰۳	میرزا صادق صادق خان قاجار ۴۳۸
میرزا هدایتا ... مجتهد ۲۰۳، ۱۵۰، ۲۱۶	میرزا صالح شیرازی ۳۰۰
میرزا یادگار ۵۴	میرزا عسکری ۳۶۳
میرزا یوسف پیشگار ۳۲۱	میرزا علا الدوله ۵۳
میرسلطانلو - کرد ۱۸	میرزا علی پیرقاسم مقام ۲۵۴
میرسید محمد صفوی - شاه ۱۷۴-۱۷۶، ۱۷۹	میرزا علی مشکوه الملک ۴۰۴
میرعبدا العزیز خان کردیا گستانی ۱۳	میرزا علی بیگ عرب غامری ۲۹
میرعلایی های قوچا ن ۱۷۲	میرزا غلامعلی شاملو ۴۲۸
میرکوچک خان ۹۵	میرزا فضل ا... منشی ۲۰۹
میرزا قاسم عیو شانی ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۷	میرزا قاسم کهریزک ۷۰
میرگل نصیرخان ۱۳	میرزا قلی نوایی ۱۹۹
میرزبا - سیدعلی ۱۱۸، ۴۴۱	میرزا الطغی خان خراسانی ۲۱۲
میرویس افغان ۹۴، ۹۸	میرزا محسن خان ۳۵۹
میلی (میانلو) - کرد ۱۷۷، ۲۳، ۱۸۱، ۱۹۲	میرزا محمد تقی منولی ۱۰۳
۴۸۸، ۳۲۲	میرزا محمد حسین کردیا لوکانلو -
میلانلو - کرد ۴۷۷، ۴۸۹، ۴۹۵	مهید ۱۸
میمندی نژاد ۱۴۱، ۷۵-۱۴۲، ۱۶۸	میرزا محمد حسین مستوفی ۱۸-۲۰
مینورکی ۱۵۶-۱۵۷	میرزا محمد خلیل مرعشی ۹۸، ۱۷۳ -
	۱۷۶
	میرزا محمدخان بیگلربیگی ۳۵۸،

نابلیتون ۲۰۵	نصرا... میرزا یسرنادر ۱۲۴، ۱۲۷-۱۲۸،
نادرشاه - در بیشتر صفحات مربوط	۱۲۷، ۱۴۲ تا ۱۹۴
به تاریخ خود	نصرا... میرزا نواده نادر ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۴
نادرآباد - قندهار ۱۳۰	نصرا... خان قراگوزلو ۲۰۱
نادر میرزا نواده ی نادرشاه ۱۸۳۰-	نصرا... خان حاجیلو - ترک ۲۰۱
۱۸۶، ۱۹۲۰-۱۹۷	نظام الدوله شاهسون ۴۸۲
نارین قلعه قوچان ۲۵۷، ۲۹۰، ۲۹۹	نظام مانی - منصوره ۱۹۴
نارین قلعه اسفراین ۲۵	نظام الملک هندی ۱۲۸
ناصرخان پیناوری ۱۲۱	نظرآباد ۳۹۶
ناصرالدین شاه ۵۸، ۱۵۳، ۱۸۷، ۱۸۸	نظرآقا ولدشادلیو ۴۹۱
۳۱۶ به بعد	نظرعلی خان شاهسون ۱۳۸
ناصرلشکر قوچانی - هودانلیو ۴۲۷	نظیف افندی ۱۶۸
ناصرنجفی ۲۴۷-	نقدعلی بیگ قوچانی ۲۳۶-۲۳۹، ۲۴۱-۲۴۳
ناصرالملک قراگوزلو ۵۵۵	نقدعلی خان کردمیلی ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۳-۱۸۴
ناوخ ۳۹۶	نگارستان ۲۰۰
ناباب اسنگ آقاسی ۳۷۳	نواسی دکنر ۹
نجف ۱۱۲، ۱۴۰، ۱۴۵	نوخندان ۳۷
نجف بیگ بجنوردی ناباب ۲۲۰-۲۴۲	نورمحمدخان ازبک ۲۷
نجفعلی بیگ کردشادلیو ۷۲، ۷۵، ۷۹	نورمحمدخان قاجار ۲۵۲، ۲۲۷، ۲۳۳
نجفعلی خان پارس ۱۱۶	نوروزی ۳۹۶، ۳۹۸
نجفعلی خان ایلخانی شادلیو ۲۰۰	نوروزخان باجوانلیو ۹۱، ۱۰۳-۱۰۴
۳۰۳ تا ۳۰۰	نوروسردی خان جلایر ۱۹۳
نجفعلی خان کرده دنیلی ۱۴۳	نوروزباشای کردخلی ۱۱۵
نجفخان زند ۴۷۹	نوروزمیلانلیو ۴۹۱
نجف سلطان کردقراچورلو ۸۴، ۹۲،	نهاوند ۸
۹۷ تا ۱۰۵	نیازبیگ بازوکی ۴۷۵-۴۷۶
نجفی ۴۲۹	نیشابور ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۵، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۷۸
نخجوان ۱۰۲، ۱۶۵، ۲۲۴، ۲۳۰، ۴۷۶-	۱۷۹، ۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۶-۱۹۷ و ۴۹۷، ۰۰۰
۴۷۷	نی بیه ۴۲۴
نردین ۳۵۱-۳۵۲	نیکقدم ۱۲۷-۱۳۹
نسا ۱۵۸، ۴۳۶	نیلسون دوپوآز ۴۶

هلاکو خان مغول ۵۰-۵۱	نمینوا ۴۷
هلاکو میرزا تاجار ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۲۰	نیویورک ۱۷
همانا طوق ۳۰۰-۳۰۲	وان ۹۱، ۱۶، ۸
همت خان کشمیری ۱۲۶	وشوق الدوله ۴۱۶
هنری ولگ انگلیس ۲۳۹	وحیدمازندرانی ۴۲۸
هنری مورز ۱۹۲	ورامین ۲۷۷، ۲۶۱
هوشنگ - شاه ۳	ورانلو - کرد ۴۸۸، ۳۲۲، ۶۶
هیرمند ۱۸۸، ۴۷	وکیل زاده قوجانی ۱۷۲
همالیا ۴۶	وکیل خان کردیازوکی ۳۹۲
هی - هی - دانیلو - هیودانیلو ۴۷۳	ولدینگ خالدینگلو ۴۷۵-۴۷۲
	ولبخان بادانیلو ۴۶۴، ۴۵۶
	ولبخان قرامانیلو ۶۰
	وهی - توفیق ۱۴
	وینکوویچ ۲۶۳
	ویکتوریا ملکه بریتانیا ۴۲۳
	ویکتوریای ایلخانی ۴۲۷-۴۲۸
باغی خان زعفرانیلوجناران ۵۰۰	هانفی ۱۴۰۱
بادگاربینگ یازوکی ۴۷۵-۴۷۶	هارون الرشید ۴۸۲
یاراحمدلو - کرد ۱۷	هامون ۴۷
یاربینگ ملانیری ۱۱۱	هخامنشیان ۱۱۵، ۴
یارمحمدخان افغان ۲۱۹، ۲۲۷، ۲۴۸	هرات ۲۷، ۲۹، ۳۹، ۴۷، ۵۲، ۵۴، ۶۵، ۷۹
۳۶۱، ۲۹۲، ۲۷۱	۹۳، ۹۵، ۱۰۳ تا ۴۹۷، ۳۲۱
یارمحمدخان ایلخانی نادیلوچه آخر	هرمز - بندر ۴۷
یامنیه قوجان ۱۹۶، ۷۲	هریرود ۳۲۴، ۲۲۳، ۱۱۳، ۴۷
یاقلی چشمه ۵۰۰	هزاراسب ۲۰۷
یحیی آریین سور ۲۴۱	هزارجریب ۳۴۰
یحیی خان بلوچ ۱۱۲	هزارمسجد - هزارمدجیت ۵۵،
یحیی خان تبریزی ۳۵۸	۱۷۱، ۳۲۲-۳۲۴
یحیی خان بیگ انگلیسی ها ۲۸۷	هزروود ۱۷
یزدان آباد ۳۹۶	
یزدان بخش سیرالار ۳۶۴	

یزدان قلی خان نادلو ۳۵۴
یزدان ویردی خان زعفرانلو ۳۴۷-

۳۶۷، ۳۵۸-۳۸۱-۳۹۰

یزد ۲۳۸، ۲۱۸، ۱۷۵، ۱۵۷، ۶۱، ۲۹

۳۵۴، ۲۶۸، ۲۶۰، ۲۲۲، ۲۲۰

یزدی مولف ظفرنامه ۵۲

یزیدی - کرد ۲۲۵

یکن پاشا سردار ترک ۱۵۱

یلنگ توش خان جلاسر ۲۷۴، ۲۲۳، ۲۱۸

۳۲۷-۳۲۷، ۳۲۲، ۳۱۹

یلنگ توش خان دوم ۴۸۱-۴۸۰

یمان داغ ۳۴۴

یمرایلی - ترکمن ۶۶

یموت - ترکمن ۱۰۳، ۶۶-۲۳۸-۲۳۹

۳۴۱، ۲۹۴

ینگی قلعه کلات ۴۴۳

یوسف سلطان چنگیزگ ۳۷-۳۸

یوسف تکلو ۹

یوسف خان قلعه ۳۲۴

یوسف خان ناسار ۲۶۸-۲۶۷-۲۴۶، ۲۴۲

یوسف پیغمبر ۲۰۵، ۲۳، ۴۱

یوسف خان گرجی ۲۴۶، ۳۸

یوسف خان جلاسر ۱۷۶-۱۷۸، ۱۸۴

یوسف قاشکانلو ۴۸۹

یوسف خان توبجی باشی ۲۴۳

یولسار خان ۱۲۱

یونان ۴۱۸، ۴۵، ۱

یهود ۳۲۰

یگ ۳۲۴-۳۲۵

یلاقات ییمان ۲۲۵

یلاق نادلو اسفراین ۴۸۹



ابو انضام دلم بھک تو چونت
نمید انم که احوال تو چونت

توجه :

جلدهای چهارم و پنجم حرکت تاریخی کرد

نیز زیر چاپ است .

VOL.1

**HARAKAT_E_TARIKHI_E
KURD BE KHORASAN**

C.TAWAHODI